نامه‌های

عین‌القضات همدانی

به اهتمام

علینقی منزوی. عفیف عسیران

چاپ اول این کتاب در بنیاد فرهنگ ایران
(مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)
چاپ شده است.

فلسفه و عرفان ایران

نامه‌های

عین‌القضات همدانی

به اهتمام

علینقی منزوی - عفیف عسیران

این کتاب بسرمایهٔ کتابفروشی منوچهری و کتابفروشی زوار با موافقت آقایان
عفیف عسیران و علینقی منزوی
با نظارت و اصلاح آقای حسین خدیو جم
در سال ۱۳۶۲ تجدید چاپ
شد

چاپ دوم ۱۳۶۲
تیراژ ۲۰۰۰
چاپ افست گلشن

پیش گفتار

نامه های عین القضات همدانی این صوفی وارسته وشهید راه عقیدت ، در حقیقت گنجینه ای دست نا خورده از گنجینه‌های ادب وعرفان فارسی می باشدو انتشار آن زمینهٔ فراخی‌را برای کار ادب دوستان وپژوهندگان در زبان وفرهنگ پارسی ، برابر ایشان می گشاید . گذشته از اینکه متنی فارسی از سدهٔ ششم بخودی خود دارای ارزش است، این مجموعه از نظراینکه بزبانِ نامه نگاری که حد وسط میان زبان گفتگو وزبان قلم و کتاب است ، نگاشته شده، دارای ارزش اضافی می باشد، وواژه های رساوفصیح بسیاری را برزبان شیرین ودر حال گسترش فارسی امروز ما می افزاید، ودرواقع سزاوار بود که چاپ این مجموعه خیلی پیشتر از این انجام میگرفت .

در بارهٔ این نامه ها ، آقای دکتر عفیف عسیران در مقدمهٔ تمهیدات عین القضات که رسالهٔ دکتری ایشان بود ودر تهران منتشرشد، در ص ۱۲ — ۱٤ بحث نموده ، وتاریخ تقریبی نگارش آنهارا با تقویم وستنفلد معین نموده اند . آقای دکتر فرمنش نیز در کتاب « احوال وآثار عین القضاة » بحثهائی دارند . پیش از این دوتن پروفسور برتلس گفتار مفصلی در مجلهٔ آکادمی علوم شوروی بسال ۱۹۲۹ راجع به عین القضات نگاشته بود، ودر مجلات تهران نیز مانند « دانش » ج ۳ ص ۵۲۵ وارمغان ج ۸ : ۳۱ وج ۱۷ ویادگار ج ۳ ش ۲ وش ٤ مقالاتی پخش شده است . وما بحث دقیق ومفصل راجع به خواص دستوری وانشای واملای نامه هاو نیز بحث در بارهٔ افکار عرفانی او را به مقدمهٔ جلد دوم موکول می کنیم . ودر این پیش گفتار تنها به چگونگی کار گرد آوری وتصحیح آنها و نسخه‌شناسیِ مجموعه هاییکه این نامه ها در آن موجود است می پردازیم .

I – آغاز کار :

در ژانویهٔ ۱۹۶۷ که آقای دکتر عفیف عسیران واینجانب بگرد آوری این مجموعه از نامه‌های عین القضات آغاز کردیم ، تنها هشت نسخهٔ عکسی از مجموعه هایی که این نامه هـــا را در بردارند در اختیار می‌داشتیم . همهٔ این هشت نسخه‌را دانشگاه تهران از روی نسخه‌های اصلی برای همین کار فراهم کرده ودر اختیار ما نهاده بود .

پس از بر رسیهای نخستین آشکار گردید که میان این مجموعه ها ، از نظر نامه ها ییکه در بر می داشتند ، نسبت عموم من وجه است. ما نخست همهٔ مجموعه ها را خوانده ، وهر کدام که بی شماره بود ، نامه شمار دادیم . وسپس برای هر مجموعه فهرستی فراهم کرده ، وبا تطبیق آنهـا فهرستی همگانی ، دارای خصوصیات هر نامه وآغاز آن فراهم ساختیم ، پس روشن گردید که :

۱ — هیچ یك از نامه ها در همهٔ هشت مجموعه وجود ندارد .

۲ — برخی از نامه ها تنها دریك مجموعه دیده می شود ، وبرخي بیشتر تا شش مجموعه .

۳ — برخی از نامه ها در برخی از مجموعه ها بصورت دو یا سه وچهـــار نامه در آمده است .

٤ — در برخی مجموعه ها دو یا چند نامه بدنبال یکدیگر ، بصورت یك نامه در آمده‌است .

۵ — در برخی دیگر نیمی از یك نامه را بدنبال نیمی از نامـــهٔ دیگر نهاده ونامه‌یی جدا ساخته اند .

٦ — در برخی مجموعه‌ها ، بندها ای از نامه را که جنبهٔ خصوصي داشته وفرستادن سلام باشخاص ویاد کردن نام کسانی بوده ، وبیشتر در پایان نامه می باشد ، یك باره از قلم انداخته اند .

II - نسخه شناسی مجموعه ها :

در اینجا خصوصیات هریك از هشت مجموعه را که در اختیار ما بوده اند یاد می کنیم تا ارزش تاریخی ودرجهٔ صحتِ انتساب هر نامه وهر نسخه بدل که در پاورقیها یاد کرده ایم آشکار گردد. چون ما هریك ازین مجموعه ها را بایکی از حروف نامیده ایم، در اینجا آنها را بترتیب حروف الفباء معرفی خواهیم کرد.

I

این نسخه بشمارهٔ ۲۱۷۷ در کتابخانهٔ ملی تهران می باشد وبنام «مکاتیب العرفا» در دفتر ثبت گردیده است، ۸٦ نامه در ٤۷۹ برگ ۵/۲۲ × ۱٤ دارد، وهر صفحهٔ آن ۱۷ تا ۱۹ سطراست. صفحهٔ اول افتاده است، خط آن نسخ است، بجز صفحه‌های ۱ تا ٦۰ و ۷٦ تا ۲۲۰ که به نستعلیق می باشد. تاریخ ندارد. نامه‌ها بی‌شماره است وما برای آنها شماره نهادیم. نسخهٔ P از روی این نسخه نوشته شده، لیکن اکنون کامل تر ازاین می باشد، زیرا که پس از رونویسی P، برگهای از میان نامهٔ ۳۳ نسخهٔ I افتاده است که یازده نامه را در بر می‌داشته، ودر نسخهٔ P بجامانده است، وبدین سبب از نامهٔ شمارهٔ ۳۳ ببعد نسخهٔ P ۱۲ شماره جلوتر از نسخهٔ I می باشد، واین معنی در نامه های ۵۷ و ٦۱ چاپی نشان داده شده است. نسخه ای که مجموعهٔ I از آن رونویس گشته، ناقص بوده است، ونامهٔ شمارهٔ سیزده آن، نیمهٔ نخست نامهٔ ۱۳ نسخهٔ ما ونیمهٔ دوم نامهٔ ۱٦ مارا در بر می داشته است، یعنی نامه های ۱٤ و ۱۵ رایك سر از قلم انداخته بوده است، واین نقص از نسخهٔ I به P نیز راه یافته است. افتادگیهای کوتاه که در هر دو نسخه یکسان می باشد از پنجاه‌جا افزونست، ودر چند جا سطری یا بیشتر مانندهم مکرر دارند. در برخی جا ها که نسخهٔ اصل I ناقص بوده، نویسندهٔ I آنرا از پیش خود تکمیل کرده است. مثلا: سه صفحه در میان واژهٔ «دارند» در سطر ۹ صفحهٔ ۱۸۳ چاپی، تا واژهٔ

«ادراك» در سطر ٥ صفحهٔ ١٨٦ افتاده بوده، ونویسندهٔ I آنرا با دو سطر انشای ناجور خود به یکدیگر چسبانیده است، وما آنرا در پاورقی آورده‌ایم. واین پینه دوزیِ وی از نسخهٔ I به نسخهٔ P نیز راه یافته است.

K

این نسخه بشمارهٔ ١١٠٠ در کتابخانهٔ جا الله در استانبول می باشد، ٦٧ نامه دارد. خط نسخ ٦٦٨ ق. است. در ١٣٦ برگ ٢٥ × ١٨. صفحه ها ١٥ سطری ١٩ × ١١ است. عکس این نسخه در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه است، ونسخه‌یی از آن در اختیار ما در بیروت می باشد.

این نسخه که در زمان سلاجقهٔ روم در آسیای صغیر نوشته شده بخط نسخ ترکی است واغلاط آن نشان می‌دهد که نویسنده فارسی درست نمید انسته است. نامه های ١ تا ٢٩ برابر نسخهٔ S می باشد و افتادگیهایشان همانند است وپس ازآن از برخی نامه هاخلاصه شده است، چنانکه نامه های ٥٦ و ٥٧ نسخهٔ ما، در این مجموعه بصورت یك نامه بشمارهٔ ٣٨ در آمده است.

M

این نسخه از موقوفات ملا مراد در استانبول می باشد وعکس آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران است که نسخه‌ای از آن در اختیار ما نهاده است، ٣٧٩ صفحهٔ ٢١ سطری دارد. ودر ٨٥٣ ق. بخط نستعلیق نوشته شده است. مجموعاً ١٣٣ سر نامه دارد که ٧ نامهٔ احمد غزالی بشماره‌های ١و٨و٧و٨ ورسالهٔ جمالی عین القضات جزو آنها می باشد. نامه ها شماره ندارد وما بدان شماره دادیم ولی‌متاسفانه شماره بیکه ما به نامه‌های این مجموعه داده‌ایم با شماره ای که آقای فرمنش در کتاب خود احوال وآثار عین القضات ص ١٢٨ — ١٤٤ داده برابر نیست، چون ایشان دو نامه را از قلم انداخته‌اند. واگر شمارهٔ ٢٦ را ازدنباله ای که دارد جدا بشماریم ١٣٤ شماره خواهد شد. وایشان سه ٣ نامه را از قلم اند اخته خواهند بود.

۲۷ نامهٔ آغاز نسخهٔ ما در ترتیب با این مجموعه برابراست ، جز اینکه نویسندهٔ M یك نامهٔ عین القضات به احمد غزالی را با هفت جواب غزالی بآن ، پیش از مجموعه آورده . واز این روی شمارهٔ نامه های این مجموعه ۹ شماره به پیش افتاده است . نامه‌های غزالی در مجلهٔ ارمغان سال هشتم شمارهٔ نخست چاپ شده است .

N

این نسخه بشمارهٔ ٤٦٤ در کتابخانهٔ نافذپاشا در استانبول است . وعکس آن درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، و نسخه ای از آن نزد ما است . ۱٤۹ برگ ۲۲/٥ × ۱٥/٥ و ۱۹/٥ × ۱۲/٥ ، وهر صفحه ۱۹ سطر دارد . خط آن نسخ نزدیك ثلث است . آغاز وانجام نسخه آفتاده وتاریخ ندارد ، وشاید که از آغاز سدهٔ هفتم باشد . دارای ٦۳ نامه است که ازمیان نامهٔ نخست آغاز وبه میان نامهٔ ٦۲ پایان یافته است . در میان نسخه نیز افتادگیهاای هست .

بسیاری از نامه هارا نویسنده خلاصه کرده است وشمارهٔ نامه‌ها پیشاپیش بسمله با همان خط کهن وبارقام هندی تعیین شده است .

P

این نسخه بشمارهٔ ۳٥ ملحق فهرس فارسی در کتابخانهٔ ملی پاریس ثبت است . دارای ۳۷۷ برگ ۲٤ × ١٤ وصفحه های ۱۷ سطری است . بخط نسخ زیبا در ۱۰۲٥ ق. نوشته شده است .

۹۸ سر نامه دارد . این نسخه از روی نسخهٔ I نوشته شده است . اغلاط و افتادگیها وزیادتهای آن در این منعکس می باشد ، وگاهی نویسنده ، واژه هایی‌را که نا مفهوم دیده ، تبدیل کرده است . با این همه این نسخه ازنسخهٔ I کامل تراست زیراکه پس از نوشته شدن P چند برگ که شامل ۱۱ نامه بوده است درمیان نامهٔ ۳۳ از نسخهٔ I افتاده است . نامه ها بی‌شماره است وما بر ای آنها شماره نهادیم .

ما به این نسخه کمتر اعتماد نمودیم ، جز درجاها ای که نسخه منحصر بهمین بود ، همچون دوبند ٦٩٤ و ٦٩٥ .

R

این نسخه بشمارهٔ ٣٨٧٥ در کتابخانهٔ سپهسالار در تهران است، وعکس آن نزد ما می‌باشد . ١٠٥ برگ ١٧/٥ × ١٢/٥ و صفحه‌های ١٥ سطری ١٤ × ٩/٦ دارد. بخط نسخ در ٦٣٨ ق. نوشته شده است . نامه‌ها در برگهای ٦٨ تا ١٠٥ می‌باشند . که در نسخهٔ عکسی صفحه شمار ٩٥ — ١٧٠ را دارند . تنها شش نامه را در بردارد . ودر نسخهٔ چاپی حاضر تنها دو نامه از آن بشمارهٔ ٢٩ و ٢٨ موجوداست که متاسفانه از آن استفاده نگردید . وچهارنامهٔ دیگرِ آن در بخش دیگر چاپ خواهد شد .

S

این نسخه جزوی از مجموعهٔ رساله‌های فلسفی است که بشمارهٔ ١٤١٧ در کتابخانهٔ شهید علی‌پاشا در استانبول موجوداست. وعکس آن‌در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران می‌باشد، ونسخه یی از آن در اختیار ما قرار داده شده است.

آغاز آن تا میان نامهٔ هفتم افتاده است. در پایان، نویسنده خودرا یونس بن شادی بن ولی‌الدین مولوی شناسانده گوید: نیمهٔ نخست نسخه‌را در جمادی دوم ٧٣٣ ونیم دوم آنرا در شوال ٧٦٢ بپایان رساندم .

از نامهٔ یازدهم تا بیست وپنجم ترجمهٔ ترکی آنها را زیر سطرها نوشته است. همهٔ آن ٦٤ نامه بوده است ، واکنون شش نامهٔ اول را ندارد . ودر آغاز هر نامه، شمارهٔ آن دقیقا معین گردیده است . دارای ٢٠٦ برگ ٢٣/٥ × ١٥ وصفحه های ١٥ سطری ١٧ × ١٠/٥ می‌باشد . خط نسخ آیات ونشانها

شنگرف است . ترتیب نامه‌های چاپ شده ، جز شش نامهٔ آغاز وپنج نامهٔ پایان مانند ترتیب این مجموعه است .

بر گهای اول تا ۳۷ این نسخه جابجا صحافي شده ، وبهمین گونه غلط عکس بر داری شده است .

۲۶ نامهٔ نخست این مجموعه با K برابراست . افتاد گیها وغلطها ی همانند دارند . وچنین نماید که هردو دراین بخش از یك نسخه‌رونو یس شده اند . وسپس S با نسخه ییکه از گروه P I بوده است تصحیح شده است ، واز ین روی کم غلط تراز K می باشد .

T

این نسخه بشمارهٔ ۳۰۱ در کتابخانهٔ تیر نجیب پا شا در استانبول است . دارای ۱۷۶ برگ ۳ / ۲۳ × ۱٦ وصفحه های ۲۵ سطری ۱۹×۲ / ۱۲ می‌باشد. در برگهای ۱ — ۷۵ « تمهیدات » وسپس نامه ها بنسخ نوشته شده است . تاریخ ندارد .

آغاز وانجــــام نسخه افتاده است وباقی مانده از نظر ترتیب با نسخهٔ S ونسخهٔ چا پی ما برابر است ، واز شمارهٔ ۳٤ تا ۵۹ آنرا دارد ، لیکن نامه ها شماره ندارند . گو یا ترتیب بخشِ افتادهٔ این نسخه نیز برابر نسخهٔ ما بوده است ، لیکن چون نسخهٔ ناقص بدست کاتبی افتاده و او خواست آنرا کامل سازد ، آنرا از روی نسخهٔ I یا P کامل کرده ، وبدین جهت با افزودن نیم نامه ، ترتیب S را بهم زده وما نند I ساخته است واین نامه را دنبالهٔ نامهٔ ۲۹ I و P و ۱۰۵ M قرار داده است . ما نامهٔ شمارهٔ یك T را به سه بخش نمودیم a : از آغاز نامهٔ ۲۹ P I و ۱۰۵ M که هنوز چاپ نشده است . b : بند های ٤۷۱

تا میان ۴۷۶ چاپی. c : آغاز نسخهٔ اصلی T بخط کهن ، برابر واژهٔ «لذکری» در پایان سطر ۱ صفحهٔ ۲۸۶ چاپی . پایان این نسخه نیز ناقص بوده و همان نویسنده باخط نوین خود نامهٔ ۲۹ آنرا که ۵۹ ما است کامل ساخته . از آغاز سطر ۱۴ صفحهٔ ۴۴۷ چاپی تا پایان نامه بخط نوین می‌باشد .

دو نسخهٔ S و T در بسیاری چیزها برابرند: افتادگیهای هر دو وزیادتیهای آنها مانند یکدیگر است ، لیکن در چندجا از هم جدا می‌شوند ، مثلا در ص ۴۲۱ نسخهٔ چاپی ما یك سطر از S افتاده که در T هست ، وبعکس یك سطر از T افتاده که در S بجامانده است . وبنا براین چنین حدس زده می‌شود که این دو نسخه از روی یك نسخه رو نو یس شده باشند .

III مقایسهٔ کلّی نسخه ها :

این مجموعه ها از نظر قدمت تاریخی به PIMKNTSR مرتب می‌باشند . آثار کهنگی در آنها که تاریخ ندارند ، از خط ونشانهایی که در عکس قابل دیدن باشند ، بدست میآید . پیاپی بودن تاریخی آنها ، بما نشان میدهد که چگونه نویسندگان نسخه هابا گذشت سالها و سده‌ها ، در این نامه ها دست برده اند . گذشته از تغییر دادن املاء وتبدیل حروف هم صدا ونزدیك بهم ، حتی به تغییر جمله‌بندی نامه ها و اصلاح وآرایش و پیرایش انشای آن نیز دست یازیده اند . واز نظر دستور زبان تغییراتی برآن وارد ساخته اند . ما میتوانیم این هشت نسخه را از نظر نزدیکی املا وتصحیحها بیکه در آنها شده است به سه گروه زیر بخش کنیم :

۱ – مجموعه های TSK که دارای املای کهن تر وبلهجهٔ اصلی نامه‌ها نزدیك تر می باشند .

۲ – مجموعه های NM که باید آنهارا میان دو دستهٔ دیگر بشمار آوریم. تغییر دراین دو نسخه از دو نسخهٔ پسین کمتر می باشد .

۳ – مجموعه های PI که دارای املای جدید تر ، ودر بسیاری جاها انشای نا مالوف قاضی رانیز بفارسی زمان کاتب، سدهٔ (۱۰ و ۱۱ هـ – ۱۶ – ۱۷ م) تغییر داده اند .

چون برخی افتاد گیها وبرخی تغییر ها در جمله بندی در I وP وM وN وR مشترك است ودر برابر TSK قرار دارد می‌توان حدس‌زد که خود عین القضات در نامه ها تجدید نظر نموده دگر گونیها ای بآن داده باشد .

اختلافات امـــلا ای ودستوری این سه گروه در جای دیگر مفصل یاد خواهد شد .

IV – آغاز وانجام نامه ها :

پیش از شروع متن نامه ها ، و پس از پایان آن، در مجموعه ها ، جمله ها ای گونا گون افزوده شده. وما در زیر این خصوصیات را بطور تقریبي یاد میکنیم:

I P : بیشتر نامه ها در این دو نسخه با جملهٔ بسمله آغاز وبا واژهٔ والسلام پایان می‌یابد . ونسخهٔ R نیز مانند آنها است .

M : در این نسخه پس از بسمله جملهٔ وبه نستعین، در بیشتر نامه ها افزوده شده است . ودر پایان پس از والسلام ، جملهٔ والحمد لله رب العالمین دارد . ودر نامه های واپسین این مجموعه ، پس از آن، جملهٔ وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین نیز افزوده شده است .

N : نامه های این مجموعه باجملهٔ ومن رسائله رحمه الله، سپس شمارهٔ نامه با ارقام هندي، وبسمله آغاز شده است. وبا جملهٔ والله الهادی، یا والله العزیز، یا وصلی الله علی محمد سیدنا وآله، ویا بی هیچ اشاره پایان یا فته است .

K : در این مجموعه تنهاپنج نامهٔ نخست بسمله دارد ، ودیگر نامه ها تنها با یك نامه شمار در یك جمله بزبان عربی ، نامه شروع می‌شود. ونامه ها بدون اشاره وبصورت خشك وبریده پایان می‌یابد .

TS : در این دو مجموعه ، نامه ها با جملهٔ « ومن کتبه رضی الله عنه » وبسمله آغاز شده ، ونسخهٔ s شمارهٔ نامه را نیز در یك جملهٔ عربی پیش از بسمله آورده است . ودر نامه های آخر هردو مجموعه ، جملهٔ « وما توفیقی الا بالله الحي الذی لا یموت » را پس از بسمله افزوده است . نامه ها در هر دو با جملهٔ « والسلام . والحمد لله رب العالمین . والعاقبة للمتقین » پایان می یا بد .

V – ترتیب نامه ها وچگونگی تصیح ما :

ما در تصحیح این مجموعه که شصت وچهار نامه را در بردارد روش گزینش واژهٔ درست را پیش گرفتیم ، ومتنی مخصوص‌را زمینهٔ کار خویش قرار ندادیم ، وترتیب نامه ها نیز از آغاز تا پایان نسخهٔ چاپی با هیچ یك از هشت مجموعه کاملاً برابر نمی باشد ، بلکه تا آنجا که ممکن بوده است در تصحیح هریك از نامه ها بر کهن ترین نسخهٔ آن بیشتر اعتماد کردیم . لیکن می‌توان گفت: اولاً ، در ترتیب نامه ها در این بخش ، بیشتر از نسخهٔ s پیروی نموده ایم . واز این روی شمارهٔ نامه‌های چاپ شده ، جز در شش نامهٔ نخستین وپنج نامهٔ پایان ، باشمارهٔ آنها در مجموعهٔ s برابر می‌باشد .

وثانیاً : از نظر ارتباط موضوعی نامه هــا ، مجموعهٔ چاپ شده را میتوان بدو بخش کرد . بخش نخست که شماره های ۱ — ۲۷ را در بردارد از نظر محتوی یك دورهٔ جدا می‌باشد ، وقاضی آنهـا را پیاپی در بارهٔ ارکان نماز نگاشته . و می‌خواست آنرا دنبال کند ، وهمگی ارکان آنرا شرح

دهد، لیکن گوای حدّتِ هیجاناتِ عاطفی، قاضی را هنگام نگارش اجباراً از موضوع خارج می ساخته. وخود قاضی در آغاز نامه های اول تا هشتم مرتب وعده‌می‌دهدکه در این نامه موضوع را روشن سازد. ودر پایانِ نامه افسوس می‌خورد که نتوانسته آنرا تمام کند. اما بالاخره نیم رکن اول (نیت) را در نامهٔ نهم تمام کرده ودر نامهٔ دهم به نیمهٔ دوم رکن اول یعنی (الله اکبر) آغازیده، ودر نامهٔ بیست وهفتم، با تصریح به شماره وموضوع نامه، دنبال هم بودن آنهارا تایید میکنند. ترتیب این ۲۷ نامه در مجموعه های S P M K I درست رعایت گردیده است، جزاینکه ده سطر اول از نسخهٔ I وشش نامهٔ اول از نسخهٔ S وسراسرنامه های ۱٤ و ۱٥ از نسخه های I و P افتاده است. اما در بخش دوم مجموعه (شماره های ۲۸ – ٦٤) ارتباط موضوعی را در سه نامهٔ ٥۹ – ٦۰ – ٦۱ در نظر گرفتیم که در تفسیر یك آیت از قرآن است.

در آینده نیز برای مرتب کردن نامه ها مسائل زیر را در نظر خواهیم گرفت:

۱ – ترتیبی را که برای نامه، در چند مجموعه بکار رفته باشد.

۲ – ترتیبی که خود عین القضات در آغاز برخی از نامه ها بدان اشارت کرده است.

۳ – موضوع نامه ها، همچون شرح فاتحه یا شرح الله اکبر یا شرح حدیثی، چون «یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً» وما نند آنها.

اینك برای آگاهی خواننده ترتیب نامه ها را در نسخهٔ چاپی ما با ترتیب آنها در دیگر مجموعه ها مقایسه میکنیم:

شمارهٔ نامه ها در نسخهٔ چاپی از ۱ تا ٦ برابر شمارهٔ آنها است در مجموعه های P K I. ودر مجموعهٔ M نیز همین ترتیب را دارد ولیکن با شمارهٔ (۱۰ تا ۱٥). ونیز از شمارهٔ ۷ تا ۱۳ چاپی برابر است با مجموعه‌های S P K I. ودر مجموعهٔ M نیز بهمین ترتیب است، ولیکن با شمارهٔ (۱٦ تا ۲۲) دیده می شود.

اما از شمارهٔ ۱٤ ببعد ، در مجموعهٔ S تا شمارهٔ ٥۹ ودر مجموعهٔ K تا شمارهٔ ۲۹ نامه ها با همین شماره وترتیب که ما داده‌ایم دیده می شوند ، ودر مجموعهٔ M تا شمارهٔ ۲۷ با همـــین ترتیب ولیکن با شمارهٔ (۲۳ تا ۳٦) دیده می شوند . ومجموعه های I و P از شمارهٔ ۱۷ تا ۲۹ باز همین ترتیب را دارند ، لیکن نامه شمارهٔ (۱٤ تا ۲٦) بآنهـا داده شده است ، زیرا که نویسندهٔ نسخه دونامهٔ ۱٤ و ۱٥ را از قلم انداخته است .

در نامه های ٦۰ تا ٦٤ نسخهٔ چاپی با هیچ یك از مجموعه ها برابر نیست زیرا که نویسندهٔ مجموعهٔ S شمارهٔ ٦۰ را بجای ٦٤ آورده بود ، وما بدو دلیل از ترتیب اوچشم پو شیدیم: نخست آنکه خود قاضی در نامهٔ ٦۱ از دو نامه که پیشتر در تفسیر «واذکروا نعمة الله» نگاشته است ، یاد می کند ، واین دونامه همان ٥۹ و ٦۰ می‌باشد . دوم آنکه شماره های ٥۹ – ٦۰ – ٦۱ را نویسندهٔ مجموعهٔ M بترتیب دنبال هم بنام ٥٦ – ٥۷ – ٥۸ خوانده ، ونویسدهٔ مجموعهٔ N آنهارا ۱٥ – ۱٦ – ۱۷ نامیده است ، وپشت سرهم بودن آنهـــا را هر دو تایید می کنند .

VI – شکل چاپ

ما هرنامه را در بالای صفحه آغاز نمودیم . وبسمله را که درهمهٔ نسخه ها بجز نسخهٔ K دیده می‌شود ، وبنا به اشارهٔ خود عین القضات در یکی از نامه های چاپ ناشده جزو نامه است ، در آغاز آن قرار دادیم . ونام مجموعه هایی که این نامه در آنها دیده می‌شود ، با شمارهٔ این نامه در آن مجموعه ، در پائین چپ صفحهٔ آغازِ نامه نهادیم . وشمارهٔ پیاپی نامه را در سر صفحهٔ راست ، وموضوع گفتگویِ نامه را در سر صفحهٔ چپ نوشتیم .

ما بخشهای نامه‌ها ای را که در برخی نسخه هـا از هم جدا شده بودند ،

با حروف .c, b, a نشان دادیم . مثلاً : نامه های ۲۱ و ۲۲ که در نسخه های PI بصورت یك نامه شمارهٔ ۱۹ در آمده است ، ما آنرا ۱۹ a و ۱۹ b نامیدیم . ونیز مانند نامهٔ ۳٤ چاپی که بخش دوم (b) نامهٔ ۲۹ در نسخه های I و P و T می باشد . ونیز مانند نامه های ٥٦ و ٥٧ چاپی که در نسخهٔ K بخشهای a و b نامهٔ شمارهٔ ۳۸ می باشند، ونیز مانند آنکه نامهٔ ۳۳ a از نسخهٔ I در نامهٔ ٦۱ چاپی و ۳۳ b از آن نسخه در نامهٔ ٥٧ چاپی دیده می‌شود .

روش ثبت نسخه بدلها را از تصحیح تمهیدات عین القضات که بوسیلهٔ خود دکتر عفیف در تهران چاپ شده، ودر ص ۳۰ مقدمهٔ آن کتاب یادشده است، ومقتبس از کار مسیو هانری کربین می‌باشد پیروی نمودیم . این روش در عین حال که تمام نسخه بدلها را هما نطور که در نسخه‌های گوناگون هست نشان می‌دهد ، جای کمتری نیز می گیرد واز بزرگ شدن حجم کتاب می کاهد .

در خاتمه از جناب آقای دکتر خانلری که از بذل هیچ‌گونه مساعدت در فراهم ساختن مقدمات چاپ این مجموعه کوتاهی نفرموده وآنرا در شمار انتشارات بنیاد فرهنگ ایران قرار دادند سپاسگزاری می نمائیم . ونیز محبتهای دوست عزیزمان آقای حسین خدیوجم در کمك بانجام مقصود را فراموش نمی‌کنیم . واز مسؤلان چاپخانهٔ حریّتِ بیروت که با تهیهٔ حروف فارسی کارما را تسهیل نمودند سپاس گزاریم .

بیروت : علینقی منزوی
فوریه ۱۹٦۹

نامه‌های عین‌القضاتِ همدانی

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ – خدای تعالی عاقبت محمود بدهاد مارا وآن برادر أعز را . در خاطر مي بود که در شرایط وارکان نماز ، چند مکتوب بنویسم ، انشاء الله که تقدیر مساعدت نماید . در این مکتوب حقیقتِ نیّت خواهم نبشتن . ودر این مقدمه بباید دانست که رکن چه بود وشرط چه ؟ وصاحب شریعت — صلعم — چیزی واجب کند ، وآن چیز تمام نگردد الا بده چیز ، مثلاً پنج بیرون آن چیز وپنج اندرون آن چیز ؛ هرچه درون بود رکن خوانند ، وهرچه بیرون بود شرط خوانند ، وهمه فرض بود .

۲ – اکنون رکوع وسجود از ارکان نمازاست ، لانهما یجیئان بعد الشروع في الصلوة . وطهارتِ حدَث وخبَث از شرایط نمازست ، لانهما یجیئان قبل الشروع في الصلوة . وفقها چنین گویند : که الرکن ما یَتمّ به الحکم ، والشرطُ ما یتمّ الحکمُ عنده لا بِه . ومثال این در عقلیات چنان بود که دیدهٔ ظاهر از

---

1 – 10 بسم . . . حدث و K P M – I / 1 – 2 بسم . . . الرحيم خدای M بسم . . . الرحيم رب وفقني لاتمامه واكماله بحق محمد وآله الحمد لله وحده والصلوة على رسوله محمد وآله من بعده وسلم تسليماً كثيراً. خدای K بسم . . . الرحيم وبه ثقتي . الحمد لله حق حمده. والصلاة على نبيه محمد وآله من بعده. هذه نسخة كتب كتبها القاضي الامام العالم العارف عين‌القضاة ابو المعالى عبد الله ابن محمد بن على الميانجي رضى الله عنه ، الى بعض اصدقائه . بسم الله الرحمن الرحيم خدای P / 3 الله كه K الله P M / 4 ودر اين K ودر P M / 5 دانست K دانستن P M / شريعت K شرع P M / 6 كند M K نشود P / وآن چيز تمام نگر دد M K – P / مثلا K – P M / 7 چيز . . . چيز K واجب . . . واجب P M / 10 شرايط M K شروط P I / 11 به الحكم K الحكم به P M I / 12 ومثال . . . كه M ومثال انك در عقليات كه K ومثال اين در عقليات آنست كه P I

*** نامهٔ يكم . I 1. K 1. M 10. P 1 ***

مدرکات هیچ نه بیند إلّا بقوّهٔ باصره وبنور چراغ یا آفتاب یا چیزي که بدین
ماند . اکنون وجود قوّت بصر رکن بود در ادراك ، ووجود چراغ وآفتاب
3 شرط بود نه رکن . وادراك بدیده‌است نه بآفتاب ، ولکن انما یتمّ ادراك البصر
عند طلوع الشمس أو وجود السّراج . ومع جریان هذا الحدیث ، ادراك بصری
یك رکن است ، وهو وجود القوّة البصریّة . وشروطش مختلف است باضافت
6 مدرکات . بعضی مدرکاتِ بصری آنست که دیده آنرا ادراك کند بیك شرط
وبعضی را ادراك نکند الّا بدو شرط ، وبعضی را بسه شرط ، وبعضی بچهار
وپنج شرط ، ودر ین معنی نکته هست از موّلداتِ خاطر من ، وبدین سبب
9 خواستم بنویسم که من هیچ جای نوشته نیافته ام واز کس نشنیده ام .

۳ — اکنون بدانکه بصر، ستاره وآتش ادراك کند بشب بی چراغ ،
امّا ألوان دیگر که برروی زمین‌است ادراك نکنند تا چراغ نبود یا آفتاب .
12 اکنون در ألوان ارضی زیادتْ شرطی هست تا ادراك تمام بود که در ادراك
ستاره وآتش آن شرط بکار نمی آید ؛ واین شرط وجود آفتابست یا چراغ .
پس پنداری که ستاره بشرط المقابله ، اعني مقابلة العین للکواکب ، ادراك توان
15 کرد . وآن نمیگویم که شرطی بود که هوا در میان بود که آن خود ظاهراست .
وهمچنین آنچه بدین ماند از سرخی وسیاهی وسپیدی موی محاسن مردی
حاضر ، ممکن نیست کـه ادراك توان کرد الّا بزیادت شرطی که در ادراك
18 ستاره وآتش آن شرط بکار نمی‌آید ؛ و آن شرط زایـد وجود نوری است از

---

1 هیچ PMI خود هیچ K / یا آفتاب PMI وآفتاب K / 2 ووجود PMI وجود چراغ ووجود K / 3 نه رکن PMI در رکن K / بدیده است PMI - K / 4 الحدیث MKI الحدث P / 6-5 باضافت مدرکات PI باضافات با مدرکات بصری یعنی M باضافت با مدرکات بصری K / 7 نکند الا PMI بکند K / وبعضی رابسه MK وبعضی مدرکات ادراك نکنند الا بسه PI / 8 وپنج PMI - K / خاطر من PMI این خاطر K / 10 بصر PMI - K / ادراك PMI دیده ادراك K / 12 اکنون PMI - K / 12 - 13 هست... وجود PI - MK / 15 میان بود که MK میانست PI / 16 از PI چون M وروا بود که K / محاسن K ومحاسن PI - M .

خارج چون آفتاب وماه وچراغ وآنچه بدین ماند. وروا بود که چون نور بصري زیادت از معهود ومعتاد بود، بی وجود آفتاب وماه، این مدرکات ادراك کند، ولیکن از مقصود من خارج است. وبعض حیوانات را نور بصری 3
بیش‌است که بعضی؛ از بهرآنکه اسب بسیار چیزها بشب بیند که آدمی نتواند دیدن. ودر امثال عرب آمده است که أبصرُ مِن فرس بَهماء فی غلس. و
روا بود که جان آدمی الوان ادراك کند بی آلت باصره. وغالب آنست که 6
این دخترك بغدادی را این معنی هست وچون بی دیدهٔ ظاهر ادراك ممکن‌است، چه عجب اگر بدیدهٔ پنهان بی طلوع خور ووجود چراغ ادراك تواند بود.
وحالی این از مقصود من بیرونست. 9

٤ – وبعض مدرکات بصری آنست که شرطی دیگر بباید که تا دیده آن مدرکات را در یابد، چنانکه دیده نفس خودرا ادراك نکند بی وجود
آیینه. زیرا که دیده خصوص صفات خود از زرقه وشهله وصفات روی خود 12
ادراك نتواند کرد بی آیینه. پس این نوع از ادراك زیادت شرطی می خواهد وهو وجود مِرآةٍ تُقابل العین، پس اگر عجب نیست که مدرکات ارضی را
زیادت شرطی می بایست، که ستاره وآتش را آن شرط نمی باشد؛ همچنین 15
عجب نیست که چرا بعضی مدرکات را زیادت شرطی دیگر می بایست. واگر این عجب است که چرا دیده را ادراك اوصاف خود از شهله وغیره وجود آیینه
بباید، پس این هم عجب‌است که چرا مدرکات ارضی را طلوع آفتاب ببایست، 18
وچرا همچون ستاره وآتش نبود. وبعضی مدرکات هست که شرط دیگر بخواهد، وآن قفاست، که هرگز دیده قفا را ادراك نکند إلّا بدو آیینه: یکی

1 که چون PMI که K / 4 ازبهرآنکه K چه PI که M / بیند PMI نبیند K /
5 ابصر: مجمع الامثال 1: 115 / 6-7 وغالب ... هست K-PMI / 7 بی PI-KM /
8 بنهان K تنهایي PMI / 10 شرطی MK شرط PI / 11 دیده نفس MK نقش PI / 12-13 روی ... آیینه K وی ادراك نتواند کرد بی آیینه M روی ادراك نتواند کرد PI / 15 شرطی MK از شرط PI / همچنین PMI همچنین چون K / 17 شهله وغیره MK - PI / 18 بباید KK بیابد PI / هم PMI همه K / 19 وآتش نبود PMI نبود وآتش K /
20 بخواهد PMI دارد K.

در مقابلهٔ قفا و یکی در مقابلهٔ دیده ، چنانکه مقابل آن آیینهٔ دیگر بود . فسبحان الفاطر الحکیم .

3 ٥ – خود عجب است و همه در عجبی یکسانست ، آنکه بیك شرط ادراك کند ، هم عجب است چنانکه بدو شرط ، واین هم عجب است که بسه شرط ادراك کند ، واگر یکی عجب نیست پس هیچ یکی عجب نیست . وقومی
6 از عموم خلق باشند که از آیینه روی بست ، و از آن سه ادراك تعجّبی مفرط کنند واز دیگر ادراك ایشان را تعجُّبی نبود . آنچه در آیینه همی بینی روی تست وإلاّ این أو لیست کـه در درون آیینه وبیرون آیینه روی تو جز یکی
9 نیست . پس روی تو از مدرکاتست در حــقّ تو که تو آنرا ادراك نتوانی کرد الا بزیادت شرطی که در مدرکات دیگر بکار نمی باید آن شرط .

٦ – وحال همهٔ وجود همین‌است که بعضی عالمیان‌را بعضی چیزها عجب
12 آید . ولا بدّ است که اگر چیزی عجبست همه عجب‌است ، و اگر چیزی عجب نیست ، پس خود هیچ عجب نیست. پس اگر آن برادر أعزّ یاد آورد که وقتی مردی از بلاد فرنج اورا حکایت می کرد ، ومن حاضر بودم ، که شهری
15 هست ودر آنجا درختی هست وزنان آن شهر بوقتی معیّن برگ آن درخت را آب بگیرند وبخورند آبستن شوند . هر که این بشنود ازین تعجّب کند وهرگز ازخودش عجب نیاید . ای سبحان الله ! چراعجب نبود که قطرهٔ آب
18 که از او جدا می شود در مباشرت ، بروزگار آدمی شود ، واین عجب بود که آب برگ درختی آدمی شود ! همانا در خاطر آن دوست آید که عجب آنست

---

1 چنانکه PKI چنانکه آنکه M / مقابله آن PMI مقابل آن K / 5 اگر یکی PMI اگریك K / نیست پس هیچ یکی K – PMI / 6 روی بست I روتست MK – P / سه K – PMI / 8 او لیست K – PMI / 11 – 12 عجب آید PMI پدید آید وآن را عجب دارند K / 13 خود هیچ PMI وجود هیچ چیز K / اعز PMI اعزه الله K / 14 فرنج K زنـج PMI / حکایت PMI حکایتی K / 12 ودر PI و MK / بوقتی PI دروقتی MK / 18 که ... مباشرت PI که ازآدمی در مباشرت جداشود MK / 19 برگ درختی PI برگی MK / آن دوست MK – PI .

که کم دیده شود وآن ندیده اند از آن سبب عجب است ، واین خاطر راست
نیست ؛ زیرا که آن تعجّب را مستند نه آنست که ندیده اند وبس ، بلکه در
جبلت آدمی مرکب است که هر کاری را که وجهش نداند عجبش آید . واین 3
که قطرهٔ منی آدمی شود هم وجهش نداند ، ولیکن عادت،این کاررا از دیدهٔ
او محجوب کرده است . ومقصود آنست کـه هر آدمی که حجاب عادت از
خود بردارد ضرورت بود که از این وآن که آدمی را ماده ، قطرهٔ منی بود یا 6
آب برگ درخت ، تعجّب یکسان بود . پس این که از چیزی تعجّب کند نه
آنست که ندیده‌است . پنداری عقـل او تقاضا می کند که چرا آب برگ
درخت در رحم بروز گار آدمی شود وآن دگررا می بینـد که معهود است، 9
از آن وقت باز می بیند که عقل نداشت ، وبدان مستمرّ شده است طبع
او ؛ از ین سبب این تقاضا در او نمی بود . وچون عقل پدید آمد ، عادت
واستمرار طبع، حجاب این تقاضا می بود ؛ پس هر که حجاب عادت از 12
پیش خود برگرفت لا بدّ عقلش گوید که چرا قطرهٔ آب منی متشابه الأجزا
باید که لحم وعظم ودم وعرق وعصب گردد .

٧ – ودر قرآن مجید همه دلیـل است برهستی او . ولیکن خلق از عادت 15
برنخاسته اند . لا جرم حجاب عادت ایشان را کور می دارد . « وجعلنا عـلى
قلوبهم أكنَّـة أن يفقهوهُ وفي آذانهم وقراً »، « وَطُبـِعَ على قلوبهم فهمْ لا يَفقهون».

---

1 دیده شود PI دید اند K دیده باشند M / وآن ندیده اندPI وچون آن ندیده اند M واین بسی دیده اند K / راست MK ـ PI / 2 بلکه‌در MK بل PI / 3 مرکب K در M ـ PI / وجهش PI وجه آن K وجه M / عجبش آید PMI تعجب نماید K / 4 که MK از PI / این PMI روز گارا ین K / 5 او PMI آدمي K / 6 که از این وآن PMI که از دانستن این وانك K / 7 درخت تعجب PI درخت تعجبش M در تعجب K / این که MK این کس‌که PI / 8 ـ 9 برگ . . . بروز کار PMI برگی بروز گار در رحم زنی K / 9 رامی بیند K ـ PMI / 10 طبع K در طبع PMI / 12 پس MK وپس PI / 13 که MK ـ PI / 14 عرق وعصب PMI عروق واعصاب K / 12 او PI آن M خالق وی K / 12ـ16 از عادت . . . اند MK برخاسته نیستند PI / 16 – 17 الانعام 6 : 25 ك / الاسراء 17 : 46 ك/ 17 التوبة 9 : 87 م .

و «إذا تتلی عَلیه آیاتُنا وَلّی مُستکبراً کأن لم یَسمعها، کأنَّ في أُذُنیه وَقراً»
ودر قرآن می گوید: «فَلیَنظر الانسانُ مِمَّ خُلق. خُلقَ مِن ماءٍ دافقٍ».
3 واین خود همه عموم را معلومست که آدمی أز قطرهٔ آب منی آفریده اند، نه از
برای آن گفت در قرآن که تو ندانی، از برای این گفت تا حجاب عادت برداری
ودر نگری تا بضرورت صانع را بدانی وببینی. چون فرمان نکردی او نیز
6 بتعجُّب بگفت: «قُتِلَ الانسانُ ما أکفرَهُ مِن أیِّ شیءٍ خلَقَهُ مِن نُطفةٍ
خلقه»، «إنّا خَلقنا الانسانَ مِن نُطفةٍ أمشاجٍ نَبتلیه فَجعلناهُ سمیعاً بَصیراً»،
«خُلقَ الانسانُ مِن صلصالٍ»، «ألم نخلقکم مِن ماءٍ مَهین فَجعلناه في قرارٍ
9 مَکین، الی قدر مَعلوم. فقدّرنا فنِعم القادرون»، «وهو الذی خَلقَ مِن الماءِ
بَشراً فجَعله نسباً وَصِهراً وکان رُبك قدیراً»، «ولقد خلقنا الانسانَ مِن سُلالة
من طینٍ ثم جعلناهُ نُطفة فی قرارٍ مَکین»، «ألم نجعلْ لهُ عَینینِ ولساناً
12 وشفتین». هزار جای در قرآن این معنی راتکرار کرد که آدمی از آب آفریدم
نه آنست که این مشکل بود وکس نمی داند بلکه همهٔ متمیّزان این دانند
«واذا بدّلنا آیة مکان آیة. والله اعلم بما یُنزل. قالوا انما انت مفتر».

15 ٨ – بطریق اجمال جایی از ملك وملکوت خبر دهد که «فَلا أقسم
بما تُبصرون وما لا تُبصرون» وتفصیل ملکوت جز وا محرمان نیست، حمعسق
المص، طه، ق، ن. أمّا تفصیل ملك با عموم است وعامّ است وعام تراست که
18 چندین جا واگوید: «الله الذی خَلق السماواتِ والارضَ وما بینَهما»، «رَفَع

1 لقمان 31 : 7 / 1 ـ 2 کان . . . کوید PI ودرجای دیگر میفر ماید M ـ K /
2 الطارق 86 : 5 ك / 3 منی MK ـ PI / 4 ندانی PKI دانی M / 5 ببینی PMI ـ K /
6 عبس 80 : 7 ك / 7 الانسان 76 : 2 م / 8 الرحمن 55 : 14 م / المراسلات 77 : 21 ك /
9 الفرقان 25 ـ 54 ك / 10 مؤمنون 23 : 23 ك / 11 ألم . البلد 90 : 8 ك / 12 هزار
PMI وهدیناه النجدین چند ین K / 13 نه PMI نه از K / متمیزان این PMI متمردان
ان K / دانند MK ندانند PI / 14 النحل 16 : 101 ك / 15 جایی MK جایی که PI /
16 ـ 15 الحاقة 69 : 38 ك / 16 وا محرمان PI با محرمان MK / نیست PMI ـ K / 17 ق. ن.
PMI ق. ن. نگویند K / وعام است وعام ترست که PMI ـ K / 18 السجدة 32 : 4 ك /
النازعات 79 : 28 ك .

سمکها فسوّیها واغطش لیلها وأخرج ضُحیها . والارض بعد ذلك دحیها » . کنا نتعلّم الایمان قبل القرآن ، صحابه گفته اند . ترا که ایمان نیست بقرآن چه کنی ؟ ! لا بل « وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً وهم عن آیاتها معرضون » ، « و کأیّن من 3
آیةٍ فی السّماواتِ والارض یمرّونَ علیها وهُم عنها مُعرضون » . از آسمان جُز با أولو الالباب نتواند گفت ، « انّ فی خلقِ السماواتِ والارضِ واختلافِ اللیل والنهارِ لآیاتٍ لاولی الالبابِ » . کاشکی تو اخبار خاك بشنودی که در زیر آسمانست 6
که از آسمان وزمین چنین خبر داد : که « هو الذي خلقَ الارضَ في یومینِ » .
واز آب که بالای خاکست خبر داد : « وجَعلنا من الماء کل شيءٍ حیّ » .
« أولم یَروا أنّا نسوق الماءَ الی الارضِ الُجرز فنخرجُ بهِ زرعاً تأکلُ منهُ انعامُهم 9
وأنفسهم أفلا تبصرون » . واز هوا که بالای آبست چنین خبرداد : که
« وأرسلنا الریاحَ لواقحَ » و « الریاحُ مبشراتٌ » . ونبات وحیوان از هوا مستغنی
نیست تا وجودش تمام گردد ، وهمچنین از آب وخاك مستغنی نیست . واز آتش 12
که بالای هر سه عنصراست چنین خبرداد که : « أفرأیتم النارَ التی تورونَ ؟
أأنتم أنشأتم شجرتها أم نحنُ المنشئونَ » .

۹ – واز مُرکبّاتِ این مفردات بسیار خبر داد . ومرکبات نباتست 15
ومعادن وحیوان . واز معادن چنین خبرداد که : « ومن الجبالِ جددٌ بیضٌ وحمر
مختلف ألوانُها » . أنواع جواهر را مي گوید از زر وسیم ویاقوت ومرجان .
واز نبات چنین خبر داد : « فأخرجنا به ثمراتٍ مختلفاً ألوانُها » . واز حیوان 18
چنین خبر داد : که « واللهُ خَلق کل دابّةٍ من ماءٍ فمنهم مَن یمشی علی بطنه ومنهم

---

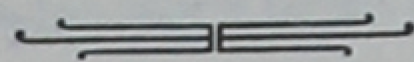
2 قبل PKI ثم M/ نیست بقرآن PMI هست قرآن K / 3 الانبیاء 21 : 32 . ك/
3 ـ 4 یوسف 12 : 105 / 4 جز Kخبر PMI / 5 ـ 6 آل عمران 3 : 190 م / 6 ـ 7
تو... اسمان وK اخبار اراضی بشنودی که در زیر اسمان است از PMI / 7 فصلت
41 : 9ك / 8 الانبیاء 21 : 30 ك / 9 ـ 10 السجدة 32 : 27 ك / 10 داد MK
دهد PI / 11 الحجر 15 : 22 ك / الروم 30 : 46 ك / 12 همچنین PMI چنانکه K/
13 ـ 14 الواقعة 56 : 71 ك / 15 بسیار PMI بسیار جای K/ 16 چنین PMI ـ K/
16 ـ 17 الفاطر 35 : 27 ك / 18 الفاطر 35 : 27 ك / 19 النور 24 : 45 ك .

مَن یمشی علی رجلینِ ومنهم مَن یمشی علی أربع»، «وما بثّ فیها من دابةٍ». این همه
تنبیه ترا کرد وتوهنوزخفته‌ای! یارب «إنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً»،

3 «رسلاً مبشرین ومنذرین لِئلا یکونَ للناس علی الله حجّة بعد الرسلِ»، ولیکن
«وما تأتیهم من آیةٍ من آیات ربِّهم إلا کانوا عنها مُعرِضین». هرچند تنبیه بیش
می آید، تو غافل تری «فما لهؤلاءِ القوم لا یکادون یفقهون حدیثاً». چه توان کرد؟

6 «و مَن یُضلِلِ الله فلا هادیَ لهُ»، «وما یمسك فلا مُرسِلَ له من بعدِه»؛ ولیکن
لا بأس! «انّ ربّك لبِالمرصادِ»، «حتی اذا جاءهُ لم یجدهُ شیئاً ووَجد الله
عِندهُ فوفّاه حِسابهُ وَاللهُ سریعُ الحِسابِ».

9 در این مکتوب از معنی نیّت نوشتن، دور افتادم، والله غالب علی امره.
انشاءالله، پس از این بنویسم چنانکه شرح ارکان وشروط نماز معلوم
گردد، والسلام.



1 الشوری 42 : 29 ك / 2 تراکرد PMI برانگیزد K / هنوز خفته P.K.I هر روز
غافلتر و خفته تر M / الفرقان 25 : 30 ك / 3 النساء 4 : 164 م / ولیکن PI - MK /
4 یس 36 : 46 م / 4 - 5 تنبیه . . . آید PI بیش تنبیه میکند K که تنبیه بیش میکند M /
النساء 4 : 78 م / 6 الاعراف 7 : 186 ك / الفاطر 35 : 2 م / 7 الفجر 89 : 14 ك /
7 - 8 النور 24 : 39 م / 9 نوشتن MK نوشتن بنوشتن PI / 10 شرح . . . نماز PMI
شرح نماز وشرط ارکان K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰ – دیروز در حقیقتِ نیت چیزی خواستم نوشتن ، از آن خود دور افتادم انشاء الله که امروز نوشته شود . بدان وآگاه باش ای برادر اعزّ سلكَ اللهُ بكَ سبيلَ رضاه ؛ که آدمی را خدای تعالی صفتی داده است که آنرا قدرت خوانند . وآن صفت آنست که بواسطهٔ آن بمقدورات خود رسد ؛ اگر خواهد مثلاً انگشت وزبان خود متحرّك دارد ، و اگر خواهد ساکن . وترا این صفت هست که بواسطهٔ آن صفت ، جرم انگشت وزبان را ساکن داری ومتحرّك . ونسبت این قدرت واضد آن متساوی است ، اعنی وافعل وترك ، زیرا که چنین نیست که قدرت بر فعل نوشتن وگفتن بیش از آنست که بر ترك نوشتن و گفتن ، بلکه باضافت با هر دو یکیست . واگر ترا مجرّد قدرت بودی ، بی هیچ صفتی دیگر ، محال بودی که ازتو فعلی ویا ترکی بوجود آمدی ، که ترك را که تهمت اختیارتو دارد ، همان بباید که فعل را ، الّا ترکی وفعلی که بتو تعلق ندارد ، وسکون جسم مرده تهمت اختیار او ندارد بخلاف سکون جسم زنده .

۱۱ – اکنون چون از تو فعلی یا ترکی باختیار تو در وجود آید ، آنرابا قدرت مجرّد حوالت نتوان کرد . چه قدرت پیش از این بود ومقدور نبود

---

1 بسم . . . الرحیم PI المکتوب الثانی . بسم . . . الرحیم K ومنها بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 نوشتن MK بنویسم PI / خود PMI - K / 3 افتادم PMI افتاد K / 6 مثلا PI في المثل MK / دارد MPI گرداند K / 7 وترا PI وتودانی که ترا MK / آن صفت MK آن PI / 8 ومتحرك PKI و اگر خواهی‌متحرك M / واضد آن MK واضد ین PI / 10 هردو PKI تو M / 11 - 12 ترکی . . . آمدی PI ترك آن در وجود آید K ترکی در وجود آمدی M / 12 که ترك . . . همان PMI چه ترك راکه اجسام اختیار K / 13 تهمت PM بهمت I اسم K / 14 سکون MK - PI / 16 قدرت مجرد PMI مجرد قدرت K .

*** نامهٔ دوم .P 2. M 11. K 2. I 2. ***

زیرا که در تو قدرت بر کتابت همیشه بود، لیکن مقدور نه همیشه در وجود
می آید؛ پس چون از تو حرکتی یا سکونی در وجود آید، مرجح فعل بر ترک
3 یا ترک بر فعل صفتی بود که در تو پیدا گردد که آن را ارادت خوانند؛ وروا
نبود که ترا ارادت سخن گفتن بود وزبان متحرك نبود، یا ارادت خاموشی بود
وزبان ساکن نبود، إلّا که مانعی بود که ارادت را مقهور کند؛ چنانکه در اسب
6 ارادت آب خوردن بود ولیکن تو نگذاری که بخورد؛ واین از مقصود من
خارج است. حالی اکنون چون ارادت جازم پیدا گشت در تو، لا بد بود که
از قدرت تو مقدور بادید آید. وچون مقدور پدید نیاید یا از مانعی بود که
9 برراه آید، یا از تردّدی که در ارادت بود، یا مجزوم نبود. وبعد انجزامِ الارادة
وعدمِ الموانِع یکونُ وجودُ المقدورِ ضروریاً، أعنی وجود الفعل او الترك،
هذا مَضی.

12 ۱۲ ـ اکنون بدانکه نسبت ارادت با فعــل وترك یکیست، اگر
مرجحی نبود؛ زیرا که تا مُرجّحی نبود نه ارادت خاموشی بود ونه ارادت
سخن گفتن. ومحالست که تا در تو چیزی نبود که ترا گوید که خاموشی
15 به‌است از سخن گفتن، که ترا ارادت خاموشی بود. وهمچنین تا در تو این
نبود که ترا گوید که گفتن به است که خاموشی ارادت گفتن در تو نبود.
اکنون بدانکه مرجح ارادت فعل یا ارادت ترك، عملی است که در تو بادید

---

1 نه PMI نبود و K / 2 سکونی MK شکتی I شکستی P / 5 ارادت را K ارادت PI
ارادت ترا M / دراسب PKI اسب را مثلا M / 6 بخورد PI اب خورد K
خورد M / 7 در تو PKI فعل ضروری الوجود بود ودرتو M / 8 بادید آید K یا بد
PI وا دیدآید M / 9 ارادت . . . نبود MPI آن ارادت پدید آید K / 10 المقدور
PMI مقصود المقدور K / 11 هذا PMI وهذا K / 13 نبود MK نبود همچنانکه سبب
وجود بسبب قدرت بود PI / زیرا . . . نبود PKI ـ M / نه ارادت . . . بود PMI
ارادت خاموشی نبود K / 15 از PI که MK / این PI چیزی KM / 16 به MK
بهتر PI / که خاموشی PMI ـ K / ارادت . . . نبود PI ترا ارادت گفتن بود MK /
17 اکنون PMI ـ K / یا K بر PMI / بادید K وادید M بازدید PI .

می آید که ، این فعل به از ترك است یا این ترك به از فعل است . وچون
علمی قاطع یا ظنی غالب وادید آید که نوشتن‌به ازنانوشتن است ، لا بد بود که
ارادت نوشتن وادید آید . لعمری ، تا تردّدی بود در علم وظنّ ، ارادت هرگز 3
منجزم نگردد ؛ وچون تردّد رخت بربست ، ارادت ضرورت بود که رخت
بنهد ؛ وشرط این ظن نیست که راست بود ، وباشد که دروغ بود وزیانهای
دینی ودنیوی از اینجا بخلق می رسد . 6

۱۳ — پنداری که غلط در ایشان وادید آید که پندارند که فلان کار
کردن به از ناکردن است . وچون پندار وادید آید ، ارادت منجزم شود. وچون
ارادت جازم وادید آید فعل ضروری الوجود گردد « ذلك تقدیرُ العزیزِ العلیم » 9
وحکمةُ الفاطرِ الحکیم . مثلاً علمی وادید آید که عسل لذیذ است وادراك لذت
به است که عدم ادراك ؛ وچون این دو علم وادید آید ارادت عسل خوردن
وادید آید وبخورد ، آنگاه تا روز کی چند یرقان ودق ظاهر گردد . واگر 12
دانستی که بدین کشیدی نخوردی « ولو کنتُ أعلمُ الغیبَ لاستکثرتُ من الخیر
وَما مسّنی السوءُ » . هر بدی که برسد وهرنیکی که نرسد از جهل آدمیست
بعواقب کارها ، واینجا کمین گاهی عظیم است شیاطین را ، که کم کسی بر پی آن 15
افتد وتحرّز کند . بدان ای دوست که ارادت عسل خوردن از دو علم خیزد :
یکی راست ویکی دروغ . راست آنکه العسل حلو ، ودروغ آنکه تناول

---

1 است . . . است PI است . . . K . . . است M / 2 علمی MK عالمي PI/ است MK
- PI / 3 نوشتن PMI نوشتن درتو K / آید PMI آید که نبشتن به ازنا نبشتن K /
5 بود وباشد M باشد ، باشد K بوده باشد PI / 6 ازینجا PKI همه ازین بود که M /
7 وادید آورند PI وادید آید M بادید آمد K / 8 ازنا کردن PMI یانا کردن K / منجزم
MK مجزوم PI / 9 وادید آید PI آید M آمد K / فعل . . . گردد PKI فعل ضرورت
دروجود آید M / الانعام 6 : 96 م / 11 دو علم وادید PI علم حاضر KM / 12 وادید آید
PI پید اگردد MK / ودق MK ذوق PI / 13 کشیدی PI کشد M رنج کشد K / 13 - 14
الاعراف 7 : 188 ك / 14 هربدی . . . نرسد PI هرنیکی که نرسد وهر بدی که برسد M هربدی
ونیکی که برسد K / 15 - 16 بر پی آن افتد و K به پی افتدو PI داندتا M / 16 تحرز
PMI تجسس K / از دو MK و PI / خیزد K میخیزد PMI / 17 حلو MK حلواها PI .

الحلاوةِ والوصولُ إلى إدراكِ اللذيذ أَوْلى مِن تَركهِ . واين قضيّه چون مطلق
فراگيرى بى شرطى ، دروغ گردد . زيراكه تناولُ اللذيذِ أَوْلى مِن تركهِ ؛
3 ليكن بشرط أن لا يُفضي إلى ألمٍ أعظم مِن اللذّة .

۱٤ – اكنون چون اينجا بدانستند كه فلان چيز لذيذ است وليكن
مضرّاست ، دست بداشتند ؛ وبدين سبب مأكولات لذيذ بگذاشتند خوفاً مِن
6 المرض . ودر دين همين معنى هست كه آدمى زنا ازآن كنـد كه دو علم درو
واديد آيد ، اگرچه اوبه‌تفضيل آن نرسد ، امّا على القطع معلوم است كه بى
حصول اين دو علم هرگز زنا نتواند كرد : يكى اينست كه الزنا لذيذ ، واين
9 راستست ، وديگر علم آنكه سعى كردن تا بلذّت رسى به از ناكردن بود .
واين كمين گاه شيطان است ، زيراكه چون عاقبت آن دوزخ بود سعى ناكردن
به بود كه سعى كردن . وايمان وكفر اينجا پيدا گردد وعلما هم در دنيا ببينند ، امّا
12 عموم در قيامت بدانند كه « فكَشَفْنا عَنكَ غطاءكَ فبصرُكَ اليومَ حديدٌ » .
هر آدمى كـه اورا اين علم بود كه عاقبت زنا دوزخ است ودوزخ رنجى عظيم
است ، لا بدّ از زنا دست بدارد . واين مرد مؤمن‌است بآخرت وبقول صاحب
15 شرع . وچون ارادت زنا دروغالب شود ومنجزم ، آن نشان بى ايمانى‌است ، واز
آنست كه دوعلم در درون آن رخت بنهاده اند : يكى راست ويكى دروغ .

۱۵ – ودانم كه ترا اينجا در خاطر آيد كه المؤمنُ يَسرقُ ويَزني ويشربُ .
18 بدانكه « يحرّفون الكلم عن مواضعه » صفت تست وامثال تو . اگر هركسى كه
تازى داند قرآن وحديث دانستى ، پس در حق ابن عبّاس چرا رسول – صلعم –

---

3 ليكن PI – MK / 4 چون . . . بدا نستند MK اينجـا ندانستند PI /
5 بداشتند PKI بداشتن اوليتر M / 8 يكى PI يكى از ين دوعلم MK / 8 – 9 الزنا . . .
آنكه PMI – K / 11 كه PMI از K / وعلما PI اما علما K علما M / 12 عموم PKI
عوام M / سورة ق 20 : 22 ك / 13 كه اورا PI كه درو MK / 14 زنا PMI آن K /
12 شرع PI شرع صلى الله عليه وسلم K عليه الصلاة والسلام M / آن . . . است PI – MK /
17 اينجـا PI – MK / 18 المائدة 5 : 41 م / الكلم PMI الكلام K / اگر
. PI – MK

گفت : اللهمّ فقّهه في الدّين وعلّمه التأويلَ . اگر ترا فقه دین بودی وعلم
حدیث دانستی که المؤمن یسرق ویزني ، نه آن معنی دارد که تو پند اشته ئی ،
لا بل لا يشربُ الشارب حين يشربُ وهو مؤمنٌ ، ولا يزني الزاني حين يَزني وهو 3
مؤمنٌ . اگر در آدمی این ایمان ، اعنی این علم ، بودی که زنا کردن را عاقبت
دوزخ است ودوزخ رنجی عظیم دارد محال بودی که ارادت زنا کردن دراو
پدید آمدی . وتا از این غافل نماند که عاقبت اورا بد هست یادرین متردّد 6
نباشد محالست که او مُرید زناکردن آید . امّا این بسماع شنیده است که آن را
عاقبتی بد هست . واین معنی بیقین بدانسته که طَلبُ الطيّباتِ والسّعی فی
الوصول اليها أولى من الاحجامِ عنها . وچون شیطان را در درون سلاح بود 9
وفرشته را نبود ، لابدّ شیطان مظفر بود . وچون یقین آمد ، سماع آنجا کی پای
دارد ؟ . لعمری ایمان وکفر در دل آدمی همچون ظلمت وضوء بود در هوای
ظاهر . وهوا گاه مظلم بود وگــاه مضیء . وچون آدمی از زنا دست بدارد 12
لا بد است که نور ایمان غالبست . وچون بدان اقدام نماید از آنست که
ظلمت کفر غالبست « الله وليّ الذينَ آمنوا يخرجهم من الظلماتِ الى النورِ والذينَ
كفروا أولياؤهم الطاغوت يُخرجونَهم من النور الى الظلماتِ » . در تفسیر گفته 15
اند : ظلمات ونور ، جهل وعلم بود . أکنون لا يزني الزّاني حين يَزني وهو
مؤمنٌ بدان که چیست ! والمؤمن يشرب ويزني آنست که روا بود که دلی که
محلّ ایمان بود ، فی احیان چون مظلم شود ، زنا کرده آید . والایمان یزید 18
وینقص میدان . واین نیز بدان که مصطفی — صلعم — چرا گوید : اللهمّ

---

1 فقهه PMI وفقه K / فقه M - PKI / بودی MK می بود PI / 2 یسرق و M - PKI / آن معنی دارد PI آنست MK / 4 در آدمی PMI بر آدمی K / 5 دارد PI است MK / 6 وتا از این غافل نماند MK واز این غافل نمی ماند PI / بد PMI عظیم بد K / 6 - 8 یادر دین . . . هست K - PMI / 8 معنی PMI - K / 9 الوصول إلیها PMI وصولها K / 10 آنجا PI - MK / 11 ظلمت وضوء بود PI ضوء وظلمت بود M ظلمت است وضوء K / 12 ظاهر و PMI ظاهر ومعلوم است که K / 13 غالبست PMI غالب گردد K / 14 - 15 البقرة 2 : 257 م / 16 اکنون PI - MK / 18 فی احیان چون PMI بی اختیار خود K / 19 گوید PMI می گوید K .

ارزقنی ایماناً دائماً ویقیناً لیس بعده کفر. انشاء الله این قدر تمام بود. واگر
حاجت بود تادیگر بنویسم.

3 ۱۶ — اکنون بدانکه اگر علم راست در آدمی پیدا گردد ارادتی محمود
العاقبة درو ظاهر آید، وفعلی یا ترکی پس از آن در وجود آید که بر آن پشیمانی
نبود، هم در دین وهم در دنیا، واگر ظنّی فاسد درو پیدا شود ارادتی مذموم
6 العاقبة، لا بدّ بود، که پس از آن ظنّ حاصل شود. وآنگاه فعلی ویا ترکی
در وجود آید، که برآن پشیمان بود. اکنون بدانکه این علم در آدمی چنان
پیدا میگردد، هرساعت که او را خبری نبا شد وچون این فعل حادث بود
9 از سببی مستغنی نبا شد. وإنّ حدوث الحوادث من غیر سبب یرجح وجودها علی
عدمها محال. اکنون علمهای راست را أسبابی هست که أز آن اسباب در
وجود آید و آن اسباب را ملائکه خوانند «والله من ورائهم محیط» و«هو
12 الذي یصلّي علیکم وملائکته لیخرجَکم من الظلماتِ الی النورِ» واین اسبابست
که خلق رابسعادت دینی ودنیوی می رساند «ویستغفرونَ لمن فی الارضِ»
این بود. وظنهای فاسد را اسبابی هست که از آن أسباب در وجود آید، وآن
15 أسباب را شیاطین خوانند. «والله من ورائهم محیط». «أولیاؤهم الطّاغوت
یخرجونهم من النّور الی الظلمات». والله الهادی والمضِلّ «من یشأ الله یضلِلهُ
ومن یشأ یجعلهُ علی صراطٍ مستقیمٍ». همچنانکه خدای تعالی پیراهن دوخته
18 وشیربرنج پخته نیا فرید بیواسطهٔ آدمی، زیرا که در حکمت أو این نبود؛
واگر چه در قد رتش هست، همچنین هیچ آدمی را بسعادت وشقاوت نرساند

---

4 ظاهر آید PI پیدا آید K پیدا گردد M / یا ترکی پس M وترکی K وترکی پس PI / از آن MK از آن دل PI / 7 که بران پشیمان بود PMI بر آن که پشیمان شود K / 8 خبری MK چیزی PI / 9 سببی MK سبب PI / 10 هست PI – MK / 11 البروج 85 : 20 / 11 – 12 الاحزاب 33 : 43 م / 13 الشوری 42 : 5 ك / 14 فاسد . . . در MK فاسد که ازان در PI / 15 – 16 البقرة 2 : 257 م / 16 – 17 الانعام : 89 ك / 17 همچنانکه PMI وهمچنین K / 17 – 18 پیراهن . . . پخته PI پیراهن وجبه وبرنج بشیر پخته MK .

بی واسطهٔ ملائکه وشیاطین، زیرا که در حکمت اونیست ؛ اگرچه در قدرتش هست ، یُضلّ ویشقي بالشیاطین أعداءه عدلاً ، ویهدی ویسعد بالملائکة أعداءَهُ فضلاً . 3

۱۷ – در این مکتوب بسیار علوم است . واین را اندیشهٔ دراز بسیار باید تا بروز گار پخته گردد . واین مقدمه ایست در حقیقت نیت که لا بدّ محقق باید که بود پس از این انشاء الله بنویسم که‌نیت چیست، «والاعمال بالنیّات» چه 6 بود . ویحشر النّاس یوم القیامة علی نیّاتهم چه معنی دارد ؟ تا یموت المرء علی ما عاش علیه یقین گردد . ونیة المؤمن خیرٌ من عملهِ چرا گوید ؟ پس «یوم تبلی السّرائر» «ونخرج له یوم القیامة کتاباً یلقـّاه منشوراً» . همه پیدا 9 گردد، وهمچنین ظاهر گردد «وکلّ انسان ألزمناه طائره فی عنقه» ای حامله. «وطائرکم معکم» . «وأخرَجت الارضُ اثقالها» «ویَومئذٍ تحدّثُ أخبارها». «ولیروا أعمالهم» . همه چون آفتاب روشن گردد . امّا اگرکسی دیده ندارد 12 مرا تاوان نبود، ع : خورشید نه مجرم ارکسی بینا نیست «أفأنت تهدی العمیِ» یا محمّد . «ولو کانوا لا یبصرونَ» . هیهات، کوران در هردو سرای کوراند . یموت المرء علی ما عاش علیه . «ومن کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی وأضَلّ 15 سبیلا ویحشره یوم القیامة أعمی» وهمانا در خاطرت آید که «فویل للذین کفروا مِن مشهد یومٍ عظیم» ، «أسمع بهم وابصر یوم یأتوننا» . واین نه کار تست وامثال تو، ونه از آن مردانی که می بدانی پس در مضیق تشبیه ومختنق حجب 18 دنیوی می باش ، «فالیوم الذین آمنوا من الکفـّار یضحکون» . یوم لنا ویوم

4 بسیار باید K باید PMI / 6 بود MK بود بشنود PI / 8 گوید PI گفتند MK / 9 الطارق 86 : 9 ك / الأسراء 17 : 13 ك / 10 ظاهر . . . انسان K-PMI / 13 نبود MK نیست PI ع / خور . . . نیست K-PMI / یونس 10 : 43 ك / 14 یونس 10 : 43 ك / 15 - 16 الاسراء 17 : 72 ك / 16 - 17 مریم 19 : 38 ك / 18 که می بدانی پس K که این بدانی PMI / مختنق K منجنیق M محیق PI / 19 المطففون 83 . 34 ك .

لاعدائنا . ترا وسعت قصر مؤمن چکار که « عرضها السّماواتُ والارض » .
گوئی طولش چند است ؟ اگر گوش داری از « حمعسق » بشنوی که
3 طولش چند است . واگرنه شبت خوش باد که ترا همراهان بسیار اند « أعدت
للمتقین » « الذین یؤمنون بالغیب ویقیمونَ الصلوةَ وممّا رزقناهم ینفقونَ » دریغا
که کاغذ پر شد !



1 آل عمران 3 : 133 م / 2 گوئی M کوهی K – PI / 3 – 4 آل عمران 3 : 133 م /
4 البقرة 2 : 3 م / 4 دریغا K – PMI .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸— دو روز است تا می خواهم که در حقیقتِ نیت چیزی نویسم، وهنوز آنچه مقصود است تمام ننوشتم. بدان ای برادر أعزّ، أطال الله فی رضاه بقاك که در مکتوب دیروزینه بیان کرده بودم که هیچ کاری از آدمی در وجود نیاید الّا بواسطهٔ صفتی که آن را قدرت خوانند، وقدرت خادم ارادتست. تا ارادت فرمان ندهد از قدرت هیچ مقدور در وجود نیاید. وچون در آدمی ارادتِ کاری نبود، پس پدید آید، پس این ارادت، حادث است، وحادث از سببی مستغنی نبود. واز آنجا که نظر عموم بود گویند: سبب حدوث ارادت علم بود که در آدمی وادید آید، که فلان کار کردن به از ناکردن است. وچون علمِ قاطع ویا ظنّ غالب وادید آید، ارادت ضروری الوجود بود. واز آنجا که نظر خصوص است، این کفر بود. لعمری، اگر چه کفر بود در دیدهٔ درون، اما هم در اشارت کردن بدان، از آن مستغنی نباشیم درارشاد تو وامثال تو از مبتدیان. چون ما بکعبه رویم وخواهیم که قدم بعرفات نهیم، قدم بضرورت در کوفه وبغداد وحلوان نهیم، واگرچه دانیم که کعبه نه حلوان است، امّا آن راه ماست نه منزلست ونه مقصود ونه مقصد.

---

1 بسم . . . الرحیم PI المکتوب الثالث بسم . . . الرحیم K ومنها بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 که I - MK / 3 برادر اعز PKI دوست عزیز M / 4 دیروزینه MK دیروز PI / از آدمی K - PMI / 6 مقدور MK چیز PI / 7 کاری PMI کار K / پس . . . این PMI پس پدید شد که K / 8 عموم بود MK عموم است PI / 11 اگرچه کفر بود K - PMI / 12 بدان از ان PMI اگرچه کفر بودبد انك K / 13 نهیم PMI نهیم اول میباید که K / 14 وحلوان K - PMI / نه حلوان PMI به از کوفه K / 15 ما M - PKI / منزلست M منزل PKI / نه . . . مقصد K ومقصد PI نه مقصد M .

* * نامهٔ سوم . P 3 . M 12 . K 3 . I 3 * * *

۱۹ – ودر عادت علما بود که گویند : قدرت سبب وجود مقدور است ، وارادت سبب آنست که قدرت را وا اتمام مقدور آرد ؛ وعلم سبب وجود ارادت است . وآنگاه، همچنین می گویند : سبب وجودِ علم در آدمی ملائکه وشیاطین اند ؛ وسبب وجود ایشان حقّ است . وبآخر نظر ایشان در قدیمی بایستد که بذات خود قایم بود . واین نوع از بیان ، اگرچه ضرورتِ تَفهیم را واگفتنی است ، اما سخت قاصر است از حقیقت کار . واز آنجا که تحقیق است در وجود، هیچ چیز أز هیچ چیز در وجود نیاید؛ زیراکه چون چیزی را وجود حقیقی نبود ، ایجاد دیگری اورا چون مقدور تواند بود ؟ وجز بمثالی ترا این معلوم نگردد :

۲۰ – بدانکه این حروف که دراین مکتوب است هم بعدِ حرکت قلم در وجود می آید ؛ ونتوان گفت که ایجاد این مکتوب وحروف قلم می کند ، که ایجاد را قدرتی وعلمی وارادتی بباید . پس عوام نیز دانند که حوالتِ وجود این حروف بآدمی حی وقادر برکتابتست که عالم بود برکتابت ، ومرید بود مر کتابت را . وهرگز نگویند که این حروف از قلم در وجود می آید . وبدانند که قلم جمادی مُسَخّر است، وقدرتِ کاتب قاهر اوست در تحریك ، وقلم مضطّر است در تحرّك . وچون این مثال تمهید افتاد ، بدانکه در وجود خود یك موجود است که اورا وجود است ، وبس . وهرچه غیر اوست خود نیست ، پس أگر هست أزهستی اوست ، أمّا بخود جز معدوم نیست ،

---

2 سبب آنست PMI آنست K / 5 بایستد PMI باشد K / 7 چون MK اگرچون PI / 8 حقیقی MK تحقیقی PI / مقدور MK - PI / 9 ترا این M برتو این K ترا PI / نگردد PI نتوانم کرد M نتوان کرد K / 10 بعد PMI بعد از K / 11 که PI چه M زیراکه K / 12 نیزدانند MK او نزدیك PI / 13 بآدمی . . . کتابت M بآدمی میباشد قادر برکتابت وعالم برآن K وا آدمی قادر برکتابتست در قدرت کاتب بود که قادراست برکتابت وعالم بود برکتابت PI / 15 وبدانند PI که دانند M چون دانند K / جمادی مسخراست و PI جمادیست مسخر M جمادیست بمسخر در K / 18 پس PMI - K .

«كلُّ مَن علَيها فانٍ ويَبقى وَجهُ رَبِّكَ»، «كلّ شيءٍ هالِكٌ إلا وَجهَه».
وچون چیزی را وجود خود نبود، چگونه ایجاد دیگری باو حوالت توان
کرد؟ وما هذا الّا انخلاع مِن غَريزَةِ العَقل بالكلّيّة. پس هرچه در 3
وجود آید وروی نماید حوالتِ همه با قدرت أزل است، واگر خواهی همه را
حوالت بارادت أزل است که قدرت او در ارادت منطویست جلّ الواحِدالأحدُ؛
همچنانکه حَرکتِ أنگشترین در انگشت من، در حرکت دستِ من مُنطویست 6
ودر تحريكِ قوّتِ من منطویست.

۲۱ – بیش ازاین اگر نویسند، دیوانگان سَلاسلِ خود جُنبانیدن
گیرند. وأگر خواهی همه وجود را حوالت با علم ازل کن، که ارادت او در 9
علم او مندرج است؛ چنانکه لونیّت درسوادیّت مندرج است. ومثال این
بهتر است که مثال أوّل، أگر کسی پی می تواند برد. اگر خواهی همه وجودرا
باذات أزلی حوالت کن، چه علم که صفت عالم بود درذات عالم مندرج است، 12
چنانکه نور ماه در نور آفتاب «هُوَ الذي جَعَلَ الشّمسَ ضياءً والقمرَ
نُوراً». وهمانا در خاطرت اید که چگونه حَوالتِ شعاعِ آفتاب وا آفتاب
نکنیم، که می بینیم که وجودش أزوست وبدوست! وچگونه حوالتِ 15
حرکتِ قلم باقدرت آدمی نکنیم، واین را جواب شنیدی. اگر حاضری
جواب بس است، واگر خفته ای خدای تعالی تُرا بیداری دهاد. آنراکه وجود
نبود ایجاد نتواند بود. هذا کفایة. 18

لقد أسمَعتُ لَو نادَيتُ حَيّاً ولكن لا حَياةَ لِمَن تنادي

1 الرحمان 55 : 26 م / القصص 28 : 88 ك / 2 چیزی PMI جمادی K / دیگری...
توان M دیگری تواند K باو حوالت توان PI / 3 الا الانخلاع من M انخلاع من K الاكلاغ
PI / 4 وروی نماید MK-PI / واگر خواهی K-PMI / همه را PI-KM / 5 حوالت
M-PKI / در ارادت PI-MK / 7 ودر... منطویست K-PMI / 9 را MK در
PI / 11 پی PI برپی M-K / برد PI افتاد MK / 12 چه... صفت MK چه حکم صنعت
PI / 13-14 یونس 10 : 5 ك / 14 خاطرت PI خواطرت MK / وا آفتاب K-PMI /
15 نکنیم PMI کنیم K / 16 آدمی PM أوبی KI / نکنیم PMI کنیم K / 17 جواب
بس است K بس PI-M / دهاد PMI کرامت کناد K / 18 نبود... بود PI نبود... کرد
M او قائم بنفس نبود ایجاد دیگری نتواند کرد K / 19 اناذی MK در مل PI.

۲۲ – « هَل من خالقٍ غَیرِ الله » بیش ازاین نیست که وجود شعاع پس
از طلوع آفتاب ظاهر گردد ، وحرکتِ قلم پس از حرکتِ دست پدید آید .
3 بدانکه چون چیزی پس از چیزی ظاهر شود حوالتِ وجود این با آن
نتوان کرد ، که اگرا این روا بودی بایستی که حوالتِ وجودِ این
حروفِ مکتوب براین کاغذ ، واحرکت قلم کردندی ؛ وگفتندی : که قلم
6 سبب وجودِ این حروف است . واین در خاطر هیچ عامی نیاید ، فکیف
بخواص . اکنون بدانکه وجودِ این حروف نه أز قلم است ، أمّا قلم را در
وجودِ این حروف مدخلی هَست که کوزه رانیست ، ونان را در اشباع
9 مدخلی هَست که محبره را نیست ، وشمشیررا در قـتل مدخلی هَست که مداد
وحبر را نیست ؛ واین مَدخل شرطیّت است در وجود ، نه مدخلِ رُکنیّت .
ورکن در ایجاد ، ذات أزلی است . ودیگر ، همه شرط یکدیگر است ؛
12 چنانکه مداد وقلم وکارد وشَقّ قلم وحرکتِ أنگشتانِ مَن ، همه شرط
است در وجود این حروف . أکنون بدانکه از قدرت وارادت ازل راه بهمهٔ
موجودات یکسانست ، وأز او راه بآفتاب هم چندانست که بشعاع ؛ وبوجود
15 این حروف هم چندانست که بوجود کاتب . وعلی الجمله أز قدرت ، راه بشرط
ومشروط یکی است ، که تفاوتی درآن نیست . پس هر که پندارد که فلان
حادث را سبب وجود فلان چیز است ، وفلان چیز را سبب وجود بهمان چیز
18 است ، وبهمان چیز را سبب بیستا چیزاست ، وتا آخر گوید : آخر این
اسباب حقّ است ، این کس مخطی بود ؛ زیرا که بخدای تعالی از طول وجود
من رسد ، نه از عرض وجود . واین طرفه عبارتی است وهیچکس نگفته
21 است الّا من . واین را بیانی باید تا بـِفهم تو رسد .

---

1 الفاطر 25 : 3 م / وجود MK - PI / 2 و PI چون KM / و حرکت . . . دست K - PMI / پدید آید KM - PI / 5 مکتوب K - PMI / 6 عامی K - PMI / 6 - 7 فکیف بخواص PI تا بخواص رسی MK / 8 کوزه MK کوزه آب PI / 10 در وجود MK - PI / 12 وکارد وشق قلم K - PMI / 13 راه M را PI برابر K / 15 علی PMI فی K / راه PKI او راه M / 16 که . . . نیست PI بی تفاوتی MK / 17 سبب . . . است PMI سبب فلان چرا است K / بهمان چیز PMI بهمان چرا K / 18 وبهمان . . . است K - PMI / تا آخر PI بعاقبت MK .

۲۳ – ای دوست همه سمع باش دراین مکتوب مثلاً ، ده هزار حرف باشد ، وهر حرفی پس از هرحرفی در وجود آید ، وسطر ثانی پس از سطر اول وسطر ثالث پس از سطر ثاني ورابع پس از ثالث واگر کسی گوید : سطر 3
عاشر از تاسع در وجود آید، وتاسع از ثامن، وثامن از سابع، تا آنجاکه گوید : ثالث از ثاني ، وثاني از اول . انگاه گوید : سطر اول از ارادت وقدرتِ کاتب در وجود آمد ، این کس قاصر نظر است . زیرا که کاتب را در طول 6
مکتوب طلب می کند نه در عرضش ؛ پس ضرورت بود که راه از ارادت وقدرتِ کاتب بسطر اوّل وثانی کم از آن داند که بسطر ثامن وتاسع وعاشر ، وهر که خدای تعالی راچنین داند، خدای تعالی در حقّ او زمانیست . اگر 9
نظر صافی داشتی میان او ومیان هیچ حادث ، راه ندیدی ، همه را متساوی الوجود دانستی، که حق تعالی از زمان منزّه است همچنانکه کسی از هر حرفی که براین کاغذ است راه بکاتب برد ، از عرضِ این حروف ، نه از طول . 12
چه گویی ؟ نه هر حرفی را موجد من حیث الظاهر اراد تست ؟ واز ارادت وقدرت کاتب راه بهمه حرفی برابراست ؟ أمّا « وکلّ شيءٍ عندَهُ بمقدار » و « إن مِن شيءٍ إلّا عندَنا خزائنُهُ وما نُنزّلهُ الّا بقدرٍ معلومٍ » و « إنّا 15
کلّ شيءٍ خلقناهُ بِقدرٍ وما أمرُنا الّا واحدة کلمحٍ بالبصر » . قدوسٌ سبوحٌ جلّ الکبیر المتعالِ .

۲۴ – پنداری که هر گز حرفی از قرآن خوانده یا دانسته ای ؟ هیهات ! 18
« لا یَمسّهُ إلّا المطهّرون » ، « إنما المشرِکونَ نَجَس » والله الطیّبُ لا یَقبلُ

4 وثامن از سابع PI - MK / 5 ثالث . . . از أول PI - MK / 8 کاتب PI - MK / ثامن و PI - MK / 10 صافی PMI شافی K / متساوی M مساوی PKI / 14 الرعد 13 : 8 م / 15 الحجر 15 : 21 م / 15 - 16 وانا . . . بالبصر PI - MK / القمر 54 : 49 ك / 16 قدوس سبوح K قدوس قدوس PMI / 19 الواقعة 56 : 79 ك / التوبة 9 : 28 م /.

الا الطیّبَ ، « الطیّباتُ للطیّبینَ » ، « طِبتم فادخُلوها خالدینَ » بهشت قرآنست وترا خبر نیست .

3 ای خفتهٔ خواب آلود ، این خواب توچیست ؟
آگاه نیی ، نظارهٔ خواب تو کیست ؟

قرآنست بهشت حق . تو چه می شنوی ؟ ! پنداری که داني قرآن
6 چیست ؟ ! ما فِي الجَنّةِ الّا الله چه معنی دارد ، که خدای تعالی « طه »
و « یس » در بهشت براهل بهشت خواند ؟ یس قَلبُ القرآنِ چه بود ؟ که
انّ الله سبحانه وتعالی قرَأ « طه » و « یس » قبلَ أن خَلقَ الخلقَ بألفي
9 ألفِ عام ، چون کلام قدیم است پس « ألفی ألف عام » چه معنی دارد ؟ باش
تا مَحرَم گردی ؛ که همه ظاهر است أمّا نامَردان را عشق حرام است .
بهشتِ نان وآب وحلوا وانگبین وقلیه وحور وقصور فریب است . کار آن
12 دارد که : إن لله جنّةً لیس فیها حورٌ ولا قُصورٌ ولا لبنٌ وعَسَلٌ ،
یَتَجلّی لنا ربّنا ضاحکاً . با رابعه گفتند : ألا تسألین الجنةَ ؟ فقالت : الجار
ثُمّ الدّارُ . جوانمردا ! مجنون صفتی باید تاگوید :

15 وما حُبُّ الدّیار شَغفنَ قَلبي — ولکن حُبُّ مَن سَکَنَ الدّیارا
مرا لُبانِ تو باید شِکرچه سود کند ؟ — بجای مهرتو مهری دگرچه سود کند ؟

مجنون را گفتند چرا گفتی : أقَبِّلُ ذا الجدار وذا الجدارا ؟

18 گربا دِگری مجلس می سازم وباغ — آخر نَنَهم زمهر کس بَردل داغ
لیکن چوفرو شود کسی راخورشید — أزپیش نهد بجای خورشید چراغ

---

1 النور 24 : 26 م / زمر 39 : 73 ك / 5 قرآنست . . . تو M بهشت قرآنست P K I / 10 اما P K I اماع : M / حرام است P K I حرام است ای دل M / 11 وحلوا . . . وقلیه M K - P I / فریب P قربی I قربت K همه خوب M / 13 لنا M K - P I / با M K و P I / 16 مرا M K کرا P I / 17 الجدار وذا الجدارا P I الجدار وذا الدیارا K الدیار ولا الجدارا M / 18 ننهم . . . دل P K I نه زعشق تواست برجانم M .

عجب از این حدیث ! چه می شنوی ؟ :

اذا ما ظمأت الی ریقها　　جعلت المدامةَ منه بدیلا
وأین المدامةُ من ریقها　　ولکن أعلّل قلباً علیلا　3

عاشقان دنیا چه دانند که عاشقانِ خدای‌را چه صفت بود ، که ایشان هم خورند وهم خسبند وهم پوشند ، ولیکن چیزی که دردل دارند ، دیگران را خبری از آن نیست .　6

تو مرا بادهِ دهِ ومست بخواباں و مَترس
چو گه خدمت شاه آمد ، بردانم خاست

« ما لِهذا الرّسول یَأکلُ الطّعامَ » ، « ما کانَ محمّد أبا أحدٍ مِن　9
رجالِکم » . گفت : أرسلانم خوان تاکس بنداند که کِیمَ ، بار خدا یا موسی ابراهیم راگفت : « إني ذاهب الی ربّي سَیَهدین » چندین هزار خلایق زُنّار در بستند ، ما را چه فرمایی ؟ گفت : « لِیزلقُونكَ بأبصارهم لَمّا سَمِعوا　12
الذِکرَ » . از چشم بد بترس واز خانه بدر مشو ! ، که طه ! ما بخودی خود می گوییم ، تومی گویی : انما أنا عبدٌ آکل کما یأکلُ العَبیدُ وأشرَبُ کما یشربُ العَبیدُ ؟ ما می گوییم : « لا أقسِمُ بهذا البلد وانت حلٌّ بهذا البلد » .　15
تومی گویی : أغضب کما یَغضَبُ البَشَرُ ؟ دریغا که کاغذ برسید .

---

2 ظمأت MK ظمیت PI / چه صفت بود PI صفت چیست MK / که ایشان PI - MK / چیزی که PKI چیز کی M / 5-6 دیگران ... نیست PI - MK / 8 چو گه PKI چونك M / شاه PI میر MK / 9 الفرقان 25 : 7 ك / الاحزاب 33 : 40 م / 10 گفت MK - PI / بند اند PI - MK نداند MK / 10 - 11 بار ... را PI بار خدا یا عیسی K عیسی M / 11 صافات 37 : 99 ك / هزار PMI هزار هزار K / 12 در MK - PI / گفت PMI - K / القلم 68 : 51 ك / 13 چشم بد ... بدر PMI خشم پدر ... پدر بیرون K / 14 تومیگویی PMI - K / 15 البلد 90 : 1 ك / 16 برسید PI بپایان رسید K برسیدی والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵ — سه مکتوب نوشتم در معنی نیّت ، وهنوز مقصود تمام نیست . بدان
ای برادر أعزّ ، أطالَ الله بقاك في رضاه که افعال انسانی از قدرت وادید آید ،
3 وقدرت گوش بفرمان ارادت دارد ، وارادت بواسطهٔ علم وادید می آید .
اکنون بدانکه افعال آدمی حکم از ارادت گیرد ، وارادت ونیّت هردویك
حکم ویك معنی دارد . و الأعمالُ بالنيّات فصل خطابست دراین معنی . اگر
6 ارادتِ دینی برمرد غالب بود بیشتر اعمال او مقبول بود ، واگر ارادتِ
دنیوی غالب بود اعمالش بیشتر مردود بود ، که « وقدمنا الى ما عمِلوا مِن
عَمَلٍ فجعلْناهُ هَباءً منثوراً » . وچون حُبّ دنیا غالب بود در نهاد آدمی
9 لا بُدّ نیّات او در طاعت فاسد بود ، که « وَمَنْ كانَتْ هِجرتُه الى دنيا
يُصيبها ، او امرأة يتزوّجها فهجرَتهُ إلى ما هَاجَر إليه . وهر فعل که آدمی
کند از نیّتی خالی نیست ، ونیّت هرکس در خور او تواند بود « منكُمْ
12 مَن يُريدُ الدّنيا » لا جرمَ « اعمالُهم كَسرابٍ بقيعةٍ يَحسبُه الظمآنُ ماءً
حتى إذا جاءه لم يَجِدْهُ شيئاً ووَجدَ الله عنده فوفّيه حِسابَه » ، « كرمادٍ
اشتدتْ به الرّيحُ في يومٍ عاصفٍ لا يقدِرون ممّا كسَبوا على شيءٍ » وهؤلاء هم
15 « الأخسرون أعمالاً الذين ضلّ سعيُهم في الحيوة الدّنيا وهم يحسبون انّهم يُحسِنون

---

1 بسم . . . الرحيم PI المكتوب الرابع بسم . . الرحيم K بسم . . . الرحيم وبه ثقتى M / در معنی نیت K - PMI / 3 از . . . آید PI از جناب ازل در قدرت بسته است K در قدرت بسته اند از جناب ازل M / 5 حکم PI - MK / وارادت K - PMI / یك K - PMI / 6 ویك معنی M یك معنی PI - K / 7 بر PMI در K / 8 الفرقان 25 : 23 ك / 10 لا بد PMI لا بداست K / 11 - 13 وهر . . . الدنيا K - PMI / 12 - 13 آل عمران 3 : 152 م / 13 النور 24 : 39 م / 14 - 15 ابراهيم 14 : 18 ك / 16 الكهف 18 : 103 ك .

* * * I 4. K 4. M 13. P 4. نامهٔ جهارم * * *

صنعاً » و « منکم مَن يُريدَ الآخِرَة » ، « اولئك كان سعيُهم مَشكوراً » ، « مَنْ كان يُريدُ حَرْثَ الآخرةِ نَزِدْ لهُ في حَرْثِه » .

۲۶ – یکی را ده بَدَل واکند تا هفصد ، که : « مَثَلُ الذينَ يُنفِقون أمْوالهُم في سَبيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أنبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ في كلّ سُنبُلةٍ مائة حبَّةٍ » وقومی دیگر هستند که پای بدنیا وآخرت درنیاورند ، چون قصد حضرت کردند ، با ایشان گفتند : أنتُم أولِيائي حقّاً : يا موسى ! مارا خواهی پای بدنیا وآخرت وانتوانی آورد « إخْلَعْ نَعْلَيكَ إنك بالوَادِ المقدّس طِوى » . صفت این قوم در قرآن کجاست ؟ « يُريدون وجْهَهُ » یا محمد ! نه ترا با ایشان کاراست ، ونه ایشان را با تو ! « ما عَليكَ مِن حِسابِهم مِن شيءٍ وما مِن حِسابِك عليهم مِن شيء » ترا از برای آن فرستادیم که روی دشمنان وگریختگان سوی ما آوری ، نه از بهر آنکه روی دوستان از ما بگردانی ! هان وهان « ولا تعْدُ عيناكَ عنهم تُريدُ زينةَ الحيوةِ الدّنيا » این قوم را ثواب نه بپیمانهٔ اوهام وعقول دهند « ويرزُقَ مَن يشاءُ بِغيرِ حساب » ، « مَثَلُ الذينَ يُنفِقونَ أموَالهم ابتغاءَ مرضاتِ اللهِ وتثبيتاً مِن أنفُسهِم كمَثَلِ جنَّةٍ بِرَبْوةٍ أصابها وابلٌ فأتَتْ أكلُها ضِعفَين ، فإنْ لم يُصِبْها وابلٌ فطلّ » . چون ابتغاء مرضات الله بود ، كَمَثَلِ جنةٍ بود . وچون فی سبیل الله بود ، کمثل حبَّةٍ بود . جوانمردا ! « مَن جاءَ بالحَسنَةِ فلَهُ عشرُ أمثالِها » دیگر است « فيُضاعِفَهُ لهُ أضعافاً كثيرة » دیگر .

۲۷ – همه در قرآنست امّا توهنوز خفته ای چون نیت از شوایب دنیوی

---

1 آل عمران 3 : 152 م / الاسراء 17 : 19 ك / 2 الشوری 42 : 20 ك / 3 تا P K I به M / که M ـ P K I / البقرة 2 : 261 م / 5 در نیاورند P M I بازنیاورند K / 7 طه 20 : 12 ك / یوسف 12 : 96 الکهف 18 : 28 ك / 9 الانعام 6 : 25 ك / 10 فرستا دیم P M I فرستادند K / که M K تا P I / 11 سوی ما آوری P I باماکنی K واماکنی M / 12 الکهف 18 : 28 ك / 13 البقرة 2 : 212 م وآل عمران 3 : 37 والنور 24 : 38 م / 14 البقرة 2 : 265 م / 17 الانعام 6 : 160 ك / 18 البقرة 2 : 245 م / 19 هنوز P K I ـ M .

پاك باشد ، آنرا اخلاص زاهدان خوانند ، وثواب آن بهشت است ، که « إنّ الذينَ آمنوا وعَمِلوا الصّالحاتِ كانتْ لهُم جنّاتُ الفِردوس نُزلًا » ؛ وچون
از شوایب أخروی پاك باشد ، آنرا اخلاص عارفان خوانند ، وثواب آن لقاء
الله بود که « فمَن كانَ يَرجو لِقاءَ ربّه فلْيَعملْ عملاً صالحاً ولا يُشرِكْ
بِعبادَةِ ربّه أحداً » . جوانمردا ! اعمال تو حکم از نیّت تو گیرد ، تا ترا باعث
بر عمل چیست ، ونیّت تو درخور علم تو تواند بود . اگر در علم وعمل تو همه
لذّات دنیوی است واز لذّات آخرت نام شنیده ای . پس هرنیت که ازدرون
تو سر برزند همه دنیا را بود وترا خبرنه ؛ اگر نماز کنی یا روزه داری یا صدقه
دهی ، باعث تو همه برآن عاد تست ، مصطفی ـ صلعم ـ گفت : بُعِثْتُ لِرَفضِ
العادات . واگر طلب لذّات دایم ترا برعمل می دارد ، این حبّ آخر تست .
هم لذّات دنیوی دوست می داری ، امّا این لذّات فانی است ، وآن لذّات
دایم ؛ بدین سبب در طلب آن می تازی .

۲۸ — واگر ترا معرفتی هست بجلال وجمال ازلی ، این عشق دردرون تونه
حُبّ دنیا بگذارد ونه حبّ آخرت . « انما نُطعِمُكُمْ لِوَجْه الله لا نُريدُ
مِنكُم جزاءً ولا شكوراً » . « إيّاكَ نعبُدُ » ازین قوم درست است ؛ این قوم
هرچه کنند همه از بهر او کنند « إن صلوَتي ونُسُكي ومَحيايَ ومَماتي لله ربّ
العالمين لا شريكَ لهُ وبذلك أمرتُ وأنا أوّلُ المسلمين » ، « وما أُمِروا إلّا
ليَعْبُدُوا الله مُخلِصين لهُ الدّين » ، « ألا لله الدّينُ الخالص » ، « إنّ الدّين عند
الله الاسلام » ، « أسلمتُ وَجْهيَ لله » ، « وجّهت وجهي للذي فطرَ

1 و 3 باشد P I شود K شد M / 1 ـ 3 خوانند . . . خوانند P I گونید . . . گونید
M K / 1 ـ 2 الكهف 18 : 107 ك / 3 ـ 4 وثواب . . . صالحاً K ـ P M I / 4 الكهف
18 ـ 110 ك / 6 بر P I ور K در M / علم تو P M I عمل تو K / علم و K ـ P M I /
همه K ـ P M I / 9 گفت P I چنین میگوید K چنین گفت که M / 11 دنیوی P I دنیاوی
K ـ M / 13 عشق M K عشوه P I / 14 الانسان 76 : 9 م / 15 الفاتحة 1 : 5 / ازین قوم
P M I ازین سبب K / این قوم M K این P I / 16 همه M K ـ P I / 16 ـ 17 الانعام 6 : 162 ك /
17 ـ 18 البينة 90 : 5 م / 18 الزمر 39 : 3 ك / 18 ـ 19 آل عمران 3 : 19 م / 19 آل عمران
3 : 20 م / الانعام 6 : 79 ك .

السّموات والارض حنیفاً » مُسلماً « مِلةَ ابیکمُ ابراهیم هو سمیکمُ المسلمین »
« دیناً قیّماً مُلةَ ابراهیم » ، « فأقم وجهك للدّین القیّم » ، « فاستقم کما
أمرت » ، « ان الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا » ، « اولئك هم الصدّیقون » 3
« والسابقون السّابقون اولئك المقرّبون » ، « کتابٌ مرقومٌ یشهدُهُ المقرّبون ».
« اولئك هم المؤمنون حقاً » .

۲۹ – جوانمردا ! نیّت تو درخور علم تو تواند بود ، اگر علم تو 6
سماعی است این عدیم الجدوی خواهد بود ، یا قلیل الجدوی ؛ واگر علم تو
ایمانست بغیب ، که « یُؤمِنون بالغیب » ، نیّتِ تو نیّت أهل صلاح بود از
ابلهان ، که إنّ أکثر أهل الجنّة البُله ، وعلیّون لذوي الالباب . اگر علم 9
تو اینست که از چشمهٔ دل می زاید که ظهرت ینابیعُ الحکمةِ من قلبهِ علی
لسانه . تو از این قومی که « وبالآخرة هم یوقنون » ، « وإنّ من الحجارة لمّا
یتفجّرُ منه الأنهار » دیدهٔ معرفت ترا خود راه نماید ، ونیّت تو نیّت صدیقان 12
بود. ودر دعاء سلیمان بن داود – صلعم – خوانده ام : اسألُكَ نیّةَ الصّدیقین .
اکنون بدانکه در خور روز گار خود وبقدر خود ترا علمی هست ، ودر خور
علم تو ترا نیتی بود . اگر توخواهی که بدان نیّت که من زیارت طاهر وفتحه 15
کنم تو نیز زیارت کنی ، بنتوانی ، که نیّت تو درخور علم تو بود ونیت من
درخور علم من . واگر مثلاً برادرانت خواهند که بدان نیّت که تو صدقه
دهی ایشان نیز دهند نتوانند ، که ایشان را علم تو نیست . 18

۳۰ – اکنون « ولِکلّ درجاتٌ ممّا عَمِلوا » ، والأعمال بالنیّات . پس

---

1 الحج 22 : 78 م / 2 الانعام 6 : 161 ك / 2 الروم 30 : 43 ك / فاقم . تصحیح وان اقم P M K I / هود 11 : 112 ك / 3 فصلت 41 : 30 ك / الحدید 57 : 19 ك / 4 الواقعة 56 : 10 ك / المطففون 83 : 20 ك / 5 الانفال 8 : 74 م / 8 البقرة 2 : 3 م / نیت أهل M K أهل P I / 10 می زاید P I زاید M میآید K / 10 – 11 علی لسانه P M I – K / 11 البقرة 2 : 3 م / 11 – 12 البقرة 2 : 74 م / 12 ترا خود P I خود ترا M K / 15 طاهر وفتحه P M I – K / 18 برادرانت P M I برادران تو K / 19 الانعام 6 : 132 ك .

روشن شد که «يُحشرُ النّاس يوم القيامة على نيّاتهم». چنانکه مصطفی
ـ صلعم ـ خبر داده است؛ ترا وانیت تو حشر کنند؛ چنان باشی که هستی!
«يموتُ المرءُ على ما عاش عليه، ويُحشر على ما مات عليه».

زین سوی أجل ببین که چونی زان سوی أجل چنان بمانی

ترا بر نیّت خود حشر کنند، وبرادرانت برنیت ایشان حشر کنند. باعث
تو برحجّ حاصل تو بود، وباعث برادرت محمّدهم حاصل اوست، والنّاقد بصيرٌ.
چندین هزار کس بحجّ روند وهریکی را باعثی دیگر. وحاصل هریك روز
قیامت عَنان زنان با او بهم میرود که «وكلّ إنسان ألزَمناهُ طائرَه في عنقه
ونخرج له يوم القيامة كتاباً يلقاه منشوراً» همه با او بود در دار دنیا، امّا
مطوّی بود، که دیدهٔ او از حقیقت این کار در بسته بودند. روز قیامت
«يلقاه منشوراً» ظاهر گردد «فكشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فبَصرُكَ اليوم
حديد»، «يوم تبلى السّرائر» آنگاه برادرانت مقدّم ومحمّد بدانند که چه
معنی بود درایشان که ایشان را فرا حجّ آورد. وبدانی که چه معنی بود
در بر که ـ قدّه ـ که اورا نگذاشت که بقدم ظاهر راه بادیه رود. «ذلك
يوم التّغابن»، وبدانی که بزیارتها چرا می رفتی، باعث دینی بود یا دنیوی؟
چندان فریاد از عالمیان برخواهد خاست که درهیج وهمی وفهمی نگنجد.

۳۱ ـ آن روز آشکا را گردد که کی مؤمن بود وکی مشرك، اعنی در ملّت
خلیل ـ صلعم ـ که بود وکه نبود. ومصطفی می گوید: ـ صلعم ـ که يُحشر

---

1 روشن شد K ضرورتست P M I / 2 خبر M K ترا خبر P I / 4 ـ 5 زین... خود
حشر کنند K ـ P M I / 4 بمانی M ـ P I / 5 ترا M ـ P I / 6 تو بر حج P I تو حج تو
K تو در حج M / برادرت M برادر P K I / 7 کس M ـ P K I / باعثی M K باعث P I /
8 بهم میرود P I میرود بهم M میرود K / الاسراء 17 : 13 م / 9 همه P I همه یکیست M K /
10 این P I ـ M K / در P I بر K ـ M / 11 الاسراء 17 : 13 م / ق 50 : 22 ك /
12 الطارق 86 : 9 ك / 13 معنی... چه K ـ P M I / بود در M K دارد ودر P I /
13 فرا M K بر P I / 14 نگذاشت P M I بگذاشت K / 14 ـ 15 التغابن 64 : 9 م /
15 یا K اگر P M I / دنیوی P M I دنیاوی K / 16 از... خاست M از عالم برخواهد
خاست K می کرد P I / 17 که... مشرك P I که مشرك که بود ومسلم کی M K.

النَّاسُ يومَ القيامةِ غُرلاً ؛ باش تا بدانی که ملّت خلیل ختّان است ، آنگاه
غرلا بدانی که « وما يُؤمن اكثرُهم بالله إلّا وهم مشركون » . ای دوست
عزیز ! أغرل ختان نا کرده بود . والختان ملة الخليل . ندانم که توجّه کرده 3
وچه دانسته ، در مضیق تشبیه اهل عادت وامانده ای . ع : یکی زین چاه ظلمانی
برون شو ! تا جهان بینی ! ... بسلاسل شهوات واغلال صفات خود را
بسته‌ای کجا توانی رفت ؟ « فی سلسلة ذرعُها سبعون ذِراعاً فاسلكوه » 6
از اینجا برند « كلّ نفسٍ بما كسبَتْ رَهينة » ، واعملْ ما شئتَ فإنك
مُجزی به ، و « أنْ ليسَ للانسانِ الّا ما سَعى . وأنّ سعيهُ سوف يُرى » .
اگر کوشك است واگر سلاسل واغلال است ، همه باخود داری « وانّ جهنّم 9
لمحيطةٌ بالكافرين » والذى نفسُ محمّد بيدِه ، إنّ الجنّةَ والنّار اقربُ الى
أحدِكم من شِراك نعْله .

۳۲ — از قرآن وحدیث اگر با خبر بودی ترا همه آسان بودی . القرآنُ 12
حَبلُ الله . « واعتَصِموا بحَبْل الله جميعاً » العلماءُ شُهداءُ الله في أرضه « وتكونوا
شهداء على الناس » بأيّهم اقتَديتم اهتديتم . كتاب الله وعترتي ، این بود . عترت
مصطفی — صلعم — ورثهٔ او بوند ، العلماء ورثة الانبياء . از هیچ هیچ 15
ندانسته‌ای . کاشکی چون راستی ندانسته‌ای ، غلطی هم بدست نبودی ترا .
مصطفی — صلعم — گوید : انّی تارك فيكم الثقلين ، كتاب الله وعترتي اهل بيتي ،
سلمان منّا اهل البيت . « يا نوح انّه ليس من اهلك » . تا علما باشند 18

---

1 و 2 غرلا M عزلا P K I / ختان M چنان K حق P I / 2 یوسف 12 : 106 ك /
3 چه کرده M K - P I / 4 تشبیه . . . وا P I اهل تشبیه وعادت باز K اهل تشبیه باز M /
ع : P K I - M / 5 را P M I - K / رفت P K I رفتن M / 6 الحاقة 69 : 32 ك / 7 مدثر
74 : 38 ك / 8 النجم 53 : 39 ك / 9 واغلالست P I - M K / 9 - 10 التوبة 9 : 49
وعنکبوت 29 : 54 ك / 10 نفس محمد P M I نفسی K / 11 نعله P K I نعلیه M / 12 حدیث
M K خبر P I / با . . . ترا M K خبر بودی P I / 13 التوبة 9 : 103 م / ارضه P M I
الارض K / 13 - 14 الحج 22 : 78 م / 15 - 16 مصطفی . . . ترا K - P M I / 15 او
M مصطفی P I / 18 هود 11 : 146 .

قرآن درزمین باشد ، چون علما نباشند قرآن را بر آسمان برند ؛ ان الله لا ینتزع
العلم انتزاعاً ولکن یقبضه بقبض العلماء . جوانمردا ! « ثم أورثنا
الکتابَ الذین اصطفَینا مِن عِبادنا » پنداری مصطفی یکی بود ؟ هیهات !
هیهات ! ما من نبيّ إلّا وله نظیرٌ فی أمّته . فضیل عیاض می گوید : چون اهل
اصطفا نمانند قرآن واحیّز طهارت خود رود ، آن دلِ دوستانِ اوست که
مصحف مجید است « کتَبَ في قلوبهم الإیمان » ، « الرّحمنُ علّم القرآنَ » ، « علّم
بالقلم » وبهمّتِ قالبِ بشریِ دوستان ، اورا دردنیا بتوان دید ؛ چون قالب
نماند ، دل کجا بود ؟ في حواصِلِ طیرٍ خُضُر ، وقرآن جزدردل نبود . وچون
قالب نبود دل را بدنیا چه پیوند بود ؟ ولا بدّ قرآن در آن حال وا آسمان
رود . امّا تا علمای دین باشند ، هنوز باشد که لا تقومُ السّاعةُ وعلی وجه الأرض
مَنْ یَقولُ لا إله الّا الله ، ان شاء الله . این قدر در معنی نیّت کفایت است
ومفهوم شود . واگر هنوز زیادتی باید ، بنویس ! تادیگر بنویسم . واگر ازین
جمله چیزی مشکل بود هم باز نماید . وچون بشهر آید چیزی لا بدّ بود که
بر باید خواند ، که ناخوانده بکار نیاید . وپیوسته از زبان وقلم ومال وجاه
صدقات بد هد . والمرء في ظلّ صدقَتِه ، فراموش نکند . وفعل المعروف یقي
مصارع السوء ، پیوسته نصب العین دارد . والسّلام .

---

1 در P M I بر K / برآسمان P I بآسمان M K / 2 العلم I – P M K / 2 – 3 الفاطر 35 : 32 ك / 3 هیهات P K I – M / 4 ما . . . امته P I ما . . . مثله K – M / 5 دل M K کز دل P I / 6 مجید P K I مجد M / المجادلة 58 22 م / الرحمن 55 : 1 م / 6 – 7 العلق 96 : 4 ك / 7 بتوان P K I نتوان M / 8 وقرآن M وآن K قرآن P I / 8 – 9 وچون قالب نبود P I – M K / 9 در آن حال K – P M I / 10 باشد P I نرفته است M K / 11 انشاء الله PI – M K / 12 بنویس P I بنویسد M – K / 16 مصارع P M I مصارعة K / والسلام K – P I والسلام والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله وصحبه اجمعین M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۳ – می پندارم هنوز چیزی می باید نوشت در نیّت ، که دست از من بنه می دارد . بدان ای برادر اعزّ أطال الله فی رضاه بقاك ، تا آدمی نداند که فلان چیز نیك است یانپندارد ، هرگز ارادت وطلب آن چیز دراو نبود . وتا نداند یا نپندارد که فلان چیز بداست ، هرگزازآن بنگریزد . ونیك وبد إمّا حاضر بود ، وإمّا نبود . وأما نیك چون حاضر بود همه ارادت آدمی در حفظ آن بود . ولا بدّ از اسباب زوال آن گریزان بود ، الّا که نداند که این چیز سبب زوال فلان نیك است ، پس از سبب جهل خود آن نیك ازو زایل گردد . چون صحّت تن که آنرا لذّتی حاضر بود وارادت حفظ آن ، در آدمی پیوسته می بود ، ولا بدّ از اسباب زوال صحت گریزد ، الّا که نداند که فلان چیز سبب زوال صحّت است ، پس تناول طعامی مضرّ بکند ، وصحّت ازو زایل گردد ؛ وآدمی از جهل دراین افتد ، چه در علم او این بود که طعام لذیذ است ، وآن نبود که مضر است ؛ ولذّت این طعام در حال می داند ، امّا مضرّتش در مآل بخواهد دانست ، پس ارادت طعامی مضرّ وتناول آن هم

---

1 بسم . . . الرحیم PI المکتوب الخامس بسم . . . الرحیم K بسم . . . الرحیم وبه ثقق M / 3 بنه می PKI نمی M / رضاه MK الارض PI / 4 یا نپندارد PKI - M / 5 یانپندارد MK - PI / 6 - 7 واما نبود . . . حفظ آن بود MK - PI / 7 الا که MK الا PI / این PI فلان MK / 8 نیك MK چیز نیك PI / 9 که آنرا لذتی حاضر M که لذتی PI ـ K / 14 دانست PI دانستن MK / طعامی . . . آن PI وتناول طعام مضر MK .

* * * I 5. K 5. M 14. P 5. نامهٔ پنجم * * *

از ظنّی فاسد است که دراو پدید آید؛ ولیکن او آن ظنّ را علم می دانست؛
واگر دانستی که در عاقبت مضرّ بود، ارادت تناول آن طعام دروی نبودی
3 «ولو کُنتُ أعلمُ الغیبَ لاستکثرْتُ مِنَ الخیر وما مسَّنیَ السوءُ».

۳۴ – بدانکه ما مسَّنیَ السوء اینست که می رود، وهمین جهل است که
آدمی را پس از مرگ بشقاوت رساند، که معاصی در حال لذیذ است، وپس از
6 مرگ وبال آن پیدا می شود. بحکم لذّت حالی وبحکم جهل بمضرّت آخرت،
ارادت معاصی در آدمی پیدا می شود، وآن نه علم است، که علم دروغ نبود.
ودر دار الضّرب دل آدمی أصحاب عیار، از فرمان سلطان، فریشتگان اند.
9 امّا شیطان در آن دار الضّرب پنهان یا آشکار بحکم قهر دغل زند. علم هرگز
دروغ نبود. امّا ظن فاسد دغل بود که شیطان زند، وآدمی نداند که آن نه
علم است؛ پس بحکم آنکه نداند که معاصی در مآل مضرّ است، ارادت
12 معاصی در او پدید آید، ودغل هم بگونهٔ سکّهٔ سلطان ماند؛ أمّا بوجهی
دیگر بآن نماند. ظنّ فاسدهم از علمی راست خالی نتواند بود، چه این قدر
أز روی مجاز راست بود که معاصی بنقد لذیذ است در حال. ولکن آن پوشیده
15 است که لذیذ است درحال ومضرّ است در مآل. واگر این علم بتمامی حاضر
بودی ارادت معاصی در آدمی نبودی.

۳۵ – نه بینی که ابو طاهر صفّار مثلاً آن داند که آن به بود که مال خود
18 نگه دارد وبسلطان ندهد، ولیکن چون در علم او درست شد که عاقبت
نا دادن مال سخط سلطان بود، ارادت دادن بخلاف نفس وشهوت او درو

---

1 است که K ـ P M I / ولیکن . . . دانست K ـ P M I / 2 آن طعام M K ـ P I /
3 الاعراف 7 : 188 ك / 6 حالی M K وحال P I / 8 از فرمان سلطان K ـ P M I /
اند M K دارند P I / 9 شیطان P I شیاطین M K / در آن M K درون P I / پنهان M K
پنهان است P I / 10 شیطان P M I شیاطین K / 11 مآل P M I مآل حال K / 13 بآن نماید P I
نماند K ـ M / نتواند P M I نماند K / چه P I ـ M K / 14 ازروی مجاز M K ـ P I / بنقد
M K ـ P I / 14 ـ 15 ولکن . . . حال P I ـ M K / 17 نبینی . . . داند P M I مثلا
M / که آن به بود P I ـ M K / 17 ـ 18 خود نگه دارد P M I را خورد K / 19 دادن
K ـ P M I .

پدید آید . واز اینجا بدانی که چون زکوة ندهد از آنست که حبّ مال
حاضر است ، از آنکه علم بلذّات دنیوی حاصل است ؛ وحبّ آخرت
نیست از آنکه لذّات اخروی نمی داند ، پس زکوة ندهد وامساك مال از آن 3
دوست تر دارد که بَذْل. اگراین علم دراو بودی که زکوة نادادن سبب سخط
خدای تعالی بود، لا بدّ زکوة بدادی اگرچه مقهور بودی در آن. واینجا بدانی
که خلق‌را هیچ ایمان نیست الّا ما شاء الله « ومن النّاسِ من یَقولُ آمنّا بالله 6
والیومِ الآخر ومَا هُم بِمؤمنین » این بود . وهمچنین اگرکسی را سلطان
گوید : شراب مخور وگر نه گردنت زنم ، وموکلی بر سر او کند ؛
لا شكّ هرگز ارادت شراب خوردن او روا نبود ، زیرا که اگر چه داند 9
که در شراب خوردن لذّتی حالی بود أمّا عاقبتِ آن، سخط سلطان است .
اینجا نیز که خدای تعالی می گوید : شراب مخور « فاجتَنِبوه لَعلّکُم
تُفلِحون » وشارِبُ الخمرِ کعابِدِ الوثَن ؛ وأیضاً الخمرُ جماعُ الاثم وأمّ 12
الخبائث . وموکّل خود با تو فرستاده است که « کِراماً کاتبین یَعلمونَ ما
تِفعلون » ، « أم یحسبون أنّا لا نسمع سِرّهُم ونجویهُم بلی ورُسُلنا لدَیهِم
یَکتُبون » ، اگر باور داشتندی که خدای هست وقادر است که عقوبت کند، 15
وآنچه گوید راست گوید، بضرورت از شراب دست بداشتندی؛ ولیکن،
لا یَشرَبُ الشاربُ حینَ یَشْرَبُ وهو مؤمن ، ما آمَنَ بالقرآن مَنِ
استحلّ محارِمَه . روز قیامت آشکارا گردد که این خلق نه مؤمن بودند ، 18
از سلطان ترسیدندی واز خدای تعالی نه . زیرا که علم ایشان بسلطان بودی

---

2 از آنکه P M I از آن K / 4 تردارد M K تراست P I / بذل K بذلش P I بذلش کند M / زکوة M K مال وزکوة P I / 5 بدادی M K بدو باید P I / 6 ـ 7 البقرة 2 : 9 م / 9 زیرا که P I زیرا داند که M K / 10 حالی M K نقدحالی P I / 11 ـ 12 المائدة 5 : 90 م/ 12 ایضاً P I ـ M K / جماع الاثم و P I K ـ M / 13 ـ 14 الانفطار 82 : 11 ك / 14 ـ 15 الزخرف 43 : 80 ك / 15 کند P I K دهد M / 16 وآنچه . . . گوید P M I وراست است آنچه گوید K /.

وبخدای تعالی نبودی. لا جرم بوقت مرگ ایمانِ بزبان بکار نیاید که آنرا ایمان ضروری خوانند ؛ واگر ایمان دردل نبود سوء الخاتمه این باشد .

۳۶ – أما حقیقت این بصحرا نهادن منهی عنه است ؛ إنّ الله کَرِهَ لَکُم البیَان کلَّ البیان، وإلاّ مؤمن از کافر پیداست دردیدهٔ علماء . « ولقد ذرأنا لِجَهَنَّم کثیراً مِن الجنِّ والانس » صفت ایشان هم از این آیت بشنو « لهُمْ قلوبٌ لا یَفْقَهونَ بها . ولهُمْ أعینٌ لا یبصرون بها . ولهُمْ آذان لا یسمعون بها . اولئك کالانعام بل هم أضلّ . اولئك هم الغافلون » . اینکه بنوشتم حکم نیك حاضر بود که در اوّل نامه یادکرده‌ام در تقسیم نیك وبد که إمّا حاضر بود وحاصل وإمّا نبود . وهذه الکفایة .

۳۷ – وحکم بد که حاضر بود چون مرضی است که همه‌ارادت آدمی در ازالت آن بود چنانکه از اسباب ازالت آن خبر بدارد یا بعلم یا بظنّ ، ضرورتست که ارادت ازالت در او پیدا شود ؛ پس اگر زایل نشود بعاقبت بداند که آن سبب مزیل نبود ؛ چون یکی‌را جرب بود بضرورت مرید زوال آن بود . ارادت تبع آن بود یعنی علم . واگر بیقین داند که سبب مزیل آن چیست وبسعی او راست شود ، ضرورت بود که مرید سَعْی کردن آید ؛ واگر بظنّ بداند هم بکند . واین حیلت آدمی است که دخول کلّ مدخل بکند تا رنج حاضر او زایل شود. وچون حقّ تعالی گوید : « لئن أشرکتَ لیُحبَطنَّ عملك » . پس گوید : « وما یُؤمن أکثرُهمُ بالله إلاّ وهُم

1 لا جرم P I لا بد M K / مرگ I P M – K / بزبان M زبان P I K / 1 – 2 که ... خوانند P I – M K / 2 واگر ایمان P I وچون ایمان K وایمان M / باشد P M I باشد نعوذ بالله من تلك الخاتمة / 4 – 7 الاعراف 7 : 179 م / 7 – 9 اینکه ... نبود M حکم نیك در نامهٔ اول تقسیم کردم از آنجا حاصل شود K اینکه... بود واما نبود P I / 10 چون ... همه P M I مرضی است که K / 12 ازالت M K – P I / 13 مزیل M K مزیل نیز P I / 13 جرب M حرارت جرب P I حرارت K / 14 تبع ... علم M سعی علم K / 15 وبسعی او K M وسعی آن P I / 14 – 16 که سبب ... بداند P M I – K / 15 جیلت P M جبلت K / 15 بود M شود P I / سعی کردن M در مزیل سعی کرده P I / 17 – 18 یوسف 12 : 106 / .

مشرکون ». ومصطفی – صلعم – گوید : أعوذُ بالله من الشركِ الخفيّ .
وگوید : الشِّركُ في أمّتي أخفى من دَبيبِ النملة السّوداء على الصخرة الصّماء
في الليلة الظلماء . وابراهیم خلیل گوید : « واجنُبْني وبنيّ ان نعبُدَ الاصنامَ ». 3
اگر آدمی با این همه ایمان بودی ودانستي بعلم قاطع ویا بظنی غالب که مرضِ
شرك محبط الاعمال است، وهیچ آدمي إلّا ما شاء الله از آن مرض خالی نیست،
ضرورت بودی که ارادتِ ازالت این مرض درو پیدا شدی ؛ وبقدر وسع 6
خود ازالت کردی چنانکه در جرَب ودیگر امراض بدنی . وچون این
ارادت نمی بود ، از آنست که از آن علم اورا خبری نه ؛ واگر علم بودی
این ارادت ضروري الوجود بودی . 9

۳۸ – وهمچنین مصطفی – صلعم – می گوید : البخیلُ لا یدخلُ الجنّةَ
والمؤمنُ لا یکونُ حسوداً والمؤمنُ لا یغضَبْ . اگر آدمی را بقول او ایمان
بودی چون در خود می بیند که بخیل وحسود وغضوب است ، لا بدّ در وی 12
ارادت ازالت این صفات ذمیمه پیدا گشتی وبقدر وسع وطاقت ، این صفات را
ازالت وازاحت کردی ؛ چون ارادت نبود از آنست که این علم نیست
وآدمی‌را خبر نه . اگر بدانستی که بد است یا ایمان آوردی بقول انبیا که 15
بدست ونتوانستی که ازاحت وازالت آن بکند لابد شب وروز دلتنگ
ورنجور بودی . چون بیماری ورنجوری که اطبّا گو یندکه شفاء تو در
فلان چیز است ، وآن چیز تا پنجاه سال بدست نیاید ، آن مرد نومید می 18
گردد ودلتنگ می شود وچون دلتنگ نشود نشان بی ایمانست وکس را

---

1 ـ 10 ومصطفی . . . وهمچنین P ـ M I K / بالله I بك M K / 2 السوداء I ـ M K /
الصخرة الصماء M I الصفا K / 2 الخفي I ـ M K / 3 وابراهیم . . . الاصنام K ـ M I /
7 کردی I آن میکردی M K 8 بود M I شود K / ابراهیم 14 35 که ... اگر I که آن
علم نیست واورا خبرنه چه اگر M K / 13 وطاقت M K ـ P I / 14 ازالت وازاحت I
اراحت P ازالت M K / نبود P M I نشود K / گشتی P I شدی M K / 15 یا ایمان آوردی
M I وخواستی که بی ایمان K / انبیا P M I رسول K / 15 که بدست و M واگر P I /
ازاحت وازالت P I ازالت M / بکند لا بد M کردی که P I / 15 ـ 16 که بدست... لا بد
P M I ازالت علت وصفت بکند . نتوانستی کردن لا بد کی K / 17 رنجوري P M I ـ K /
18 آن مرد P I لا بد آن آدمی M K / 19 دلتنگ نشود P I دلتنگی نبود وچون دلتنگ
نیز تواند بودن K /

خبر نه . چون سرّ « وبدا لهُمْ من اللهِ ما لم يكونوا يحتَسِبون » پيدا گردد ، فغان از نهاد آدمی بر خيزد واز فرقِ سر تا قدم خودرا در دوزخ بيند که « يأتيه الموتُ من كلّ مكانٍ وما هوَ بميّتٍ ومِنْ ورائه عذابٌ غليظ » .

۳۹ – ای دوست اگر آدمی را سلطان گويد: غيبت مكن واگر نه هزار دينار از تو بستانم ؛ لا بدّ آنكس از غيبت دست بدارد. وچون خدای تعالی می گويد: « ولا يَغتَبْ بعضُكم بعضاً » ، ومصطفی – صلعم – : الغِيْبَةُ أشدُّ من الزّنی . آنكه هنوز از غيبت دست ندارد ، از بی ايمانيست بخدا ورسول وبقول ايشان. وچون ايمان بزبان بود ، ارادت را در درون واديد نيارد : « يقولون بألسِنتِهم ما ليسَ في قلوبهم » ، « ذلك قولهُم بأفواههم » « مِن الذين قالوا آمنـّا بأفواهِهم ولم تـُؤمن قلوبـُهُم » . اگر ايمان درون بودی ، ارادت بضرورت واديد آمدی . نه بينی كه چون جهودی ترا گويد كه نان مخور كه زيانت دارد ، همان لحظه دست از نان بداری ومتيقّن نيستی صدق جهودرا ، وليكن بظنّ خود دست از نان بداری . صدو بيست وچهار هزار نقطهٔ نبوّت – عليهم الصّلوات من الرّحمن – می گويند : فلان چيزرا دست بدار وقبول نكنی كه قول جهود بنزد تو مفيد تر است از قول انبيا ! ! واين ظنّ خطا ست كه قول جهود مفيد ظنّی می بود وقول انبيا – عليهم السلام – نمی بود؛ واگر ظاهر تر از اين می خواهی كه بكفر خود بينا گردی كه چون خر ايستاده يی وهيچ رنج ودرد درتو ظاهر نمی گردد . پس از اين اگر طلب دين درتو زيادت نگردد كافری كافری ! « ومن أظلم مِمّن ذُكـِّر بآيات

---

1 سر PI – MK / الزمر 39 : 47 / 2 فغان PI فرياد MK / نهاد PMI – K / واز فرق سر PMI – K / 3 ابراهيم 14 : 17 ك / از تو PI – KM / لا بد MK – PI / آنكس PMI – K / 9 الحجرات 49 : 12 م / از غيبت دست M دست از غيبت K غيبت از دست PI / 8 چون PIK – M / 9 الفتح 43 : 11 م / 10 – 11 المائدة 5 : 41 م / 14 نقطهٔ نبوت PIK پيغمبر M / 15 قبول ... مفيد PI نميداری پنداري از آنجا است كه قول جهود مفيد K ونميداری اين از آنست كه قول جهود بنزديك تو مفيد M / 17 واگر PI – MK / 18 خر PMI يخ K / 19 – 1 السجدة 32 : 22 ك /

ربه ثمّ أعرَضَ عنها» «وإذا تُتلى عليه آياتُنا ولّى مستكبراً كأن لم يسمَعْها.
كأنّ فی أذنيهِ وَقراً فبشّره بعذابٍ أليم»، «إنّا مِن المجرمينَ منتقِمون»،
«اليومَ ننساكم كما نسيتُم لقاء يومكم هذا». حکم بدی که حاضر بود بنوشتم 3
وهذا لكفايةٌ والاهمّ فالاهمّ.

٤٠ — اکنون حکم نیك که حاضر نبود بشنو. بدان ای دوست که چون
آدمی بداند که فلان کار نیك است واوتواند که بدان رسد ضرورةً که در او 6
ارادتی بود، وطلبی باز آید مرآن کار را؛ وارادت تبع علم بود. أمّا اگر
قدرتش نبود، بمقدور نرسد؛ اگر قدرتش بود وارادتش نبود از آن است که
علمش نیست، واورا خبر نه. واین معنی خود می بینی که چون آدمی بداند 9
بظنّ غالب فضلاً عن العلمِ القاطع که اگر از همدان باصفهان رود بيك سال
هزار دینار سود کند، برای هزار دینار لا بدّ بود که ارادت رفتن اصفهان در
او پیدا شود والّا که گوید: قاطع الطّریق هست که سرمایه نیز بستانند، 12
آنگاه نرود. أمّا چون مانعی نبود، بضرورت مرید باصفهان رفتن گردد.

٤١ — وچون خدای تعالی گوید: «مَنْ ذا الذي يُقرِضُ الله قرضاً
حَسَناً فيُضاعِفهُ لهُ ولهُ أجرٌ كريم»، وآدمی زکوة نمی دهد، این از آنست 15
که ایمانش نیست. ولکن از کفر خود خبر نمی‌دارد. ونه بینی که سیّد — صلعم —
چون گفت: داووا مَرضاكم بالصَّدَقةِ، لابدّ که چیزی بدهد زیرا که
طالب صحّت است وعاشق عافیت. وچون گوید: صدقی بده تا بآخرت 18
بسعادت رسی، ندهد. زیراکه عاشق سعادت آخرت نیست، وطالب

---

1 ـ 2 لقمان 51 : 7 ك / 2 السجدة 32 : 11 ك / 3 الجاثية 45 : 34 ك / 5 اکنون P I ـ M K / بشنو P M I بنویسم K / 6 ضرورت P I لا بد بود M K / حاضر M K ظاهر وحاضر P I / 7 ارادتی ... آید K M / ارادت طلب پدید P I ارادت طلب پا دیدآید بود اما اگر M بود اگر P I باشد اما تا K / 9 علمش P I K او را علم M / معنی P I ـ K M / 10 ـ 11 بیك سال هزار P M I یك هزار K / 11 برای ... دینار P M I ـ K / 13 گردد P I باشد M در درون او پدید آید K / 14 ـ 15 الحدید 57 : 11 م / 16 نمی دارد P M I ندانند K /

بهشت وعاشق آن از آن نیست که ایمانش ضعیف است بوجود آن باقی ؛ یا نه
چون سعادت فانی وحیات دنیوی را دوست می‌دارد چرا سعادت‌باقی‌را وحیات
3 أخروی که « کلٌّ مَن علیها فانٍ » ، « مَن عملَ صالحاً من ذکرٍ أوأنثی وهو مؤمنٌ
فلنُحیینَّهُ حیوةً طیبةً » دوست نمی دارد ؟ سبب آنست که ضعف ایمانی
دروی مؤثّر است وسبب این الّا کفری نیست که در درون مُزْمِن شده است
6 وعلاج نمی پذیرد .

۴۲ – واگر این مُطوّل گردد از مهم باز مانم ونامه تام نشود . این نیز
بشنیدی ؛ ویك قسم بمانده است واین قسم آنست که بد چون حاضر نبود حکم
9 آنست که آدمی تا تواند از آن بپرهیزد ، چون فقر ومرض که چون حاضر
نبود پیوسته مال نگاه میدارد تا دزد نبرد وسلطان نستاند ، وصحّت نگاه
می دارد تا بیمارنگردد . جبلت آدمی آنست که بد دوست ندارد واگر تواند
12 ازو بگریزد ؛ وچون نمی گریزد از آنست که علمش نیست ببدی آن ، یا از
آنکه راه گریختن نمی داند. أمّا چون ارادت مُیسَّر شود وبداند که بدست
واومی تواند که از آن پرهیز کند تا در آن نیفتد ، ضرورةً بود که از آن
15 اجتناب کند . واگر کس بتو گوید که از فلان چیز خوردن قولنج خیزد ،
ضرورةً از آن دست بداری. وچون خدای تعالی گوید: «لا تأکلوا أموالَهُم

---

1 آن از آن K از آن P M I / ضعیف است P I نیست M K / باقی یا که P I یا نه M – K /
3 اخروی P M I باقی K / الرحمن 26 : 55 م / 3 – 4 النحل 16 – 97 ك / 4 – 5 سبب ... مؤثر
است P I ایمانش نیست M – K / 5 مزمن شده M مزمن P I مردم K / 7 گردد P M I کنم K /
8 بشنیدی P I بشنودی M K / قسم P M I – K / 8 – 10 حکم ... نبود P M I – K /
11 بد P M I هرگز بد K / 12 ازو P M I از آن M – K / ببدی P M I بدن K /
13 آنکه P M I آنسبب که K / ارادت ... وبداند P I دانست M K / 13 – 14 که
بدست ... کند P M I ونمی تواند گریختن K / 15 اجتناب P M I احتناب واحتیاط K /
فلان چیز خوردن P M I خوردن فلان چیز K / 16 النساء 4 : 2 م .

الى أموالِكم إنه كان حُوباً كبيراً » أي إثماً كثيراً « ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسَّكم النارُ »، « ولا تقرَبوا الفواحِش ما ظهر منها وما بَطَن »، « ولا تقربوا الزّنى إنّه كان فاحشةً وساء سبيلاً ». 3

٤٣ – وتو از این همه پرهیز نکنی، از بی ایمانی بود. این راست است که اگر بعلمی قاطع یا بظنّی غالب بدانستی که این راست است از این همه دست بداشتی، که نهاد آدمی چنین است که از شقاوت ورنج پرهیز کند. 6 واین نوشته تأملی خواهد که عادت رَدیء واعتقادات فاسد، مزاج دل آدمی بزیان آورده است، تا هیچ چیز چنانکه باید ادراك نکند. چنانکه عمش ورمد دیدهٔ ظاهررا از ادراك بازدارد، همچنین اخلاق وتعصبات موروث 9 از آباء وأجداد وأستادان، دیدهٔ دل را ازادراك بازدارد. واگر در کلّ عالم بگردی هیچ آدمی نیابی الّا ما شاء الله که از تعصُّب موروث خود برخاسته بود، بل کلُّ فتاةٍ بأبيها مُعجَبة. « إنّا وَجدنا آباءنا على أمّةٍ وإنّا على آثارهم 12 مُهتَدون »، « كلُّ حزبٍ بما لدَيهم فرحون »، « ولا يزالون مُختلفين إلّا من رحِم ربّك ولذلِك خلَقهم ». والسّلام.

---

1 ـ 2 هود 11 : 113 ك / 2 الانعام 6 : 151 م / 2 ـ 3 الاسراء 17 : 32 م / 7 بود K باشد كه M بود كه P I / 9 كند P I ـ M K / 10 تأملى M K تا نى P I / آدمى P M I وآدمى را K / 12 موروث P I K مورث M / 15 بل M لا بل P I بل كه ايستاده بود برآن K / كل... معجبة P M I ـ K / 15 ـ 16 الزخرف 43 : 23 ك / 16 الروم 30 : 32 ك / 16 ـ 17 هود 11 : 119 ك.

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٤ – أطال الله بقاك أيها الاخ العزيز ! زبدهٔ این نوشته ها که در نیت
3 نوشته‌ام بشنو که همه تمهیداست. واین مشتمل خواهد بود بر مقصود کلّی. چون
معلوم شد که افعال آدمی از جناب ازلی در قدرت او بستند ، وقدرت او را
خادم إرادتش کردند ، وارادتش مقهور علم کردند ؛ پس از این بدانکه
6 ارادت اعنی نیت ، باختیار تو وابسته ، بل بعلم تو وابسته است ؛ وتا علم نبود
که فلان چیز کردن به از ناکردنست یا نا کردن ، محالی بود که در تو ارادت
کردن آن کار پیدا شود . اکنون بیشتر اعمال تو – والله اعلم – معاصي ظاهر
9 است. واگر عبادتی کنی في الاوقات، باعث تو برآن عبادت عادتی بودوآن بکار
نخواهد آمدن در قیامت تا داني . وفی مثله قال : « وقدِمنا الى ما عملوا من
عَمَلٍ فجعَلناهُ هباءً منثوراً » . « فوَيْلٌ للمصلينَ الذين هم عن صلوتِهم
12 ساهون » . وربَّ صائمٍ لیس له من صیامه إلّا الجوع والعطش . وعلى الجمله
«فأولئك لم يؤمنوا فأحبَطَ اللهُ أعمالَهم »، « كان ذلك في الكتاب مسطوراً ».

٤٥ – دانی چه بود سنّت ازل ؟ چنانست که ارادت تبَعِ علم تواند بود ،
15 وچون علم نبود ، که آنرا ایمان خوانند ، اعمال بنده همه هباءً منثوراً بود که
إن الله لا ينظُر الى صوركم والى اعمالكم ، ولكن ينظُر الى قلوبكم ونياتكم .

---

1 بسم الله ... الرحيم اطال P I المكتوب السادس K بسم ... الرحيم وبه نستعين اطال M / 3 همه P I آن همه M آن K / کلی P I انشاء الله تعالى M K / شد P I کردی M K / 4 بستند P M I بسته K / 5 ارادتش P I ارادتش را M K / علم P I علمش M K / 6 تو . . . است P M I او بسته است K / 7 یا ناکردن P M I – K / 8 معاصی P M I خود معاصی K / 9 عبادتی M K عبادت P I / عادتی P M I عاریتی K / بود M K – P I / قال K قيل P M I / 10 – 11 الفرقان 25 : 23 ك / 11 – 12 الماعون 107 : 5 م / 12 ساهون P M I ساهون الذين هم يراؤون ويمنعون الماعون K / 13 الاحزاب 33 : 19 م / الاسراء 17 : 58 ك / 14 دانی ...ازل P I بدانكه M دانی که چه بوده است آدمی K / ارادت P I K ارادت تو M / تواند بود K تواند P I تو تواند بود M / 15 بنده P I – M K / منثوراً M K – P I / 16 نیاتكم P I – M K /

* * * I6. K 6. M 15. P 6. نامهٔ ششم * * *

ای دوست چون وقت نماز در آید برپای خیزی ؛ وچون رمضان در آید
روزه گیری ، ودرتو این طاعتها وادید آید . وچون فقیر را بینی نیّت چیزی
بوی دادن درون تو سر بزند این همه ارادت است واز علم خیزد . امّا 3
کار در آنست که این علم کدامست ؟ وبقیامت آن علم را وزنی خواهد بود ؟
تا در میزان ثقلی وادید آید که « فإمّا مَنْ ثَقُلَتْ موازينُه » . یا وزنش
نخواهد بود که « فلا نُقيمُ لَهُمْ يومَ القيامة وزناً » ؟ أمّا علم حقيقي را وزنی 6
خواهد بود « وإن الظَّنّ لا يغني مِنَ الحق شيئاً » ، « وما يتَّبِـع أكثرُهم
إلّا ظناً » .

٤٦ — اکنون چرا تأمّل نکنی تا خود از این اکثری که حکم ایشان اینست 9
که « وإنَّ الظَّنّ لا يُغني من الحقِّ شيئاً » ؟ یا از آن قوم دیگر که « وقليلٌ
مِن عباديَ الشكور » . وچرا بحث نکنی تا خود ، كونوا مع السواد الاعظم ،
چیست ؟ اگر کثرتست پس « وما يتَّبِـع أكثرُهم إلّا ظنّاً » چیست ؟ لا بل 12
همه چیزها چنین دانسته شبهتِ فاسد وظنّ کاذب ، وپنداری مزوّر امروز مانع
شده : فردات کند خُمار کامشب مستی ! همه صحابه بر آن بودند که با أهل
ردّت صلح باید کرد ، ابو بکر صدّیق — رضي عنه — مخالف ایشان بود . چه 15
گویی ! ابو بکر سواد اعظم است یا ایشان ؟ وا یکی گفتند : در سلف که از
علماء سواد اعظم کیست ؟ گفت : محمد بن أسْلم الطوسی « أفلا يتَدبّرون
القرآن » این بود که كونوا مع السواد الاعظم از این بدرآوردند که « ما يَتَّبع 18
أكثرُهم إلا ظنّاً وإن الظنّ لا يُغني من الحق شيئاً » ، « وإنْ تُطِـعْ أكثرَ مَنْ

---

2 گیري ... آید P I درتی در تو وادید آید K M / 3 درون تو سریر K از تو سر P I / همه ارادت P I همه ارادتها M ارادتها K / 4 علم کدامست P I علم کدام علم است M کدام علم است K / 5 وادیدآید P I کند M K / موازینه P I موازینه فهو في عیشة راضیة M K / القارعة 101 : 6 ك الكهف 18 : 105 ك / 7 ـ 8 یونس 10 : 36 ك / 9 تأمل P I بحثی K M / اینست M K نست P I / 10 دیگر P I ـ M K تا خود M P I که K / 13 بتشبیهي M P I بشبهتي K / وپنداري ... امروز M وپنداري مزور K ـ P I / i4 صحابه P I K اصحاب M / 15 صدیق P I ـ M K / 16 وایکی P I M بایکی از علماء سلف K / 17 ـ 18 النساء 5 : 82 م / 18 که P I ـ M K / 18 ـ 19 یونس 10 . 36 ك / 19 الانعام 6 : 116 ك /

في الارض يُضلّوك عن سبيلِ الله ». چون اكثر مُضلّ است پس هادي أقلّ
باشد بضرورت. پس كونوا مع السواد الاعظم چه معنى دارد؟ مع الهُداة بود
3 يا مع المضلّين؟ لا بد تا بدانى كه « إنّ ابراهيم كان أمة » چيست؟

٤٧ – پندارى قرآن دانسته‌اى؟ بدايت قرآن دانستن بنزديك مردان آنست
كه تا « كهيعص » و « ألم » و « طه » و « يس » بدانى. چون بدايتش ندانى
6 نهايتش چه دانى كه چه بود! بجلال وقدر لم يزل ولا يزال كه اين فصل كه نوشتم
ذوق است؛ هر چه پيش از اين حروف دانستن بود آن ندانستن بود، وترا
خبر نه! چگويى تا حروف بندانى كلمه چون بدانى؟ اگر معلّم او بود
9 كه « علّم بالقلم »، « الرحمنُ، علّم القرآن » « وعلّمكَ ما لم تكُن تعلم »
ادّبني رَبي اوّل حروف كه بر لوح نبشتند اين حروفست كه « يس وطسم »
واگرنه چنين دانى با كافران برابرى درفهم، وكافرانرا با فهم قرآن كارنيست.
12 « امواتٌ غيرُ احياءٍ »، « إنّك لا تُسمِعُ الموتى » « إنّما يَستَجيبُ الذين
يَسمعون والموتى يبعثُهم الله ». مرده كه نشنود اجابت نكند. « إستجيبوا
لله وللرّسول إذا دعاكم » مقصود آنست كه تو گويى قرآن دانم، اگر قرآن
15 دانستن اين بود، بو جهل هم قرآن دانست؛ وخداى جلّ جلاله مى گويد:
« إنهم عن السّمع لمَعزولون ». نهايت قرآن درمقام موسى بدانى كه « وكلّم
الله موسى تكليماً ». ودر بدايتش حروف مقطّعات بدانى و بَينَهما درجاتٌ
18 غير متناهية.

---

1 است P I باشد K M / 2 معنى دارد M P I – K / 3 لا بد M K لا بل P I ان. الحجر 16 : 120 ك / 4 دانسته M P I دانسق K / بدايت . . . دانستن M P I – K / 4-5 مردان . . . تا M K مردان است كه P I / 5 وصه M P I والمص وطه وطس K / 5-6 چون . . . دانى M نهايتش چه داني K اما ... ندانى P I / 6 اين فصل كه P I اين چه K M / 7 اين حروف P I اين حرف K حروف M / وانستن M P I دانستنى K / بود M K است P I / تود M P I است K / 9 النساء 4 : 96 م / الرحمن 55 : 2 م / النساء 4 : 113 م / 10 نبشتند K نويسند M – P I K / كه يس M P I يس K / 11 نه چنين دانى K نه درآن ديگر M نه ذكر P I / كار P I K راه M / 12 الحجر 16 : 2I ك / النمل 80 : 27 ك / 12 – 13 الانعام 36 : 6 ك / 13 نشنود K M نشنود ومرده كه مى نشنود اما P I / 13 – 14 الانفال 24 : 8 م / 1 اگر ... دانست P I اينكه تود انى بو جهل هم دانست M اين كه تو دانى بو جهل دانسته كه تو مدانى K / 15 – 16 قرآن . . . بود P I من قرآن دانم اين كه تو دانى M K / 16 الشعراء 26 : 212 ك / 16 – 17 النساء 4 : 164 ك / 17 بدانى P M I بدانى كه K /

٤٨ – از مقصود خود بعالمی افتادم که تو از آن دوری ! تو هنوز طفل رضیع باشی وترا واطعام مردان چکار؟ لا بل طفل رضیع هم نیستی خودرا کسی‌مپندار، وخودرا تزکیت مکن که جَنین را خود تزکیت نرسد «وإذ أنتم أجِنّةٌ في بطونِ أُمّهاتکم ، فلا تُزکّوا أنفسکم ». از عیسی – صلعم – بشنو که « لا یلجُ ملکوتَ السماء مَنْ لمْ یولد مرّتین » . هرکه ملکوت ندید ، خودرا بچه هنر تزکیت کند ؟ بچیزی فانی چه ناز توانی کرد « قُلْ متاعُ الدّنیا قلیلٌ والآخرةُ خیرٌ » ولکن « للّذین اتّقوا » . اگر بتقوی رسی ، آخرت تراست ؛ پس ترا ناز رسد که چیزی باقی داری « وما عند الله باقٍ » . اگر خودرا پس از این تزکیت کنی شاید « فلا تُزکوا أنفسکم هو أعلمُ بِمَن اتقی ».

٤٩ – یا محمّد ترا ناز می رسد « وأمّا بنعمةِ ربك فحدّث » أنا سیّدُ ولدِ آدم . چگویی ! تزکیتی بیش از این خواهی ؟ لا بل هزار نوشتم که تو قرآن ندانی وهنوزخفته‌ای‌وپنداری‌در این معنی هرگز هیچ تروی کرده ام ؟ لا ، والله العظیم وأمّا « وإنّكَ لتُلقّی القرآنَ مِن لَدُن حکیم علیم » مرادست . فراخ می دارد تا هرچه خواهم در قرآن بیابم . جوا نمردا ! قرآن عظیم است : « ولقد آتیناكَ سَبْعاً من المثاني والقرآن العظیم » . وعظیم‌را جای عظیم باید تا فرود آید وتو بس تنگی که « یجْعَلْ صدرَهُ ضیّقاً حرَجاً ». موسی – صلعم – گفت : بارخدایا برقدر قوّت حوصله بفرست « ربّ اشرح لي صدري ». ومصطفی را – صلعم – خود از این‌سؤال مستغنی کردند که : «ألمْ نَشْرحْ لكَ

---

1 طفل M P I طفلی K / 2 چکار M P I چکارات K / 2 ـ 3 که خود . . . نرسد P I همچنین ترا تزکیت خود نرسد. خود کسی مپندار چنین را تزکیت نرسد M خودرا وخودرا برکفت مکن که چندی را برکفت خود نرسد K / 3 ـ 4 الحجر 53 : 32 م / 8 یوحنا 3 : 3 / 6 ـ 7 النساء 4 : 77 م / آل عمران 3 : 15 م / 8 النحل 16 : 96 ك / والنجم 53: 32 م/10 الضحی 33 : 11 ك / 11 چگویی P I – K M / بل هزار P I بل هزار بار M بلکه هزار K / 12 در ... لا M هرگز در این معنی بی هیچ تزویر پیروی کسی نکرده‌ام بل P I درین معنی هیچ تنبیهی نیست یا نکرده ام K / 13 اما M P I اما می دان که K / 14 النمل 27 : 6 ك / الحجر 15 : 87 ك / 16 الانعام 6 : 125 ك / 17 بفرست P I – M K طه 20 : 25 / 18 خود P I – M K / الشرح 94 : 1 ك /

صدركَ » فراخی سینه کرا بود . هم از قرآن بشنو : « فمَنْ يُرِدِ اللهُ أنْ
يَهدِيَهُ يشرَحْ صدرَهُ للاسلام » هدایت کرا بود از قرآن بشنو « وإنْ
3 تُطيعوه تهتَدوا » .

٥٠ – جوانمردا ! این نه طاعت است که تو آنرا طاعت می دانی ،
با سخن خود رسیدم چه بود ؟ جوانمردا ! که طاعت خداي را باید داشتن !
6 تو چون نماز کنی وروزه داری وصدقه دهی ، طاعت مادرو پدرو أهل شهر
خود وعادت خود وهوا وشهوت خود داشته باشی . خداي تعالی چنین می
گوید : « وإنْ تُطيعوه تهتدوا » . نمی گوید : تُطيعوا عادتكم وهواكم تهتدوا .
9 اکنون چه تدبیر است؟ ترا غم خود گرفته نیست دیگران غم تو کی خورند؟
وهرچه بفرمان صاحب دل کنی وتو قدر آن ندانی ؛ آن طاعت است وثمرهٔ
آن هدایت است که العلماءُ وَرَثَةُ الانبياء و « مَنْ يُطِعِ الرّسول فقد
12 اطاع الله » . چندین گاه است تا می نویسم که بفرمان باشی وتو هرروز
متخلف تری .

« إنّ بنيَّ ليس فيهم برٌّ وأمهم مثلهمُ أو شرّ »

15 یك رکعت نماز که بفرمان صاحب دلی کنی به از هزار رکعت که باعث
برآن عادت است ، ویك دینار که بفرمان بصدقه دهی به از هزار دینار که باعث
برآن ریا وسمعت وهوای نفس بود سبَقَ دِرْهمٌ مائةَ ألفِ درهم بسیار
18 معنی دارد .

---

1 هم از قرآن M P I از قرآن مجید K / 1 – 2 بشنو . . . قرآن M – K P I / الانعام 6 : 125 ك / 2 – 8 النور 24 : 54 م / 4 این P I آن M – K / تو آنرا طاعت M تو طاعت K – P I / 5 سخن K مسألة M P I / را K M – P I / باید داشتن P I باید داشت M داشتن باید K / 6 خود P I K خودرا طاعت M / 9 گرفته نیست P I نگرفته است M گرفته است M / دیگران غم توکی M غم دیگران غم . . . 5 P I دیگران تراکی غمها / 10 وتو قدر آن ندانی P I وتوقدر ندانی M – K / است M – K P I / 11 – 12 النساء 4 : 80 م / 12 تا می نویسم M P I که نامه نبشتم K / 13 مخالف تری K مختلف بری P I مختلف تر M / 14 ان . . . شر M – K / 15 دلی M I K – P I / 15 – 16 هزار P I هزار هزار K M / 15 عادت است P I هوا بود وعادت M هوا وعادت بود K / ریا . . . نفس P I هواوعادت K / 16 – 17 است . . . بود P K I / 17 معنی P I معانی M K /

٥١ – يكى از جمله اينست كه بفرمان بود، ويك روزكه بفرمان حق روزه‌دارى به ازهزار روزه كه برضاي خود دارى . اما ترا برگ آن نيست كه بفرمان زندگانى كنى وهرچه ترا موافق آيد بشنوى وهرچه با طبع تو نسازد نشنوى 3
اين نه فرمان بردارى بود « وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَعبُدُ الله على حرفٍ فإن أصابَهُ خيرٌ اطمأنَّ به وإنْ أصابتهُ فتنةٌ انقلب على وجهِهِ خَسِرَ الدنيا » « وَمِن النّاس من يقول آمنا بالله فإذا اوذِيَ في الله جعل فتنةَ النَّاس كعذاب الله » . 6
« ولئن جاء نصرٌ مِن ربِّك ليقولُنَّ إنّا كنّا معكم » .

تا باشدت روايى باشى برِ كسان
آنگه برِمن آيى جانا كه كم زنى 9

مشاورت كنى وآنگاه هرچه خوش آيدت مى كنى، وهرچه خوشت نيايد نكنى؛ پس آنچه كرده‌اى هم‌نه بفرمان كردى، ومطيع هوا بودى « أبالله وآياته ورسلِهِ كنتُم تستهزؤن » . هيهات ! « الله يَستَهزِئُ بهم ويَمُدُّهم في طغيانهم 12
يعمهون وما يخدعون الّا انفسهم وما يشعرون » .

٥٢ – از بركه – قدّه – شنيدم كه طاهر گفت كه مردمان مى آيند وريش خود بافسوس ما فرا مى دارند ؛ پس افسوس مى برند وبريش خود مى دارند. 15
ناقد بصير داند كه ترا در هركارى چه باعث است . آن طلب كن كه چون از سر عادت بر خيزى ودين را چون طلب كنى، هزار بارنوشتم وسود نمى دارد.

---

1 جمله P M I جملهٔ آن معانى K / بود ... بفرمان P M I - K / 2 به P I بهتر برضا P I بفرمان M / برگ ... كنى M برگ زندگانى P I / 4 بردارى بود P I بردن بود M بردنست K / 4 - 5 الحج 22 : 17 م / 5 - 6 العنكبوت 29 - 10 ك / 7 - 8 تا ... دانى M I درپيش خلق عالم تا ... زنى P - K / 10 خوشت نيايد M P I نيايدت K / 11 - 12 التوبة 9 : 65 م / 12 - 13 البقرة 2 : 15 م / 14 بركه M P I بزرگى / طاهر مى P I / 16 - 17 چون ... عادت P I از عادت خود K از عادت چون M /

واز عادت آنگاه بر خاسته باشی که خدمت کفشی کنی . وخدمت کفش نه
آن باشد که کفش راست بنهی ، که ترا هنوز این استحقاق نیست که شاید دست
3 فرا کفش مردان کنی که هفت سال کم یا بیش«برکه»را ـ قده ـ می دیدم وهرگز
زهره نداشتمی که دست فرا کفش او کنم .

۵۳ – پنداری مردان ندانند که نشان مردان چیست ؟ اگر صاحب دلی
6 ترا برگیرد بدل ، پس اگردست ، فرا کفش او کنی بدستوری دل اوشاید ، یا نه
خودرا کسی دیدن ومستحق آن دانستن که دست فرا کفش کنی آن غرور
شیطان بود . واقل درجاتِ آنکه صاحب دلی ترا برگیرد ، آن بود که چندین
9 سال درعشق اوجانت میسوزد ؛ وپس چون خاکستری بماند ، ترا برگیرد
« واتخذوا دینَهم لهواً ولعِباً ». رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست . از راه
تماشای دل برما سلامی کنی ، پنداری کاری کرده‌ای؟ما همه دانیم که برما گذشته
12 است . شعر :

دنیا دانیم ونرد بازی دانیم ما عشق حقیقي ومجازي دانیم

۵۴ – مصطفی – صلعم – یکی را دید ، وربما یروی موقوفاً عن بعض
15 الصحابة والشك مني ، که نماز میکرد وبمحاسن بازي میکرد . گفت : أمّا
هذا لو خشع قلبه لخشعت جوارحُه . آنکسی که تعظیم دیده بود نشانی داند ،
وآنکس که شاگردی کرده بود شاگردان شناسد . منافقان دیگرند وعاشقان

---

2 ـ 3 که شاید ... کنی P M I که کفش مردان را راست فرا نهی قرب K / 3 کم یا P M I
کا K / برکه P M I شیخ برکت K / قده P I رحمه الله K رضي الله عنه K / 4 نداشتمي P I
نداشتم K نداشتي M / 5 پنداري M P I نادانی K / 6 ـ 7 فرا ... دست P I ـ K M / 6 پس
اگر M پس اگر P I / 9 سال M P I ـ K / بماند K P I بمانی K / 10 الاعراف 7 : 51 م /
19 : 5 از راه تماشا... ایمانت I ـ P M K / 11 که برماگذشته است M P که برهمه گذشته ئیم K /
13 دنیا ... بازی M P دیبا دانیم وبرد وازی K / 14 دید K دید درنماز M P / 14 ـ 15 وربما
... منی K ـ M P / 15 گفت K ـ M P / 16 نشانی M P نشانه K /

دیگر ، تو از کدام قومی ؟ « مذبذبین بین ذلك لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء ».
جوانمردا ! اگر ازسلطان بیشتر ترسی که از پیر ، هنوز منافقی . از قرآن
بشنو « لأنتم أشدُّ رهبةً في صدورهم من الله ، ذلك بِأنّهم قوم لا یفقهون » . 3
چون از پیر ترسی ازخدا ترسی. «من یطع الرسول فقد اطاع الله»، والعلماء ورثة
الانبیاء . وچون درفرمان پیر تهاون کنی ، آن تهاون بفرمان خدا میکنی .
« انّ الذین ینادونك من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون » . « ولا تجهروا له 6
بالقول کجهر بعضکم لبعضٍ أنْ تحبَط اعمالکم وانتم لا تشعرون » ، « فلیَحْذرِ
الذین یُخالفون عن أمرهِ أنْ تصیبَهم فتنةٌ ویصیبهم عذابٌ ألیم». پیران مریدی
کرده باشند ، مریدانرا نیکو شناسند . جهد کن تا نفس خود را در خدمت 9
کفش تهذیب کنی . از آنچه نمی باید تا این همه بدانی ونیت تو اندر کارها
پسندیده گردد ، واین جز در صحبت راست نیاید .

۵۵ ـ اکنون « فإنْ لم یصبها وابلٌ فطَلٌ » اگر صحبت دائم دست نمیدهد 12
ترا باری از ان کم نبود که درهفته یك دونوبت چیزکی بخوانی تا چیزکی بدانی
وایمانت وادید آید تا پاره کفر مگر رخت بربندد که هنوز نا آفریده « والله
أنبتکم من الارض نباتاً » تا تابش آفتاب جان پیربتابد که « وأشرقتِ الارضُ 15
بنورِ ربّها » . تو زمین باش تا او آسمان باشد ؛ گاه بارانش بر تو میبارد وگاه
آفتابش بر تو میتابد ؛ گاه ابرش ترا درسایهٔ خود می پروراند ؛ گاه نفحات
لطف او برتو میوزد تا پخته گردی . اگر از دولتیانی همه راست گردد ، 18
واگر از بی دولتانی کس چیز نتواند کرد .

---

1 النساء 4 : 143 م / 2 بیشتر ترمی M پیش ترسی P بترسی بیشتر K / 3 الحشر 59 : 13 م / 5 چون ... پیر P M چون فرمان پیر بزی ودر آن K / 4 النساء 4 :80 م / 6 الحجرات 49 : 4 م / 6 ـ 7 الحجرات 49 : 2 م / 7 ـ 8 النور 24 : 63 م / تا نفس خود را P K تا خودرا چگونه M / 10 تهذیب کنی P M نهی K / 12 البقرة 2 : 265 م / 13 کم P M کمتر K / یك دو نوبت P M دوبار K / 14 وادید P بازدید M بدید K / تا ... مگر P M یا ... مگر کفر M / 14 ـ 19 وادید ... کرد P M K ـ I / 14 ـ 15 نوح 17 : 17 ك / 15 : 16 الزمر 39 : 69 ك / 15 جان پیر P M / چنان نیز K / 18 لطف ... میوزد P M الطاف ... میزند K / همه P M خود همه K / 19 کرد P M کردن K /

۵۶ – چندانی که خدایرا بر گرفتی ترا بر گیرند وبقدرآنکه تو اورا توانی بودن، او ترا خواهد بودن «ولن تجد لسنّة الله تبديلا». «فاذكروني أذكركم»
3 نه بزبان بل «كذكركم آبائكم أو أشد ذكراً». ذکر آنست که همگی درون تورا فراگیرد. آنگاه ذکر زبان از توابع آن بود که من أحبّ شيئاً أكثر ذكره؛ إلّا در بعضی مقامات که ذکر معشوق درآنجا حرام بود بر عاشق
6 بلکه از فرق تا قدم او این بود که رباعی:

در راه تو من کیم که در منزل من از چهره تو گلی دمد بر گِل من
این بس نکند زعشق تو حاصلِ من
9 کز عشق تو آراسته گردد دل من

۵۷ – دو صدقه را نیک بده، یکی شکر برای دفع بلا که گذشت ویکی دفع رنجی که خواهد بود، الصّدقةُ تردّ البلاء. ونیّت این دارد دراوّل آن
12 صدقه از مال بیرون کردن وچندانکه دفع این رنجهارا ارْزَد دردل. صدقه ده، «ولِكلٍّ درجاتٌ ممّا عملوا وما ربّك بغافلٍ عمّا يعملون» والسلام.

---

9 کز ... گردد P I ... باشد M کز نقش توآراسته باشد K / 10 شکر براي K را شکر M شکر ر ابر P I / بلا که P I بلایی که M بلادر K / 11 خواهد P I – K M / 12 چندانکه M P I چنانکه K / 12 را ارزد در دل KM از رد P I / 13 والسلام P I والسلام. والحمد لله رب العالمین وصلوات الله علی محمد وآله اجمعین M – K /

بسم الله الرحمن الرحیم

۵۸ – پندارم هنوز در نیّت باقی است . بدان ای برادر أعزّ – سلك الله
سبیل رضاه فی عافیة – که از اعمال مُرائیان ومنافقان ، راهست به نیّت
مخلصان ؛ وچون نیّت مخلصان حاصل شد ، اعمالِ مقبول بی ریا وشرك با دید 3
آید بضرورت . امّا یك نکته بدان که از اعمال مرائی ومنافق آنکه باخلاص
راه بود که بفرمان پیری کند که اوداند که شیاطین‌را از نهاد مرید بی علم مرید
چون برباید انگیختن ! امّا چون اعمال از راه عادت بود نه بفرمان صاحب 6
دل ، آنرا هیچ ثمره نبود جز زیادت نفاق وریا وشرك وعجب ودیگر صفات
مذموم . والحرب خدعة که شنیده‌یی نه همه در حرب ظاهر بود که
« یُجاهدون فی سبیل الله » مع الکفّار ، ودر جهاد أکبر با نفس وشیطان همین 9
حکم وبیشتر خدعه بود . از آنجا که علم او بود مرید را در خورِاو چیزی
فرماید . وچون وقت آید کمین بگشاید وهرروز قومی از شیاطین بیرون
کند ، تا آنکه لا إله إلّا الله رخت خود در نهاد مرید بنهد که اگر اسرار 12
این کار با مرید گوید ، در روز اول مرید بگریزد . واگر نداند که این
نباید گفتن مرید را ، این کس خود پیری‌را نشاید .

---

1 ـ 15 بسم ... S ـ P M K I / 1 بسم ... الرحیم P I المکتوب السابع بسم K بسم ... الرحیم وبه ثقتی M / 2 است M P I هست K / 3 اعمال P I از اعمال K M / ریا و KM ریا در P I / 4 از اعمال K M اعمال P I / منافق M K منافقی P I / 5 کند P I بود M K / شیاطین‌را M K شیاطین P I / بی علم مرید K ـ M P I / 6 انگیختن P I انگیخت K M / 7 ثمره K M قیمت بثمره P I / 9 المائدة 5 : 54 م/ الکفار M P I الکفار اشداء علی الکفار K / جهاد P I در جهاد M K / 10 بود P I او بود M K / 11 کمین بگشاید M ـ M P I / قومی P I قومی‌را K M / 12 مرید M K مردی P I / 12 ـ 14 که این ... کس P I M که این معنی با مرید در اول حالت نباید گفتن این کسی خود K / .

* * * I7. K 7. M 16. P 7. S 7. نامهٔ هفتم * * *

۵۹ – ای دوست پنداری از شرع چیزی دانسته‌ای؟ آن چیست که قسمی
از زکوة مال بمُؤلَّفه دهند، که «إنّما الصَّدقات للفقراء والمساکین» تا آنجا
3 که گوید: «والمُؤلَّفةُ قلوبُهم»؛ زیرا که ملوک‌را در عرب رسمها بودی

لكَ المرباعُ منهـا والصَّفايا وحُكمكَ والنشيطة والفضول

وحبّ مال ایشان‌را از مسلمانی بازمیداشت که دراسلام این رسوم بدیشان
6 نرسیدی؛ پس خدای تعالی قسمی از زکوة مال ایشان‌را داد تا دردل ایشان
اُلفَتِ وادید آید، از برای حبّ مال در اسلام آیند. وچون کسی بدین نیت
دراسلام آید، اعمال او همه اعمال مرائی ومنافق تواند بود؛ أمّا چون بفرمان
9 مصطفی – صلعم – بود، در سایهٔ دولت او بود. از آن اعمال نیّت مخلصان
وادید آید، ونیت مخلصان اورا خود گوید که این زکوة که می‌ستدی بر تو
حرامست، ودیگر نستاند، وستده‌رابه‌دل باز دهد بدرویشان. وشکر نعمت
12 اسلام‌را دیگر زیادتی بدهد که «الحمدُ لله الّذي هدانا لِهذا وما كنّا لنهتدي
لولا أن هدانا الله».

۶۰ – جوانمردا! واگر نه آن بودی که‌اعمال وا ریا ونفاق راه بودی به نیّت،
15 مخلصان هرگز زکوة بدرویشان ندادندی بلکه بمحتشمان دادندی بسبب انکه
تا مگر رغبتي در کفّار بادید آید؛ لا بـل همه مسلمانان تا إلّا ما شاء الله که
بمصطفی – صلعم – ایمان آورده اند، ایمان ایشان واعمال ایشان آمیخته بودی

---

1 – 17 اي ... بودي S – P M I K / 2 مال P I اموال M K / بمؤلفة P I مرد مؤلفه M
مؤلفة القلوب K / 2 – 3 التوبة 9 : 60 م / 2 – 3 تا ... گوید M I K والعاملين عليها P /
3 زیرا که P I – M K / بودی M K بودی که از مال P I / 5 از مسلمانی باز میداشت M وحب
مال ایشان‌را واداشت K از مسلمانی... وامیداشت P I / بدیشان M – K P I / 6 نرسیدی M K
نرسیده بود P I / خدا M K حق P I / ایشانرا P I بدیشان M K / داد P I فرمود M K /
7 از برای P I تا مگر از راه M K / بدین P M I بی K / نیت در K M – P I / 8 آید M
درآید P I – K / منافق K M منافقان P I / تواند PMI – K / 9 – 10 مخلصان ... خود MPI
مخلصان اورا خود K / 10 که M – K P I / 11 بذل ... بدرویشان M بذل باز بدرویشان دهد
PI بذل کند با درویشان دهد K / 12 – 13 الاعراف 3:74 ك / 14 وا ریا K با ریا M آن با ریا P I /
راه بودی M بودی K راه P I / 15 – 16 که ... مگر K که از اعمال آن باریا ونفاق راه به
نیت مخلصان بودي بمحتشمان ندادندی بسبب آن بمؤلفهٔ قلوب میدادند وایشان محتشمان بودند
تا مگر P I که از اعمال آن با ریا ونفاق راه بودی بنیت مخلصان هرگز زکوة محتشمان دادندی
بسبب انکه تا مگر M / 16 مسلمانان M مسلمانان‌را K P I /

بصفاتی نا پسندیده. پس در اسلام، آن بروزگار برخاستی، چون در اسلام آیند
آنگاه صفت نا پسندیده از ایشان بآهستگی زایل شود. چگوئی! ابو بکر
وعمررا – رضي‌الله عنهما – در آخر عمر هم بدان نیت نماز وروزه وصدقه بودی 3
که در اوّل اسلام؟ هیهات!

٦١ – روزِ فتح مکه بوسفیان ایمان آورد بظاهر، ودر سرّ هنوز کافر بود.
چون روزکی چند برآمد، روزی مصطفی – صلعم – کعبه را طواف می کرد، 6
وبو سفیان آنجا حاضر بود وهیچ کس دیگر نه. دردل او بگذشت که این
ساعت مقصود خود حاصل توانم کرد ازاین مرد وَمَنْ یغلبُني إن فعلتُ کذا
او کذا؟ مصطفی – صلعم – بنزدیك او آمد وپای برو زد و گفت: بالله أغلبُكَ 9
یا ابا حنظلة؟ ابو سفیان گفت: ألآن أیقنتُ أنّكَ رسول الله، وهردوچشم
بو سفیان در اسلام برفت. یکی روز تبوك با مصطفی – صلعم – ویکی روز
یرموك درخلافت عمر – رضي الله عنه – ورواة مغازی چنین گفته‌اند که 12
شکستی عظیم روز یرموك براسلام آمد وهیچکس‌را آواز نماند إلّا بو سفیان
که خفیَتِ الاصوات یوم الیرموك إلّا صوتُ ابي سفیان فإنه کان ینادي
بأعلی صوتِه ویقول: یا نصر الله اقترب، یا محمد یا منصور. این آن بو سفیان 15
بود که «وبَلغَتِ القلوبُ الحناجرَ وتظنّون بالله الظنونا. هنالِك ابتُلي
المؤمنونَ وزُلزِلوا زِلزالاً شدیداً»، از دست او بود. وهمین بو سفیان بود که
مصطفی – صلعم – روز أُحُد گفت: اللّهمّ العن أبا سفیان، تا آیت آمد که 18

---

1 ـ 18 بصفاتی ... که S ـ P M I K / 1 پس در M پس دولت K در P I / چون P I ـ M K / 2 چگوئی M K چگونه P I / 3 نیت .... بودی M K گونه روزه داشتندی ونماز گزاردندی وصدقها دادندی P I / 5 بظاهر M K ـ P I / 6 روزی P I ـ M K / کعبه ... کرد P I طواف میکرد کعبه M K / 7 هیچ کس دیگرا P M I دیگرهیچکس نه K / 8 خود خویش P M I / 10 حنظله K خطه M K / 11 بو سفیان P I / برفت M ـ P I K یافت P I کور شد M / با مصطفی صلعم K در صحبت صلعم M در صحبت رسول‌صلعم I ـ P / 12 در خلافت ... اند K ـ P M I / 13 شکستی P I شکستگی M / 14 خفیت M خشعت K خفقت P I / فانه PMK است فانه I / 15 یا محمد P M I ـ K / 15 ـ 16 آن ... بود K بو سفیان بود K بو سفیان است P I / 16 ـ 17 الاحزاب 33 : 10 م / 18 تا P I ـ M K /.

« لیس لكَ مِنَ الأمرِ شيءٌ » کارش بجایي رسید که عمر – رضي الله عنه – یك روز اورا در واقعه بدرّة میزد وبو سفیان می گفت : الحمدُ لله الذی أعز الاسلامَ بابن الخطّاب یحکم علی ابن حرب ببطن مکة فیطیعه . 3

۶۲ – جوا نمردا ! اگر کسی از منکران با من صحبت کند لا بدّ بود که بده روز انکارش برخیزد . وچون با مصطفی – صلعم – وصحابه رضوان الله علیهم صحبت کردندی ببین تا حالشان چون بود . تو دراین دوسال مگر 6 بیست مجلس با من نبنشستی . می نگر که ایمانت اکنون چون ، وپیش چون بود ؟ پس بدانکه با نجباء اصحاب هر که ده سال صحبت کند چون باشد . واوّل روز که اخی را رویت با من افتاد چنین نبود که امروز است، واگر ده 9 سال با من صحبت کند حالش چنین نبود که اکنونست . همه جهان در این طلب اند که راه خدای را چون سر برند . امّا بقدر صفائی که در درون ایشان است ، از صفات ذمیم ایشان را علمی بود، وبقدر علم ایشان را ارادتی، 12 وبقدر ارادتی ایشان را طلبي وسلوکی بود .

۶۳ – جوا نمردا ! بلند بختان مریدان ، راه باهل کمال ببرند از پیران ؛ وبی دولتان مردم ، با مدبری بمانند چون خود ! جوا نمردا ! پیران چون گوهر 15 ارادت در نهادی به بینند همه این گو یند :

گر زانکه شبی بیابم از وصل تو داد
من برلب تو چه بوسها خواهم داد 18

---

1 – 18 لیس ... داد S – P M I K / 1 آل عمران 3 : 128م / 4 با... کند M من صحبت کند که با من P I بر من صحبت کند K / 5 وچون با P I چون وا M K / 6 صحبت P K I – K / حا لشان P I حال M K / تو P I K–M / 7 پیش P I پیش از ین M K / 8 هر که P I که M اگر K / کند ... باشد M کنند ... باشند P I K / 9 را رویت P I دون M K / 10 صحبت کند P M I بما ند K / در P I خود در M K / 11 چون P I چگونه K – M / صفائی که در K صفا M صفای P I / 12 است P M I – K / علمی ... ایشانرا K – P M I / 12 – 13 ارادتی . . . ایشانرا M I K – P I / 13 وسلوکی بود K وسلوکی P I – M / 14 از پیران M K / پیرا P I / 16 نهادی P M I نهاد مریدی K / 18 خواهم M K دانم P I /.

وچون مریدان دولتی راه واپیران برند همه این گویند :

از بخت بلند اوفتادم بتو من ایزد داند که سخت شادم بتو من

٦٤ – کمال ارادت در حوصلهٔ ابو بکر صدّیق – رضي الله عنه – گنجد ، وتا با ابو بکر صدّیق صفتی نبود مصطفی – صلعم – نگوید: لوکنتُ متخذاً خلیلاً لاتخذت ابا بکرٍ خلیلاً ولکنّ صاحبکم خلیلُ الله . زهی منقبت که می گوید که آنجا که حبّ خدایست اگرجاي مانده بودی ابو بکر درو بودی. مردان اینجا بدانند که ابو بکر که بود وبهتر از او در صحابه کس نبود .

٦٥ – وچون ابو بکر در وقت نزع گوید : ولَّيتُ على خلقك خيرَ خلقك ؛ از اینجا بدانند که بعد از ابوبکر به از عمر کس نبود در صحابه ؛ پس در وقت نزع ، مردمان در پیش ابو بکر رفتند وگفتند : یا خلیفة رسول الله ، ولَّيت علينا فظّاً غليظاً فماذا تقول لربك ؟ ابو بکر گفت : اقعِدوني اقعِدوني ، فلمّا أقعدوه قال : أقولُ ولَّيتُ على خلقِكَ خيرَ خلقِكَ . زهی أشراف برعالمیان وزهی دلیری ! چون صحابه بیرون رفتند . عمررا بخواندند واورا گفت : چنین وچنین کردم . عمر گفت : نه کار منست . ابو بکر گفت : کارتست . عمر گفت : نیست . او گفت : هست . عمر گفت : نکنم . ابو بکر گفت : بباید کرد . عمر گفت : نکنم . ابو بکر گفت : یا غلام هات السیف . عمر گفت : ان کان یا غلام هات السَّيف ، فسمعاً وطاعة . وتو چه دانی ای برادر که مسلمانی چه بود ! طرفه آنست که نامهٔ مختوم از ابو بکر بیرون آوردند وبصحابه سپردند ورسولش گفت که

---

1 – 19 وچون... که P M I K ـ S / 4 وتا M K P ـ I / 6 ابو بکر درو P I انجایگاه جایگاه ابو بکر K آنجای ابو بکر M / 7 ابو بکر که بودو P I ـ K M / بهتر P I به K برتر M / 9 بعد از ابو بکر P I ـ K M / در صحابه M K ـ P I / 10 پس ... نزع P M I ـ K / 12 اقعدونی M K ـ P I / 13 اشراف P M I شرف K / 14 عمر P I عمر خطاب K M / نه M P I خلافت نکنم ونه K / 15 ابو بکر P I او K M / کار M P I بکنی وکار K / نیست P M I کار نیست K / هست K M کارتست P I / 16 نکنم M P I نیست ونکنم K / ابو بکر M P I او K / بباید کرد M K بکن P I / 15 نکنم K P I نمی کنم M / 17 یاغلام ... گفت K M ـ P I / ان ... السیف M P I یا غلام ان کان تأتي بالسیف K / 18 از P I ازپیش M K / ورسولش گفت M وربش گفت P I ـ K /.

ابو بکر میگوید : یکی را در این جای نام برده‌ام ومسمی کرده‌ام و گفته
ام که پس از من بدین کار قیام نماید . علي بن ابي طالب – کرّم الله وجهه –
3 گفت : إنْ کان المسمّی عمر فسمعاً وطاعةً ، وإن کان غیرَ عمر فلا حتی
نتشاور . زهی علم علوی وزهی دین عمری وزهی کمال ابو بکری ! امّا تو
معذوری، که دل نداری که دریابی ، واگر نه دراین حکایت چندان علم است
6 که بهیچ دیگر حاجت نیست .

٦٦ – ای دوست از مقصود بیفتادم ، مقصود آن بود که عمل مرید چون
بفرمان پیر بود ، اگر چه آمیخته بود بریا ونفاق ، عاقبت آن باخلاص کشد .
9 وچون از راه عادت بود از آن هیچ نیاید ، وجز پندار حاصل آن نبود . ای
دوست از آنجا که قصور نظرتست این نکته بمثالی بهتر فهم کنی . نه بینی که
چون کودك خطّ نویسد ، در اوّل بد نویسد ؛ امّا چون اوستاد حاذق اورا
12 ارشاد کند ، از بد نوشتن اورا بکمال خطّ رساند وجز از این هیچ راه نیست
که اگر بد ننویسد و گوید : قلم آن روز بر کاغذ نهم که بمقام ابن بوّاب رسم ،
این محالست . وهمچنین کاردین واسلام وبخدا رسیدن ، وکار وسعادت اخروی
15 بدست آوردن میدان، بلا فرق ولا تفاوت ، لا قلیل ولا کثیر .

٦٧ – اگر اعمال آمیخته بعادت وریا وشرك ونفاق نکند هرگز بکمال
18 اوَیس وجنید وشبلی – رضي الله عنهم – نرسد . چگویی اگر کودك هفت

1 - 14 ابو ... وهمچنین PMIK - S / 1 میگوید MK گفت PI / جای ... مسمی M
نامه ... نامه K نامزد وهمی PI / وگفته ام PI - MK / 2 نماید PI کند MK / 4 علوی
علی PMI / اما تو PI تو K - M / 5 دریابی ... نه M که دریابی یا نه PI - K / 6 دیگر
علم دیگر PMI / 7 عمل ... چون PI چون عمل مرید MK / 8 آمیخته . . . نفاق
بنفاق آمیخته بود وبریا ممزوج PMI / 9 از آن ... ای PI از آن هیچ نبود جز پنداری
بی حاصل ثمره نبود آنرا اي K از آن پنداری بی حاصل ثمره آن نبود آری M / 10 قصور
مقصود PMI / تست K است PMI / نکته بمثالی PI مثال K بمثال M / نه بینی PI -
MK / 11 کودك ... بد نویسد PI کودکی خط نویسد لابد اول بد نویسد M کودکی که
اول خط نویسد نداند که بد می‌نویسد K / 12 وجز . . . راه PMI بداند اول بد می
نوشت وجزین راه خود K / 13 ننویسد تصحیح نویسد PMIK / .

ساله را گویند : روزه دار ونماز کن ، این بجز ازراه عادت وبیم پدر نشنود ؛ لیکن این راه بکمال بود ، بلی بیك شرط اگر پیری بود ، این کودکرا بتدریج باخلاص رساند ، واگر پیر نبود عادت درو مرض مزمن گردد وازو هیچ نیاید إلا ما شاء الله. نبینی اگر کسی خطّ بد نویسد از خود بی استادی، اگر پنجاه سال نویسد ازو هیچ نیاید ؛ واین خط که من وتو می نویسیم ، اگر چه علی التّعیین از استادی نیآموختیم امّا خطهای بسیار دیده باشیم تا این قدرحاصل شده بود . واین هم آموختن بود . اگر قیاس کنی ، که اگر هرگز چشم برهیچ کاتب نیفتادی ، وهیچ خط نیك ندیدی ، لا بدّ خط ما هم بدرجه اوّل بودی ؛ ونیز اگر بسیار ننوشتمی از خطّبد ، دست ما بدان راست نشدی . چنانچه اگر پس از پنجاه سال خواستمی که خطّ بیاموزمی ، محال بودی وهذا حالُ أکثرِ الخلقِ فی عباداتهم .

۶۸ — جوانمردا ! نصرآبادی می گوید یا دگری که اهجموا علی اللهِ هجومَ الکذّابین فإنَّ الصّدق مقطعةٌ. اگر تو گویی هیچ عبادت نکنم تا نیت ابو بکر وعمر بود ، این همچنانست که کسی گوید که من خط ننویسم تا قوت ابن مقله در خط نبود . الصدقُ مَقطعةٌ این بود یعنی اگر صدق طلب کنی باولِ کار، منقطع گردی وراه خدا برتو بریده آید. اکنون بدانکه همچنانکه ازخطّبد نوشتن قوّت خطاطان درتو وادید آید، وچون قوّت خطاطی کسب کردی ازآن قوّت،خط نیکو توانی نوشتن . همچنین بدانکه اعمال مرائیان

---

1 بجز از راه PI جز از SM جزراه K / پدر نشود PI پدر نکند M نبود K - S / 2 این SMK از این PI / بلی PMI - SK / کودك PI کودکرا MK / بتدریج PI از این عمل SMK / 4 خط PI چیزی بد وخطا M - SK / 6 التعیین I التعین PM الیقین SK / استادی PI خطاطی SMK / نیآموختیم PI نیآموخته باشیم M آموخته نباشیم K / 7 بود ... بود PIK با شد... باشد M / 8 ندیدی PIK ندیدی بودی M / ما هم M ما SK من PI / 9 ننوشتمی PI ننوشتمانی SMK / ما SK - MPI / 10 پس از PI - SMK / 11 حال PMI مثال SK / 12 یا دگری SMK - PI / 14 بود PMI مرا جاصل بود SK / من SPIK من هیچ M / 14 - 15 تا ... نبود PI تا انکه خط من همچنان بود که ابن مقله M تا ... خط من پیدا نبود SK / 15 این بود SMK این PI / 16 بریده آید PI زده بود M بریده شود SK / 17 بد MPI - SK / آید PMI آورد SK / 18 آن قوت MK آن PI / اعمال PIK از اعمال M / .

ومنافقان درتو کمال نیّت مخلصان وادید آورد . وچون نیت مخلصان کسب
کردی ، آن نیّت بر تو عمل صالح مقبول آسان کند ، ولیکن بشرط آنکه
3 بفرمان کنی . همچنانکه در خط نوشتن .

٦٩ — ای دوست عزیز! اگر عالمها بگردی ، یك تن نیابی که مشکلات را
چنین بیان کند ، دریغا قدرش ندانی ! ودریغا که چندین بار نوشتم که بفرمان
6 باش وقدرش ندانی که بفرمان بودن چه خاصیّت دارد . ای دوست عمل
صالح سبب هدایت است « وإنْ تُطیعوا تهتدوا » أمّا عادت نه از طاعت
بود . چون بفرمان بود کار او کند ، وچون عادت بود ان ترا هیچ ثمری ندهد.
9 پس میدان که چه فرق است ! ای دوست عزیز اگر دین جهودی وترسایی
نه با عادت مَحْض افتاده بودی ، آنرا منسوخ نکردندی ؛ أمّا راه همچنانست
که بروزگار موسی — علیه السلام — بود . ولیکن عادت دیگر است ،
12 وراه موسی وعیسی دیگر . مصطفی — صلعم — می گوید : بُعِثْتُ لِرَفض
العادات ، « کَمَثَلِ الحمارِ یَحمِلُ أسفاراً » آن تورات وانجیل بود که می
خواندند بعادت ، ولکن نمیدانستند « حُمِّلوا التّوراة ثمّ لم یَحملوها » .

15 ٧٠ — جوانمردا ! قرآن نیز اکنون همچنانست که نه تو می دانی ونه آنها
که خودرا عالم می دانند هیهات ! حق — جلّ وعلا — گفت : یا داود لا تسأل
عني عالماً أسکرَهُ حُبُّ الدّنیا فیقطعكَ عن محبّتي أولئك قُطّاعُ الطّریق

---

1 ـ نیت مخلصان M P I مجاهدان K / آورد P I K آید M / 2 آن M ـ S P I K /
4 اگر عالمها P M I عالمی S K / 5 کند P M K کنم I / 5ـ6 که بفرمان باش S M K ـ P I /
6 بفرمان بودن S P I K فرمان بردن M / 7 النور 54 : 24 م / از SPIK ـ M / 8 چون...
ندهد S K باید بفرمان کار کند که چون از عادت بود آنرا هیچ ثمره نبود M وکار از آن
کند که ثمره سعادت بد هد واگر کار از عادت کند هیچ ثمره نبود P I / 9 ـ 17 که چه ...
الطریق S ـ P M I K / 9 فرق M K ذوق P I / عزیز اگر دین P I اگر M K / 10 آنرا
منسوخ P I خود نسخ M ـ K / اما P I آن M پس K / 11 ـ 12 بود... عیسی M ـ P I K /
12 ـ 13 لرفض العادات P I لرفض الشهوات K لرفع العادات M / 13 ـ 14 الجمعة 62 : 5 م /
13 آن ... بود که P I توریت وانجیل M K / 14 بعادت P I ـ M K / 15 دانی P I دانی که
قرآن چیست M K / 16 میدا نند P M I میگویند ومیدانند M / 17 فیقطعك M فلیقطعك
P I فیضلك K / عن P M I عن طریق K /.

على عبادي . إن أشدَّ النّـاس عذاباً يومَ القيامة عالمٌ لم يَنفَعْهُ اللهُ بعلمِه . اللّـهم لا تجعلنا منهم يا مَنْ لا يخفى عليه خافيةٌ في الارض ولا في السماء .

۷۱ – جهد کن تا پیوسته از مال وجاه تو، راحتکی بمستحق برسد ؛ واگر صاحب دل از تو آسایش یا بد ، آن را عظیم دولتی دان . وهرگز ندانی که آن چیست ! ای دوست مَنْ سَـرَّ مؤمناً فقد سرَّ الله. این نه اندك مَنقَبتي است . اکنون آن کن که میتوانی چنانکه گفته اند : 3 6

اذا هبَّتْ رياحُك فاغتنِمْها　　فإنَّ لكلِّ عاصفةٍ سكونا

امروز که توانی ، می کن تا فردا نگویی : « يا حسرتي على ما فرّطتُ في جنب الله » ای في حقّـه. تو می گویی: «ربّ أرجعونِ ». وایشان می گویند: « أوَلَمْ نعمّرْكم ما يتذكّرُ فيه من تذكّر وجـاءكم النّذير فذوقوا فما للظالمين من نصير » ، « ما لكم من زوال » سبقَتِ الكلمةُ وجفَّ القلمُ بالسّعادة والشقاوة ، و « لا تبديل لكلمات الله » ، و « لن تَجدَ لِسُنّةِ الله تبديلا » ، « وأنْ ليس للانسان إلّا ما سعى وأنَّ سعيَه سوفَ يُرى ثم يجزيَهُ الجزاءَ الاوفى » ، و « ما ربُّك بظلامٍ للعبيد » ، و « لكن كانوا أنفسهم يظلمون » ، « مَنْ عمِل صالحاً فلِنفسِه ومَنْ أساءَ فعليْها » و « من تزكّـى فإنّما يتزكّـى لنفسِه » « إنَّ الله لغني عن العالمين » . 9 12 15

1 – 16 على... العالمين S – P M I K / 3 كن P I کن ای برادر اعزك الله بالدين M K / پیوسته K – P M I / لمستحق برسد P M I بمستحق رسد. K / را... دولتي M K عظيم P I / 5 این نه P I نه K – M / 6 چنانکه گفته اند P I – M K / 7 عاصفة M K خافقة P I / نگویی M بآخرت نگویی K نتوانی نگویی P I / 3 – 9 الزمر 39 : 56 ك / 9 المؤمنون 23 : 99 ك / 10 – 11 فاطر 35 : 37 ك / 11 ابراهيم 14 : 44 ك / 12 يونس 10 : 64 ك / الاحزاب 33 : 62 ك / 13 – 14 النجم 53 : 39 ك / 14 فصلت 41 : 46 ك / التوبة 9 : 70 م / 15 فصلت 41 : 46 ك / 15 – 16 فاطر 35 : 18 ك / 16 العنكبوت 29 : 6 ك .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۲ – هفت مکتوب تا این غایت نوشتم در نیّت وهمه شُعَب را بیان شافی بکردم والله ینفعني والأخَ الأعزّ وسلك الله بي وبه وبجمیع اخواننا في سبیل
3 رضاه فی عافیة. واین مانده است که نیّةُ المؤمنِ خیرٌ من عمله. ودر قوت القلوب واحیاء علوم این خبررا چندین وجه گفته اند. وامام غزّالی – رضي الله عنه – وجهی معیّن را نصرت داده است ودیگر وجوه‌را تزییف کرده است. ومن
6 نقلِ أقاویل را دوست ندارم. وتزییف سخن مشایخ خود بی خردی تمام بود، چه هرچه ایشان گویند جواب سایل بود. اگر کسی سرّ تعلیم وارشاد بداند حقیقت گردد اورا که قول مشایخ همه مصیب بود، وجزچنان جواب
9 دادن خطا بود. امّا شرط عالِم که تصنیف سازد آنست که امام کرده است وسخن انبیا واولیا برعادت محاورات خلق است، وجماعتي این ندانستند.

۷۳ – اکنون مصطفی – صلعم – گوید: إذا أحبّ الله عبداً ابتلاه،
12 فإنْ أحبّهُ الحبّ البالِغ اقتناه. با مصطفی – صلعم – گفتند: اقتناه چه بود؟ گفت: آنکه زن وفرزندو مالش همه واستاند. اکنون اگرابلهی گوید:

---

1 – 14 بسم ... گوید S – P M I K / 1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الثامن K بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 2 تا ... را P I چند مکتوب در ... نوشتم تا این غایت وهمه در شعب نیت K/ این P I – M K / 4 چندین وجه P I چند وجه... M وجهی K/ غزالی PMI خواجه K / 5 نصرت P M I تقریر K / 6 خردی P M I خردکی / 7 اگر P I وچون M K / 9 بود P I بوده است K M / خطا M P I محض خطا K / امام P I خواجه امام M K / 10 محاورات K ومجاوزت M مجاوراست که عقل P I / 13 بود M P I باشد K / اکنون K – P M I /.

* * * نامهٔ هشتم. I 8. K 8. M 17. P 8. S 8 * * *

مگر خدای را با مصطفی حب بالغ نبود ؟ واین حدیث بدلیل کند در تفضیل
اولیا بر انبیا . چه مصطفی‌را زن وفرزند بود ، ونشان حبّ از قول رسول
آنست که نباشد . ودراین مغلطه خلقی بسیار هلاك شده اند که ندانستند 3
که سخن گفتن در معقولات منهاجی دیگر است ، وقرآن وحدیث خود جهانی
دیگر . جوانمردا حکم مصطفی – صلعم – آنست که اغلب چنین بود ، نه
آنکه جز چنین نبود هرگز . وخلق در محاورات گویند : فلانکس همه عالم‌را 6
گشته است یعنی بیشتر ، واگر کسی براین اعتراضی کند که چون جایی
بود در عالم که ندیده بود ، این سخن خطا بود ؛ ومردم عاقل بر این معترض
خندند که مخاطِب ومخاطَب را این معلوم است که حکم بر غالب می کنند؟ 9

۷۴ – واگر در این آیم از مقصود باز مانم . حالی آنچه وقت املاء کند
در این معنی که نیّةُ المؤمن خیرٌ مِنْ عملهِ بخواهم نوشتن . بدان ، ای دوست
عزیز متّع الله بك اخوانك روا بود که کسی‌را نیّتی وارادتی درست بود ، 12
ولیکن بمراد خود نتواند رسیدن از مانعی ، چنانکه بیماری کسی را از حجّ
وجهاد باز دارد ویا فقرش از صدقه . واین کس را چون نیّت درست بود
بضرورت در أجر با آن کس برابر بود که حجّ وجهاد وصدقه از او بوجود 15
آمده باشد ؛ واین در قرآن واخبار بسیار آمده است که مصطفی – صلعم –
در غزوة تبوك بود گفت : إن في المدينة أقواماً ما وطئنا موطئاً يغيظ الكفّار
ولا أنفقنا نفقةً ولا أصابتنا مخمصةٌ في سبيل الله إلّا وشاركونا في ذلك . قيل 18

1 – 10 مگر ... مانم P M I K – – S / 1 با M K و P I / بدلیل P M I تدلیل K /
3 خلقی بسیار P K خلایق بسیار P I خلایقی K / 5 جوانمردا M I ای جوانمردا P I K /
6 نبود هرگز M نبودK بوده اند آنکه چنین نبود P I / فلانکس P M I فلان K / 7 بر این
M بر من K بر این بر من P I / 8 عالم P I همه جهان M همه عالم K / که ندیده بود P M I
چگونه باشد K / 9 خندند که P I می خندند زیراکه M K / این معلوم P M I این حال معلوم
K / غالب P M I عادت K / 10 اگر . . . آیم P M I ودراین معنی اگر تطویل کنم K /
11 معنی که K که S P I – M / 12 روا S K که روا M P I / بود S P M I بادید آید K /
13 بمراد S M K جوانمردا P I / 13 بیماری کسی‌را P I کسی‌را بیمارا S M K / 14 باز داد
وجهاد S / 15 بضرورت در أجر M در آخرت S K در اجر P I / صدقه P I باز دارد S K /
15–16 وصدقه ... باشد S K کرد وصدقه P I وصدقه ... بوجود آید M / 17 در . . . بود
M P I چون بغزوة تبوك می رفت S K / .

يا رسول الله كيف وهم بالمدينة ؟ فقال : — صلعم — حَبَسَهم العذرُ فشاركونا بحسن النيّة .

3 ۷۴ — واین در خبر است که النّاس رجلان : رجلٌ آتاه الله مالاً وعلماً فهو يتصرّفُ بعلمه في ماله ، فيقول رجلٌ آخر : لو آتاني الله مثل ما آتاه لعملت كما يعمل فهما في الاجر سواء . ورجل آتاه الله مالاً ولم يؤته علماً ، فهو

6 يتخبّطُ بجهله في ماله ، فيقول رجل آخر : لو آتاني اللهُ كما آتاه لعملتُ كما يعمل فهما في الوزر سواء . ودر نيّتِ شرّ آمده است که لو قُتل رجل بالمشرق ورضي آخرُ بقتله في المغرب لكان شريكاً له فيه أو فيها ، الشكّ مني أي في المصيبةِ أو

9 في القتل . واين بسيار آمده است .

۷۵ – اکنون چون این بدانستی بدانکه چون مؤمن را حقیقت ایمان روی نماید ، ارادت کلّ خیرات عالم اورا بود . ودر این حدیث که نيّتُ المؤمن خيرٌ مِنْ

12 عمله ، مؤمن مُحقّق می‌خواهد همچنانکه دیگر جای گفت : المؤمنُ لا يَغضَبُ ، المؤمنُ لا يكذب ، المؤمن لا يكون حسوداً ، أي المؤمن الكامل ؛ وچون مرد مکمّل ایمان شود ضرورت بود که ارادت همه طاعت اورا بود .

15 وچون ارادت بود هرچه نکند از مانعی ضروری بود . واین یقین است وبیش از این شرح حال نتوان گفت . اکنون مثلاً بچشم هزار گونه طاعت بود بزبان وگوش همچنین ، وبدست وپا همچنین ، بمال وجاه همچنین وعمل را حدّ

18 پدید است که چند در وجود تواند آمد .

---

3 - این SK - PMI / 4 آخر PI - SMK / 5 کما PI مثلما SMK / شر SPMI - K / 9 - 10 است اکنون PI - SMK / 11 عالم PI - SMK / بود MPI رووی نمود ونماید SK / 12 مؤمن PI بؤمن K مؤمن مؤمن SK / 13 المؤمن لا یکذب PIM - SK / 14 مکمل ... شود PI بکمال ایمان رسید SMK / 15 ارادت بود هرچه PI - SMK / ضروری PI - SMK / 15-16 واین ... گفت PI وآن حدیث نفس است وپیش ازین شرح نتوانم کرد حالی K واین ... نتوانم کرد حالی SM / 16 گونه PI - SMK / 17 وبدست وپاهمچنین PI - SMK / عمل SMK واین اعمال PI / 18 است که چند MPI نیست که حد SK /.

۷۶ – زیرا اگر مثلاً بپای خود بزیارت دوستی رود از دوستان خدای‌تعالی،
از تشییع جنازهٔ بازماند، واز عیادت مریض باز ماند، واز زیارت قبور
صالحان باز ماند، لا بل از زیارت دیگر دوستان خدای بازماند که بیك 3
دوست بیش نتوا ند رفت. وبپا ودست وچشم وگوش وزبان یك طاعت ویك
عمل در یك حال بیش نتوان کرد. وچون بیکی مشغول شد از دیگران
همه واما ند. ومحالست که جزچنین بود. وهمچنان اگر صدقه دهد از یك 6
نان دو گرسنه را سیر نتوان کرد، ویك درم بهزار درویش نتوان داد. واگر
روزه دارد افطار نتواند کرد برای دل مؤمن، واگر افطار کند روزه نتواند
داشت. واگر بحجّ رود دل مادروپدرنگه نتواند داشت. واگر نرود بنیّت 9
طاعت مادر وپدر حجّ نتواند کرد.

۷۷ – او یس قرن را – رضي الله عنه – گفتند: چرا بزیارت مصطفی 12
– صلعم – نرفتی؟ گفت: دل مادر نگاه داشتم. وچنین تواند بود که
مادرش صاحب دل بوده است یا جزوی متعهّدی نداشت، وگر نه زیارت سید
– صلعم – در باقی نکردی. وهرچه صاحب دل کند در خور نیّت خود تواند 15
کرد، ونیّت او در خور ایمان او تواند بود. وچون می دانی که الایمان بضعٌ
وسبعون باباً، بود «ولکلٍّ درجات مما عمِلوا». واعجبا از کار ابو بکر
صدّیق که زن وفرزند بمکّه گذاشت ودر صحبت سیّد – صلوات الله علیه – 18
هجرت کرد، واویس قرن مادررا بجای نتوانست گذاشت باضافت نیّت

I روود ... تعالی P M I شوی S K / 2 قبور P I – S M K / 3 دیگر P I – SMK / باز
ماند P I – S M K / 4 دست وچشم P I دست S K – M / یك P I هر S M K / 5 شد از
PI باشد از آن S K از ان M / 6 همچنان PI همچنین M چنان S K / 6–7 از ... را P I آن
دونان جزیك گرسنه M از دو نان یك بیش K / 7 نتوان کرد M P I شد K نتوان کردشد S /
8 دل P I ورضاي S M K / 9 نگه P I نگاه S M بجاي K / داشت S M P I آورد K /
9 – 10 بنیت ... پدر M P I بنیت پدر S K / 13 دل مادر P I دل مادررا S K /
داشتم M P I دارم S K / تواند S M P I قیاس تواند K / 14 مادرش S M K مادر P I /
13 سید P I مصطفی S K M / 16 کرد P I M کردن S بود K / تواند M P I – S K /
بود S P I – M K / 17 المائدة 6 : 132 م / 18 – 19 ودر ... کرد P I وهجرت کرد با
مصطفی S K M / 19 مادر ... گذاشت مادر P I ... بجای نگذاردی K M ما دررا
نگذارد S / 19 – 1 باضافت ... همه M S K به نیت بایشان همه باضافت P I /.

ایشان همه راست بود وتو ندانی. ودر سلف بسیار بوده است که طاعت نیکو بجای بگذاشتی، چون ایشان‌را در آن اخلاص نیت نبود. ابن سیرین نماز بر جنازهٔ حسن بصری نکردی و گفت: مرا نیتی نیست.

۷۸ – جوانمردا نبینی که «یُحشر النّاسُ یومَ القیامة علی نیّاتِهم» باشد که ناکردن او به از کردن دیگران بود در ثواب. بسیار کس انواع طاعت وخیرات می کنند واز آنجا که حقیقت است نمی کنند «وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً». وبسیار کس بود که هیچ عمل نکند از آنجا که بطریق است أمّا او یك نفس خالی ننشیند ازذکر وفکر. یوم التغابن وادید آید که ترا نماز فراکردن چه آورد، ومنصوررا از نماز کردن چه واداشت. یُحشر النّاسُ علی نیّاتهم اعتبار نه بعمل است که بـدل است. بس کس در خانه خفته است واورا ثواب مجاهدان می نویسند، وبس کس که در قتال کفّار کشته شود واورا از آن هیچ نصیب کفّار کشته نبود که أکثرُ شهداءِ أمتي أصحابُ الفراش، وربَّ قتیلٍ بین الصفین والله أعلمُ بنیّته.

۷۹ – محمد معتوق مردی بود که هرگز نماز نکردي. یك روز اورا بقهر گفتند: نماز کن! چون درنماز شد و گفت: اللهُ اکبر، خون ازوی جداشد. گفت: من می گویم حایضم وشما باور نمی کنید. پنداری «الذین هم علی صلواتِهم دائمون» آن بود که علی الدوام می جنبند. پس الانبیاءُ یصلّون في قبورهم چیست؟ همه همچنین دانسته‌ای.

جوانمردا محمّد معتوق نماز نکردی. از خواجه محمد حموی واز خواجه

---

2 اخلاص نیت P I در نیق M نیت S K / 3 نیق P M I نیت S K / 4 نبینی که P I – S M K / 5 – 7 بسیارکس . . . منثوراً P M I – S K / 6 – 8 وقدمنا . . . اما او P I وبسیارکس هیچ نمی کنند از آنجا که تو می‌بینی S K از انجا که تو می‌بینی M / 6 – 7 الفرقان 25 : 33ك / 8 ننشیند ... یوم P I نیستند یوم S M K / 11–12 در ... شود P M I – S K / 12 کفار... نبود P I نیست M نبود K نه S / الفراش P M I الفرش S K / 13 محمد معشوق P I – S M K / 15 در...شد و P I – S M K / 16 – 17 المعارج 70 : 23 ك/ 17 می‌چنید M می‌چیند P I می خسید S K / 18 همه P I – S M K / 19 از ... حموی S P M I از K /.

أحمد غزّالی شنیدم که روز قیامت صدّیقان‌رااین تمنّا بود که کاشکی از خاك بودندی که محمد معشوق روزی قدم برآن نهاده بودی . این محمد معشوق ترکی قبابسته بود . یك روز در جـامع طوس آمد ، ابو سعید ابی الخیر – قدّس الله روحه – مجلس می داشت ، محمد بندی برقبا زد . شیخ ابو سعید خاموش شد وزبانش ببست . چون ساعتی بر آمد شیخ ابو سعید گفت : ای سلطان عصر وای سرمهٔ چشم وجود بند قبا واگشا که بند برهفت آسمان وزمین نهادی . چه گویی! این حدیث‌را چه معنی است که اللهمّ أحيني مسكينـــاً وأمتني مسكينا واحشُرني في زُمرة المساكين . آن کیست گویی که مصطفی –صلعم– في حيوته وبعد مماته صحبت او آرزو کند واز خدای تعالی بخواهد ؛ لا بلکه تو هرگز قرآن نخوانده وحدیث نشنیده‌ای« لهُم آذانٌ لا يسمعون بها » .

۸۰ – جوانمردا :

چه سود کند جوانی وبرنایی روزی به‌سرکوی عیاران نایی

در راه خدای قدمی نزدی. چه دانی که مردان چرا نماز کنند وچرا نمازنکنند؟ وچه دانی که روزهٔ ایشان چه بود یا افطار ایشان چه بود ؟ وچه دانی که ابو بکر چرا با مصطفی – صلعم – هجرت کرد وچه دانی که عمر چرا نکرد ؟ واویس چرا نکرد ؟ وچه دانی که چرا قومی بحجّ روند وقومی چرا نروند ؟ وچه دانی که قومی چرا شب خسبند وقومی چرا نخسبند؟ یا حبذا نوم الاكياس ببطرهم كيف يغلبون سهر الحمقى وجهادهم . ولمثقال ذرّةٍ مِن صاحب تقوى ويقين أعظم عند الله مِنْ ملء الارضِ مِنَ المفترين . آن کیست که معصیتش

1 احمد S M K غزالی P I / صدیقان S M صدیقانرا همه P I / از P I که S K – M / 2 محمد S P M I محمدین K / معشوق S M K – P I / محمد P I این محمد ترکی K این محمد SM / 4-5 شیخ ... آمد M – S P I K / 5 شیخ بو سعید S K – P M I / شد S P I گشت K / 6 سرمهٔ چشم P I سرور S M K / نهادی P M I زدی S K / 8 کیست گوئی S M کیست P I گفت گو K / 9 او S M K – P I / واز ... بخواهد P I که با اوحشرش کند M – SK/ 10 حدیث S P I K – M/ نشنیده P M I نشنوده لکن S K/ الاعراف 7 : 179 ك/ 13 نزدی P M I یا ننهادی وقدمی نزدی S K / چرا P M I وچه دانی که چرا S K / 14 یا P I وچه دانی که SMK/ 15-16 چرا... نکرد S P I K وا اویس چرا نکردند M / 17 چرا نخسبند P I بخسبند وقومی نخسبند S M K / یا S P I K شعر یا M / / ببطرهم : تصحیح بفرطهم SK مطرهم M نظرهم P I / یغلبون S K یعیبون P I یغبنون M /.

بهتر از طاعت است که « اولئك یُبدِّلُ الله سیّآتِهم حسنات » با عشق در آی
تا عجبها بینی. إنّ الله لیُحبُّ العبدَ حتى یبلغ من محبّتِه أن یقولَ له: افعل ما
3 شئت فقد غفرتُ لكَ . سلطان محمود در مملکت خود منادی فرمود که هر
که یکی را بزند عقوبت کنم ولکن ایاز خاص از آن میانه مستثنی بود ، وهمه
عالم دانند . ومن این للوجه الملیح ذنوب !

6 ۸۱ — از مقصود دورافتادم . عمل مؤمن یکی تواند بود در هر حالی ، أمّا
نیّتش بهمه خیرات وطاعات برسد. پس ثواب اعمال مؤمن محدود است که عملش
محدود است ، وثواب نیّت اورا حدّی نیست که خیرات وطاعات در نیّت
9 او نا محصور است . نیّةُ المؤمن خیرٌ من عمله این بود تا دانی ؛ ونیّةُ الکافر
والمنافق والفاسق شرٌ من عمله بود که معاصی او محدود بود امّا خواست او
وارادت ونیت او در بدی کردن از اندازه بیرون بود. وفصل الخطاب اینست
12 که یُحشر الناسُ على نیّاتهم همانست که إنّ الله لا ینظر الی صورکم ولا الی
اعمالِکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیّاتکم. نیّت وارادت یکی بود . اگر دردرون
تو ارادت حقّ غالبست که « یریدون وجهه » ، ترا باعاشقان حشر کنند وثواب
15 عاشقان آنست که یتجلّى لنا ربُّنا ضاحکاً .

۸۲ واگر دردرون تو ارادت بهشت غالب است که « ومنکُم مَنْ یرید
الآخرة » ترا در زمرهٔ اهل صلاح حشر کنند، وثواب آنست که « سَیجزیهم
18 وصفهم » ، « إنّ الذین آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنّاتُ الفردوس

---

1 الفرقان 25 : 70 م / 1 ـ 2 باعشق ... عجبها M باعشق ... عجایبها P I K در عشق
چنین بو العجبها باشد با عشق ... تا عجبها S / 3 خود S M K ـ P I / فر مود P K فریاد I
کند M کرد / 4 بزند S P I بزند من اورا M I ـ K / 6 در هر حالی S M P I ـ K /
7 خیرات ... برسد S M K / خیرات وطاعت باشد P I / 7 ـ 8 که... است S M P I ـ K /
9 نا محصورست P I محصور نیست S M K / 9 ـ 10 این ... بود S M K باشد P I / 11 نیت
او S M K ـ P I / 14 الانعام 6 : 52 ك / 16 بهشت S M K ـ P I / غالب S P M I ـ K /
16 ـ 17 آل عمران 3 : 152 م / 17 آنست P I تو مرادتست S M K / سیجزیهم وصفهم S M P I
ـ K / 17 ـ 18 الانعام 6 : 139 ك / 18 ـ 1 الکهف 18 ـ 107 ك / .

نزلاً » . ولیکن در این بهشت بمانند ، ودر نهاد این قوم آرزوی اعلی علیّین
نبود که « خالدین فیها لا یبغون عنها حِوَلا » . واگر آرزوی کاری دیگر بود
3 از آن بهشت برهند وبآرزوی خود رسند که « وأمّا الذین سُعِدوا ففي الجنّة
خالدین فیها ما دامت السموات والارض إلّا ما شاء ربُّك عطاءً غیر مجذوذ » .
تو چه دانی که قرآن چیست ! حبلُ الله المتین ونوره المبین . اگر دست داری
6 دراین حبل زن که « واعتصموا بحبل الله جمیعاً » . پس اگر بتوانی دیدن که
سر این حبل کجاست ، دست در آنجا زن که بر سر خاك از کوه مهین باید
کرد که « واعتصموا بالله هو مولیکم » .

9 ۸۳ – جوانمردا ! اگر دردرون تو نه ارادت حقّ است ونه ارادت بهشت
بل از آن قومی که « کلّا بل یحبّون العاجلة ویذرون الآخرة » . پس جزای
تو اینست که « وحیلَ بینهم وبینَ ما یشتهون کما فُعل بأشیاعهم من قبل إنهم
12 کانوا في شكٍّ مُریبٍ » . اگر « بالآخرة هم یوقنون » بودی ، « وکانوا في شك »
نبودي ؛ واگر « حتی یتبیّن لهم أنه الحقّ » دست دادي ، نه بدنیا واماندی
ونه بآخرت . اکنون می‌بین که درون تو حبّ دنیا غالبست یا عشق بهشت
15 یاعشق خدای تعالی « کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً » . میدان که ترا باکدام
قوم حشر کنند که من أحبَّ قوماً حُشر معهم . اگر برراه عاشقانی
ومحب عاشقانی ، ترا با ایشان حشر کنند ؛ واگر برراه صالحانی ومحب

---

1 بهشت P I – S M K / 1 – 2 آرزوی ... نبود S M K از مقام ... خبر نباشد P I /
2 الکهف 18 : 108 ك / واگر آرزوی S M K روز اگر P I / 3 – 4 هود 11 : 108 ك / 4 ما
دامت ... مجذوذ P I – S M K / 6 در این حبل S M در این متین K حبل P I / جمیعاً P I –
S M K / آل عمران 3 : 203 م / 6 – 7 پس ... کجا است P I پس اگر این حبل توانی
دیدن که سرش کجا است S M K / 7 بر سرخاك از M بر سرخاك هم از S که خاك بر سر
از K بر سرخاك از P I / کود مهین M کوه بز رگ K کوی مهین S کوه مهین P I / 8 الحج
22 : 78 م / 10 القیامة 75 : 20 ك / الاسراء 17 : 18 ك / 11 – 12 سبأ 34 : 54 ك /
12 آل عمران 3 : 4 م / 13 فصلت 41 : 53 ك / وا ماندی P I باز مـــاندندی S M K /
14 حب P I عشق S M K / 15 الاسراء 17 : 14 ك / 16 عاشقانی SMK محبان وعاشقانی
P ومحبت وعاشقی /.

صادقانی ، ترا با ایشان در بهشت برند ؛ واگر برراه دنیا واهل عادتی ، ترا با
ایشان حشر کنند . واین هم یقین گردد ، إن شاء الله .

3 ٨٤ – جوانمردا ! إرحموا مَنْ تحتكم يرحمكم منْ فوقكم . از آنچه ترا داده
اند بر اهل حاجت ، بذل میکن تا « وممّا رزقناهم ينفقون » ترا خاصه یی شود
تا آنچه ترا نداده بذل کنند که عبدي انفـق أُنفِقْ عليـك ، وأوْسع اوسع
6 عليك ،ولا تضيّق فأضيّق عليك. ومال وجاه چندانکه توانی بذل کن وبقدر
انکه تو بذل کنی برتو بذل کنند که اگر بذل کنی بر خود بذل کنی واگر
دریـغ داری از خود دریـغ داری « ومَنْ تزكّى فإنمّا يزّكّى لنفسه » . من
9 كان لله كان الله له . از دست وزبان آنچه بدانی دریـغ مدار که وقت آید که
خواهی ونتوانی . تزوّد من غناك ليوم فقرك ومِن صحّتِك ليوم مرضك ومن
شبابك ليوم شيبك ومن دُنياك على الجملة ليوم آخرتك . وإيّاك ان تكون من
12 المسوّفين فأكثرُ صياحِ أهل النـار من سوف . هرچه مشکل شود بر تو
می‌اندیش وچون بشهر آیی چنان کن که چیزی از مکتوبات واخود داری
وبرخوانی والسّلام .

---

17 ـ 1 ومحب صادقانه S K ومحب صالحانه M ـ P I براراه P I براراه انبياء S M K /
عادتی S P M I عاداتی K / 2 هم S M I K همه P / 4 تا S M K ـ P I / البقرة 2 : 3 م /
مما . . . ينفقون M ـ S P I K / ترا . . . شود M K ـ S P I / 5 تا . . . که S M K ـ P I /
6 ولا . . . عليك P I ـ S M K / وجاه . . . توانی S P M I خود K / 6 ـ 8 وبقدر . . .
داری P I ـ S M K / 8 فاطر 35 : 18 ك / 10 ونتوانی S M K ونتوانی وبقدر انكه
بذل كنى در تو بذل كنند واگر بذل كنى واخود كنى واگر دريـغ دارى از خود دريـغ داشته
باشى P I / ليوم فقرك S M K لفقرك P I / 11 على الجملة K ـ S P M I / 12 شود P I باشد
K بود S M / مى انديش S ميپرس PI مى نويس K مى نويسند M / 13 وچون . . . دارى
M ـ S P K I / 13 والسلام P I والحمد لله رب العالمين S K ـ M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۸۵ – أعزّك الله لسلوك الصّراط المستقيم أيها الاخ ، وأطال بقاك في عافية.
وعدهٔ سابق است که در ارکان وشروط نماز چیزي بنویسم . ودر بیان نیت 3
سخن دراز بکشید وچنین که بیان افتاد نتوانی دانستن مگر که نیت از
شروط است نه از ارکانست ، وهمهٔ علما الا ما شاء الله چنین گفته اند که نیت
از ارکانست. ونیت در هر عملي چنان باید که در نماز. چه شرط صحّت هر عملي 6
نیّت دیني است . وفقهای ظاهر بصحت چیزی دیگر خواهند ، أمّا سالکان
بنیت قبول خواهند وآنکه روز قیامت بسعادت رساند . وهر عملی که شمشیر
پاد شاه از تو باز دارد فقها آنرا صحیح خوانند؛ چه نزدیك ایشان چون ارکان 9
نماز وشروط ظاهر آن بجای آورند آن نمازرا صحیح خوانند إلّا که رکنی
بجای بگذارد ، چون رکوع یا سجود ، پس آنرا فاسد خوانند . واگر شرطی
بجای بگذارند چون طهارت ، حدث‌هم صحیح نخوانند . أمّا چون ارکان 12
وشروط تمام بجای آورند ، گویند : نماز صحیح است .

---

1 بسم ... الرحيم P I المكتوب التاسع K ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة بسم ...
الرحيم S ومنها بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 4 بکشید ... افتاد S M K وچنین که‌کردم
P I / دانستن S M در یافتن ودانستن K دانست P I / مگر S P M I – K / 5 – 6 وهمهٔ . . .
هر S M K ونیت در همه P I – / 6 چه S M K – P I / 7 ظاهر S P M I ظاهر بین K /
بصحت S P K I بنیت M / 9 – 10 چه . . . خوانند S M K – P I / 11 بگذار P M I
نیاورد S K / پس آنرا S K پس M آنرا P I / 10 – 11 واگر ... نخوانند S P K I – M /
11 حدث S K حدیث P I – M / 11 – 12 واگر . . . نخوانند S P K I – / 13 تمام P I –
S M K / آورند S M آورد P K I / .

* * * نامهٔ نهم S 9. P 9. K 6. M 18. I 9. * * *

۸۶ – وبنزديك فقهای ظاهر حضور از ارکان نیت چون رکوع وسجود، چه اگر کسی نماز بی حضور بکند هم صحیح خوانند. وهر کتاب که در فقه
3 ظاهر ساخته اند در آنجا بود که قراءت فاتحة الکتاب رکن است در صحت نماز. امّا در هیچ کتاب نبود که حضور دل رکنی است، که حضور از باب تقوی است نه از فتوی. وبنزدیك این قوم این آیت‌را ندانم که چه معنی بود
6 «فویلٌ للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون». وهمچنین ندانم که در این حدیث که گویند که لا صلوة لِمَنْ لا یحضر قلبه محضر البدن مگر که گویند: لا صلوة کاملة چنانکه گفته اند: لا سیف إلا ذو الفقار. پس چرا در لا صلوة
9 إلا بفاتحة الکتاب لا صلوةَ إلا بطهور این چنان نیست. وهمچنین در فقه ظاهر، چون نیّت روزه بکند واز خوردن ومباشرت دست بدارد از صبح تا شام، این روزه‌را صحیح خوانند. وندانم که فقیه ظاهر این حدیث‌را
12 چه معنی نهد که رُبَّ صائم لیس له من صیامه إلا الجوع والعطش. ودر زکوة وحجّ وجهاد وهجرت، وهمچنین حکم است که در فقه ظاهر؛ چون عمل در وجود آید آنرا صحیح خوانند.

15 ۸۷ – وازاین سبب است که نیَّت نماز از ارکان نهند چون او نیّت نه باعث دینی خواهد بل چیزی دیگر خواهد که آن از نیّت دور است بنزدیك فقیه چون مرد برپای خیزد ومعنی این، أُؤدّي فریضة الظهر، در دل بگوید
18 آن نیت بود. وچون گوید که نیت مقارن تکبیر، باید که بود، لا قبلهُ ولا

---

2 چه اگر S M K واگر P I / هم M K – S P I / 10 بود که M منظور است که P I – S K / 3 فاتحة K – S P M I / 4 نبود M بگوید S K نیست P I / دل S M K – P I / 4 – 5 حضور . . . فتوی S M K – P I / 5 این P I – S M K / بود S P I K دارد M / 6 الماعون 107 : 4 ك / 6– 7 که ... حدیث K تا این P I که در این S M / 7 مگر P I اگر M K او S / 9 الکتاب S M K کتاب درست بر قانون مذهب امام الائمة محمد بن ادریس بخلاف امام ابو حنیفة P I / لا P I K لا بل M / این S M K واین P I / 10 بکند S P M I نکنند K / 12 نهد S P I K دهد M / 13 – 14 در . . . خوانند M I این فقیه چون ظاهر عمـــل در وجود آمد ... خوانند S K فقیه چون ظاهر هر عملی که در . . . خوانـــد P I / 15 چون S K چه M و P I / نهند K نهد S P M I / 16 بل . . . دیگر S P I بل که چرا دیگری K / خواهد P I بود M – S K / 18 که بود P I – S M K /.

بعدَهُ ، ومی داند که تکبیر از ارکانست پس هم از اینجا در خیال افتاد که
هرچه با رکنی مقارن بود هم از ارکان بود . ومعنی آنکه نیت مقارن تکبیر
3 باید هم هر کسی نداند . واین‌را نیز شرحی باید که قومی از ابلهان در وسواس
افتاده اند بدین سبب ؛ ومی پندارند که معنی أُوَدِّي فریضة الظهر من أوّله
الی آخره ، دردل باید که آید چنانکه بر زبان . الله اکبر می گویی تا بألف
6 الله أوّل معنی دردل ابتدا کنی ، پس آخر معنی او با رای أکبر رسد . ومقارنت
این دانند ، خودرا ودیگران‌را این تکلیف می کنند . وچون این پاره متعذّر
بود ، در وسوسه افتند وبنزدیك سالکان این نوعی است از جنون .

9 ۸۸ – ای دوست بدانکه شرط هرعملی باعثی است ، وعمل خود هرگز
بی باعث در وجود نیاید که أفعال إنسانی خود محالست که بی ارادت در
وجود آید . وباعث وارادت ونیت وقصد همه یك معنی دارد. أمّا چون
12 گویند : هرعملی را باعثی باید یعنی باعثی دینی که بواعث بسیار است. وعادت
وتعصب هم از بواعث است درنماز وروزه وصدقه ، ولیکن نه باعثی درست
است . واگر خواهی که بدانی که نیّت اینست که سالکان گویند نه آنکه
15 فقهای ظاهر ، در این حدیث تأمل کن که الاعمال بالنیّات ولکل امرىء ما
نوی . اگر این مرد که باعثش بر هجرت از مکه بمدینه مال بود یا زن بود که
ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبُها أو الی امرأة یتزوّجها آن ساعت که از خانه

---

1 خیال S M K این خیالش P I / 2 هم ... بود P I - S M K / 3 باید P M I بود SK /
این‌را نیز M وآن نیز P I وآنرا S M K / 5 تا P I - S M K / آید P M I باشد S K /
اول P M I باول S K / ابتدا کنی P M I باید ابتدا کند K آید ابتدا کند K آید ابتدا کند
پس P I - S M K / او با M با K وا P I / 7 را این S M K را P I / پاره M بار S معنی
P I - K / 8 بود S P I K گردد M / 9 خود S K - P M I / 10 باعث P M I باعثی نبود
و- S K / 12 باعثی دینی S M K دینی P I / بواعث S P M I باعث K / 15 حدیث I - S K
P M / 16 بود P I - S M K / 17 ومن کانت هجرته S ومن بهجرته P M I - K / از
خانه S M - PI / .

بیرون خواست آمد دردل گفتی که نَوَیْتُ أنْ تکونَ هجرتي لله ولرسوله . چه گویی! این نیّت اورا سود داشتی چون دردل اورا ارادت زن ومال بودی؟

3 ۸۹ — هم چنین میدان که چون مردی‌را عادت بر پای دارد واو دردل گوید أعبدُ الله بأداءِ فریضةِ الظهرِ . این نه نیّت بود چه تا طلب عبادةِ الله در درون نبود هرگز نیّت نبود . واگر کسی از همدان بمکه رود باعثش تجارت
6 بود ؛ وآنکه دردل گوید معنی آنکه نَوَیتُ أن أحجّ لله تعالی خالصاً ، این نیّت نبود . أمّا این قوم که این گفتند ، دل از دماغ باز ندانستند . ودردل باعث بود که دل محل ارادات است ، أمّا معنیِ ألفاظ در دماغ بود ، اگر این معنی
9 که نَوَیتُ أن أُهاجر الی الله ورسوله دردل بود ، این خود باعث درست است که این معنی دردل آنگاه تواند بود که ارادت هجرت دردل بود بخدای . أمّا اگر در دل ارادت هجرت بمدینه از برای عشق زنی بود ، در دماغ این معنی
12 نتوان نهاد که نویتُ أن أُهاجر الی الله ورسوله . ودل از دماغ وادانستن نه کار هر کسی بود ، وحالی مقصود آنست که چرا نیّت مقارن تکبیر باید که بود .

15 ۹۰ — بدان ای دوست که هر عملی دینی‌را ضرورتست که ارادتی ونیتی دینی بباید چه اگر ارادت دینی نبودی پس عمــل از ارادت دنیاوی

2 اورا ارادت S M K نیت P I / 3 عادت... دل M عادت بر پای گیرد او در درون P I بر عبادتی پای گیرد واو در دل K بر عادتی در بارگیرد و او در دل S / 4 نه S M K ـ PI / 4 ـ 5 چه تا ... نبود و M تا ... نبود P I چه با دل طلب عبادة الله در دل نبود وهرگز نیت نبود S K / 6 بود P I است S M K / گوید S M K آورد P I / 7 باز S M K وا P I / ودر P I اندر S M K / 8 ارادت P I ارادات M K عبادات S / معنی S K ـ P M I / 9 بود این S P I K این بود M / باعث P M I باعثی S K / 10 که این معنی P I چه این K چه ان S چه معنی این M / در دل بود P I بود در دل S K مانده بود M / بخدای S P I K ـ M / 11 ارادت S M K آن P I / برای S M K ـ S I / معنی P I ـ S M K / 12 وا PI باز S M K / 13 بود P M I است S K / که چرا P I که بچه معنی باید که M چه معنی که SK / 13 ـ 14 باید که بود P I باید که باشد S K بود M / 15 بدان . . . که P M I که S K / ضرورتست که S M K ضرورت P I / 16 ـ 1 بباید ... که بود S M K باید ... دینی P I / پس ... چنین بود P I ـ S M K / .

بود که وجود آمده باشد وچون چنین بود عمل نه دینی بود بل دنیاوی بود ، ولکل امریء ما نوی . واین نیت که هر عملی‌را می‌بباید ، مقارن باید باوّل
3 عمل؛ چه اگر کسی را باعثی دنیوی فرا زکوة دادن آورد، وچون شرم خلق یا بیم سلطان وزکوة بداد ؛ پس باعث دینی پس از آن اورا بازدید آید زکوة. از ذمّت نبیوفتد که چون باعث پس از عمل بود ، عمل از ذمّت نبیوفتد .
6 واگر پیش از وجوب زکوة باعثی دینی می بود در زکوة دادن ، ولیکن‌چون وقت وجوب درآید آن باعث مانده نیست ، بل بباعثی دیگر زکوة دهد ، هم زکوة داده نبود .

9 ۹۱ – واین بدانی که مثال بهتر از این بگوییم : اگر کسی را عزم حجّ باشد ، ونیت او در حج دین است نه دنیا . واین نیت دو ماه وسه ماه بود . وچون وقت حجّ درآید ، اورا فرزندی عزیز بیمار گردد . وخدای تعـالی
12 از دل او آگاه است ومی‌داند که این مرد را تا فرزند بیمار بود هرگز عزم حجّ نبود ولکن آن مرد بحکم شرم از خلق پوشیده داشت که دوماه بود که میگفت بحجّ روم ، یا از بیم سلطان مثلاً برود . اگرچه فرزندش بیمار است
15 وخدای تعالی داند ازو که اگر نه شرم از خلق یا بیم از سلطان بودی، اورا بیماری فرزند از حجّ بازداشتی . پس اگرچه در رجب باعثی دینی بود ودر

---

1 نه دینی بود PI دینی نبود SMK / بل PI بلکه K بلك S ـ M / دنیاوی SPKI ـ M / 2 که ... عمل M که هر عملی‌را می‌باید که مقارن بود با اول عمل SK هر عملی‌را مقارنت باید بادل PI / 3 فرا PMI برد فرا SK / آورد وچون PMI ـ SK / 4 باز دید آید PMI با دید آمد SK / 5 ذمت SMK ذهب PI / چون باعث PI باعث M باعث چون SK / 7 مانده نیست PMI نمانده است SK / 7 ـ 8 بل ... نبود M بل ... زکوة دهم زکوة ـ PI بر زکوة دادن هم زکوة نداده باشد / 9 واین ... بگوییم PI واین بدان بدانی که بر مثال گوییم SM واین بدان بهتر بدانی که در مثال گوییم K / کس PI یکی SMK / 10 باشد PI درست میبود SMK / ماه و SMK ـ PI / 11 اورا PI این مردرا SMK / 12 آگاه است PI میداند SMK / 13 نبود SMK نکند PI / 13 ـ 14 پوشیده ... روم SMK که مدتی تا عزم کرده است که بحج رود PI / 13 شرم از خلق یا PI ـ SMK / 16 بیماری فرزند SMK بفرزندی بیمار PI /

رمضان آن باعث به بیماری فرزند باطل گشت وباعثی دیگر اورا بحج میبرد، وچون نیت دینی پیش از عمل بود بکار نیاید . بل هر نیتی مقارن عمل می باید ، في أوّله لا قبلهُ ولا بعده .

۹۲ – اکنون چون بدانستی که هر عملی را باعثی دینی می باید ، وآن باعث نمی شاید که پیش از عمل بود یا پس از عمل بل باید که بأوّل عمل مقارن باشد؛ بدانکه نماز یکی از جمله افعال است واین عمل‌را هم باعثی دینی باید چون دیگر اعمال را . وباعث باید که بأوّل عمل نماز مقارن بود ، چنانکه در دیگر اعمال . واوّل نماز تکبیر است پس باید که نیّت با تکبیر مقارن بود . اکنون اگر چه در معنی مقارن می باید ، أمّا شرط است که بیرون از نماز است ، اگر چه باوّل نماز مقارن است . ورروا بود که چیزی با چیزی دیگر مقارن بود درزمان ، ولیکن بمعنی برآن چیز دیگر سابق بود. واین سبقت معنوی بود نه سبقت زمانی. وسبقت زمانی چنان بود که موسی پیش از عیسی بود ؛ وسبقت معنوی تراز حرکت انگشتری بود چه سابق بمعنی بود نه بزمان ، وبزمان مقارن یکدیگر چه حرکت انگشتری با حرکت دست بهم بود ؛ مع هذا تا دست نجنبد انگشتری نجنبد ؛ پس سبقتی هست ولیکن نه بزمان .

---

1 به ... گشت S M K باطل شد ببیماری فرزند P I/ دیگر SM K دیگر وادید آید وهو الحیاء من الخلق و P I / اورا بحج میبرد S M K - P I / 2 - 3 بل ... باید S K بل هر نیتی که مقارن عمل میباید که بود K / 3 في اوله P M I - S K / 4 شاید S M K - SPI / 5 یا پس از عمل P M I - S K / بل باید P I بل که میباید S M بل می‌باید K/ 6 باشد P I بود SMK/ افعالی است P I اعمال بود S K اعمال است M / 7 باید P I می باید S K است M/ عمل M - S P I K / 7 - 8 را ... اعمال S M K - P I / 8 چنانکه M چون S P K I / با تکبیر P I وتکبیر بهم S M K / 9 در معنی S M K - P I / اما S M K - P I / 10 نماز P I عمل MK اعمال S / 11 چیزي ... دیگر S M K دو چیز P I / 13 تراز ... بود K بود S P M I/ 14 چه ... انگشتری S M K - P I / 16 ببقی هست S K سبقیت نیست M سبقت است P I/.

۹۳ – واین خیال فلاسفه است که در قِدم عالم گویند که علت بر معلول سابق است ولیکن سبق علیّت است نه سبق زمانی . پس گویند : تا خدای بود ، عالم بود ؛ ولیکن چون وجود عالم از او مستفاد بود ، او پیش از عالم بود . وشرح ابطال این خیـــال تطویلی خواهد ، وحالی آنرا نتواند نمود که این مقدّمات بسیار دارد ودر « زبدة الحقائق » این را بیانی شافی کرده ام که هیچ جای ندیده ام ، واز هیچکس نشنیده .

۹۴ – اکنون بشنو مقصود . اگر چه نیّت مقارن تکبیر باید در زمان ، أمّا بمعنی ، نیّت سابق است ؛ چه نیّت شرط است ، وشرط لابد سابق بود برمشروط . اکنون چون حقیقت نیت بیان کرده آمد پس از این انشاء الله که معنی تکبیر بنویسم تا « الله اکبر » را معنی بدانی . واگر چه در این معنی که به نیّت تعلّق داشت بسیار بنوشتم ، أمّا بدانکه هنوز آن همه راه مبتدیان است واز نیّتهای منتهیان وبواعث ایشان هنوز هیچ ننوشتم وکار آن دارد ، چه هر قومی‌را از سالکان وواصلان نیّتی بود درخور روزگار او ، وشرح آن نیّات بیشتر حرام است الّا باکسی که ذوق آن یافته باشد وبدانسته وبعضی که حرام نیست .

۹۵ – ترا بکار نیاید که قومی را محبّت خدای تعالی فرا نماز وروزه آورد ،

---

1 – 2 بر... است P M I سابق‌است بر معلول S K / 2 علیت است P M I علت S K / زمانی بود S K / 4 شرح P M I در شرح S K / این خیال P I خیال آن قوم S M K / آنرا . . . نمود P M I را نتوانم کرد S K / 5 را P I مسأله‌را S M K / 7 بشنو مقصود P I مقصود بشنو S M K / 8 چه نیت S P M I چون بدین K / 9 کرده آمد S K کردم P M I / انشاء الله که S P I K – M / 10 معنی S M K معانی PI / 11 اما P I – S M K / هنوز آن همه M هنوز S K همه P I / 12 واز نیتها S M K وهنوز از نیت P I / هنوز P I – S M K / 13 چه هر P M I هر چه S K / 14 بیشتر P I خود بیشتر M بیشتر خود S K / است P M I بود S K / ذوق ... وبدانسته P I ذوق . . . چشدیده بود M اورا ذوق بود S K / 16 ترا P I تو برادررا رضي الله عنك بکار کمتر آید S M K / خدای S M K باری P I / آورد P I دارد S M K /.

وقومی‌را فرمان خدای ، وقومی‌را اجـلال واعظام ، وقومی‌را هیبت ، وقومی‌را طمع ، وقومی‌را ترس ؛ وآنها که از نماز ظاهر دست واداشتند
3 بسیار بودند . هر قومی را مانعی دیگر فراپیش آمد وشرح آن موانع‌را علی التفصیل هم حرام بود. وبیشتر غالط بودند آنها که بترك نماز بگفتند إلّا قومی که از مغلوبان بودند ، بتجلی وصفی قاهر از أوصاف حقّ بر عمل مواظبت
6 بنمودند . وخدای تعالی‌را هزار ویك نام است ، وبهر نامی هزار گونه بتجلی کند ؛ وهر نوعی از تجلی موجب حالی بود در سالك ، وهر حالی در وی نکته وکاری دیگر پیدا کند .

9 ۹۶ – ای دوست اندوه وشادی این راه دراز است ، وبنوشتن راست نیـاید . هزار هزار گونه شادی ، وهزار هزار گونه اندوه ، وهزار هزار گونه خوف ، وهزار هزار گونه رجا ، وهمچنین زهد وتوكّل ورضا وتسلیم
12 ومحبّت چندین هزار هزار گونه بود، وروز بود که هزار رنگ گونه سالك‌را بر آورند ؛ وچون پیری بود ، همه آسان بود ؛ چون نبود خطر بود . لا دِینَ لِمَنْ لا شیخَ له ، سخن مشایخ است .

15 ۹۷ – ای دوست ! آدمی که اورا ارادت وادید آمد، درمثـال بمورچه ماند که بکعبه می رود از خراسان. چه گویی ؟ هرگز مورچه بخودی خود

---

1 وقومی‌را ... خدای S M K - P I / وقومی‌را هیبه S M K - P I / 2 وقومی‌را ترس S M K - PI / 3 بسیار S M K اقسام بسیار P I / پیش آمد S K بود P M I / وشرح آن موانع را M آن موانع را S K وشرح آن P I / 4 بگفتند S P M I نگفتند K / 5 که را S M - K / بودند S M K - P I / 5 - 6 بر ... وخدای P I حق S M K / گونه P I هزار گونه S M K / 7 نکته و P M I - S K / 9 - 10 ای . . . نیاید S P K I - M / 10 هزار ... شادی و S M K - P I / 11 رجا P M I هزار هزار گونه شادی S K / 12 بود ... را M بود وشب وروز بود که بهزار گونه یك شادی K بود . . . سال را S - P I / بود S M K - P I / 16 هرگز مورچه S K - P M I / .

بکعبه تواند رفتن ؟ هیهات ! که اگر هزار سال جان کند که هم هیچ نبود ؛
أمّا اگر خودرا بر پر کبوتری یا بازی بندد ، راه بروی آسان شود . أمّا کار
مورچه در آنست که خودرا بر پر کبوتر بندد ؛ وچون بربست ، راه او 3
برسید راه کبوتر مانده بود ، وبیك روز بکعبه توان رسید بپر کبوتر . وکارمرید
در آنست که خودرا چون برپر پیر بندد ؛ وچون بربست ، راه مرید برسید
وآن راه پیراست که مانده است . وعالمها بگردی که مریدرا نیابی ، تا دانی 6
شیخ ابو القاسم گرگانی میگوید : چندین سال است که می‌خواهم تا مریدی بیابم .

۹۸ — مرید ابلیس صفت باید که بود تا ازو چیزی آید . خودرا درفرمان
تاختن دیگر است ، وخودرا ارادت معشوق باختن دیگر . بر فرمان معشوق 9
مطلع بودن دیگر است ، وبر ارادت معشوق مطلع بودن دیگر . جوانمردا !
فرمان بیرونست ، وارادت درون . اگر مثلاً پدری فرزند خودرا گوید که
بسیار مرا منواز که از تو خجل شدم ، وآن پسر اکرام پدر زیادت کند . 12
مخالف او نیست لعمری مخالف فرمانست ، ولیکن مخالف ارادت نیست .
اگر سلطان محمود وا ایاز گفتی که برو ، خدمت دیگری کن ، واوبرفتی .
خطا بودی آن کسی که درآن مقام فرمان برد نا پخته است . 15

۹۹ — جوانمردا ! خدای تعالی گفت : « سارعوا الی مغفرةٍ من ربّکم
وجنّةٍ عرضُها السّموات والارض » طامعان آنجاکه فرموده بود دویدند ،
لیکن بسیاری عاشقان گفتند : کجارویم ؟

---

1 رفتن P I وفت M رسیدن S K / هم P M I - S K / 2 یا . . . بندد P I بندد یا بازی
S K - M / 2 - 3 راه . . . بندد S P K I - M / 3 در آنست P M I دراز ست S K /
3 - 4 وچون ... کبوتر S P M I زود برسد K / 5 پیر S P M I کبوتر K / 6 وآن است
که S P M I - K / عالمها S P M I عالی‌وا K / 7 میگوید SK قدس الله روحه میگویند M
رضي الله عنه P I / مریدی S K مریدی‌را P M I / 9 تا ختن S K باختن P M I / 10 مطلع
S P M I - K / 11 مثلا پدری S M K پدری مثلا P I / 12 اکرام S K اگر اکرام P I
نوازش M / 14 وا ایاز P I ایازرا S M K / واو S P I K واگر او M / 16 - 17 آل عمران
31 : 55 م / 18 لیکن بسیاری S K ودیدند P M - I / .

گفتی دگری بین کنم ای بینایی گر تو دگری چو خویشتن بنمایی

بارخدایا ! طالبان تو کجا ببهشت قانع شوند ؟

3 گفتی که برو حدیث ما کن کوتاه

ای دوست کجا روم کجا دانم راه

« إنّ أصحاب الجنةِ اليومَ في شُغل فاكهون » . یعقوب چون از کنعان
6 بمصر آید ، بطلب یوسف آید ؛ اگر نه ، نان گوشت وحلوا بکنعان هم بود ؛ چه
در دنیا خوردن ودر آخرت هم خوردن ، حاشا و کلاّ !

در عالم جان آب حیاتست غذای ما

9 نه ما چو تو در هر دو جهان عاشق نانیم

بهشت مایده‌ایست نهاده تا خود عـاشقان بهشت کدام اند وعاشقان
خدا کدام .

12 ۱۰۰ — جوانمردا ! « لقد كانَ في قصَصِهم عبرةٌ » مايدهٔ یوسفی محکی بود ،
تا یعقوب صنعتان‌را ظاهر واکند تاخود کدام اند. یعقوب واصحاب یعقوب
در آمدند برمایدهٔ یوسفی ، منادی که کردند که « الصّلاة » . عاشقان نان
15 وحلوا آنجا رفتند ، یعقوب بماند. با جماعتی گفتند : شمارا چه می بود که
نرفتید ؟ گفتند : مارا حوالت رزق وادرگاه غمزهٔ یوسفی است . اگر هزار
سال بازی گرسنه بود هرگز حوصلهٔ اورا آرزوی قوت مورچه وپشه نباشد

---

1 دگری کن کنم ای PI دگری گزین کن ای S بدگر کس تبع شو ای M – K / گفتی
... بینـایی SPMI – M / چو خویشتن SK همچو خودم PI – M / 2 شوند SPIK
آیند M / 5 لقمان 31 : 55 م / چون SMK چون صلی الله علیه PI / 6 آید PI
می آیـد M میآمد SK / اگر PMI یا SK / گوشت PI – SMK / چه PI –
SMK / هم خوردن PMI هم SK / 8 – 9 در ... نانیم SK – PMI / حیاتست غذای
PI وعنب دان غذای M / 10 بهشت ... نهاده PMI در بهشت مائده نهاده اند SK / کدام
PMI کجا SK / 12 یوسف 12 : 111 م / 13 را SK – PMI / 14 مـایدهٔ یوسفی
K – SPMI / 15 – 16 که نرفتید SK – PMI / 17 هرگز M کی PIK که S / حوصله
K – SPMI / .

«قد عَلِمَ كلُّ أُناسٍ مشربَهم» . حوصلهٔ یعقوبی قوت خود نیك شناسد ، ویوسف‌را از دیگران نیك تمیز کند. یکی آنست که «وابیضّتْ عیناهُ من الحزنِ فهوکظیم» . قومی دیگر آن بودند که «وشروهُ بثمنٍ بخسٍ دراهم معدودةٍ وکانوا فیه من الزّاهدین. ولقد کان في یوسف واخوته آیاتٌ للسّائلین» . اگر بو جهل ونمرود نخواهند ورایگان بفروشند ، ابو بکر وخلیل‌را بقا باد که می گویند :

3

6

تا جان دارم عشق تورا غمخوارم	بیجان غم عشق تو بکس نسپارم
فردا که قیامت آشکارا گردد	می آیم واین خمار در سر دارم



1 البقرة 2 : 6 م / یعقوبی P I یعقوب S M K / 2 نیك ... کند P I تمیز نیکو کند M نیکو میبیند S بهتر داند K / یکی S P M I بلی K / 2 ـ 3 یوسف 12 : 84 م / دیگر P I ـ S M K / 3 ـ 4 یوسف 12 : 20 م / 5 نخواهند ورا P M I بخواهند برا S K / 5 ـ 6 بقا باد که P M I بیا باد که P M I بیا بادی S ـ K / دارم S P I K دارم والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۱ – أيّها الاخ العزيز أعزّنا الله وايّاك بسلوك الصّراط المستقيم . بدانكه
3 این مکتوب از آنجا که ظنّ نیست مشتمل خواهد بود بر شرح رکن اوّل از
ارکان نماز ، وآن رکن « الله اکبر » ست ، چه پیدا شد که نیت شرط است
نه رکن . وتحقیق آنست که این رکن آنگاه بتوانی دانستن که معنی « الله »
6 بدانی ، ومعنی « اکبر » بدانی ، پس آنکه معنی اکبری که مر الله را موجود
است بدانی ، ومعنی الله ، اوّلاً بیـــان کنم چنانکه وقت اقتضا کند ، ومن
الله التوفیق .

9 ۱۰۲ – بدان ای دوست عزیز که بیان این چنانکه بتوان گفت وبتوان
نوشت دو گونه است : یکی بیانیست که عقلای سلیم فطرت را یا خوّاص را بکار
آید ؛ ودوم بیانی است که مجانین فاسد مزاج را بـکار آید . ودر این شیوه
12 عجایب علمهاست بنزدیک من وهر گز نگفته ام ونوشته ام . أمّا در علم دیر
است که هست ؛ وبیشتر خلق را بیان ثانی شافی تر آید ، که بیشتر خلق را
مزاج فاسد است « وإنْ تطع أكثرَ من في الارض يُضلوك عن سبيل الله » .
15 ودر قرآن از این شیوه ، اعنی از بیان ثانی ، سخن نیست ؛ چه قرآن

---

1 – 2 بسم ... اعزنا P I المكتوب العاشر اعزنا K ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة العاشرة بسم ... اعزنا S ومنها بسم ... الرحيم وبه نستعين اعزنا M / 2 بدانکه P I ايها الاخ العزيز M – S K / رکن اول P M I رکنی S K / 4 که نیت S M K نیت که / 5 – 6 معنی . . . آنکه P K I – M / 6 پس آنکه P I که S M K / 6 – 7 موجود است S M K تو چه داشت P I / 7 بدانی P M I – S K / اقتضا P M I امضا S K / 7 – 8 ومن الله التوفیق SMK انشاء الله P I / 9 این چنانکه M چنانکه S K این که P I / 10 نوشت P M I دانست S – K / بیانیست S M K بیان آنست P I / یا خواص را P M I – S K / 13 که بیشتر P I وبیشتر M چه بیشتر S K / ثانی ... تر P M I شافی بر S K / 14 الانعام 6 : 116 ك / .

★ ★ ★ I 10. K 10. M 19. P 10. S 10. نامهٔ دهم ★ ★ ★

خطابست با عاقلان « إنّ في ذلك لآياتٍ لقومٍ يعقلون » نه خطابست با گاوخر
که « اولئك كالانعام بل هم أضلُّ. صمٌّ بكمٌ عميٌ فهم لا يعقلون». صمّ پس چون
بشنوند؟« إنهم عن السّمع لمعزلون » . بكم پس « لا إله إلّا الله » چون گويند ، 3
« شهد الله أنه لا إله إلّا هو والملائكة وأولو العلم ». عميٌ، پس جمال ازل چون
بينند که « وجعلنا مِنْ بينِ أيديهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشيناهم فهم لا
لا يبصرون » . 6

۱۰۳ – خواجه امام بو حامد غزّالي – رحمة الله عليه – چنين مى گويد
كه قرآن از آن مشتمل‌است برنوع اوّل از بيان كه بفهم عموم نزديك‌تر است،
واين نوع دوم خصوص‌را بكاراست وايشان دانند وفهم همگنان آنجا نرسد. 9
پس از براى خوف فتنه اين نوع‌را بيان نكردند . واز اينجا كه من مى گويم
تا آنجا كه او گفته است تفاوت بسياراست واين دو دعوى متضادّ است ، چه
اوراه خصوص آن مى نهد كه من مى گويم علاج فاسد فراجانست . وراه عموم 12
آن مى نهد كه من مى گويم مقتضى فطرت سليم است « إلّا مَن أتى الله بقلب
سليم » . اكنون بشنو اوّل راه راست بيان كنم ، اگر چه ترا طريق دوم
خوشتر آيد، چه تو نيز از عمومى وعادت ترا همچنان بزبان آورده است چنانكه 15
ديگران را .

---

1 با ... گاو PI – SMK / الرعد 13 : 4 م / 2 الاعراف 7 : 179 م / 8 البقرة 2 : 171 م / 3 الشعراء 26 : 212 م / يس ... گويند SMK پس چون گويند لا ... الله PI / 4-3 آل عمران 3 : 18 م / 5-6 يس 36:9 م / 7 امام SMK – PI / بو حامد PI – SMK / رحمة الله عليه PMI قدس الله سره SK / 8 از آن PI – SMK / 9 نوع PMKI دو نوع S / است PI آيد SMK / فهم SMK فهم ما PI / 10 پس ... نكردند K – SPMI / براى PI خوف SM / مى گويم SPKI گفته ام M / 11 بسياراست SK بسيار دا رد PMI / 13 من نهد SK ميخواهد PI ميخواند M / 13 – 14 الشعراء 26 : 89 ك / 14 اول SK اولا PMI / بيان PMI – SK / 14 – 15 طريق ... چه SPMI آن طريق خواسته است K / 15 چه ... آورده M كه تورا نيز عادت همچنان آورده K چه وى‌را نيز عادت . . . آورده S وعادت ترا بزبان برده PI / 16 چنانكه PI كه SMK / .

۱۰۴ – بدان ای دوست که این قضیّه اولی است در عقل که کلّ حادثٍ لابدّ له من سبب. زیرا که چون امروز مثلاً چیزی در وجود آید ودی‌روز موجود نبود ، ضرورت بود که تخصیص وجود اورا بوقت دون وقت مرجّحی باید . چه اگر خود از خود پیدا می‌شد ، چه معنی بود که پیش از این پیدا نشد ؟ وآن ظاهر است وعموم متمیزان در ادراك این قضیه مشترك اند .

۱۰۵ – ای دوست چون کسی این حروف بر کاغذ بیند، ضرورت بود که گوید این حروف‌را صانعی هست عالم بکتابت وقادر بر کتابت ومرید مر کتابت‌را . وضرورت بود که اورا حیاتی بوده است که از مرده کتابت نیاید. واگر کسی گوید که من دیدم که این کاغذ جایی نهاده بود سپید ، وآنگه علی التدریج والترتیب سیاه می‌شد ، بی آنکه هیچ آدمی دست فراز آن می کرد . اینجا عموم خلق گویند که این نتواند بود که کاغذ از خود سیاه گردد. وخصوص آن روا دارند که کاغذ سپید جایی نهاده بود ، وبی آنکه دست کسی فرا آن رسد ، منقّش شود . بدین حروف عموم وخصوص بدان متّفق اند که حروف‌را بر کاغذ از کاتبی وصانعی ناگزیر باشد .

۱۰۶ – امّا عموم پندارند که این کاتب واجبست که آدمی بود که بچشم سر ، اورا توان دید، وخصوص اینرا واجب ندانند. بل واجب دانند که سببی باید اگر بچشم سر نتوان دیدن هم شاید. نه بینی که در زمستان ، روی زمین

---

1 در عقل K - S P M I / 2 سبب P M I محدث S K / امروز P I اکنون M - S K / در P M I K در تو S / 3 ضرورت بود S M K - P I / باید P I بود S M K / 4 شد P I شود S M K / بود S K - P M I / 5 متمیزان P M I متمردان S K / 6 حروف S M K - P I / 7 هست P I بوده است P I بود S M K / 8 بوده است S M K / نیاید S M K نمی آید P I / 9 جایی P M I بر جایی S K / سپید S K - P M I / 10 فراز S K فرا P M I / می کرد P I کردی M کند S K / 11 این S M K کیست P - I / 10 - 11 اینجا ... بود S - P M I K / 11 - 12 که کاغذ ... بود S K - P M I / 12 - 13 وبی ... رسد P I - S وبی . . . کـنـد K وبی . . . میکرد M / 12 بی M K با P I / فرا P M I فراز K / 13 بدان P I در این S M در این باب K / 14 را بر کاغذ P M I این کاغذرا S K / ناگزیر باشد P I استغنا نبود ونتواند بود S M K / 15 - 16 بچشم سراورا S M K اورا بچشم سر P I / 16 اینرا K آن S P M I .

وبالاءِ درختان ، برچه حـال بود ؟ . وآنگاه بوقت بهار چگونه رنگها مختلف وادید آید؛ سرخ وسبز و کبود وزرد وهزار گونه عجایب، وهیچ دستی ندیدیم وهیچ صانعی ندیدیم از آنکه واجب نیست که حوادث‌را صانعی 3
محسوس باشد که اورا بچشم سر بتوان دیدن ؛ واگر واجب بودی هرگز برگ درختی نبودی. لعمری که همه حادث است وآنرا صانعی محسوس پیدا نیست.
لعمری واجبست که عجایب‌را در ربیع پیدا می شود، وصانعی بود عالِم بدانچه 6
می کند وقادر برآنچه میکند ، ومرید مر آن چیزرا که می کند . واجبست که اورا حیاتی بود . ووجوب این صانع همه از آنست که این همه آثار ربیعی حادث است ، وحادث از خود ، في وقت دون وقت وفي حال دون حـال ، 9
در وجود نیاید .

۱۰۷ – اکنون همان فطرت سلیم است که در این حروف که برکاغذ است ، اقتضاء حکمی قاطع می کند که این حروف‌را از صانعی استغنا نیست 12
که عالم وقادر ومرید وحیّ بود . همچنین همان فطرت باید که در آثار ربیع حکم قاطع بکند که آثاررا مؤثّری باید که « فانظروا الی آثارِ رحمـةِ الله کیف یُحیي الارض بعد موتِها إنّ ذلك لمُحیي الموتی وهو علی کل شيء قدیر ». 15
لعمری عادت بود که در آن حال کودکی که تمیزش نبود، این حکم کند که کلُّ

1 بهار K ربیع S P M I / چگونه P I چون M چه S K / 2 سرخ . . . هزار M K S ـ ازهر P I / سبز S P K I ـ M / 3 وهیچ صانعی ندیدیم M وهیچ صباغی وچنچه صبغی ندیدیم P I ندیدیم وهیچ صبغی ندیده S K صـانعی P I صانع S ـ K / 5 درخق P I درختها M درختان S K / لعمری که S K که P I چه M / 6 لعمری P M لعمری بخدا S K ـ I / پیدا S P M I حادث K / 7 قادر ... میکند M قادر S قادری K ـ P I / 8 همه از S K از P M I / این همه S K همه M این P I / 9 از خود S P M I ـ K / 11 اکنون P M I اگر S K / است که M که S P I K / 12 اقتضاء S M K ـ P I / حکمی P M I حکم K تکلم S / 14 ـ 15 الروم 30 : 50 ك / 15 ان ... قدیر S K ـ P M I / 16 عادت ... کند M در آن حال که تمیزش نبودی که این حکم کند S K کودکی که در آن حال تمیزش نبود بوند اهل عادت که این حـکم کنند PI /

حادثٍ فلهُ سبب ؛ ایشان‌را حجابی عظیم است تا نگذارد که در آثار ربیعی
صانع‌را فی اوّل النظر بدانند ، ودر کتابت همیشه کاتب محسوس بوده است
واورا حجابی نمی بود . وعادت ، عظیم کمین گاهیست شیاطین‌را . وکم آدمی‌را
بینی در وجود که از شیاطین عادت ، زخمی دو زخم وده زخم وهزار زخم
ندارد ؛ لا بل خود اغلب خلق در زیر شیاطین عادت اند ، وافتادهٔ ایشانند .

۱۰۸ — اکنون اینجا در قرآن نیك تأمّل کن که چگونه تعجب می کند
از فساد مزاج عالمیان که در کتابت حکمی قاطع بر صانع کنند ، ودر آثار
ربیعی از این حکمی غافل باشند که « أولم یرَوْا أنّا نسوقُ الماءَ الی الارضِ
الجُرزِ فنُخرجُ به زرعاً تأکل منه أنعامُهم وأنفسهم » . دیگر بار در آخر
آیت هم تعجّب می‌کند « أفلا تُبصرون » ! اکنون این زرع از کجا آمد؟
« أفرأیتُم ما تحرثون . أأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون » . هیهات ! که بهمهٔ
عالم برگی نتوانند آفریدن بل ما آفریدیم « فأنبتنا به حدائق ذات بهجةٍ
ما کان لکم أن تنبتوا شجرها أإلهٌ مع الله ! » .

۱۰۹ — جوانمردا ! صنع آیتی‌است که صانع‌را وا تو می‌نماید . اگر دیده داری ،
در نگر « وآیةٌ لهُمُ الأرضُ المیتةُ أحییناها وأخرجنا منها حبّاً فمنه یأکلون ،
وجعلنا فیها جناتٍ من نخیلٍ وأعناب وفجّرنا فیها من العیونِ لیأکلوا من ثمره » .
أمّا آنکه دیده ندارد ، اورا چه سود ! عمی ظاهر نیست می بینی که « وأنبتنا

---

2 کاتب S M K کتابت P I / 3 ـ 4 را بینی در وجود S K بینی در وجود M را بینی P I / زخمی S M K در عالم وجود زخمی P I / وده زخم S M K ـ P I / 5 خلق S M ـ P K I / 6 نیك S M K ـ P I / 7 عالمیان S M K عالمان P I / کتابت P M I کتـاب S K / 8 ـ 9 السجدة 32 : 27 ك / 10 آیت P M I این آیت S K / القصص 28 : 72 ك / 11 الواقعة 56 : 63 ك / هیهات P M K I هیهات هیهات S / 12 برگی S M K بزرگی ورق P I / بـل P M I بلکه S K / 12 ـ 13 النمل 27 : 60 ك / 14 که S M K ـ P I / می S P K I ـ M / 15 ـ 16 یس 36 : 33 ـ 35 ك / 17 سود P M I سود کند S K / عمیٰ . . . بینی S K عمی ظاهر می بینی M عمی ظاهر می بین P I / 17 ـ 1 ق 50 : 7 ـ 8 ك / .

فیها من کلّ زوجٍ بهیجٍ » ولیکن « تبصرةً وذکری لِکلّ عبدٍ منیب » .
واخلق گفتند : « وأنیبوا الی ربّکم » ، نیامدند . کسی‌را چه توان عجبتر
از این عجبی بود ، که چیزی بدین روشنی چنین مشکل بماند ! « أنزل من السّماء 3
ماءً فسلکه ینابیع في الارض ثم یُخرجُ به زرعاً مختلفاً ألوانه ثمّ یهیجُ فتریه
مصفرّاً ثم یجعله حُطاماً إنّ في ذلك لذکری » ولیکن « لِاولي الالباب » .
اگر ترا عقل بکمال بودی ، آخر از خدای تعالی چندان ترس بودی که از 6
سلطان .

۱۱۰ – ای دوست نیك اندیشه کن در این عجایب که سر از گریبان
خاك تیره برمی‌زند تاخود این حوادث از خود تواند بود ؟. حاشا وکلّا ! « إنّا 9
صببنا الماءَ صبّاً ثم شققْنا الارض شقّاً . فأنبتنا فیها حبّاً . وعنباً وقضباً .
وزیتوناً ونخلاً . وحدائق غُلباً . وفاکهة وابّاً . متاعاً لکمُ ولانعامکم » .
« فأخرجنا أزواجاً من نبات شتی . کلوا وارعوا انعامکم » . ترا از این چه ؟ 12
« إن في ذلك لآیات » ولیکن « لاولي النّهی » . ودر قرآن بسیارجای از این
معنی تکرار می کند . ولیکن تو قرآن نمی دانی ، کنّا نتعلمُ الایمان ثم نتعلمُ
القرآن . 15

۱۱۱ – اکنون اگر گویی این حوادث‌را سببی هست ولیکن ملایکه اند.
ایدوست چون بدانستی که الحادث لا یتصوّر وجودُه في ذاته در نگر که
این کلمه خود گواهی می‌دهد بر قدیمی ؛ چه در وجود، یا قدیم بود یا حادث ، 18

---

1 ولیکن PI - SMK / الزمر 39 : 54 م / 3 چنین مشکل SM مشکل PI چنین مشکل بود ومشکل K / 3 - 5 الزمر 39 : 21 م / 5 ولیکن M - SPKI / 6 بکمال . . . آخر PI - SMK / 8 گریبان SMK - PI / 9 تیره PMI - SK / زند PI دارد SK کند M / 9 - 13 طه 20 : 53 - 54 ك / 13 این PI آن M اینجا SK / 14 می PI باز M وا SK / لیکن MPI واگر SK / نمی دانی PI ندانی SMK / 17 ایدوست SMK - PI / چون بدانستی PMI بدانکه SK / 18 بر قدیمی SMK بر وجود صانعي قدیم PI /.

یعنی آنکه وجودش‌را بدایت نبود یا آنکه بود . وحادث‌را وجود از خود
نبود ، پس ضرورت گشت که اگر هیچ قدیمی نبودی هیچ حادثی نبودی ،
3 پس خود موجودی اصلا والبتّه نبودی . وقدیم‌را از وجود بدانستن مقتضی
فطرت سلیم است ، أمّا فطرت تو سلیم نیست که « في قلوبهم مرضٌ » . علاجش
طلب کن « قل هو للذين آمنوا هُدى وشفاء » . کجا جوییم ؟ در قرآن ! « أفي
6 الله شك » ؟ کدامست « فاطر السموات والارضِ » ، «اللهُ الذي خلق سبع
سموات ومن الارض مثلهُن » ؟

۱۱۲ — اگر خواهی که اورا بیابی ، قرآن خوان بتدبُّر که إنَّ الله قد
9 تجلّى لعبادهِ في القرآن . می‌خوان تا بدانی که چکار داری « حتى يتبيّن لهم
أنه الحق » اگر معرفت نبودی باری کم از تعریف . اگر حروف نه می بینی
که از کاتب در وجود می آید ووجود الکاتب قبل وجود المکتوب نه بینی ،
12 باری کم از آنکه کاتب‌را بعد وجود مکتوب ببینی .

۱۱۳ — جوانمردا ! قومی کاتب‌را حـــاضر می بینند ، وقومی کاتب‌را
نمی بینند ، أمّا بوجود مکتوب استدلال می کنند بر کاتب . باش تا بر اسامی
15 گذر کنی آنگاه الظاهر الباطن ترا بگوید که کدام قوم‌را کاتب ظاهر است
وحاضر « أوَلَمْ يكف بربّك » . وکدام قوم‌را کتابت ظاهر است وکاتب
باطن . قومی صنع از صانع بینند چون شعاع از آفتاب . وقومی اول آفتاب

---

1 وجود از خود PMI از خود وجود SK / حادثی SMK حادث PI / 4 است ... سلیم SK - PI / البقرة 2 : 10 م/ 5 فصلت 41 : 44 ك / 5 - 6 ابراهیم 14:9 ك / 6 کدامست SPMI - M / 6 - 7 الطلاق 65 : 72 م / 8 بیانی SMK بدانی بیانی PI / بتدبر . . . قد SK - PMI / 11 می آید SPMI - K / وجـــود SPKI - M / نه بینی PMI می بینی SK / 12 باری . . . بینی MPI - SK / 13 نمی بینند SMK غایب PI / 14 بوجود SMK چون PI / 15 گذر کنی SMK دانی گذرکنی واقف شوی PI / ترا SMK ترا اگر PI / 15 - 16 ظاهر است وحاضر SMK حاضر است وکتابت ظاهر PI / 16 کتابت PI کاتب SK - M / فصلت 41 : 8 ك / ظاهر است PI ظاهر نیست SK - M / 17 قومی SPMI - K / از آفتاب SMK آفتاب PI / 17 اول SPKI - M / 17 اول آفتاب SPMI اول K / .

بینند، پس از آن شعاع از آفتاب بینند. وقومی دیگر آفتاب خود نه بینند ، أمّا گویند : این شعاع حادث‌را هم سببی باشد . پس آفتاب‌را پس از شعاع بینند ، پس این قوم قاصر نظراند ، چه اوّل را آخر می‌بینند وآخررا اوّل . موجد اوّل است وعالم آخر است در ذات خود . فهو الاول جلّ جلاله . وعالم اوّلست وموجد آخراست در نظر طالب فهو الآخر الابد. « هو الاول والآخر والظاهر والباطن » . تا بر اسامی گذر نکنی بدو نرسی که من أحصاها دخل الجنة . چه دانسته ما في الجنة إلّا الله ؟ « الله نور السماوات والارض » .

۱۱٤ – جوانمردا ! قومی صانع‌را در صنع یافته اند ، وقومی صنع‌را در صانع گم کرده اند . در کوزه ترا بینم چون آب‌خورم ! ابلهان این قوم‌را سوفسطائیان نام نهادند ، زیرا که در نظر ایشان نموده ، « ویبقی وجهُ ربك » با ایشان غمزه بزد . یکی می گوید : ما في الدّارین إلّا الله . دیگری می گوید: من خود خبر ندارم . این راه عاقلانست که بیـــان کردم ، وقرآن بدین ناطق است .

۱۱۵ – قومی دیگر که خودرا عـاقل می دانند وایشان‌را عقل نیست گویند: المحال ما یکون عدمُه ضروریاً ، والواجب ما یکون وجوده ضروریاً ، والممکن مـــا لا ضرورة في وجوده وعدمه . پس گویند : الممکن لا یترجح جانبُ وجوده علی جانب عدمه إلّا بمرجح. والمرجِّح إن کان ممکناً فیحتاج

---

1 بینند ... قومی K - S P M I / پس از آن S P K I آنگه M / خود S M K - P I / 2 باشد P I باید S M K / 3 چه S M K که P I / 4 موجد S M K موجود P I / 4 - 5 است ... است S M K - P I / 5 - 6 الرعد 13 : 33 م / 6 تا P M K الاول والآخر تا S - I / که M و S K - P I / 7 ما S P K I از ینکه ما M / النور 24 : 35 م / 8 یافته اند P M K I نیافتند S / 8 - 9 صنع‌را در صانع P M I صانع‌را در صنع S K / 9 کوزه S P M I رکوه K / 10 سوفسطائیان M سوفسطائي S P K I / نهادند P M I کرده اند S K / ایشان S P M I آن K / الرحمن 55 : 27 م / 11 دیگری P I یکی S M K / 12 خبر P M I چیزی S K / 14 می S M K - I P / 15 والواجب ... ضروریاً S M K - P I / 17 والمرجح S M K - P I / .

وجوده أيضاً الى مرجح ، وهكذا يتسلسل كلامهم الى أن يقولوا بالآخر. فان لم
يكن الواجب ضروري الوجود ، كان كلُّ ممكنٍ ضروري العدم . واذا كانت
3 الممكنات ضرورية العدم ، لم يجز أن يكون في الوجود شيء . والعيـان يشهد
بخلاف ذلك ؛ فالواجب بذاتـه إذاً موجود . اين راستست ، وليكن نه راه
انبيا واولياست رضي الله عنهم .

6 ١١٦ – جوانمردا ! ألوان‌را بواسطهٔ لمس نتوان ديدن بی چشم . لعمری چون
ديده نبود ، مُتلوّن خود درك نتوانند كرد بواسطهٔ لمس ؛ چه حقيقت لون جز
ديده ادراك نكند . پس واسطهٔ لمس اينجا هيچ سود ندارد . وچون معنی الله
9 از اين مكتوب بدانستی اگر خواهی كه بدانی كه هيچ‌جسمی از آسمان وزمين
وستاره وآفتاب وآتش وآب وخاك ممكن نبودكه قديم تواند بود. واين مسأله
ايست كه تطويلی خواهد. واين مكتوب بآخر رسيده است ، ودر اينجا بيش
12 از اين نتوان نوشت . فردا انشاء الله در دگر مسأله خوض بكنم ، واز آنجـا
با معنی اكبر پردازم ، وبيـان كنم كه در وجود، كبير اوست وأكبر اوست
وجز از او هيچ چيز خود كبير نيست تا باكبر رسی ؛ أمّا خدای تعالی در ديدهٔ
15 اهل كمال كبير است ، ودر ديدهٔ ناقصان اكبر نمايد . واين مسأله‌را نيز بيانی
بايد تمـام .

١١٧ – ای دوست اگر خواهی كه بدين حقايق رسی ، سلوك بايد كردو
18 خودرا بتمامی باسلوك بايد داد . وتا آن دست دهد بحيلت جانی می كن ، وجهد

---

1 هكذا P I ـ S M K / يتسلسل كلامهم P M I يلزم التسلسل S K / 2 ـ 3 واذا ... العدم P I ـ SMK / 6 لمس . . . چشم P M I چشم توان S K / 7 خود . . . كرد P M I را چگونه توان ديد S K / چه P I اما S M K / 7 ـ 8 جز ديده S M K ديده جز P I / 8 نكند PMKI نتو اند كرد S / پس PI و K ـ S M / هيچ M هيچ نبود P I ـ S K / ندارد P M I نكند S K / وچون P I ـ S M K / 9 از اين مكتوب P I ـ S M K / 10 آتس وآب P M I ـ S K / 11 خواهد M انجاميد S K دارد P I / رسيده است S M K رسيد P I / اينجا P M I اين مكتوب S K / 12 دگر S P K I اين M / 13 كبير اوست و P I ـ S M K / 14 چيز خود M خود S K چيزی P I / رسی P M I رسد S K / 15 كمال P M I كمالست كه S K / 16 بايد SPKI نبايد M / 17 بايد كردو M بايد وداد P I كن S K / 18 با سلوك بايد دادو M درو ببايد دادو P I بسلوك ده S K / آن P I ـ S M K / جانی ... جهد P M I جهدكی S K / .

می کن « وکلٌ یعمل علی شاکلته »، چه « لا یُکلّف اللهُ نفساً إلا وسعها »
وحسنات الابرار سیّئات المقرّبین . تا توانی در میان این ظلمات از قلم ودست
وزبان ومال وجاه راحتی بمحتاجی می رسان ، و « ارحموا من في الارض یرحمکم 3
من في السّماء » فراموش مکن . ویقین دان که ترا هیچ کاری نیست الّا راحت
رسانیدن چندانکه بتوانی « فلِأنفسهم یَمهدون » .

۱۱۸ — بشر حافی‌را گفتند که إنّ فلاناً الغنيّ یقومُ اللیلَ ویصوم النهار. 6
گفت : مسکینٌ ترك حال نفسه ودخل في حال غیره . إنما کان ینبغي أن یطعم
الجیعان ویکسو العراة. چیزی که بصدقه دهی آنچه اضطراری بود درحساب
نگیر ، چه آنکه بسؤال از تو چیزی خواهند وتو از شرم چیزی بایشان 9
بدهی آن بکار نیاید. نیت صادق باید. هرچند آنچه بیرون کنی عزیزتر بوده،
راه تو گشاده‌تر گردد « لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون » وما تنفقوا من
خیر تجدوه عند الله هو خیراً وأعظم أجراً. این که نوشتم اگر بعادت کنی عظیم 12
دولتی بود ، وتو قدر آن ندانی. هر روز بر خود واجب دار، که‌ازمال چیزی
جدا کنی وبکس رسانی که سؤال نکند . وآنکه بعادت بود از این نگیری.
اگر زر بود واگر سیم واگر جنسی دیگر تا یك تای نان بود که نــه از راه 15
عادت دهی، هم از این حساب بود. این نگاه دار. والسلام، والحمدلله رب العالمین.

1 الاسراء 17 : 84 ك / البقرة 2 : 286 K / 2 دست P I – S M K / 3 ومال وجاه S M K –
P I / 4 دان P M I باد ترا S K / 5 بتوانی P I توانی M میتوانی S K / الروم 30 : 44 ك /
6 بشر P I وابشر S K با بشر M / 7 حال نفسه S M K شغله P I / 8 الجیعان S P K
الجایع M الطابع I / 9 – 10 چه . . . باید P M I – S K / 10 هر . . . کنی S M K باید
هر روز در اخراج چیزی از مال خود جدا کنی وبصدقه دهی P I / 11 آل عمران 3 : 92 م /
11 – 12 مزمل 73 : 20 / 12 بعادت S P M K بعبادت I / 13 – 16 هر . . . این S M K –
P I / 16 حساب P M K I حسنات S / والسلام . . . العالمین M والسلام P I – S K /

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۱۹ — برادر أعزرا بقا باد وسعادت در رضاء ایزدی. دیروز وعده دادم که در نفی جسمیّت از قدیم چیزی نویسم . واگر نه : العدة دینٌ ، مرا دامن گرفتی ، هرگز من این ننوشتمی که مرا شرم آید که صفتی که در کمترین سگ داری از آن سلطان موجود باشد . من سلطان‌را بـدان صفت بستایم ولیکن الضروراتُ تبیح المحظورات ؛

وجدّكَ لو شيءٌ أتانا رسوله   سواك ولكن لم نجد لك مدفعا

۱۲۰ — جوانمردا ! هژده هزار عالم آفریده است ، وکمترین همهٔ عالمها عالم أجسام است ، وآن دیگر عالمها هیچ جسم نیست. بجلال وقدر ازل که چندین گاه مرا این واقعه بود که جسم در وجود چون شاید که بود ؟ مردان از راهی دیگر آمده اند وتو دری دیگر می زنی . « وأتوا البيوت من أبوابها » نمی دانی . أمّا لا بأس ، آدمی واحیوانات عُجم از راهی که ایشان ادراك کنند زبانی دارد ، مثلاً چنانکه اسب‌را صفیر زنند تا آب باز خورد . تخلّقوا بأخلاق الله .

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الحادیعشر K ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الحادية عشرة بسم . . . الرحیم S بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 اعز S M K عزیز P I / ایزدی P M I خدای S K / دادم P M I داده بودم S K / 3 نویسم P M I بنبیسم SK / 4 شرم آید PMI ازین شرم بود S K / 4 که P M I چه S K / آید P I بود S M K / 5 صفت S K – P M I / 4 – 5 در . . . داری P M I کمترین . . . داری را S K / 7 أتانا S M K شیئا أتانا P I / 8 همهٔ S M K – P I / عالمها S M K عوالم P I / 10 واقعه S K – P I M / 11 آمده اند S K آمد ند P I در آمد ند M / 11 البقرة 2 : 189 م / .

*** I 11. K 11. M 20. P 11. S 11. ***

جوانمردا ! خدای تعالی هم زبان خلق نیست که از زبان او تا زبان خلایق راه بیش ازآنست ، بسیاری ، که از زبان ما تا زبان مورچه . ولیکن بکرم خود ، از عرش عظمت وتعالی خود نزول کند ، وبا عالمیان بزبان ایشان سخن گوید که « ومـــا أرسلنا من رسولٍ إلّا بلسان قومه » . 3

۱۲۱ – أمّا اگر حقیقت صفات ازل بر هفت آسمان وزمین تا بد ، نیست گردد ، آدمی بیچاره کجا طاقت آن دارد « لو أنزلنــا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً متصدعاً من خشية الله » . این مثالیست ولیکن ترا بدان راه نیست بتفکّر ، محروم مانده از جمـــال آیت « تلك الامثالُ نضربها للنّاس لعلّهم يتفكّرون » . 6 9

جوانمردا ! « على جبلٍ » دانی چرا گفت ؟ از آنکه تو ثابت تر از جبل هیچ ندانی ، وآنچه جبل‌را پاره پاره می کند ترا چه وزن نهد ؟ اکنون واما گفته اند : تخلّقوا بأخلاق الله . چون مبتلا گشته ام بصحبت نا جنس ، از زبان او با او حدیث کنم تا خبر مصطفی‌را – صلعم – کاربسته باشم که : من كان له صبيٌّ فليتصاب له . همانست که کلّموا الناس على قدر عقولهم . 12

۱۲۲ – جوانمردا ! بجلال وقدر خدای تعالی که در این شیوه سخن گفتن ونوشتن ، بر من دشوارتر از آنست که کودکی را پیش من بنشانند وگویند : این کودك‌را حروف هجا بیاموز ، چه در این باری سوء الادبي ندانم . ودر آنکه مرا باید گفت که صانع عالم جسم نیست مرا شرم می بود ، هرچه تمامتر . 15 18

---

1 هم PI – SMK / او SPMI تو K / خلایق SPMI خـــالق K / 3 خود PMI خویش K / نزول PMI تنزل SK / عالمیان SPMI خلق عـــالم K / 5 صفات SPKI صفت M / بر SP MI در K / 6 گردد SMK شود PI / آن PMI او SK / 6 – 9 الحشر 59 : 21 م / 7 بدان PMI – SK / ترا PI – SMK / 11 هیچ PMI چیزی SK / باره PI – SMK / می SPKI – M / اکنون PMI – SK / 12 – 13 ام ... کنم ... باشم SPKI ایم ... کنیم ... باشیم M / 14 کلموا PMI کلم SK / 17 بیاموز SPKI در آموز M / 18 بود PMI باشد SK / تمامتر SPMI عظیم تر K / .

جوانمردا ! چگویی ؟ از تو شاد گردد که گویی سلطان محمودرا
مملکت فراخ تر از آن مورچه است ، واو بزرگتر از مورچه ایست ؟ وآنگاه
3 این‌را ببرهان عقل درست می باید کرد ؟ هیهات ! بینایی که با اکمهی مناظره
کند ، در اثبات آفتاب ، این بینا در حقیقت هم اکمه است . یا نه هیچ عاقل
طمع محال نکند . اکنون واتو اگرچه بطریق تعلیم وافادت رویم نه بطریق
6 جدال ومناظره ، هم دشوار بود . ای دوست عزیز ! «وأتوا البیوت من أبوابها»
راه مردان آنست که چندان سلوك کنند تا حجب ارضی از پیش ایشان بر
خیزد ، پس سلوك کند تا حجب سماوی از پیش بر خیزد . واین هنوز روشن
9 کردن بود در ملك . « تبارك الذي بیدِهِ الملكُ وهو علی کل شيءٍ قدیر » .

۱۲۳ – چون باینجا برسد ، ولادت ثاني بداند که چبود که : لا یلِجُ
ملکوتَ السماوات مَنْ لم یولد مرتین ، عیسی میگوید . چون این ولادت پیداشد ،
12 قدم از ملك در ملکوت نهد ، واز هفت آسمان وزمین بیرون شود . وترا این
عجب آید ، از قرآن بشنو ! « یا معشر الجنّ والانس إنْ استطعتم أن تنفذوا
من أقطار السماوات والارض فانفذوا » . پس استثنا میکند که « لا تنفذون
15 إلّا بسلطان » . جوانمردا ! چون مرد باینجا رسید ، نیز روی جسم نبیند ،
قدم در لامکان ملکوت نهد که « فسبحان الذي بیده ملکوت کل شيء
والیه تُرجعون » . جوانمردا ! أزْ « سُبحان » تا « تبارك » چندانست که از
18 ملکوت تا ملك . «تبارك» در ملك بینی که « تبارك الذي بیده الملك » .

---

1 شاد PI متادبی M متأنی SK / 2 آن PMI – SK / 3 بینائی SPKI هیچ بینا M / 4 هم PMI – – SK / 5 واتو اگر چه PI تا تو اگر چه M اگر چه با تو این سخن SK / رویم PMI بود SK / 6 هم ... ابوابها PMI اما از سوء الادبی خالی نبود. جوانمردا SK / البقرة 2 : 189 م / 7 مردان SPMI مرد M / 7 – 8 ارضی . . . حجب PI – SMK / 8 از پیش SMK – PI / 9 کردن PMI گردد SK / الملك 67 : 1 ك / 10 – 11 لا ... مرتین عیسی میگوید SMK عیسی گوید که لا یلج... مرتین PI / یوحنا 3:3 / 11 – 18 السماوات ... ملك SPMK – I / 11 این ... شد PM این گردد ... S پیدا K / 12 بیرون شود PM برون رود SK / 15 الرحمن 55 : 33 م / 14 میکند SMK کرد P / 15 جوانمردا SK – PM / 16 ملکوت PM لا ملکوت K وملکوت S / 16 – 17 یس 36 : 83 ك / 18 الملك 67 : 1 ك / .

«سبحان» درملکوت بینی که «سبحان الذي بیده ملکوت کل شيء».
«سبحان الذي اسری بعبده لیلاً» از اسفل ملك تا اعلی ملکوت. «تبارك الذي
نزّل الفرقان» از اعلی ملکوت تا اسفل ملك. 3

۱۲٤ – پنداری که قرآن دانی؟ بخداکه ندانی. چون سالك بولادت ثانی
رسد، حجب ملکوتی بماند میان او ومیان خدا – عز وجل –. پس یك یك
بر خاستن گیرد. وآخرین حجاب نوری سیاهست که ثنویان آنجا بمانده اند، 6
ویزدان واهرمن گفتند. اگر خلیل صفت بودندی، سیاهی آن نور وا ایشان
نمودی که آن نه مقصد است. بیت:

چون کعبهٔ اقبال تو دیدیم ازدور گفتیم رسیدیم ولی راه نه آن بود 9

«لا أُحب الآفلین»، «هذا اکبر» بدیدند، ولیکن افول آن ندیدند.
کان بدیدند ولیکن کینان ندیدند؛ دهر و دیهور بدیدند، لیکن دیهار ندیدند.
قیوم بدیدند وقیام ندیدند. مصطفی – صلعم – در نمازشب گفتي: اللهمّ 12
لك الحمد. انت قیام السماوات والارض وما فیهنّ ومن علیهن.

جوانمردا! نه هرچه تو نخوری بکار نیاید که در مطبخ سلطان نه همه آن
بود که باز ویوز وسگ خورند، آن نیز بود که سلطان خورد وخواص سلطان 15
خورند. بیت:

عاشقان را جام می با خم می همسنگ ده
هر کسی را در نوا و در خور فرهنگ ده 18

---

1 ـ 18 سبحان ... ده I ـ S P M K / یس 36 : 83 ك / 2 الاسر 171 : 1 ك / الفرقان 25 : 1 ك / 5 بماند S M K آن بماند P / 6 حجاب نوری S K حجابی نور P M / بمانده اند SK بماندند P M / 8 نمودی S M K نمودندی P / 9 اقبال P M K آمال S / تو P به S M K / زدور P M زدورا S زدوش K / 10 الانعام 6 : 76 ك / 14 نه هر P M هر S K / نخوری PMK بخوری S / که K و S P M / همه آن S M K همان P / 15 خورد P M ـ S K / .

اگر تو نخوری آنها هستند که بخورند «فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین». آنها کیستند؟ «اولئك الذین هدی الله» یا محمد «فبهُداهم اقتدِه». «فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل». سافروا تصحوا وتغنموا. «إني ذاهبٌ الی ربي سیهدین». لا جرم «ساریکم آیاتي» و «کذلك نُري ابراهیم ملکوت السماوات والارض»، «سنریهم آیاتنا في الآفاق». در ملك شهادت «وفي انفسهم» در ملکوت غیب «حتی یتبین لهم انه الحق». ع:
گر صبر کنی درم درم سود کنی. «فلا تستعجلون» یا محمد، ولا تستعجل. یا داود تخلق باخلاقي، وإنّ منْ أخلاقي أني أنا الصبور. رباعي:

تا چار زیاد ناز باید بردن	با ناز غم دراز باید بردن
چندان بر او نیاز باید بردن	تا بوزنه‌را نماز باید بردن

۱۲۶ – جوانمردا!

آنجا که تو ئی‌من آمدن نتوانم	وانجا که منم تو خود نیایی دانم

میگوئی ببرهان عقلی معرفة الله ادراك میکنم؟ جوانمردا! آنکس که اورا نشناسد، عقل از کجا آورد؟ وهیچ اورا نشناسد. ولا یبلغُ الرجل حقیقة الایمان حتی یری الناس کلهم جمعی في ذات الله. آن نه معرفة الله است که تو می‌دانی. أدب نگاه دار، معرفتِ آفتاب آنگاه حاصل کنی که بر چهارم آسمان روی، وبا آفتاب ترا آشنایی حاصل گردد، معرفت این بود، أمّا آنکه خود هرگز قرص آفتاب ندیده باشد بـــل که شعاعی ببیند، در

---

1 – 15 اگر... حق S P M K – I / 1 آنها SM K–P / 1–2 الانعام 6 : 89 ك / 2–3 الانعام 6 : 90 ك / 3 الاحقاف 46 : 35 م / تصحوا S K – P M / 4 الصافات 37 : 99 ك / الانبياء 21 : 37 ك / الانعام 6 : 75 ك / 5 فصلت 41 : 53 ك / 5 – 6 در ... غیب P M در ملکوت وغیب K در ملك شهادت (نهادن) وفي انفسهم در ملکوت غیب S / 6 فصلت 41 : 35 ك / 9 – 10 تا چار ... نماز باید بردن S P M – K / 11 جوانمردا P K – S M / 13 معرفة الله PM به K نه S / 1 نشناسد P M بشناسد S K / وهیچ K هیچکس S P M / 15 معرفـة الله S P M I معرفت K / 16 دار S P M K – I / 18 خود S K – P M I / قرص P M K I – S / که S K – P M I / ببیند P I بیني S K M /.

سرای خود که ساعتی پیدا می‌شود، ساعتی پنهان می گردد، پس باخود بگوید:
این شعاع حادث است، وحادث‌را سببی باید. این از حقیقت معرفت آفتاب
دور بود. 3

۱۲۷ – جوانمردا! در معرفت بود که مرد گوید: إلهی بحق من، وبجاه من،
وبجمال من وبروی نیکوی من، وبزلف مشکبوی من. سرّی سقطی با جنید
گفت: إذا كانت لك الى الله حاجة فاقسم عليه بي. بيت 6

چندان ناز است ز عشق تو در سر من
کاندر غلطم که عاشقی تو بر من

أما آنجا که حقیقت است، غلط آنجا چکند! ابو الحسن خرقانی گفتی: 9
ای من معشوقهٔ تو!

عنبر زلفی که ماه در چنبر اوست
شیرین سخنی که شهد در شکر اوست 12
زان چندان بار نامه کاندر سر اوست
فرمانده روزگار فرمان‌بر اوست

۱۲۸ – یا محمد «ولسَوفَ يُعطيكَ ربُّكَ فترضى». جوانمردا! همهٔ اهل 15
همدان دانند که سلطانی هست محمود نام، این نه معرفت سلطان بود. معرفت
آن بود که با سلطان نشیند وخسبد وخورد وخیزد. بدانکه اگر تو می‌دانی

1 ساعتی پنهان میگردد K - S P M I / بگوید P I گوئی S M K / 4 در K-S P M I /
که S P M I اینکه K / مرد P M I مردی S K / 5 نیکوی S M K نیکنامی P I / 7 ناز
S P I بار K باز M / در S P M I بر K / 9 است P I بود S M K / آنجا چکند S M K
کجا بود P I / گفتی S P I گفت K گوید M / 10 ای . . . تو S P I او معشوقهٔ توست K -
M / 12 در P M I از S K / 13 زان ... باز M زان ... بار P I باز آنهمه بار S K / 15 الضحى
93 : 5 ك/ همهٔ S K - P M I / 16 سلطان S M K - P I / 17 خسبد وخورد S K وخورد
M - P I / بدانکه ... میدانی P I با انکه تو بدانی M بدانکه تو ندانی S K / .

که خدای هست این عالم‌را کار می‌دانی ، وآنگه اگر بدانی که جسم
نیست چبود . این همچنان بود که اهـل همدان گویند که سلطان محمود سنگ
3 نیست ومردم عاقل خود این نگویند . نه بینی که در همهٔ قرآن واقوال انبیا
ـ علیهم السلام ـ نیست که خدای جسم نیست أمّا مشتی أبلهان که خدای‌را
بنزدیك ایشان هیچ تعظیمی نیست ، این آوازه در عـالم افکندند که او
6 جسم نیست .

۱۲۹ ـ ای دوست ! نفيُ العیب عمّن لا عیبَ له عیبٌ . لعمری چون کسی
ناشایستی گوید: آنگاه آن نفی باید کرد که « وقالوا اتخذَ الرحمنُ ولداً، لقدجئتم
9 شیئاً إدّاً . تـكاد السّماوات یتفطرن منه وتنشقُّ الارضُ وتخرُّ الجبال هدّاً .
أن دعوا للرّحمن ولداً، وما ینبغي للرحمن أن یتّخذ ولداً. إن کلُّ من في السّماوات
والارض إلّا أتی الرحمن عبداً » ، « لن یستنکف المسیح أن یکونَ عبداً لله ».
12 حاشا وکلّا ! « إني عبد الله » . عیسی ابن الله ؟ ! « کـَبُرَتْ کلمةً تخرُجُ من
أفواههم إنْ یقولوا إلّا کذباً . أنّى یکونُ له ولد ولم تکنْ له صاحبةٌ » .
قدوسیان ملاء علی ببندگی ما راضی اند ، عیسی چکند که نبود « ولا الملائکة
15 المقرّبون بل عبادٌ مکرمون » .

۱۳۰ – ای دوست بجلال وقدر او که چندین سال مرا این واقعه بود که
چرا شاید که هیچ آفریده نام خدای برد ! ولیکن فرمان است. قومی‌را دیده
18 بر ارادت او آمد ، بترك فرمان او بگفتند . چه می شنوی ؟ یك بار دیگر

---

1 عالم S P I عالم M K / این کار P M K I انکار S / 2 نیست . . . سنگ PI ـ S M K
که سلطان S K سلطان M / 3 همه P I ـ S M K / اقوال M قـول P I احادیث S K /
5 تعظیمی نیست S K I نبود M / آوازه P I سخن M ـ S K / 7 ای دوست P M I ـ S K
لا عیب S P M K العیب I / 8 آن P I ـ S M K / 8 ـ 12 مریم 19 : 88 ـ 93 / وبتفطرن
. . . الارض P M I الی قوله S K / 11 و14 و15 النساء 4 : 172 م / 12 مریم 19 : 30 ك /
12 ـ 13 الکهف 18 : 5 ك / 13 الانعـام 6 : 101 ك / 14 که نبود I چگونه بنده نبود K
چکند که نبود S چکند که نکند M / 16 ای دوست P M I ای K آری S / 17 چرا شاید
S M K نشاید P I / است S M K اوست P I / بترك S M K بتبرك P I / بگفتند S M K
گفت P I / .

بنوشتم ، وهنوز دانم که ندانی . فرمان معشوق دیگر است ، وارادتش دیگر. گاه گاه فرمان‌معشوق محکی بود که عیار نهاد عاشق از آن خواهند که بداند اگر فرمان برد نا پخته بود ، واگر نبرد نشان کمال است . جوانمردا ! ترا اینجا بتقلید وتعصّب فروبسته اند که هرچه منقول نبود فهم نتوانی کرد . 3

۱۳۱ — اکنون بشنو که معشوق عاشق‌را بر محك فرمان چون زند ؛ ابو بکر صدیق بلال حبشی‌را از جهودان باز خرید ، مصطفی — صلعم — گفت : 6 یا ابا بکر اشرکني في بلال ، یعنی چیزی از بهای بلال از من واستان تا بلال میان من وتو بشرکت بود . ابو بکر گفت : یا رسول الله ! لیس لله شریك ، 9 وفرمان نبرد. ابلهان پندارند که مصطفی‌را — صلعم — ارادتی بود از ابوبکر وابو بکر خلاف کرد . واین بیش از آنست که هر مخنثی اینجا راه برد . مصطفی — صلعم — می‌خواست تا ابو بکررا بر محك زند تا خود اعتقادش 12 چونست در حق بلال که در ملك او آمده است ، تا اورا باز تواند فروخت . یا نی ، ابو بکررا در نهاد هیچ شرکی نمانده بود، ودانست که مالك الملك یکی بیش نیست ؛ گفت : لیس لله شریك ، یعنی بلال بندهٔ خداست وکسی‌را در 15 خدایی او هیچ شرکتی نباشد . مصطفی‌را — صلعم — از ابو بکر خود همین می بایست که چنین گوید . أمّا اگر فرمان بردی ناقص بودی . وشرح این

---

1 ارادتش P M I ارادت S K / 2 آن P I آنجا S M K / 3 بود P I است S M K / نبرد S P M I نیز K / 4 اینجا S K چنان P M I / منقول S M K معشوق ومنقول P I / 5 نتوانی کرد P M I نکنی S K / 6 جهودان S P K I کافران یا مشرکان M / 8 بلال از P I اواز S MK / 10 پندارند MPI ندانندK دانند S/ 10-11 از ابو بکر وابو بکر S K از ابو بکررا P I وابو بکر M / 11 مخنثی S M K ابلهی نا پخته P I / 12 محك S P I محکی M K / اعتقادش P I - S M K / 13 که M - S P K I / اورا M - S P K I / باز P M I - S K / 14 یانی S P M I - K / را در نهاد P M I در نهادش S K / شرکی P M I شرك S K / 14 - 15 یکی بیش نیست S M بیش از یکي نیست K است P I / 16 شرکتی نباشد P I شرکت نیست S M K / را P I - S M K / همین P I این S M K / .

حدیث من کرده ام، یا نه، در خبر بیش از این نیاورده اند که أشرکني في بلال،
واو گفت : لیس لله شریك .

3 ۱۳۲ – ندیدی ای دوست کسی که بر ارادت دوست ومعشوق خود مطلع بود
خلاف فرمان او کند، در موافقت ارادت او. چه می شنوی؟ ابلیس بر ارادت
خدا مطلع بود که او نمی خواهد که ابلیس سجود کند، چون گفت :
6 « اسجدوا لآدم » . آن محکی بود تا خود کیست که بفرمان او سجود غیری
کند! همه سجود کردند إلّا معلم فریشتگان. لا بد چنین بود، استاد از شاگرد
پخته تر باید که بود . او گفت :

9 فلو قطّعتني في الحبّ إرباً لما حنّ الفؤادُ الى سواکا

گر بر سر من خاروخسك بارانی باران ترا دوخته ام بارانی

فراق معشوق اختیار کرده بر سجود غیری . زهی کمال عشق « ما زاغ
12 البصر وما طغی » .

۱۳۳ – جوانمردا ! اگر « وکلّمَ اللهُ موسی تکلیماً » کمال است، پس
ابلیس‌را از این کمال هست. تو چه دانی که ابلیس کیست! شحنۀ مملکت است که
15 صدوبیست‌وچهار هزار نبی زخم او خورده اند « وما أرسلنا من قبلك من
رسولٍ ولا نبيٍّ إلّا إذا تمنّی ألقی الشیطانُ في أُمنیَّته » . از شیخ برکه قدّس
الله روحه – شنیدم که فتحه گفتی که ابلیس گفت : در عالم از من سیه گلیم تر
18 فتحه بود وبس . این سخن بگفت وبگریست و کسی نداند که چیست .

---

1 یا P M I واگر S K / نیاورده انــد P M I نیست S K / او گفت P M I ـ S K /
3 ندیـدی S M K نبینی P I / کسی S M K کسی‌را P I / دوست و P M I ـ S K /
3 ـ 18 معشوق . . . چیست S ـ P M K I / خود P M I ـ K / بود P M I بود که K / 4 بر
P M I در K / 5 خدا M K حق تعـالی P I / 6 البقرة 2 : 34 م / او P K I ـ M / 7 سجود
M ـ P K I / فریشتگان K فرشتگان P M I / 8 باید . . . گفت M K گردد بیت P I /
11 ـ 12 النجم 53 : 17 ك / 13 النسـاء 4:164 م / 15 ـ 16 الحج 22 : 52 م / 14 است که M K
است P I / 15 چهار M K اند P I / نبی M K نقطۀ نبوت همه P I / او خورده M K خوردۀ
او P I / 17 گفتی که K گفتی P M I / 18 سخن P K I ـ M / نداند P M I ندانست K / .

جوانمردا ! آنجا که ابلیس است ، ترا راه نیست واین دولت از کجا آوردی ؟ اگر وقتی برسی ، نقش سراپردهٔ او اینست :

هم جور کشم بتاو هم بستیزم   با مهر تو مهر دگری نا میزم 3
جانی دارم که بارعشق تو کشد   تا در سر کارت نکنم نگریزم

۱۳۴ — صد هزار هزار چنین سلطانانی که تو از ایشان ترسی کمر خدمت او بر میان بسته اند ، لا بل درگاه اورا هزار سگ دار هستند که هر سگ 6 داری‌را چندان مملکت است که ترا فهم ووهم بدانجا نرسد . واگر بگویند ، تو بندانی شنود . جبرئیل صفتی باید که دزدیده در جمال ابلیس نظری کند. از خواجه احمد غزّالی شنیدم که : هرگز شیخ ابو القاسم گرگانی نگفتی که 9 ابلیس ، بل چون نام او بردی گفتی : آن خواجهٔ خواجگان ، وآن سرور مهجوران ! چون این حکایت وا «برکه» بگفتم گفت : سرور مهجوران به است از خواجهٔ خواجگان. از جملهٔ غلطهائی که براه سالك آید یکی آنست که بر ابلیس 12 صلوات دهد . واین غلط است که تحفهٔ او از درست لعنت آمده است وآن دوست‌تر دارد .

۱۳۵ — چگوئی اگر ترا معشوق بیادگار گلیمی سیاه دهد، ترا شاید که 15 این کسی از تو بستاند، وترا نسیج وممزوج عوض باز دهد ! هیهات هیهات !

---

1 ـ 16 جوانمردا . . . هیهات S ـ P M K I / 2 سرا پرده M K سر برآورده P I / 4 جانی دارم P M I جانی است مرا K / 5 چنین سلطانانی K چون سلطان P I / ایشان K او P M ـ I / 6 اند P M I دارند K / 7 بدآنجا P I آنجا M K / 8 تو بندانی شنود P K I نتوانی شنودن M / در I ـ P M K / 10 ابلیس P M I نام ابلیس K / بل چون . . . بردی P I چون . . . بردی M پیش او بردندی K / خواجه I ـ P M K / 12 غلطهائی P I اغالیطی K اغلاطی M / براه P M I بر سر راه K / سالك P I سالکان M K / 13 دهد P I دهند M K / وآن P K I واو آن M / 15 چگوئی P M I چی K / اگر ترا P M I اگر K / 16 این K آن P I ـ M / ممزوج P M I ممزح K / عوض باز P I باز M ـ K /.

عاشقان دانند که یادگار معشوق چه بود ! آن عشق دنیوی بود که گوید :
نسیج وممزوج بهتر که گلیم سیاه . عاشقانرا لعنت ورحمت او برابر است ،
3 هذا کمال في العشق ، ما وراءه کمال . والله ینفعني بما کتبتُ ولا یجعلهُ وبالاً عليَّ .
نخواستم که این مکتوب ، لوث کنم بدین که قدیم جسم نیست . فردا إنشاء الله
دراین معنی چیزی بنویسم از بهرآن دوست بریاضت تا داند والسلام .



1 ـ 5 عاشقان ... والسلام S ـ P M K I / 2 نسیج ... سیاه P I نسیج وممزوج بهتراست
که گلیم سیاه M که از گلیم سیاه بهتراست K / 4 کنم بدین P I کنم باین M بدین کنم K/ 5 چیزی
P I چیزی‌ی M ـ K / از بهر ... والسلام P M I ـ K / آن M او P I / تا داند M ـ P I /
والسلام P I بعون الله والسلام والحمد لله رب العالمین M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۶ - دیروز وعده داده بودم برادر اعزّرا، سلك الله به سبیل رضاه فی
عافیة که از بهر او چیزی نویسم در این باب که صانع عـالم جسم نیست . 3
وخواص‌را معلوم است که از جسم خود هرگز روا نبود که هیچ کاری در
وجود آید، نه اندك ونه بسیار . چه هیچ حرفی که بر این کاغذ مکتوب است
از قلم وانگشت در وجود نتواند آمدن. لعمری آلت باشد، أمّا تا قدرتی وارادتی 6
وعلمی نبود ، کاری در وجود نتواند آمدن. وهرگز جسم محل قدرت وارادت
وعلم نبود ونتواند بود . واشباع‌را با نان همین نسبت است که این حروف را
واقلم. چه قلم کاغذرا ازحال سپیدی با حال سیاهی نتواند رسانیدن بی چیزی 9
دیگر ، ونان کس‌را سیر نتوانـد کردن بی چیزی دیگر . پس چیزی دیگر
مسخّر آن بود واین مسخّررا فریشته خوانند. وهمچنین آتش آلت فریشته است
در احراق، وهمچنین آب آلت فرشته است در اروا، وآفتاب آلت فرشته است 12
در تنویر عـالم ، وخاك وهوا همچنین ، وآسمان وستاره همچنین ، وهرگز هیچ
جسمی‌را وجود نتواند بود بی چیزی دیگر که آن چیز نه جسم باشد. وتا
کسی بذوق اینجا رسد راهی دراز ببا ید رفت . 15

---

1 - 15 بسم . . . رفت S - P M K I / 1 بسم . . . الرحیم P I المکتوب الثـاني عشر K بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 بودم K ام P M I / الله به P I به M بك K / 4 از P I - M / خود M - P K I / روا . . . هیچ K - P M I / 5 هیچ P M I هر K / مکتوب M K - P I / 6 وارادتی P I - M K / نتواند آمدن P M I نیاید K / 8 نبود و P M I - K / 9 با حال K بحالت M - P I / رسانیدن P M I بردن K / 10 نان . . . دیگر P K I - M / پس چیزی دیگر K که P M I / 11 مسخر آن بود K مسخر نان بود در اشباع M مسخران بود همچنین نان در اشباع P I / 11 و 12 آلت P M I از K / 12 احراق . . . است در K احراق چنانکه قلم آلت کتابت است مرقدرتی‌را و . . . است در M / 13 عالم P M I - K / همچنین وآسمان K - P M I / 14 وجود M K وجود بخود P I / دیگری که PI دیگر که M دیگر K / باشد P M I بود K / 15 بذوق K - P M I / .

*** I 12. K 12. M 21. P 12. S 12. ***

١٣٧ – ودر قرآن کنایت از این نکته چنین آمده است که «سبحان الذي بیده ملکوتُ کل شيء وإلیه تُرجعون» وآن قدر که در علم تو گنجد من نویسم.
3 چه اگر این مسأله تمامی معلوم نگردد، آنچه مقصود تست باری معلوم گردد که قدیم جسم نتواند بود. ومرا ای دوست شرم می آید که گویم: صانعِ عالم جسم نیست، ومی ترسم که خوض کردن در این چنین معـانی از این بود که
6 «اتخذوا دینَهم لعِباً ولهواً»، أما «یجادلون في آیات الله بغیر سلطان أتاهم» باری مرا دلیر می‌دارد، زیراکه چون بی سلطان روا نیست مگر با سلطان روا بود، ونیز ازالت شکوك واجبست. ودر قرآن مجید می گوید: «لم یلِد
9 ولم یُولد»، «ولم یکن له صاحبة»، ودر محاجّه کفّار بسیار آمده است این معنی.

١٣٨ – ونیز اسپی که صفیرش نزنی، خوش نخوردآب؛ اکنون نه مردم
12 کم از اسپ است ونه باده کم از آبست. اگر آدمی‌را بدایت ایمان بخدای تعالی از این شیوه خواهـــد بودن، چه عجب اگر برای او این خوض کردن مستحب گردد. واگر کسی سگی‌را راحتی می‌رساند، این کس بر آن مثاب
15 است. وچون في کل کبدٍ حرّی رطبة، اجر راست بود. آخر از این جملت بود که یکی‌را شفاء الغلیل وادید آید، علی الخصوص در چیزی که بسعادت ابدی تعلّق دارد. وبا این همه عذرها هم شرم می‌دارم که گویم که خدای جلّ جلاله

---

1 – 17 ودر ... جلاله P M K – S / 1 چنین P M I چان K / 1 – 2 یس 36 : 83 ك/ 3 تمامی P I بتمامی M K / 4 آید P I بود M K / 7 باری مرا K بارهٔ مرا M مرا باره I باز مرا P / مگر P M I باری K / 6 الاعراف 7 : 51 ك / 8 – 9 الغافر 40 : 45 ك / 11 نزنی P M نزنند K / مردم M مرد P I مردست K / است ونه M ونه K – P I / 13 اگر برای P I که از بهر M K / 14 گردد M K I باشد P / کسی P M I – K / برآن M بدان K برآن فعل P I / 15 است P M I میشود K / آخر از این P I آخر این هم در M این همه در آن K / 17 هم M – P K I /

وعظم کبریاؤه جسم نیست، چه در مملکت او عالم اجسام کم از آنست که صد
بنسبت بالا یتناهی عدد . پس در مملکت او خود جسم هیچ نیست ، وإن
الله تعالی لم ینظر الی الدنیا منذ خلقها بُغضاً لها ، تنبیهی تمام است بر خسّت
عالم جسمانی . ودر خبر است که روز قیامت خدای تعالی وا دنیا گوید :
أسكتي یا لا شيء ؛ أمّا تو هنوز ابو جاد این راه نمی‌دانی ! چه عجب بود که اگر
بمعانی درجات راه نبری . تو چه دانی که أسکتی یا لا شيء چه بود !
ودر نظر خواص هفت آسمان کم از دنیاست تا دانی .

۱۳۹ — واینجا طریقی هست که مقصود تو حاصل کند، وشرم من پارهٔ
ووا کم کند . واین طریق آنست که نگویم که قدیم جسم نیست ، بل اثبات
آن بکنم که هیچ جسم قدیم نتواند بود چه هزار کمال از ناقصی نفی کردن آسان
تر بود که یك نقصان نفی کردن از کاملی . فرق است میان این که گویند :
سلطان محمود حجّام نیست که نفی العیب عمن لا عیب له عیب ؛ ومیان آنکه
گویند که حجّام : سلطان نتواند بود . وچون درست شود که هیچ جسم قدیم
نتوان بود ، همچنان بود که درست شود که هیچ قدیم جسم نتواند بود ؛ زیرا
که چون چیزی‌را از کلّیت چیزی نفی افتاد، این چیز از کلّیت آن چیز منفی
بود بضرورت . ومگر این معنی بمثال بهتر فهم کنی . چون هیچ آدمی سنگ
نبود ، لازم آید که هیچ سنگ آدمی نبود ؛ زیرا که اگر یك سنگ آدمی

---

1 – 4 وعظم... قیامت S – PKMI / 1 وعظم کبریائه M – PKI / چه MK که چه PI /
1 – 2 چه . . . نیست K – PMI / 2 در M – PI / هیچ M – PI / 4 خدای تعالی
SMK حق جلّ وعلا PI / 5 که ! اگر K اگر SM که PI / 7 کم SK هم M – PI / 8–9
من پارهٔ وا SM من بار PI راه بارهٔ K / واین SPKI وآن M / 10 چه SMK که هنوز
PI / کمال از SK – PMI / 11 یك نقصان PMI نقصانی SK / نفی . . . کاملی PMI
از کامل نفی کنی SK / کاملی MK کامل PI / 12 محمود SMK – PI / 31 نتواند بود PKI
نبود M / چون M – SPKI / شود PMI شد SK / 16 این معنی SMK – PI / 17 آید
SMK بود PI / آدمی . . . آدمی SMK – PI / اگر M اگر همه SK /.

بودی ، پس آن آدمی سنگ بودی . پس آن دروغ بودی که در اوّل گفتم که
هیچ آدمی سنگ نبود .

۱۴۰ – فقها این معنی‌را در علم کلام چنین آورده اند که النافيةُ العامةُ
تنعكسُ مثل نفسها نافيةً عامة . وعبارت منطقیان چنین بود که السالبةُ الكليةُ
تنعكس سالبةً كليّةً . فإذا صدَق قولنا : لا واحد «أ» «ب» لزم بالضرورة قولنا:
لا واحد «ب» «أ» ، إذ لو كان في الوجود «ب» واحد «أ» لكان ذلك الـ «أ» «ب» ،
هذا خلف . واین در نفی‌عام درست بود ، أمّا در اثبات از کل وجزو درست
نبود . نه بینی که همه آدمی حیوانست ، ولیکن نه همه حیوانی آدمی است
بل بعضی از حیوان آدمی بود ؛ فالنافيةُ العامةُ تنعكس نافية عامة ، ليكن
المثبتة العامةُ لا تنعكسُ مثبتةً عامّةً بل مثبتةً خاصّةً . ومعنی عکس آنست
که موصوف واصفت کنند ، وصفت واموصوف ، چنانکه در اثبات ، کلّ
آدمي حيوان آنست که بعکس گویند : کل حیوان آدمی . ودرنفی کل آدمی
فليس بحجر ، وا این معکوس کنند که کلُّ حجرٍ فليس بآدمی . أمّا در نفی ،
عکس عامّ راست بود ، چنانکه كلُّ حجرٍ فليس بآدمی راست است . ودر
اثبات عکس عام واجب نبود که صادق بود ، چنانکه كلُّ حيوانٍ آدمي
راست نیست .

۱۴۱ – اکنون مقصود از تمهید این مقدّمات آنست که چون درست گردد
که کلُّ جسم فليس بقديم ، از اینجا خود بضرورت لازم آید که كلُّ قديم فليس

---

1 بودی . . . آدمی PI – SMK / پس . . . بودی M پس اینك سنگ آدمی وسنگ بودی S ویك سنگ آدمی نبودی PI – K / 2 نبود SMK نبود لازم بود که هیچ سنگ آدمی نبود زیراکه PI / 3 این معنی‌را PI – SMK / چنین PI – SMK / آورده اند PMI آرند SK / 7 نبود SK نگردد PMI / 9 بل . . . بود PMI – SK / 11 واصفت SPMI را واصفت K / 11 – 12 اثبات ... نفی SPMI – K / 12 آنست ... گویند PI واین کنند SM / آدمی PMI انسان SK / 13 معکوس PI – SMK / 15 واجب نبود که PMI – SK / آدمی PMI انسان SK / 17 مقصود PMI مقصد ومقصود K عمدهٔ مقصود S / 18 فليس PMI ليس SK / .

بجسم . وچه واجب بود که بی هیچ ضرورتی سخن مردود گردد در چیزی که
چون ارباب البصایر بشنوند از آن برنجند ، واین همچنانست که گویند: محال
مقدور نیست. پس گویند که خدای تعالی بر محالات قادر نیست ، چه خدای 3
تعالی چون خودی‌را نتواند آفریدن . واین از آنست که چون بیافرینند
مثلاً ، آفریده بود . پس حادث بود واوقدیم است . ومحالست که او حادثی
در وجود آورد که آن حادث قدیم بود ، چه ضدان لا یجتمعان . 6

۱۴۲ — وچون این محالست پس هم محالست که یك جسم بیافریند که
هم سیاه بودوهم سفید دریك حال وباضافت با یك ادراك. واین قوم چون گویند:
خدای تعالی بر محالات قادر نیست ، در خاطر قومی آید که مگر این محالات 9
چیزیست وخدای تعالی بر آن چیز قادر نیست . پس گویند : چون روا باشد
که خدای تعالی بر چیزی قادر نبود که این نقصان بود در قدرت او . واینجا
خلل نیست در قدرت خدای تعالی که خلل در آنست که محال مقدور 12
نیست ، وقدرت‌را تأثیر در مقدور بود .

۱۴۳ — وچون قوت بصر اصوات‌را ادراك نکند ، خلل نه در بصر بود ،
خلل در آنست که اصوات نه از مبصرات است ، وقوّت بصر جز مبصرات‌را 15
ادراك نکند . ونقصان بصر آن بود که مبصرات حاضررا ادراك نتواند کرد.
نه بینی که چون کسی بقوّت باصره ادراك روایح واصوات نکند ، هیچکس
نگوید البتّه که بصر این کس ناقص است. وچنانکه بصر مبصرات‌را ادراك 18

1 هیچ PI - SMK / چون SK - PMI / 3 چه SMK چه که PI / 4 از SMK
- PI / 6 چه SMK و PI / 8 سفید SMK زرد PI / واین SMK با او این PI / و در
SPKI فرا M / 10 و PMI که SK / باشد PI بود SMK / 11 بود در PMI بود
بر SK / او SPI - MK / 14 قوت SK - PMI / 15 در آنست PI ازآنست SM
از آن بود K / 16 را SMK بود PI / نتواند کرد PI نکند SMK / 17 باصره PMI
بصر SK / 19 البته که SK - PMI / مبصرات‌را SM مبصرات PI مبصررا K /

کند ، همچنین قدرت مقدورات‌را در وجود آورد نـه محالات‌را که نا مقدور
است . اگر یك مقدوررا در وجود نتواند آورد ، در این خللی بود قدرت‌را.
3 أمّا چون همه مقدورات‌را در وجود تواند آورد ، اینجا قدرت بکمال بود ،
اگر نا مقدور در وجود نیامد قدرت از آن چه .

١٤٤ – ومقصود از این آنست که اگر چـه این معنی راست است ، أمّا
6 هم نیك نیست که کسی گوید : خدای تعـالی بر محالات قا در نیست . واین
سخن را تهذیبی بتوان کرد ، چنانکه مقصود از آن حاصل گردد ، وایهـام
نقصان نبود در آن البتّه ، چنانکه گویند : هرچه خواهد بباشد بضرورت ،
9 وهرچه نخواهد نباشد بضرورت ، پس اگر محالات‌را خواهد هم بباشد؛ ولیکن
محال است که محالات هرگز بباشد ، پس محالست که هرگز محالات بخواهد .
واین برهانی قاطع است بدین که خدای تعـالی هرگز محالات نخواهد . واز
12 ترتب محالی بر محالی هیچ خللی نخواهد بود که روا بود گویند : لو جاز أن یخلق
الله مثل نفسه لجاز أن یکون الشیء الواحد قدیماً وحادثاً .

١٤٥ – وقرآن بدین معنی بسیار آمده است که « لو أراد الله أن یتّخذ
15 ولداً لاصطفی مما یخلق مـا یشاء » ، « لو أردنا أن نتخذ لهواً – اي زوجاً –
لاتخذناه من لدنا » ، « لو کان معه آلهة کما تقولون اذاً لابتغوا الی ذي العرش
سبیلا » ، « لو کان فیهما آلهة إلّا الله لفسدتا » . واین همه ترتیب است بر فرض
18 محال . پس چون گویند : اگر خدای تعالی محالات خواستی ببودی ، ولیکن
هرگز نباشد ، فاذن هرگز نخواهد . واین کمال ظاهر است که بودرا ونا بودرا

---

1 همچنین ... آورد M _ S P K I / نا P I _ S M K / 2 را P I _ S M K / آورد K آوردن S M / در این ... را P I / این ... را S K / 6 نیك P M I / نیکو S M K / P I محالات S M K / محال P I / 7 بتوان P M K I / نتوان S / چنانکه S M K / چنانچه P I / گردد S P M I / شود K / 8 گویند P M I / گویند که S K / 9 وهر ... بضرورت S K _ P M I / نباشد P I / نبود نباشد M / را S P K I - M / هم P I _ S M K / 10 محالات بخواهد K / بخواهد S P M I / 11 محالات P M I / محال S K / 12 ترتب M / ترتیب S K / تربیت P I / که PMKI / اینکه S / 14 الزمر 39 : 4 ك / 15 الانبياء 21 : 17 ك / 16 الاسراء 17 : 42 ك / 17 الانبياء 21 : 22 ك / 18 پس چون P I / پس M / چون S K / محالات S M K / محال P I / ببودی K I / نبودی P M / 19 نباشد ... نخواهد P M I / لا جرم هرگز نبود S K / .

حوالت وا وجود مشیّت او وعدم مشیّت او بود. أمّا چون گویند: اجتماع الضدّین محال است، وخدای تعالی بر مستحیلات قادر نیست. این چون نقصانی می‌نماید بنزدیك قاصر نظران که پندارند محـــال چیزیست، واو برآن قادر نیست.

۱۴۶ – ای دوست این کلمات‌را برياضتی هرچه تمام تر می‌نویسم، چه نام خدای تعالی بردن در این معرض دشوار متاتی می شود برمن. ودردل اهل معرفت او بیش از آنست که فلاسفه ومتکلمان می پندارند که گویند که او عرض نیست، وجوهر نیست، وجسم نیست، وآنگاه پندارند که این تنزیه است.

۱۴۷ – بسیار کس از مریدان بوده انـــد که هرگز نام پیران نبردندی تا دهن بگلاب نشستندی، وجماعتی بوده اند که هرگز نام پیرخود نبرده اند:

قومی همه عمر خویش در روزه کنند
قومی دگر ازکلاه خـــود موزه کنند

قومی خدای تعالی‌را نام برند ونداننذ که آن خود چه بود. وقومی پیر خودرا نام نبرند که از خدای تعالی چیزی دانسته چه خبر دارند که پیررا این همه تعظیم از آنست که دلش محل معرفت خدای بود.

شتان مـــا بيني وبين حمامتي ... تُبدي الصبابةَ والحنينَ واكتُم
ولقد بكيتُ فلو رأيتَ مدامعي ... لعـــلمتَ أيُّ الباكيَيْن مُتيَّم

---

1 مشیت SPMI مسبب K / 3 می نماید PI بود SMK / 5 را SK - PMI / برياختی PMI - SK / 6 معرض SPMI موضع K متانی می SMK - PI / شود PMI گردد SK / 7 میپندارند که گویند که SK میگویند ومی‌پندارند که چون کویند M میپندارند که PI / 8 وآنگاه پندارند SPKI - M / این SK - PMI / 10 کس PI جماعتی SMK / 11 وجماعتی ... نبرده اند SPMI - K / 12 خویش در SK در سر PMI / 13 دگر از کلاه خود SK زکلاه خود همی M زکلاه خود سر PI / 14 آن خود SMK - PI / 15 چیزی دانسته PI چیزی دانستند M خبر داشت SK / خبر دارند که P چیز دارند SMK - I / بود SPMI است K / 17 بيني ... الحنين SK بين وجد ووجد حمامة ... في الحنين PMI / .

أبعدُ الناسِ عن الله أكثرهم ذكراً لله . لعمری در بدایت ؛ همه نام او برند
که « اذكروا الله ذكراً كثيراً » اذكروا الله حتّى يقال لكم إنّكم مراؤون . أمّا
3 در نهایت این همه بر خیزد . جوانمردا ! « واذكر اسمَ ربّك » دیگر است ،
و « اذكر ربّك في نفسك تضرُّعاً وخيفةً » دیگر . يا موسى قل للظَّلَمةِ من
بني اسرائيل لا تذكروني فإنَّ من ذكرني منهم ذكرتُهُ باللعنة .

6 ١٤٨ — جوانمردا ! پنداری که اهل معرفت خودرا ظالم ندانند ؟ چندین
هزار هزار مقام است که در آنجا نام معشوق بردن حرام است ، وچندین
هزار هزار مقام هست که جز نام معشوق برزبان نرود . از سوداهای عاشقان
9 هم عاشقان با خبراند وليس المحبةُ من تعليم الخلقِ إنما هي من تعليم الحبيب الخالق
معروف کرخی می گوید . رزقنا الله وإيّاك ايّها الاخ طاعته ما أبقانا وأحسن
منقلبنا إنه وليُّ ذلك .

12 ١٤٩ — دراین نوشته آنچه مقصود بود همه نوشته نیامد ، چه در تمهید
مقدّمات از مقصود دور افتادم . فردا إنشاء الله که بنویسم که هیچ جسمی
15 قدیم نتواند بود . إنشاء الله این که نوشتم وبال نخواهد بود ، وتو نیز دعا می کن
تا مگر عواقب محمود گردد . ای دوست وصیّتی نوشته ام که هر روزه چیزی
بصدقه ده ، نه از راه عادت ، بل بجایی که سؤال نکنند ومتوقّع عطای
تو نباشند .

---

1 الله I - S P M K / 2 الاحزاب 33 : 41 م / 3 المزمل 73 : 8 ك والانسان 76 : 25 م /
4 الاعراف 7 : 205 ك / تضرعاً وخيفة P M I انه لا يحب المعتدين S - K / 6 چندين P M I
- S K / ٬ 7 نام S P K I جز نام M / بردن حرامست S حرامست K نيست P I بر زبان
بردن حرامست M / 8 نام S M K ياد P I / سوداهای S M K سودای P I / 10 گوید
S P K I گویند M / 12 بود S M K - P I / چه S M K که P I / 13 دور افتادم M بیفتادم
P I بازماندم S K / که S K ونا في تأخير الاجل M وما في الاجل P I / 13 - 14 که هیچ...
که S K - P M I / 14 نوشتم P I می نویسم M / وبال P M I وفالی S K / 16 نیز S P M I
- K / عواقب P M I عاقبت S K / 17 وصیق S P M I قصق K / بصدقه S M K صدقه
P I / 17 نباشند S P K I نباشند والحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵۰ – عاقبت کار برادر اعزّ محمود باد إنشاءالله‌تعالی. در این مکتوب نوشته شود که هیچ جسم قدیم نتواند بود . ولفظ قدیم بترك گوئیم که بی خردگی تمام است ، ونفی قِدم از جسم در باقی نهیم که طریقی دیگر هست بأدب نزدیك تر ، وآن آنست که درست کنیم که کلُّ جسمٍ حادثٌ . زیرا که چون اجسام حادث بود ، قدیم نبود . واینجا معنی جسم بدان ، ومعنی حادث . بدانکه ضروتست که هر موجود که وجودش‌را بدایت بود آنرا حـــادث خوانند ، وچون بدایتش نبود قدیم خوانند . وهر موجودی که طول وعرض وعمق دارد آنرا جسم خوانند . اکنون نیك گوش دار تا این اشکال بر خیزد ، بعون ملك آسمان وزمین ، ودر این باب چون سه چهار تمهید بود. ادراکش آسان تر افتد.

۱۵۱ – تمهید اوّل : در تمیز صفات ذاتی وعرضی . بدان ای دوست که هر صفت که موصوف بی آن صفت موجود نبود ، ما آنرا ذاتی خوانیم ؛ وهر صفت که وجود موصوف تواند بود بی آن صفت ، ما آنرا عارضی خوانیم . واین بمثالی دیگر بهتر فهم کنی ، مثلاً آدمی موصوفست بتحرك وادراك .

---

1 بسم ... الرحيم PI المكتوب الثالث عشر K ومن كتبه رضی الله عنه الرسالة الثالثةعشرة بسم ... الرجيم S بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 2 کار SPKI - M / بترك گوئيم M ترك کنیم SPKI / 4 است SPKI در آنست M / نهیم SPMI کنیم K / که PI چه SMK / بادب PMI که بادب SK / 5 تر PI تر باشد SMK / وآن آنست که PMI - SK / 6 بدانکه SMK بدان . بدانکه PI / 8 که PMI که دراو SK / دارد PMI بود SK / 9 آنرا PI - SMK / نیك SMK نیکو PI / 10 افتد SK بود M باشد PI / 11 عرضی SK عرضی عارض آن باشد PI وعوارض آن M / 12 ما... خوانیم PMI آنرا ذاتی خوانند SK / 13 ما . . . خوانیم PMI عرضی خوانند SK / 14 این M - SPKI / دیگر PI - SMK / 14 بتحرك SMK بحرکت PI / .

*** I 13. K 13. M 22. P 13. S 13. ***

اورا این دو صفت ذاتی بود که اورا اگر نه تحرّك بود نه ادراك پس آدمی نبود . أمّا سپیدی وسیاهی و کوتاهی ودرازی ، این همه صفات عارضی بود ،
3 عرض خوانیم . چه آدمی توانـد بود بی آنکه سیاه باشد یا سپید ، وهمچنین تواند بود ، بی آنکه دراز باشد یا کوتاه . ودر تمیز صفات فرقی دیگر بود میان مقومات ولوازم ، واین از مقصود ما خارج است . وحصول مقصود ما ممکن
6 است بی آنکه لوازم ومقومات از هم جدا کنیم . این تمهید فهم کن اوّلاً .

۱۵۲ – تمهید دوم : در حکم این اوصاف بدان ای دوست عزیز ، أعزنا الله وإيّاك بالاسلام که صفات ذاتی موصوفات خودرا ضروری الوجود بود ،
9 وصفات عارضی ممکن الوجود بود ، چه تواند که بود وتواند که نبود . أمّا ذاتیّات علی کل حال نتواند بود که نبود ، الّا که موصوفات نیز نبود ، وما این حکم با وجود موصوفات می کنیم . هذا مضی .

12 ۱۵۳ – تمهید سیوم : در حکم ممکن الوجود . بدان اي دوست که هرچه ممکن الوجود بود ، چون اورا موجود بینیم ضرورت دانیم که اورا سببی بوده است که در وجودش آورد چه او از خود مستحقّ وجود نیست ؛ وچون اورا از
15 ذات خود استحقاق وجود نبود ، لا بدّ وجودش‌را سببی باید که حوادث‌را اسباب ضروری بود . ومن این تمهیدات را بس کودکانه بیان می کنم ، تا بدانی . زیراکه تو چنین می خواهی ، واگر نه این مسأله چندان دشخوار نیست .

---

1 - پس SK - PMI / 2 عرض خوانیم PMI - SK / چه SMK که PI / 3 همچنین تواند بود SK - PMI / تمیز SPMI بیشتر K / 4 از KI - SPM / 5 ما SPMI تا K / 7 - 8 ای ... که PI - SMK / 9 عارضی PMI عوارض SK / چه SMK که PI / که بود وتواند M بود که بود وبود SK بود که نبود PI / 9 - 10 اما ... که نبود K-SPMI / 10 الاکه P - SMKI / موصوفات SMK موصوف PI / 12 ای دوست PI - SMK / 13 اورا SK - PMI / 14 وجودش ... چه SMK وجود ... که PI / نیست PMI نبود SK / 14 - 15 وچون ... نبود SK - PMI / 15 حوادث SPKI حادث M / 16 می K - SPMI / 17 زیراکه PI زیرا M که SK / چندان دشخوار K دشخوار S چنان دشوار PMI / .

۱۵٤ – تمهید چهارم : بدان ای دوست که هر موصوف که بی صفات عارضی موجود نتواند بود ، بضرورت آن موصوف حادث بود . چه صفات عارضی‌را بچیزی حاجت بود که آن چیز سبب وجودش بود . و موصوف‌را بدین (3) صفات عارض حاجت بود تا در وجود آید . ووجود موصوف پس از وجود صفات عارض می بود . ووجود صفات عوارض موقوف بود بر وجود چیزی دیگر .

۱۵۵ – تمهید پنجم : بدان ای دوست که سکون وحرکت ، ولطافت (6) وکثافت ، وتری وخشکی ، وشیرینی وترشی ، وگرمی وسردی ، همه اوصاف عارضی اند در جسم که جسم تواند بود بی آنکه ساکن باشد وتواند بود که بی آنکه متحرّك بود . وهمچنین تواند بود که بی لطافت بود چون زمین ، وبی (9) کثافت تواند بود چون هوا ، وبی تری تواند بود چون زروسیم ، وبی خشکی تواند بود چون آب ، وبی شیرینی تواند بود چون سر که ، وبی ترشی تواند بود چون انگبین که این همه اجسام است وهریکی علیحده می تواند بود ، بی آن (12) صفات اجسام دیگر . مضی هذا ایضاً .

۱۵٦ – تمهید ششم : بدان ای دوست که هرگز جسم نتواند بود بی هیچ صفتی عارضی ، زیرا که محال بود که هرگز جسم در وجود آید بی حرکت (15) وسکون . واین هر دو در اجسام عارض است ، ومحال بود که در وجود آید بی لطافت وکثافت . واین همه از عوارض است . وهر یك از این تمهیدات‌را شرح از آن جداگانه می نویسم ، تا تأمّل در آن آسان تر بود چه اگر بهم در (18)

1 ای ... هر S M K – P I / بی S M K به P I / 2 موجود نتواند S M K میتواند P I / چه صفات S M K که اوصاف P I / 3 آن چیز S – P M K I / 4 و5 عارض P M I عوارض S K / 4 ووجود S K پس وجود P M I / 7 همهٔ P I این M – S K / 8 اند S K است M که P I / باشد P I بود S M K / وتواند بود S M I – S K / 9 چون S P I چنانکه M – K / 10 – 11 چون... چون S P K I چنانکه... چنانکه M / 12 یکی S P K I یك M / 13 مضی هذا ایضاً S M K هذا مضی P I / 14 دوست که هرگز S M K برادر که P I / هیچ M – S P K I / 15 صفتی ... حرکت و P M I – S K / 16 دودر S M K دو P I / 16 – 17 در وجود ... کثافت S M K بی لطافت وکثافت در وجود آید P I / 17 تمهیدات S M K تمهید P I / 18 شرح از آن P I از آن S K ازین سبب M / چه S M که P I – K /.

بود فهم تو در آن مضطرب شود امّا چون کسی بود که چیزی بتواند شنیدن، این مسأله‌را در یك سطر بتوان بیان کرد .

3 ۱۵۷ – تمهید هفتم : در لباب این مقدّمات . بدان ای دوست که چون جسم‌را وجود موقوف بود بر وجود اوصاف عارض ، واوصاف عارض محال الوجود بود بی چیزی که سبب وجود آن اوصاف بود ، پس اوصاف عارض‌را وجود پس از وجود آن چیز بود وجسم‌را وجود پس از وجود آن اوصاف بود . وهرچه وجودش پس از وجود چیزي بود ، این چیز لا بدّ است که سابق الوجود بود بر آن چیز ، پس آن چیز حادث بود بضرورت . وحال جسم چنین است پس بضرورت جسم حادث بود . وچون حادث بود ، قدیم نبود . وچون هیچ جسمی قدیم نبود ، هیچ قدیمی جسم نبود ، وصانع عـالم لا بدّ قدیمست ، پس جسم نبود . وهذه کفایة .

12 ۱۵۸ – در این مسأله بیش ازین نتوان نوشت که مستحقّ این تطویل هم نیست . أمّا بحکم آنکه تو عادت نکرده‌ئی در این شیوه بیشترك نوشتم که لکلّ داخل دهشة . باید که در این نوشته پیوسته تأمل کنی تا ضرورت معلوم شود که محال بود که هیچ جسم بود إلّا که حادث بود . واین مسأله‌را هزار گونه بیان توانم کردن . أمّا این ما حضروقتست ، وچنین دانم که کفایت بود ، أمّا بتأمّل مطالعه باید کرد ویقین بدان که معرفت خدای تعالی نه این بود که معرفت از شنودن هر گز حاصل نشود. چه تحصیل معرفت خود راهی دیگر است .

---

1 در آن S P I - M K / شود P M I گردد S K / 2 را S P K I - M / 4 واوصاف عارض M - S P K I / 4-5 محال ... پس اوصاف S K - P M I / 5 عارض S M K عارضی P I / 7 است که S P M I - K / 8 بود . . . پس آن M برآن چیز پس آن S P I بـود وآن چیز پس از آن K / 9 چنین P M I این P K / 10 جسمی K - S P M I / هیچ ... نبود K - S P M I / لا بد S M K - P I / 11 پس P M I لا بد که S K / 12 بیش P M I بیشتر S K / که P I چه S M K / 13 نیست S P M I نبود K / بیشترك P M I روشن تر S K / 14 در . . . پیوسته M درین باب S K درین نوشته P I / 15 را P I - S M K / 16 توانم کردن S M K توان کرد P I / 18 از ... حاصل S P M I آن شنودن هزار حاصلی K / نشود P I نباید S نگردد M بباید K / چه S M K که P I / .

۱۵۹ – وبدایت آن راه طهارتست که بُنِيَ الدّینُ علی النظافة . وبدایت
طهارت پاکی ظاهر است، وظاهر تن است وجامهٔ تن، وأخسِ دَرجاتِ طهارت
اینست . وقومی از سالکان راه حقّ خود بدین طهارت ننگرند . واز غلط 3
خالی نیند که این طهارت بآب حاصل شود . وحصول این طهارت بی‌حقیقت
طهارت ، بهیچ کاری نیاید . واین معنی در قرآن چنین میگوید : « انما
المشرکون نجسٌ » . ای دوست إنّ الله تعالی لا ینظر الی صورکم ولا الی أعمالکم 6
ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم . چون دل نجس بود ، طهارت ظاهر بچکار
آید . واین چنان بود که کسی تن جامه پاکیزه دارد، واز فرق تا بقدم بأنواع
نجاسات آلوده بود . ای دوست طهارت ظاهر مزّیتی است در راه خدای 9
تعالی ، وطهارت دل رکنی است ، وچون رکن بخلل بود مزّیت بچکار آید .
واین چنان بود که کسی خواهد که خطّ آموزد . وآنکه شب وروز درآن
کند که کاغذ مهره زده طلب کند، وعمر در این بسر برد، وهرگز قلم بر کاغذ 12
ننهد ونداند که الف وبا چون نویسند .

۱۶۰ – دوم درجهٔ طهارت پاکی حواسّ است ، از آنچه قاطع راه
خداست که « إنّ السَّمعَ والبصرَ والفؤاد کلٌّ اولئك کان عنه مسؤولاً » . 15
سیوم درجه در طهارت پاکی دماغ است ، از خیالات واوهام ردی که
مرد را از راه خدای تعالی باز دارد که اوهام وخیالات از جنود ابلیس اند .

---

2 وظاهر ... درجات P M I چون پاکی تن وجامه وآخر درجات در SK / 3 راه حق PI
– S M K / ننگرند P M I بنگویند S K / 4 نیند P M I نیستند S K / شود P I گردد
آید S K / 5 – 6 طهارت ... المشرکون S M K – P I / 5 میگوید S M هست P I – K /
5 – 6 التوبة 9 : 28 م / 7 ونیاتکم S P K I – M / 9 است در P I دارد در S K در M /
12 کند S P K I کوشد S / مهره زده S K مرزر P M I / 12 – 13 که . . . چون S M K
– P I / 14 دوم درجه S P K I درجهٔ اول در پاکی M / 15 که P M I – S K / الاسراء
17 : 36 ك / 16 سوم‌درجه S P K I درجهٔ دوم M / 17 مردرا P M K I مردم S / .

چهارم درجهٔ طهارت پاکی دل است از خواطر وقواطع در این راه دراز. وچون این طهارت دست داد، روی در قبله باید آورد. وچون وقت احرام گرفتن آنگه بود، از همه مخیّط بیرون آید.

۱۶۱ — جوانمردا! هرلباس که برتو بود که شیطان دوخته، بیرون باید کرد، أگر قصد کعبه داری. «استجیبوا لله ولرسوله اذا دعاکم». دعا شرط است، کار اینست. اگر لبّیك اللهم لبّیك گویی در این حالت، نامت در جریده است. انمایستجیب «الذین یسمعون القول فیتبعون أحسنه». ونماز در این حال از مرد درست بود که مفتاح الصلاة الطهور، ودرِ بهشت دراین حال بود که باز کنند که مفتاح الجنة الصلاة وقرة عیني الصلاة، و «فصلّ لربك وانحر»، الصلاة قربان کل تقيّ «لن ینال الله لحومُها ولا دماؤُها ولکن یناله التقوی منکم». چون بتقوی رسیدی، در نماز خودرا قربان باید کرد که «فصلّ لربك وانحر» این بود که صل صلاة مودعٍ ای مودع لنفسه.

۱۶۲ — جوانمردا! المُصلي یناجي ربه وتا تو باشی ونفس تو باشد، راه نیست بخدای تعالی. أبی الله ان یکون لصاحب النفس الیه سبیلا. پس با نفس تو مناجات کی دست دهد؟ وتا مناجات نبود نماز نیست. اکنون چون بنماز رسی، مناجات پدید آید. وچون خدمت بسیار کنی، باشد که تورا معرفتی دست دهد. مصرع: چاکر چو قدیم گشت گستاخ شود. این معرفت بود، باقی آنچه تو بچیزی آموزی، آن از معرفت سخت دوراست. عارفی باید تا داند که معرفت چیست، من از معرفت نام دانم، ترا خود نشناسم.

---

1 چهارم درجه S P K I درجهٔ سوم M/ دل P M I – S K/ در S M K از P I / 2 وچون وقت M ووقت S P K I / 3 آنگه P I – S M K / بود S M I بود که P K / 4 دوخته PI دوخت M دوخته باشد S K / 5 الانفال 8 : 24 م / 5 – 6 دعا ... انیست K شرط کاراینست M شرط کار است P I / 6 حالت P M I حال P K / 7 است S M K آنها نیست I ثبت کنند P / الزمر 39 : 18 ك / 7 – 19 انما... نشناسم S M K – P I / 9 بود S M – K / 9–10 الکوثر 108 : 2 ك / 10 الحج 22 : 37 م / 11 رسیدی در نماز M K رسند S / 14 پس M – S K / 15 – 17 وتا ... نماز نیست ... دهد مصرع M وچون ... دهد S – K / 18 آنچه M انکه S K / 19 من M – S K /.

۱۶۳ — ای دوست ! قومی از فلاسفه ومتکلمان خودرا عارف خوانند
« ذلك مبلغهم من العلم » پندارند که از راه هذیان کسی بمعرفت رسد ، حاشا
وکلّا ! ای دوست مارا با این چه کار ! امّا هم اولیتر آنست که بیان کرده 3
شود تا در غلط نمانی . هوا پرستانرا کجا رسد که حدیث مردانِ راه خدای
کنند ! آن کس که هنوز از خلق خدای ترسد واز خدای نترسد ، آنکس
بنزدیك أهل طریقت کافر است ، وهنوز بمقـام مشرکان نرسیده است . 6
چگونه شاید که از اهل معرفت سخن گوید ! جوانمردا ! هفت آسمان وزمین
در قبضهٔ عارف کم بود . اگر أنا الحق زند ، معذورش دار . گویی فلاسفه‌را
این معنی بر خاطر گذرد . نمی توانم چیزی نبشتن ، ونمیدانم که چه بنویسم ! 9
خدای تعالی عاقبتی محمود دهاد .

۱۶٤ — ای دوست نصیحتی بشنو که بر هر حال که باشی نومید مگرد .
« لا تیأسوا من روح الله انه لا ییأسُ من روح الله إلّا القومُ الکافرون » . وبهر 12
کال که رسی از قطاع الطریق بر حذر باش که « فلا یأمنُ مکرَ الله إلّا القومُ
الخاسرون » . ای دوست ! چندان که خواهی جبّاری وقهـاری هست .
وچندانکه نتوانی دانستن ، کرم ورحمت هست . ودر هر مقام که باشی داد آن 15
مقام از خود میده ، وحالی در این مقام که هستی چندانکه توانی خیر میکن
با مسلمانان ، واز دود دل بیچارگان ودرماندگان برحذر باش . وچندانکه
توانی معصیت کم کن ، واگر هزار کبیره در روزی بکنی ، ویك صغیره دست 18

---

1 ـ 18 ای . . . دست P I ـ S M K / 2 النجم 53 : 30 ك / هذیان M زهد باز S K /
3 اولیتر M اولی S K / 4 راه M ـ S K / 5 هنوز M ـ S K / ترسد M نترسد S K / واز
M از S K / آنکس M ـ S K / 6 بنزدیك SK بنزد M / است M بود S K / 7 از ... گوید
S K حدیث اهل معرفة کند M / 8 عارف کم بود S K خود کم بیند M / زند S K گوید M /
گوئی S K ـ M / وگذرد S K کی گذرد M / چیزی نبشتن S K که / چیزی بنویسم M /
11 مگرد M مشو S K / یوسف 12 : 87 ك / 13 قطاع . . . باش M قاطع ایمن مباش S K /
13 الاعراف 7 : 99 ك / 14 ای دوست M ـ S K / 15 دانستن M دانست S K / 16 ـ 17
چندانکه . . . مسلمانان M یا مسلمانان خیرات میکن SK / 17 برحذر باش M حذر میکن SK /

بتوانی داشتن بدار ، ونباید که شیطان ترا در این مغلطه افکند . واگر به
پُری آسمان وزمین کبایر داری رحمت او بیشتر از آن است . واگر به پری
3 آسمان وزمین طاعت داری ، در جنب عدل او ذره یی مشناش .

۱٦۵ — وهر روز از مال خود چیزی جدا کن واز بهر خدای تعالی بده
ومی‌دان که از بهر خداست وچندان که خواهی جدا کن . وبرآن مواظبت
6 نمای ، وچنان پندارکه هرگزاین طاعت نکرده‌ای،وبکس مده که بضرورت
چیزی خواستی دادن . وعلی الحقیقة دانم که دشوار بتوانی دانستن که مصرف
آن صدقت کیست . وبدانی که چون در روزی هزار دینارکم یا بیش خرج کنی
9 از چه مایه است که بخدای میتوانی دادن لا بل بخود میتوانی دادن . وزنهار
زنهار ! چون روزی دو وده بدهی، نباید که دست از آن بداری که آفت آن
ندانی! تو چنان دان که فایده آن هم ندانی. اگر یك روز این وظیفه فراموش
12 کنی ، روزی دیگر خودرا بران عقوبت کن ، وچیزی که در طبع تو بدان
بخیلی باشد از خود جدا کن . واگر فراموش نکنی لیکن سببی بی تو براه آید
که بدان کار نرسی ، هم این کارکن خودرا مواخذت کنی ، واین عظیم عظیم
15 کاریست ، ارجو که این توفیق بیابی . واگر در اول روز جـــدا کنی وروز
بآخر آید ، وهنوز پیش تو باشد شاید ، مادام که تورا در امساك آن چیزغرض
نباشد . واز این نصیحت بر خطری تادانی فایدهٔ این کار عظیم خواهد بود .

18 ۱٦٦ — واول شب که میان ما ملاقات بود ، ترا نصیحت کردم ووردی

---

1 ـ 18 بتوانی . . . وردي P I ـ S M K / 1 داشتن M داشت S K / ونباید S K که
نباید M / مغلطه افکند S K مغالطه زند M / 2 بیشتر S K فراخ تر M / است S K دان M /
5 ومی . . . کن S K ـ M / 6 پندار M انکار S K / مده M بده S K / 7 خواستی دادن
M دادن نبود S K / 9 ازچه S K زآنچه M / زنهار S K ـ M /10 نباید M ـ S K / آفت
K ـ S M / 11 دان K ـ S M / I2 کنی S K کنی با M / روزی S K روز M / 13 بخیلی
SK بخلی M / اگر M اگرچه S K / سببي . . . براه S K شبي بر تو بر M / 14 نرسی S K
نرمی که خیر کنی M / عظیم K ـ S M / 16 باشد M بود S K / ما دام S K ـ M / چیز M ـ
S K / 18 کردم M کرده ام S K /

نهادم ، نمیدانم که بدان ورد مواظبت می نمایی یانه ! واگر چنانچه مواظبت
ننموده ای غالب ظن آنست که از تو هیچ نیاید . تا دانی مرا از این کار اعلام کند
3 که دیر گاه است تا میخواهم که معلوم کنم ، فراموش میشد . وهان هان ! تا آن
صدقه را که معین کند بکاری از کارهای دنیوی صرف نکند . واگر هرروز
متفاوت بود زیان ندارد اگر باز معین کند . مثلاً این خاصیت باشد دراو .
6 اما نشاید علی الدوام که مختصر بود ، ومیخواستم که این نصیحت یاری علمی
بود که ترا فرا آن آوردی . واگر یك سال برآن مواظبت نمایی بدانی ؛ واگر
ندانی ، منت باز نمایم إن أنسیء في آجالنا . از تأثیر این مکتوبات
9 پیوسته خبر میکند ، ونموده بود که اکنون می بدانم که این مکتوبات نخستین ،
اگر چه بفهم نمی رسید درآن روزگار . اگر اکنون در آن مطالعت کنم ،
سود دارد . واین سخن را یکبار دیگر روشن ترك بنویسد ، تا مقصود ازین بدانم
12 که چیست تا تدارك کرده اند . والسلام .

1 ـ 12 نهادم . . . والسلام P I ـ S M K / 1 نهادم M نهاده ام S K / ورد M ـ S K /
می نمانی S K نموده ئی M / چنا نچه M ـ S K / مواظبت ننموده K ننموده S M / 2 ظن
M ـ S K / نادانی M ـ S K / 4 از کار های M ـ S K / نکند M ـ S K / 5 اگر باز S K
اگریك نان M / 7 فرا آن M بدان S K / آوری و M آوری که S K / برآن S K ـ M /
7ـ8 بدانی . . . ندانی M تا بدانی که S K / 8 تاثیر این M K تاثیرات S / مکتوبات S K
مکتوب، M / 9 می بدانم SK نمیدانم M / نخستین M اول SK / 10 رسید در SK رسیدیم M /
در آن مطالعت S K مطالعت M / 11 را M ـ S K / تا M که S K / بدانم که M نمیدانم
S K / 12 تا تدارك . . . والسلام S K ـ M /

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۶۷ – برادر أعز ترا سعادت ابدی نصیب باد. سه چهار مکتوب درشرح
الله اکبر نوشتم وهنوز کلمهٔ اول تمـــام نکرده ام . واین قدر ضرورت است 3
تکاپوی همهٔ عالم وعالمیان از انبیا واولیا علیهم السلام ، آنست که از کلمهٔ الله
اکبر چیزی بدانند ، وبیش ازین خود هیچکس‌را مطلوبی نیست . اما این قدر
در بدایت عموم‌را ببباید دانست ، تا سلوکی توانند کرد . پس چون سلوك کنند، 6
هرکسی‌را نصیبی نهاده اند از معرفت این کلمه . وتخم سعادت خصوصی آنست
تا دانی « وأن لیس للانسان إلاّ مـــا سعی » . واز ثمرهٔ این تخم خواهد خورد
هرکسی، « وأنّ سعیَهُ سوف یُری » . ودر هر لحظه آن سعادت در تضاعف 9
بود الی ابد الآبدین « ثم نُجزیهِ الجزاءَ الاوفی » . این بود « أجراً غیر ممنون »
و « عطاء غـیر مجذوذ » . واین قدر بضرورت هنوز ترا میباید دانست که در
وجود قدیم یکی بیش نیست ونبود، چه تو میگویی مرا ببرهان بهتر بطبع میرسد، 12
وچون بدانستی که یکی بیش نیست « فإلهکم إلهٌ واحـد » بدانی که چبود .
وچون بدانستی که یکی بیش نتواند بودن « قـُـلْ هو الله أحد » . بدانی
چیست . 15

---

1 بسم ... الرحیم Mالمکتوب الرابع عشر K ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الرابعة عشرة بسم ... الرحیم S / 2 در شرح S M از شرح تفسیر K / 3 نکرده ام S K نکردم M / 4 تکا پوی همهٔ S K تا بدانی که جمله M / آنست S K در آنند M / 6 توانند . . . کنند S K بتوانند کردچه M / 8 النجم 53 : 40 ك /واز S K این بود واز M / خورد S K خوردن M / 9 النجم 53 : 40 ك / 10 ابد الابدین K الابد M/ النجم 53 : 41 ك / القلم 68 : 3 ك / 11 هود 11 : 108 ك / این قدر M ـ S K / هنوز M ـ S K / 12 نیست و M ـ S K / تو میگویی مرا M گوئی ترا S K / 13 الحج 22 : 34 م / 14 التوحید 112 : 1 ك /

* * * K 14 . M 23 . S 14 . نامهٔ چهاردهم * * *

۱۶۸ – جوانمردا ! میان واحد وأحد فرقی عظیم است ؛ واحد یکی بود ولیکن احد یگانه بود . آفتاب یکی است ولیکن یگانه نیست . وتو هم یك آدمی از راه عدد ، ولیکن چون تو بسیارند . وآفتاب یکی است بعدد ولیکن اورا ثانی نیست . ولیکن ممکن است که چون او هزار هزار باشد ، چون امکان آن نیز برخیزد که اورا ثانی بود ، أحدیت آنجا بود . جوانمردا ! تو از راه عدد یکی توانی بودن ، چه تورا اگر از راه اجزاء تو ببینند کثیر باشی نه واحد ، زیراکه چشم تو دیگر است وگوش تو ودست تو وزبان تو دیگر وتو دیگر ، وتو با این اجزا متکثری. وآفتاب اگر چه متشابه الاجزاء است ، هم متکثراست باجزاء خود. پس از راه قسمت اجزاء خود کثیراست ، اگر چه از راه جملهٔ اجزاء خود یکی است .

۱۶۹ – وهمچنین تکثری دیگر بود معنوی ، از راه تکثر اوصاف متغایر چنانکه یکی علم فقه وعلم کلام وعلم نحو وعلم نجوم داند . پس اواز راه اوصاف متکثر بود . زیراکه چون گویند : او فقیه است ومتکلم است ونحوی است ومنجم است ، این چهار صفت باشد که جای دیگر نبود ؛ ولیکن سه صفت بود از این جمله ، وباشد که دو صفت بود وباشد که یك صفت بود. وقوام هر کلی بأجزاء خود بود ، چنانکه قوام آدمی بسروتن بود . اگر سر جدا کنند از تن ، اسم آدمی بر خیزد ، نه بر سرافتد ونه برتن . واگر بینی وچشم از سرجدا

---

2 ولیکن M ـ S K / 4 باشد M بود S K / 5 امکان آن نیز M این مکان S K / ثانی S K ثانی نتواند M / 6 چه تور اگر M واگر ترا S K / تو M ـ S K / ببینند S M بنویسند K / 7 نه واحد M ـ S K / 8 وتو دیگر M ـ S K / 9 است S M بود K / راه M این راه S K / کثیر M کثرت S K / 10 ازراه جمله M راه S K / 11 همچنین M هم S K / دیگر بود M دارد S K / 12 علم ... داند M فقه داند وکلام داند ونحوداند ونجوم داند S K / 13 ـ 14 است M ـ S K / 14 باشد S ـ M K / 15 دو صفت . . . صفت بود M دو . . . بود S K / 16 کلی M یکی S K / آدمی M شخص آدمی S K / 17 بر خیزد S K ـ M / .

کنند اسم سر بدان أجزا نیفتد . واگر آفتاب‌را در وهم بچهار قسمت بنهند ، اسم آفتاب بران چهار اجزا نتوان نهاد . واینجا بدانکه قوام هر کل که مرکب بود از أجزای جسمانی یا اجزای معنوی ، لا بـد بود که قوام آن کل بدان اجزاء بود ؛ ووجود اجزا مستغنی بود از وجود کل . اما وجود کل محتاج بود بوجود اجزا ، زیراکه تا وجود اجزا نبود ، محال بود که کل‌را وجود بود . نه بینی که تا وجود چشم و گوش وبینی ودهن وزبان نبود، محال بود که سر تواند بود . امّا گوش وچشم‌را وجود تواند بود بی آنکه سر موجود بود . واینجا جرم گوش میخواهم که از سر جدا کنند نه شنوائی تا دانی .

۱۷۰ — وچون معنی واحدرا بدانستی ، اکنون بدانکه قدیم یکی بیش نتواند بود . واین مسأله پاره غموضتي دارد . والعلمُ يؤخذ من أفواه الرّجال . وغالب آنست که از نوشته فهم نکنی ؛ أمّا من بنویسم که اگر فهم افتـاد مبارك ، واگر نه ، لا بد ببايد خواندن تا معلوم گردد . واز آن دو مسألهٔ سابق این غامض تراست ، أعنی اثبات قدیم ونفی جسمیت از قدیم . ومن بقدر وسع تقریر کنم نزدیك تر بفهم تو . ومن الله التوفيق والعصمة من الزلل .

۱۷۱ — بدان ای دوست عزیز ، أعزنا الله وإياك بسلوك الطريق المستقيم که محال بود علی الاطلاق که دو موجود بود متغایر که این نه آن بود وآن نه این بود . وآنگاه هر دو قدیم باشند . زیراکه اثنینیت بتغایر واختلاف اوصاف صورت بندد ؛

1 در وهم S K ـ M / 2 چهار S K ـ M / نتوان نهاد M نیفتد S K / 3 یا M و S K / 5 ـ 7 که کل . . . محال S ـ M K / 6 وبینی S M ـ K / دهن وزبان M ودیگر اجزا K / تواند S K ـ M / 7 اما ... موجود بود S K–M / 8 که ... کنند S K ـ M / 9 چون S K ـ M / را S K ـ M / 10 غموضی M غموضق S K / 11 من S K ـ M / کـه S K ـ M / 12 واگر نه M والا S K / دو M دوسه S K / 13 سابق S K ـ M / 14 کنم ... تر S K این معلوم کنم M / ومن الله M انشاء الله وحده وبالله S K / 15 الطریق M الصراط S K / 17 باشد M بود S˙K / اثنینیت M تثنیت S K / اختلاف S ـ M K /.

واختلاف در دو قدیم بذاتیــات قدیم صورت نبندد . پس بعوارض بود .
واوصاف عارض در قدیم محال بود که آنرا اسبابی خارج از ذات قدیم باید ،
وهرچه بدین صفت بود ، حادث بود نه قدیم . واینجا چهارم علم بتفصیل بباید 3
دانست ، تا این جمله که نوشتم ترا در طبع افتد . یك علم آنست که در دوی
اختلاف صفات ضرورت بباید . دوم علم : آنست که اختلاف اوصاف یا
بذاتیات بود یا بعوارض . سوم علم آنست که اختلاف بصفات ذاتی نبود میان 6
دو قدیم . چهارم علم آنست که اختلاف باوصاف عارض هم محال بود که بود
در قدیم . واین چهار اصل است ، وهر یکی‌را بیان علی حــده بکنم تا بفهم
مبتدیان نزدیك شود . 9

۱۷۲ ـ اصل اول : در بیان انکه اختلاف اوصاف میان دو چیز ضرورتست .
بدان ای دوست عزیز ! سلك الله بك سبیل الحق که هرگز دو چیز نتواند
بود ، خواه حادث وخواه قدیم ، إلّا که ضرورت بود که یکی‌را صفتی بود که 12
آن دیگری‌را آن صفت نبود . چه اگردر همه اوصاف مشترك باشند ، خوداسم
دو برخیزد ، ولفظ فارغ بلا معنی بماند . اکنون اختلاف میان آدمی واسب خود
ظاهراست . واختلاف میان دو آدمی هم ضرورتست ، اِما در لون واِما در طول 15
واِما در عرض واِما در مکان واِما در زمان . واگر نیز هیچ صفتی مختلف نبود
که یکی‌را بود ویکی‌را نبود ، پس هردو یکی بود نه دو . واگر این روا

1 بذاتیات M K براثبات S / 3 وهر S K چه هر M / بباید M میباید S K / 4 یك علم
M یکی S K / دوی S K اثنینیت M / 5 ـ 7 علم M ـ S K / 5 ـ 6 یا بذاتیات بود S M باید
که اثبات کند K / 6 بصفات M صفات S K / ذاتی M ذات S K / 7 که بود M ـ S K /
8 چهاو اصل M اصلی S K / 9 شود S M باشد K / 10 میان K M در میان S / 11 سبیل M
طریق S K / 12 را M این S K / 12 ـ 13 که آن ... نبود S M ویکی را نبود K / 13 چه
M که S K / اوصاف M ـ S K / 14 بماند M نماید S K / آدمی واسب S K اسب وخر M /
15 خود S K ـ M / 16 نیز K ـ S M / صفتی مختلف M صفت S K / 17 هر دو K ـ S M /.

بودی که بی اختلاف صفت دویی موجود بودی ، پس روا بودی که کسی
اشارت بیك آدمی کردی و گفتی که این مشار الیه دواست . أمّا میان این
3 دو آدمی البته هیچ اختلاف نیست در هیچ صفت ، نه در لون ونه در شکل
ونه در مکان ونه در زمان ونه در غیر آن . واین محالست .

۱۷۳ ـ ونیك اندیشه کن! چون دو چیز بود، ما گوئیم در یکی: هذا ودر یکی:
6 ذاك . پس گوئیم : هذا عینُ ذاك أوغیرُ ذاك . اگر گوید : عینُ ذاك پس دو نبود
که یکی بود ؛ واگر گوید : غیر ذاك ، اینجا گوئیم : هذا ذاك، دراین یکی
نتوانیم گفتن بل باید گفتن : هذا هذا ، ودران یکی نتوانیم گفتن : ذاك هذا
9 بل باید گفتن که ذاك ذاك . واگر اختلاف نیست، پس چرا هذا برین می افتد،
وبرآن دیگر نمی افتد ؛ وذاك برآن می افتد ، وبرین دیگر نمی‌افتد ؟ واین
تأملی خواهد که شیطان اینجا هرساعت پیش پای دیگر مینهد. وبیشترعالمیان
12 اینجـــا آفتادهٔ شیطانند . وکم کسی بود که اورا شیطان زیر پای نگیرد .
وهرگاه که کسی‌را در دار دنیا ، شیطان در زیر پای گیرد ، لا بد بود که
فردا در عرصات گوید : « ربَّنا أرنا اللذین أضلّانا من الجن والانس ، نجعلهما
15 تحت اقدامنـا ، لیکونا من الاسفلین » . وغالب آنست که این از خواندن
نتوانی دانستن .

۱۷۴ — أصل دوم . در اینکه اختلاف صفات یا بذاتیات باشد یا بعوارض.
18 بدانکه چون موصوف‌را صفتی بود ، اگر وجود موصوف صورت نپذیرد بی

---

1 که ... روا بودي K ـ S M / کسی K ـ S M / 2 که M ـ S K / 3 البته S K ـ M /
5 هذا S K که هذا M / 6 ذاك S K گوئیم که ذاك M / 6 ـ 7 دو نبود که یکی K ـ S M /
7 ـ 8 ذاك در . . . هذا هذا M دریکی توانیم گفت S K / 9 بـــل M بلکه S K / 10 نمی
افتد M K نه S / وذاك ... نمی افتد M ـ S K / 11 اینجا M ـ S K / 12 اورا شیطان S K
شیطانرا M / نگیرد S K آورد M / 13 وهر ... را S K وهر که M / در زیر S K را زیر
M / گیرد S K خود نیاورد M / 14 ـ 15 فصلت 41 : 29 ك / 15 وغالب S M واین عالم K /
15 ـ 16 این ... نتوانی M ازین خواندن‌بتوانی SK / 17 یا ... بعوارض M یا ذاتی یا عارضی
بود S K/. 18 نپذیرد K نبندد S M / .

وجود آن صفت ، ما آن صفت‌را ذاتی گوئیم ؛ واگر وجود موصوف صورت بپذیرد بی وجود آن صفت ، ما آن صفت‌را عارض گوئیم ، ودر این اصطلاح مقومات صفات ولوازم صفات همه ذاتی میخوانیم ، تا غلطی بر کسی راه نزد . 3
ودر این باب خود نبشته‌ام پیش ازین .

۱۷۵ – اصل سوم : در بیان آنکه اختلاف میان دو قدیم باوصاف ذاتی نبود. ای دوست چون معنی اوصاف ذاتی بدانستی ، ترا آسان بود که‌بدانی که 6
روا نبود که دو قدیم بود ؛ ودر یکی صفتی ذاتی بود، ودر دیگر نبود ؛ زیرا که وجود موصوف محال بود بی وجود صفت ذاتی، وچون این صفت ذاتی است ، وجود آن یك قدیم بی این صفت چون صورت توان بست؟ واستحالت این خود 9
ظاهر است بغایت .

۱۷۶ – اصل چهارم : در بیان آنکه باوصاف عارض ، اختلاف میان دو قدیم هم نتواند بودن . بدانکه اوصاف عارض در قدیم خود محـــال بود ، 12
زیراکه اوصاف عارض در موصوفات خود ممکن الوجود باشند. وهرچه ممکن الوجود ست ، وجود اورا سببی باید . وسبب در حقیقت ذات موصوف نتواند بود ، زیراکه مقتضی آن صفت ذات موصوف بودی ، پس آن صفت ذاتی 15
بودی نه عارض ، بل هر صفت که عارض آمد مر موصوفات‌را سببی خارج باید از ذات موصوف . نه بینی که سُمرت وبیاض در آدمی نه مقتضای ذات آدمیی است ، چه اگر مقتضی ذات آدمیی بودی ، همه آدمی‌را سمرت بودی . 18

---

1 و 2 گوئیم S K خوانیم M / بپذیرد K ببندد S M / صفت‌را عارض M را عارضی SK / 3 همه ذاتی M هم ذات S K / 6 ـ 7 باوصاف .... قدیم K ـ S M / 7 زیرا S K ـ M / وتوان K ـ S M / 11 ـ 16 عارض M عارضی S K / 12 بود M است S K / 13 خود S K ـ M / باشند M است S K / 14 است M ـ S K / 15 زیراکه مقتضی آن M که آنگاه مقتضی S K / ذات صفت . . . M ـ S K / 18 آدمیی S K آدمیت M / را سمرت S K اسمر بودنـــدی وابیض M / .

وچون ذات آدمی سُمرت وبیاض اقتضا نکند ، این لونهارا مقتضی دیگر می باید . ودر قدیم چون صفات عارض بود مقتضی آن صفات نه ذات قدیم بود .
3 پس سببی خارج باید که مقتضی آن صفت بود در ذات قدیم. آنگاه قدیم محتاج بود بغیری ، وآن محال بود . چه قدیم باید بخود ایستاده بود ، واورا بهیچ غیری حاجت نبود . چه اگر اورا بغیری حـــاجت افتد ، پس وجودش در وجود
6 او بسته باشد . وهرچه وجودش در وجود چیزی بسته باشد ، این چیز پس از آن توان بود . وهرچه پس از چیزی دیگر بود حادث بود نه قدیم .

۱۷۷ – وچون این چهار علم محقق شود ، بدانی که قدیم جز یکی صورت
9 نبندد ؛ زیراکه دوی‌را از اختلاف اوصاف استغنا نیست. واختلاف یا بصفات ذاتی بود یا بصفات عارضی ، واین هر دو محالست ، پس محال بود که دو قدیم باشد . اگر فهم نکنی ای دوست ، آن از قلّت ممارست دان ؛ زیراکه عادت
12 نکرده‌یی که جز مظنونات ومستحسنات ومشهورات دانی وشنوی ، وطبعت زبون شده است. چنانکه معده هر کسی‌را عادت شده باشد که جز گوشت مرغ هضم نتواند کرد. وچون گوشت گاو خورد، این کس معده او بار آن نکشد،
15 چه عادت ندارد بهضم طعام غلیظ . وتو خوی فراکرده‌ای که هرگز چیزی نیاموزی، إلا چیزی که زود ادراك کنی . وبار تأمل وتروی نتوانی کشیدن. وچون چیزی گویند که تأمل بسیار خواهد، یك ساعت تأمل کنی پس طبعت
18 ملول گردد، واز آن اعراض کنی . واگر خواهی که چیزی بدانی که در عالم

1 لونها S K سمرت وبیاض M / 3 خارج S M حادث K / ذات S K – M / آنگاه قدیم M آنکه S K / 4 چه M زیراکه SK / 5 حاجت ... محتاج M حاجت ... احتیاجی S K / 6 او M آن غیر S K / باشـــد M بود S K / 11 ای دوست S K – M / زیرا M – S K / 12 دانی و M – S K / 13 هر کسی S K – M / شده باشد S K بود M / 14 کرد M کردن S K / کس S K – M / 15 فرا M .وا S K / 17 یك ... پس S K – M / .

کسی نداند الا تنی چند ، رنجکی برخود باید نهادن . ولن یغلب عسر یسرین.
این کار یك ساعت‌راست ، وراحت صد هزار ساله . چرا از این بباید گریخت؟
3 وبا این همه میدان که این علم هنوز بوجاد کودکان است ، وراه مردان
خود راه دیگرست . اگر رغبت کنی بدایت آن جان باختن است ، واگر
نکنی از باغ أمیر گو خلالی کم باش .

6 ۱۷۸ – ای دوست ! تو عاشق خودی ، وبازرگانی به بد دلی نتوان کرد .
چون دخترکان در عالم عادت پرستان مقام کردن دیگراست ، وپای همت‌را
برعادت وعادت پرستی زدن دیگر . لا بأس إمّا هلك وإمّا ملك . رباعي :

9 ومن لم يزل يرمي به الدهر غربة — وبعد فجاج الارض أبعد أبعدا
يُصب نشباً او يرمه الدهر بالتي — يصيب كرام الناس مثني وموحدا

جوانمردا ! انکه از خود ترسد واز مخالفت عالمیان ترسد ، ازو خود هیچ
12 نیاید ، تا دانی مرد آنست که با خود گوید . رباعی :

اعص العواذل وارم الليل عن غرض — بذي نشب يقاسي ليله خببا
كيما تصادف مالا او يقال فتى — لا في التي تشعب الفتيان فانشعبا

15 اگر مردی داری تا عجایب بینی ، واگر نه چون نگاه کنی . همراهان تو
بەبالاساغون رسیده باشند ، تو ایشان‌را کجا یا بی وکی بینی ؟ « وقالوا ما لنا
لا نرى رجالاً كنا نعدهم من الاشرار. اتخذناهم سخريا أم زاغت عنهم الابصار».
18 والسلام .

1 الاتی چند M – S K / لن M ان S K / عسر M عشرین S K / 2 هزار K – S M / 3 هنوز S K – M / وراه مردان M نه راه مردان کـه مردانرا S K / 5 امیر K – S M / 6 کرد . در حاشیهٔ S تاجر ترسنده طبع شیشه جان در طلب نی سود دارد نی زیان / 8 رباعی S – MK / 9 غربة M K غرفـة S / 10 نشبا M نسبا S K / 11 خود هیچ S K هیچ M / 12 رباعی S – M K / 13 بذی نشب K / بذی سبب M ندی شنب S / ببالا ساقون S بیـلا ساقون S M K فانشعبا وانشعبا S / 16 17 ص 38 : 62 ك / 18 والسلام S والحمد لله رب العالمین K – M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۷۹ – خدای تعالی برادر أعزرا در ضمان سعادت وسلامت بدارد. پنج
3 مکتوب در شرح الله اکبر نوشتم . ودر مکتوبها جملهٔ علوم نبشتم . إنشاء الله
که بروزگار بحقایق آن رسی . وحالی معلوم شد که قدیم ضروری میباید که
بود . ویکی میباید که بود، ودو قدیم محالست . وآن یکی بهیچ حال جسم
6 نمی تواند بود . وچون این علم معلوم شد، بدانکه هر موجودی که می‌بینی،
از آسمانها وستاره‌ها وماه وآفتاب وعناصر ومرکبات، جمله از معادن ونبات
وحیوان همه حادث اند؛ زیراکه همه اجسام اند . وایمان بغیب درست دار که
9 چندین هزار هزار عالم هست که تو یکی نمی‌دانی ونمی‌بینی . وآن همه عالمها
آفریده است، وخلق‌را عجب آید که گویند: هژده هزار عالم است، وپندارند
که این سخن مجاز است . لعمری مجاز است، زیراکه چون صد هزار هزار عالم
12 بیش آفریده است، وأَخسّ آن عالمها ظاهراً وباطناً این عالم اجسام است،
وآنگاه ما گوئیم هژده هزار عالم آفریده است، لا بد این سخن قاصر بود از
آنکه آفریده است. ودر حد کل عالم، هژده هزار گفتن مجازاست نه حقیقت.

15 ۱۸۰ – وهمانا که برادر أعزرا أعزه الله برضاه، فرا خاطر آید که چون

---

1 بسم ... الرحیم M المکتوب الخامس عشر K ومن کتبه رضي الله عنـــه الرسالة الخامسة عشرة بسم ... الرحیم S / 2 تعالی M عز وجل S K / 5 میباید M میشاید S K / یکی S K - M / 6 نمی تواند بود M نتواند بودن S K / علم S K - M / که می بینی M - S K / 8 حادث اند S K حادث است M / وتو یکی M یکي از آن S K / 10 - 13 وخلق ... است M K - S / 14 حد کل عالم M کل عالم K کل S / 15 فرا M به S K / .

*** K 15. M 24. S 15. نامهٔ پانزدهم ***

عوالم بدین وجه بسیاراست واین عالم اجسام اخس آن همه عوالم است؛ چه معنی
راست که در قرآن ذکرآن عوالم نیست ، وذکر آسمان وزمین هزار جای باز
گوید ! بدان ای دوست ! که قرآن بر دو چیز مشتمل است . یکی آنکه 3
خلق‌را بکار میآید در سلوك . واین یك قسم‌را بیان مفصل است در قرآن. واین
یك قسم مشتمل است بر ذکر صفات وذات وافعال ، وکیفیت سلوك وعلامت
وصول واحوال رسیدگان بخدای تعالی ، واحوال واماندگان از خدای 6
تعالی، وشرح ضابطی کلی که نظام دنیا بدان تواند بود، ومجادلۀ کافران ومحاجۀ
مبطلان تا تمام از اهل کتاب ، چون جهودان وترسایان وگبران . وعلي بن ابي
طالب – کرّم الله وجهه – چنین گوید : که گبران‌را کتابی بوده است در 9
قدیم . وکل آیات قرآن تفصیل این احوال است . ولیکن در قرآن بیش از
تنبیهی نیست. این یك قسم‌را از قرآن، آیات مفصلات خوانند که « قد فصّلنا
الآیات لقوم یتذکرون » . 12

۱۸۱ – ویك قسم دیگر هست در قرآن که خلق‌را حالی بکار نمی آید. چه
این احوال نه گفتنی است ونه شنودنی ونه دیدنی . واین قسم‌را بیان کردن
تطویلی بی فایده بود . واما آیات مفصلات که ولقد فصلنا لهم القول همه 15
در این قسم است . اکنون میشنو تا من این انواع‌را در قرآن با تو نمایم . جایی
میگوید : « فلا أُقسِم بما تُبصرون وما لا تبصرون » در « وما لا تبصرون »
همه در آید ، اگر صد هزار عـــالم بود واگر بیش . وجایی دیگر گوید : 18

---

1 وجه S K – M / عالم S K – M / 2 راست S K – M / 2 – 3 هر ... گوید M چندین جای مکرر کرده است K چندین گفته است S / 5 یـــك S K – M / 6 واماندگـــان M بازماندگان S K / 8 علي SM امیر المؤمنین عليK / 11 – 12 الانعام 6 : 186 ك / 13 هست SK – M / 16 انواع S K نوع M / 17 الحاقة 69 : 38 ك / .

«وننشئکم فیما لا تعلمون» دراین آیت هراحوال که خواهد بود در آید. وعواقب
آدمیان همه در این آیت مندرج است . جایی دیگر میگوید : « سبحان الذی
3 خلق الازواج کلّها مما تُنبت الارض ومن أنفسهم ومما لا یعلمون ». در این که
« ومما لا یعلمون » هرچه آفریده است همه در آید . جایی دیگر گوید :
« والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینةً ویخلق ما لا تعلمون » در « ویخلق
6 مالا تعلمون » همهٔ عوالم در آید . جاي دیگر میگوید : « حمعسق » « المص »
« طسم » « الر » « ق » « ن » تو چه دانی که این چیست ؟ بجلال وقدر
خدای که روزگاری برمن گذر کرده است که اگر نه این حروف مقطع
9 یافتمی در قرآن ، مرا هیچ ایمان نبودی بقرآن « إنّ في ذلك لَذِكری لمن کان
له قلب » ای عقل . بیت :

گردل نبدی مرا نبودی ز تو یاد دل دولت ما بُد آفرین بر دل باد

12 ۱۸۲ — جوانمردا ! این حروف چه دانی ؟ آنکه لا یتناهی کلام ازل از
جمال بی همال این حروف بی معنی آمد، بنزدیك عموم که « لو کان البحرمداداً
لکلمات ربي ، لنَفَدَ البحرُ قبل أن تنفَد کلمات ربي ، ولو جئنا بمثله مدداً ،
15 توگوئی بپاره‌ای حبر یا مداد ، همهٔ قرآن بتوان نوشت ، پس این چیست که
« ولو أن ما في الارض من شجرة أقلامٌ والبحر یمده من بعده سبعة أبحُرُ ،
ما نفدت کلمات الله » . همه چنین دانسته از اینست که هیچ ندانسته یی .

18 ای دوست ! آنچه بدریاها نتوان نوشت ، همه در طی عز این حروف
آمده است. آه اگر نه این حروف بودی در قرآن، با محمد «المص» تو نوش کن،

---

1 الواقعة 56 : 61 ك / آید . و K ابد الآباد از S M / 2 ـ 4 دیگر S K ـ M /
2 ـ 3 یس 26 : 26 ك / 3 ـ 4 در ... یعلمون M ـ S K / 4 همه K ـ S M / 5 النحل
16 : 8 ك / 7 « ن » S K ـ M / 9 ق 50 : 37 ك / عقل S M ـ K / بیت K ـ S M /
11 از ... ازل M انکه ... را M ـ S K / 12 بی همال S M ـ K / بی معنی K ـ S M /
12 ـ 13 الکهف 18 : 109 ك / 14 قرآن S K ـ M / 15 ـ 16 لقمان 31 : 27 م / 18 است
S K ـ M / آه M K ـ S / .

ودیگران چون حلقه بردر میباشند « کتابٌ أُنزل الیك » . جوانمردا ! آنچه با عموم است دیگر است که « واوحيَ إليّ هذا القرآن لانذركم به ومن بَلَغَ » . وآنچه از بهر محمداست دیگراست « کتابٌ أُنزل إلیك » « قد علِمَ 3
كلُّ أُناس مشربهم » . إنّ هذا القرآن مائدة الله . مصطفی گوید : که چون خوان نهادیم « كلوا واشربوا من رزق الله ولا تعثوا في الارض مفسدين » .

۱۸۳ — جوانمردا ! متعرض رزق دیگران بودن غصب بود وسرقت. و « لا 6
تعثوا في الارض مفسدين » آنچه ترا نیست ازآن دور باش . یا محمد ترا نوش باد « کتابٌ أُنزل الیك ». بار خدایا من تنها نخورم . شرُّ الناس من أكل وحده ومنع رفده . اگر در نبوت شرکت نیست ، مبارك باد . هرچه با قیست در 9
میان نهادیم که سلام علینا وعلی عباد الله الصالحين یا محمد « وإنّك لعَلى خُلُق عظیم » مصرع : هرچه خواهی آن کنم فرمان همه فرمان تست . آنچه تورا نمودیم همه‌را وا نمایم « فستُبصر ويبصرون » . پنداری که تو قرآن خوانی ؟ 12
یا دانی ؟ هیهات ! یا محمد همه‌را در میان توان نهاد إلّا نبوت . اکنون صاد « المص » که خصوص مشرب تو است ، تو تنها نوش کن که « ولسوفَ يُعطيك ربُّك فترضى » . « عسى أن يبعثك ربك مقاماً محموداً » . چون « ص » سراسر 15
نوش کردی « الم » بی « ص » در میان نه با برادران ، تا ما نیز توقیعش بر کنیم چون تو طغرا بر کشیدی ، وگوئیم « الم ذلك الكتابُ لا ريب فيه هدًى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب » یا محمد ! چون « المص » بود « کتابٌ أُنزل الیك » 18

1 و3 و8 و18 الاعراف 7 : 2 ك / 2 الانعام 6 : 19 م / 3 البقرة 2 : 60 م / 4 مائدة M مأدبة S K / نهادیم M نهادم S K / 4 ـ 5 البقرة 2 : 60 م / 6ـ7 جوانمردا ... مفسدين S M ـ K / 9 ومنع رفده S M ـ K / باد S K ـ M / 10 ـ 11 القلم 68 : 4 ك / 11 مصرع MK ـ S / 12 نمودیم . . . نمایم M نمودم همه‌را نمایم S K / القلم 68 : 5 ك / 13 دانی S M قرآن دانی K / را S K ـ M / صاد M ص S K / 14 تنها M K تنهائی S / 14 ـ 15 الضحى 93 : 5 ك / 15 سراسر S K سرتا بسر M / 16 با M تا S K / تاما M ما S ـ K / کنیم M کشد K اکشد S / تو S K ـ M / 17 بر S K ـ M / 17 ـ 18 البقرة 2 : 1 م /

میگفتیم . چون « الم » است « هدی للمتقین » میگوئیم . سبحان من لا یخفی
علیه خافیة في الملك والملکوت .

3 از حالم اگر عالمیان بی خبر ند — از عالمم آن بس که تو حالم دانی

آری ! بیت :

زلفش بکشم رها کنم عمداً باز — تا بر جهد وشود سوی جوزا باز
6 عیبش نبود شدن سوی مأوی باز — زیراکه بسوی کل شود أجزا باز

۱۸٤ – جوانمردا ! از بیدلان چه خبر داری ؟ دیوانه که عاقلی کند کارش
چون بود ؟ خامش دان . بجان تو ساعتی همانجا که هستی می‌باش ! که من کارکی
9 دارم . رباعی :

زلف ارچه بریده یی دراز است هنوز — با زهره ومشتری براز است هنوز
چوگان صفت وکمندساز است هنوز — واندر سر او هزار ناز است هنوز

12 تسبیح روح اعظم است در سحرگاه که مصطفی – صلعم – گفت : إنّ
الله ینظر في کل سحر الی العرش نظرة یزداد بها ألف ألف توسعة ، یزداد بکل
توسعة ألفَ ألفَ علم بالله تعالی ، کل علم لا یقدرُ قدرَه أهلُ السّماواتِ وأهلُ
15 الارض . وبا این همه هنوز می گوید . بیت :

من خود چکنم تا زنم از نام تو لاف — نام چو تو یی بمن رسد ؟ اینت گزاف

رباعی :

18 زلف عنبر بوی یارم عالمی مشکین کند
روی او روی زمین پر لاله ونسرین کند

---

1 هدی للمتقین M – S K / جوز اباز S / حورآباذ M K / 6 شدن S K شود M / 7 – 8
کارش چون بود S K – M / 8 خامش دان S M – K / بجان تو S – M K / کارکی K کاری
S M / 12 گفت S K میگوید M /.16 نام S K عشق M / 17 رباعی S بیت M – K /

با دلم کبر آورد تا چشم من خونین کند
با دل هر بی دلی جان جهانم این کند

۱۸۵ – چه توانم کرد ؟ بیت : 3

امروز که بارهیش کامی دگر است   دانم که نه وصلت است دامی دگر است

« إنّا نسیناکم ». بیت :

گر تو بهلاك بنده یی شاد شوی   دارم سرِ آنکه من تورا شاد کنم 6

« ربّنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به » « فاذکروني » « إنا نسیناکم » .

ما کنتُ أعلمُ ما مقدار وصلکم   حتی هجرتم وبعض الهجر تأدیب

مشتاب که صید سر نگون افتاده است ! بیت : 9

این منم یارا که اندر زلف تو مویی شدم
پیش چوگاني که زلفت داشت من گویی شدم

« کهیعص» « وکم أهلکنا قبلهم من قرن هل تحسُّ منهم من أحد »، « ما لنا 12
لا نری رجالاً » لا یعرفهم غیري . بیت :

مزن بهجر دلم را که غمزه‌ئیش بسست
که کس هزار منی سنگ برمگس نزند 15

یا داود ! فاذا جَنَّهم اللیلُ تملّقوني بأنعامي ، منك اخذنا وعلیك نثرنا .
بیت :

تیغ خویش از خون هر تردامنی رنگین مکن 18
چون تو رستم پیشه یی آن به که بر رستم زنی

---

3 بیت SK ـ M / 4 ـ 5 امروز ... بیت K ـ SM / 5 و 7 السجدة 32 : 14 ك / 7 البقرة 2 : 286 م / البقرة 2 : 152 م / 9 مشتاب ... بیت M ـ SK / 10 یارا M یارب SK / 12 کهیعص ... أحد K ـ SM / مریم 19 : 1 ك / مریم 19 : 98 ك / 12 ـ 13 ص 38 : 62 ك / 14 ـ 19 مزن ... زنی S یا داود ... زنی K یاداود ... زنی مزن ... نزد M / 16 یا داود SK ـ M / تملقوني SK فملقوني M / 17 بیت MK ـ S /

۱۸۶ – «ص . والقرآن ذي الذكر ، بل الذين كفروا في غرّة وشقاق . كم أهلكنـا من قبلهم من قرن فنادوا » . زهی جنید: یقولون في خلواتهم أشياء هي كفرٌ ولكن عند العامة ، وذاك لب الايمـان عند الخاصة . قالت عائشة : يا رسول الله ! إنّ العدوّ ليُوسوسُ إليّ أحياناً انك لست بنبي ! يا عائشة ! أوتجدين ذاك ؟ زود رسیدی اینجا ! ذاك مخّ الايمـان . العصا من العُصية والولد سرّ أبيه . يا عائشة شنشنة أعرفُها من أخزم. يا ابا بكر ! تو چه گفتی؟ يا رسول الله ! بيت :

از مکر سر زلف تو بیچاره شدم میدانی ومی پرسی یارم مپسند

وعليٌّ في بيته يسأل الناس ، ومن بيته مجيء الاخبار . يا رسول الله ! تا کی از مویز وجوز؟ فيك كل الاخلاق ؟ لو وُزن ايمانُ ابي بكر بايمان الثقلين لرَجح. ما این نخوریم یا رسول الله ، ما الايمان يا أبا بكر ؟ أصبت فالزم . « ألم ترَ أن الله أنزل من السماء ماءً فسلكه ينابيع في الارض ثم يُخرج به زرعـاً مختلفـاً ألوانه . ثم يهيج فتريه مصفراً ثم يجعله حطاماً إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلب » اي عقل . یا ابا بکر بدانستی که چرا گویم : اللهم ارزقني ايماناً دائماً ويقيناً صادقاً ليس بعده كفر ؟ بو جهل چه داند که کفر چه بود .

۱۸۷ – جوانمردا ! بجلال وقدر خدا تا مرد کاف « كهيعص » نبینند هرگز بکاف کفر نرسد . إنّ من الشعر لحكمة ! قطعة :

ای کفر ! دریغا که مغان از تو بلافند
اسـم تو پرستندو زعـين تو معافند

1 – 2 ص 38 : 1 ك / 3 ولكن M – S K / لب M لباب SK / قالت M – S K / عائشة رضي الله عنها وعن ابيـها M رضوان الله على عائشة والصلاة على بعلها والسلام على ابيها S K / 4 يا عائشة M – S K / 6 يا ... بيت K – S M / 6 از M در S K / شـدم M شديم S K / 8 – 9 وعـلي ... كل K – S M / مجيء M S يجيء S K / الاخـلاق S الاخبار M – K / 10 ما ... الايمان K – S M / 10 – 14 الزمر 39 : 21 ك / 12 – 13 لمن ... عقل K – S M / 13 گويم M گفتم S K / 14 صادقاً M–S K / 15 كاف M – S K / 16 قطعة M K–S /.

در صورت حرف تو دو صد ميل برفتند
چون نيك نگه كردند در ششدر كافند
يك ذره ز وصل تو اگر روى نمايـد 3
در عـالم ، سجاده وزنار نبـافند

صدّيق گفت: يا رسول الله! مرا دعائى بياموز كه در نماز ميخوانم. گفت: ميگوى : اللهم إني ظلمتُ نفسي ظلماً كثيراً. ولا يغفر الذنوب إلّا أنت . عجبا 6
از اين حديث ! بو بكر ميگويد : لو وُزن ايـمان ابي بكر . آنگاه اورا ميگويد : در دعا ميگوى : اللهم إني ظلمت نفسي ظلماً كثيراً . ودر حـق خود كه أنا أعلَمكم بالله وأخشاكم لله . 9

١٨٨ – يا محمد ! چه فهم كردى ؟ مردانرا ازان كاس ده كه تو خورى . « وانذر عشيرتك الاقربين » . واهـل بدايت‌را شير لطف ميده « واخفض جناحك لمن اتّبعك من المؤمنين » . اونيز با عموم گفت : إنما أنا لكم مثل الوالد 12
لولده ، شفاعتي لاهل الكبائر من أُمتي . فاطمه‌را از آن چه ! انقذي نفسك من النار فأني لا أملكُ لكِ من الله شيئاً . اهل كبائررا بشفاعت محمد حاجت بود. اگر نه انكه كبائر ندارد ، صغايرش خود محو كنند بضرورت كه «إنْ تجتنبوا 15
كبائر ما تُنْهَون عنه نكفـِّر عنكم سيئآتكم » . أترونها للمطيعين ؟ لا بل هي للمتلوثين الخاطئين . يا فاطمة ! ترا با كبائر چه كار ؟ وترا بشفاعت من چـه حاجت ؟ انقذي نفسك من النار ، واجتنبي الكبائر . والسلام . 18

1 حرف M K جرف S / 3 وصل ... نمايد S K اقبال تو گر رخ بنمايد M / 5 صديق M صديق رضى الله عنه S K / كه M تا S K / 6 اللهم S K ـ M / 9 كه S K ميگويد M / الله منه S M K / 10 چه فهم كردى S K ـ M / 11 الشعراء 26 : 214 ك / 11 ـ 12 الشعراء 26 : 215 ك / 14 محمد S M محمد عليه الصلاة والسلام K / 15 اگر M يا S K / خود محو كنند M محوشود S K / 15 ـ 16 النساء 4 : 31 م / 16 ـ 17 لا ... خاطئين S M ـ K / 17 الخاطئين S الخاطئين الخطابين M ـ K / 18 واجتنبي الكبائر S M ـ K / والسلام S K والسلام والحمد لله رب العالمين M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸۹ ــ این هفتم نوشته است در شرح الله أكبر، وهنوز برادر أعزرا، أطال الله بقاه في رضاه، دانستنی است که چون قدیم بیش از یکی نیست، هرچه غیر آن یکی است حادث است. وقومی از اهل معرفت گویند : ما في الوجود إلّا الله. وقومی دیگر هم از اهل معرفت گویند : ما في الوجود إلّا الله وأفعاله. وقومی دیگر هم از عارفان گویند : ما في الوجود إلّا الله وصفاته وأفعاله. واین همه نظرها راست است ، أمـا چون معنی هر یـکی علی حده ندانی ، در غلط بسیار افتی چنانکه دیگران افتادند. وهرنظری‌را بشرحی حاجت است. ودر سه اصل بیان این سه نظر بکنیم ؛ إن شاء الله تعالی ، وبه الاستعانة علی العدو وجنوده.

۱۹۰ ــ اصل اول : در شرح این نظر که ما في الوجود إلّا الله. بدان ای دوست عزیز ! أعزنا الله وإياه برضاه که این جز بمثال ادراک نکنی « وله المثل الاعلی في السماوات والارض ». واین جز بآفتاب تشبیه نتوان کرد و « من آیاته الشمس ». اکنون همه سمع باش. اجسام ارچه بشب موجود بوند ، لیکن همه مظلم بود ، وألوان البته پیدا نباشد. چون روز آیـد ، همه روشن گردد ،

---

1 ـ 15 بسم . . . گردد P I ـ S M K / 1 بسم ... الرحيم M المكتوب السادس عشر K ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة عشرة بسم . . . الرحيم وبه استعين S / 2 اعز S K ـ M / 3 في رضاه M ـ S K / چه غير آن M چيز آن غير S K / 4 يكى است M يكى بود S K / 4 ـ 5 ما . . . گويند K ـ S M / 7 غلط M اغلاط S اغـاليط K / 12 وإياه S K ـ M / 12 ـ 13 الروم 30 : 27 ك / 13 ـ 14 فصلت 41 : 37 ك / 14 ارچه S K ارضى M / 15 گردد M شود S K / .

*** نامهٔ شانزدهم I 13 b . K 16. M 25. P 13 b . S 16 ***

وألوان پیدا گردد ، ونوری بر هر جسمی ظاهر شود وهرذره ممتزج شود بـه ذرهٔ نور امتزاجی عجیب که اگر همهٔ عالم خواهند که ذرات هوارا که بشب موجود بود، از این شعاع که بروز ممتزج گشت جدا کنند ، عاجز آیند ؛ چون آبی سرد که گرم شود ، همه اجزای آب ممازج گردند بحرارتی که اگر کسی خواهد که انگشت بر حرارت نهد بی آن نتواند، واگر خواهد که آب سردرا انگشتی بر نهد بی حرارت هم نتواند ، وتمیز این در اشارت حسی دشواراست ، یا نه ، در اشارت عقلی این تمیز آسان است .

۱۹۱ ـ أکنون هم آن أجسام که بشب موجود بود ، بروز موجود است . وهیچ زیادت ونقصان نیست البته ، الا جرم آفتاب. پس اگر کسی گوید: جز جرم آفتاب نیست البته که بروز موجود است زیادت از آن که در شب موجود بود . این کس راست گوید . همچنین اینجا بدانکه وجود از خود جز قدیمرا نتواند بود. وهرچه غیر او است، از خود جز معدوم نتواند بود. واگر قدیمرا بی او در ازل الی الابد فرض کنی ، جز معدوم نبود أصلاً والبته . وچون بی قدیم اندیشه کنی جز مشمول عدم نتواند بود . اکنون از این حال استحقاق عدم هیچ نگشته است البته إلّا وجود قدیم ، چه اگر نه قدیم بودی ، إلّا عدم صرف نبودی اکنون ، برآن حال که بوده است وخواهد بود . از این حالت عدم تا این حالت وجود هیچ تفاوتی نیست إلّا وجود قدیم . پس اکر کسی این نظر کند ، وگوید : هیچ نیست إلّا وجود قدیم ، این کس راست گفته باشد زیراکه « کلٌّ من علیها فان » ظاهر گشت. « ویبقی وجهُ ربك » بمانده وبس.

---

1 ـ 19 والوان . . . گشت P I ـ S M K / 1 شود S K گردد M / 2 عالم S M ـ K / 3 بروز S M بشب K / 4 ممازج M ممتزج S K / 5 ـ 6 بی ... نهد S K ـ M / 6 حسی M ـ S K / 7 عقلی این M عقل آن S K / 8 بود M باشند S K / است M اند S K / 9 ونقصان S M ـ K / 10 البته M ـ S K / نتواند بود M نبود S K / 12 خود S K وجود خود M / 15 حال K حال وجود M اینجا S / 17 نگشته است S K گشته نیست M / البته S ـ M K / چه M که S K / 19 آن حال M جای S K / بوده M نبوده K / حالت .S K حـــال M / 17 حالت S K ـ M / قدیم S K قدیمی M / 18 وجود M ـ S K / 19 الرحمن 55 : 27 م / بمانده S M K بمانده است P I / .

ما في الوجود إلّا الله ، وليس في الدّارين غير الله . واين سخت بلعجب چیزی است وتأمّلِ صافی خواهد ، واگر اشکالی بماند جز بمشافهت برنخیزد. ودر آن 3 حال این بیت گفته اند :

بنينا فی الريق فيما بينننـــا زق امات القطا زغب القطا

در نوشته‌ای بیش‌ازاین نگنجد . والعلمُ يؤخذُ من أفواهِ الرّجال .

6 ۱۹۲ – اصل دوّم : در بیان این نظر که ما في الوجود إلّا الله وأفعـاله. بدان ای دوست که این نظر بهشیاری نزدیکتر است ونظر دنیاست ازراه عقل. ونظر اول نظرآخرتست وقومی بآخرت نزدیکتر از آن باشند که بدنیا، 9 اگر چه هنوز در قفص بشریّت ببند أجـل بسته باشند . پس بر ایشان این نظر غالب گردد . ونظر دوم هم در مثال آفتاب بگویم .

۱۹۳ – ای دوست ! بدانکه چون بشب روی زمین از شعاع خـالی 12 می شود ، وآنکه بروز آن همه شعـاع پیدا می شود ، ودر هر سرای وبسر هرکویی وبهر زیر وبالایی شعاعی بود، هیچ عاقل شك نكند که این شعاعات موجوداتی است که بروز می بود وبشب نمی بود . واگر فرض کنی که کسی 15 بود که هرگز قرص آفتاب ندیده بود ونبیند، واین کس هر روز شعاعات بیند که بوقت طلوع ظاهر می شود وبوقت غروب ناپدید گردد ، لا بُدّ بود که یقین داند که بروز وبشب این شعاعات‌را وجودی وعدمی بود . مـا نیز که 18 قرص آفتاب می بینیم ، یقین دانیم که شعاعات بر روی زمین است . واین یك مقدّمه دان .

---

1 چیزی PI - SMK / 2 اگر PI - SMK / 3 این بیت K - SPMI / 4 بینینا ... القطا M بنينا في الريق فيما يتشارق امـات القطا رعب القطار S بينا في الدهر فيما بينا رق يقاب القارغب لفظا PI / 5 در SPKI دراین M / 7 نزدیکتر PMI نزدیك SK / 8 عقل PI-SMK / ازآن SK-PMI / 9 این PI-SMK / 10 هم SK-PMI / 11 ای دوست PI-SMK / چون بشب PI بشب چون M بشب SK / 11 و12 شعاع SK شعاعات PMI / 12 شود M باشد SK بود M / بسر SMK-PI / 13 زیر وبالایی SMK نشیب وفراز PI / 14 میبود PMI میباشد SK / نمی بود PMI نمی باشد SK / 15 ندیده بودو SMK-PI / کس هر روز M کسی هرگز SK - PI / بیند PMI نبیند SK / 16 میشود PI - SK / 18 می بینیم M K نبینیم PI / بر . . . است PMI بشب بر ... نیست SK / .

۱۹۴ – وهمچنین یقین دانیم که قرص آفتاب نه بر روی زمین است واین مقدّمه دیگر دان . واین هردو مقدّمه بواجب موجب اند حکمی یقینی‌را ، اعنی نتیجهٔ ضروری‌را . وآن حکم آنست که گویيم : شعاعات نه آفتابست ، وآفتاب نه شعاعاتست. پس گوئیم در این نظر که آن اجسام که بروز موجود است همانست که بشب می بود ، ودو چیز زیاده می گردد ، یکی آفتاب ودوم شعاعات که برروی زمین است . در این نظر ، میان مؤثر وأثر تمیز می کنیم وتغایر واختلاف بدان می بینیم . ودر نظر اوّل أثر از لوازم مؤثر بود ، واز ذات او بود ، پس خود همه او بود .

۱۹۵ – چون این مثـــال معلوم گشت ، بدانکه خالق دیگر است ، ومخلوقات دیگر . وهرچه تو بینی از اجسام وتو دانی از معلومات ملکوتی همه حادث ونه خالق است ، بل همه اثر خالق است . وذات خالق علی حده خود موجودیست ، وذوات مخلوقات خود موجودی دیگر است . ونه این ذوات از ذات او چیزی کم کند اصلاً والبتّه ، ونه شبهتی از این ذوات مخلوقات در ذات او هست هیچ گونه . بل همچنانکه تفاوت ذاتی میان حروف که برین کاغذ است ومیان کاتب ، همچنین تفاوت دان میان هفت آسمان وهفت زمین ومیان صانع . لا بل این حروف وا کاتب در حقیقت حدوث اشتراکی دارند ، وآسمان وزمین با صانع هیچ اشتراك ندارد . واگر ترا در خیـال آید که در وجود اشتراك دارند ، بدانکه این سهوی عظیم است .

---

1 روی P I - S M K / 1 - 2 همچنین ... دان K - S P M I / موجب S M K موجبه P I / یقینی P M I نفسی S K / 3 ضروری‌را S M K ضرورتی P I / شعاعات نه P M I اشعه نه S اشعه نام K / 4 - 5 موجوداست S K - P M I / 5 بود P M I باشد K آیـــد S / 6 - 7 نظر ... ودر P I - S M K / 10 وتو P M I وآنچه تو S K / ملکوتی S M K واز مطعومات ملکی P I / 11 همه P M که S K P I / 11 - 12 علی حده خود P I - S M K / 12 این S P K I ازین M / 13 کند S K کرد P M I / 14 - 15 میان ... دان P I - S M K / 15 وهفت P I و S M K / 17 دارند S M K هست P I / آید S M K افتند P I / .

۱۹۶ – زیراکه قدیم‌را وجود از خودست ، ودیگران‌را از خود جز عدم نیست . وتو حساب از این کن که ذات قدیم‌را وجـود از خودست ، وموجودات‌را از خود نیست . وچون حساب بانگشت بر گیریم ، اورا بود می باید بضرورت ، ودیگران‌را نا بود ضرورت است . واز بودن بضرورت تا نا بودن بضرورت نه راهی محدوداست ، یا تفاوتی محدود هیهات !

۱۹۷ – پس میان این حروف که در کاغذ است ؛ ومیان کاتب در بسیار حقایق ومعانی اشتراك است، ومیان حادث وقدیم البتّه هیچ اشتراکی نیست. چـه اگر در وجود گیری ، کاتب‌را وجود نیست من حیث ذاتـه ، واین حروف‌را نیز از ذات خود وجودی نیست . واگر گوئی وجود این حروف در کاتب بسته است، وجود کاتب در حروف بسته نیست، این غلط است که وجود کاتب وحروف در ذات قـدیم بسته است در ازل . واگر کاتب بمیرد حروف بماند . پس چون وجود حروف در کاتب بسته بود ! واگر کاتب‌را فضیلتی هست بدین که وجودش بیش از وجود این حروف بود . پس باید که مداد شریفتر از خطّ ابن مقله بود . زیراکه وجود مدادی که او بدان چیزی نوشت ، سابق بر خطّ او بود . وباید که آزر به از ابراهیم بود وعبدالله به از مصطفی – صلعم – بود .

۱۹۸ – ای دوست سبق موجودات نه از این راه کنند که این سبق زمانی است ، وحقیقت سبقیّت آنست که در لازمانست . واین شعاعات که امروز

---

3 وموجودات ... نیست P I ودیگران‌را از خود جز عدم نیست . وذات قدیم‌را وجود از خود است وذوات حوادث‌را S M K / با P M I بدین S K / 4 ضرورت است K بضرورت P M I / 7 البته P I – S M K / 8 گیری S K – P M I / 9 واگر S P K I واگر گوئی وجود کاتب از غیراست پس وجود این حروف ار آن غیراست واگر M / 9 – 10 وجود . . . است S K – P M I / 10 وجود ... که S M K – P I / 11 وجود... است M – S P K I / ازل S P K I اول M / 13 باید که P I اندکی M باندکی S K / 15 – 16 به از مصطفی M از از مصطفی به S K از محمد رسول الله به P I / 17 نه ... راه P M I نه از راه قدیم تصور S K / .

وادید آید مثلاً برآن شعاعات که فردا وادید خواهد آمد هیچ سبقیتی ندارد، چه همه شعاعات‌را وجود در آفتاب بسته است. امّا هر شعاعی‌را وقتی معلوم است. همچنین می دان که وجود همهٔ حوادث بدو باز بسته است، وهیچ موجودی‌را بر هیچ موجودی سبق نیست بنسبت با آفرینش، امّا بنسبت واکمالاتی که هر کس دارد سبقی هست. وحکم آن سبقت باضافت بالازمان نتوانی دانست، چه هرچیزی نزدیکترست بذات اوّل، در معنی نه درزمان آن سبق دارد. رباعی:

پیش نه آنست کز تو پیش‌تر آید　　بیش نه آن کت بچشم بیشتر آید
پیشی وبیشی بدانش است وتوانش　　ازدل پاك آید این نه از پدر آید

۱۹۹ــ اکنون بدانکه میان هیچ دوحادث هرگز آن سبق نتواند بود که میان حادث وقدیم است. وچون چنین بود، قدیم از حادث نچندان دوری دارد که در هیچ تشبیهی واتوان نمود. چون این حقیقت بتمامی معلوم شود «أَفَمَن يَخلُقُ كَمَنْ لا يَخلُقُ» خودرا جلوه دهد، و «لَيسَ كَمِثْلِهِ شيءٌ» ببینی. قرآن در پرده است، وتو نا محرم، هرگز تا جان خود در طلب او نبازی، اوخودرا واتو ننماید؛ زیراکه تا خدمت او نکنی چندین سال، محرم نگردی، كُنّا نتعلّمُ الایمان ثم نتعلّم القرآن. بچه کار آید که تو هر روز ختمی بکنی! رُبَّ تالٍ للقرآن والقرآنُ يلعنُه. قرآن جمال أزلست. اوّل دیده طلب

2 وجود P I ـ S M K / 3 همه S K I ـ M / 4 نیست S P K I ندارد M / 5 حکم S K سبق P M I / 6 در P M I به S K / 7 آن سبق دارد P M I آن اسبق است S سبق نیست K / رباعی S بیت P M ـ K I / 8 ـ 9 پیش . . . پدرآید K ـ S P M I / 3 پیش نه S M پیش از P I / پیش تر P P M I پیش بز S / آنست S P K I آنکس M / 9 پیشی وپسی S M پیش وپس P I / 10 هیچ دو M دو P I ـ S K / 11 دارد P M I بود S K / 12 شود S P K I شد M / 12 ـ 13 النحل 16 : 17 ك / 13 الشوری 43 : 11 ك / ببینی S M ظاهر گردد P I ـ K / 14 پرده S P M I این پرده K / هر S M K وهر P I / او خود P M I خود S K / 16 بچه S P K I آن M /.

کن ، آنگه طمع کن که قرآن خوانی یا دانی که از « صُمٌّ بكمٌ عميٌ » هیچ
نیاید . ونباید که سخن دراز بکشد واز مهم خود باز مانم .

3 ۲۰۰ — اصل سوم : در بیان آن نظر که گویند : ما في الوجود إلا الله
وصفاته وافعـاله . ودر نظر این قوم آفتاب دیگر است ، وتنویر آفتاب
صفتی دیگر ، وشعاعات خود موجوداتی دیگر است . ودر این نظر جبروت
6 نه از ملکوت بود که معانی متّصل بذات اینجا جبروتی توان خواند .
ودر این نظر قدرت ازل ویمـین ازل که « والسماواتُ مطويّات بيمينه » ،
ورحمت ازل که سبقت رحمتي غضبي ، همه از جبروت بود نه از ملکوت .
9 ودر این جای اسراری مشکل است ، وعالمیان‌را در این مقـام راه نیست
« إلّا مَنْ شاء الله » .

۲۰۱ — امّا از ابن عبّاس یا از غیر او منقول است که إنّه ليس شيءٌ أقرب
12 الى الله فيما خلَقَ من إسرافيل . واین دلیـل است که این راوی اسرافیل‌را
آخر ملکوت دانست ، وآنکه آمده است که ليس بعد إسرافيل شيءٌ أقرب
الى الله إلّا ثلاثة : الرّحمةُ وأُمّ الكتاب والحكمةُ . وشكّ نیست که قدرت
15 بالای حکمت است . واین معانی همه جبروتی است . وابو حـامد غزّالی در
اصطلاح خویش جبروت‌را زیر ملکوت می نهد . وابو طالب مکی جبروت‌را
بالای ملکوت می نهد . وهذا هو الحق . وآن اصطلاح محض است .

18 ۲۰۲ — وجبروت عبارت است از معانی که بذات متصل است . وبیش

---

1 یا دانی SMK - PI / البقرة 2 : 18 / 2 نباید SMK ترسم PI / مهم PMI مقصود SK / خود SPI - MK / 3 که گویند SK گویندکه PI که M / 4 تنویر آفتاب SMK تنویر او PI / 5 موجوداتی SMK - PI / 6 بذات SMK بذاتست PI / اینجا M - SPKI / 7 الزمر 39 : 67 ك / 10 الزمر 39 : 68 ك / 11 اما PMI و SK / 12 فيما SK مما PI - M / 15 بالای SMK ورای PI / معانی SMK معنی PI / غزالی SPMI غزالی حجة الاسلام صاحب احياء العلوم 16/K خویش SK خود PMI / را PMI - SK / 18 که . . . است SPKI متصل بذات M /

از این نتوانم نوشت، وممکن نیست، وبیش از این خود مارا یارای آن نبود که
یاد کنیم. وحقیقت این جبروت که متصل است بذات قدیم نتوان گفتن.
امّا ابو طالب مکی این قدر گوید که انوار واسماء واوصاف غیر مخلوقه اند.
واین که زاید بود بر ذات یا عین ذات بود، در این هیچ نگوید البتّه، ودر
صحابه وسلف صالح این نگفته اند.

۲۰۳ – اکنون جبروت‌را تقدم هست بلا شکّ، وزمان‌را خود آنجا راه
نیست. وقدم جز لم یزل‌را نیست. وازل دیگراست وآن نه بدایت لازمانست.
وازل آزال دیگراست وآن نهایت جبروت است. ولم یزل دیگر است،
وآن حقیقت ذات اوست. وأحدّیت جز در لم یزل نیابند. واز اسماء عظام
اینست که أهیا شراهیا سبحان من لم یزل ولا یزال. واین اسرار کس چنین
بر صحرا ننها ده است که هو «الظاهر والباطن» بطُنَ في ظهوره وظهر لبطونه
ولولا شدة ظهوره في اشراق سبحات نوره، لم یکن له بطونٌ. ولولا بطونُه
في حجبه، لم یکن له ظهور. ولو ظهر لانعدَم الوجود. والشمس لا یُتصوّر
ادراکها إلّا عند استتارها في حجاب غمام. فلولا بطونُه لم یکن له ظهور، ولولا
ظهوره لم یکن له بطون. ولو ظهر لانعدم الوجود، وانهدم الملکوت. فلم یکن له
ظهورٌ إلّا لنفسه. ولم یبقَ للغیر وجود حتی یکون له منه ظهور. «إنّ هذا لهو
حقُّ الیقین. فسبّح باسم ربك العظیم».

۲۰٤ – ای برادر! أوصلنا الله وإیّاك الی حقایق هذه المقامات. چندانکه

1 یا رای ان SMK یاد PI / بود SPMI باشد K / 1 – 2 که یاد کنیم SMK – PI / جبروت . . . است SK وحقیقت این اتصال که جبروت را هست PMI / نتوان SPKI نتوانم M / 3 اند SPMI – K / 4 ذات بود SK او M – PI / 5 صالح SMK – PI / 6 جبروت را M–SPKI / تقدم SPMI در تقدم دلیل K / 7 لم یزل را PI در لم یزل K SM / 7 – 8 وآن . . . وآن SK وازل الآزال دیگر ازل بدایت لازمانست وازل آزال PMI / 9 آن SPMI – K / اوست PI است SMK / نیابند PMI نباشد SK / 10 امرار M اسرار SPKI / اسراروا سخن / 11 الرعد 13 : 33 م / لبطونه M في بطونه SPKI / 12 سبحات PMKI سجل S / 13 ولو . . . الوجود M – SPKI / 14 غمام PMKI غمامه K / 16 – 17 الواقعة 56 : 96 ك / 18 برادر SMK دوست PI /

بتوانی راحتی می رسان . واگر همۀ دنیا ترا بود بکسی دهی هم هیچ نبود « قل
متاع الدنیا قلیل » « ولا تَمْنُن تستکثر ولربك فاصبر » . ولیکن « وما أوتیتم
3 منَ العِلمِ إلّا قلیلاً » . از این است که قلیـــل کثیر دانی ، وکثیر ندانی ،
از آنکه ندیدی . اگر کثیر به بینی ، قلیل بدانی ، چندانکه می کوشم که
ترا نصیحتی کنم وآن نویسم که بکار تو باز آید. هر بار در میان کاری آید « والله
6 غالبٌ علی أمرِه » . چندانکه بتوانی می رسان « فلأنفُسِهِم یمهدون » یقین
دان. اواز آنچه ترا داده است ، از تو خواهد . تو نیز سودایی بکن « مَنْ ذا
الذي یقرض الله قرضاً حسناً » ترا خود چیزی نیست . او بکرم وعواطف
9 ورحمت خود ترا مالك می نهد ، واز تو قرض می‌خواهد. تو نیز تقصیر مکن.
والسلام. والحمد لله رب العالمین .



1 بکسی S M K بیکی P I / هم M همه S – P K I / 1 – 2 النساء 4 : 77 م / 2 المدثر
74 : 6 ك / 2 – 3 الاسراء 17 : 85 ك / 5 کنم وآن M – S P K I / بار . . . آید S K
ساعت درکاری دیگر افتم P I ساعت درسیان کارم M / 5 – 6 یوسف 12 : 21 ك / 6 می رسان
S M K راحتی میرسان P I / الروم 30 : 44 ك / 7 او M – S P K I / تو . . . بکن P I
سردی مکن M – K رفتن در مگیر S / 7 – 8 البقرة 2 : 245 م / 8 چیری P M I – K S
8 وعواطف ورحمت S M K – P I / 9 – 10 مکن . . . العالمین M مکن S K مکن . . .
العالمین وصلواته وسلامه علی نبیه P I /

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۰۵ – برادر أعزّ ! سلك الله به سبیل رضاه . بدانکه چون وجود قدیم علی الضرورة معلوم گشت ، از اوصاف او هم چیزی معلوم باید کردن ، آن قدر که اعتقاد آن بر عموم فرض بود . اگر چه بروز گار دراز بحقائق آن توان رسیدن . وآن قدر که ضرورت بود در چند اصل بیان کنم إنشاء الله .

۲۰۶ – اصل اول : در علم ازل ، بدان ای دوست که جملهٔ موجودات که بوده است وهست وخواهد بودن در علم ازل حاضر است ، همچنانکه در ازل آزال بود . وچنانکه بوجود حوادث وعدم حوادث ، آن علم زیادت ونقصان نپذیرد . وجز بمثالی فهم نکنی : « وفي الارض آياتٌ للموقنين » . همچنانکه این مکتوب از اوّل بسم الله تا آخر این مکتوب ، بیش از آنکه ابتدا کردم بنوشتن ، همه در علم من بود ، همچنین می‌دان که علم ازل بکلّ موجودات محیط است . وعلم من بدانچه نوشتم از این مکتوب وبدآنچه ننوشتم هنوز وآنچه مینویسم علی التّساوی محیط است ، همچنین علم ازل بهرچه بود وهست وخواهد بود علی التساوی محیط است ، وهمچنانکه در علم من « ص » و « ج » و « ه » هست ، ولیکن نه چنانکه بر کاغذ است ، همچنین می دان که در

---

1 بسم . . . الرحیم P I المکتوب السابع عشر این مکتوب ثامن است در شرح الله اکبر بهر آن K ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة السابعة عشر بسم ... الرحیم . این مکتوب ثامن است در شرح الله اکبر بهر آن S ومنها بسم . . . الرحیم وبه نستعین چند روزیست تامن این مکتوبات در شرح الله اکبر منو یسم از بهر M / بدانکه P I می‌نویسم و S K و M / 5 توان S P M I نتوان K / بود P I است S K بباید دانست M / 6 ازل P I - S M K / 9 جز P M I این جز S K / بمثالی SK مثالی P M I / 10 از...مکتوب S P M I - K / 12 - 13 وبدانچه... مینویسم S M K وآنچه خواهد نوشتن P I / 14 - 15 ص . . . هست S صاد هست وضاد هست وجیم هست وقاف هست M ص وح هست K صاد است وکافست وجیم P I /

* * * نامهٔ هقدهم S 17 . P 14 . M 26 . K 17 . I 14 * * *

علم ازل آسمان هست وزمین هست وآدمی وآفتاب وهمه چیزی هست، ولیکن
نه چنانکه در خود موجوداست. وهمچنانکه هرچه در علم من از کتابت
3 نیست محال بود که بقلم نوشته شود، همچنین محال بود که آنچه در علم ازل
نیست در وجود تواند آمدن پس «لا یعزُب عن علمه مثقالُ ذرّة في السّماوات
والارض». وهمچنانکه علم من بدین حروف قبل وجود الحروف است، همچنین
6 علم ازل بوجود ملك وملكوت قبل وجودها بوده است. واین غایتی از بیانست
که هیچکس بدین نیکویی نکرده است. وقدر این کس داند که پنجاه
سال جان کنده باشد، وهزار ورق در این مسأله دیده واز هزار معلم انواع
9 بیان شنوده بود، وهنوز اورا هیچ حاصلی نباشد جز تشبیهی. وهذه کفایة.

٢٠٧ – اصل دوم: در ارادت ازل. بدانکه همچنانکه هیچ حرفی براین
کاغذ از ارادت من بهیچ حال مستغنی نتواند بود، وبی ارادت من یك نقطه‌را
12 وجود محال است؛ همچنین می دان که در ملك وملكوت یك ذرّه از ارادت
خدای تعالی مستغنی نتواند بود، وبی ارادت او یك موجودرا البته وجود
نتواند بود. وهمچنانکه ارادت اوّل که مرا در آید در این مکتوب نوشتن،
15 ارادتی بود کلّی که در آن هیچ انقسامی نبود، همچنین می دان که «وما
أمرُنا إلا واحدة کلمحِ البصر» ارادتی سابق بود بر وجود همه مرادات،
چنانچه هیچ انقسام را بدان راه نبود. وچنانکه هر حرفی آنجا در وجود
18 آید که در ارادت اوّل بود، وتقدیم وتأخیررا آنجا راه نیست، همچنین

---

1 هست SK - PMI / وآفتاب وهمه چیزی SK - PMI / 2 خود SK وجود PMI / همچنانکه SPKI - M / 3 محال ... شود PI - SMK / 4 تواند آمدن PMI آید SK / پس PI - SMK / 4 - 5 یونس 10 : 61 ك / 5 الحروف SMK هذه الحرف PI / همچنین M همچنانکه SK - PI / 6 از بیانست PI است از بیان M است در بیان SK / 7 وقدر PMI البته و SK / 8 باشد SPKI بود M / 8 - 9 هزار ... تشبیهی SMK ودر فنون علم خوض کرده وهنوز اورا جز تشبیهی حاصل نباشد PI / 10 بدانکه PMI بدان ای دوست که SK / بر SMK که بد PI / 13 خدای تعالی SMK حق جل وعلا PI / 14 اول که M من اول که PI اول SK / 15 - 16 القمر 54 : 50 ك / 17 حرفی SMK حرفی را PI / 18 همچنین SK - PMI /

می دان هر حادث‌را آن ساعت حدوث بود که در ارادت ازل بوده است ، بی هیچ تقدیمی وتأخیری. وهمچنانکه قلم بر وفق ارادت من میجنبد ، گاه کافی می نویسد گاه قافی وگاه جیم ، چنانکه ارادت من گوید کند ؛ همچنین 3
می دانکه روح أعظم بر وفق ارادت ازل فرمان می دهد ، گاه آسمان جنبد وگاه ابری بارد ،گاه رعدی غرّد ، گاه برقی فروزد ، وذره یی بر خلاف ارادت نکند البته . رباعی : 6

بی آنکه ترا زجای بر باید خاست
کار تو همی کنند چون تیر تو راست
زین روی که جز کام تو نتواند خواست 9
گردون زنهاد خویش در چون وچراست

۲۰۸ — اصل سوم : در قدرت ازل. بدانکه همچنانکه هیچ حرفی نیست دراین مکتوب إلّا که از قدرت من در وجود می آید، همچنین می دانکه هیچ 12
ذرّه نیست از موجودات ، از آسمان وستاره وباران ورعد وبرق ونبات وحیوان ومعادن ، که در وجود آید إلّا بقدرت ازل . وهیچ چیز از قدرت مستغنی نیست « واللهُ علی کلّ شيءٍ قدیر » . واینجا یك نکته بدان که در 15
عالمها بگردی واز هیچکس نشنوی ؛ این مکتوب از ارادت من وعلم من در وجود آمد . وارادت من بی قدرت من بکار نیاید ، زیراکه ارادت من ناقص است ، بی قدرت . واگر خواهم که مرده زنده شود نشود که قدرت نیست ، 18

1 حدوث بود که P M I که حدوث بود S K / 2 هیچ P I - S M K / 3 گاه قافی M K
S - P I / من ... کند P I میکند M میگوید میکند S K / 3 - 4 همچنین می دانکه M
میدانکه S K همچنانکه میداند P I / 4 جنبد S K را جنباند P I جنباند M / 5 بارد S M K
باراند P I / 6 البته P I - S M K / رباعی S رباعیه I بیت P K - M / 9 - 10 زین ...
است K - S P M I / 11 ازل ... هیچ S M K ازل هیچ P I / 12 میدانکه M میدان PI -
S M / 13 از موجودات S K - P M I / 13 - 14 از آسمان . . . معادن P I - S M K /
13 و S M K چنانکه P I / 15 بدان S M K مانده است P I / 15 - 16 در عالمها M عالمها
S K در عالم P I / 16 من S K - P M I / 18 نشود P M I نتوانم زیرا SK / .

واگرچه ارادت هست. همچنین ارادت بی علم بکار نیاید چه مرا ارادت بود که چون بیمارشوم که تن درست گردد. ولیکن چون علم من بدارو محیط نبود

3 ارادتم معطّل بود. واین از نقصان ارادت من بود که تا علمی سابق نبود وقدرتی لاحق، هیچ مرادی از ارادت من در وجود نیاید. وصفات حق سبحانه وتعالی چنین نیست، بل چنانست که گفت:

6 کلُّ آیاتِ ربّنا محکماتٌ لا یماري فیهن إلّا الکفورُ

۲۰۹ — ارادت او در وجود مرادات بس بود، وقدرت او در ایجاد مقدورات بس بود، وعلم او در حدوث معلومات بس بود. چه صفات او همه

9 تام هست. وسمعش وبصرش وقدرتش وارادتش وعلمش بهمه کامل است بذات خود. واگر ارادت خوانی همه ارادتست، واگر قدرت خوانی همه قدرت است، واگر سمع خوانی همه سمع است. وهمچنانکه همگی عشرة نصف

12 بود باضافت وا بیست، وهمگی ثلث بود باضافت واسی. وهمگی ربع بود باضافت واچهل، همچنین می دان که همگی او قدرتست، اگر موجودات‌را مقدورات خوانی. وهمگی او ارادتست، اگر موجودات‌را مرادات خوانی.

15 وهمگی او علم است، اگر موجودات‌را معلومات خوانی. وجبروت ذات او نتوانی دیدن، اگر عالم بینی. پس اگر «کلُّ مَنْ علیها فانٍ» نقدوقت او گردد، ذات جبار جبروت‌را بخورد. وبیش از این نیارم نوشتن. بیت:

18 بترسم از این بی کرانه سپاه که شان گوش کرّست ودیده تباه

---

1 همچنین P M I وهمچنانکه S M / بود که S M K هست P I / شوم S M K شود P I / که تن P I - S M K / گردد P I گردم S M K / بدارد S M K ندارد P I / 3 من بود P I است S K بود M / 4 ارادت من P I او S M K / 5 چنین نیست بل K - S P M I / گفت S P K I گفت شعر M / 6 محکمات S M K مکلمات P I / 7 او P I - S M K / وجود S P M I خود K / اودر S M K اورا P I / 8 مقدورات S M K مقدرات P I / 12-13 وهمگی ... چهل P I - S M K / 16 نتوانی دیدن S M K بدانی P I / عالم S M K علم او P I / الرحمن 55 : 36 ك / 17 بیت P M K I - S /.

۲۱۰ – اصل چهارم : در حقــایق سمع وبصر وکلام ازل . بدانکه این صفات در حقّ اواز آدمی اثبات کرده اند . وآدمی‌را سمعی وبصری وکلامی هست . وهریکی‌را از این صفات در حقّ آدمی حاجتی هست بآلتی . سمعش هست ، ولیکن نا تمام الا بآلت گوش مرکّب از اعصاب وغضاریف وعروق که اگر این آلت مختل گردد ، هرگز آدمی ادراك مسموعات نکند. وبصرش هست ، ولیکن همه ناقص ومحتــاج بآلتی متمّم که اگر طبقات چشمِ ظاهر نبود ، ادراك مبصرات نتوانـد کردن . وکلامش هست ، ولیکن هم ناقص‌و محتاج بآلت زبان وهوا ، وواسطهٔ حلق که مخرج اصوات است وبآلتی دیگر از شفت وحنك ودندان که مخارج حروف است ، واگر اختلاف مخارج نبودی در حروف اختلاف نبودی ، ودر اسامی تغایر نبودی ، ومسمّیات بسیاررا نام نبودی . واز این راه بر آدمی منّت نهاد که « ألم نجعل له عینَین ولسانــا وشفتَین » .

۲۱۱ – واین ازنقصان آدمی است که سمع وبصر وکلامش‌را بآلت حاجت افتاد ، وحقّ تعــالی کامل الذّات وتامّ الصّفات است ، وذو الصّفـات التاماتست . سمعش از آلت مستغنی است که اگر بآلتش حاجت بودی ناقص بودی. وبصرش همچنین از آلت حدقه وأجفان مستغنی است که خود همهٔ ألوان در علم او بوده است در ازل ، چنانکه همهٔ اصوات در سمع او بوده است در ازل . وکلامش همچنین از آلت زبان وحلق وشفه وحَنَك که مخارج حروف

---

1 ازل SMK - PI / 3 - 4 در ... الا P M I بآلت آن حاجق هست از بهر شنودن S K / 6 هست . . . متمم P M I بالق متمم محتاج است S K / همه M - PI / بآلق M - PI / 7 نتوان کردن PMI نکند SK / هست ... ناقص و SK - PMI / 8 وهوا S M K - PI / اصوات P M I صوت SK / بالق SPMI بالاتی K / 9 شفت SMK شفق PI / مخارج PMI محتاج SK / است SMK اند P I / نبودی SK-PMI / 10 تغایر SMK تغییر PI / بسیاررا تام PMI را نام بسیار S K / 11 بر آدمی منت PMI منت برآدمی S K / 11 - 12 البلد 90 : 9 ك / 13 نقصان آدمی P M I آدمی نقصان SK / 13 - 14 حاجت افتاد PMI محتاج آمد SK / 14 الذات ... است PMI است بذات وصفات SK / 14 - 15 وذو...تست SMK - PI / 15 - 16 سمعش...اجفان PMI وحق تعالی ازین آلات S K / 16 الوان P M I الوان لحنها K الوان سخنها S / 17 علم او PMI علم او موجود است وS K / 17 - 18 چنانکه . . . حروف SK - P M I / .

مختلف است مستغنی است. ومرا چون مرادی بود، وخواهم که کسی‌را چیزي
معلوم کنم بزبان وحروف واصوات محتاج باشم تا مراد خودرا بفهم او رسانم.
3 وحق سبحانه وتعالی از این صفات منزّه است، چه هر علم که خواهد بی رقم
حروف واصوات وآلت، وهر کسی‌را آنچه خواهد، دردل حاصل کند «کتب
في قلوبهم الایمـان» و «علم بالقلم» و «الرحمنُ علم القرآن» در هردلی آن قدر
6 که خواهد از علم خود حاصل کند. بعلم قدیم «ولا یُحیطون بشيءٍ من علمِه
إلّا بما شاء». وچون من خواهم که از علم خود چیزی در کسی حاصل کنم،
جز بواسطهٔ زبان وحلق وأصوات وحروف حاصل نتوانم کرد. واگر مرا این
9 آلات نبود، از تعلم وتعلیم باز مانم، واز تحصیل مقاصد خود عاجز گردم.

۲۱۲ – وحقّ تعالی کامل است، واورا بهیچ آلت حاجت نیست. وهر
تعلیم که خواهد بکند بی آلتی. وهر مرادی که اورا بود حاصل شود بی هیچ
12 آلت واین کمال است، ووجود آلت وحاجت بدان نقصـان. پس کلام من
چیزیست که از علم من کسی‌را حاصل میکنم بواسطهٔ زبان وحروف. ومنبع
کلام من علم من است زیراکه هرچه در عـلم من نبود زبان بآن ناطق نیاید.
15 اکنون میدان که هرچه از علم ازل نصیب دل آید، کلام ازل است؛ ومنبع آن
علم ازل است، وهرگز تناهی‌را بعلم ازل راه نیست. «قل لو کان البحرُ مَداداً
لکلماتِ ربي لنَفدَ البحرُ قبل أنْ تنفَـدَ کلمات ربي ولو جئنا بمثلِه مدداً».

---

1 مختلف ... مستغنی‌است SK - PMI / بود K باشد PMI / چیزی SK - PMI / 2 کنم PKI گردانم SM / محتاج باشم SMK حاجت بود PI / خودرا PMI خویش SK / 3 از ... است PI بدین حاجت نیست M بدان آلت احتیاجی نیست SK / رقم SMK واسطه PI / 4 وآلت ... دل PI دردلی M دوری SK / 4 - 6 کتب ... کند SPKI - M / 4 - 5 المجادلة 58 : 22 م / 5 العلم 96 : 4 ك / الرحمن 55 : 1 ك / 6 بعلم قدیم SMK - PI / 6 - 7 البقرة 2 : 255 م / 7 خود PI-SMK در کسی PMI کسی‌را SK / 8 اصوات SMK-PI / حاصل SMK - PI / وتعلم‌و PMI - SK / باز مانم واز PI مثل خود M و SK / 10 اورا SK - PMI / حاجت نیست PMI محتاج نه SK / 11 الق SMK لکنی PI / اورا بود PMI خواهد SK / هیچ PI - SMK / 13 که ... حروف SMK کش بواسطه این آلت حاجت است PI / 14 نیاید PMK نیست ونباشد PI / 15 میدانکه SMK بدانکه PI / ازل PI - SMK / 16 نیست PMI نتواند بود SK / 16 - 17 الکهف 18 : 109 ك / ولو ... مددا PI - SMK /.

۲۱۳ – ویقین دان که هرچه بزبان بتوان گفت جز محصور نبود ، واین معلوم است علی القطع . زیراکه مخارج حروف محصور است ، وکلمات مرکّبات این حروف بود که مخارجش محصور است . واز محصور جز محصور مرکّب نگردد . ولا یترکّبُ من المتناهي إلّا المتناهي ولا ینحلُّ ما لا یتناهی الی المتناهي » . واین از عجایب علوم است . واگر مخارج حروف محصور شود ، مرا قدرت بود که کلمات مرکّب‌را از این مخارج مختلف در عدد آورم. وهر طبعی‌را در این شیوه راه نیست واین معنی در حوصلهٔ هر کسی نگنجد . ومرا این یقین است که چون مخارج محصور گشت ، ترکیب از آن جز محصور صورت نبندد .

۲۱۴ – اکنون هرچه از علم ازل نصیب کسی آید ، خواه ملك وخواه آدمی آن قدررا کلام خوانند . واگر این نسبت منقطع شود، علم نماند . اکنون سمع وبصر وکلام‌را معنی بگفتم ، أرجوا که بدانی . در کلام چیزی گفتم که هرگز پیش از این هیچکس بیان نکرده است. وباز آن کس که چندین هزار ورق در این معنی سیاه گرداند ، هم نداند . ودر اسرار اوصاف ازل ، هرگز این بیان از کس نشنوی وهیچ جای نبشته نیابی . واگر از خود جهد کنی که بدانی صد هزار کس ، چون تو در آیند وبگذرند ، واز این معانی یك نکته ندانند ، ودر دریای تعصّب وتقلید وتشبیه وتعطیل غرق شوند . والسلام .

۲۱۵ – خاتمة هذا الکتاب في شرح الاول والآخر. بدان ای دوست که حق تعالی اوّل است که بدایت‌را به اولیّت او راه نیست . وآخرست که نهایت‌را

---

2 – 3 وکلمات . . . است K – S P M I / 3 این SMK از این P I / 4 نگردد S P M I نیاید K / 7 دراین شیوه P I اینجا S K / نیست P I نبود S M K / معنی ... کسی P I معنی در هر حوصله M در حوصلها S K / این M – S P K I / گشت S M K است P I / 10 ملك S P K I ملك گیر M / شود P I گردد S M K / 11 اکنون S P K I – M / 13 این P I من S M K / وباز P M I – S K / کس S M K – P I / 14 گرداند P M I کرده است S K / صفات S M K اوصاف P I / ازل S M K ازل این نیافته اند P I / 16 کس S P M I – K / 17 والسلام S K – P M I / 18 خاتمه ... الآخر S P M بسم الله الرحمن الرحیم P I / الکتاب S K المکتوب، M / .

بآخریّت او راه نیست . چون گوییم اوّلست ، در اوّلیّت او آخریّت بود
تا دانی . وچون گوییم آخراست ، در آخریّت او اولیّت در آید . اوّلیّت
3 وآخریّت او ، در معنی متغایرنیست البتّه واصلاً ، که اورا زمان نیست تا اورا
ماضی ومستقبل بود . امّا چون آدمی در مضیق زمـان بود ، اورا چیزی
اززمان ماضی بود وچیزی مستقبل . ووجود باری تعالی ، چون در ذهن آدمی
6 وا ماضی اضافت کنند ، اوّل نماید . وچون با مستقبل اضافت کنند ، آخر
نماید . وچون زمان را اثبات کنند اوّلیّت وآخریّت ظاهر شود .

۲۱۶ — وحقّ تعالی‌را هیچ گذشته نیست . وهیچ آینده نیست در معنی
9 ماضی ومستقبل . ودر علم او چه روزگار آدم وچه منقرض عـالم هر دو
یکسان است ، وعلم او را روزگار آدم گذشته نیست وروز قیامت آینده
نیست . واین همچنان دان که مکتوبی که دی نوشتم ، ویکی که امروز وفردا
12 خواهم نوشتن که نسبت علم من با همه برابر است . واین مثال هم قاصر است که
اورا جز بوی تشبیه نتوان کرد . واگر بجزوی تشبیه کنند آن محض تشبیه
بود . واگر اورا جز از او طلب کنی ، تعطیل بود که در عالم عموم اورا باو
15 توان یافت ، وهرچه آدمی آن را بخود یابد آدمی بود نه او .

۲۱۷ — ولیکن مـا خلق اللهُ شیئاً أشبَهَ به من آدم ، وخلق آدم علی
صورته ، عذر می‌خواهد . واگرنه سمع وبصر وقدرت وارادت وعلم آدمی بودی ،

---

5 از زمان S M K – P I / چیزی P I – S M K / 7 اثبات K پی S P M I / ظاهر
شود P I حاضر گردد S M K / 8 – 9 در... مستقل S M K – P I / 9 ودر ... عالم M I
S P / 9 – 10 هر . . . است P K I – S M / 11 این S K – P M I / امروز P I – S M K /
12 علم من با P M I یا علم من با من S K / 13 نتوان . . . محض P I کردن S M K / 14 جز
S M K – P I / عالم عموم P I علم عموم M عالم علوم S K / با و S P M I نام K / 15 آن‌را
S M K – P I / او S M K باری P I / .

هرگز این صفات ولا القدر القلیل ادراك نبودی آدمی‌را . « وجعلَ لکم السَّمعَ والابصارَ والأفئدة قلیلاً ما تشکرون » . تا در رضای او بکار توان داشت یا در سخط او . وسمع وبصر واعضای تو از معاصی ظاهر خود وارست نیست ، 3
وتورا از معاصی باطن وارست نیست ، تو چه دانی کرد !.. با تو می گویند : « وذروا ظاهر الاثم وباطنه » . وتو هر روز از این کار دور تری . سمع‌را وبصررا از نا شایست پاك دار ! تا کلام أزل بشنوی ، وجمال ازل ببینی . 6
وزبان‌را از معاصی پاك دار ، تا قرآن توانی خواندن . ودل‌را از معاصی باطن پاك دار ، تا معنی کلام قدیم فهم کنی که استاد چنین گوید :

لب را بلب آب بَرو و پاك بشو 9
آن لب چه کنم بوی کسان آید ازاو
زنهار از آن لب که مرا بوسه دهی
آن لب بلب کسی دگر تو ننهی 12

۲۱۸ - تا بتوانی راحتی می رسان ، یکی از مال وجاه وقلم وزبان . ودیگران‌را فرا خیر کردن می دار . والدّالّ علی الخیر کفاعلِه فراموش مکن . ومن لا یَرحم لا یُرحم ، نصب العین دار . واین مکتوب‌ها را بتأمّل 15
می خوان ، وهرچه مشکلی بود می پرس . والسلام .

---

1 - 2 السجدة 32 : 9 م / 1 آدمی‌را PMI 1 SK - PM / 2 بکار PMI نگاه SK / 3 و 4 وارست ... وارست PM بر سر ... بر سر S بر سر وارست ... بر سر وارست I بر سر... بر تر K / 7 - 6 تا ... دار PMI SK - / 7 - 8 ودل ... استاد PI که او SMK / 11 - 12 زنهار ... ننهی PI - SMK / 14 فرا خیر کردن M فرا خیر PI بر خیر کردن SK / 15 مکن SPKI نکنی M / مکتوبهارا SK مکتوبها PI مکتوبات M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۱۹ – چون در شرح صفات ابتدا کردم، فرض اعتقادرا تمام بنویسم. چه
3 من هرگز واسر این معنی نیفتم. وبرادر أعزّرا سلك الله به سبیل رضاه، این
معنی دانم که هرگز نشنوده باشد. وعلم ازل واحاطهٔ آن بهمهٔ ملك وملكوت،
پارهٔای دشوارترادراك تواندکردن. واز این سبب بسیار خلق در ضلال افتاده
6 اند، تا قومی گفتند: علم ازل بر جزویّاتِ عالم محیط نیست. وقومی گفتند:
خدای تعالی جز خودرا نداند. وقومی گفتند: علم او حادث است واورا محلّ
حوادث نهادند. تعالی الله عن قول الزائفین علواً کبیراً.

9 ۲۲۰ – بدان ای دوست عزیز! أعزنا الله وإیاك به که علم دو گو نه بود:
یکی علم مستفاد از وجود معلوم، ویکی علم موجد معلوم بود. واین علم پیش
از وجود معلوم بود. واین بمثال بهتر فهم کنی، مگر علم من بدین مکتوب پیش
12 از وجود این مکتوب بود. وعلم من، سبب وجود این مکتوب بود. واگر علم
من نبودی، این مکتوب نتوانستمی نوشتن. اما علم تو باین پس از وجود این
مکتوب حاصل گردد. واین مکتوب سبب وجود علم تو بود. وعلم خدای

---

1 بسم ... الرحیم PI بسم ... الرحیم وبه نستعین M المکتوب الثامن عشر K ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة عشرة بسم ... الرحیم S / 2 فرض SPKI – M / 3 واسراین PI باسر این M بدین SK / نیفتم SPMI نیفتادم K / 5 بسیار در ضلال PI در ضلال بسیار K در ضلالت بسیار M / 6 علم SPMI – K / 7 نداند PMI نشناسد SK / گفتند SMK گویند PI / S الزائفین SPMI الظالین K / 9 عزیز ... به SMK – PI / 10 از SK که از PI بود M / 11 – 12 واین ... وعلم SMK وعلم PI / 11 مگر SK مگر اکنون PI – M / 12 – 14 بود واگر ... مکتوب SMK – PI /.

*** I 16. K 18. M 27. P 16. S 18. نامهٔ هجدهم ***

تعالی البتّه بعد وجود العالم نتواند بود ، چه که در ذات قدیم محال بود چیزی
حاصل شود پس از آنکه نبوده باشد . وقدیم البتّه محلّ حوادث نبود . پس
علم خدای تعالی عبارتست از چیزی که با او بوده است همیشه . وچون معلوم 3
شد که قدیم جز یــکی نتواند بود ، ضرورت باشد که همهٔ حوادث از او در
وجود آمده باشد . وآن نقطه که ایجاد می کند ، علم ازلست . ودر مکتوبی
که پیش از این نوشته ام ، تکملهٔ این معلوم کرده وتکرار نمی کنم . 6

۲۲۱ – اکنون چون علم او بهمهٔ موجودات پیش از همهٔ موجودات بوده
است ، واز جملهٔ موجودات اصوات است ، واصوات در علم او بوده است .
پس سَمع او قدیم بود. ودر علم او ألوان بوده‌است، پس بصراو قدیم بوده‌است. 9
وخلق ، ألوان وأصوات‌را بدو آلت ادراك کنند ، ودر حقِّ خدای تعالی
آلت محالست . وآن دو آلت‌را سمع وبصر خوانند . پس چون در حقّ او ،
ألوان وأصوات معلوم بود ، هم سمع وهم بصر اثبات کردند. چه اگر بصراثبات 12
کردندی تنها ، عموم‌را خیال افتادی که اصوات‌را مگر ادراك نتواند کرد .
همچنین اگر سمع تنها اثبات کردندی، ایشان‌را خیال افتادی که مگر ألوان‌را
ادراك نتواند . وهمچنین اگر علم تنها اثبات کردندی ، ایشان‌را خیال افتادی 15
که مگر ایجاد موجودات نه او می کند . چه در میان خلق فعل‌را با قدرت
وارادت حوالت کنند نه با علم تنها ، پس قدرت وارادت‌را در حقِّ او اثبات
کردند . وقرآن بر قدر أفهام خلق واصطلاح خلق آمده است . 18

---

1 العالم SMK المعلوم PI / 4 جز یکی PI بیش از یکی SK یکی بیش M / 5 باشد PI
بود SMK / کند SMK کنم PI / 7 همهٔ موجودات PI همه SK این نوشتم M / 9 بوده است
PMI باشد SK / 10 را M - SPKI / آلت SMK البته PI / ادراك کنند PMI
بود SK / خدای تعالی PI او SMK / 11 وبصر SMK - PI / 12 - 13 چه... کردندی
SMK - PI / 13 نتوان کرد PI نکند SMK / 14 و15 همچنین PMI - SK /
14 تنها PMI - SK / ایشانرا PMI - SK / افتادی SPMI آمدی K / 14 - 16 الوان
... که مگر SPKI - M / 15 تنها SK باشد PI /.

۲۲۲ – نه بینی که چون در میان خلق زمین‌را ارض خوانند، وشب‌را لیل
وروزرا نهار ، در قرآن ذکر این مسمّیات هم بدین اسامی کرد . وآنجا که
3 قدر جلال ازل است ، این اسامی نتواند بود . ولیکن « وما أرسلنا من رسول
إلّا بلسان قومه » . وهمچنین چون در میان خلق فعل‌را با قدرت وارادت
حوالت کنند ، او نیز در حقّ خویشتن گفت : « إنه علی کلّ شیءٍ قدیر » .
6 « وانمّا أمرُنا لشيءٍ إذا أردناه أن نقول له كُنْ فیکون » .

۲۲۳ – ودر میان خلق اگر کسی بحثی شافی بکند ، قدرت وارادت هم
چیزی در وجود نیاورد تا علم نبود بدان چیز . امّا وجود علم بس نمی بود بی
9 قدرت وارادت ، واین از نقصان خلق است . ودر حقّ او قدرت بکمال است ،
وارادت بکمال است ، وعلم بکمال است . پس قادر بود بعلم ، وعالم بود بقدرت
ومرید بود بعلم ، وعالم بود بارادت . وصفات او همه تامّ است . وأنوار ذات
12 وارادت او همه بر کمال است . واین اسامی در حقّ او اثبات کردن ، واصلان
دانند که اصطلاح خلق بود که قدرت چیزی‌را دانستندی ، وارادت چیزی
دیگر وعلم چیزی دیگر . وهیچ فعلی از آدمی در وجود نیاید بی این سه صفت .
15 وچون از خدای تعالی افعال در وجود می آید ، این هر سه صفت در حق او
اثبات کردند ، وگفتندی : قدرتش هست وارادت نه ، خلق پنداشتندی که
افعـــال ازوی در وجود نیامد . واگر ارادت اثبات کردندی وقدرت نه ،

---

1 درمیان خلق SK – PMI / 2 این ... بدین PMI آن ... بدان SK / 3 قدر SK – PMI / 3 – 4 ابراهیم 14 : 4 ك / 4 وارادت PMI وبا اوادت SK / 5 خویشتن PI خود SMK / 6 یس 36 : 82 ك / 7 خلق SMK – PI / قدرت SPKI وگوید قدرت M / 8 – 9 اما ... ارادت SPMI – K / 9 – 10 قدرت ... پس M قدرت بکمالست وعلم ... پس PI قدرت وعلم ... پس SK / 10 بعلم وعالم بود SK – PMI / 12 وارادت SMK–PI / 13 دانستندی PI دانسته M دانند SK / 14 دیگرو PMI راو SK / نیاید SMK نیامد PI / 15 آید SMK آمد PI / او M او عز وعـــلا SK – PI / 16 پنداشتندی PMI داشتی SK / 17 وقدرت نه SK – PMI / .

همچنین خیال خطابودی . واگر قدرت وارادت اثبات کردندی بی علم ، هم
خیال خطابودی . وچون سه لفظ مختلف اثبات کردند سه معنی متغایر در
افهام افتاد . 3

۲۲۴ – پس اگر اعتقاد کند که این اوصاف قدیم است ، چند قدیم ثابت
می شود ، ودر شرع وعقل نیست که دو قدیم تواند بود « وما مِنْ إلهٍ إلا إله
واحد » . واگر اعتقاد کنند که این اوصاف حادث است ، پس او محلّ 6
حوادث بودو این محال است . واگر نفی صفات کنند، موصوف بلا صفت فهم
نتوانند کرد ، وصورت نه بندد ؛ وحقیقت حقّ ومعرفت ظاهر گردد ،
واورا بعقل مختصر آدمی بر نتوان سنجید ، اگرچه عقل آدمی میزان‌راستست. 9
چنانکه کوهی به قپان بر نتوان سنجید ، اگرچه قپان‌راستست. وهرموزونی‌را
میزانی دیگر بود که بارثقل او بکشد . وشعر موزون‌را میزان ذوقِ آدمی
تواند بود . واگر بقپّان وطیّار خواهند که بر سنجند محال بود . واوصاف 12
حقّ جز باوصاف حقّ نتوان سنجید که رستم‌را هم رخش رستم کشد .

۲۲۵ – شرح صدر باید تا « فهو علی نورٍ من ربّه » دست دهد . « وأیدهم
بروح منه » چون روح منه یا فتی ، حقیقتِ اورا ادراك توانی کردن . وهر که 15
نپندارد که اورا بتوان یافت جز بوی ، ممکورست که مَنْ ظنّ أنه یصلُ الی
الله بغیر الله فقد مُکر به . واورا آنگه توانی یافت که خودرا درو بازی. واز
مصطفی – صلعم – بشنو که ازو حکایت میکند که لا یزالُ العبدُ یتقرّبُ 18

1 همچنین ... خطا PI همین خیال M همچنان خطا K هم خیال خطا S / 1 – 2 واگر ... بودی PMI – SK / 5 وعقل PMI – SK / 5 – 6 المائدة 5 : 72 م / 7 صفات SMK صفت PI / 8 نتواند PMI نمی توانند SK / وصورت‌نه بندد PI – SMK / 9 و10 و12 و13 سنجید SK سخت PMI / 9 آدمی PMI او SK / 10 کوهی SPMI گوهر K / 11 دیگر PI – SMK / 11 – 12 وشعر ... ومحال بود SPMI – K / 12 طیار خواهند PMI عطار S / 13 که SPKI مصرع که M / 14 شرح SMK انشراح P اشراح I / 14 الزمر 39 : 22 ك / 14 – 15 المجادلة 58 : 22 م / 15 چون روح منه SMK – PI / اورا SMK – PI / 18 که از ... میکند SMK حکایت از حق جل وعلا میگفتند PI / .

إليَّ بالنوافل حتى أُحبَّه ، فاذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع بـه ، وبصَرَه الذي يُبصِرُ به ولسانه الذي ينطِقُ به . چون بدین مقام رسید ، مقام محبوبان
3 بداند که چون بود فاذا أحببتـه .

۲۲۶ – اکنون محبوب کیست ؟ درجات ایشان بسیاراست « إنّ الله يحبُّ الصابرين إنّ الله يحبّ التوّابين . ويحبّ المطهّرين . ويحبُّ المتّقين » . ويحبّ
6 كل قلب حزين . وهیچ حال ظالم محبوب نیست « إنّ الله لا يحبُّ الظالمين » . ظالم کیست ؟ « ومن لم يتُبْ فاولئك هم الظـالمون » . يحب التوّابين چون توبت نباشد ، ظلم بود « يا بُنيَّ لا تُشرك بالله إنّ الشركَ لظلْمٌ عظيم » . توبت برعموم
9 واجب است « وتوبوا الى الله جميعاً » . توبت چون بود ؟ « وليست التّوبة للذين يعملون السيئآت حتى اذا حضر أحدَهمُ الموتُ قال إني تبتُ الآن » . « إنما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب » .

12 ۲۲۷ – جوانمردا ! از مقصود دور افتـادم . چون همه او گردی کنتُ سمعَه وبصرَه ويده « فهو على نورٍ من ربّه » . نه بینی که مصطفی – صلعم – در دعای نماز بامداد ، قبل از ادای فریضه فرموده است . « اللهمّ اجعـل
15 لي نوراً في قلبي ، ونوراً في سمعي ، ونوراً في بصري ، ونوراً في شعري ، ونورا في بشرتي ، ونوراً في لحمي ، ونوراً في دمي ، ونوراً في عظامي ، ونوراً من بـين يديّ ، ونوراً من خلفي ، ونوراً من تحتي ، ونوراً من فوقي ، ونوراً عن يميني ،
18 ونوراً عن شمالي . اللهمَّ زدني نوراً ، واعطني نوراً ، واجعل لي نوراً .

---

3 - 4 بداند ... کیست S P M I است بداند محبوب کیست وچون محبوب گشت K / 3 فاذا احببته S K - P M I / 4 - 5 آل عمران 3 : 146 م / 15 البقرة 2 : 232 م / التوبة 9 : 108 م / آل عمران 3 :. 76 / 6 آل عمران 3 : 57 م / 7 الحجرات 49 : 11 م / 8 لقمان 31 : 13 ك / 9 النور 24 : 31 م / 9 - 10 النساء 4 : 18 / 10 - 11 النساء 4 : 17 م / 12 جوانمردا S P K I ای جوانمرد M / نماز S K - P M I / فرموده P I گفته S M K / 16 آدمی S P M I رحمی K /.

۲۲۸ – جوانمردا ؟ سر تا پایم فدای سر تا پایت ، هر عشقی که در خون وپوست وگوشت ورگ وپی نبود ، ناقص است . جنید – رحمة الله علیه – گفت : قاوورهٔ سری سقطی – رحمة الله علیه – بطبیب بردم گفت : أراهُ 3
بولَ عاشق . عجبا ازاین حدیث !

گر رای کنم که برگشایم رگِ خویش
ترسم که بعشقت اندر آید سرِ نیش 6

چون این أنوار پدید آید « فهـو علی نورٍ من ربه » باشد . « ومن لم یجعَل اللهُ لهُ نوراً فما له من نورٍ » چنین تواند بود که نور اوست . وحدثان همـه ظلمت عدم که « کلٌ من علیها فان ». « الله النـّور السّماوات والارض » آفتاب 9
پرستان دور افتاده بودند ازراه مردان . للمتنبي :

وکم من عایب قولاً صحیحاً وآفته من الفهم السّقیم

۲۲۹ – اگر کسی از ینزل الله کل لیـلة ، ورأیتُ ربي في صورةٍ أمرد در 12
ضلالت افتـاد ، مصطفیرا – صلعم – از آن چه ؟ واگر کسی این مذاهب فاسده که ازاین احادیث بازدیـد آمده است ، وادهد عوام ابلهرا واداده
بود ، نه خبر مصطفی – صلعم – بل چیزی خطارا واداده بود . آفتاب مردان 15
پرستند ، وآتش مردان پرستند ، آن آتش که مطلوب موسی « ع » بود که « لعلي آتیکم منها بقبس او أجد علی النـار هدی » . مصطفی – صلعم – ذرّه
ایست از آن آتش که « سراجاً منیراً » . 18

---

1 سر PI میگوید مصرع : سر SMK / 1 ـ 2 در ... پی PI رگ وخون وگوشت وپوست SMK / 3 اراه SPMI آه از K / 7 باشد PI روی نماید M ـ SK / الزمر 39 : 22 ك / 7 ـ 8 النور 24 : 40 م / 9 الرحمن 55 : 26 م / النور 24 : 25 م / 10 دوو S ـ MI PK / افتاده بودند PMI افتادگان SK / للمتنبی S ـ PMKI / 12 واز SMK ـ PI / صورة امرد SK احسن صورة PMI / ضلالت SMK ضلال PI / 14 بازدید SMK پدید PI / وا PI باز SMK / 15 بل MK بس S واداده بود وبل PI / 16 پرستند SPKI / پرستیدند M / آن آتش کـه SMK ـ PI / 17 طه 20 : 10 ك / 17 ـ 18 مصطفی ... منیراً SPMI ـ K / 17 ایست M خبرداده بود SK ـ PI / .

۲۳۰ – جوانمردا ! تو چه دانی که این چیست ؟ زنار داشتن راه مردانست
که تا خودرا در بندگی او درست نکردند، کمر بندگی برمیان نبستند. وتادر
3 بندگی باشی ، آزاد نباشی . وچون آزاد گشتی از أغیار ، بندهٔ او توانی
بودن که أنا أغنی الاغنیاء عن الشّرك . چون کمرخدمت برمیان بستي ، نماز
کردن ترا مسلم شد که شرط صحّت نماز استقبالِ قبله بود . زنار داشتن در
6 ترسائی همچنانست که تشبیه کردن خدای بآدمی در اسلام . از این که رأیت
ربي اللهَ في أحسن صورة أمردٍ قومی بادید آمده اند که جمال می پرستند .
وپندارم که مذهب این قوم باصفهان شنیده باشی . چه گویی !. اگر کسی مذهب
9 ایشان وادهد رأیت ربي في أحسن صورة أمرد واداده بود .

۲۳۱ – هیهات ! مصطفی – صلعم – مذهب عیسی‌را چون وادهد ؟ راه
عادت پرستانِ بی معنی واداده بود ؟ مارا همان مذهب است که همه انبیاءرا
12 بوده . از قرآن بشنو که ترا خبر دهد « شَرَعَ لکم من الدین ما وصّی به نوحاً
والذي اوحینا الیك ، وما وصَّینا به ابراهیم وموسی وعیسی » . وصیّت صد
وبیست وچهار هزار پیغمبر همه یکی بود « ولقد وصینا الذین أوتوا الکتاب من
15 قبلکم وإیاکم أن اتقوا الله » . « قل یا أهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا
وبینکم أن لا نعبدَ إلّا الله ولا نشرك به شیئاً ولا نتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من
دون الله » .

18 ۲۳۲ – پنداری ترا مسلمان توان خواند ؟ یا تو دانی که قرآن چیست !
تو از عادت پر ستانی . چون جهودان وترسایان می گویی : چنین شنیدم ، « إنا

---

1 جوانمردا PKI–SM / داشتن PMI بستن SK / 1 – راه ... رادر PI مردانست که تا SK
که تا M / 2 بندگی برمیان M خدمت M P KI / 3 آزاد نباشي PI آزادی نیست SMK / بنده
P M I بندگی SK / 4 بودن PMI کرد S K / 5 شد PI است M بود SK / 6 خدای PMI
خدایرا SK / 7 الله...امرد P I في احسن صورة M في صورة امرد SK / جمال SK خیال PMI می
پرستند PI پرستیدند M / 8 – 9 مذهب ایشان PMI این مذهب S K / 9 وادهد SPKI بازدهد
M / واداده بود SK بازداده بود M وادهد PI / هیهات SK – PMI / 10 چون K – S P M I /
12 که ... دهد SK–PMI / 12–13 الشوری 42 : 13 ك / 14 پیغمبر P M I بنی SK / 14 – 15
النساء 4 : 131 م / 15 – 17 آل عمران 3 : 64 م / پرستانی SK پرستان M – P I / .

وجدنا آباءنا علی أُمة وإ‌ّنا علی آثارهم مقتدون » . مصطفی — صلعم — شنیده ئی
از راه تقلید وعادت چنین می گوید : بئس مطیّة الرجل زعمُه . ترا از آن
چه که دیگران گفته اند ! تو چه دیدی وچه دانستی ؟ طلبُ العلم فریضةٌ علی 3
کل‌ّ مسلم ومسلمة . چندین هزار فر سنگ رفته ئی در خدمت سلطان . آنگه گویی
بقول محمد — صلعم — ایمان دارم که اطلبوا العلم ولو بالصین . الحیاء من الایمان !
شرم دار که تو متابع آن کسی که می گوید که اطلبوا الدّنیا ولو بالصین . 6
اگرهم امروز سلطان ترا گوید : بهرو رو ، ویا فلان کار بکن هم در روز زهره
نداری که هیچ عذر آوری .

۲۳۳ — باش تا جمال معشوق مردان‌را ببینی ، آنگه بدانی که بُت پرستی 9
چه بود ، وحال مردان چگونه بود . رباعی :

دوش آن بت من دست در آغوشم کرد
بگرفت مراو حلقه در گوشم کرد 12
گفتم صنما زعشق تو بخروشم
لب بر لب من نهاد وخاموشم کرد

از مذهب بت پرستان تشبیهی مانده است تا روزگار حال مذهب محمدی 15
بکجا رساند ، ودر غضب الله چه ماند . ومرضت فلم تعدني وجعت فلم تطعمني
با خلق چه کند ؟ « وهو الذي یقبل التوبة عن عباده ویأخذ الصّدقات »
و« من ذا الذي یقرض الله قرضاً حسناً » . اکنون هنوز اسلام تازه است ، 18

1 زخرف 43 : 23 ك / مصطفی SMK سخن مصطفی PI / 3 گفته SMK چه گفته PI / 4 ومسلمة SK - PMI / 5 بقول ... دارم PI که ایمان دارم بقول محمد SMK / 6 متابع PI متبع SMK / 7 یا . . . روز SMK - PI / 8 آوری SMK کنی PI / 9 - 10 که ... چه بود SK - PMI / 10 وحال . . . بود SMK - PI / رباعی S بیت PKI - M / 12 مراو SMK بقهرو PI / 15 بت پرستان SPKI ترسایان M / حال مذهب K حال PI - M / 17 چه PMI که SK / 17 التوبة 9 : 104 م / 18 البقرة 2 : 245 م / تازه PMI پارهٔ SK / .

ودانند که « والله الغنيُّ وأنتم الفقراء ». پس « ویقرضُ اللهَ » ضلالی نمی آورد. باش که روزگار آید که صفت جوع ومرض وفقر دروی اعتقاد کنند ، وکس نبود که داند که این از کجا خاسته است . 3

۲۳۴ – جوانمردا! مرایقین شده است در سلوك که اصولِ همهٔ مذاهب‌راست بوده است ، ودر روزگار دراز روات آن مذهب‌را تحریف کرده اند وما آفة الاخبار إلّا رواتها . از مقصود باز افتادم . چون نور « الله نور السّماوات » 6 پیداگردد معرفت أو بنور أو حاصل گردد . یا نه قدم‌را بعقل مزوّر آدمی کی ادراك توان کرد؟ واوصاف او بدو ادراك توان کردن. وتا ترا حُجُب تو یی در پیش بود از تو چیزی نیاید، مصراع : « اندر ره‌عشق یا تو گنجی یا من ». 9

۲۳۵ – چون جلال ازل بتابد ترا رخت بر باید بست . « وقلْ جاء الحقُّ وزهق الباطلُ » . بدانی . « إنّ الملوك إذا دخلوا قريةً أفسدوهـا » ببینی . « بل نقذِفُ بالحقّ على البـاطل فيدمغه فإذا هو زاهقٌ » ترا حقیقت گردد . 12 « إذا شئنا بدّلنا أمثالهم تبديلاً » خودرا واتو نمـایـد . « وأخرجتِ الارضُ أثقالهـا » نقدوقت تو گردد . حُجُب سماوات بر خیزد . وآنچه درویست آشکارا گردد . « إذا السّماء انشقّت » ظاهر شود . وهذه أسرارٌ غامضةٌ . 15 تا توانی راحتی می رسان از آنچه ترا داده است . « ممّا رزقناهم ينفقون » نصب عین دار . والسلام .

---

1 محمد 47 : 38 م / 2 آید که S P M I اندك K / 5 روات ... را P I آن مذهب‌را روات M مذاهب روات S K / 6 النور 24 : 25 م / نور السماوات P M I – S K / 7 را S K اورا M – P I / 8 حجب P K I حجت S M / 9 ومصراع P K I – S M / ره S M K – P I / 10 – 11 الاسراء 17 : 81 م / 11 بدانی P M K I بدانکه S / النمل 27 : 34 ك / 12 الانبياء 21 : 18 ك / 13 الانسان 76 : 82 م / 13 – 14 الزلزلة 99 : 3 م / 14 درویست S K درونست P M I / الانفطار 84 : 1 ك / ظاهر شود P M I – S K / 16 البقرة 2 : 3 م / 17 والسلام P I والسلام على من اتبع الهدى والحمد لله رب العالمين S K – M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۳۶ – دانم ، برادر أعزّ را ! سلك الله به سبيل رضاه في عافية ، درشرح
صفات چيزى نخوانده است ونشنيده ، واگر خوانده است ويا شنيده دانم كه 3
حدّ آن تا كجا تواند بود. وچون من خوض كردم چنان اوليتر مى دانم كه بيان
شافى بكنم . واين دهم مكتوب است در شرح الله اكبر كه مى نويسم.

بدان اى دوست عزيز أعزنا الله وإياك برضاه كه هر معنى كه ديدهٔ عموم 6
بر آن نيفتاد ، آنرا در لغات اسمى نيست . واوصاف ازل ، لا بل جملهٔ عالم
ملكوت ، لا بل بسيارى أز أموردنياوى ، از ديدهٔ عموم پوشيده بود . پس
واضعان لغات آن‌را چون نديده اند ، هيچ نامى خاصّ آن‌را وضع نكرده اند . 9
وچون قومى على الخصوص در كارى از كارها كه پوشيده بود از عموم ، خوض
كردند ، ايشان را لا بد حاجت افتاد كه وضع اسامى كنند براى مسمّياتى
كه ايشان مى‌ديدند ، واز ديگران پوشيده بود . وهيچ قومى نيستند كه 12
ايشان‌را بوضع اسامى مخصوص كه بصناعت ايشان تعلق دارد حاجت نيفتاد .

۲۳۷ – پس هر قومي در عـالم ، بوضع اسامي چند مخصوص اند كه
ديگران از آن مستغنى اند . اديب‌را بسيار معـانى در صنعت خويش است 15

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبـه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة عشرة بسم ... الرحيم S المكتوب التاسع عشر K / 2 برادر اعزرا P I كه برادر اعز S M K / 3 چيزى P K - P M I / است ويا S M K - P I / 4 تواند بود M داند وتواند بود S K باشد P I / چنان ... دانم S P M I اول ميداند K / 8 بود S M K نيست P I / نكرده اند S K نكردند M نكنند P I / 10 كه پوشيده بود P I پوشيده S M K / 11 كنند S M K بنهند P I / 12 ميديدند S M K دانستند P I / 13 نيفتاد S M K نيفتد P I / 15 اند SMK اند كه P I / خويش P M I خود S K / .

* * * نامهٔ نوزدهم . I 17. K 19. M 28. P 17. S 19 ***

وفقیه‌را نیست ، ومتکلّم ونحوی ومنجّم‌را همچنین؛ وطبیب ومحاسب وکاتب وعروضی‌را همچنین ؛ وجولاه وحلاج و کناس‌را همچنین . ودر میان یوزداران
3 وبازداران وسگ‌داران اصطلاحی هست که ایشان ازآن مستغنی نیستند ، ولیکن شطرنج باز ونرد باز از آن مستغنی باشند . وعلی الجمله هیچ قومی‌را نیابی تا وادزدان وطرّاران رسی الّا هر قومی که اصطلاحی دارند که دیگران‌را
6 آن اصطلاحات معلوم نیست . زیراکه اسامی بر معانی توان نهاد . وهرقومی‌را حاجت است بنظر کردن بمعانیی ، که دیگران‌را حاجت نیست .

۲۳۸ – بدان شطرنج باز ، اگر معنی جبر ومقابـله ندانند اوراشاید ،
9 ومحاسب اگر معنی وتـد وفاصله نداند روا بود . وعروضی اگر معنی جوهر وعرض نداند اوراشاید ، متکلّم اگر معنی لفیف ومهموز ندانـد شاید ، وتصریفی اگر معنی موضوع ومحمول نداند شاید ، ومنطقی اگر معنی فـرع
12 واصل وعلّت وحکم نداند شاید ، واصولی اگر معنی جوزا وسرطان نداند شاید ، واز اسامی آنچه عموم‌را بدان حاجت افتد در سخن گفتن ، در همهٔ لغات آن اسامی‌را وضع کرده اند ، چنانکه هر آدمی در دانستن آن مشترک
15 باشد .

۲۳۹ – اکنون هرجا که آدمی هست نام آسمان وزمین وآفتاب وستاره وچشم وگوش وآب وآتش ودیگر ادوات وآلات علی القطع باید که همه‌را
18 معلوم بود . واضعان لغات در بدوِ کار این اسامی‌را وضع کرده اند که علی العموم

2 جولاه S M K جولاهه P I / 4 شطرنج باز M شطرنجی SK شطرنج PI / باشد SK اند M / است P I / 5 تا وا P I تا به M که تا بجد K / هر قومی S M K – P I / اصطلاحی S P K I اصطلاجاتی M / 6 اصطلاحات S K – P M I / 7 است S K – P M I / 8 بدان M بدانچه S K – P I / شطرنج باز S P M I شطرنجی K / عروض S M K طبیب I–P / 10 اورا شاید M شاید S K باکی نیست اورا P I / 11 ندانند S M K نشناسد P I / 13 افتد S M K افتاد P I / 14 هر آدمی S M K خلق هر آدمی عـالم P I / 15 باشند M باشند SK انـد P I / 17 ودیگر ادوات وآلات S M K – P I / 18 در ... را P I در اول این اسـامی‌را M این اسامی‌را در اول S K / .

همه خلق‌را بدان حاجت بود . پس از آن چون صناعات مختلف ظاهر می شد ، هر قومی از آن اسامی موضوع وضع دیگر می کردند بطریق الاستعارة او بطریق المجاز والاشتقاق . چنانکه جوهر وعرض ومبتدا وخبر وغیر آن که می بینی .

۲۴۰ — وچون این مقدّمه معلوم شد بدانکه قومی بودند از آدمیان که ایشان راه خدای سلوك کردند ، وایشان‌را از عالم ملکوت واوصاف ازل لابل از عجایب راه خدای ــ تعالی وتقدّس ــ چیزها معلوم شد که دیگران از ادراك آن دور بودند . واین قوم را نیز بیکد یگر حاجت بود تا از علم خود سخن گویند . وبر بعضی از ایشان خود واجب کردند این سخن گفتن چون انبیا — صلعم — پس این قوم‌را نیز حاجت افتاد وضع اسامی کنند که دیگران از ادراك مسمّیات آن اسامی دور باشند .

۲۴۱ — وهر اسامی که در قرآن وحدیث هست از این باب بود ، إلا ما شاء الله . وچون چنین بود ، اهل عادت سخن ایشان نتوانستند شنید که « وإذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » ، « وجعلنا من بين أيديهم سدّاً ومن خلفهم سدّاً فأغشيناهم فهم لا يبصرون » . چون این معانی ندیدند ، ایشان‌را کور خواند . وچون نشنیدند ، ایشان‌را کر خواند . وچون زبان نداشتند که بدان معانی ناطق توانند بود ، ایشان‌را گنگ خواند و لال « صمٌّ بكمٌ عميٌ فهمُ لا يعقلون » اینجا بدانی که چون

---

1 می شد PMI میشود SK / 2 از آن PMI را از SK / می کردند PMI میکنند SK / 6 خدای PMI خدایرا SK / 7 لابل PMI بلکه SK / 8 بیکد یگر SPMI ـ K / تا PI که SK / 12 هست K است PMI / 13 نتوانستند شنید PMI ندانستند شنودن SK / 13 ـ 14 الامراء 17 : 45 ك / 15 یس 36 : 9 / 16 خواند SK PMI / 18 البقرة 2 : 18 م/.

بود . چون ایشان‌را هیچ نوع از ادراك نبود ، ونه نیز بوی آن بمشام ایشان
می‌رسید ، ایشان‌را مرده خواند ؛ لا بل چون از خود خبری نمی داشتند ،
3 ایشان‌را « أمواتٌ غیر أحیاءٍ » خواند .

۲۴۲ — وچون در اسفل السّافلین ظلمت بشریّت واماندند ، ایشان‌را
جای جز دوزخ نیامد که دوزخ در هفتم طبقهٔ زمین است « ولقد ذرأنا لجهنّم
6 کثیراً من الجنّ والانس لهم قلوبٌ لا یفقهون بها ولهم أعینٌ لا یبصرون بها ولهم
آذانٌ لا یسمعون بها اولئك هم الغافلون » . جز فرا دنیا راه نبرند « یعلمون
ظاهراً من الحیاة الدنیا وهم عن الآخرة غافلون » ، از آنست که فرادنیا
9 ساخته اند « ورضوا بالحیاة الدنیا واطمأنوا بها » . چون با ایشان گویند :
سیروا ، سبق المفردون ، قیود أهواء وسلاسل شهوات واوصاف ایشان‌را
نگذارد که حرکت کنند « ما لکم إذا قیل لکم انفروا في سبیل الله اثاقلتم الی
12 الأرض ، أرضیتم بالحیاة الدنیا من الآخرة ؟ » . با ایشان گفتند : « استجیبوا
لله وللرسول » .

۲۴۳ — چون سمعشان نبود ، اجابت نکردند « إنّما یستجیب الذین
15 یسمعون والموتی یبعثهم الله » . واگر شان دیده بودی بدیدندی ، واگرشان
سمعی بودی بشنیدندی ، واگر زبان داشتندی ایمان آوردندی ، واگر دل
داشتندی فهم کردندی « ولو شاءَ اللهُ لجمعهم علی الهدی ولذلك خلقهم » ،
18 واگر دل بودی همه عالَم‌را خود عالم در جهان نبودی.

---

1 آن M - S P K I / 2 می رسید S M K می رسد P I / خواند S K خواندند P M I /
خبری S M K چیزی P I / 3 النحل 16 : 21 ك / غیر... خواند M K غیر احیاء خواند ونام
نهاد S نام نهادند P I / 4 وا P I باز S M K / 5 طبقه S K - P M I / 5 - 7 الاعراف 7 :
179 ك / 7 فرا P M I با S K / 7 - 8 الروم 30 : 7 ك / 9 یونس 10 : 7 ك / 10 اهواء P I -
S M K / واوصاف S M K واوصاف ذمیمه P I / 11 التوبة 9 : 38 م / 12 - 13 الانفال
8 : 24 م / 14 سمعشان K سمع S P M I / اجابت S M K استجابت P I / 14-15 الانعام 6 :
36 ك / 15 اگر شان دیده P I اگر دیده S K / 16 واگر ... آوردندی K - S P M I /
17 داشتندی P I بودی S M K / الانعام 6 : 25 ك / 18 عالم ... نبودی K عالم را عالم خود
نبودی S همه عالم بودندی M - P I / .

۲۴۴ – از مقصود خود بیفتادم ، ودر ما قبل بیان کردم که هر قومی‌را
بالفاظی حاجت افتاد وأنبیا وأولیا – علیهم السلام – از آن جملت بودند
که همه محتاج بودند بالفاظی موضوع . پس از جملهٔ آن معانی که دیدند اوصاف 3
ازل بود . چه جمال وجلال ازل‌را اوصافی دیدند که آن اوصاف‌را نام درمیان
خلق نبود پس اگر سمع اثبات کردند یا بصر یا کلام معذور بودند که اورا
صفتی دیدند که ادراک الوان میکرد پیش از وجود الوان. ودر عالم این صفت‌را 6
هیچ نامی نبود، زیراکه این صفت خود هرگز نبود در همهٔ عالم که ادراک الوان
کند پیش از وجودِ الوان .

۲۴۵ – پس چون محتاج بودند که این صفت‌را با خلق بگویند از اسماء 9
موضوع درمیان خلق بصررا او لیتر می دیدند که حبر وزاج ومحبره‌را . پس
گفتند: خدای تعالی بصیراست. واورا همچنین صفتی می‌دیدند که ادراک اصوات
می کرد پیش از وجود اصوات ، واین صفت‌را هیچ نامی نبود بنزدیک عموم ، 12
پس سمع‌را اثبات کردند . چون دیدند که هیچکس‌را سمعی وبصری نیست
که ادراک مسموعات ومبصرات کند پیش از وجود مسموعات ومبصرات الّا
جلال ازل‌را ، پس گفتند : « لیس کمثله شيء وهو السَّمیع البصیر » . وچون 15
جلال ازل‌را در علم خود معلوم بود که هر کسی راه فراسر این معانی نتواند
برد ، الّا قومی که دیده اند ودانسته ، واین در قرآن بگفت « وتلک الامثال
نضربها للناس وما یعقلها إلّا العالمون » . العلماء ورثة الانبیاء – صلعم – آنها 18

---

2 بالفاظی M الفاظ S K لفظی P I / 3 که ... بودند S M K ـ P I / 4 چه جمال وجلال P I که جلال S K چه جمال M / 6 ـ 8 ودر ... الوان S M K ـ P I / 10 که ... را PMI که جر وسراج ومجره را S ـ K / 12 واین ... عموم S M K ـ P I / 14 ... مبصرات M I S P وجود آن K / 15 و16 ازل P I لم یزل S M K / 15 الشوری 42 : 11 ك / 16 فرا PMI به S K / بگفت P M I گفت S گفت وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفكرون K / 17 ـ 18 العنكبوت 29 : 43 ك / .

دیدند ، واینها شنیدند « شَهِدَ الله أنه لا إله إلا هو والملائکة وأولوا العلم قائماً بالقسط لا إله إلّا هو العزیز الحکیم » . منقبتی از این بزرگتر می خواهی ؟

۲٤٦ — جوانمردا ! قرآن آن کس داند که از او آموزد ، وازو یادگیرد 3
« بما استُحفِظوا من کتاب الله وکانوا علیه شهداء » شهداء دانی که چیست ؟
« شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائکة وأولوا العلم » و « الذین هم بشهاداتهم
قائمون » ، « إلّا من شهد بالحقّ وهم یعلمون » مشرفان مملکت اند که « لتکونوا 6
شهداء علی الناس » . ومصطفی — صلعم — مشرف همه که « لیکون الرسولُ
علیکم شهیداً » . ودعای مؤمنانست که « فاکتبنا مع الشاهدین » . پنداری
که شاهد یکی است که « إنّا أرسلناك شاهداً » ؟ حاشا و کلّا ! « وشاهدٌ ومشهودٌ » . 9

۲٤۷ — ایشان هر یکی شاهدی است ، وقرآن مشهود همه که « إنّ قرآن
الفجر کان مشهوداً » . دانی که چرا « قرآن الفجر » گفت ؟ زیراکه تا صبح
سعادت سر بر نزند ، قرآن مشهود مرد نگردد . « والصّبح إذا تنفّس » قسم 12
یاد می کند ببدایت دولت عاشقان خود .

۲٤۸ — جوانمردا ! از مقصود خود دور افتادم دیگر بار ، ولیکن « وما
تشاؤون إلّا أن یشاء الله » عذر می‌خواهد . مردان جلال ازلی‌را صفتی دیدند 15
که ایجاد می کرد ، چنانکه از محض عدم وجود ظاهر می کرد . واین صفت
در خلق ندیدند ونامش نبود درمیان خلق . زیراکه هرچه از خلق وادیدآید
آن‌را اصلی باید که موجود بود ، چنانکه حبر از زاج ومازو وادید آورند . 18

---

1 شنیدند SK–PMI / 1 ـ 2 و5 آل عمران 8 : 18 م / 4 المائدة 5: 44 م / شهداء دانی MK
S دانی P I / 5 ـ 6 المعـــارج 70 : 33 ك / الزخرف 43 : 86 ك / 9 ـ 7 الحج 22 : 78 م /
7 که S K – P M I / 7 ـ 8 الحج 22 : 78 م / 8 آل عمران 3 : 53 م / 9 الفتح 48 :8 م / البروج
85 : 3 ك / 10 است SPMI – K / همه K – SPMI / 10 ـ 11 الاسراء 17 : 78 م / 12 التکویر
81 : 18 ك / 15 یاد S P M I بآن یاد K / 14 خود PI – SMK / دیگران بار ولیکن S M I
دیگر ولیکن K – P / 14 ـ 15 الانسان 76 : 30 م / 17 میان خلق SPMI میان K / وا P I
باز M فرا S K / 18 موجود بود PMI موجود شود SK / حبر... مازو M حبر از مواد حبرS
چیزی از مواد چیزی PKI / آورند SPKI آید M /.

وهر صانعی از آدمیان چیزی وادید آورد أمّا از چیزی دیگر ، چون بنّا از گل ونسّاج از ابریشم ، ونجّار ازچوب وصایغ از زر وکاتب وندّاف وخیاط همچنین . وخدای تعالی می دیدند که از هیچ چیز بی‌آلت وعلّت ، چیزی 3
می آفریند . پس بضرورت این صفت‌را نامی طلب می کردند ، بهترین نامها قدرت دیدند زیراکه این لفظ مناسبتی داشت که خبز ولحم نداشت .

۲۴۹ — وهمچنین اورا صفتی میدیدند که همهٔ موجودات‌را میدانست پیش 6
از وجود موجودات ، ودرمیان خلق چنین صفتی‌را نام نبود . زیراکه درمیان خلق هیچ علم نتواند بود پیش از وجود موجودات که شرط علم وجود معلوم است . وچون هیچ نامی نبود آن‌را ، این صفت‌را علم خواندند . زیراکه با علم 9
مناسبت بیش داشت که بادوات وقلم نداشت . وچون دیدهٔ این قوم بر معانیی آمد که هیچ نامی نداشت ، وبا هیچ معنی قلیل وکثیر مناسبت نداشت ، از آن معانی چنین خبر دادند از جناب غیب که « حم عسق . طسم . یس . 12
ق . ن » .

۲۵۰ — ومقصود از این اخبار آن بود که تا غافل نمانند از طلب چیزی دیگر ، ونپندارند که بر همه محیط شدند . پس کرم مفرط ازلی چنان اقتضا 15
کرد که « یس » بگوید ، و « طس » بگوید ، و « حم » بگوید . وچون خواهد که از معنیی خبر دهد که در آن بقلیل وکثیر هیچ ترکیبی نبود چنین گوید که « ص . ق . ن » . وچون از آن معنی که ترکیبی دارد خبر دهد 18

1 اما ... دیگر SPMI از ماده چاره نبود SK / 2 ازگل SMK - PI / از ابریشم SMK - PI / از چوب SMK - PI / از زر SMK - PI / 2 - 3 ونداف ... همچنین SMK - PI / 3 چیزی SPKI موجودات M / 4 آفرینند SMK آفرید PI / 6 وهمچنین ... پیش SMK - P / 7 موجودات SPMI ایشان K / 8 موجودات SK معلومات PMI / 9 آن را SMK - PI / 10 نداشت PMI - SK / 11 مناسبت نداشت PMI مناسبتش نبود SK / 17 - 18 خواهد ... دهد SPKI خواهند ... دهند M / 18 ترکیبی SMK ترکیب PI / .

گوید : « طه . یس » . وچون بر ترکیب یك معنی زیادت گردد ، گوید : « طسم ، الم ، الر » وچون ترکیب بعض معانی زیادت گردد گوید: « المص . المر » . وچون ترکیب زیاده گردد گوید : « حم عسق . کهیعص » . وچون در اسمای عربی هیچ اسمی نبود بیش از پنج حرف اصلی ، از هیچ معنی اخبار نکرد بشش حرف که « وما أرسلنا مِن رسولٍ إلّا بلسان قومه » . ودر اسمای عربی سداسی نبود ، واکثر الاسامی حروفاً ، فرزدق بود .

۲۵۱ – واسرار این حروف‌را نهایت نیست . ومعانی کلام ازل‌را نهایت نی ، واوصاف ازل بهیچ حـال خود متناهی نبود . ومتناهی جز حـادث نبود . « ما فرّطنا في الكتاب من شيء » از حروف مقطع درست می شود یا نه پدید بود که ظاهر کلمات قرآن چنداست . وقرآن فهرست علم ازلست ، وعلم ازل ینبوع وجود است . وکلّ موجودات ملکی وملکوتی به نسبت با سعت علم ازلی چنانست که یك حرف از این مکتوب واسعت علم وقدرت من . واین مثال از مقصود من سخت قاصراست . وحالی به از این مثالی نیافتم .

۲۵۲ – ومثال صفات ازل جز بصفات ازل نیست . قدرت اورا علم او داند ، وعلم اورا قدرت او کشد . وارادت اورا علم وقدرت او بیند وداند . وکلام اورا سمع او شنود . وسمع اورا بصر او بیند . وچون ملك وملکوت برسد ، قدم صفات جبروتی بود . وصفات او قایم بذات اوست . وذات او یگانه است

---

1 بر P I – S M K / 2 الم. الر M I الر S K الم P / 2–3 وچون ... المر P I – S M K / 3 وچون S P M K واگر چون I / 4 نبود S M K نبود که P I / از هیچ S M K نباشد P I / 5 ابراهیم 14 : 4 ك / 6 الاسامی P M I الاسماء S K / 8 نی S K نیست P M I / نبود S M K نیست ونبود P I / 9 الانعام 6 : 38 ك / درست S M K پدید P I / 11 وعلم ازل K – S P M I / ملکی S P M I ملکی وفلکی K / 12 با سعت . . . مکتوب K – S P M I / واسعت M بنسبت واسعت S وسعت P I بنسبت با شعب K / 14 علم S M K علم وقدرت P I / 15 کشد S M K بیند P I / 16 برسد P I برسند M برسید S K / 17 قایم P I واقوام SMK / وذات ... است P I – S M K / .

« قل هو الله احد » . وصفات او ایستاده بذات او است . وتا او بوده است ،
صفات او بوده است . وتا ذات‌را بودن بوده است ، جبروت ذات‌را بودن بوده
است. وقوام جبروت بقیومیّت او بوده است . وچون حقیقت قیامیّت بتابد، 3
قیومیت در آن منطوی گردد . وچون کینان آمد ، کان بر خاست . ودر دعا
آمده است؛ یا کان یا کینان. أرجو که بروزگار بحقیقت این بینا گردی! حالی
می خوان ومی بین. وتا توانی راحق میرسان ! والله یرزُقنا وإیاك بغیر 6
حساب ، فضلاً منه وکرماً لا استحقاقاً ولا استیجاباً . والسلام .



1 التوحید 112 : ك / قل . . . اواست P I - S M K / 2 صفات او M اوصاف او
S K صفات او صفات P I / جبروت . . . بودن M جبروت ذات او S K قیومی او P I /
3 بوده P I - S M K / 5 بحقیقت P I بحقایق S M K / گردی S K بینائی یابی P M I /
7 والسلام P I والحمد لله رب العالمین S K - M / .

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۵۳ – برادر أعزّ را بقا باد وسعادت در رضای ایزدی . چند روزاست تا در شرح صفات ازل چیزی می نویسم ، وهنوز آنچه مهم تراست تمام ننوشتم . بدان ای دوست عزیز که چشم‌را صورتی هست ، وحقیقتی هست . صورتش این مرکبست که می بینی ، مشتمل بر حدقه وأجفان ؛ وحقیقتش قوّت ابصار است . وخاصیت چشم ، این معنی است . وچون صورت چشم بود وإبصار نبود ، از آنجا که حقیقت است چشم نیست . واگر مقصودِ چشم از انگشت یا از عضوی دیگر حاصل شود ، صورت چشم‌را وجود وعدم یکی بود . واگر در صورتِ چشم این معنی بسته نبودی ، همچون عضوی دیگر بودی .

۲۵٤ – واگر در اعضای آدمی مقاصد او بسته نبودی، وجود وعدم أعضا باضافت وا آدمی یکی بودی. واگر مقصود حاصل شود، وجود وعدمِ صورتِ چشم یکسان بود . ودر حقّ باری تعالی معنی چشم بود . واگر صورت چشم نبودی هیچ زیان ندارد ، لا بل که صورت چشم دلالت برِ حدوث می کند ، وآن در حق باری تعالی محال بود . چه همه جسمی حادث بود . وقدیم هرگز

---

1 بسم . . . الرحیم PI بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة العشرون بسم ... الرحیم S المکتوب العشرون K / 2 باد وسعادت ... ایزدی PMI وسعادت ... ایزدی باد SK / 3 ازل SPMI - K / تر PI - SMK / تمام SMK می PI / 4 چشم SMK هر چشمی PI / هست SK - PMI / 8 از PI - SMK / شود PMI گردد SK / یکی PI برابر SMK / 9 بسته SK - PMI / نبودی SPKI نیوفتدی M / 11 اگر مقصود PI چون مقصود M مقصود چون SK / 12 چشم یکسان PI - SMK / 13 که SK چون PI - M / چشم SK - PMI / 14 وآن PI آن صورت SMK / بود چه SMK است که PI /.

* * * نامهٔ بیستم S 20. P 18. M 29. K 20. I 18 * * *

حادث نتواند بود. پس هرچه دلیل حدثان بود، آن چیز در حقّ قدیم محال الوجود است. وظاهر صورت آدمی جسم است. واجسام همه حادث بود. 3 پس در حقّ قدیم محال بود. لعمری حقیقت چشم اورا اثبات توان کرد که آن حقیقت دلیل کمال بود نه دلیل نقصان.

۲۵۵ — وهمچنین سمع را صورتی هست وحقیقتی هست. صورتش جسمانی است، واین در حق خدای محال بود، وحقیقتش نوع ادراك است. واثبات 6 این در حقّ قدیم واجبست که هیچ موجودی از علم او بیرون نیست، وهیچ مدرکی از ادراك او برون نیست. زیراکه علم او بهمهٔ موجودات پیش ازوجود ایشان محیط بوده است. وهمچنین کلام‌را صورتی هست، وحقیقتي هست. 9 صورتش در حقّ قدیم اثبات نتوان کرد، امّا حقیقتش خود اورا ثابت است. وصورت کلام چیزیست مرکّب از اصوات وحروف که آنرا وجودی ثابت نیست. ودر حقّ قدیم هرچه آن‌را ثباتی نباشد اثبات نتوان کرد که زوال 12 چیزهـا که زایل گشت سببی مزیل باید. همچنانکه حدوث چیزهارا سببی محدث باید.

۲۵۶ — ودر حقّ قدیم هم حدوث صفات محال بود وهم زوالش. زیراکه 15 همه زوالی وحدوثی در محدثی ومزیلی بسته است، وهرچه در غیری بسته بود، قدیم نباشد. وقدیم‌را هرچه بود با او باید که بوده باشد همیشه، چنانکه ازوی بهیچ حال زوال وانتقال نپذیرد. وصورت کلام چیزیست که تا بعضی زایـل 18

---

2 الوجود است P M I بود S K / صورت آدمی S K چشم وصورت آن P I / اجسام همه S M K جسم لا بد P I / 3 محال بود P I – S M K / 5 همچنین S K – P M I / 6 خدای M حق S K باری عز اسمه P I / 8 – 9 پیش . . . ایشان S M K قبل وجود الموجودات P I / وهمچنین P I وهمچنان S K – M / 11 صورت P I – S M K / 12 حق S K – P M I / ثباتی S M اشیائی P K I / اثبات S M K آنرا اثبات P I / 13 گشت P I ثابت گشت S M ازو ظاهر گشت K / 13 و 14 باید P M I بود S K / 17 چه ... وی S M K صفات کـه بود همیشه با او باید که بود زیراکه ازو P I / 18 حال S P K I گونه M / وانتقال S K – P M I /

نشود ، بعضی حادث نگردد . زیراکه نطق آدمی بحروف هجا چنین تواند بود
که تا از حرفی فارغ نشود ، بحرفی دیگر ناطق نگردد .

3 ۲۵۷ – نه بینی که چون خواهی که « قل هو الله أحد » بگوئی ، تا قاف
نگوئی ، لام نتوانی گفتن ، و تا « هو » می نگوئی ، « الله » نتوانی گفتن
وتا « الله » نگوئی ، « أحد » نتوانی گفتن ؛ محال بود که « هو » در نطق آید
6 إلّا آنکه « قل » برسد . وهرچه برسد وفرا رسد « لم یَزَل » را نزیبد . وکلام
ظاهر جز چنین نیست . پس صورت کلام در حقّ قدیم محال الوجود بود .

۲۵۸ – بماند اینجا حقیقت کلام ، واین در حقّ قدیم استحالت ندارد البته
9 زیراکه مقصود از این کلام ظاهر تحصیل مقاصد ومراداتی است که آدمی‌را
بود . اگر آن مرادات ومقاصد بی این حروف سیاه وسپید حاصل شدی
وجود حروف وعدمش یکسان بودی . واگر از این حروف و کلمات آن
12 مقاصد ومرادات حاصل نشدی وجود وعدم کلام یکی بودی و گویا ولال هر دو
برابر بودندی . پس اگر گو یارا کمالی هست که لال‌را نیست ، آن کمال بسببِ
آنست که گویا بواسطهٔ نطقِ ظاهر بحصول مقاصد خود تواند رسیدن ، ولال
15 نتواند رسیدن ؛ واگر مقاصد لال از طریقی دیگر حاصل شدی گویارا بروی
هیچ فضیلت نبودی . و گویا را نیز اگر مقاصدش حاصل نشدی از نطق با لال
هم برابر بودی .

18 ۲۵۹ – وچون این مقدمه معلوم گشت که مقصود از هر صورتی حقیقق

1 چنین S P M I ـ K / 2 دیگر S M K ـ P I / 3 التوحید 112 : 1 ك / بگوئی SMK بخوانی P I / 4 گفتن PI گفت S M K / 5 الله ... گفتن P I ـ S M K / قل S M K حرف قـــل P I / 7 جز چنین نیست P M I چنین است S K / بود P I است M نماید S K / 9 این S K ـ P M I / تحصیل ... مراداتی S M K تحقیق اراداتی P I / 10 سیاه وسپید P I ـ K S M / حاصل S K حاصل وظاهر P M I / شدی P M I شود S K / 11 حروف S M K ـ P I عدمش S M K عدم P I / 12 مقاصد وS M K ـ P I / گویا ولال S M K گویائی ولالی P I / بودندی S M K بودی P I / 14 تواند رسیدن P M I میرسد S K / 15 نتواند رسید P I نتوان M نه S K / بروی S M K برلال P بروی لال I / 16 وگویا رانیز S K ودر حق گویا P M I / 18 مقدمه S M K مقصد P I /

می بود که بی این حقیقت صورت‌را هیچ قدری نیست ، وبا وجود حقیقت ،
صورت‌را وجود وعدم یکسان بود . اینجا عجایب اسرار قرآن پرده بردارد
از صفات ازلی وامور اخروی . وحالی غرض از این مقدّمه آنست که چون 3
حقیقت کلام حصول مرادات است پس در حق خدای تعالی همه مراد حاصل
است که « انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون » اورا صفتی
است که ایجاد مرادات او کند . اگر حرف « کن » در میان نبود روا بود که 6
مقصود او از « کن » ایجاد مرادات است . وچون مراد موجود می گردد ،
« کاف ونون » را چه تأثیر بود ؟ ودر حقّ آنکه مرادش موجود نمی شود
« کاف ونون » گفتن را چه تأثیر بود ؟ 9

۲۶۰ – وچون سالك ببدایت این صفت رسد عجایب معجزات وکرامات
وآیات قضا وقدر براو مکشوف شود ، وکاف « کهیعص » کنایت دان از بدایت
آن که سالك را مبذول گردد از « کن » که اسم اعظم است . وچون بنهایت 12
« کن » رسد نون بیند که « ن . والقلم وما یسطرون » پیوندد . واینجا اگر
« ما زاغ البصر » صفت او بود حقیقت کمال زهد درست شود . ودوستی خدای
تعالی در این مقام است . واگر « ن. والقلم » راه بروی بزند از دوستی خدای 15
تعالی اورا نصیب نیست . مصطفی – صلعم – چون اینجا رسید گفت :
أعوذ بك من القدر . چون در این مقام قدم درست کرده بود گفت : اللهمّ
ارزقني حبّك . 18

---

1 می PI - SMK / 2 بود PI است SMK / اینجا عجایب . . . دارداز PI اینجا اسرار قرار قرآن روی نماید وعجایب ... دارد از M اینجا عجایب بیشتر از قرآن روی نماید در SK / 3 وحالی SK و M روی بنماید در صفات ازلی وامور اخروی PI / ازین مقدمه PI - SMK / 4 حق PI - SMK / 5 النحل 16 : 40 ك / 5 - 6 فیکون ... کن SMK - PI / او SK - PMI / 6 بود M - SPKI / 8 شود PMI گردد SK / 9 را SMK - PI / 10 این SK - PMI / 13 القلم 68 : 1 ك / 14 النجم 53 : 17 ك / .

۲۶۱ – جوانمردا ! آخرین فتنه کـه درراه خدای است در نون « کن » بود . اگر این نون اورا مفتون کند از خدای عزّ وجلّ باز مانده بود . واگر
3 در گذرد بحقیقت کار رسد واز اولوا الالباب پای نتوان نهاد آن را که بنون « کن » رسیده بود ودر گذشته یا محمد تو دیوانهٔ عشق مـا آمدی ، ودیگران دیوانهٔ نون آمدند . همه در نعمت ما واماندند ، ترا جز بمنعم قناعت نیفتاد ؛
6 یا محمد « مـا انت بنعمة ربّك بمجنون » « ما زاغ البصر وما طغی » زهی کمال دولت ، زهی خوی نیکو « وانك لعلی خلق عظیم » یا محمد اکنون معلوم گردد که عاشقان نعمت کیستند وعاشقان ما کدام اند « فستبصر ویبصرون بأیّکم
9 المفتون » ما دانیم که بما کدام قوم راه یا فتند و کدام قوم از ما واماندند « إنّ ربك هو أعلم بمن ضلّ عن سبیله وهو أعلم بالمهتدین » .

۲۶۲ – جوانمردا ! از مقصود خود بیفتادم . و کلام ازلی به « کن » همه
12 مرادی در وجود آورد « وتمّت کلمة ربّك » وهیچ کس چون او گفت تبدیل « کن » نکند « لا مبدّل لکلمات الله » اکنون اهل سعادت را « کن » سعید گردانید که « ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین » . واهل شقاوت را هم « کن »
15 شقی گردانید که « ولکنّ حقّ القول مني لأملأنّ جهنم من الجنة والناس اجمعین » چون « کن » کلام اوست هر مرادی را « کن » موجود کرد . از آنجا که مرادات بسیاراست او گفت : « قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربي لنفد البحر قبل
18 ان تنفد کلمات ربي » واز آنجـا که حقیقت است کلام او منقسم نیست

---

2 این نون P M I نون کن K نون S / 3 از S P K I اورا از M / پای S K – P M I / آن را S P K I زیرا M / 4 بود S M K نبود P I / یا محمد S M K محمد P I / 6 القلم : 2 ك / النجم 52 : 17 ك / 7 خوی P I روی S M K / القلم 68 : 4 ك / 8 – 9 القلم 68 : 5 ك / 9 وبما P M I برما S K / 9 – 10 القلم 68 : 7 ك / 11 بیفتادم P M I باز ماندم S K / همه S P K I هر M / 12 الاعراف 7 : 137 ك / کس . . . گفت S P I کس چون K چیز M / 12 – 13 تبدیل کن S M K کن تبدیل P I / 13 الانعام 6 : 34 ك / 14 گردانید P I گرداند SMK / 14 – 15 ولقد ... گردانید S M K – P I / 14 الصافات 37 : 171 ك / 15 السجدة 32 : 13 ك / 16 کرد S M گردد P I کند K / 17 – 18 الکهف 18 : 109 ك / .

ومتکثر نیست که « وما أمرنا إلّا واحدة کلمح البصر » پس « لنفد البحرقبل
ان تنفد کلمات ربي » آنست که مرادات‌را نهایت نیست بلکه یك « کن »
3 همهٔ مرادات‌را بس است ویك علم همهٔ معلومات‌را بس است ویك ارادت همهٔ
مرادات‌را بس است ویك قدرت همهٔ مقدورات‌را بس است ویکی از آن ،
کارِ همه می کند .

6 ۲۶۳ – واگر چنین نبودی صفت او ناقص بودی جـلّ جلاله وعظم
کبریاؤه پس « کن » کلام اوست وکلام او عـلم اوست . وعلم او قدرت
وارادت اوست وارادت او در خور قدرت اوست ، وجبروت او جبّاری
9 اوست ، وجبّاری او حقیقت احدیّت اوست واحدیّت صفات اودر احدیّت
اوست وآنجا که احدیّت نتابد خلق نبود « کلّ من علیها فان » وچون خلق
بود توحید بود نه احدیّت « شهد الله انه لا اله إلّا هو والملائکة وأولوا العلم
12 قائماً بالقسط » . وچون ملك بود وشهادت بود توحید است ، وچون ملکوت
بود وغیب بود اتحاد است . وچون جبروت ذات بودآنجا نه توحید ماند ونه
اتحاد ووحدانیّت بود .

15 ۲٦٤ – وچون بذات رسیدی همه احدیّت بود . واینجا وجود اواست
وبس . وبا قدم او هیچ قدم نیست . وبا وجود او هیچ غیررا وجود نیست . پس
هرکه عالم‌را قدیم دانست از احدیّت او دور بود . وهرکه صفات او حادث
18 خواند از عظمت او بی خبر بود ، زیراکه عـلم اورا از پس معلومات اثبات

---

1 القمر 54 : 50 ك / 1 ـ 2 الکهف 18 : 109 ك / 2 بلکه یك S K پس یك P M یس یکه I / 4 بس است P M I ـ S K / آن P I این M این همه S K / چنین S M K ـ P I / 7 قدرت وS M K برقد P I / 8 خور P I حد S M K / 9 واحدیث . . . اوست P M I ـ S K / 10 الرحمن 55 : 36 م / 11 آل عمران 3 : 18 م / 12 وچون ... است P M I ـ S K / غیب S P M I ـ K / 13 ماند SPMI بود K / 15 بذات رسیدی S K بذات رسی M بدایت رسی P I / 15 ـ 16 است وبس وبا M است وبس ودر S K راست وبا P I / 16 هیچ P I ـ S M K / 18 عظمت P I ـ S M K / .

کرد. وهر که نفی علم کرد از جزویات در این آیت ملحد گشت که « لا یعزب عنه مثقال ذرّة في السّماوات ولا في الارض » وهر که اورا محلّ حوادث
3 نهاد ، در « لم یلد ولم یولد » کافر گشت .

۲۶۵ – جوانمردا ! میگوید : « ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها وذروا الذین یلحدون في اسمائه » وهر که وا او قدیمی دیگر اثبات کرد « الواحد الاحد »
6 واداده است . وهر که صفات از او نفی کرد شریعت واداده بود . وهر که صفات او جادث نهاد « لیس کمثله شيء » واداده بود وتا « نور الله » در سینهٔ تو نبود صفات او در نتوانی یافت ؛ وتا ظلمت بشریّت بود « نور الله » نیست وتا
9 « تولج اللیل في النهار » آشکارا نگردد ، ظلمت بشریّت خواهد بود . وتا ظلمت بشریّت خواهد بود « ظلمات بعضها فوق بعض » هست وتا بدین صفتی هنوز «في ظلمات ثلاث» مانده، وترا هنوز بخودی خود بینایی نیست که « اذا
12 اخرج یده لم یکد یراها » وکسی که هنوز بخود بینا نبود اورا بصفات لم یزل بینایی کی توان بودن !

۲۶۶ – جوانمردا ! بولادت اوّل بعالم ملك رسند . وبولادت دوم بعالم
15 ملکوت رسند . وبولادت سوم بعالم جبروت رسند . وبولادت چهارم حقیقت احدیّت ایشان‌را بخورد که « کم اهلکنا قبلهم من قرن » از ایشان نه نام ماند ونه نشان که « هل تحسّ منهم من أحد وتسمع لهم رکزاً » اگر در این حال
18 حقیقت کار از نیستی ایشان واهستی ایشان چیزی گوید ، همه این تواند بود که بیت :

---

1 ایت SPMI - K / 1 - 2 سباء 34 : 3 ك / 3 التوحید 112 : 3 ك / 4 میگوید SMK گفت PI / 6 واداده SPKI بازداده M / وهر که ... بود PMI - SK / 6 - 7 هر که ... بود SPMI - K / 7 الشوری 42 : 11 ك / بود PI است SM / درسینهٔ تو PI - SMK / 8 صفات PMI صفت K حقیقت صفت S / تا PMI یا SK / 9 بود PI خواهد بود M - SK / نیست PMI نبود SK / 9 آل عمران 3 : 37 م / 10 خواهد تود PMI باشد SK / النور 24 : 20 م / تا بدین PI تا برین M تو چنین SK / 11 نیست PMI نبود SK / مانده ... خود SPMI وترا هنوز بخودی خودK / 11 - 12 النور 24 : 40 م / 14 وبولادت SPMI - K / 15 رسند PMI - SK / 16 - 17 مریم 19 : 98 ك / 18 از PMI را SK / ایشان PMI - SK / تواند PI - SMK / 19 بیت SP شعر M - KI /.

ظهرتَ لمن احببتَ بعد فنائه فکان بلا کونٍ لأنّك کنته

۲۶۷ – واگر وقتی در سخن مشایخ بینی : فتحسبه في کنه الآیة . می دان که این معنی‌را می‌خواهد ولیس وراء عبادان قریة . اینجا اسم نبود همه مسمّی 3
بود . واین وآن بر خیزد . همه جلالت وعظمت هویّت بود وچون بطون رسد همه ظهور بود . واوّل وآخر یك نقطهٔ حاضر گردد . همه وجود بود عدم نبود. همه بقابود فنانه. همه روز بودشب نه، همه « الله نور السّماوات والارض» 6
بود غیری آنجا چه کند که زحمت اغیار در آن بقعه نگنجد « والنهار اذا تجلی » خودرا از پردهٔ « واللیل اذا یغشی » جلوه دهد . اینجا نه فوق بود ونه تحت ، نه یمین بود ونه یسار ، نه قدام بود نه خلف ، نه قبل بود نه بعد . 9
همه قدم بود ، وحدثان نماند . « کلّ من علیها فان ویبقی وجه ربّك » . « کلّ شيء هالك إلّا وجهه » . سبحان الباقي بعد فناء الخلق . اوصلنا الله وایّاك أیها الأخ الأعزّ الی عذب مشاربه . 12

۲۶۸ – ای دوست در میان ظلماتی بی سر وبن منغمسی ! خدای تعالی ترا بفضل خویش فرجی بدهاد علی أحسن حال ، تا می توانی از هر نوع که توانی چیزی می‌رسان « وخلطوا عملاً صالحاً وآخر سیئاً » نصب العین می‌دار وبرهر 15
حال که هستی نومید مباش که کرم اواز همه گناهان بیش است وصلی الله علی محمد وآله .

---

1 احببت بعد فنائه S افنیت بعد بقائه S M K I / فکان S M K وصار P I / لانك SMK کانف P I / 2 فتحسبه P I فتجیبه M فمخفیه S ـ K / 5 ـ 4 همه . . . بود SPMI ـ K / عظمت P I ـ S M K / 5 حاضر S P M I ـ K / 6 النور 24 : 35 م / 7 آنجا . . . نگنجد P I انجا چه کار کند S K آنجا نگنجد M / 7 ـ 8 اللیل 92 : 2 ك / 8 اللیل 92 : 1 ك / 9 یسار S P K I شمال M / 10 الرحمن 55 : 26 م / 11 ـ 10 القصص 28 : 88 ك / 14 فرجی بدهاد PI فرجی دهاد S K برهاناد M / توانی P M I دانی S K / 15 چیزی P I خیری SMK / التوبة 9 : 102 م / برهر S P K I بهر M / 16 گناهان P I گناهی S M K / 16 ـ 17 وصلی ... آله P I والحمد لله رب العالمین M والسلام S ـ K / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۶۹ – چون در شرح صفات آمدم پشت در آن نمی کنم ، داد آن تمام
3 ناداده اگرچه دادآن خود هیچ آفریده نتواند داد . امّا آنقدر که فرض اعتقاد
است تمام بنویسم که دانم که برادرم در این چیزی ، چنانکه واجب کند ،
نخوانده است ونشنیده باشد .

6 بدان ای دوست ! ایدك الله بالتوفیق که صفات خدای تعالی از صفات خلق
اثبات کرده اند . واز این سبب است که بیشتر عالمیان در آن غلط کردند
که فرق ادراك نکردند میان صفاتی که لم یزل‌را واجب بود ومیان صفاتی که
9 محال بوده وی‌را . وچون این فرق ندانستند لا جرم آنچه اثبات نبود اثبات
کردند وهیچ صفت نیست که خلق بدان موصوف اند إلّا که در حق باری
تعالی وتقدّس این صفت‌را اثبات نتوان کرد علی الاطلاق . چنانکه در حق
12 خلق بود مگر که چیزی زیادت شود یا چیزی از آن ناقص گردد .

۲۷۰ – اکنون در حق خلق علم صفتی است که چون چیزی موجود گردد ،
پس از وجود آن چون آدمی آن چیزرا ادراك کند چنانکه هست ،

---

1 بسم ... الرحيم P I بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الحادية والعشرون بسم ... الرحيم S المكتوب الحادي والعشرون K / 2 چون P M I – S K / 3 اگر چه S M K – P I / خود P I – S M K / آفریده P M I کس S K / 4 چیزی P I معی S M K / 4 - 5 کند ... باشد S K کند ... نشنیده P I بود ... بود M / 7 ازین S K این M – P I / است S K اینست P M I / آن غلط کردند P M I غلط افتادند S K / 9 فرق ... نبود اثبات S M K بود انکار P I / 12 بود P I – S M K / که P M I – S K / شود P M I نبود S K / گردد S P M I نگردد K / 14 آن ... آن چیز S M K آن چیزي ... آن P I / .

*** نامهٔ بیست ویکم I 19 a. K 21 M 30. P 19 a. S 21. ***

این ادراك‌را علم خواند ؛ وجز چنین صورت نبندد در حق خلق واین در حق
خدای تعالی بدین وجه اثبات نتوان کرد زیراکه چون در او چیزی پیدا گردد
پس از وجود چیزی دیگر ، صفات او حادث بود ، ولا بدّ است که علم او 3
متغایر بود با علم خلق .

۲۷۱ — چه خلق‌را علم پس از وجود معلوم می تواند بود، وخدای تعالی‌را
هیچ صفتی پس از وجود چیزی دیگر نتوانـد بود ؛ زیراکه این صفت اگر 6
نقصانی بود پس وجودش محال بود ، واگر کمالی بود وجود این کمال از غیری
مستفاد بود ؛ وپیش از وجود این غیر باید که قدیم ناقص بوده باشد ، ونقصان
قدیم محال است . وچون اورا صفت علم پس از وجود معلوم اثبات شاید کرد، 9
چیزی دیگر باید که باشد ازمعنی علم با ما تا آن چیزرا درحقّ او اثبات کنیم .
وآن علمی است که وجود معلوم ازو مستفاد بود نه او مستفاد بود از وجود
معلوم . 12

۲۷۲ — وشكّ نیست که این علم شریفتراست که آن دیگر . چه فرق
عظیم بود میان علمی که شعر متنبی مثلاً از آن در وجود آید ، ومیان علمی که
پس از آموختن شعر متنبی حاصل گردد که وجود این علم در وجود غیری 15
بسته است ، ووجود آن علم دیگر در وجود غیری بسته نیست . وچون
می بینیم که خدای تعالی قدیم است ودیگر موجودات همه حادث اند ، ومی
دانیم که حادث را غیری باید که در وجود آرد ، یقین می گردد که همهٔ 18

1 این SMK - PI / 2 نتوان کرد M کردن خطا بود PI کردند خطا بود SK / 3 دیگر SK-PMI / علم او SK-PMI / 5 می تواند SK-PMI / خدای تعالی PI او SMK / 6 دیگر SMK-PI / 7 پس SK خود PI-M / 8 بود PI-SMK / 9 شاید کرد M شاید SK گردد PI / 10 باشد SK بماند M - PI / با ما تا آن M که آن SK واحادثان P واماتان I / 11 معلوم ازو SMK علم ومعلوم I علم P / او مستفاد بود PMI او K-S / 13 این علم PMI علم این SK / 17 می بینیم SPKI میدانیم M / تعالی SMK عز وجل PI / اند PI است SK - M / 18 حادث SMK حادثان PI / .

موجودات از او در وجود آمده است . وعلم ایزدی چون از قسم اوّل نبود ،
ضرورت این علم است ؛ زیراکه علم دو قسم است ، ویك قسم در حق او محال
3 است . پس قسم دوم اورا واجب شود .

۲۷۳ – اینجا یك نکته بدان که در حق خلق علم وقدرت دو صفت بود
متغایر ومختلف در معنی؛زیراکه علم ادراکی بود پس از وجود مدرکی، وقدرت
6 سبب وجود چیزی می بود . پس فرقی عظیم بود میان علم وقدرت که علم
پس از وجود چیزی بود وقدرت سبب وجود چیزی بود . ودر حق خدای
تعالی علم نه این معنی دارد که پس از وجود چیزی می بود بلکه معنی علم آنست
9 که همه چیزها ازوی در وجود آید. وقدرت‌را همین معنی بود که چیزی ازوی
در وجود آید . پس تفاوتی میان این دو صفت نیست. وخلق این از راه عادت
فهم کرده اند . ودر اوّل عادت ایشان‌را در دماغ ثابت شده است که قدرت
12 چیزی دیگر است وعلم چیزی دیگر. پس تشبیه هنوز بر ایشان غالب می‌بود.

۲۷۴ – وتا مرد صفات خدای تعـــالی نشناسد ، از ناشایست اورا منزّه
نکند . هنوز در دایرهٔ اهل تشبیه است ومشبّه‌را از خدای تعالی خبر نیست
15 که اگر ازوی خبر بودی در اوّل نظر این معنی معلوم کردی که « لیس کمثله
شيءٌ وهو السّمیع البصیر » وهر صفت که می بینی در حقّ خدای تعالی اثبات
کردند ودر خقّ خلق ثابت نمی کنند ، در آن غلط بسیار بمانده است که
18 هر کسی راه بر آن نبرد .

---

1 موجودات... است PMI حوادث از بود و SK / قسم SMK این قسم درPI / 3 اورا SK
PMI - / شود PMI بود SK / 4 دو SMK را دو PI / صفت SMK وصف PI / 6 وجـود
PMI - SK / 7-8 ودر ... بود PI - MSK / 9 - 10 وقدرت ... آید SPMI - K / 10 پس
... نیست PMI پس تفاوتی نبود میان این دو صفت SK / 11 در دماغ PI-SMK / 11 - 12
قدرت ... علم SMK علم ... قدرت PI / 12 هنوز PI-SMK / غالب SPMI عادت K / بود
PMI باشد SK / 13 نشناسد PMI - SK / اورا P M I - S K / 15 بودی SK یافتی P یافتندی
M - I / 15 - 16 الشوری 42 : 11 ك / 16 خدای M باری PI حق SK / 17 ثابت نمیکنند M
ثابت نکردند S نکردند K کنند PI / غلط SPKI اغالیط M / بمانده SK-PMI / 18 راه بران
K راه بدان M راه بسر آن S را بران PI / .

۲۷۵ — اکنون در حقّ خدای تعالی محبّت ورضا وسخط وضحك اثبات کنند واگردل عموم واجویند، معتقد اغلاطی باشند درحقّ خدای تعالی بسبب اثبات این صفات. ودر حــقّ خلق این صفات‌را معنی دیگر است ودر حقّ خدای تعالی دیگر. ومحبّت خلق خالی نتواند بود از میلی که باشد بچیزی که ادراك آن چیز ایشان‌را موافق آید وخدای تعالی از این منزّه است کــه اورا چیزی موافق یا در وجودش اورا میلی بود، ودر عدمش اورا نفرتی بود. وچون این معنی‌را اثبات نتوانیم کرد، ضرورت‌را بایـد که محبت‌را در حق او مفهومی دیگر بود، واین جز بمثالی فهم نیفتد.

۲۷۶ — بدان ای دوست که در همه زبانها عادت رفته است که لفظ ملزوم بگویند ولازم خواهند، چنانکه گویند فلان کس خفته ومست است، اگر چــه خفته ومست نبود. ولیکن از لوازم خواب ومستی غفلت است. پس ملزوم را لفظ بگویند ومعنی لازم خواهند. ودانم که در تازی این خوانده باشی که العرب تسمّی الشيء باسم الشيء اذا كان قريباً منه. ولازم‌را قرب بملزوم بغایت است وهمچنین غضب درحق خلق عبارت است ازصفتی حادث که در آدمی وادید آید وچون آن صفت وادید آید خون دل برجوشد. وچون خون دل برجوشید اگرقدرت تشفی دردشمن بود آن خون منبسط گرددوروی ظاهر آدمی سرخ گردد. واگر قدرت تشفی نبود آن، خون منقبض گردد وروی ظاهر آدمی زرد گردد.

---

1 سخط PI غضب SK ـ M / کنند PMI کردند S K / 3 صفات ... صفات S M صفات ... صفت P I صفت ... صفات K / 4 باشد P M I دارد SK / 5 چیز P I ـ S M K / ایشانرا SK–PMI / 5 ـ 6 موافق ... چیزی K–SPMI / 6 ودر ... نفرتی S P M I یا عدم آن چیز بغیری K / 7 ضرورت را M ضرورت SPKI / 8 او PMI حق SK / مفهومی دیگر SPMI معهودی K / بود و SMK بوده اند PI / 10 کس SK ـ PMI / 10–11 ومست... نبود PMI است ومست گرچه خفته نباشد ومست نبود SK / i2 را PI ـ SMK / 13 را قرب PI اقرب S M K / 14 همچنین SK–PMI / عبارت S M K عبارتی PI / 15 در ... آیـد P M I که حادث شود در آدمی SK / 15 ـ 16 چون ... جوشید SMK–PI / 16 بود PMI دارد S K / 17 آدمی PMI مردم SK / تشفی SK–PMI / 18 آدمی PI–SMK / .

۲۷۷ – ودر حق خدای تعالی نه خون دل ونه سرخی روی ونه زردی آن تواند بود. نه اورا خونی هست که برجوشد، نه اورا صفتی حادث تواند بود «تعالی الله عمّا یصفون». وهر که پندارد که چون آدمی گناهی کند در خدای تعالی صفت غضب آن ساعت وادید آید، آن کس از معرفت خدای تعالی سخت دوراست. وچون غضب او اورا چیزی حادث نیست لا بل عبارت است از معنی که در ازل باو بهم بوده است واین آنست که معلوم گشت در این چند مکتوب که نوشتم که هرچه دروجود می‌آید از ارادت ازل در وجود می آید.

۲۷۸ – اکنون از موجودات یکی سعادت آدمی است ویکی شقاوت اوست. وچون همهٔ موجودات از ارادت ازلی در وجود می آیند، لا بد سعادت وشقاوت هم از آن ارادت در وجود آورند. وارادت او منقسم نیست تا گویند که ارادت اسعاد دیگراست وارادت اشقا دیگر. امّا چون این دو معنی که او در وجود می‌آورد مختلف است، دو نام بروی افتاد وهو المسعد والمشقي. وهمان نقطه که اسعاد کرد بعینها همانست که اشقاء کرد؛ زیرا که کلّ موجودات عالم از آن یك نقطه که در وی است موجود شد.

۲۷۹ – وآفتاب جامهٔ گازر سپید کند ورویش سیاه کند. واین دواثر مختلف است ومؤثر یکیست زیرا که همان چیز که روی گازر سیاه کند همان چیز است که جامهٔ گازررا سپید کند. اکنون آفتاب‌را اگر از این دواثر مختلف دو نام برنهند وگویند «الشمس تسود وتبیض» ابلهان پندارند که مبیض غیر مسود است واین خطاست. واختلاف اسامی در خدای تعالی از آن بود که

---

1 خون ... بود SK روی سرخ تواند بود ونه زرد PMI / 2 نه اورا خونی . . . جوشد SK – PMI / 2 – 3 تواند . . . یصفون PI تواند بود M شاید SK / 5 اورا SMK–PI / بل SK بد PMI / 6 واین SPMI واز K / 7 ارادت ازل PMI او SK / 9 – 10 لا بد ... آورند K – SPMI / 11 اسعاد... لشقا M سعدا... اشقیا PI سعادت...شقاوت K اسعاد...شقاوت S / 12 افتاد SPKI نهادند M / هوSPMK هوالذي PI / 14 وی SM او K دین PI / 15 گازر SMK – PI / کند SPKI کزد M / رویش SK روی او M روی گازر PI / 16–17 است ... مختلف K – SPMI / 16 – 17 همان چیزاست که SM – PI / 17 از M بسبب K – SPMI / 17 – 18 پندارند ... است SMK – PI / .

آثار مختلف ومتضاد ازوی ظاهر می شود، واز علم وقدرت وارادت اوموجود می شود. پس گفتند: الضّار النافع المشقي المسعد الهادي المضل الخافض الرافع المعزّ المذلّ القابض الباسط. لا بـــل همان دو صفت که در آفتاب اثبات کردیم اورا هست که در خبر از مصطفی – صلعم – که میگفت: اللهمّ بیض بنور وجهك وجهي یوم تُبیض وجوه اولیائك. ولا تُسود وجهی یوم تُسود وجوه اعدائك.

۲۸۰ – اکنون در خدای تعالی یك ارادتست که تسوید روی دشمنان کند وهمان یك ارادتست که تبییض روی دوستان کند. واین یك معنی را دو نام از دو اثرمختلف بر خاست. واسم دشمنی بر قومی واسم دوستی بر قومی از آن افتاد که آنچه با قوم اوّل بود چیزیست که با دشمنان کنند، وآنچه با قوم دوم بود چیزی است که با دوستان کنند. پس ارادت او باضافت با دوستان محبت ورضا بود وباضافت با دشمنان غضب ومقت بود. چنانکه گویند بیت:

ای نوش لبا چو زهر نابی با من وای راحت دیگران عذابی با من

وچون در قومی حرکتی مذموم نبود وهمـــهٔ حرکات محمود باشد، گویند خدای تعالی از این قوم راضی است؛ زیراکه در ایشان نشان رضای است. اکنون اگر خواهی که بداني که خـــدا از تو خشنود است یا نا خشنود، در افعال خود نگاه کن، تا همه طاعت است یا همـــه معصیت ویا آمیخته. پس اگر چنانکه همه طاعت است، او از تو خشنود است. واگر همه معصیت بود

---

1 مختلف و PI ـ SMK / شود SK شد PM I / 2 شود SK گشت PMI / الخافض الرافع PI ـ SMK / 3 اثبات SPMI ـ K / 4 که میگفت K که S ـ PMI / اللهم PMI ـ SK / 8 وهمان ... دوستان SPKI ـ M / 12 محبت PMI ـ SK / بیت SP نظم M ـ KI / 13 چو M زچو SK چون PI / راحت SI رحمت SMK / 14 همهٔ حرکات SMK هم حرکت PI / 16 اکنون PMK ـ PI / خدا K ـ SPMI / 17 و18 معصیت SPKI معاصی M / 17 ویا آمیخته SPMI ـ K / 17 ـ 18 پس اگر چنانکه SM اگر چنانکه K اگر PI / 18 اواز تو SMK ـ PI / واگر ... بود SMK ـ PI /.

بدانکه او از تو نا خوشنود است . و اگر آمیخته بود حکم غالب‌را خواهد بود
از آن هر دو. ولیکن غایت رضا وغایت غضب آنگاه بود که همه طاعت بود
3 یا همه معصیت .

۲۸۱ — وتا از او نترسی هرگز شهوات خود بجا رهـــا نکنی ، ورنج آن
بر خود ننهی. از قرآن بشنو « رضي الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه».
6 وتا اورا ندانی ونشناسی از او چون ترسی؟ « انما یخشی الله من عباده العلماء ».
عالم کیست ؟ آن کس که بتوحید رسیده است وبدانسته که بدست هیچ کس
جزوی نفعی وضرری نیست که « شهد الله انه لا إله إلّا هو والملائکة واولوا
9 العلم ». عالم آنست که شهادت « لا إله إلّا الله » می گوید ، بدان قیام می نماید
« الذین هم بشهاداتهم قائمون » .

جوانمردا ! از غیر خدای آن ترسد که پندارد که غیر خدای کسی‌را نفعی
12 وضرری هست. چون بحقیقت « لا إله إلّا الله » رسید ، بدانست که « ما یفتح
الله للناس من رحمته فلا ممسك لها وما یمسك فلا مرسل له من بعده». وچون این
بدانست از خدا ترسد وبس. واین شرط ایمانست که « فلا تخافوهم وخافونِ إن
15 کنتم مؤمنین » بقدر آنکه از خلق می ترسی، از معرفت خدای دوری. وکمال
ایمان حقیقت معرفت است ما آمن بالقرآن من استحلّ محارمه . تا چند نویسم
وتا کی تکرار کنم که ایمان تو از راه عادتست !

18 ۲۸۲ — جوانمردا ! ایمان دردل باید ، یا نه « یقولون بألسنتهم ما لیس في

---

1 ـ 2 بدانکه . . . دو PI ـ S M K / 1 خواهد S K ـ M / 2 غایت غضب P M I
غضب S K / 4 رنج آن P I رنج S M تاریخ K / 5 المائدة 5 : 119 م / 6 الفاطر 35 : 28 ك /
7 نفعی وضرری S P M I خیری وضرری ونفعی K / 8 ـ 9 آل عمران 3 : 18 م / 10 المعارج
70 : 33 ك / 11 کسی S M K ـ P I / 12 رسید بدانست P M I برسی بدانی K بدانسق S /
12 ـ 13 الفاطر 35 : 2 ك / 13 این P I ـ S M K / 14 بدانست . . . ترسد P M I بدانسق
ترسی S K / وبس واین S P M I فرض K / 14 ـ 15 آل عمران 3 : 175 م / 15 خلق . . .
دوری S K خدای میترسی از معرفت خدای دور نه بی M خدای مترسی واز موافقت او دور
نه وکمال ایمان حقیقت است P I / 18 باید M بود S P K I / الفتح 48 : 11 م / .

قلوبهم » تو «لا إله إلّا الله » بزبان می گویی وبدل از خدای نترسی واز غیر خدا ترسی . این کفر دل است وایمان زبان « کبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون » . 3

جوانمردا ! منافقی بتر از کافریست « إنّ المنافقين في الدرك الاسفل من النار » بقدر آنکه بزبان گویی ودردل نبود تو منافقی، ونفاق‌را در جاتست. وحسن بصری رضي الله عنه می گوید : لو خرج المنافقون من البصرة لاستوحش الباقون . 6

۲۸۳ — جوانمردا ! راه یقین دراز راه است وراهبران روی در کشیده‌اند لا بد تو خود دیده نداری واگر نه همهٔ عالم ایشان دارند وجادهٔ راه گمشده است. ومردان ازهر بیراهی راهی بر ساخته اند، تا از زحمت نا مردان ومخنثان برسته اند . تو پنداری که ایشان نه براهند . واین غلط است که پنداری . شعر : 9 12

سوف ترى وينجلي الغبار　　أفرسٌ تحتك ام حمار

ایشانرا راههای بسیاراست ، وبیش از بسیاراست . اما تا از راه شیطان باز گردی که « لاتتبعوا خطوات الشيطان » وقدم بر قدم محمد نهی . « فاتبعوني يحببكم الله » . وچون از راه شیطان باز گردی آنگه توبه بود . « والله يحب التوابين » . وفقنا الله وایاکم ایها الاخ الاعز لطلب رضاه . والسلام والحمد لله رب العالمين . 15 18

---

2 ـ 3 الصف 61 : 3 م / 4 ـ 9 جوانمردا ... دارند SK ـ PMI / 4 ـ 5 النساء 4 : 145 م / 5 تو PI ـ M / 8 یقــین PI دین M / 9 لابد M بلکه PI / همه M ـ PI / 9 ـ 18 وجاده ... العالمين SK ـ M / مثلا که کسی‌را دوست دارد که تیرنیك اندازد، از کسی که نیك‌نداند ونرد بازورا به از آن نکرد که نحوی‌را . وهرکس آنچه ادراك آن چیز اورا لذیذ آید لابداست که آن چیزرا دوست دارد PI / 11 اند (تصحیح) است M / 12 وینجلی (مجمع الامثال میدانی) اذا انجلی M / 15 النور 24:21 م / 15 ـ 16 آل عمران 3:31 م / 16 ـ 17 البقرة 2 : 222 م /.

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۸۴ ــ سیزدهم مکتوبست که در شرح « الله اکبر » می نویسم . وضرورتست که فرض اعتقاد عموم در صفت قدیم بنویسم. ودر نوشته‌ای که پیش ازین نوشته ام سخن راندم در محبت وغضب ورضا . ودانم که آن قدر برادر اعزرا ، سلك الله به سبیل رضاه في عافیة مقنع نیامد . وبیان این محتاج الیه است ، که بر اکثر علماء ظاهر تا بعوام رسی ، این مشکل بود ، اگر چه بزبان تشبیه از خود نفی میکنند ، ومشبّه‌را لعنت کنند ، دل ایشان آکنده بود بتشبیه وایشان از آن بی خبر باشند .

۲۸۵ ــ اکنون بدان ای دوست که پیش ازین نوشتم که اوصاف در حق خلق اولاً وضع کردند وآنگه در حق خدای تعالی بوصفی ثانی اثبات کردند ، وحقایق این اوصاف‌را باید که در حق خلق اولاً فهم کنند . پس از آن هرچه دلیل حدثان بود ، آن قدر حذف کنند ، وباقی‌را در حق قدیم اثبات کنند . واینجانیز محبت در حق خلق فهم باید کرد که چیست ، آنگاه هرچه اورا نشاید اعنی قدیم را از آن حذف کنند . وهرچه قدیم‌را شاید آن اثبات کنند . چنانکه در صفت سمع آلت جسمانی‌را حذف کردیم وعلم باصوات اثبات کردیم .

---

1 ـ 12 بسم . . . کنند SPI ـ M المکتوب الثاني والعشرون K / 11 ـ 15 پس . . . کردیم PI ـ SMK / 13 آنگاه هرچه M آنگ K آنگه هرچه S / 14 آن SK ـ M / 12 را M ـ SK / .

** نامهٔ بیست ودوم I 19 b . K 22. M 31. P 19 b . S 22 ***

وچنانکه در بصر حدقـــه حذف کردیم ، وادراك بألوان اثبات کردیم .
وچنانکه ادراك که بعد وجود المدرکات بود نفی کردیم . واین نوع از ادراك
که وجود مدرکات از آن واز دید آید اثبـــات کردیم . واین نوع از ادراك
شریف تر از نوع دیگر است . وهرچه حدثان از آن لازم آید آن چیز درحق
قدیم بهیچ حال اثبات نتوان کرد .

۲۸۶ – اکنون بدانکه محبت نزدیك خلق عبارت است از میلی که آدمی را
بود بادراك چیزی که طبع اورا موافق آید . اکنون جمـال صورت محبوب
آدمیست که ادراك بصری‌را موافق آید، ونغمات موزون وألحان خوش محبوب
آدمی است که ادراك سمع‌را موافق آید . ومطعومات لذیذ محبوب آدمی است
که ادراك ذوق‌را موافق آیـد . وصفات نیکو محبوب آدمی است که ادراك
دل‌را موافق آید . واز این سبب است که چون از کسی هنری بدانی ، اورا
محبتی دردل تو پیدا شود. واز این طریق است که شاگرد استادرا دوست دارد،
ومرید پیررا دوست دارد ، وچون نام حاتم طائی بشنوی وصفت سخاوت وی
اورا محبتی دردل تو پیداشود . وهمچنین چون نام نو شروان عادل وصفت عدل
او بشنوی از طبع تو حبی ظاهر گردد در حق او . لا بـــل خلق جهان برین
مجبولند که چون بشنوند که فلان شطرنج نیك میبازد یا شعبده نیکوداند یا
شعر نیکوداند ، یا خط نیکو نویسد اورا دوست دار شوند .

۲۸۷ – اما این محبت تبع اعتقاداست. اگر کسی خط نوشتن را کمال داند، این

---

1 ـ 18 وچنانکه . . . این PI ـ SMK / 1 وچنانکه . . . حذف کردیم M ـ SK /
2 وچنانکه ... کردیم SK ـ M / این نوع M نوعی SK / 3 نوع از M ـ SK / 6 بدانکه
SM ـ K / 7 بادراك ... آید SM ـ / آید M بود S / 8 ـ 9 که ... است که SM که K /
8 و9 آید M است SK / 10 ـ 11 وصفات . . . آید M ـ SK / 11 از کسی هنری M هنری
درکسی SK / 13 دوست دارد M ـ SK / 13 ـ 15 وصفت . بشنوی SM ـ K / 15 ـ 16
برین مجبولند SK را این محبوب آید M / 16 یا ... داند SK ـ M / 17 یا شعر نیکوداند
SK ـ M / 18 است M میشود SK / خط M ـ SK / را کمال M بکمال SK / .

کس خطاطان‌را دوست دارد واگر شطرنج باختن بکمال داند این قوم را دوست
دارد نه خطاطانرا . وازاین سبب است که سلطان مثلا کسی‌را دوست تر دارد
3 که تیر اندازی نیکوداند، از کسی که علم نیکوداند. ونرّاد را نیکو تر دارد
که نحوی‌را . وهر کسی آنچه ادراك کند وادراك آن چیز اورا لذیذ آید لابد
است که آن ادراك را دوست دارد ، وآن مدرك‌را دوست دارد . واگر کسی
6 بداند که هنر در ابو بکر بیش از آن بود که در عمر لا بداست که ابو بکر را
دوستردارد از عمر . امّـا اگر کسی علوم نجوم داند واورا از کمال ابو بکر
وعمر خبر نباشد این کس بو معشر منجّم‌را دوستر دارد زیراکه از کمال ابوبکر
9 وعمر بی خبراست . واگر کسی طبّ داند ونجوم نداند طبیب‌را دوستر دارد
از منجّم .

۲۸۸ — علی الجمله ادراك همهٔ علوم لذیذ است وهر کس یك نوع ادراك کرده
12 است ودیگر نه . ومدرکات خودرا دوست دارند ، نه مدرکات دیگران‌را ،
چنانکه عرب ضبّ ویربوع خورند وهر گز ایشان را آرزوی خبیص اللوزوصابونی
نباشد که محبت پس از ادراك بود . وچون لذّت چیزی از ادراك نیابد ، اورا
15 میل بـدان چیزی چون بود ؟ ومحبّت عبارتست از میلی که بچیزی بود که
ادراك آن لذیذ است . وچون ترا ادراکی هست کـه برادرانت‌را نیست ،
وبسبب آن ادراك ترا بعلمای دین میلی می بود که ایشان‌را نیست ، ونشان میل
18 تو آنست که ایشان‌را طلب می کنی ، وچون می یا بی ایشان‌را بقدر میل خود

---

1 – 5 کس . . . ادراك PI – SMK / 1 باختن SK – M / بکمال SK کمالی M / 1 – 2 این قوم ... دارد نه SM این کس جماعق را دوست دارد که ایشان شطرنج باز باشند نه K / 3 اندازی نیکوداند M انداز باشد SK / 3 – 4 ونراد ... نحوی‌را SK وبه نزد بازان به از آن نگرد که بنجومی M / 4 وادراك SK–M / 4 – 5 لا بد است SK – M / 5 مدرك‌را دوست دارد PMI مدرك را SK / 6 که ابو SMK ابو PI / 7 – 8 واورا ... نباشد PI–SMK / 8 – 9 زیرا ... است SK واورا از ابو بکر وعمر وکمالات ایشان را چه خبر ؟ PI / 10 – 12 از ... دیگران را SPMI – K / 13 خبیص اللوز SM (حاشیه S حلوای لوزینه) خبیص مع اللوز K خبیص النور PI / صابونی SPMI واشتهای حلواهای صابونی K / 14 – 15 لذت ... بود PI وچون این لذت چیزی ادراك نکرده باشی ترا بدان چیزمیل چگونـه بود ؟ SK لذت چیزی ادراك نکردی ترا بدان چیز میل نبود M / 18 خود S که داری PMI – K / .

می نوازی وصالح وعالم‌را دوستر داری از فاسق وجاهل ؛ زیراکه صلاح وعلم بنزد تو هنر است ، وهنر محبوب همهٔ عالم است .

۲۸۹ — اکنون هر آدمی که نظرش راست است وبر انواع هنرها افتاده است ، نظر او خود هنر حقیقی دوست دارد. وهر آدمی که اورا نظری راست نیست ، اورا آنچه کمال نیست کمال نماید واورا میلی وادید آید برآن چیز که آن نه کمال است ولیکن اورا کمال نماید چنانکه یکی شطرنج بازی یا تیراندازی را دوستر دارد از علم . واینجا بر عاقل واجب است که انواع کمالات حقیقی وانواع کمالات موهوم‌را بداند ، واز یکدیگر تمیز کند ، تا میل او بکمال حقیقی محقق بود نه بکمال موهوم که من حیث التحقیق نقصان است ومن حیث ظنه الفاسد کمال می نماید . واهل عالم بیشتر اینجا افتاده اند ، إلا من شاء الله . وشرح این در مجلدات بیان نتوان کرد علی التفصیل . واگر علی الاجمال این‌را شرحی کنم از مقصود باز می مانم . وغرض آن بود که معنی محبّت بدانی ودر حقّ خلق معلوم شد که محبّت چیست .

۲۹۰ — وآنجا بماند که « إنّ الله یحب التوابین » چه معنی دارد ؟ که اورا میلی نبود بچیزی ، ونفرتی نبود ازچیزی که همه موجودات در علم او یکرنگ دارند . چنانکه این حروف که بر کاغذ است در علم من . واورا از هیچ چیزراحتی نبود تا محبّ آن چیز آید . واز هیچ چیزش نفرت نبود یا رنجی ، تا آن چیزرا دوست ندارد . بل جلال او از آن منزّه است که چیزی در او

1 را ... علم PI - SMK / داری SK - M / زیرا M - SK / 2 وهنر ... است SPMI - K / 3 - 4 است ... راست SK - PMI / 5 برآن PI بدان SK بآن M / 5 - 6 که ... نماید SK-PMI / 6 - 7 بازی... علم SMK باز دوست‌تر دارد از عالم یا تیراندازرا از عالم PI / 6 یا تیراندازی SK - M / 9 حقیقی . . . بکمال K - SPMI / 11 وشرح SK - PMI / 12 آن SMK از این آن PI / 14 البقرة 2 : 222 م / 16 - 17 واو ... راحتی SMK هیچ چیز راضی PI / 17 - 18 نبود یا ... بل PMI نبود که دوستی ودشمنی بدان چیز نسبت توان کرد بسبب آن راحت ورنج که SK / 18 جلال او M جناب عزت او PI باری جل جلاله SK / چیزی SK غیری‌را PI از غیری M /.

تأثیری تواند کرد، واگر از موجودی دروی اثری پیدا شدی ، خواه رنج
خواه راحت ، او محل حوادث بودی . وغیری در او مؤثر بودی . وهرصفت
3 که از غیری پیدا آید جلال لم یزل‌را نبود . وجناب قدم او از آن منزّه است.
جلّ وتعالی أن یتأثر بغیره . واینجا لا بد است که بدانی که معنی محبت در
حقّ او چیست .

6 ۲۹۱ — بدان ای دوست که محبّت دوروی دارد : یکی در محبّ ، ویکی
در محبوب . آن روی که در محبّ دارد آنرا بیان کردم . وآن روی که در
محبوب دارد آنست که چندان که تواند بدو راحتی می رساند . واین‌را بیانی
9 بباید تا بفهم تو رسد .

بدان ای دوست که تو دوست داری که همهٔ خلق ترا دوست دارند .
ونخواهی که کسی ترا دشمن دارد . وسبب این آنست که از دوست بتو همه
12 راحت برسد واز دشمن همه رنج . وتو راحت از رنج دوستر داری . پس
دوست‌را که سبب راحت بود ، دوستر داری از دشمن که سبب رنج بود .
واگر نه آن بودی که از دوست راحت رسد بتو واز دشمن رنج ، تورا دوست
15 ودشمن یکسان بودی . پس مقصود تو از دوستی دوستان آنست که محبت روی
در تو دارد نه آنکه روی در ایشان دارد. وچون کسی‌را بتو میلی بود ولیکن
تواز او همه رنج بینی ترا از دوستی او چه سود که در حقّ تو دشمن است .
18 واگر کسی را از تو کراهیتی بود ولیکن از او بتو راحت می رسد ، ترا از
دشمنی او چه زیان که در حقّ تو دوست است .

---

1 تاثیری PMI مؤثر SK / تواند کرد M تواند بود SK نیست PI / 1 – 2 خواه رنج
خواه راحت SK – PMI / 2 وغیری ... بودی SK – PMI / 3 وجناب ... است PI –
SMK / 4 معنی K – SPMI / 7 آنرا SPKI – M / 8 راحتی PI چیزی SMK /
بباید SK باید PMI / 13 بود ... بود PMI است ... است SK / 14 بتو PMI – SK /
تورا SK – PMI / 15 – 16 محبت ... تو دارد SMK رو بتو در آنست PI / 16 در
ایشان SMK ایشان در آن PI / 17 سود SMK – PI / .

۲۹۲ ـ وپنداری محبّت‌را نشانی است ومقصود تواز دوست ودشمن آنست که روی در تو دارد. واگر آنچه روی در تو دارد حاصل میگردد در حق تو، دوستی ودشمنی حاصل است. واگر آن رکنی که بدوست ودشمن تعلق دارد مختل بود، ترا از آن چه؟ ودر حقّ خدای تعالی میل بچیزی ونفرت از چیزی محال است، چنانکه بیان کردم. امّا آثار متضادّرا ازوی در وجود آمدن هیچ استحالت نیست. پس چون از او بآدمی سعادت ابدی رسید، دوستی او در حق این آدمی حاصل آید؛ واگر اورا میلی نمی بود، آدمی‌را ازآن چه زیان. وچون از ارادت او آدمی بشقاوت أبدی رسید، در حق این آدمی آنچه از دشمن بود حاصل شد، اگر از خدای تعالی کراهیتی ونفرتی نبود، آن شقی‌را از آن چه سود؟ وچون مقصود غضب ورضی در حقّ دو آدمی از او حاصل شد، اگر حقیقت آن غضب ورضا درحق خدا موجود نبود گومباش.

۲۹۳ ـ پس ارادت خیر وشر در او یك نقطه بود. امّا در حق سعید ابدی وشقی ابدی، خواه یك نقطه گیر وخواه دو نقطه که آنچه از دونقطه مختلف خیزد در حقّ ایشان حاصل است. وچون آفتاب روی گازر سیاه کرد وجامهٔ اورا سپید کرد گازررااز آن چه سود که گویند: این نقطه که تسوید کرد همان بود که تبییض کرد! کاشکی روی گازرسیاه نکردی ودو نقطه بودی. گازررا با یك نقطی ودو نقطی چه کار. اکنون ابراهیم خلیـــل پدر خودرا گفت: « إني اخاف ان يمسّك عذاب من الرّحمن » در حقّ آزر چون عذاب آمد خواه از رحمان گیر خواه از غضبان؛ آزررا چه سود از آنکه گویند همان نقطه که

2 در SMK ودر PI / 3 آن SMK آنکه PI / 4 میل بچیزی SMK تحری PI / 6 ازاو K - SPMI / 7 این PI - SMK / آید و SMK آدمی PI / 8 بشقاوت... رسید PMI شقاوت ابدی یافت SK / 10 غضب PI - SMK / 11 خدا SMK باری تعالی PI / 12 او PI - SMK / 13 نقطه PMI نمط SK / 14 اورا SK - PMI / 15 - 16 گازر ... روی PI - SMK / 18 مریم 19 : 45 ك / 19 چه ... آنکه PMI آنرا چه کند که SK /.

خلت خلیل از آن خاست بعینه همان نقطه است که عذاب ترا اقتضا کرد. اگر دو نقطه بودی واورا نیز خلت بودی، او دو نقطه دوستر داشتی از یك نقطه و «عذاب من الرحمن» کاشکی اورا رحمتی من الغضبان بودی که اورا شایستی.

۲۹۴ – اکنون می دان که غضب ورضای ایزدی یك چیزاست. واین دواسم از دواثر مختلف خاست. وهمچنین معزّ ومذلّ یکی است، ولیکن چون آدمیان در دنیا وآخرت بعضی عزیز اند وبعضی ذلیل، وعزّ وذلّ همه از ارادت او بود، لا جرم اورادو نام مختلف اثبات کردند که اگر گفتندی معزّ است در اوهام عموم افتادی که مگر مذلّ نه اوست وکسی دیگراست.

۲۹۵ – واین از عجایب اسرار است. وهر کسی اینجا راه نبرد. خافض ورافع اوست قابض وباسط اوست ومعزّ ومذلّ او، مضعف ومقوی اوست. اورا هزار ویك نام است. واین بر قدر عقل عموم است واگر نه اورا نامها از حدود حصر بیرونست. واز آنجا که نظر عارف است او خود اوست واورا خود اسم حجابیست از حجب. وتا حجاب اسم بنرسد سالك اورا نیابد. واز ین است که حسین بن منصور حلاج در کتابی آورده است «الحمد لله الهو». واز این است که در دعا گونید: یا هو! وچون هاء وواو برسد «هو» هم برسد. پس دیگر بار اگر خواهد که در نطق آورد یا هو! مکرر واکند. وچون بذوق اینجا رسی بدانی که چرا دردعا آمده است یا هو هو! دو بار، وچون از این در گذری، جز این نتوانی گفت که یا من لا هو إلّا هو. وچون

---

1 خاست S M K است I - P / عذاب ترا S M K در حق تو عذاب P I / 2 واو P M I وآزر S K / 2 - 3 از یك نقطه S M K - P I / 3 و S M K واز P I / 6 از S M K وازاو P I / خاست S M K است P I / وهمچنین S K - P M I / 7 آدمیان P M I آدمی P I / اند S K بودند P M I / 8 بود P M I باشد S K / دو S K - P M I / اثبات S M K اشارت P I / 9 اوست S K - P M I / 12 عقل عموم P M I عقول مردم S K / واگر P M I یا S K / 13 عارف است P I عارفانست M عارف بود S K / 14 بنرسد M نرسد P K نپرسد P I / 16 - 17 هو هم برسد پس S K - P M I / 17 نطق P M I لفظ S K / واکند P I بازکند M شود S K / 18 رسی بدانی S M K رسدبداند P I / 19 و P M I باز S K / .

پای همّت بر قفای علم ومعرفت خود زنی ، گویی : یا من لا یعلم ما هو إلّا هو .
وچون در لم یزل اورا تنها بینی ، گویی : یا کان ! وچون ماضی ومستقبل از
پیش خود برداری ، گویی یا کینان ! . 3

۲۹۶ — جوانمردا ! دعا که گویند دیگراست، وآنکه حکایت ازدیگران
واگویند دیگر . چون تو حکایت الفاظ دیگران کنی ترا از آن چه ؟ خودرا
در میان باید نهاد که « إنّ الله اشتری من المؤمنین أنفسهم وأموالهم بأنّ لهم 6
الجنة » تا اگر اوخواهد ترا واتو دهد بدهد ، واگر خواهد ندهد . واگر ترا
او واتو دهد ازاودر خود نگری که الفقیر اولی بخرقته اینجا بتوانی دانستن
که چه بود . اگر ترا واتو ندهد بدانی که چرا خرقه پاره کنند ؟ چون خود 9
در میان بود خواهد خرقه پاره کند وخواهد واتو دهد . « یمحو الله ما یشاء »
خرقه پاره کردن بود . و« یثبت » واتو دادن بود، مقام انبیا وصدیقان بود که
خرقهٔ ایشان واایشان دهند . واین مقتضی حکمت ازل است تا خلق عالم‌را از 12
ایشان رنگی بود .

۲۹۷ — کلّمینی یا عائشة ! یا محمد اگر ترا نه زن بود ، نشاید که آن از بهر
ابو بکر است یا عیسی ترا اگر یکی بود نشاید، مردان اینجا دانستند که عیسی که 15
بود ومحمد که ؟ تو خفته ای، پنداری همه عالم خفته اند؟ ترا از محمد وعیسی چه
خبراست؟ پنداری که من از مقتضی وقت با تو چیزی گویم . آن منم ؟ هیهات !
این بقدر عقل تست بل در خور بی عقل تو . ترا از من چندانی خبر است 18
که کودکی که ابو جاد آموزد . بلغ والحمد لله وصلوات الله وسبحانه وتعالی علی
حبیبه وصفیه محمد النبي وآله وصحبه وجمیع اولیاء الله من التابعین .

---

1 علم S M K عالم P I / 3 برداری S M K بگیری P I / 5 گویند S M K کنند P I /
چون S K - P M I / 6 - 7 التوبة 9 : 111 م / 7 او خواهد S P K I خواهند M / بدهد
P M I - S K / واگر خواهد ندهند K - S P M I / 8 از او P I - S M K / 9 که چه بود
P M I - S K / 10 الرعد 12 : 29 م / 9 و10 پاره S K - P M I / 12 دهند P M I دادند
S K / مقتضی S K - P M I / 13 بود S K نبود P M I / 17 چیزی P M I سخن S K /
منم S P K I نه منم M / 18 بل P I و S M K / 19 - 20 بلغ ... التابعین P I والسلام S K
والسلام والحمد لله رب العالمین M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۹۸ – برادر اعزّ را سعادت دینی ودنیاوی مبذول باد . چند مکتوب
3 نوشتم در شرح صفات وقدری که فرض اعتقاد است بیـــان کردم . وبرادر
اعزّ را دانستنی است که هرچه نوشتم ابو جاد کودکانست . واگر نه اخوّتی
بودی که میان ما متأکد شده است، من هرگز درین معنی چیزی ننوشتمی که
6 قرب ده سال تامرا معلوم شده است که صفات ازل بیش از آنست که بتوان
گفت یا بتوان نوشت . وچون این قدر که نوشته ام معلوم گردد باید که این
مکتوب‌را بتأمل بخواند وبداند .

9 ۲۹۹ – بدان ای دوست عزیز ، اعزّك الله وإيانا بطلب رضاه که ذات
خدای تعالی وصفات او دردل اهل معرفت عظیم تر از آنست که در خاطر
ایشان بگذرد که تصرّف در آن توان کرد بعقل مختصر آدمی . وهم چنانکه
12 مورچه وپشه‌را بهیچ حال قوّت آن نتوان بود که در کمال انبیا واولیا – صلعم –
رسند ودر آن تصرف کنند همچنین در وجود هیچ آفریده نیست که شاید که
درکمال اوصاف ازل تصرف کند، نه فرشته ونه آدمی. وهرچه درطبع مورچه

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الثالث والعشرون K ومن کتبه قدس الله سره العزیز الرسالة الثالثة والعشرون بسم ... الرحیم S بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 3 فرض S K – P M I / 5 شده S K – P M I / معنی S K – P M I / 9 بدان S K – P M I / ذات S K – P M I / 10 صفات S M K صفت P I / 11 هم S K – P M I / 12 نتوان PMI نه S K / 13 رسند ودر آن S M K – P I / همچنین S K – P M I / .

* * * نامهٔ بیست سوم .S 23 .P 20 .M 32 . K 23 .I 20 * * *

گنجد ، آدمی بیش از آنست وپدید است که در طبع مورچه خود چه گنجد.

۳۰۰ – اکنون همچنین می دان که هرچه در فهم اسرافیل وروح اعظم وابراهیم خلیل ومحمد مصطفی – صلعم – تواند گنجید، آنرا بر قدر حوصلهٔ ایشان تواند بود . وصفات خدای تعـالی بیش از آنست که در حوصلهٔ خلق بگنجد. پس چون گوئی عالم وقادر از آن علم وقدرت چیزی فهم کنی، وهرچه در فهم تو آید آن علم وقدرت تو بود . واگر هیچ فهم نکنی پس چه اثبـات می کنی ؟ ومردان اوّلا باثبات رسیدند پس بنفی رسیدند . پس باثبات دوم رسیدند .

۳۰۱ – وچون اینجا رسند بدانند که معرفت‌را یك حد واتعطیل است ودیگر حد با تشبیه . وحقیقت آنست که گفت ، رباعی :

وهم ارچه بالمـاس خرد باشد جفت
درّ اثـر وصف تو نتوانـد سفت
وصّاف چواز وصف تو گوید ز نهفت
در وصف تو بی چگو نگی داند گفت

اگر از علم وقدرت ازل چیزی فهم کردی بعینه تشبیه آمد ، واگر هیچ فهم نکردی تعطیل آمد . بیت :

هست در وصف تو بوقت دلیل　　　نطق تشبیه وخامشی تعطیل

واینجا نظر مردان می باید که دست دهد تا در میان نفی واثبات اورا گم نکنند . وعلی الجمله ترا دو مقدّمه محقّق می باید که باشد تا تخم معرفت مگر

---

1 پدید P M I – پیدا S K / در ... چه P M I او خود چه تواند S K / 3 تواند گنجید P M I گنجد S K / 4 صفـات S K – P M I / 4 – 5 که . . . بگنجد P I – S M K / 5 چون K – S P M I / از آن M واگر ازان P I اگر چه از S K / 6 در فهم تو آید PMI فهم ووهم تو بدان راه برد S K / 10 رباعی S P بیت K I – M / 11 – 12 وهم ... سفت M I K – S P / 16 بیت S M K I – P / 17 هست ... تعطیل S M K – P I / .

ثمره بی بر آورد .

۳۰۲ — یك مقدّمه آنست كه بدانی كه میان جبرئیل علیه السلام وحقّ
تعالی در اوصاف کمال چندان تفاوت است كه پشه وپیل لا بل چندانكه میان
سنگ وآدمی لا بل این تفاوت كه میان سنگ وآدمی بود متناهی بود، وتفاوتی
كه میان جبرئیل وخداست نهایت‌را آنجا راه نیست كه تفـــاوت میان قدیم
وحادث بیش از آن بود كه میان حادثی وحادثی . واین یك مقدّمه‌را بتأمّل
خود معلوم كن .

۳۰۳ — مقدمهٔ دوم آنست كه بدانی كه هرگز پشه ومورچه وسنگ‌را
ممكن نیست كه کمال آدمی در علم وقدرت ادراك كنند. وهرچه مورچه ادراك
كند در خور حوصلهٔ او تواند بود ، لا بل سنگ‌را خود ادراك نیست كه از
عالم جماداست نه از عالم نامی . وتفاوت میان خدای تعالی وآدمی در علم بیش
از آنست كه میان سنگ وآدمی، چنانكه آدمی‌را ادراكی هست كه سنگ‌را
البتّه وأصلا آن ادراك نیست . همچنین خدای تعـــالی‌را ادراكی هست كه
آدمی‌را اصلا والبته آن ادراك نیست. واگر آدمی‌را ادراكی هست آن صفت البته
واصفت ازل هیچ مناسبت ندارد . وهمچنانست كه‌سنگ‌را نیز صفتی هست از
جسمیّت ولیكن بادراك آدمی مناسبتی ندارد .

۳۰۴ — وتفاوت میان علم ازلی وعلم انسانی بیش از آنست كه میان ادراك
آدمی وجسمیّت سنگ. واز جسمیّت سنگ تا ادراك آدمی‌راه کم تر از آنست

2 بر آورد PI بار آورد M بار دهد SK / 3-4 پشه ... آدمی لا SK میان آدمی وسنگ لا بلكه میان مورچه وپشه وآدمی وجبرئیل وپشه لا PMI / 5 را انجاراه نیست SK را بدان راه نیست M ندارد P I / 6 حادثی وحادثی S M K دو حادث P I / 8 دوم PMI دیگر S K / هرگز SPMI هرچه K./ 6 آدمی ... قدرت PMI قدرت آدمی‌را SK / 10 - 11 كه ... نامی SMK-PI / 11 در علم K-SPMI / 13-14 كه... هست PI-SMK / 14 اصلا والبته K-SMP / 15 - 16 وهمچنانست ... ندارد K-SPMI / 17 علم . . . انسانی SPMI خدا وآدمی K / 18 آدمی و P I انسانی و S M جسمانی و M / تا ... از SK بادراك آدمی راه کم از M راه بادراك انسانی کم از P I / .

که ادراك آدمی بادراك حق تعـالی یعنی بعلم ازل . واگر دانی که در حوصلهٔ
سنگ تواند آمد که علم آدمی چنداست، می‌دانکه در حوصلهٔ بشر تواند آمد
که علم خدای تعالی چنداست که محصور نیست واز فهم انسان دوراست . 3
واین بنزدیك عموم علما تعطیل نماید، امّا بنزدیكِ خصوص علما این عین معرفت
است . در میان چنین نفی مردی می باید که اثبات کند ، واز صدف تعطیل
درّ ثمین معرفت بدر آورد . 6

۳۰۵ -- واینجا نا مردان‌را راه نیست. واز سمعی که تو دانی منزّه است،
چنانکه از صمم منزة است . واز بصری که تو حقیقت آن در یابی منزه است ،
همچنانکه از کوری منزه است. واز علمی که ترا در خاطر تواند آمدن منزّه 9
است ، چنانکه از جهل منزّه است . واز قدرتی که علم تو بدان محیط گردد
منزّه است، چنانکه از عجز منزّه است . واز وجودی که تو بکنه آن توانی
رسیدن منزّه است ، چنانکه از عدم منزّه است . « سبحان ربّك رب العزّة 12
عما یصفون » ، « سبحان ربّ السماوات والارض ، ربّ العرش عما یصفون » .
والله ما عرف الله غیر الله ، ولا قال الله إلّا الله .

۳۰۶ -- نام اورا زبان او باید . وجمال اورا چشم او باید . وکلام اورا سمع 15
او باید . وقدرت اورا علم او باید . وعلم اورا حوصلهٔ ذات او باید . لا احصي
ثنـاءً علیك انت كما اثنیت علی نفسك . واز این گفت : کنت له سمعاً وبصراً
ولساناً . بي یسمع وبي یبصر وبی یتکلم. جوانمردا ! مردان شرم دارند که نام 18
خدای تعالی برند وتسبیح جان ایشان این است . رباعی :

---

2 آمد ... SM K آمدن ... آمدد P I / 2 و 3 چند است P I چه بود S M K / 2 - 3
می ... چنداست S P K I - M / 3 که محصور . . . است S M K - P I / 4 واین S M K
واین معنی P I / عین M - SPKI / 5 تعطیل PI-SMK / 7 نا مردان PI مخنثان S M K / سمعی
SMK این معنی PI / 8و9و11 منزه است واز M واز PI-S K / 8یابی SMK پایی که از PI /
10 جهل SMK عدم PI / 11 - 12 است واز ... عدم منزه است PI-SMK / 12-13 الصافات
37 : 180 ك / 13 الزخرف 82:43 ك / 14 الله PMKI در حـاشیهٔ S : چون روح در نظاره
فناگشت این بگفت: نظارهٔ جمال خدا جز خدا نکرد/ 16 ذات او باید M او SK او باید PI/
17 - 18 واز ... یتکلم S M K - P I / 18 جان SMK وغذای PI / رباعی KMI - SP .

گر عاقلی حدیث تو کم کنمی راه سر کوی گفت محکم کنمی
دل سوخته یی چند فراهم کنمی بر گفته بگریمی و ماتم کنمی

۳۰۷ - هر ثنای که مورچه برمن بتواند کرد، من از آن ثنا ننگ دارم. 3
واگر ثنا چنین کند که صفت تو بیش از آنست که من بدانم، هم ننگ دارم
از این ثنا که آدمیان از ادراک کمال من بیشتر قاصر اند. چگونه
شاید که موری دعوی قصور کند در حقّ من! ودر دعوی قصور هم درست 6
نباشد.

۳۰۸ - جوانمردا! پنداری چون آدمی خدای تعالی‌را ثنا گوید که: ای آنکه
بیش از عقل ووهم وفهم منی! این روا بود؟ هیهات! قدسیان ملاء اعلی‌را از این 9
غیرت آید زیراکه خودرا از ملاحظهٔ جمال آن جناب بزرگوار عاجز می بینند
وآدمی خودرا می بیند که از ادراک کمال ایشان هم قاصر است. پس چگونه
شاید که این دعوی درست باشد که خصوص قدم قدسیان‌را دعوی کند. 12

۳۰۹ - واگر مثلاً کودکی ده ساله گوید که من از ادراک کمال محمّدی
- صلعم - قاصرم. مرا غیرت آید که این کودک ده ساله خود از ادراک کمال
من قاصراست، ومن از ادراک کمال صدّیقان قاصرم وصدّیقان از ادراک کمال 15
محمّدی - صلعم - قاصرند. پس این دعوی بزرگ است که این کودک ده
ساله می کند که من از ادراک کمال محمّدی قاصرم. باش تا کمال صدیقان

---

1 عاقلی SMK عاقل بودی P عاقل I / 3 کرد SMK گفت PI / 5 بیشتر SM نیست PI-K /
9 موری SK مورچه P M I / 9 هیهات S K هیهات هیهات M که هیهات PI / 10 جمال PMI
SK- / 11 را می بینند که PI-SMK / کمال PI-SMK / هم PI-SMK / 12 شاید SMK بود PI /
که . . . باشد S P M K I / را P I ملاء اعلا را S M K / 14 مرا P I - S M K / کمال
K - S P M I / 15 قاصرم P I - S M K / 16 پس S K - P M I / است P I - S M K /
این S M K - P I /.

بیابد ، آنگه اورا این دعوی درست گردد ومسلم شود که گوید : از ادراک کمال محمّدی – صلعم – قاصرم وعاجز .

۳۱۰ – چه گویی مثلاً اگر غلامت بزغش گوید : من از آن عاجزم که 3
کمال قاضی در علم بدانم ، مرا از این شادی آید ؟ کسی که چندین سال جان کنده باشد واز هر علمی طرفی حاصل کرده اگر آنگاه گوید که من از ادراک
کمال قاضی در علم عاجزم شاید والا فلا ، هرگز روح اعظم‌را کجا مسلّم شود 6
که لاف از دعوی عجز از معرفت خدای تعالی زند . باش تا کسی بود که ازاو چیزی داندو چیزی نداند ، آنگه دعوی عجز کردن اورا مسلم شود . روح
از کجا واین دعوی از کجا که گوید : من حق تعالی‌را بحقیقت نمی شناسم ! 9
هرشب سحرگاه روح اعظم گوید : سبحانك الله اینما کنت واینما تکون .

۳۱۱ – جوانمردا ! می گوید که : هرگز ترا ندانستم ، ونخواهم دانستن بار
خدایا ! تو از کجا ومن از کجا ! بیت : 12

آنجا که تو یی من آمدن نتوانم وینجا که منم تو خود نیایی دانم

سبحانك اینما کنت واینما تکون . از آن پاك تری که من ترا چنانکه هستی
بشناسم ، وبدانم که کجا یی ! بارخدا یا ! مرا خود در وجود جایی نبودی ، 15
واگر نه کمال جود تو بودی جای تراست وبس . بهیچ دیگررا جای نیست .
بود تراست وبس ، وجود تراست ، وهستی تراست وبس . وچون با بود تو هیچ

---

1 بیابد PMKI بتاند S / دوست ... شود PI گردد SMK / 2 وعاجز SMK–PI / 4 آید PMKI نیاید S / کسی S M کسی باید K – P I / 5 آنگاه SPMI – M / 6 قاضي ... شاید SMK علم قاضی قاصرم اورا مسلم بود که PI / وإلا فلا SPMI–K / شود PI است SMK / 7 لاف از PI – SMK / زند PI کند SMK / باش SMK–PI / کسی بود SMK کی باشد PI / 8 نداند PMI نماید SK / 9 که PI–SMK / بحقیقت SMK–PI / 10 سحر SMK وسحر PI / 10و14 اینما P M I این SK / 12 بیت MKI – SP / 13 وینجا SK آنجا PMI / I4 از ان پاك تری PI تو از آن پاکی M پاکتر از آنی SK / چنانکه هستی SMK–PI / 15 وبدانم PMI یا دانم SK / 16 کمال جود SPMI کلی خود K / وبس PI–SMK / 17 هستی...بس MK–SPI /.

چیزی‌را بودی نیست ، تا بود که‌را سزد که آفرین بود تو گوید. امّا نیستیِ من
همه این گوید بزبان حال : سبحانك اینما کنت واینما تکون .

3 ۳۱۲ — جوانمردا ! مریدان زهرهٔ آن ندارند که بر پیران ثنا گویند. زهره
ندارند که گویند در معرض ثنا که: ما را از ایشان خبر نیست. واگروقتی در
درون ایشان بگذرد که بهیچ گونه ایشان‌را از پیران خبری هست ، آن‌را
6 از کبایر گناه دانند ، چون مریدان‌را در حقّ پیران چندین اجلال وتعظیم بود
در حقّ خدای تعالی حال دل ایشان چون بود ! وتو عالمیان‌را بترازوي عقل
مختصر خود برمَسَنج ترا هنوز آگاهی نیست آنگاه که از بندگی‌سلطان محمود
9 خلاص یابی ، چندین سال دیگر ترا خدمت کفش مردان باید کردن تا بود که
ترا بر گیرند یا بر نگیرند آنگاه چون ترا بر گرفتند بکتاب ادب برند؛ وآنگه
ترا از خواست ودر خواست وبایست ونا بایست پاك گردانند ، آنگاه شادی
12 واندوهِ مریدان بدانی که چون بود .

۳۱۳ — ترا با حدیث ارادت چکار ؟ شادی وصـال پیر ناچشیده ، ودرد
فراق او نادیده ، وبر هیبت واعظام او گذر ناکرده ، هر روز هزار بارآرزوی
15 مرگ ناکرده ، وبار آسمان وزمین ناکشیده ، وتـکلیف ما لا یطاق از دست
جور وقت نادیده ، وزهر روزگار نوش ناکرده ، وروی حسرت بی نهایت
نادیده ، ودردریای حیرت غرق ناشده ، ودر وادی خونخوار عشق خودرا
18 هزار بار گم ناکرده ، وازدست دل خود هزار بار خـــاك برسر ناکرده ، واز

---

1 چیزی SPKI بود دیگررا M / را بودی PI ؟ / تا ... سزد SPKI تا بودرا کی رسد M / بود تو SMK - PI / 2 تکون SPKI تکون تواز آن پاکی که من ترا شناسم M / 3-4 زهره ... ثنا SK - PMI / 4 که ... نیست SPKI - M / 4 - 5 در درون SPKI بر خاطر M / 5 هست SPKI نیست M / 6 کبایر گناه SMK گناه کبایر PI / مریدان PMI فرزندان SK / 7 حال SPMI - K / عالمیان SMK عالمان PI / 8 هنوز SMKI هنوز هیچ P / 9 دیگر ترا I - SMKP / کفش مردان PMI کفشی SK / 10 بر نگیرند PMI نی K / 12 که چون بود SPKI که چون بود حال ایشان M / 18 پیر SPMI را تو K / 15 تکلیف SPKI بدایت K / 17 حیرت SMK - PI / خودرا SPMI - K / 18 دل SK - PMI /.

دست بی مساحق پیر هر روز درمیـــان خاکستر نا نشسته ، وخودرا بفریاد
آمده نا دیده وهزار هزار زنّار برمیان، گاه از دست خود وگاه ازدست پیرنا
بسته ، ودر میان خـــاك وخون مراغه نازده ، ونیشك نهنگ ناکامی در صمیم 3
جگر خود ناکرده ، وکوه‌را بناخن ناکنده . ترا باین حدیث چه حساب ؟.

۳۱٤ — جوانمردا ! بر من وتو وامثال ما ، قلم تکلیف مردان روا نیست .
تا غلطی نه پنداری ، ارجو که مارا نیز این سعادت مساعدت کنـــد ، واین 6
توفیق رفیق راه آید ، که رنج وراحت مردان بدانیم وببینیم . حالی جز خاکی
بر سر وبادی دردست مارا نیست . خدای تعالی عاقبتی محمود بد هـــاد .
جوانمردا ! استغفارها بسیار برمن واجب میآید از این معانی نوشتن که در این 9
مکتوبست ودر مکتوبهای دیگر . ارجو که بر من وبال نباشد .

۳۱۵ — جوانمردا ! چندان که خواهی عنایت والطاف هست . وچندانکه
خواهی ناپـــاکی ومکرو استدراج هست ، چون او می گوید : « والله خیر 12
الماکرین » . کس چه تواند کرد چون با کسی مکر کند ؟ بسر رشتهٔ او چون
توان افتاد ؟ وچون صیّاد او بود جز دردام افتادن روی نیست . وچون مکر
او کند جز بطریق استدراج رفتن محـــال بود . « والله غالب علی امره ولکن 15
اکثر الناس لا یعلمون » .

۳۱٦ — جوانمردا ! سرگشتهٔ این راه همه این گوید . رباعی : 18

---

1 پیر هر روز S M K سر هر روز I هزار بار بر P / 2 زنار بر میان P I زنار M بار K تلخی S / تا بسته PMI نادیده S فریاد وعویل ناکرده K / 3 تازده SPMI ناکرده K / نیشك PI یشك MK یسك S / 4 کرده P I دیده M خورده SK / حدیث PMI ـ SK / 5 وامثال ما قلم SPMI ـ K / 6 این SMK ـ PI / 8 مارا SMK–PI / وها SMK ـ PI / میاید SMK شد PI / 11 الطاف SPKI الطاف الهیM / 12 ناپاکی PI–SMK / او PI–SMK / 12–13 آل عمران 3 : 54 م / 13 بسر SM بر K پس PI / 14 بود P I ـ S M K / دام M دام وی S K دام او P I / روی نیست SPI نیست K چه تدبیر M / 15–16 یوسف 12 :21 ك / 17 سر گشته گشته PI / سرگشته کان M / گوید SK گویند PMI / رباعی S بیت P K I ـ M / .

دلتنگ تر ازدهان تنگ تو شدم باریکتر از فسون ورنگ تو شدم
بیزار من از بیهده جنگ تو شدم دریاب مرا که نام وننگ تو شدم

3 جوانمردا ! مرغان چندین سال در طلب سیمرغ بودند ، چون بدر گاه او رسیدند سالهای بسیار بار می خواستند وبار نبود . وبعد اللتیا والتي جواب ایشان دادند که « ان الله لغنيٌ عن العالمین » . همه‌را نیستِ وقت کردند « وکم
6 اهلکنا قبلهم من قرن » والسلام .



3 جوانمردا PI – SMK / 5 العنکبوت 39 : 6 م / 5 – 6 التوبة 9 : 6 ك / 6 والسلام S والسلام والحمد لله رب العالمین PIK – M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۱۷ – برادر اعزّ را در رضای ایزدی بقا وسعادت باد . در مکتوبی که
دیروز نوشتم یا دکردم که تفاوت میان علم ازل وآدمی بیش از آنست که تفاوت
میان آدمی وسنگ ، وتفاوت میان قدرت ازل وقدرت آدمی بیش از آنست
که میان قدرت آدمی وسنگ. واین سخن غموضی دارد وبنزدیك اهل معرفت
یقین است . وپندارم که آن برادر پنداشته بود که این سخن مجازاست و
بطریق مبالغت نوشته ام . چنانکه در مبالغت گویند : فلان سخی تر از
آفتاب است . ودر نظم شعر گویند ، همه بطریق مجاز بیت :

تعوّد بسط الکف حتی لو أنه دعاها لقبضٍ لم تجبه أنامله

۳۱۸ – این مکتوب مشتمل خواهد بود بر بیان آنکه این سخن حقیقت
است نه مجاز واشکال در این سخن از آنجا افتاده بود که گویند آدمی‌را علمی
وقدرتی هست وخدای تعالی‌را علمی وقدرتی هست . واگرچه علم آدمی از علم
ازل بعیداست وعلم وقدرت ازل بهزار هزار درجه بالا تراست از علم وقدرت
آدمی ، آخرهم از مناسبت خالی نبود. درسنگ خود بقلیل وکثیر علم وقدرت
نیست پس میان قدرت خدای وقدرت آدمی هم تناسبکی هست. وچون سنگ را

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الرابع والعشرون K ومن کتبه رضي الله عنه . الرسالة الرابعة والعشرون بسم ... الرحیم S بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 2 وسعادت PI-SMK / در مکتوبی که P I - S M K / 3 نو شتم یاد کردم SMK نوشته بودم P I / علم ... آدمی SK آدمی وحق تعالی در علم وقدرت P M I / بیش از SPMI هزار چند K / 4 - 5 وتفاوت... سنگ PMI-SK / 6 پنداشته بود P M I گمان برده باشد S K / این ... است و SK - PMI / 7 ام P M I است S K / 7 - 8 سخی . . . است و S K را سخن روشن‌تر از آفتاب است و روان تر از آب وشعر P M I / شعر P I - S M K / همه S M K - P I / بیت S شعر PK-IM / 9 تجبه S M K تطعه SI / 10 خواهد بود S M K است P I / 12 وخدا ... هست PI-SMK / 12-13 علم آدمی ... بعیداست S M K - P I / 13 بهزار PI بصد S M K / 14 - 15 هم ... تناسبکی K - S P M I / .

* * * نامهٔ بیست وچهارم I 21. K 24 . M 32. P 21. S 24. * * *

اصلا والبتّه قدرت نیست ، آن قدر تناسب میان سنگ وآدمی هم نیست . واین توجیه اعتراضی است که بر سخن خود کرده ام . وجواب این اعتراض ظاهر است . امّا بشرحش حاجت هست .

۳۱۹ – بدان ای دوست عزیز ! اعزنا الله وایاك بطلب رضاه که تفاوت میان آدمی وحیوانات عجم کم از آنست که میان آدمی ونبات که نشو ونما پذیر است که حیوانات عجم‌را با آدمی در حرکت اختیاری ودر انواعی چند از ادراك ، اشتراکی هست که آن اشتراك نبات‌را نیست با آدمی . وتفاوت میان آدمی ونبات کم از آنست که میان آدمی وسنگ که نبات‌را آخر با آدمی در نشو ونما واغتذا اشتراکی هست وسنگ‌را با آدمی این اشتراك نیست .

۳۲۰ – وتفاوت میان آدمی وسنگ کم از آنست که میان آدمی وآب زیراکه آدمی‌را واسنگ اشتراکی هست که هر دو مرکب اند از چهار عنصر وآدمی‌را با آب این اشتراك نیست زیراکه آدمی مرکّب است وآب بسیط ، ودو مرکب بایکدیگر در حد مرکبی مشترك باشند ، واین اشتراك میان مرکب وبسیط نتوان بود . وتفاوت میان آدمی وآب کم از آنست که میان آدمی وآسمان ؛ زیراکه آدمی‌را وآب اشتراکی بود که هردورا کون وفساد بود وانواع تغیّرات بهردو راه یابد که آدمی وآب گاه سرد بوند وگاه گرم . میان آدمی وآسمان این اشتراك نیست که آسمان از انواع تغیّرات

---

4 ای ... رضاه PI - SMK / 5 آدمی ... عجم SMK دو آدمی PI / ونبات SMK وحیوانات عجم PI / 5 - 6 که نشو ... است SPMI بسبب نشو ونمو وبدین سبب K / 6 با آدمی SK وآدمی‌را M آدمی PI / ودر M وPI بود SK / چند SMK-PI / 7 آن‌اشتراك M از اشتراك SK-PI / با آدمی SK-PMI / 8 کم SMK نامی کم PI / آخر با آدمی SK-PMI / 9 اشتراکی PKI شرکتی SK / با ... اشتراك SK - PMI / 12 آدمی‌را SK - PMI / زیرا SK - PMI / وآب SMK وPI / 15 بودکه PI دارکه SM هست تا K / 16 بهر ... یابد SPMI لازم ذات ایشان K / وآب SPI وآب هردو K-M / 16 که ... گرم SPMI - K 17 میان ... نیست SK-PMI / انواع SPMI - K /.

دور است . وچون از تغیّر دور بود اشتراك نبود . در قرآن مجید از این معنی
چنین کنایت کردند که « وجعلنا السّماء سقفاً محفوظاً » .

٣٢١ — جوانمردا ! صورت آدمی براو محفوظ نیست، زیراکه صورت آدمی 3
تغییر پذیراست . وصورت آب بر آب محفوظ نیست ، زیراکه تغیررا بآب
راه هست امّا صورت آسمان بر آسمان محفوظ است الی ان « یبلغ الکتاب
اجله». پس میان آدمی وآب تناسبی هست که آدمی‌را بآسمان نیست. وهمچنین 6
ثابت است که تفاوت میان آدمی وآسمان کم از آنست که میان آدمی وعرض
زیراکه میان آدمی وا آسمان در حد جسمیّت اشتراکی هست ، وعرض‌را
با آدمی این اشتراك نیست . وهمچنین آدمی با عرض در حد حدوث اشتراك 9
دارد. پس تفاوت میان آدمی وعرض کم از آنست که میان آدمی وقدیم. جلّ
الواحد الأحد وتعالی عما یقول الظالمون .

٣٢٢ — پس میان هیچ دو حادث هرگز آن تفاوت نتواند بود که میان 12
قدیم است وحادث که هرکدام از دو حادث که تو خواهی در حد حدوث
مشترك باشند ، وقدیم‌را با حادث البتّه بقلیل وکثیر هیچ اشتراکی نیست .
واگر گویی قدیم وا حادث در معنی وجود اشتراکی دارد این غلطی بزرگ‌است 15
وسهوی عظیم وخطای فاحش .

٣٢٣ — جوانمردا ! قدیم‌را وجود ضرورت است بخود وحادث‌را عدم
ضرورت است بخود. پس چگونه مشترك باشند در وجود؟ لعمری اگر حادث‌را 18

---

1 اشتراك نبود S M K - P I / 2 کنایت S M K یاد P I / که SMK که بحکم کنایه PI / 5 - 6 البقرة 2 : 235 م / 3 آدمی SK بر PMI / نیست SK است PMI / 3 - 4 زیرا . . . است و SK که تغیر پذیرنیست آدمی بدو محفوظ نیست PMI / 4 برآب S M - PMI / 4 - 5 زیرا . . . راه PMI که تغیر پذیر SK / 5 هست SMK چیست PI / بر آسمان SK - PMI / 6 تناسبی SMK مناسبتی PI / آدمی را SMK - PI / 6 - 7 وهمچنین ... است که SK - PMI / 8 هست SK دارند PMI / 9 با آدمی این اشتراك SK - PMI / وهمچنین SK-PMI / 9-10 در ... کم PMI در حد حدوث کمتر SK / 11 الاحد PMI - SK / 14 بقلیل ... نیست P M I هیچ اشتراکی نیست بقلیل وکثیر ومحالست SK / باشد PMI بوند SK / .

وجودی بود ، آن نه اوراست که آن از دیگریست . وحساب از آن توان کرد
در وجود هر چیزی که از ذات آن چیز بود . وچون حادث‌را از وجود قدیم
3 نصیبکی می بود از وجود ، آن نه بکمال حادث است ، بل که کمال قدیم است ،
که او با موجودی موجداست ! امّا حــادث بخود جز معدوم نبود ، وجز
معدوم نیست ، وجز معدوم نتوانـد بود هرگز . واشتراك در وجـود آنگه
6 بودی که دو چیزرا وجود بودی . پس در وجود شریك یکدیگر بودندی ،
چون یکی‌را وجود ضرورت است ویکی‌را عدم ضروری ، این معنی چون اشتراك
بود ؟ که این غایت دوری است .

9 ۳۲۴ – وچون این مقدمه محقّق گردد یقین بدانی که آدمی وسنگ هردو
حادث اند . وتفاوت میان ایشان در هر صفتی که خواهی کم از آن است که
تفاوت میان آدمی وقدیم . تعالی الله عن ان یکون له مثل . واگر نه آن بودی
12 که ضرورت است با تو در خور عقل تو سخن راندن ، هرگز من این کی روا
داشتمی که در این معنی این همه تطویل کنم .

۳۲۵ – جوانمردا ! بر این برهانی می باید که اورا با هیچ چیز مناسبتی نیست؟
15 هیهات ! چون با او وجود دیگری نمی تواند بودن ، چه جای تناسب بود اینجا؟
« کل شيء هالك إلّا وجهه » . هرچه در وجود آید از او ، از ملك وملکوت ،
باضافت باجلال او کم از آن است که یك نقطه بر این کاغذ باضافت واکمال علم
18 من . واین مثال هم بغایت دوراست از مقصود من .

---

1 که P M I بلکه S K / 2 وجود هر K همه S P M I / 3 که P M I – S K / 4 او PI – S M K / است PI بود S M K / 8 غایت S P M I بغایت K / دوری S P M I دور K / 9 مقدمه S M K معنی P I / 10 اند P M I است S K / وتفاوت S M K تفاوتی P I / در ... خواهی P I – S M K / 11 تفاوت P I – S M K / 12 با S M K واز P I / هرگز من این P M I من این هرگز S K / 14 با P I – S M K / 16 القصص 28 : 88 ك / 16 هرچه K – SPMI / 17 یك S K – P M I / علم S K – P M I / .

۳۲۶ – واگر حقیقت خواهی مثال این که در « زبدة الحقایق » گفته ام ،
یاد گیر ، باشد که بروز گار ادراك توانی کرد . در آن رسالت گفته ام که :
کلُّ ما في الوجود فـنِسبته من سعة العلم الازلي نسبة لا شيء الى شيء لایتناهی . 3
واین مثال مطابق مقصود من است . اکنون در این مثال مجال سخن نیست
خود. امّا در مثال اول ، اگر چه قاصر است از مقصود من ، ترا آنچه غرض
است مرا در این سخن باز نمایم . 6

۳۲۷ – بدان ای دوست! در این مکتوب جیمی بود ، وقافی ودو نقطه بر
بالای قاف بود . اکنون میان این دو نقطه تفاوت کم از آنست که میان یك
نقطه وقاف منقوط به دو نقطه . ومیان قاف وجیم در صفت حرفیّت تناسبکی 9
هست که میان جیم ونقطهٔ قاف آن تناسب نیست . اکنون اگر کسی گوید که
جیم بکاتب جیم به از آن ماند که بنقطهٔ قاف ، آنکس بغایت دور افتاده بود ؛
زیراکه میان کاتب وجیم مکتوب ، تفاوت بی بنهایت است . وتفاوت میان جیم 12
ونقطهٔ قـاف پدید بود که چنداست که جیمی بتقریب چندبیست بار نقطهٔ
قاف بود . اکنون بدان که ولِلّهِ « المثلُ الاعلی فی السّماوات والارض ». خدای
تعالی کاتبی است ، وهمهٔ عالم مکتوب اوست . وآدمی در آن مکتوب جیمی 15
است ، وسنگ در آن مکتوب نقطه ایست . وپدید بود که میان آدمی وسنگ
تفاوت چند تواند بودن ، واین تفاوت‌را چگونه قیاس با آن تفاوت توان کرد
که میان آدمی وخدای تعالی بود . 18

---

1 ام SMK شد PI / 3 من سعة العلم PMI الی سعة العالم SK / 4 من است SMK
نیست PI / 6 دراین سخن SK - PMI / باز SMK وا PI / 7 - 8 بر ... نقطه PMI
S - K / 8 بود SMK - PI / کم PMI کمتر SK / 9 به SMK هر PI / تناسبکی MK
S تناسبی PI / 10 جیم SMK - PI / 11 - 13 انکس ... قاف SMK - PI / 13 بیست
PMK بیت I کتابیست S / 14 که ولله ... خدا SK ولله . . . که خدا PMI / الروم
80 : 27 ك / 15 اوست SMK - PI / وآدمی . . . جیمی PMI مکتوب حقیقی SK /
16 آدمی SMK این نقطه PI / 17 با SKK - PI / 18 وخدا تعالی بود PI بود وخدای
تعالی .

۳۲۸ – در این مثال نیك اندیشه کن ، ویقین دان که اهل معرفت از این سخن راندن در حقّ خدای تعالی شرم دارند ؛ وچنانکه ترا شرم آید که 3 گوئی : مملکت سلطان سنجر فراخ تر از آن مورچه است . واگر از کسی بشنوی ، ترا ازین خنده آید . همچنین میدان که ارباب بصایررا از این خنده آید که گویند : علم خدای نه چون علم دیگری است ، یا وجود او نه چون 6 وجود دیگری‌است. وهمچنانکه روا نداری که گوئی: فلان سلطان کوروکر ولال نیست ، همچنین عارفان شرم دارند که گویند خدای تعالی جوهر وعرض نیست . امّـا چون بصحبت کسی مبتلا گردی که اورا در کری و کوری 9 سلطان شك بود ، اورا اگر باز نمـایی از طریق شفقت ومرحمت که سلطان کورنیست و کرنیست ، وبدین اوصاف موصوف نیست ، این از شفقت بود که پیغامبر – صلعم – گوید : ألا إنّ الدّجال أعور وإن ربّكم ليس بأعور .

12 ۳۲۹ – جوانمردا ! ایمان‌را دو رکن است : یکی التعظیم لامر الله ، دوم الشفقةُ علی خلق الله . آنجا که تعظیم است ، حرام بود که در خاطر گذرد که خدای تعالی جسم نیست وعرض نیست و گنگ و کر و کور نیست. امّا آنجا که 15 الشفقة علی خلق الله می باید ، این همه بزبان گفتن مباح است که « ويُنذِرُ الذين قالوا اتخذ الله ولداً ما لهم به من علم ولا لآبائهم كبُرَتْ كلمةً تخرج من أفواههم إن يقولون إلا كذباً » .

18 ۳۳۰ – ای دوست الشفقةُ علی خلق الله بر من این معنی نوشتن در چند

---

1 اندیشه P M I تامل S K / 2 دارند S M K دارم PI / در حق خدا P M I بحق S K / وچنانکه ... آید S K – P M I / 2 – 6 که ... نداری S P K I – M / 6 – 7 که ... دارند S K – P M I / 7 ولال نیست P I نیست ولال S M K / 9 ومرحمت P I – S M K / 10 کور ... نیست و P I – S M K / موصوف P M I مخصوص S K / 14 عرض ... کور S K عرض و گنك ولال وکور وکر P M I / 15 – 17 الکهف 18: 4–5 ك / 18 در چند K I S – P M /.

مکتوب آسان کرده است . یازده سال است تا « علیکم بدین العجائز » روی
وامن نموده‌است . ومرا درحق خدای تعالی همان ایمان است که پیرزنی‌را و کودکی‌را
در کتاب . وبهیچ حال روا ندارم که در این باب سخن گویم ویا چیزی نویسم. 3
واگر بدین مبتلا گردم که کودکی‌را أبو جاد آموزم ، دوستر دارم از آنکه
بکسی مبتلا گردم که از بهر او مرا قلم برکاغذ باید نهادن ، واینچنین معانی
نوشتن . واین قدر که در این باب چند مکتوب نوشتم ، اگر چه سخت کودکانه 6
است ، عالم ها بگردی واز هیچکس یك کلمه از این نشنوی ؛ وتجربت از
این نیز می کن که زیانی ندارد .

۳۳۱ — واز معرفت معانی صفات ازل هرجا که دعویی بینی چیزی می 9
پرس ، واین نوشته ها پیوسته می خوان . وچنان مکن که یکبار فرو می
خوانی سرسری وازدست بدهی . وبترس از این مکتوبها در دست نامستعدان
نهادن مگر کسی که اورا از این نصیبی بود . وبترس از آنکه این مکتوبها 12
همه دیگران‌را بود . وترا از آن هیچ نصیب نباشد . وتا چندین سال که این
مکتوب ها بخواهد ماند ، از این عالمی گشاده خواهد شد إنشاء الله . ومن
که کاتبم نیز این‌را مزدی یابم ، واز این جمله بود که أو علمٌ ینتفع به بعد 15
موته . وتو نیز امید می‌دار که از این قوم باشی که الدّالُ علی الخیر
کفاعله که مرا باین کار تو آوردی ، ودر این روزها نوشته بودی که در امور
اخروی چیزی می نویس ، چنانکه مرا بفهم رسد . 18

---

1 مکتوب S - P M K I / یازده P I یانه ده S پانزده K یانه چند M / 2 همان ایمان P I
آن اعتقاد S M K / 2 - 3 زنی ... کتاب S P I زنان وکودکان کتابرا M زنی دو کودك را
در کتاب K / 3 ویا چیزی نویسم PMI-SK / 4 کودکی S M K کودکان P I / 6 این باب P I
- S M K / سخت S P M I - K / 9 معرفت S M K - P I / 7 - 8 ازین M - S P K I /
11 بدهی P M I بنهی S بدهی از خری K / 11-12 وبترس ... بود S K - P M I / 12 کسی
M دانی S K - P I / بود M است P I / 13 که S K - P I / 14 از P I - S M K واز S M K
P I / 15 نیز ... بود P M I انشاء الله که دریابم مثل این S K / 16 تو P I - S M K / دار
S M K دارد P I / 17 که . . . آوردی S K چه تو مرا فرا این کار میداری M چه چرا
اذا کاوی میآوردی P I .

۳۳۲ – ای دوست بیان امور اخروی اگر چنان می خواهی که فرض
افتاد است ، تا بنویسم . وگر بر گونهٔ ، دیگر تمنایی هست ، امور آخرت
3 جز ازراه رفتن معلوم نگردد . ونوشتن آن بطریقی که همگنان‌را بفهم رسد
حرامست، واضطراب در عالم افکندن. دیوانگان‌را سلسله جنبانیدن هم نوعی
از دیوانگی است . ومن بگونه‌یی توانم که تنبیهکی بکنم بر آن معنی ،
6 تا ارباب بصایررا بکار آید وبفهم تو رسد .

۳۳۳ – وحال می خواهم که در ارکان نماز چند مکتوب بنویسم . واگر
چنانکه مرا در دلست نوشته شود، بسیار اجتهاد از آن پیوندد، علی الله إتمامه.
9 امّا جَزر ومَدِّ دریا باختیار من نیست. گاه گاه چندان بنویسم، وبگویم که
خودرا بر آن ملامت کنم ، واز خدای تعالی استغفار خواهم . وگاه گاه چنان
بسته شوم که یك حرف ننویسم ، ونگویم وزندگانی خودرا هیچ راحت
12 ومزه نیابم . وندانم که این کرّت بکجا رسد ، وچه در وجود آرد .

۳۳٤ – وحالی بیست وچهار مکتوب نوشتم ، نُه أندر شرح نیّت ، وآن
بغایت مفید است تا اندك نداند وپانزدهم مکتوب است اینکه در شرح « الله
15 اکبر » می نویسم . چنانکه برقدر ضرورت اختصار می کنم . اگر وقت
بودی ، ومستمع یافتمی عالمی از اسرار بر صحرا نهادمی . اما پدید بود که با
تو چه توان گفت . واگر چه تو همه مقصود نیستی نه از جانب من ونه از

4 نوعی S P M I ـ K / 5 تنبیهکی بکنم M تنبیهی کنم SPI تنبیهی کردن K / معنی PMI
معانی S K / 6 رسد S نرسد P M K I / 8 اجتهاد S P K I راحتها M / 10 خواهم P M I
لازم دانم S K / چنان S M K حندان P I / 11 شوم P K I شود S M / ننویسم S P M I
نتوانم نبشت K / نگویم S P M I یك کلمه نتوانم گفت K / وزندگانی S M K از زندگانی
P I / را هیچ S M K هیچ PI / 13 وحالی S K ـ P M I / آن PI وآن مکتوباتی S M K /
14 است SPI–M K / 16 عالمی از S K عالمهایی PMI / نهادمی ... بود S M K نهاد . میآمد
P I / 17 همه S M K هم P I / .

جهت تقدیر ، امّا حالی نشانگاه تویی ، وندانم که کار تو بکجا رسد ، وکار خودهم ندانم تا دانی . بیت :

بر من زدلم نماند جز نام دلم　　تا خود بکجا رسد سرانجام دلم

۳۳۵ — اگر کار بر مراد من بودی ، وقلم بمراد خود بر کاغذ نهادمی ؛ جز تعزیت نامه ها ننوشتمی امّا تو صاحب مصیبت نیستی ، ومرا از آن غیرت آید که هر کسی در احوال مصیبت زدگان نگاه کند ازراه تماشا . مصیبت زده ای بایستی تا اندوه خود با او بگفتمی . ترا هنوز بوی شیر از دهان می آید ، با تو چه توان گفت ! رباعی :

وکنتُ إذا ما حدّث الناس بالهوی　　ضحکتُ وهم یبکونَ بالعبرات

فصرتُ إذا ما قیل هذا متیَّمٌ　　اجبتُهُم بالنّوح والزّفراتِ

۳۳۶ — کاغذ برسید ، وشب بآخر آمد ، وسودا در دماغ می پیچد . ودعِ الشّر یعبر . ای برادر أعزّنا الله وإیاك برضاه وجعلنا من اخوان الدین برحمته . تا توانی خیری می کن . وچندان محنت دنیاوی بر خود گرد آورده ، بیشتر باختیار وتکلّف وشهوت نفس چنان مشغول شده‌ای که لحظه‌ای باخود نه پردازی . تا توانی راحتی می رسان که روزگاری آید که خواهی ونتوانی . مال وجاه وقلم وزبان خودرا چندانکه توانی بخرج آخرت می کن والسلام .

---

1 جهت SMK جانب PI / تو PMI - SK / 2 بیت SP - MKI / 5 نامه ها PI بنامه ها M نامه خود SK / 6 در M را در PI - SK / 7 از دهان SMK - PI / 8 توان گفت PI گویم SMK / رباعی S شعر PKI - M / 11 برسید PMK رسید S بپایان رسید K / 11 - 12 امثال میدانی چ. محمد محیي الدین ج ا ص ۲۷۰ / 12 اخوان SMK الآخرین في PI / 13 کن PMI رسان SK / محنت PI زحمت SMK / 14 چنان ... لحظهٔ SPKI - M / 16 قلم SMK علم PI / را PI - SMK / والسلام SPKI والسلام والحمد لله رب العالمین M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۳۷ – روزگار برادر أعز بخوبی وخرّمی وخیرات دو جهانی آراسته باد . چند مکتوب نوشتم در شرح صفات ؛ واگر چه آنچه نوشتم بنسبت وا اهل عصر ومترسمان علما غامض است ، أمّا اهل معرفت‌را این بس کودکانه نماید ؛ ومعرفت چون بکمال رسید ، وادین پیرزنان برابر بود ؛ واز این جا بود که علیکم بدین العجائز ، خودرا بردیدهٔ عارف جلوه دهد . اینجا معلوم گردد که « أحسنُ مِن عالمٍ یتجاهلُ بین یديّ ربّه » چیست ! واین مقام است که کم کسی اینجا رسد . وعموم علما پندارند که علیکم بدین العجائز خطابست با عوام . واهل معرفت‌را محقّق است که چون عارف بکمال معرفت رسد ، دین او وادین پیرزنان گردد ، وباکودکان کُتّاب یکی بود .

۳۳۸ – وسلف این چنین گفته اند که دینُنا دینُ العجائز وصبیان المکاتب . وهمانا برادر اعزّ‌را سلك الله به وبنا سبیل رضاه ، در خاطر آید که کمال معرفت چگونه برابر بود با عقیدت پیرزنان و کودکان ؛ وهرگز تقلید چون متساوی بود با حقیقت معرفت ! واین اعتراضی است موجه . واگر خواهی که جوابش بشنوی ، محتاج باشی بسلوکی که ترا حقیقت این کار باز

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الخامس والعشرون K بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه قدس الله روحه الرسالة الخامسة والعشرون بسم ... الرحیم S / 2 وخیرات دو جهانی P M I – S K / 5 جا K مقام S P M I / 6 دهد P I میدهد M کند S K / 8 علما P I – S M K / 9 باعوام و P M I وعوام S K / 10 – 15 گردد ... باز I – S P M K / 10 گردد وبا P M و S K / بود P M شود S K / 11 این S P K – M / 18 پیرزنان S K – P M / 14 این P M این را S K / .

*** نامهٔ بیست وپنجم . I 22. K 25. M 34. P 22. S 25 ***

نماید. واگر حالی بما حَضَر قناعت کنی من بنویسم. ومگر شنیده باشی که
با یزید بسطامی – رضي الله عنه – وقتی گفت: سبحاني مـا أعظم شاني.
وبوقتی که کارش بکمال رسیده بود میگفت: إن قلت یوماً سبحاني، فأنا الیوم 3
مجوسي أقطع زناري؛ أشهدُ أنْ لا إله إلاّ الله وأشهدُ أنّ محمداً رسولُ الله.
واین آن معنی است که من بدان اشارت میکنم وعلى الله التوفیقُ وبه العصمةُ
من الزلل. واگر بدانی که هیچ آفریده بکمال معرفت راه نیابد، ونه بعشر 6
معشاری از کمال معرفت، باشد که ادراك این مسأله بر تو آسان شود.

۳۳۹ – اکنون بدان ای دوست عزیز که چون مردرا حوصله فراخ گردد
بداند که هرچه او میداند، بنسبت با آنچه بایـد دانست هیچ نیست؛ پس 9
خودرا مزیدی نداند ونشناسد بر کودکان کُتّاب. واگر زیادتی داند در خود،
آن زیادت محو گردد در نظراو. والبتّه آنرا حکمی نماند. واین چنین مرد در
وجود عزیز بود. واین جز بمثالی فهم نکنی. 12

۳٤٠ – بدان ای دوست عزیز، اگر کسی حروف هجا در کُتّاب بیاموزد،
وهیچ دیگر نیاموزد؛ ویکی دیگر بود که حروف هجا هم نیاموزد. کسی که
بدرجهٔ کمال بود در علم، آنرا که هجا آموخته بود وآنرا که نیاموخته بود در یك 15
درجه داند؛ وآن زیادت بنسبت با کمال علـم حکمی ندارد، لا بل وجود
وعدمش یکی داند. وچون صدیقی‌را کمال معرفت که در حق آدمی ممکن‌است
حـاصل شود، بتحقیق داند که آنچه مانده است هنوز بی نهایت است؛ 18

---

1 – 18 نماید ... است I – SPMK / 2 سبحانی PM سبحاني سبحاني S سبحانك سبحانك K / شانی SPM شانك K / 3 بوقتی M بوقت وفاتش SPK / سبحانی SPM سبحانك ما اعظم شانك K / الیوم K – SPM / 4 واشهد SK – PM / 5 بدان SK – PM / 7 معشاری از SPM ی از معشار K / ادراك SK – PM / 8 عزیز SPK – M / 11 او PMK اول S / این SK – PM / 13 عزیز SK – PM / در کتاب بیاموزد PK آموخته باشد SK / 14 بود PM باشد SK / 16 ندارد PM نداند SK /.

همچنان که در حق آنکه هیچ حاصل ندارد . وچون در حق هر دو آنچه
حاصل نیست بی نهایت است ، پس آنقدر حاصل در حق یکی دون یکی پدید
3 بود که چه سود بخواهد کرد . واگر چه صد بیش از یکی بود ، چون نظر در
لا تناهی عدد کنی ، از صد راه در باقی لا تناهی همچنانست که از یکی .

۳۴۱ – واین نظر عارف‌را باید که چنین بود . امّا عامی‌را حرامست که
6 خودرا با عارف برابر کند ، بلکه شرط عامی آنست که اورا کال کاری
حاصل داند که عامی‌را از آن بقلیل و کثیر خبری نیست. وچون سلطانرا مثلاً
بخروارها زروسیم بود، وتره فروش را درمی سیاه نبود، ونشاید که تره فروش
9 خودرا با سلطان برابر داند . أمّا اگر سلطانرا همه نظر برآنست که هنوز
چقدر مانده است از آنچه حاصل نیست، ودر وهم ممکن الحصول است ؛
ازین نظر ضرورت بود که خودرا با تره فروش برابر داند که هر دو بغایت
12 دورند از آنچه در وهم ممکن الحصول است ، وهر که بر گردد بکمال ،
هر کدام کالی که خواهی گیر، این کس هنوز تنگ حوصله است. والبته اورا
صاحب همت نتوان نهاد .

15 ۳۴۲ – نشان همت آنست که هرگز در حاصل وحاضر نگاه نکند ، بل
همهٔ نظر او مقصور بود بر آنچه ندارد . وآنش جز در قناعت نیست .
وصاحب همت‌را درد أبدیست چنانکه ابو الحسن خرقانی گفته که بُلسنو را
18 دردیست که تا خدا برجا خواهد بود ، این درد برجا خواهد بود . وتا علم

---

1 ـ 18 همچنان ... علم S P M K ـ I / 2 ـ 3 دون ... که S P M که هیچ حاصل ندارد
چه باشد وK / 3 بود P M است S K / 5 باید که چنین S P M ـ K / 6 بلکه S K بل PM /
اورا M عارف کامل P ـ S K / 9 سیاه S P M ـ K / 9 داند P M کند S K / 10 در وهم
S P K ـ M / 11 ـ 12 ازین ... است S P M ـ K / 14 صاحب S P M عالی K / نهاد P M
خواند S K / 15 نشان S P M پس آن K / 16 آنش M أنس S K آسایش P / 17 بلسنورا S
بلسنوا K تلبسوار M بی دوا P / 18 برجا P M ـ S K / .

تمیزی هست که ادراکش ، محصورومحدوداست ، این درد بر نخواهد
خاست . وتا عظمت بود این درد بر نخواهد خاست . چون کمال کبریا از
3 پردهٔ عظمت خودرا جلوه دهد ، این درد بشادی بدل افتد . ودر قرآن از
این حال چنین خبر داد که « وسقاهُم ربُّهم شراباً طهوراً » . ومصطفی ـ صلعم ـ
از تنگی علم تمیزی وفراخی درون حقیقت آدمی چنین خبر داد که أدخلُ
6 یومَ القیامة علی ربي وأحمده بمحامد لا أقدر علیها الآن . هان وهان تا نپنداری
که تو وامثال تو بتوانند دانستن که این چه معنی دارد که همین معنی است که
در قرآن گفتند : « وننشئکم فیما لا تعلمون » .

9 ۳۴۳ – جوانمردا ! همچنانکه محالست که علم انبیا واولیا در حوصلهٔ جنین
گنجد ، همچنین میدان که محالست که علم آن جهان در حوصله عقـل وتمیز
گنجد . واین را ایمان بغیب خوانند . چون دیدهٔ دل باز شود ، یقین بداند که
12 آدمی‌را چیزی در راه است که هنوز از آن دور است ، ولیکن بعاقبت بدان
خواهد رسیدن . ودر این مقام بود که آدمی‌را معلوم گردد که کدام عالم است
که در آنجا آحاد نامتناهی‌را نهایت نبود ، و نامتناهی عالم واپس کرده در نظر
15 او متناهی گردد . واینجا عجایبی معلومست مرا که در عبارت نتوانم آورد .

۳۴۴ – جوانمردا ! آدمی تا در ادراك حسی بود ، ادراکش خود متناهی
صفت تواند بود . وچون بادراك عقلی رسد ، آحاد مدرکات او نامتناهی گردد ،
18 وچون بمعرفت رسد ، اورا مدرکاتی بود که آحـاد آنرا نهایت نبود ، ونا

1 ـ 18 تمیزی ... ونا I ـ S P M K / 1 نخواهد P M خواهد S K / 2 بر نخواهد خاست P M بود S K / 3 افتد S P M گردد K / 4 داد P M دادند S K / الانسان 76 : 21 م / 6 بحامد S P M حمداً K / 7 تو و P M ـ S K / 8 الواقعة 56 : 67 ك / 10 همچنین P M ـ S K / 14 وا پس کرده S P M را نهایت بود وبس کم ده K / 15 عجایبی P M عجبی P K / 16 آدمی تا در P M تا P K / 17 ـ 18 او ... ونا P M ـ S K / .

متناهی عالم عقلی در ادراك او متناهی گردد. وهمچنین دیگر بار پای در عالم
دیگر نهد که آحاد این عالم نو چون لا تناهی عالم گذشته بود ومن درین عالمها
3 گذر کرده ام. أمّا در عالم شما واندانم گفتن که از آن عاجزم، تا دانی ودانم
که برادر أعز أکرمه الله از این معنی که نوشته ام هیچ بفهم نرسد. وتوانم کرد که
بروجهی دیگر بنویسم، تا از فهمش بیکبارگی محروم نماند. اگر چه از
6 وجود این معانی محروم است. تا بدانی ای دوست که مردان کجایند وتو
کجایی.

۳۴۵ — اکنون بشنو آنکه نوشته ام که ادراك حسی متناهی صفت است
9 خود ظاهر است، چه حواس پنجگانه یك یك مدرك ادراك تواند کرد؛ سمع
یك صوت ادراك تواند کرد، وبصر یك لون ویك مقدار. ونتواند آدمی که
دریك نظرت، هزار آدمی‌را رنگ وشکل بیند. وهمچنین نتواند که در
12 یك استماع، هزار آواز بشنود. ودر عالم عقل این تنگی بر خیزد. بیك علم
چندین هزار علوم نا متناهی اورا حاصل گردد.

۳۴۶ — مثلا علم ضرب در حساب بیاموزد از آنکه علم اورا علوم نامتناهی
15 حاصل گردد. ومعنی ضرب آنستکه دو عدد باشند، وبعدد هریکی از عدد
کل آن عدد دیگر بر گیرد. وچون کیفیت این ضرب در ادراك عقلی افتاد،
ازین یك ادراك عام نا متناهی در خزینهٔ دل خود جمع کرد تا هر وقت که
18 خواهد ازان خرج کند. اکنون اگر عامی‌را که علم ضرب نداند گویند:

---

1 متناهی ... ادراك S K I – P M / 1 – 18 او ... گویند S P M K – I / 2 تناهی M یتناهی S P K / 3 ندانم S M K نتوانم P / گفتن M گفت S P K / 4 اعز P M عزیز را S K / 5 تا از P M که S K / 6 معانی S P M مقـام K / 6 تا P M اکنون بشنو تا S K / ای دوست P – S M K / 8 اکنون ... ام P M گفته ام S K / صفت K – S P M / 10 لون S M K لون ادراك کند P / مقدار S P M مقدار توانددید K / نتواند K – S P M / 11 همچنین S K – P M / 13 گردد P M شود S K / 14 – 15 مثلا ... گردد P M – S K / 15 – 16 عدد . . . عدد P M کل عدد آن K از یك عدد عدد آن S / 16 در S P M ازین در K / .

بعدد آحاد هفتصد وچهل وشش در کل نهصد وسی وپنج چگونه جمع کنند ؟
پندارد که این از وسع آدمی دور است از آنکه اورا فرا خاطر تواند آمدن
که مجموع این اعـدادرا با هم آوردن سخت دشوار بود . واین کار نسبت باو 3
دشخوار است . وإلا محاسب آنرا بیك ساعت ادراك کند ، ومجموع این اعداد
بگوید که چند است . وانکس که این علم ضرب ادراك کند هر کدام دو
عدد را که خواهی در یکدیگر ضرب کند وبداند . وچون اعداد متناهی 6
نیست در وهم آدمی بیك عـلـم که بدانست همهٔ اعدادرا در یك دیگر ضرب
تواند کرد پنداری که اورا علوم بی نهایت از ادراك یك چیز حاصل شد .
وعموم علمارا تا اینجا راه است . 9

۳۴۷ — پس ازین عالمی باشد که در آن عـالم یك ادراك مشتمل بود بر
مدرکات نا متناهی . وهر یك از آن مدرکات چون ادراك عالم عقل بود که
مشتمل بود بر علومی که نهایت‌را بدان راه نبود . پس ازین عالم عالمی دیگر 12
هست که آحاد مدرکات در آن عالم مشتمل باشد بر علومی نا متناهی چنانکه
هر یك ازین آحاد چون مدرکات عالمی باشد که پس از عقل باشد واین چهارم
عالم است از ادراك حسی ؛ چنانکه وهم وخیال که از حواسّ باطن است . 15

۳۴۸ — همه از عالم اوّل گیریم ومعقولات از عالم دوم گیریم. ومن تا چهارم
عالم رسیده ام واین مدرکات مراست ، وایمان دارم از راه یقین علمی نه از راه

---

1 ـ 15 بعدد ... عالم است S P M K ـ I / 1 کل نهصد P M هشتصد S K / 2 است K
S P است چه M / آمدن S M آوردن K بود S / 3 را با هم S K فرا هم P M / بود P M
است S K / 3 ـ 4 نسبت ... والا S K بدین دشواری نیست وا عموم طریقی هست که PM /
5 که چند است S K ـ P M / 6 ـ 7 متناهی نیست P M متناهی K / 9 علما P M عالم SK /
11 ـ 12 مدرکات نا متناهی ... بود S K ـ P M / 15 چنانکه S M K همچنین P I /
16 دوم گیریم P M I دوم S K /.

ذوق که پس از این، چندین هزار عالم است که وهم وفهم آدمی آنجا نرسد.
واین همه عالم در علم ازلی ذرّه یی ننماید. علم ازل چون دریایی دان «ولله
3 المثل الاعلی». عوالم‌را کم از قطره‌یی دان در آن دریا. واین علم در صفات
می باید که پخته گردد، تا روزی مگر همّت روی خودرا واتو نماید.

۳۴۹ — پس بدانی که مردان، مردرا در این راه چگونه دیده، ودیدنی
6 از دست فرا نهاده اند؛ چنانکه یکی از این معنی خبر داد! رباعی:

در دیدهٔ دیده، دیده یی بنهادم — وآنرا بجمال او جلا می دادم
ناگه بسر کوی کمال افتـادم — از دیده ودیدنی کنون آزادم

9 وهم از این معنی بود که دیگری در شعر گفت: رباعی:

گفتم سر زلفیـن بُتم بشمارم — تا جمله بتفصیل ببیرون آرم
مویی زسر زلف تو ای دل دارم — یك پیچ بپیچید وتبه شد کارم

12 ۳۵۰ — جوانمردا! این شعرهارا چون آیینه دان! آخر دانی که آیینه‌را صورتی
نیست در خود؛ امّا هر که در او نگه کند، صورت خود تواند دید. همچنین می
دان که شعررا در خود هیچ معنی نیست؛ امّا هر کسی ازو آن تواند دیدن که نقد
15 روزگار او بودو کمال کار اوست. واگر گویی شعررا معنی آنست که قایلش
خواست، ودیگران معنی دیگر وضع می کنند از خود، این هم چنانست که کسی
گوید: صورت آیینه صورت روی صیقل است که اوّل آن صورت نمود. واین
18 معنی را تحقیق وغموضی هست که اگر در شرح آن آویزم از مقصود با زمانم.

---

1 این SK این علمها PI – M / 6 نهاده PMI گرفته SK / رباعی PKI – SP / 7 آنرا PMI آنگه K / 9 وهم ... گفت PI وهم درین معنی دیگری میگوید M وهمین معنی دیگری در شعر خود از آن خبر داد وگفت SK / رباعی MKI – SP / 10 بتم PMI تورا S تومن K / ببیرون SPMI وبیان می K / 11 تبه شد کارم SK غلط شد کارم M غلط گشت شمارم PI / 12 – 13 آیینه را ... در خود اما PMI در آیینه ... اما SK / 13 همچنین SK – PMI / 14 در خود PMI – SK / هیچ SMK – PI / ازو SMK از PI / 15 او بود SK اوست PI – M / معنی PI معانی SMK / 16 هم PMI فهم SK / 17 صورت SMK صورت را PI / 18 معنی PMI – SK /.

۳۵۱ – جوانمردا ! اگر وقتی از خدای تعالی چیزی خواهی ، همّت خواه که تو با همّت آن خواهی بودن تا دانی ، ودر همّت بت پرستی نرسد وتا مرد صاحب نقد است ، هنوز بت پرست بود . چون ابو بکر صدیق نقد وقت بغارت عنایت ازل بدهد گوید : یا رسول الله ما الایمان ؟ ای دوست ! لو کُشِفَ الغطاء ما ازددت یقینا ، دیگر است ، وآنکه ابو بکر گوید : ما الایمان ؟ دیگر . تو از منازل مردان نام شنودی . از شنودن نامها تنها چه خیزد ! کار آن دارد که تو نیز سلوك بکنی ، وقدم در بادیهٔ خونخوار نهی ، تا چندین هزار هزار کشته ومرده بینی ، بر سر یکدیگر افتاده آنگه خودرا فراموش کنی .

۳۵۲ – ای دوست عزیز ! أعزّك الله وإيّانا برضاه. خدای تعالی مارا توفیق طاعت ارزانی داراد . طاعت دانی که چه بود ؟ آنکه بفرمان او باشی . چون چنین باشی ، روز قیامت با مطیعان باشی ، « وَمَن يُطع اللهَ والرسولَ فأولئك مع الذين أنعمَ اللهُ عليهم من النبيّين والصدّيقين والشهداء والصالحين وَحَسُنَ اولئك رفيقاً ، ذلك الفضل من الله » و« ولكل درجات مما عملوا » و« يؤتى كل ذي فضل فضله » . هر طاعتی را جزایی هست ، ودر هر درجه طبقه از مطیعان خواهند بودن « ما ربُّك بغافِلٍ عمّا تعملون » . « ولا تحسبنَّ الله غافلاً » .

۳۵۳ – وتا یقین نبود ، دوزخ ضرورت است که السخاء من اليقين ولا يدخل النّارَ موقنٌ . والبخيل لا يدخل الجنة . وإنّ لله ثلاثمائة خُلقٍ مَنْ

---

1 چیزی P I حاجتی S M K / 2 آن P I خود M - S K / بت پرستی نرسد S P M I ببت پرستی نرسی K / 4 بدهد گوید S K بدادند گویند M بدهد P I / 6 شنودی S K شنوی P M I / نامها تنها K - S P M I / 8 هزار S K - P M I / 11 که چه S K چه P M I / او S K - P M I / 12 روز ... باشی S M K - P I / 12 - 14 النساء 4 : 69 م / 14 ذلك S P M I ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم . ذلك K / 14 الانعام 6 : 132 ك / 14 - 15 هود 11 : 3 ك / 14 - 15 من ... فضل S M K - P I / 15 از S M - P K I / 16 الانعام 6 : 132 ك / ابراهيم 14 : 42 ك / .

تَخَلَّقَ بواحدٍ منها دخل الجنّةَ ، وأحبّها الى الله السخاء. جوانمردا! سخاوت دیگر است . وتبذیر دیگر وامساك بشرط دیگر است وبخل دیگر. وچون
3 مال نه در وجوه خود خرج کنی ، تبذیر است « إنّ المبذّرین کانوا اخوان الشیاطین». وچون از وجوه خود باز گیری ، بخل است. والبخیلُ لایدخلُ الجنّةَ. وچون بذل وامساك بجای خود بود ، سخاوت است . وچون از حاجت خود
6 واگیری برای حاجت دوستان ودرویشان، این را ایثار خوانند که « ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة » . وچون از خود ودیگران واگیری ، این‌را شحّ مطاع خوانند . وثلاثٌ مهلکاتٌ ، فتوی مصطفی است — صلعم —
9 شح مُطاع ، وهوی متّبعٌ ، واعجاب المرء بنفسه .

۳۵۴ — جوانمردا ! چندان که توانی از مال وجاه واز قلم وزبان از هیچ کس دریغ مدار که وقت آید که خواهی خیری کنی ونتوانی . إنّکم الیومَ
12 في یوم عمل لا حساب فیه . وسیأتي یومُ حساب لا عمل فیه . عمر خطاب می گوید — رضي الله عنه — : حاسبوا أنفسکم قبل أن تُحاسبوا ، وزنوها قبل ان توزنوا ، وتهیؤوا للعرض الاکبر . خنك آن‌را که در دار دنیا حساب واخود
15 کرده است . ووای بر اهل غفلت ! اللهمّ أیقظنا بفضل رحمتِك یا أرحم الرّاحمین . می ترسم که این مکتوبات منقطع گردد . والله یختار لنا ما فیه الخیرة والسلام .

2 بشرط PI - SMK / است PMI - SK / 3 خود PI - SMK / 3 - 4 الاسراء 17 : 27 ك / 4 - 6 بخل . . . واگیری K - SPMI / را ایثار خوانند PI ایثار بود M ایثاراست SK / 6 - 7 الحشر 59 : 9 م / 8 خوانند SPKI گویند M / 11 خیری PMI چنین S - K / 14 واخود PI - SMK / 15 اهل غفلت PMI انکه اهل غفلت است SK / 16 مکتوبات SPI مکتوب MK / 17 والسلام SPI والسلام والحمد لله رب العالمین K - M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۵۵ – دیروز پنداشتم که برادر أعزّ بشهر خواهد آمدن ، ونیامد ونامه از این سبب اینجا بماند . ومرا ملالتی براه می آید ، وغالب آنست که منقطع شود . والله يختار لنا ما فيه الخيرة في الدارين بفضله وسعة جوده ورحمته .

۳۵۶ – بدان ای دوست که در شرح « الله اکبر » چندین مکتوب نوشتم . وخلاصهٔ مقصود اینجا گوش دار ، ودر معنی « الله » هرجا که واقف آمدی منقطع شدی که دروی هرگز راه بنرسد . ومرد باید که اگر در روزی هزار بار بگوید « الله » ، هر بار اورا مزیدی بود ، واین نه کارتست . تو مگر آنچه خواهم نوشتن یادگیری که ترا این هم بسیار بود .

۳۵۷ – بدان ای برادر رضي الله عنا وعنك ، که این عالم که تو بینی ، وبسی عالم های دیگر که نمی بینی ، ودر قدرت هیچ بشر نتواند آمدن که آنرا ببیند ، همه آفریده است . وآفریدگار همه عالمها ، یکی است . واز آنچه آفریده است ، هیچ نیست که بدو ماند البتّه . وهمه بغایت غایت از او دور است ، در هر معنی که خواهی . دوری خالق از مخلوقات بحدّی است که

---

1 بسم ... الرحيم PI المكتوب السادس والعشرون K بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة والعشرون بسم ... الرحيم S / 3 ملالق M ملامق PI ملال K ملالی S / 4 لنا SK – PMI / جوده و K – SPMI / 6 اینجا PMI این مکتوب K S / الله SPMI الله اکبر K / 8 الله SMK الله اکبر PI / هر بار M باوی SK هزار بار PI / 9 آنچه SMK اینکه PI / این . . . بود S هم بسیار بود M این هم بسیار است K این بسیار بودی هم PI / 11 بسی SMK پس PI / بشر نتواند آمدن PI بشر هیچ نتواند بودن M هیچ کس نیست SK / 12 ببیند SPMI بنویسد K / عالمها PMI – SK / .

* * نامهٔ بیست وششم .I 23. K 26. M 35. P 23. S 26 * * *

3 6 9 12

آن دوری در وهم وعقل هیچ آدمی نیامد ونتواند آمدن . وبهر مثالی که آن‌را
وانمایند قاصر بود بضرورت . وبهر نام که اورا بخوانند هیچ آفریده بکمال
3 آن نام نرسد . واورا نامهای بسیاراست . واندکی از این نامها خلق دانند ،
وبیشتر آنست که او داند ، ونظر هیچ مخلوق از ملایکه وانبیا برآن نیامده
است ، ونتواند آمدن .

6 ۳۵۸ – از این معنی مصطفی – صلعم – چنین خبر داد : أسألك بكل
اسم هو لك سمّيت به نفسك وأنزلته في كتابك او علّمته احداً من خلقك او
استأثرت به في علم الغيب عندك . وهمچنین در دعا گوید : أسألك باسمك
9 المكنون المخزون . واگر در نامها او بسیار پوشیده نبودی ، هرگز حروف
مقطّع نبودی در قرآن که « المص ، طسم ، یس ، ق ، ن » .

۳۵۹ – واگر همه نامهای او معلوم بودی ، پس او محاطٌ به بودی .
12 وهر چه محاط به بود مقهور در تحت قاهر . وهر چه بعلم بر آن استیلا توان
یافت ، آن براندازهٔ علم حادث بود . وباری – جلّ جلاله وتقدّس کبریاؤه –
قاهر است وبالای همه است . وفوقیّت او بنسبت وافوق وتحت ویمین ویسار
15 وقدام وخلف برابر است که در آن مثقال ذرّه هیچ تفاوت نیست . وبدل
مؤمنان همان قرب دارد که بعرش . واو بهمه نزدیك ، وهمه چیز از او دور .
ونزدیکی او بهمه چیز بغایتی است که از هردوریی که ترا در خاطر آید ،
18 دور تر بود . ونسبت قرب او واتحت الثرّی همانست که واکرسی وعرش .

۳۶۰ – جلال کبریاء او بیش از آنست که هیچ پیغامبری وهیچ مقرّبی
از قدسیان ملاء اعلی شاید که اورا بستایند . واگرنه فرمان او بودی که

---

2 نمایند S M K غایم P I / 2 و 3 اورا S M K - P I / 6 چنین خبر S M K خبر چنین
P I / 8 گوید P M I گویند S K / 12 قاهر S P M I دیگری K / 15 مثقال S M K مثل
P I / 16 همان S M K - P I / دور S M K دور دور P I / 18 او S M K تعالی او / 19 او
S P M K سبحانه او P I / وهیچ S M K و P I / .

« فاذکرونی »، هر گز اهل معرفت ، الله بر زبان نراندندی ؛ چه همه‌را معلوم
است که نام او جزوی هیچکس نبرده است ونتواند بردن ونخواهد بردن .
وهر ثنایی که بروی گویند ، آن دون حقّ جـلال او بود بصد هزار هزار
درجه . واگر همه عـلم کرّوبیان وروحانیان وپیغمبران در حقّ وی فراهم
آرنـد ، هنوز از صد هزار هزار نا متناهی جزوی نبود از آن علم که او را
است بجمال وجلال خود .

٣٦١ - اوست کـه اوست . وهرچه هست بدوهست ، یا نـه
همه بخود نیست است . ونیستی غـیر او ضروری است . چنانکه هستی او
ضروری است . واورا در قدم او ، شریك نیست . وبا او هیچ آفریده نیست .
وآنجا که اوست ، کسی نیست ونتواند بودن . اوراهیچ برسیده نیست ،
ودر حق او هیچ فرا رسیده نیست ونخواهد رسیدن . ودی وامروز وفردا ،
همه در علم او یك رنگ دارد که البته بقلیل وکثیر درآن تفاوت نیست .

٣٦٢ - ودر ذات خود یگانه است . وأوصاف او خود یکی است . وهمه
صفات او تام است . وصفات او متصل است بذات او . وعلم اوست که اورا
در یابد . وزبان اوست که نام او تواند برد . وسمع اوست که کلام او تواند
شنود . وبصر اوست که اورا تواند دید . وکمال او کس نداند ، وکس نیابد ،
وکس نبیند .

---

1 البقرة 2 : 152 ك / نراندندی S M K تراندی P I / 2 نخواهد بردن P I - S M K / 5 آرند S K آورند که M آوردن I آید P / 5 - 6 اورا است S M K وی را P I / 6 بجمال وجلال P K I بجـلال S K / خود S M K خود اوست و P I / 7 یا نه S M یی او K با ق P I / 8 نیست است S M K نیست اند P I / 8 - 9 چنانکه ... است S M I - S K / 10 - 11 اورا ... فرا K - S P M I / 10 برسیده M پوشیده S پرستنده P I - K / 11 رسیده ... دی M نخواهد رسید وی K - S P I / علم S M K - عالم P I / 12 بقلیل وکثیر P M I تقلیل وتکثیر S K / تفاوت K - S P M I / 13 ودر P M I واودر S K / 15 زبان او PMI بنطق خود S K / او P M I خود S K / سمع او P M I بسمع خود S K / کلام او P M I کلام خود SK / 16 بصر P M I او SK / 16 - 17 نداند ... نبیند SK نداند ونیاید ونبیند M نتواند رسید P I / .

٣٦٣ – وهمه عارفان در دار بقا ، اورا بخواهند دیدن بنور او. پس هم او بود که خودرا دیده بود ؛ چنانکه مصطفی – صلعم – گوید : اللهمّ بیّض وجهي بنور وجهك . وتا عکس نور وی نباشد ، هیچکس روی او نیابد . وبنور او اورا ادراك توان کرد . ونضارت وبیاض دل عارفان از جمال روی اوست « وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ الی ربّها ناظرة » . «وأمّا الذین ابیضّت وجوهُهم ففي رحمة الله» ، «وجوهٌ یومئذٍ ناعمة» ، «ومن لم یجعل اللهُ له نوراً فما له من نور» ، « فهو علی نور من ربّه » . آنجا که خلیقت است همه ظلمت است . وآنجا که اوست همه نور است . ونور او بآفتاب وماه وچراغ وهیچ نوری نماند . وهرکه نه بدو موجود است ، وجودش خود نیست .

٣٦٤ – وهرچه بنور روی او روشن نشد ، خود همچنان مظلم است که در عدم بود . وهر صفت اورا هست ، هیچ متناهی نیست . وتنگی خلق‌را بادراك فراخی حقیقت او راه نیست . « إنّ الله واسعٌ علیم » ، « وَسِع ربنا کلّ شيء علماً » ورحمت اوست که همه عالم‌را روشن می دارد ، وگرنه همه تاریك وناپدید بودی . وهیچ تاریکی تاریکتر از عدم نیست . واگر نه کرم او بودی ، همه عالم معدوم وتاریك بودی . پس هرچه روشن است ، ووجودش پیداست از جمال روی او است . پس «الله نور السّماوات والارض».

1 عارفان S M K عاقلان P I / را S M K - P I / 2 دیده بود P M I بیند SK / 3 وی S K در روی او P I روی او M / 4 دل S K روی دل P M I / جمال روی P M I نضارت وبیاض S K / 5 القیامة 75 : 22 ك / آل عمران 3 : 107 م / 6 الغاشیة 188 : 8 ك / النور 24 : 40 م / 7 الزمر 39 : 22 ك / 7 آنجا ... است و S M K و P I / 8 همه نور S M K همه نوریت P I / 9 وجودش خود P I خود وجودش M وجودش S K / 10 بنور روی P I بنور جمال M نه بنور S K / نشد P M I است S K / خود همچنان P M I همه S K / که P M I چنانکه S K / 12 فراخی حقیقت S K حقیقت فراخی P I حقیقی فراخی M / البقرة 2 : I15 م / 12 - 13 الاعراف 7 : 89 ك / 13 علما (قرآن) رحمة وعلما SPMKI / همه P M I - S K / عالم S P M I - K / 16 روی S M K - PI / النور 24 : 25 م /.

واگر نه روشنایی نور روی او بودی، همه تاریك بودی، رشّ علیهم من نوره.

۳۶۵ – در ظهور او، هیچ چیزرا ظهور نیست. ودر ظهور چیزها او
ظاهر است. واز ظهور چیزها او باطن است. واز بطون اوست که چیزها 3
ظاهر است، واز ظهور اوست که چیزها باطن است. ظهور او پردهٔ بطون او.
وبطون او از غایت ظهور، وظهور او از غایت بطون او. وجلال قدر ظهور
او، محتجب بجمال عزّ بطون او. واوّلیّت او، در آخریّت او، وآخریّت 6
او، در اوّلیّت او. وکمال او، در علم او. وقدرت او، در دیدهٔ او.
وازلیّت او، از لم یزلیّت او، وارادت او، بفراخی علم او. وکمال رحمت
او، در خور کمال قدرت او. وسمع او، براندازهٔ بصر او. وبصر او، در 9
خور سمع او. وهمهٔ او، در همهٔ او.

۳۶۶ – خود اواوبی او، بی الف وواو. واورا، دراوبی او مجال نه.
وحروف‌را در نام او، راه نه. وکلمات‌را در صفات او، تصرّف نه. وزبان‌را 12
در ذکر او، هیچ کار نه. وعقول‌را در حقیقت او، روشنی نه. ومعارف
اوّلین وآخرین‌را در لا یتناهی کمال ذات وصفات او، جز حیرتی وعجزی
حاصل نه. وغیر اورا، اورا از آن نصیب نه. واو ظاهر، وهمه باطن. 15
او موجود، وهمه معدوم. وا او هیچ چیز نه. او واو هم نه. او واین وآن
همه او. وجلال او نه این ونه آن ونه او. وکمال فضل او، جلوه کند واهر
ذرّه یی. وجلال قدر او پوشیده شده در هر ذرّه یی. وکبریای جبروت او 18
آمیخته شده واهر ذرّه یی. اوست که فضلش، همه عدل است. وعدلش،
همه فضل است. وصنعش، همه رحمت. وایجادش، همه کرم. وکرمش،

---

2 هیچ ... نیست SMK خبر هیچ از ظهور نبود PI / 3 واز ظهور ... باطن است MI SP – K / 5 وظهور او از غایت SMK واز PI / 6 بجمال عز SPMI از K / 9 – 10 کمال ... در همهٔ او SPMI حکمت او K / 11 خود او SPI – MK / بی الف وواو PI بی او SMK / 13 کار SPKI راه M / روشن SPMI هیچ راه K / 14 کمال SMK – PI / 17 ونه او SMK – PI / 18 وا PI با M از SK / قدر SKI قهر PM / شده PMI – SK / 19 اوست که SPMI – K / .

همه ایجاد. اوست که قهرش همه لطف است، واوست که غضبش همه راحت است.

۳۶۷ – الف الهیّت او همهٔ وجودرا پاس دار است. ولام لطف او همهٔ ملك وملکوت‌را حمایت دار است. ورای ربوبیّت او همهٔ عالم‌را پروردگار است. هیچ آفریده نبود ونخواهد بود بودن که از الف «الله» بلام رسید. وهیچکس نبود که از لام لطف اوبطاء رسید. وهیچکس نبود که از راءِ ربوبیت او ببا رسید. الف «الله» متّصل است بخلق در نظر سالك. ولام از نظر او در پردهٔ عزّت خود محتجب شده. ولام لطف او وراء ربوبیّت او متّصل بخلق. وباقی حروف نا پیدا، استأثرت به في علم الغیب عندك. الف الله ولام لطف وراء «ربّ العالمین» بدایت ذات او در نظر او، وسالك‌را از آن بقلیل وکثیر هیچ نصیب نه. ودر این مقام «هاء» «الله» «وفاء» لطیف وباء «رب العالمین» واسالك آشنا، وباقی حروف بیگانه.

۳۶۸ – جوانمردا! از قرآن بشنو: «الر، حم، ن» این حروف در اوّل سه سورت گفته است، وهمهٔ حروف «الرّحمن» است. اگر «ن» شاهد سالك است، «الر» مشهود جلال لم یزل است. واگر الف «الر» شاهد وصل است. «ن» شهود غیب است. و«حم» علی الحالتین جبروت ذات است. واوصاف او متصل به لم یزل.

۳۶۹ – جوانمردا! تو چه دانی که شاهد ومشهود چیست؟ هرچه سالك بدو رسیده شاهد اوست. وهرچه هنوز از او در پرده است غایب اوست.

---

2 لطف او S K لطفش M لطف P I / 4-5 رسید ... بطاء رسید S K لطف رسید... بطاء M لطف او خطا رسد P I / 5 بطاء S K به ط M / راء S K رای P I را M / 6 بباء S P K I به ب M / 9 بدایت S M K برایت P I / را S MK - PI / 11 آشنا وباقی S M K واستاربانی P I / 13 سه S P K I - M / است P I S M K / اگر «ن» P M I اکنون S K / 15 غیب S M K غیب غیب P I / ذات S M K او P I / 16 او P M I - S K / .

که « فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین » . مصطفی – صلعم – از این دو نقطه چنین خبر داد که در دعای پیش از نماز بامداد : اللهمّ انی اسألك رحمة من عندك تهدي بهـــا قلبي ، تا آنجا که گوید : وترفع بها شاهدي وتحفظ بها غائبي . جوانمردا ! شاهدی نقد وقت او است . « وإمّا نرینّك بعض الذي نعدهم » . وغائبی مُدّخر اوست در خزاین غیب « وننشئُکم فیما لا تعلمون » .

۳۷۰ – جوانمردا ! پنداري هرگز حرفی از قرآن خوانده یی ؟ هیهات ! بعادتی مزوّر قناعت کرده‌ای . راه مردان که اصنام عادت‌را پاره پاره کردند دیگراست ، وراه مخنثان ونامردان ومدّعیان که صنم عادت‌را معبود خود کردند دیگر که « قالوا نعبدُ أصناماً فنظلُّ لهـا عاکفین . إنّا وجدنا آباءنا علی امةٍ وإنّا علی آثارهم لمهتدون » . اگر بر راه پدر بودن واجب بودی وراست بودی ، ابراهیم خلیل براه آذر بودی . هیهات هیهات ! نادان‌را بر ملّت دانا باید بودن ، وخاکیان‌را قدم بر قدم آسمانیان باید نهاد ، چنانکه ابراهیم خلیل با پدر خود گفت : « یا ابتِ انی قد جاءني من العـلم ما لم یأتك فاتبعني اهدك صراطاً سویّاً » .

۳۷۱ – جوانمردا ! علم میراث سلوك است نه میراث مادر و پدر « ومن یتّق الله یجعـــل له مخرجاً فیرزقهُ من حیثُ لا یحتسب » . اگر « ویرزقه » رزق معده بودی ، بر تقوی معلّق نبودی . رزق معده ابو جهل‌را بیش بودی که مصطفی‌را – صلعم – آن رزق سماوی بود نه ارضی ، وهو الذي « یرزقکم من السّماء والارض » . رزق سماوی علوم است ، وعلم از تقوی وادید آید که

---

1 السجدة 32 : 17 م / 2 پیش از نماز PI نماز SK – M / 4 او P M I – S K / 4 – 5 یونس 10 : 46 ك / 5 الواقعة 56 : 61 ك / 6 هیهات S K – P M I / 7 را پاره پاره S پاره مقهور PI مقهور I تازه K / 8 مخنثان SMK – PI / 9 – 10 دیگر که ... مهتدون SMK که ... مهتدون دیگر PI / 9 – 10 الشعراء 26 : 71 ك / 11 براه K بر ملت S P M I / هیهات K – SPMI / 13 – 14 مریم 19 – 43 ك / 15 میراث سلوك S P M I سلوك میراث K / 15 – 16 الطلاق 65 : 37 م / 17 بر S M K معده در P I / 18 را P I – S M K / 18 – 19 یونس 10 : 31 ك ونمل 27 : 34 ك / 19 سماوی S M K – / P I .

« واتقوا الله ويعلمكم الله » ، لو انّهم « آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السّماء والارض ولكن كذبوا » .

۳۷۲ — برکات آسمانی ، علم لدنی بود که اگر لوح دل از نا شایستها پاک بشویی ، ترا بکُتّاب ادّبنی ربّي راه دهند ، وهر روز ترا لوحی از نو در نویسند : « كُتبَ في قلوبهم الايمان » ابن عبّاس می گوید : « فی لوح محفوظ » أيْ فی قلب المؤمن . در لوح دل چه نویسند ؟ : « كتب في قلوبهم الايمان » . كنا نتعلم الايمان ثم نتعلم القرآن . « الرّحمنُ علم القرآن » . بچه نویسند؟ بقلم « علّم بالقلم » . هر روز در لوح دل در نویسند تا ینبوعی گردد از ینابیع قدم . اینجا نشاید که هیچکس براین مرد حکم کند البتّه که بمقام امامت رسیده است « واجعلنا للمتقين إماماً » الائمة من قريش . تا رابطهٔ دل تو مفتی تو بود . إستفتِ قلبك وإنْ افتاك المفتون . اینجاکس‌را نرسد که براین مرد حکم کند . قدّموا قريشاً ولا تقدموها ، وتعلّموا من قريش ولا تعلّموها .

۳۷۳ — جوانمردا! مرا دوستی بود وامن حکایت کرده گفت : در راه خدای تعالی منزلی عرض کردند برمن و گفتند : هذا منزل يسمّى محرّم الحلال ومحلّل الحرام. پنداری « ذات عرق » دیده یی؟ هیهات! آن ذات عرق که تو دیده یی شتر واتو همراه بوده است در قطع آن منازل . چون به « ذات عرق » رسيدي مخيّط پوشیدن حرام گردد، واستعمال طیب که سنّت رسول است — صلعم — حرام شود . وعقد نکاح که سنّتی مؤکد است وفرضی بر کفایت ، حرام گردد . وبسیاری محرمات آنجا حلال گردد . اگر رسی ، بینی . أما در ظاهر

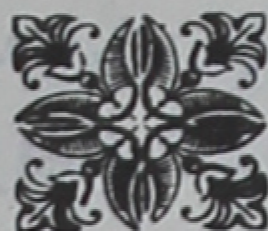
1 البقرة 2 : 282 م / 1 - 2 الاعراف 7 : 96 ك / 3 علم S P M I علوم K / بود P M I باشد SK / از S M K - P I / 5 و6 المجادلة 58 : 22 م / 5 البروج 85 : 22 ك / 6 ودرو PMI بر S K / دل P M I محفوظ S K / چه SMK تو PI / 7 الرحمن 55 : 1 م / 8 العلق 96 : 4 ك / روز در S P M I دو روى K / دل S K - P M I / 8 - 10 رسيده است M رسيد S K رسد P I / 10 الفرقان 25 : 74 ك / تا رابطه SK یا وابصه M تا اوبصه PI / 11 بود SK بس باشد P M I / 12 من قريشا K - SP M I / تعلموا من S P K I تعلمون من M / مرا K - S P M I /.

شرع شنوده باشی که وقت بود که روزهٔ ماه رمضان داشتن حرام بود ، ووقت که شراب خوردن ومال دیگری خوردن بی رضای او، لا بل مُردار خوردن حلال گردد .

۳۷٤ – واین قدر نبشته بس بود ، چون سالك آنجا رسد خود همه بداند . آن ساعت که احرام گیرد تجرید شرط است ، وآن نه احرام است ونه تجرید که تو دانی . پس اگر سالك‌را نهـاده اند که راه حج بسر برد ، وشروط وارکان بجای آرد ، واز مفسدات حج ومحظوراتش اجتناب کند ، چون فارغ شود ، علیکم بدین العجائز ، پیدا گردد . وهرچه حرام شده بود در حق دیگران، اورا مباح گردد . وهرچه حلال شده بود بعارضی، دیگر بار حرام گردد . در آن مقام است که زلیخارا حلال بود که گوید : « ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم یفعـــل ما آمره لیسجنن ولیکونن من الصاغرین » . این حرامی است که شریعت عشق این‌را ایجاب کند . ومحكّ عاشق است تا خود خلق در نظرش مانده اند . اگر نه « لقد کان في قصصهم عبرة » . در بدایت زلیخا می گفت : « ما جزاءُ من أراد باهلك سوءً » ، در نهایت گفت : « الآن حصص الحقُّ أنا راودته عن نفسه وإنّه لمن الصادقین »، « ان ضللت فإنما اضل علی نفسي » . مقـــام صدیق وعمر خطاب از آنجا دور بود. تو چه دانی که این چیست ، جنینٌ في بطن امه، مصراع: رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست .

2 دیگری... او S دیگران بردن بی رضای او K بی رضایت صاحب مال را خوردن M - P I / 3 گردد S M K بود P I / 4 نبشته K تنبیه S P M I / 5 که S M K که اگر P I / 9 دیگران اورا P I دیگری K دیگران M او دیگر باره S / 9 - 10 وهر ... گردد SMK - P I / 10 - 11 یوسف 12 : 32 کم / 12 عاشق S P M I فاسق K / 13 خلق S P I خلق‌را M - K / اند S M K نداند P I / یوسف 12 : 111 ك / 14 می S P M I - K / 14 - 15 یوسف 12:51 ك / 15 - 16 سبا 34 : 50 ك / 16 خطاب S M K رضي الله عنهما P I / 16- 17 جنین في بطن امه S K - P M I / 17 مصراع S ع P - M K I / .

۳۷۵ – اگر خواهی که بروز گار بحقایق آن برسی ، خدمت کفش مردان کن که ضرورت است تا ترا دردل جای کنند، وحالی هنوز دوری. ومن کان له صبيٌّ فليتصابَّ له . مارا می گوید که نه وقت است ، یا نی اگر شرط کار از 3
تو در خواهند ، تو از این حدیث چه آگه باشی ؟ « اتخذ إلههُ هواه » . اللهم ارحمني یا ارحم الرّاحمین .



2 است تا PI-SMK / دل SMK دلی PI / 3 می SK-PMI / یانی فی اگر PI اگر نه SK که اگر M / 4 چه آگه PI که SMK الفرقان 25 : 43ك / 5 یا ارحم الراحمین PI واغفر لي برحمتك SK یا ارحم الراحمین واکرم الاکرمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۷۶ – ایزد تعالی آن دوست وبرادر مخلص‌را در ضمان خود بدارد . در
اوّل که این نوشته‌ها ابتدا کردم در بیان ارکان وشروط نماز ، دردل چنان 3
بود که غایتش ده نوشته بود . اکنون این بیست وهفتم است ، وهنوز از بیان
رکن اوّل نپرداختم . غالب آنست که این منقطع گردد . « والله غالبٌ علی
أمره » . وچون منقطع شود باری کم از آن نبود که شرح « الله اکبر » ولو علی 6
الاختصار فرا هم گیرم که پیدا نبود که من دیگر بار اینجا باز رسم . وکم از
آن نبود که این مبتر بنگذارم . اکنون چون شرح « الله » چنانکه فرض
اعتقاد است ، بدانستی ، شرح « اکبر » نیز بباید دانستن ، ونوشتن . 9

۳۷۷ – بدان ای دوست عزیز أعزنا الله وإياك برضاه که اینجا نظرها
بسیار است . اگر شرح نویسم روزگاری باید ، وغالب آنست که چون این
مکتوب نوشته باشم یکچندی هیچ ننویسم . ودر معنی اکبر خلافست . واز 12
عالمی پرسیدند که « الله اعظم » بجای « الله اکبر » شاید ؟ گفت : اگر إزار
بجای رداء روا بود پس « اعظم » بجای « اکبر » روا بود . واین استنباط از
اینجا کرده اند که العظمة إزاری والکبریاء ردائي . واز آنجا که تازی است ، 15

---

1 بسم ... الرحیم PI المکتوب السابع والعشرون وعليه اتوكل K بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والعشرون بسم . . . الرحیم S / 2 دوست و SPKI – M / مخلص PKI اعز M – S / دو SMK – PI / 3 که PMI این مکتوب که SK / 4 – 5 شروط PMI شرط SK / 4 نوشته بود SPMI نوشته شود K / بیست و SPMI – K / 5 این SPKI – M / 5 – 6 یوسف 12 : 21 ك / 6 اکبر PKI 3 اکبر کبیراً M / 7 گیرم SMK گیرد PI / پید MI پدید SK دیدار PI / اینجا SPKI کی اینجا M / 8 مبتر SMK بیشتر PI / بنگذارم SK نگذارم M نبگذارم PI / چنانکه SMK چنانچه PI / 9 نیز SMK – PI / دانستن و SK – PMI / 11 روزگاری K رزگارها S روزگار M روزگارش PI /.

* * نامۀ بیست وهفتم S 27 . P 24 . M 36 . K 27 . I 24 * * * *

این نیك نیست ؛ زیراکه اکبر از تکبّر است نه از کبر که در مقابلهٔ صغر بود . ودر تازی گویند : فلان اکبر من فلان ، از کبریا نبود ؛ زیراکه اشدُّ
3 تکبّراً باید گفت .

۳۷۸ — ونیز خلافست که « اکبر » مبالغت است یا نه . قومی گفته اند . اکبر بمعنی کبیر است ، چنانکه در قرآن بیاید « وهو أهون علیه » أي هين
6 علیه . وچنانکه در شعر جاهلیّت آمده است که :

هی الهم لو أنّ المُنی أسبقت بها ولکنّ في كرمي ركوبةُ أعسرُ

ای عسیر . ورکوبة پشته است که عبد الله بن عبد تیم بر آنجا حـادی
9 مصطفی بود . صلی الله علیه وسلم . ورضی عن الحادی به ومی گفت ، مخاطباً لناقته :

تعرّضي مدارجا رسومي تعرض الجوزاء للنجوم هذا ابو القاسم فاستقيمي

تعرّض ای خذ عرض الجبـــل . واگر گویم اکبر بمعنی کبیر است مختل
12 بود ، از آنکه می گویند : الله اکبر کبیراً .

۳۷۹ — ومن نقل اقاویل دوست ندارم ، وتکثیر الجوز بالعض ، نه بس کاریست ، صاحب قوت القلوب می گوید : که راء « اکبر » مجذوم می باید
15 گفت لا غیر . ووجه آنچه گفته است ندانم که چیست . اکنون بدان که صغر وکبر دو معنی دارد : یك معنی در حقّ باری ثابت ودیگر معنی در حق او محالست زیراکه صفات اجسام است وموجب حدثان . اما این یك معنی که در حق او محالست
18 آنست که دو جسم بود یکی بطول وعرض وعمق بزرگتر بود ؛ چنانکه پیل از پشه ، واسب از مورچه ، وآدمی از قلم . واین معنی در چیزی اثبات توان کرد که طول

---

2 من فلان PI - SMK / 3 تکبراً SPMK کبر تکبراً I / 4 یا SK اگر PI که اگر M / 5 الروم 30 : 27 ك / 6 چنانکه PI - SMK / شعر PMI اشعار K شعرها S / که PI شعر M بیت S - K / 7 هی . . . اعسر PI هی اللهم لو ان تمنی اصفت بهـــا و لکن کدی فی رکوتی اعسر SK هنی بهم لوان اعنی اصبقت بها ولکن لون رکته اعسر M / 8 پشته S نبشته PI تثنبة MK / 8 - 11 عبدتیم ... الجبل SPMI - K / 9 ورضي ... به SM - PKI / 15 ندانم PI غیدانم SMK / 16 باری ... حق S - PMKI / است SMK - PI / اما این معنی که SPKI وانکه M / .

وعرض وعمق دارد . وچون جسمیّت‌را حدوث ضروریست ، در حقّ قدیم بهیچ حال اثبات نتوان کرد . هذا مضی .

۳۸۰ — دوم معنی در بزرگی آنست که هر که از صفات کمال نصیب بیش دارد ، أوبزرگتر است . وصفات کمال ، علم بود وقدرت واستیلا بر اغیار ونفاذ حکم ، چنانکه گویند : فلان عالم بزرگتر است که فلان دیگر ، وسلطان بزرگتر است که رئیس شهر ، وخلیفه بزرگتر است که سلطان . ومعلوم است بدین نه جثه وبزرگی اندام می خواهد که رئیس شهر ما بقالب ، از سلطان بزرگتر است . وبسیارکس بقالب از خلیفه بزرگتر باشند ، واین معنی ظاهر است در میان خلق . واین معنی است که عباس بن عبد المطلب گفت وارسول — صلعم — چون مصطفی گفت : یا عمّ أنا أکبر ام انت ؟ عباس گفت : یا رسول الله انت اکبرُ وأجلُّ وأعظمُ وأنا ولدتُ قبلك .

۳۸۱ — وکمال در این بزرگی است که بصفات تعلّق دارد. ودر آن بزرگی که اجسام‌را بود هیچ کمال نیست . وچون بزرگی معنی آمد ، بزرگی جسم‌را هیچ قدری ومحلی نبود . واگر بزرگی معنی نبود ، جسم خواه بزرگ وخواه کوچك باش . نه بینی که بازی سفید بجثّه کم از گاوی بود ، ولیکن در این هیچ اعتباری نیست . ویاقوت در جسمیت با سنگ برابر است ، ولیکن درآن معني هست که در سنگ نیست. اکنون شك وشبهت نیست که هرچه در وجود است همه ناقص است ، زیراکه وجودش بخود نیست ، ومحتاجست بغیری که ویرا وجود آورد . وحاجت باغیار عین نقصانست ، وکمال در استغنا

4 او S M K و P I / نفاذ S M K نقاط P I / که S M K در صفات از I از P / 6 که ... که M K که ... از S از ... از P I / 7 بدین S M K - P I / اندام P K I آن M - S / 9 این ... است S K - P M I / 10 مصطفی S M K رسول P I / 12 بصفات S M K بصفات کمال P I / بزرگی S P I اول K که M / 13 هیچ P M I بهیچ وجه S K / 14 ومحلی S P M I - K / 15 کوچك باش P I مباش S M بزرك مباش K / نه بینی K - S M I / در P I به S M K / 16 ویاقوت در S K در حقیقت P I - M / 16 - 17 جسمیت ... شك P I - S M K / 17 وشبهت M K - S P I / نیست که S M K که P I / .

بود از اغیار . واین کمالی است که جز لم یزل‌را نیست . ووجود او بهیچ چیز محتاج نیست؛ زیراکه او بخود ایستاده است وهمهٔ موجودات ازو موجود شده وبدو ایستاده . واو از همه مستغنی ، وهمه بدو محتاج . وهذا هو الملك تحقیقاً .

۳۸۲ – جوانمردا ! هرکه اورا بغیری حاجت افتاد در کاری ، او ناقص است، وکمالش از بیرون بدیگران تعلق دارد . توانگر علی الاطلاق آنست که همه از خوداست ، واز بیرونش هیچ در نیاید . واین صفت جز جلال ازل را نیست . پس « واللهُ الغنيُّ وأنتم الفقراء » میدان که راست است ، وراستی همهٔ قرآن چنین طلب کن تا بدانی . پس موقن باش بصدق قول خدا وبقول رسول – صلعم – نه ازراه تصدیق وتقلید اهل عادت ، بلکه ازراه حقیقت وبصیرت ومعرفت مردان . وچون یقین حاصل میگردد ، از سوء الخاتمه أمن حاصل می شود . امّا هرگز یقین به سعادت وشقاوت در علم تمیزی حاصل نگردد . پس هرگز مرد از سوء الخاتمه ایمن نباشد .

۳۸۳ – ونباید که از مقصود وامانم ، کمال صفت جز لم‌یزل‌را نیست . پس اکبر بحقیقت ، اوست . وچون اورا وجود از ذات اوست ، وغیر اوزا خود البتّه واصلاً وجود نیست ، اکبر در حقّ او گفتن مجاز بود نه حقیقت ، زیراکه اکبر آنجا توان گفت که دو چیز باشد ، وهردورا صفات کمال باشد ، وآنگه در یکی بیش از آن باشد که در آن دیگر . آنگه اکبر توان گفت امّا چون یکی بهمه کمال موصوف باشد ، ودیگری‌را خود البته واصلا نبود ، اکبر چون توان گفت ؟ ودردیدهٔ اهل معرفت در وجود ، غیر او خود

---

1 نیست S P M I نبود K / چیز P M I – S K / 2 زیرا P M I – S K / 3 وبدو ... تحقیقاً K – S P M I / 4 درکاری P I – S M K / 5 بیرون S P M I بیرون آوردن K / تعلق دارد P I – S M K / 6 از P M I – S K / 7 محمد 38 : 47 م / 8 چنین P M I برین صفت S K / بصدق ... بقول S M K بقول خدا و P I / 11 می شود P K I شد S M / به P I در S M K / 12 مرد S P I مردان K مردرا M / این S P I امن M K / نباشد SPMI نباشند K / 13 صفت S M K صفات P I / نیست S P M I نبود K / 15 خود البته واصلا P M I البته واصلا خود S K / مجاز P M I خود مجاز است S K / 17 آن دیگر P I دیگری SMK / 18 یکی PMI الله K–S / را SK–PMI / 19 خود P M I خود کال K را کال S / .

نیست. پس اکبر در حقّ ایشان نه این بود که عموم پندارند، یعنی که او بزرگتر از آنست که غیری اورا تواند ستود، وبزرگتر از آنست که اورا غیری تواند دانستن. واینجا الله اکبر بمردان بگردد، ودر هر مقامی رنگی دیگر بود. وشرح این مقامات‌را در حق عموم هیچ فایده نباشد.

۳۸۴ — اکنون آنچه ترا وامثال ترا بکار آید بشنو: «وان لم یصبها وابلٌ فطلٌ». در دیدهٔ عموم پندارهٔ وجود زمین وآسمان هست، پس بر وفق پندار ایشان فرموده اند ایشانرا الله اکبر بگویند؛ زیراکه چون غیر اورا وجـود می بینند، ودر هر موجودی نوعی از کمال میدانند، ایشانرا فرمودند که در باری — جل جلاله — اعتقاد آن دا رند که از هرچه دیده اند ودانسته اند، او بزرگتر است در اوصاف کمال. پس فرموده اند که چون الله اکبر بگویند، پس از آن کبیراً بگویند؛ زیراکه چون در وجود دیگری نیست تا او بزرگتر از او بود. پس خود بزرگ علی الاطلاق اوست، بزرگتر نیست. پس کبیراً، پس از اکبر باید گفت که زیادت ثنا بود. واین معنی سخت لطیف است، وهیچ جای ندیده ام، واز هیچ کس نشنیده ام که خود بر من گذر کرده است.

۳۸۵ — ودر قرآن از همهٔ مقامات خبرداده اند: «ما فرّطنا في الكتاب من شيء». «الملك لله الواحد القهّار» دیگراست، و «من ذا الذي يقرضُ الله قرضاً حسناً» دیگر. جوانمردا! ترا پندار است که تو مالك توانی بود،

---

1 نه SMK نه از PI / 2 ستود PMI ستودن S ـ K / 2 ـ 3 وبزرگتر ... تواند SPMI ـ K / 3 هر SPMI هیچ K / 4 رادر PMI ـ SM / هیچ ... نباشد SM فائده نباشد P I فائده ندهد K / 5 تراو PMI تو وآنچه SK / 5 ـ 6 البقرة 2 : 265 م / 6 در P M I ـ S K / دیدهٔ M‒SPKI / پندارهٔ وجود SK را پندارد وچون PI پندارند که وجود M/ پس PI ـ SMK / 7 ایشانرا PMI‒SK / 8 او PMI ـ SK / موجودی SMK وجودی PI / 8 ـ 9 میدانند ... اعتقاد PKI‒SM / 9 اند SPMI شود K / 10 او PI‒SMK / 11 کبیراً بگویند SPKI کس را نگویند K / 12 ـ 13 بزرگتر نیست SPMI بزرگی نیست تا او بزرگتر ازو بود K / 13 باید گفت SK گفتن باید M گفته اند PI / 16 ـ 17 الانعـام 6 : 38 ك / 17 الغافر 40 : 16 ك / 17 ـ 18 البقرة 2 : 245 م / .

وترا ملك تواند بودن ، وترا منع وعطا تواند بودن ! پس از آنجا که پندارتست
با تو گفت : « من ذا الذي يقرض الله » . واين پندار بنزديك عارف همه شرك
3 است ؛ زيراكه معطى اوست وبس ، ومانع اوست وبس ، وموجود اوست
وبس . واز اين سبب در قرآن گويد : « ومـا يؤمن اكثرهم بالله إلّا وهم
مشركون » .

6 ۳۸٦ – جوانمردا ! ايمان بر همه درجات ومقامات افتد . اما يقين جز بر
كمال اطلاق نكنند كه الايمان بضعٌ وسبعون باباً ، أدناهـا إماطةُ الاذى عن
الطريق ، وأعلاها شهادةُ أنْ لا إله إلّا الله . أعلاها يقين است كه أفضلُ ما
9 قلتـُه أنا والنبيـّون من قبلي ، لا إله إلّا الله . اگر فاضلتر از اين چيزى بودى ،
پس اعلا درجات ايمان نبودى . پس يقين افضل واعلاست ، وبالاى يقين هيچ
نيست . وهمين است كـه گويد مصطفى – صلعم – الرّضا بالقضاء بابُ اللهِ
12 الاعظم . چون خدايى او بديدى وبندگى فرا پيش گرفتى ، الرضا بالقضاء
بود ولا إله إلا الله . اكنون مى گويى : باقى دروغ گفتن بود ، ودروغ گفتن
نه ايمانست .

15 ۳۸۷ – اگر تره فروشى گويد: من سلطانم؛ دروغ مى گويد، اگر چه اين
لفظ چون سلطان گويد راست بود . وچون تو « لا إله إلّا الله » مى گويى ،
در حق تو دروغ است اگر چه در حقّ موقنان راست است . تو مى گويى كه
18 من جز يك خداى نمى‌دانم ونمى‌بينم ونمى پرستم . آنكه بدست سلطان ووزير
نفـع وضرّ دانى ، وعطا ومنع شناسى. اين دروغ بود. تا تو خودرا پرستى ،

---

1 وترا ... بودن و SPMI وK / 2 البقرة 2 : 245 م / 3 معطى SMK متصل PI / ومانع ... بس وS در حاشيه ـ P M K, I / 4 ـ 5 يوسف 12 : 106 ك / 6 افتد اما يقين SPMI ـ K / 7 كه SMK ـ PI / باباً SMK شعبة PI / 8 يقين PMI بس S K / 10 هيچ SMK ـ PI / 12 او SPMI خود K / فرا SMK او PI / 13 ودروغ گفتن PI ـ SMK / 17 موقنان SPKI مؤمنان M / 18 سلطان ووزير PMI وزير سلطان SK / 19 دانى وعطا PMI عطا دانى SK / ومنع SPKI منع دانى وM / .

« لا إله إلّا الله » نیست . « اتخذ الهه هواه » . پس بنده نیستی ، دعوی بندگی
چرا کنی ؟

۳۸۸ — جوانمردا ! در این مقام بود که سالك اگر مست بود ، زنّار در بندد 3
که مقتضی شریعت عشق در حقّ مستان اینست . اینجا بود که حرام ، حلال
گردد ؛ أمّا اگر سالك هشیار بود ، نشاید که زنّار در بندد ، زیرا که چون
زنار در بندد اورا بکشند وهشیار می داند که « لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة » چه 6
بود . وچون روا بود که کاری بکند که اورا بکشند . مستان در این مقام نماز
نکنند ، ونام خدای نیز نبرند ، وروزهٔ ماه رمضان ندارند . وتامست باشند
چنین باشند ؛ زیرا که مست‌را مرگ وزندگانی یکی نماید . واگر فرقی داند 9
هشیار است ، نشاید که از نماز دست بدارد . پس اگر دست از نماز بدارد
مخطی است .

۳۸۹ — جوانمردا ! سالك چون بدانست که اورا نمی شناسد ، داند که 12
اورا نمی پرستد . « إیّاك نعبُد وإیّاك نستعین » افسوس داشتن داند ؛ چون
خدای‌را نمی پرستد ، باری افسوس داشتن در باقی کند . اینجا طلب معرفت
کند ، نان بر خود حرام داند إلّا بقدر ضرورت . وخفتن حرام داند وسخن 15
نگوید ، وبا خلق آشنا نباشد . واگر با خلق این کس را انسی بود یا نان بشهوت
خورد ، هشیار است ؛ ونشاید که « إیّاك نعبد » نگوید ، بل واجب آنست
که بگوید ، وداند که دروغ می گوید . بقدر وسع خود طلب آب کند 18

I الصافات 37 : 35 ك / الفرقان 25 : 43 ك / 3 در بندد S M K بندد P I / 5 دربندد SPKI بندد M / 6 البقرة 2 : 195 م / 7 وچون SMK چون وچون PI / 8 نیز SPMI ـ K / ماه SK ـ PMI / 9 چنین باشند S M K ـ P I / 10 از نماز بدارد S P M I بدارد K / 11 مخطی S M K مخلی P I / 12 شناسد P W I داند S K / 13 الفاتحة 1 : 5 م / داند SPMI بود K / 14 اینجا S P M I اینجا سالك K / 15 نان P M I آن S K / 18 آب P M I آن S K / .

تا خودرا بشوید پاك از نجاست شرك وكفر ، وتا آب نیست تیمّم می كند ، ونماز می گزارد واز نماز دست ندارد .

3 ۳۹۰ – ودر این مقام بود كه جریر صحابی فرمان مصطفی‌را – صلعم – خلاف كرد ، ومصطفی – صلعم – بر او انكار نكرد . واگر ذرّه یی هشیار بودی ، هرگز خلاف فرمان نكردی ، وبی زاد وتوشه در بیابان شدی ومی
6 گفتی : سبحان الله والحمد لله ولا إله إلّا الله والله أكبر وكفی به زاداً . مصطفی – صلعم – كسی از دنبال او بفرستاد، وبدو چیزی داد و گفت : إذا رأیته فقل إنّ رسول الله یأمرك أن تأخذ هذا . جریر گوش وا این سخن نكرد ، وآنچه
9 رسول – صلعم – فرستاده بود ، قبول نكرد . پس مصطفی – صلعم – آن كس را كه فرستاده بود، پرسید : هل رأیته حین كان یقولُ لا إله إلّا الله وكفی به زاداً ؟ گفت : یا رسول الله ! نه . مصطفی – صلعم – گفت : أمّا إنك لو
12 رأیته لرأیتَ النورَ یخرجُ من فیه .

۳۹۱ – جوانمردا ! چگویی ! « ما آتاكم الرّسول فخذوه » واجب است . جریر خلاف كرد ؟ تو از دین محمد – صلعم – عادتی دانی . باش تا قدم در وادی
15 بی نهایت مردان نهی . آنگاه عجایب بینی. تو هنوز در نظر مردان ناآفریده یی، ترا وا خدمت مردان چه كار ؟ جوانمردا ! اوّلاً باید كه از پیری بار گیری . پس چون بار بنهی ، ولادت خود بدانی . آنگه شیر لطف خوری . آنگه
18 براه سكنات قهرو مسامحت روی . آنگه لوحت در نویسند . اینجا كلام الله

---

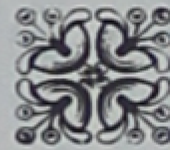
1 نیست PMI نبود SK / میكند SMK مكنند PI / 2 ونماز می گزارد PI - SMK / 2 واز ... ندارد M ونمازرادست ندارد S ونمازرا درست ندارد K ونماز درست پندارد PI / 3 را SK - PMI / 4 نكرد SM كرد PKI / 5 خلاف فرمان PMI فرمانش را خلاف SK / توشه SPMI - K / شدی ومی گفتی PI شد و گفت SMK / 6 والله اكبر PMI - SK / 7 دنبال SMK پی PI / 8 سخن SPMI - K / 9 - 10 آن ... پرسید PI رسول‌را پرسید SK پرسید رسول‌را M / 11 نه SPMI نعم K / مصطفی گفت PMI - SK / 6 آفریده SMK آوریده PI / 18 براه ... قهرو SK بكتاب قربی PMI / .

بدانی که چه بود . آنگه چون میراث مردان یافتی که « ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبــادنا » ، نامت در جریدهٔ مشرفان مملکت نویسند که « لتکونوا شهداء علی الناس » . 3

۳۹۲ – اینجا ترا پیری رسد ، وحکم تو در مملکت نافذ گردد . بدانی که اجتهاد چیست ، وقرشی کیست ، والأئمة من قریش چه معنی دارد ؟ وناسخ ومنسوخ بشناسی، مقام علما بدانی « وما ننزّله الا بقدر معلوم ». خازن الله في 6 الارض ترا نام بود . ومقامات انبیا واولیا ـ علیهم الصلاة والسلام والرضوان ـ به بینی . « واجعلنا للمتقین إماما » بگویی . « هب لنا من أزواجنا وذرّیاتنا قرّة أعیُن » بشناسی . مقامت این بود که یکی می گوید بیت : 6

مارا جز از این جهان جهانی دگر است
جز دوزخ وفردوس مکانی دگر است

والسلام . 12



1 چون میراث مردان SM چون میراث PI میراث K / 1 ـ 2 الفاطر 35 : 32 ك / 2 مملکت SMK ـ PI / 3 البقرة 2 : 143 م / 4 مملکت SMK حکمت PI / گردد PMI بود SK / 6 الحجر 1 : 21 م / 8 به بینی SK ـ PMI / الفرقان 25 : 74 / 8 ـ 9 الفرقان 25 : 74 / 9 بیت KI ـ SPM / 10 ـ 11 مارا... است K ـ SPKI / 12 والسلام PI والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله SK ـ M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۹۳ – خدای تعالی برادر أعزّرا نگاه داراد، وتوفیق طاعتش دهاد،
3 ونا رسیده برضای او از دنیاش مبراد! دیروز آدینه بود سابع عشر محرّم،
چیزکی می نوشتم ببرادرم. متعنا اللهُ به وجعلنا أخوین في دینه ومتحابین فیه.
ودر آنجا اشارتی کرده ام که علم دیگر است، وفهم وحفظ دیگر. وعلما دیگر
9 اند، وحفاظ دیگر. واین از علوم مندرس است وبروزگار دراز این حدیث‌را
تحریف کرده اند تا بر خلق، إلا من وفّقهُ اللهُ منهم، پوشیده مانده است. ودر
سلف این ظاهر بودی که گفته اند: فلانٌ من العلماء. ودر حقّ حفّاظ ألفاظ
9 گفتندی: فلانٌ من أوعیة العلم. وعنایت نمودن به بیان این مسأله من المهمّات
است که بدان عموم‌را انتفاعی عظیم بود، إنشاء الله تعالی.

۳۹٤ – بدان ای دوست که معنی دیگر است، ولفظ که دلالت کند
12 بر معنی دیگر. این نامه مثلاً وعاء ألفاظ است؛ أمّا حمّال علوم نتواند بودن.
چه کاغذ جسم است، وعلوم از حقایق ملکوتند. وهرگز ملك حمّال ملکوت
نیابد بذات خود، بل بطریق استدلال یا اصطلاح؛ وبطریق استدلال آنست
15 که این حروف مکتوب بطریق استدلال بر قدرت وارادت وعلم کاتب

---

1 بسم ... الرحیم PI المکتوب الثامن والعشرون K/ بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة والعشرون بسم ... الرحیم S/ نگاه دارادو PI - SMK/ طاعتش SMK طاعت PI/ 3 نارسیده برضا PMI نارسیده با رضا SK/ او ... مبراد PMI خود اورا از دنیا ببراد SK/ 4 متعنا SK متعني PMI/ 6 حفاظ K حفظة PMI/ 10 که PI چه SMK/ 13 چه SMK که PI/ ملکوتند M ملکوتست SPKI/ 14 یا S او بطریق K و PMI/ وبطریق استدلال PI - SMK/ 15 مکتوب SK - PMI/ بطریق SMK بر طریق PI.

*** نامهٔ بیست وهشتم. I 25. K 28. M 50. P 25. S 28 ***

دلالت می کند . وقدرت وارادت وعلم از ملکوتست ، وحروف از ملك است . وحمّال صفات کاتب است بطریق استدلال ، أعنی این صفات‌را از این حروف واتوان یافت . أمّا حمّال این صفات بطریق ذات ، جز حقیقت جان کاتب نیست که این صفات وآن موصوف هردو ملکوتی است .

۳۹۵ – وطرین اصطلاح آنست که لفظ عسل ، أعنی عین وسین ولام ، بر حقیقت عسل أعني ما یخرجُ من بطون النحل ، دلالت کند . پس لفظ حمّال معنی است ، ولیکن بطریق اصطلاح . پس حمّال معنی جز گوهری ملکوتی نتواند بودن ، چنانکه در شرح وصفت این گوهر کسی می گوید ! بیت :

ای گوهر خوب وروشنایی	نـَز عالم مایی از کجایی ؟
در عالم ما آمـــده غریبی	دانم بیقین که نه خدایی !

۳۹۶ – اکنون کاغذ حمّال حروفست ، وهرگز بار معانی بقوّت کاغذ نتوان کشیدن . وزبان حمّال ألفاظ است ، وهرگز معنی در وجود نیاورد . وگوش مستمع ادراك الفاظ کند ، وهرگز معانی‌را ادراك نکند . ودمـــاغِ حافظ حمّال ألفاظ است ، وهرگز حمّال معانی نبود ، ونتواندن بودن . ودل عالم حمّال معانی است ، وهرگز لفظرا دردل او جای نبود که ونتواند بود که صفّ النعال دیگر است ، وصدر مجلس دیگر .

۳۹۷ – اکنون اینجا حقایق بسیار معلوم گردد . وقرآن ابو جهـــل وابو لهب می شنیدند بظاهر سمع ، امّا چون دل نداشتند خدای تعالی

---

2 بطریق P M I ونظر K / 5 عین . . . لام P I العین والسین واللام S M K / 7 معنی S P K I معانی M / 8 – 10 چنانکه ... خدائی K – S P M I / 8 کسی P M K I – S / 11 – 12 حمال ... زبان K – S P M I / 12 معنی S K – P M I / 13 گوش S M K دو گوش P I / 14 هرگز P M K I هرگز ادراك نکند ومرد جاهل S / 14 – 15 ودل ... بود P M I S – K / 15 نبود و S – P M I / .

گفت : « إنّهم عن السمع لمعزولون » ، « إنّك لا تسمع الموتى » ، « صمٌّ بكمٌ عميٌ » ، « ولو عَلِم اللهُ فيهم خيراً لأسمعهم » ، « لهم آذانٌ لا يسمعون بها » .

3 وهمچنین بوجهل وبو لهب بزبان ظاهر قرآن توانستندی خواندن، ولیکن قرآن می گوید : « بُكم » ، « لهم قلوبٌ لا يفقهون بها » . وهمچنین بو جهل وبو لهب را چشم ظاهر بود ، وقرآن در مصحف نوشته بدیدندی ، ولیکن قرآن می

6 گوید : « عمي » ، « لهم أعينٌ لا يبصرون بها » ، و « إذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » ، « فأغشيناهم فهم لا يبصرون » .

9 ۳۹۸ — وبیمار زبانی دارد که لفظِ عسل بدان بگوید ، وچشمی دارد که لفظِ عسل نوشته برکاغذ ببیند ، امّا ذوقش بخلل است که حقیقتِ عسل‌را طعم نداند . تودانی ای دوست قرآن را ! مصحف دل انبیا واولیا است

12 — عليهم الصلوات والرضوان — « نزَل به الرّوحُ الامينُ على قلبك » ، « إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلبٌ » ، « كُتب في قلوبهم الايمان » . حقیقت ایمان دردل بود ، امّا لقلقهٔ لسان نه ایمان است . « قالت الاعرابُ آمنّا ، قل لم

15 تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخلُ الايمان في قلوبكم » ، « ومنَ النّاسِ من يقولُ آمنّا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين » . محلُّ الايمان لا يأكله التراب . زبان ودماغ ، کرم ومار وخاك بخورد ، دل را نخورد .

---

1 الشعراء 36 : 212 م / النمل 27 : 80 / 1 ـ 2 البقرة 2 : 18 و 171 م / 2 الانفال 8 : 23 م / الأعراف 7 : 179 م / بها P M I شيئاً S K / 4 بكم S K ـ P M I / الاعراف 7 : 179 م / 6 عمي S K ـ P M I / الاعراف 7 : 179 م / 6 ـ 7 الاسراء 17 : 45 م / 7 ـ 8 يس 36 : 9 / 9 ـ 11 وبيمار ... نداند K ـ S P M I / 11 تودانى اي دوست S K اى دوست P I ـ M / 12 الشعراء 26 : 193 م / 12 ـ 13 ق 50 : 37 / 12 الجادلة 58 : 22 ك / 14 ـ 15 الحجرات 49 : 14 / 15 ـ 16 البقرة 2 : 8 / 16 ـ 17 محل . . . نخورد K ـ S P M I / 17 زبان P M I ن S / وخاك S M ـ P I / .

۳۹۹ ـ اکنون مگر ترا فرا خاطر آید که لفظ ، حمّال معانی است .
واین بزرگ غلطی است که دلالت الفاظ بر معانی اصطلاحی است ، یا نه
لفظِ عسل حمّـــال معانی عسل نیست ، حمّالش معدهٔ آدمی است مثلاً بذات
خود . وچون این حقایق بکمال کشف برسد « حمعسق و کهیعص » ، خودرا
به سالك نمودن گیرد . وبدایت قرآن دانستن از اینجـا در پیوندد . وتا بدین
مقصود ومقام نرسد ، هنوز پوست گوز می بیند ، لا بلکه پوست گوز حمّال
گوز است باری ، وهرگز مُلك حمّال ملکوت نیاید . وچون ملکوت آشکار
شود ، ملك محو شود « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من
خشیةِ الله » کوه پاره گردد ؛ امّـــا دل آدمی پاره نگردد که : رستم را هم
رخش رستم کشد . إنّ الله خلق آدم علی صورتـــه . « یثبّت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت » .

۴۰۰ ـ وچون این مقدمات تمهید افتاد ، بدانکه داننده دیگر است ،
ویاد گیرنده دیگر . وبباید دانستن که صانع عالم یکی است ، دیگر است و
« قل هو الله احد » یادگرفتن دیگر . فلانٌ عالمٌ دیگراست ، وفلانٌ من أوعیة
العلم دیگر . اینجا بدانی که کاغذ وعاء علم است وعالم نبود ، وزبان و گوش ودماغ
همه اوعیة العلم اند ، وهیچ یك عالم نیستند . وجزدل آدمی عالم نتواند بودن .
وچون در مثال « قل هو الله احد » یا دگرفتن وحقیقت « قل هو الله احد »
دانستن ، مقصود من فهم کردی می دان که همهٔ قرآن‌را همین حـکم است ؛

---

1 فرا PMI در K به S / لفظ SMK ألفاظ PI / 2 ـ 3 یانه . . . نیست SPMI ـ K / 2 یانه PM1 چنانکه S / 3 ـ 4 حمالش . . . بذات خود PMI ـ SK / 3 آدمی است PI بود M / 4 وچون این SMK چون PI / برسد PI گشت SMK / 4 ـ 5 خود . . . پیوندد SPMI رسد از ینجا بمقصود دور نبود K / 6 مقصود و PMI ـ SK / گوز PI جوز SMK / بلکه SMK بل PI / 7 باری SMK ـ PI / 8 ـ 9 الحشر 59 : 27 م / 9 آدمی SPMI او K / 9 ـ 10 پاره . . . کشد PKI ـ SM / 10 ان . . . صورته SMK ـ PI / 10 ـ 11 ابراهیم 14 : 27 م / 13 بباید SK به MKI / 14 و 17 التوحید 101 : 1 م / 14 دیگر است SMK ـ PI / 15 دیگر SMK ـ PI / وعالم نبود SK نه عالم PMI / 16 یك PI یکی SM ـ K / نیستند PI نیست SMK / .

چه روا بود که کسی قرآن بچندین قراءت بخواند واز قرآن هیـچ نداند که جهودان وترسایان قرآن یاد توانند گرفتن ، امّا دانستن نتوانند .

۴۰۱ – ورروا بود که کسی‌را همه حقـایق ذات قدیم واوصاف او در علم 3
سلوك در وصول معلوم بود ، وحرفی از قرآن راست نتوانـد گفتن ، پنداری
که ترکی یا عجمی بود ، واز مصحف نیز هیچ نداند خواند ، والف از جیم
نـه بشناسد لا بلکه بیشتر صحابه – رضي الله عنهم – هرگز الف وجیم 6
نشناختند وهمه علما بوده اند . واین کتب هم نبوده است که همه محدث است ،
وپس از صد سال از هجرت پدید آمد . چه گویی ایشان‌را ایمـان نبود ؟
هیهات ! ایمان خود ایشان داشتند . وما نام ایمان دانیم ، وایشان حقیقت ایمان 9
دانستند ؛ زیراکه ما اهل زبا نیم وایشان اهل دل بودند .

۴۰۲ – چه گویی اویس قرنی – رضي الله عنه – چیزی هرگز خواندی
یا نوشتی ؟ آن همه دولت از کجـا آورد ؟ امّا لا بارك الله في علماء السوء . دین 12
محمّدرا – صلعم – یك یك تحریف می کنند . وقد نبت في طریق الله العوسج ،
چنانکه استاد ابو علی دقّـاق – رحمة الله علیه – می گوید ، والله المستعان .
در این عالم پوشیده کرده اند مشتی خران که کارهـا چون بوده است ، ومی 15
گویند : العلماء ورثةُ الانبیاء ، پندارند عالم آنست که چیزی خواند یا نویسد ،
وهرکه چیزی نداند خواندن ونوشتن نه عالم است . واین غلطی عظیم است .
ودین محمد – صلعم – دیگر است ، وایمان ابو بکر وعمر دیگر ، وخواندن 18

---

4 ـ 5 پنداری . . . یا SK همـه M که ترکی PI / 5 خواند PK ـ PMI / 6 هرگز SK ـ PMI / 8 از SK ـ PMI / 9 داشتند PI را بود SMK / دانیم SK داریم PMI / 10 دانستند PMI ـ SK / 11 هرگز SPMI ـ K / 12 آورد SMK بود PI / 13 می کنند PMI کردند SK / نبت PMI شب SK / 16 این PMI ـ SK / چون SK ندانند که چون PMI / 16 پندارند عالم PI واین را سبب آنست که میگوید عالم آنست M دین راست آنست SK / 17 خواندن ونوشتن PI ـ SMK / 18 وعمر PMI ـ SK / .

ونوشتن خود صفتی دیگر است . کتّاب وحفّاظ وروات ونقله وثقات
دیگرند ، وعلما ومؤمنان واهل یقین وارباب سلوك واصحاب قلوب دیگر .

۴۰۳ — این معنی هنوز صحابه — رضي الله عنهم — مانده بودند که محرّف 3
شد. اکنون بعد از پانصد سال حالش چون بود؟ صفت مؤمنان اینست که کهمس
بن المنهال در مزبله خفتی برهنه ، وگرسنه روز گذاشتی . وچون شب در آمدی
می گفتی در مناجاتِ خویش : إلهي أجعتني وأعريتني وعلى المزابل أجلستني 6
أفهكذا تفعلُ بأوليائك ! فبأيّ وسيلةٍ بلّغتني ما أبلغتني ؟.وعیسی — صلوات الله
علیه — می گوید : أجيعوا بطونكم واعطشوا أكبادكم وأعروا أجسادكم ! لعل
قلوبكم ترى الله . 9

۴۰۴ — اکنون علمارا به طیلسان وآستین فراخ شناسند. کاشکی براین اختصار
کردندی که انگشتری زرّین دارند ، ولباس حرام ومراکب محظور وآنگه
گویند : عزّ اسلام می کنیم ! اگر این عزّ اسلام است ، پس عمر چرا چندین 12
روز مرقع می دوخت؟ مگر ذلّ اسلام می طلبید ؟ معاویه با او این عذر آورد
بشام . پس عمر گفت : نحن قومٌ اعزّنا الله بالاسلام فلا نطلب العز في غيره .
وسلمان فارسی گفت : 15

أبي الاسلام لا اب لي سواه   اذا افتخروا بقيس او تميم

۴۰۵ — اکنون اگر کسی دعوی علم کند ، در نوشته وخوانده او نگاه
نکنند؛ ونطق او به بینند هرکه فصیح تر زبان بود بهذیانات ، محدث اورا عالم تر 18

---

1 خود PI - SMK / وروات PMI آورده اند S - K / ثقات SPKI - M /
2 علما ومؤمنان SPMI خود علما K / 4 از SK - PMI / چون SMK چه PI /
5 المنهال PMI المنهاد SK / در مزبله PMI رفق وبر مزبله SK / خفق . . . گرسنه M
گرسنه وبرهنه خفق PI خفتی برهنه S خفتی وبرهنه روز گذ اشتی K / 6 خویش K خود
PI - SM / 7 باولیائك S باؤلئك PMKI / 8 اجیعوا M اجوعوا PI تجوعوا SK /
10 اختصار PMKI اقتصار S / 11 کردندی PI افتادی SMK / 12 - 13 چندین . . .
می دوخت S چندین سال مرقع می فر وخت K چندین در زکر زو کو کهنه وکدو پاره برمر قمه
می دوخت I چندین کوه زکوی کهنه بر مرقع میدوخت M چندین رکوی کهنه وکدو پاره بر
مرقعه میدوخت P / 13 یا او SK - PMI / 15 فارسی PI - SMK / گفت PI میگوید
M گوید SK / 17 او PMI سلمان SK / 18 ترزبان SK زبان تر PMI / .

نهد . ودر سلف صالح در اخلاق واوصاف مرد نگاه کردندی ، هر که از
دنیا دور تر بودی ، اورا عالم تر نهادندی . وچون این نبودی ، هر که طلب
دنیاش کمتر بودی وقانع تر بودی وقیام اللیل وصیام النهار اورا بیش بودی، اورا 3
بصلاح نز دیکتر دانستندی . ولیکن کما انا کما انت کما الموضع کما الدّر . اکنون
دینی دیگر است در روزگار ما . فاسقان کمال الدّین ، عماد الدین ، تاج الدین ،
ظهیر الدین وجمال الدین باشند پس دین شیاطین است . وچون دین ، دین شیاطین 6
بود ، علما قومی باشند که راه شیاطین دارند ، وراه خدای تعالی زنند . یا داود
لا تسأل عني عالماً أسكرهُ حبُّ الدنيا فيقطعك عن طريق محبتي أولئك قطّاع
الطريق على عبادي . 9

۴۰۶ – در روزگار گذشته خلفای اسلام علمای دین‌را طلب کردندی ،
وایشان می گریختند . اکنون از بهر صد دنیار ادرار وپنجاه دینار حرام ،
شب وروز با پادشاهان فاسق نشینند . ده بار بسلام ایشان روند . وهرده بار 12
باشد که مست وجنب خفته باشند . پس اگر یك بار بار یا بند از شادی بیم بود
که هلاك شوند . واگر تمکین یا بند که بوسی بردست فاسقی دهند آنرا به تبجج
باز گویند ، وشرم ندارند « وذلك مبلغهم من العلم » . واگر محتشمی در دنیا 15
ایشان‌را نصف القیامی کند ، پندارند که بهشت به اقطاع به ایشان داده اند .
در نطق نزدیك بدیشان در معامله دور از ایشان بیت :

---

2 بودی P M K I بودی واز بخل وغضب وحقد وحسد وریا وعجب ووقاحت دور تر بودی
به تو به واخلاص وفقر وزهد وتوکل ورضا وشرف نزدیك تر بودی S / 3 قانع تربو دی
S M K عالم‌تر و قانع تر P I / 4 ولیکن . . . الدر M ولیکن کما انا کانت کما الوضع کما الدرهم
P I - S K / 5 دین دیگر است P M I اکنون دنیـــا دیگر دین دیگر است S - K / کمال
S P M I - K / عماد S P K I - M / 5 - 6 تاج الدین ظهیر الدین K - S P M I / 6 جمال
الدین M - S P K I / باشند P M I نام می نهنـــد S K / دین ، دین S دین P M I در دین K /
7 بود S M K باشدو I P / 8 طریق S M K - P I / 12 ده S P M I صد K / 13 جنب
P M I یا S K / بار بار یا بند M بار بار دهند P I بارش بیدار یا بند S K / 14 بوسی S M K
بوسه P I / به تبجح M K بحح P بتح I نه بتجچ S / 15 النجم 53 : 30 / در دنیا P M I -
S K / 17 نطق S M K طریق P I / بیت S شعر P K I - M / .

امّا الخيام فإنّها كخيامهم وارى نساء الحيّ غير نسائها

أشد الناس عذاباً يوم القيامة عالمٌ لم ينفعه الله بعلمه . خدای تعالی مارا خلاصی بدهاد ، ورسوایی قیامت وفضیحت آن از ما بگر داناد . 3

۴۰۷ – جوانمردا ! علماء السوء دیگرند وجهّال السوء دیگر . هر که بوی علم هنوز نشنیده ، اورا از علماء السوء نتوان نهاد . ائمهٔ مضلون چون بدانند که راه خدای چیست ، پس بحقوق آن قیام ننمانید . این مردرا از علماء السّوء توان 6 نهاد . امّا آنکه از خدای تعالی نام شنیده بود ، واز دین خدای تعالی نام شنیده بود ، کجا عالم بود ! ثبت العرش ثمّ انقش عليه . اوّل عالم باید تا پس بد بود . صدَقَ رسول الله – صلعم – أشدُّ الناس عذاباً يوم القيامة جاهلٌ فاسقٌ ضالٌّ 9 مضلٌّ ، ثم يزعم بجهله وحمقه إنّه عزيزٌ عند الله ومن ورثةِ أنبيائه . أيُّ داءٍ أدوى من هذا ؟ وأيّةُ حماقةٍ أعظم من هذه ؟ « ذلك هو الخسران المبين » ، لا دنيا ولا آخرة . « يدعو لمن ضرّه اقرب مى نفعه ، لبئس المولى ولبئس العشير » . 12

۴۰۸ – پیوسته چندانکه توانی راحق بمستحقّان می رسان . مگر خدای تعالی از این ظلمات ترا خلاصی بدهد . ویقین دان که اگر در این حال رحیل کنی از دنیا ، سخت بد بود ، إلّا أن يعفو الكريمُ بفضله . وپیوسته در دعا گوید 15 « اللّهمّ توفني مسلماً وألحقني بالصالحين » . وروز آدینه را بغنیمت دار وقت غروب را ومارا نیز به دعا یاد می دار والسلام .

---

2 لم P I لا S M K / 3 خلاصی S M K خلاص P I / از ما بگر داناد P M I ورز مکناد S K / 4 وجهال السوء دیگر K - S P M I / 5 بدانند P M I بخو انند S K / 6 راه خدا P M I خدا طلبی را راه S K / 7 انکه P M I آنکس S تو K / بود S K - P M I / 7 - 8 شنیده بود P M I دانسته S K / 8 اول P I اولا S M K / تا... بود M بود P I که بود S K / 11 الحج 22 : 11 م / 12 الحج 22 : 13 م / 13 پیوسته P I - S M K / بمستحقان P I بمستحق S M K / 14 دان S M K داند P I / 14 - 15 رجل کنی K رحیل کند S رحلت کند M جهل کند P I / 15 بود S M K بود حالش P I / بفضله SPMI بفضله وطوله K / 16 را M K - SPI / 17 غروب را و K وقت الغروب و S M غروب P I / دار P I دارد S M K / والسلام P I والسلام والحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله اجمعين S K - M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۰۹ – برادر اعزّ رابقا باد در سعادت ابدی ، نوشتهٔ عزیز او رسید . ودر ضمن نوشته ، تفسیر سورة الفاتحه خواسته . پیش از این نوشته در نامه یی دراز نوشته بودم ، ولیکن بس غامض بود . ندانم او را فهم افتاد یا نه بدانکه خلق جهان در قرآن خواندن بر سه قسم اند ؛ قومی از صفت موصوف بینند ، ودر خواندن ایشان را مشاهده نقد بود . جعفر صادق از ین نکته چنین تنبیه کند : والله لقد تجلّی اللهُ لعباده في القرآن ولکنّهم لا یعلمون . اگر خواهی که بویی از این بمشام تو رسد ، بدانکه چون کسی خواند « إنّا نحنُ » اگر در مشاهدهٔ معنی غرق شود ، متکلّم را یافته بود از کلام . قومی دیگر درجهٔ ایشان باین نرسد ، متکلم را نیابند از کلام ، ولیکن از اوشنوند . او « بسم الله الرّحمن الرّحیم » تلقین می کند . چون معلمِ ، کودک کتّاب را ، وایشان بعد از تلقین وی می خوانند ، واز وی می شنوند . این درجهٔ وسط است .

۴۱۰ – درجهٔ نازلترین ، سیوم قوم را بود که وازو می گویند : والمصلّی یناجی ربّه . واین عموم را نشاید . این قوم را مقام در بدایت کارها آن بود

1 بسم . . . الرحیم PI المکتوب التاسع والعشرون K بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه قدس الله سره العزیز الرسالة التاسعة والعشرون بسم . . . الرحیم S / 2 را . . . وسید PI اطال الله بقاه وسلك به سبیل السعادة الابدیة نبشته بود S M K / 3 این نوشته S M K این PI / 3 – 4 در نامه . . . بودم P M I نبشته شده بود S بود در نامه K / 4 ندانم P M I – S K / 6 نقد S P M I بعد K / 7 تنبیه کند P M I گوید K اخبار کند S / تجلی الله P M I تجلی S K / 8 انّا P M I انمـا S K / 9 از P M I در S K / 10 درجه . . . نرسد P M I بدرجهٔ ثانی رسند S K / 12 کتاب را P M I در کتاب S K / 14 وازو I I با او M از و P با زو S – K / .

* * * نامهٔ بیست ونهم . S 29 . P 26 . M 55 . K 29 . I 26 * * *

که بسم الله گویند . مثلاً قلم در دست نگیرند جز بنام او . وهمچنین هیچ
کار نکنند تا ابتدا بنام معشوق نکنند . واین کسی فهم کند که بذوق بدین
مقام رسیده بود . ارَجُو که برسی که در کار « بسم الله » گویی نه از راه 3
عادت . این قوم چون « بسم الله » ابتدا کنند از فاتحه لا بد بود که چیزی
از جناب ازل، بدل ایشان رسد، از الطاف بقدر حوصلهٔ ایشان هریکی، شعر :

على قدر اهل العزم تأتي العزائم وتأتي على قدر الكرام المكارم 6

« قد عَلِمَ كُلُ اناس مشربهم » .

۴۱۱ ـ اینجا « الرّحمنُ الرّحيم » که گوید در مشاهدهٔ آن لطیفه که بدل
او رسد ، مقتضی مقام هر کسی بود . بس چون او را بمنعمی بدانست ، ودر 9
هر ذرّه از وجود ملك وملكوت چندین هزار هزار نعم نا متناهی بدید ،
ومنعم در همهٔ او ، لا شريكَ له في الملك ولا في الحمد . چون له « له الملك »
بود، وهمه نعمت لا بد « له الحمد » بود. پس « الحمد لله » در این مقام گفتن پاره یی 12
بمشاهده کشد . وچون این نعم نا متناهی بنسبت وا عموم بیند ، اینجا « ربّ
العالمين » توان گفت . چون « ما ترى في خلق الرّحمن مِنْ تفاوت » معلوم
شود ، و « وَسِعَ ربّي كلَّ شيءٍ علماً » آشکاراگردد ؛ بدانـــد که 15
« الرّحمن الرّحيم » در عقب « ربِّ العالمين » چرا گویند . پس چون داند که
از آنجا که حقیقت کار است « له الحمد في الاولى والاخرة » چرا ؟ زیرا که
له الملكُ في الدنيا والآخرة . ولكن « فاغشيناهُم فهم لا يبصرون » دیدهٔ 18

---

1 بسم الله گویند S K چون بسم الله نویسند P M I / در P M I به S K / 2 این S P M I
این معنی K / 5 شعر I بیت S P ـ M K / 6 کرام S M K الكلام P I / 7 البقرة 2 : 60 م /
8 گوید S M K گویند P I / 9 پس چون او را P I چون او را M چون S K / 10 هزار
P M I ـ S K / 11 ولا فی S K ولا في الملكوت وله الملك وM وله P I / 11 تغابن 64 : 1 ك /
11 ـ 12 چون . . . له الحمد S M K ـ P I / 12 تغابن 64 : 1 ك / پا ره یی S M K ـ P I /
13 وا عموم P M I عموم را عموم S عموم را عام K / 14 الملك 67 : 3 ك / 15 الانعام
6 : 80 ك / علما S K رحمة M رحمة وعلما P I / بداند S M K بدانی P I / 16 ـ 17 که از . . .
است S M K از . . . است که P I / 17 القصص 28 : 70 م / 18 یس 36 : 9 م / .

عموم بردوخت ، تاپندا شتند که کسی را در « له الملكُ وله الحمدُ » شرکتی هست که گوید : « من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً » . ترا ملکی اثبات
3 می کند ، ومی گوید . من لم يشكر الناسَ لم يشكر الله ، ترانیز در حمد دخلی دهد این از آنجا ست که نقصان تست ، وگر نه « هل من خالق غير الله » ، و « قل الحمد لله الذي لم يتّخذ ولداً ولم يكن له شريكٌ في الملك » .

6 ٤١٢ — چون از نقصان تو ترا این پندار کورکرد ، غشاوهٔ این پندار ، از دیدهٔ تو بر دا رند آنجا گوید : « فكشفنا عنك غطاءك » . پس « مالكِ يومِ الدّين » مکشوف گردد که چیست « والامرُ يومئذٍ لله » . آنجا که تحقیق
9 است « لله الامرُ من قبل ومن بعد » . و « جاء ربّك » بدانی بیقین . « ويأتيهم اللهُ » خود را بر دیدهٔ عموم جلوه دهد پس تا در نقصان « مالكِ يوم الدّين » خود ملازم حال تو بود . هذا مضى . وهــذا غموضُ العلم . وعزّ على الارض البسيطة
12 مَنْ يحيطُ بحقائق علومه علماً .

٤١٣ — چون عالم باینجا رسید ، از ثناءِ ملكِ جلّ جلاله واپرداخت که إني قسَمْتُ الفاتحةَ بيني وبين عبدي نصفين . تا اینجا جلالت بار خدا را
15 ثنا می گفت بدستوری او که « فاذكروني » باقی نصیب بنده مهم ترین کاری است سلوك طریق ، از « إيّاك نعبُد » این بود . جون بداند که سلوك این راه جز بعنایت او نتوان کرد که من زَعَم أنهُ يَصِلُ الى الله بغير الله فقد مُكِرَ
18 به . « إيّاك نستعين » خود امین تو باشد و « إيّاك نعبُد » . پس « ادعوني

---

1 التغابن 64 : 1 ك / 2 البقرة 2 : 245 م / 4 الفاطر 25 : 2 ك / 5 الاسراء 17 : 111 ك / 6 غشاوة P M I فاغشيناهم غشاوة S K / 7 از S M K تواز P I / ق 50 : 22 ك / 8 الانفطار 82 : 19 ك / 9 الروم 30 : 4 ك / الفجر 89 : 23 ك / 9 ـ 10 البقرة 2 : 210 م / 10 الفاتحة I : 3 ك / 11 عز S K ـ P M I / 12 بحيط P M K I يحفظ S / بحقايق P M I به حقايق الله S بحقائق الله K / 13 عالم S M K ـ P I / 15 البقرة 2 : 153 م / 15 ـ 16 باقى . . . بود S M K ـ P I / 16 الفاتحة 1 : 4 م / 17 الى الله P M I اليه S K / 18 اياك . . . تعبد M اياك نستعين خود امان تو باشد واياك نعبــد امين تو باشد P I اياك نعبد واياك نستعين خود امين تو باشد S K / .

استجب لکم » اورا دلیری دهد تا « إهدِنا الصراط المستقیم » بگوید

٤١٤ ـ صراط مستقیم راه راست اوست، باقی همه راهها معوج است « قل هذه سبیلي » . و « إنّ هذه صراطی مستقیماً فاتبعوه » کدام راه است ؟ راه تقوی 3
لا غیر راه کیست ؟ راه همهٔ انبیا واولیا است « صراطَ الذین أنعمتَ علیهم »
آن راه تقویست که اوّلین وآخرین را ، سلوك آن راه وصیّت کرده اند از
جناب ازل که « ولقــد وصّینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وإیّاکم ان 6
اتقوا الله » .

٤١٥ — « ولا تتبعوا السُّبل » طرق الشیاطین . و « والذین کفروا اولیاؤهم
الطّاغوت » چه کنند وا ایشان ؟ « یُخرجونَهم من النّورِ الی الظّلمات » در راه 9
درکات دوزخ ایشان‌را بزیر می اندا زند، چنان که او دوستان خود را از این
درکات ترقّی می دهـد تا أعلی علیّین که « اللهُ وليُّ الذین آمنوا » چه کنند
وا ایشان « یخرجهم من الظلمات الی النور » چون کند ؟ « یصلّي علیکم 12
وملائکتُه » تاچه بود ؟ « لیخرجکُم من الظلماتِ الی النّور » . ظلمات ودنیا ،
دوزخ ونفس ، شهوت وشیطان همه یکی بود تا دانی . ونور وآخرت ، بهشت
وعالم وملایکه ، تقوی وروح همچنین . « یلقی الرّوحَ من امرِه علی مَن یشاء 15
من عِبادِه » ، « وکذلك أوْحینا الیكَ روحاً من أمرِنا » ، « ینزّلُ الملائکةَ
بالرّوح من امره » هما نست که « یُصلّي علیکم وملائکتُه » . تو گویی در تفسیر
« من الظلماتِ الی النّور » من الجهل الی العلم ، همین نقطه است ، ولیکن تو ندانی . 18

٤١٦ — اکنون « یخرُجهم من الظلمات الی النّور » کی بود ؟ آنگه که خود را

---

1 الغافر 40 ـ 60 ك / الفاتحة 1 : 5 ك / 2 صراط SMK ـ PI / راست SK ـ PMI / راهها SPKI راه M / 2 ـ 3 یوسف 12 : 108 ك / الانعام 6 :153 ك / 4 است SK ـ PMI / الفاتحـة 1 : 7 ك / 5 کرده اند PI کردند SMK / 6 ـ 7 النساء 4 : 131 م / 8 الانعام 6 : 153 ك / ولا . . . طرق PI واتبعو سبل SK / 8 ـ 9 البقرة 2 : 257 م / 9 البقرة 2 : 259 م / 10 بزیر SK نفر نفر PMI / 11 تا PMI با SK / البقرة 2 256 م / 12 البقرة 2 : 256 م / 12 ـ 13 الاحزاب 33 : 43 ك / 13 الاحزاب 33 : 43 م / 14 وشهوت ... بهشت PI ـ SMK / عالم SPKI علم M / ملائکه PMI ملکوت SK / همچنین SK ـ PMI / 14 ـ 15 الغافر 40 : 15 ك / 15 ـ 16 الشوری 42 : 52 ك / 16 النحل 16 : 3 ك / 16 ـ 17 ینزل ... من امره SPKI تنزل الملائکة والروح M / 16 ـ 17 النحل 16 : 2 ك / 17 الاحزاب 33 : 43 ك / 18 و 19 البقرة 2 : 256 م / آنگه PI ـ SMK / .

از دست شیطان بستاني وبرهانی ، راه تقوی روی . فایدهٔ « ومن یتّقي الله » چه بود ؟ آنکه « یجعل له مخرجاً » . از کجا بکجا » ؟ « من الظّلمات الی
3 النّور » ، « یا أیها الذین آمنوا إن تتّقوا الله » چه کند ؟ « یجعل لکم فرقاناً » . چه معنی ؟ أي نوراً یُفرِقون به بین الحق والباطل .

۴۱۷ – اکنون این‌مردوا آن ، چون برابر بود که پی در پی ابلیس دا رد
6 وهو « یخرجه من النّور الی الظلمات » . « أوَمن کان میتاً فأحییناه وجعلنا له نوراً یمشي به في النّاس کمن مثلَه في الظّلمات لیس بخارج منها » ؟ چون بد رآید که شیطان او را رهـــا نمی کند . در تفسیر نخوانده‌ای که موت وحیات ، علم
9 وجهـــل بود چندانکه نور وظلمات . « إنّك لا تُسمع الموتی » کرا تواند ؟ زندگان‌را ، که « لینذر من کان حیّاً » . همه یکی است . « وإذا بدّلنا آیةً مکانَ آیة « والله اعلمُ بمـا ینزل » خلق چه دانند که در این معانی چیست ؟
12 « قل هل یستوي الذین یعلمون والذین لا یعلمون » ؟ کفر و ایمان جهل وعلم ، ظلمت ونور ، موت وحیات ، دوزخ وبهشت ، شیطان وملك ، نفس و روح ، تقوی وهوی ، باطل وحقّ ، طاعت ومعصیت ، همه در مقابل یکدیگر اند .

15 ۴۱۸ – اکنون تو کاررا باش ! سرّ اعظمِ نماز در خضوع وخشوع دل است « الذین هم في صلواتهم خاشعون » . اگر قالبی بی جان بکار آید هرگز ، میدان که نماز بی خشوع وخضوع نیز بکار آید . وخلق جهان از نماز ، بدان محجوب
18 مانده اند که حُبّ دنیا در درون ایشان رخت بنهاده است . حبُّ الله می باید

---

1 فائدهٔ M چه فائده زاد S K – P I / 1 – 2 الطلاق 65 : 12 م / 2 انکه P I و M – S K / 2 – 3 و6 البقرة 2 : 256 م / 3 الانفال 8 : 29 م / 5 مرد واآن چون M مراد واان چون I مراد وا ان جوان P مردوزن S K / پی در P I پی بر S K – M / 6 – 7 الانعام 6 : 122 ك / 7 بدر آید S M K بدارید P I / 8 نخوانده P I بخوان S K خوانده M / 9 الروم 30 : 52 م / 10 زندگان را P I بود زندگان‌را M زنـــدگانی را S زنـــدگانی دارد K / یس 36 : 70 ك / 10 – 11 النحل 16 : 101 ك / 12 الزمر 39 : 9 ك / 4 مقابل P K I مقابله S M / 15 اکنون تو M – S P K I / نماز S M K – P I / دل S M K – P I / است P I – S M K / 16 المؤمنون 23 : 2 ك / 17 نیز S M هم P I – K / جهان S K – P M I / 18 حب الله S K یحب الله M به حب الله P I / .

که بدل افتد « والذین آمنوا أشدُّ حباً لله » . ذکر معشوق بردل غالب تواند
بود . ولکن « أشدُّ حباً لله » . باید که غالب بود . نشانش خضوع القلب
مع الله علی الدوّام بود . وچون مرد ذاکر است ، هم مصلّی است و « ذکَرَ 3
اسمَ ربّه فصلّی » و « والذین هم علی صلوتهم دائمون » . واگر العیاذ بالله ،
حبّ الشهوات غالب بود در نماز ، دل در وادیهای دنیا جولان می کند ومن
تشعّبت به همومُ الدنیا لم یبال اللهُ في أي واديها يهلك . أعاذك الله ايها الاخ 6
وإيّانا من حبّ الدنیا ووفقَك لما یرضاه ورَضِيَ عنا وعنك .

۴۱۹ – نوشته بودی که چرا ننوشتی ؟ که چرا مسلول ومغلول نبودی ؟
نقادی نیز می کنی تا دانی . اگر می خواهی که از تو چیزی آید ، همه تسلیم 9
باش . ترا وا تصرّف چکار ؟ . اگر گویند : شب است ، وتو آفتاب بچشم می
بینی ، بگو من خطا می بینم . « فلا تسألني عن شيء » شرط کار است « حتی
أحدِث لك منه ذکراً » . « ولو أنهم صبروا حتی یخرُج الیهم لکان خیراً لهم » 12
همان معنی است که بی وقت درمی‌زدند چون موسی گفت صلوات الله علیه :
« هل اتبعك علی ان تعلمن » . خضر علیه السلام گفت : مصراع : عشق آمدنی
بود نه آموختنی . یا موسی لا تعجبك « جداراً یرید ان ینقض فاقامه » 15
پینه بر نهادن موسی – علیه الصلوات والسلام – گفت : چون وچرا ؟
گفت : « وکان تحته کنزاً لهما . فاراد ربّكَ ان یبلغا أشدهما ، ویستخرجا

I البقرة 2 : I65 م / I ـ 3 ذکر . . . ولکن . . . باید که ... خضوع . . . بود M ذکر . . .
اگر . . . ذکر معشوق . . . حضور . . . بود P I عالم بود کشاکش حضور القلب مع الله علي
الدوام بود K غالب بود کشاکش حضور القلب متقی الله علی الدوام بود S / 3 ـ 4 الاعلی
87 : I5 ك / 4 المعارج 70 : 29 ك / علی (قرآن) في S P M K I / 6 تشعب M I تشعبت
S P K / یهلك P I یهلکه S M K / 7 ووفقك P K وفضلك وفق I ومن وفق M ووفقك لما
یحب و S / عنـا P I ـ S M K / 8 که چرا ننوشتی P I که چرا نو شتی S K ـ M / مسلول
P M I مبذول S K / مغلول S M K معلول P I / I0 چکار S M K چکار کند P I / تو آفتاب
بچشم P I افتاب S M K / 11 الکهف I8 : 70 ك / II ـ I2 الکهف I8 : 70 ك / I2 الحجرات
49 : 5 م / I4 الکهف I8 : 66 ك / مصراع S ـ P M K I / I5 تعجبك S تعجل M تجعل
P P I / الکهف I8 : 77 ك / 16 پینه S K تنبیه P I / گفت S K بود گفت P I / I7 الکهف
I8 : 82 ك / .

کنزهما، رحمةً من ربّك » ، « حق احدث » این جا تواند بود که « ولما بلغ أشدّه واستوی آتیناه حکماً وعلماً » . تنبیهی تمام کردم، لقد اسمعتُ لو نادیت حیاً .

3 ۴۲۰ — ترا واتصرّف چکار که گویی چرا اینچنین بود واوّل چنین وچنین بایستی ؟ پس اگر چنین بودی چنان شدی . به أدب باش، ونصیحت گوش دار . نه همه چیزی وا تو بیان توان کرد . واگر چیزی توان کرد، مبارك، واگر نه ،
6 ترا بافضول چکار ؟ ومع هـذا کله « ثم عفونا عنکم من بعد ذلك لعلّکم تشکرون » بجلال وقدر او که واخو است خواستم کرد ، ولیکن گناه سخت عظیم بود . وطاقت آن واخو است نداشتی ، وتو احتمال نتوانستی کرد . من
9 کردم ، ولیکن این تنبیه است نه واخواست تا دانی . والسلام والحمد لله ربّ العالمین وصلواته وسلامه علی محمد وآله اجمعین .

---

1 بود SPI ـ MK / که M ـ SPKI ولما / (قرآن) حق اذا SPMKI / 1 ـ 2 الکهف 18 : 14 ك / 2 تمام SMK تمامت PI / 3 این چنین PI چنین M چنـین کردي وچرا چنین SK / چنین و SM چنـان بود PI ـ K / 4 شدی SPKI آمدی M / 6 فضول PMKI فضولی S / چکار PMKI چکارتا دانی S / کله ثم PMI الجملة ثم S کله K / 6 ـ 7 البقرة 2 : 52 م / 7 وقدر PMI قـدر SK / 8 بود SPKI ـ M / آن PI ـ SMK / تو PMI ـ SK / 9 تا دانی PMI ـ SK / 9 ـ 10 والسلام . . . اجمعین PMI فصل . وا اسفاه علی الغایب في ذکرك الحاضر . آه من سطوات محبتك عـلی نفوس اهل الشقاء . آه من خفقـان قلوب اهل مودتك عند الالتقاء . آه من کشف حجابك علی یوم یطوی السماء کطی السجل للکتب والصلاة علی نبیه محمد وآله اجمعین . SK / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۲۱ – برادر اعز سلك الله بك سبيل رضاه فی عافية . بدانكه شب پا نزدهم
رمضان بود – عَرفنا الله قدره ، بر كته – كه اين نبشته نبشتم . در عالم ملكوت ، 3
در درون پرده های غيب در رفتم ، اين منادی ميكردند كه من النقيض
فاعتبر يا ذا البصر ! شعر سياه ومرد كی مطلق ، ودر مقابلهٔ آن خری بغايت
بياض حيوة طيب در شتری بسته كه مَثَلُ المؤمن كمثل الجمل ، . هيچ دانی 6
كه چه ميشنوی ؟ لا والله ! « هو الذي خلقكم فمنكم كافرٌ ومنكم مؤمن ».
مرد بايد كه در نگرد ، واختلاف وجود بيند : سياهی وسپيدی ، وسرخی
وزردی زهره‌اش آبی گردد . اختلاف الوان موجودات نه اندك دردی دارد 9
باخود « ومن آياته ِ خلقُ السماوات والارض واختلاف السنتكم والوانكم » .

۴۲۲ – بدايت مردان آنست كه ديدهٔ ايشان چون تطلعی كند بدان
جناب عظيم كه مصدر اين اختلاف بود ، همه شراب كافوری نوش كنند « إنّ 12
الابرارَ يشربون من كأسٍ كان مزاجها كافوراً » شراب كافوری دانی كه چه
بود ؟ تابش آتشی بود كه از دور واپروانه گويد : « قوموا لله » ، « له المثل
الاعلى في السماوات والارض » ، « يومَ يكون الناسُ كالفراش المبثوث » . باش 15

---

1 بسم ... الرحيم P M I ومن رسائله رحمه الله ۳۵ بسم ... الرحيم N ومن كتبه رضی الله عنه الرسالة الثلاثون بسم . . . الرحيم S / 2 برادر . . . عافية S وبه نستعين برادر كامل الدولة اطال الله بقاه ويسر له الوصول الى مقصد عباده الصالحين P M I برادر أجل كامل الدولة رحمه الله N / پانزد هم S N M پانجدهم P I / 3 بود . . . بركته S عرفنا الله بركته P M I – N / 4 در رفتم N – S P M I / منادی ميكردند S P M I ندا شنيدم N / 4 – 5 من . . . البصر S P M I فاعتبروا يا اولى البصائر N / 5 شعر S P M I شعری N / مردكی S P M I مردی N / مطلق S P M I مظلم N / خری S N آجری M چيزی P I / 5 – 6 بغايت . . . طيب S P I بغايت بياض چبود ؟ حيات طيب M – N / در N / S P M I / N / 7 التغابن 64 : 2 م / 8 – 15 وجود . . . باش S P N M – I / 9 آبی S M آميخته P آب N / 10 الروم 30 : 32 ك / 11 مردان P M مرد S N / ايشان P N M او S / چون S N – P M / 12 اختلاف S N خلاف P M / كنند S N كند M كني P / 12 – 13 الانسان 76 : 5 م / 12 – 13 كافوري S N M – P / 14 آتشی . . . پروانه N حرارت آتش بنده بود كه از دور واپروانه S آتشی بود كه از آن دريا پروانه M آتشی بود كه از آن دريا برون آيد P / البقرة 2 : 238 م / له (قرآن) لله S P N M / 14 – 15 الروم 30 : 37 م / 15 القارعة 101 : 4 ك / .

* * * نامهٔ سی ام S 30 . P 65 . N 35 . M 95 . I 54 * * *

تا خلق را بینی همچون فراش می گویند : « استجیبوا لله وللرسول » . چون
پروانه از احرامگاه طلب ، لبیك اجابت بزنند ، این را شراب کافوری
3 نوش کردن خوانند .

۴۲۳ – دریغا ! دریغا ! که ندانستند و « تلك الامثالُ نضربُها للناس وما
یعقلُها الا العالمون » ، « ان الله لا یستحي ان یضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها .
6 فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربّهم وأمّا الذین کفروا فیقولون ماذا
اراد الله بهذا مثلاً ، یُضِلّ به کثیراً ویهدي به کثیراً » . جوانمردا ! یضل به
کثیراً یعني بالقرآن . وَمِنَ النقیض فاعتبر یا ذا البصر ، این بود . آن شراب
9 کافوری را در عالم « یولج النهار في اللیل » نوش کنند . وچون ببادیهٔ « یولج
اللیل في النهار » رسند ، شراب زنجبیلی از چشمهٔ سلسبیل نوش کنند .
« ویسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلا » ، « عیناً فیها تُسمی سلسبیلا »
12 این آنگه بود که پروانه درمیان آتش سوخته گردد . وچون سالك بوادی
« اللهُ نور السماوات والارض » رسد ، جلالت « کلُّ من علیها فان » دستی
برتختهٔ پندار او زند ، جمالِ « ویبقی وجه ربك » او را همه شراب طهور دهد .
15 اینجا نه « یولج اللیل في النهار » بود ، ونه « یولج النهار في اللیل » آن نقطه که
آخر عشق است آتش است . پروانه که عاشق آتشست از آتش قوت خود
خوردن گیرد بلا زحمت اغیار . وجود پروانه همه غیریت است تا دانی « ابی
18 اللهُ ان یکونَ لصاحب النفس الیه سبیلا . حدیث پیری ومریدی از اینجا

---

1 – 18 تا . . . آنجا S P N M – I / 1 همچون M همه چون S همچون P N / می گویند
S N میگوید P M / الأنفال 8 : 24 م / 2 احرامگاه S P M احرام نماز N / بزند S P N
کند M / را N – S P M / 3 خوانند P N M گوید S / 4 دریغا N – S P M / که ندانستند
S P M – N / العنکبوت 29 : 43 ك / 5 – 7 البقرة 2 : 26 م / 7 – 8 جوانمردا . . . کثیرة
S P N – M / 8 ومن P N M و بـ S / 9 را S N که P M / 9 – 10 و15 النهار في اللیل . . .
اللیل في النهار S M اللیل في النهار . . . النهـــار في اللیل P N این آیت در عمران ، حج ،
لقمان ، فاطر ، حدید در نخست به اللیل آغاز شده ودومین عکس آنست / 9 – 10 نوش . . .
سلسبیل S P M ویولج النهـــار في اللیل N / 11 الانسان 76 : 17 و 18 م / 12 در میان N
برعین P M در وغین در S / چون P – S N M / 13 النور 24 : 35 م / الرحمن 55 : 26 م /
14 الرحمن 55 : 26 م / همه P M – S N / 15 آن نقطه که N M آن لفظ که P این S / 16
آخر . . . است آتش است S N – P M / پروانه S P N پروانه ها M / که از S که پروانه
عاشق آتش است این است جان پروانه وعاشق آتش که گفتم N از آتش P M / قوت
S – P N M / 17 غیریت است N غیر است S M غیریت P / 18 از P N M – S / .

برخیزد . در عالم عشق این را وصول خوانند ؛ زیرا که راه عاشق بسر آمد .

۴۲۴ – أما هنوز روش معشوق در عاشق بدایت ازینجا خواهـــد بود .
شعر سیاه در خواب اندوه بود . اللهم لك الحمد . قال رسول الله – صلعم – 3
تخلّقوا باخلاق الله . درین دو کلمه ، نویسنده وشنونده چون حلقه بر درند ،
آمدم واسر حدیث خود « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » غبرت بشریت
برسد . « لا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة » چرا ؟ زیرا که آن غبرت جز بر روی 6
نارسیدگان نبود که « وجوه یومئذٍ علیها غبرة ترهقها قترة اولئك هم الكفرة
الفجرة » . سیاهی روی در قیامت این بود که « وتسوَدُّ وجوه » ، « ویوم
القیامة تری الذین كذبوا علی الله وجوُهم مسودَّةٌ » . آن سیاهی حجابست 9
« كلا إنهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون » .

۴۲۵ – اگر بدست سلوك این حجابرا بر داشته بودی ، نور الله آخر روی
اورا سپید کردی که « یوم تبیضُّ وجوه » . این بیاض الوجه از یك روی 12
حجابی بود میان دل آدمی ومیان خدا . چون عکس نور الله نصیب روی دل
آدمی آید ، گوید که « وجوه یومئذٍ ناضرةٌ الی ربها ناظرة » . نضارت وبیاض
هر دو یکی بود اینجا . اکنون « ومن لم یجعل الله له نوراً فمــا له من نور » 15
مصطفی را – صلعم – نگر که این سرّ چگونه بر صحرا می نهد ، میگوید :
اللهمّ بیض وجهي بنورِ وجهك الكريم . هر روز چند بار در وضو میگو یی ،
وترسم که هرگز نگفته یی : إنّ الله لا ینظُر الی صورِکم ولا الی أعمالكم 18
ولكن ینظر الی قلوبكم ونیّاتكم .

I – I4 بر . . . نضارت I – S N M / I بر خیزد S N در خور P M / خوانتد N وصال
گویند M گویند S ومنال گویند P / بسر آمد S N براند P M / 2 عاشق S P M عشق N /
3 شعر S N M حدیث P / رسول الله صلعم P M الله تعالی S N / 4 درند S N M دا رئد P /
5 آمدم N آمدیم S P M / الفاطر 35 : 34 ك / 5 – 6 غبرت ... برسد N غبرة البشرة در رسد
M غیر البشر در رسد P غبرة البشریة ترسد S / 6 یونس 10 : 26 ك / بر N – S P M / 7 عبس
80 : 41 ك / 8 عمران 3 : 106 م / 8 – 9 الزمر 29 : 60 ك / 10 المطففین 83 : 15 ك / 11
آخر N – S P M / I2 عمران 3 : 106 م / از یك روی S ازو P ازوی N M / 13 – 14
ومیان . . . آدمی S N M وزبان P / القیامــة 75 : 22 ك / 14 – I9 وبیاض . . . نیاتكم
S I – P N M / I5 النور 24 : 40 م / 16 را N P – M / سر P M سر را N / چند P M
چندین N / 18 نیاتكم P M احوالكم N / .

۴۲۶ – جوانمردا ! دل طلب کن که سر مایه درین راه دل است ثبّت
العرشَ ثم انقش علیه ، دانی که دل از کجا بدست آرند ؟ از سلوك . گواهی
3 خواهی از قرآن بشنو « افلم یسیروا في الارض فتکون لهم قلوبٌ » می گوید :
چرا از خود روشی نکنید تا دلی بدست آرید؟ این روش را نمی خواهد که از
همدان به تبریز روند، این روش میخواهد که مصطفی – صلعم – می گوید :
6 سیروا سبق المفردون . « چه گویی ؟ سیروا ، سیرِ قالب می خواهد از شهری
بشهری ؟ حاشا وکلّا ! « أوَلَمْ یسیروا في الارض » همین بود . « السابقون
السابقون » همین بود . « إني ذاهبٌ الی ربي » همین بود . « ففرّوا الی الله » همین
9 بود . « أَلَمْ تکن أرضُ الله واسعة فتهاجروا فیها » همین بود . چه گویی !
« ارضُ الله » این خاك بود که بو جهل با مصطفی – صلعم – قدم بر آنجا نهاد ؟
هیهات . « ذلك ظنُّ الذین کفروا » أرض الله نه این بود لا بل « أن الارض لله
12 یورثها من یشاء من عباده » . جز بندگان خدا هرگز قدم بر آن ارض ننهاده
باورت نبود از قرآن شنو : « ولقد کتبنا في الزبور من بعد الذکر ان الارض
یرثها عبادي الصالحون » . بو جهـــل که ارض مکه در زیر فرمان او بود ،
15 « عبادي الصالحون » بود ؟ همه در قرآن است ، ولیکن قرآن خوانی وقرآن
دانی باید . أهل القرآن ، اهل الله وخاصته . در بغداد اگر جهودان وترسایان
قرآن یاد گیرند برای فصاحت ، چه گویی ، اهل قرآن باشند ؟ حاشا وکلّا .
18 فریاد از غفلتِ خلق !

---

1 جوانمردا . . . است S I – P N M / درین راه P M راه دین N / 1 18 ثبت ... خلق S – P N M / 3 الحج 22 : 46 م / 4 چرا P I آخر N M / 4 – 6 این . . . روند ، این ... المفردون P M I این ... المفردون نه آن . . . روند N / 7 الروم 30 . 9 ك / 7 – 8 الواقعة 56 : 10 ك / 8 – 9 السابقون . . . چه P M I که ففرو الی الله ارض الله واسعة فتهاجروا فیها همین را دان چه N / 8 – 9 الذاریات 31 – 50 ك / 9 النساء 4 : 97 م / 10 این P M I همین N / مصطفی P M I سید N / نهـــاد P I نهادند M داشت N / 11 ص 38 : 27 ك / 11 – 12 الاعراف 7 : 27 / 12 – 13 یورثها . . . الارض P I – N M / 12 ارض N M اهل P I / ننهاده M ننهد N / 13 – 14 و 15 الانبیاء 21 : 105 ك / 14 – 15 بوجهل . . . بود P M I – N / 16 وترسایان N M یا ترسایان P I / 17 فصاحت N فصاحتش را P M I / 18 خلق P I – N M / .

۴۲۷ — جوانمردا ! در جوال غرور مباش . نوشته بودی که پیران در حقّ مریدان . ندانم آنچه نوشته بودی ! شرم دار ! الحیاءُ من الایمان . « ما یلفظ من قول إلا ولدیه رقیب عتید » . مرا وترا کجا رسد که حدیث ارادت کنیم ؟ 3
بلی خلیـــلٌ صالح انشاء الله . این نه بس بود که تمنّای دیگر کنی ؟ ارادت بزبان درست می کنی ! جوانمردا ! جان باختن دیگر است ، وحدیث کردن دیگر . نشاید که سخن تو موزون نبود . ولعمری « ولا تیأسوا من روح 6
الله » . ارادت طلب کن ، ارجو که بدان برسی ، ومارا نیز بطفیل تو در آنجا راه دهند که « وما ذلك علی الله بعزیز » .

۴۲۸ — من که هرگز در همـــهٔ عمر خود یك نفس روی ارادت ندیدم ، 9
حدیث پیری ومریدی چون کنم ؟ وانگار که من بگویم ، الناقد بصیر لا یروج علیه الزیف . شعر :

آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت   رنگ من وتو کجا خرد ، ای ناداشت 12
این رنگ همه هوس بود یا پنداشت   او بی رنگ است رنگ او باید داشت

استغفاری بکن در درون ، وبگو که : اللّهمّ لا تؤاخذني بسوء اعمالی وخواطري ، واجعلني من عبادك الصّالحين . « إذهبوا فتحسسوا من يوسف 15
واخيه » . پیش از آنکه یك قدم در وادی طلب برگیری ، دعوی واصلی می کنی ؟ واصلان را خود هرگز زهرهٔ آن نبوَد که این معنی در خاطر ایشان

1 – 5 جوانمردا . . . جوانمردا S – P N M I / 1 در . . . مباش P I – N M / 2 آنچه
N آنکه P M I / 2 – 3 ق 50 : 18 ك / 4 – 5 بلی . . . کنی N – P M I / 5 بزبان . . .
می کنی M پیر بان . . . نمی کنی P I / 6 نبود S N M نباشد P I / 6 – 7 یوسف 12 : 87 ك /
8 آنجا P I آن عالم S N M / راه دهند N راهی وهند S M راهی بود P I / الفاطر
35 : 17 ك / 9 که S N – P M I / ندیدم P M I ندیده باشم S N / 11 شعر S ببیت N M
رباعی P – I / 15 – 16 یوسف 12 : 87 ك / 17 می P I – S N M / این معنی S P M I – N / .

بگذرد، مخنثان را چه قدر بود ! فتحه می گوید – رحمة الله علیه – : هفتاد سال است تا می کوشم ، مگر ارادت در حقّ طاهر درست کنم ، نمی توانم .

3 ۴۲۹ – ای دوست نشنیده یی این دو بیت ؟ :

نا دیـــده رخ تیرهٔ ناکامانرا نا دیده زدور دوزخ آشامانرا

دعوی چه کنی عشق دل‌آرامانرا با عشق چکارست نکو نامانرا ؟

6 این مکتوب شب پانزدهم نوشتم نیمـــهٔ شب در خانهٔ ارد شیر حفظه الله . وشب چهاردهم دو نوشتهٔ او رسید ، وپیوسته مینویسد . روز چهاردهم خود جوابی نوشته بودم ، ولیکن این نیز در راه بود . والسلام والحمـــد لله رب
9 العالمین وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین .



1 مخنثان S N M تا مردان P I / 2 مگر N M تا مگر S که P I / طاهر درست کنم S M پیر درست کنم P I خود ظاهر N / 3 – 5 ای . . . نامانرا S N M – P I / 6 – 8 این . . . السلام M – S P N I / 8 – 9 والحمد . . . العالمین S P M I – N / 9 وصلواته . . . اجمعین M وصلی الله علی محمد وآله I N والصلاة علی محمد وآله الطاهرین S P / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٣٠ – « إنّا لما طغى الماء حملناكم في الجارية . لنجعلها لكم تذكرةً وتعيها أذن واعية » تلاطم امواج بحار تقدير خو است كه ترا اى عزيز از پاى درآرد، وليكن كشتى عنايت از جناب لطف وكرم باستقبال فرستادند . ارجو كه دانى كه چه نوشتم . دو نامه كه پيش از اين نوشتم با تو نمايند كه من چه گفتم ، فتأملها بتدبر .

٤٣١ – بظاهر دورى! ودورى ظاهر ارباب البدايات را خللى عظيم آورد، وليكن در حقّ ارباب نهايات آن همـه خلل نبود در و . اگرچه هم حضور از غيبت او ليتر بود تا آنگه كه جان بعالم خود باز رسد ، از جناب لم يزل اين ندا بشنود كه « إرجعي الى ربك راضيةً مرضية . فادخـلي في عبادى » حقّ تعالى سمـع ظاهر را براى حضور پيران آفريد تا هر چه گويند ايشان مريدان بشنوند وبصر ظاهررا براى غيبت آفريد تا هرچه بزبان قلم پير در هواى كاغذ اثبات كند بصر ظاهر مريد به بينـد . در حضور ، زبانِ پير وگوشِ مريدو واسطهٔ هوا كه حمّال آواز بود تا به گوش مريد برساند، همه ببايد . امّا

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ٤ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضى الله عنه الرسالة الحادية والثلاثون بسم . . . الرحيم نستعين بالله واهب الحيـاة عز سلطانه S / 2 ـ 3 الحاقة 69 : 11 و 12 ك / 3 تقدير N ـ S P M I / اى عزيز P M I ـ S N / 4 وكرم S P M I ـ N / 5 چه S N M چون P I / نمايند P M I نمايـد S N / 6 فتاملها S P M ـ S N / 7 بظاهر S N ظاهر P M I / آورد S N M بود P I / 8 نهايات P N M I نهايت S / درو S ـ P N M I / هم P I ـ S N M / 9 كه P I ـ S N M / جان S ـ P N M I / خود P N M I خويش S / 10 ندا S P M I جواب N / الفجر 89 : 28 ك / 11 را S M از N ـ P I / حضور N ـ S P M I / 12 مريدان P N M I مريد S / 12 وبصر . . . هرچه S ـ P N M I / پير در N پير بر S M در P I / 13 بصر S گوش P N M I / به بيند S بشنود P N M I / در M كه N ودر S P I / 14 حمال S P M I كال N / همه P M I هرسه S N / .

* * * نامهٔ سى ويكم . S 31 . P 55 + 27 . N 46 . M 54 . I 44 + 27 * * *

در غیبت قلم کار زبان می کند در حقّ پیر ، وبصر کار گوش می کند در حقّ مرید ، وکاغذ کار هوا می کند در حمّالی ، تا کار تمام شود . « وأسبَغ علیکم نعمَهُ ظاهرةً وباطنة » .

۴۳۲ — اگر در حضور وغیبت این اسباب وآلات ، قیومِ وجود ، نیافریده بودی مسکین آدمی چه کردی ؟ منت از این نهد بر آدمی در این آلات چون گوید « وجعل لکم السمعَ والابصار والأفئدة » . واز غافل بودن او از این نعم چنین شکایت کند که « قلیلاً ما تشکرون » . واز راه کرم او را تنبیه چنین کند که « یا ایّها النّاس اذکروا نعمة الله علیکم » . اگر نعمت یاد آوری ، شکر کنی . پس « أذکُرکم » در مقابلهٔ « اذکرونی » بود . و اشکرکم در مقابلهٔ « اشکروا لی » بود .

۴۳۳ — آخر از اسماء او یکی « شکور » است ، ترا شکر کند بر نعمتی که او بتو داده است ، وگوید : نعم العبدُ إنّه اوّاب . لا بل خود شکر کند بنیابت تو که قدر نعمت او ، تو ندانی تا شکر کنی . شکر نفسه بنفسه فهو الشکور . از عـالم غیب با دوستی گفتند از آنِ تو که : شکور بحقیقت او است ؛ زیرا که نعمت او جزاو کس نداند ؛ پس که شکور تواند بود ؟ این

---

1 – 2 در حق . . . کند S P M I – N / 2 – 3 لقمان 31 : 20 ك / 4 آلات S N M آلت P I / 6 السجده 32 : 9 ك / او S M – P N I / 7 چنین S P M I این چنین N / کند که S M کند N – P I / السجده 32 : 9 ك / را S N M – P I / 8 چنین S N M – P I / الفاطر 35 : 3 ك / 9 کنی S N M بود P I / 9 – 10 البقرة 2 : 152 م / 11 – 12 بر . . . کند N M والسلام . بسم الله الرحمن الرحیم ۲۷ حق تعالی شکر کند S – P I (در نسخهٔ I اینجا پایان نامهٔ ٤ ؛ وآغاز ۲۷ ودر نسخهٔ P پایان نامهٔ ٥٥ وآغاز ۲۷ میباشد) / 12 بتودا ده است M ترا داد P N I / شکر کند M واشکر گوید N را شکر کند P I / 13 ندانی M چه دانی S P N I / 13 – 15 تا . . . S N M – P I / 14 که S N – M / 15 کس S N – M / پس که S N پس M / .

مایهٔ شکر که بدست تو بود، عزیزا خود هست، وتو در آن قدر نیز مقصری .
شکر آدمی بر نعم او بر اقسام است : شکر دل ، آن بود که او را به منعمی
بداند ، هرکه نداند کافر است . وشکر جوارح آن بود که در رضای او 3
بکار داری ، تاترا بکمال دولت رساند در دین . وشکر مال همچنین است که
در رضای او هم خرج کنی .

۴۳۴ – ارکان دین پنج است : نماز ، شکر دلست وشکر جوارح ، وزکاة 6
شکر مال ، وصوم شکر شهوتِ بطن وفرج است که دو نعمت عظیم است .
اگر شهوتِ بطن نبودی ، بقای آدمی نبودی . بیت :

چو بر گیری از کوه‌و ننهی بجای سر انجـام کوه اندر آید زپای 9

هوا بدن را تحلیل کردی بده روز ، اگر غذا در مقابل نبودی . وشهوتِ
فرج بقاي نسل را ست که چون وجود دایم ممکن نبود ، دوام وجود او
در دوام وجود نوع او بستند . چه دانی که چه میشنوی ؟ « ومن آیاته أن خلقکم 12
من تراب » ، « وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً » . زهی قدرت !
« وکان رُبك قدیراً » . شهوتِ بطن وفرج دو نعمت عظیم است وروزه شکر
آنست ، وحج هم شکر بدن است وهم شکر دل است . 15

---

1 مایه . . . خود PI - SNM / هست M چیست PI - SN / 2 اوبر S حق PI - NM / اورا PNMI - S / 4 همچنین است S همچنین آن بود N آن بود PMI / 5 هم PNMI - S / 7 صوم SM صدقه N روزه PI / بطن وفرج M البطن والفرج SPNI / 12 - 13 الروم 30 : 20 ك / 13 الفرقان 25 : 24 ك / 14 الفرقان 25 : 24 ك / 15 وهم . . . است PMI وهم شکر دل S - N /.

۴۳۵ – لا إله الا الله لفظش شکر زبان است ، وحقیقتش در علم شکر دل ، وبودنش شکر جان . لا إله الا الله را بمعنی چنین دان ، نه کار تو است این ورق . لا إله الا الله گفتن دیگراست ، ولا إله الا الله بودن دیگر ، اگر از جمال لا إله الا الله ذره‌یی در ملك وملکوت تابد ، بجلال وقدر لم یزل که همه نیست گردد .

۴۳۶ – اما نماز ، بعد از ین رکن ، اعظم الارکان است ، که لیس بین الایمان والکفر الا ترك الصلاة . والصلاة عمادُ الدین ومن ترکها فقد کفر . جهد کن تا ترا در جریدهٔ ارباب الصلاة نام بود . واگر همه بر حاشیه بود که هم خیر کثیر بود . چه پنداری ، نماز کاری آسان است : قیامی بعادت ، ورکوعی بعادت ، وسجودی بعادت ؟ هر گز ، در استقبال قبله « إني ذاهب الی ربي » دیدی ؟ هر گز ، در « الله اکبر » که گفتی ، وجود ملك وملکوت را محو دیدی ؟ هر گز ، در « کبیراً » اثبات بعد المحو ، دیدی ؟ هر گز ، در « الحمد لله کثیراً » ، شکر کردی بر نعمت اثبات بعد المحو ؟ . هر گز ، در سبحان الله ، منزهیِ او ، دیدی از شکرتو ؟ هر گز ، در « بکرة » بدایتِ آدمیان ، دیدی ؟ . هر گز ، در « واصیلاً » نهایتِ مردان دیدی ؟ « فسبحان الله حین تمسونَ وحین تصبحون » با تو گفت که

---

1 است و SPNI – M / در علم S – PNMI / 2 لا . . . دان SN – PMI / 3 SN – PMI / 4 در M بر SPNI / 5 گردد SPNI گردند M / 6 که SPMI – N / 8 الصلاة SPNI البصائر M / کاری آسان است M آسان کاریست SPNI / 9 ورکوعی بعادت M رکوعی SPNI / 10 در SPMI تو N / الصافات 37 : 99 ك / 12 کبیراً- SPMI تکبیر الله اکبر کبیراً N / 17 الاحزاب 33 : 42 م / 18 الروم 30 : 17 ك / .

« یولج اللیلَ في النهار ویولجُ النهارَ في اللیل » چبود . هر گز ، بعد ازین ، احرام
گرفتی که « وجَّهت وجهي » ؟ هر گز ، پای « وجهي » را ، دیدی ؟ درمیان دریای
«للذي» غرق شدی ؟ . هر گز ، در «فَـطَـرَ» خود را گم ، دیدی ؟ . هر گز ، در 3
« فطر السماوات والارض » « فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » ، دیدی ؟ .
هر گز ، در « حنیفا » ملت خلیل دیدی که گفت : « وأنا اولُ المسلمین » ؟ دانی که
مصطفی را — صلعم — چرا گفتند : « ثم اوحینا الیك أنْ اتبع ملة ابراهیم 9
حنیفا » ؟ هر گز ، در « مسلماً » استغفـار از قول خود ، کردی ؟ وان
دیدی که بیت :

یا رم خواهم که با نثار آید زود خیزم بروم تا بقرار آیـد زود 9

۴۳۷ — هر گز ، در « وما أنا من المشرکین » خود را ، دیدی که دست بر تختهٔ
وجود خستگان خود زد تافانی شدند ؟ پس در « من المشرکین » صادق بود که
آنرا که نه بینی ای صنم چند زنی ؟ . چون در « وما أنا » نیست شد ، مشرك 12
اینجا چه کند ؟ « کلٌ من علیها فان » مشرك چه بود ؟ . پس دیدی که « إنَّ
صلاتي ونُسکي ومحیايَ ومماتي لله » پیش از تو ناطق وقت آمد ، ودل تو زبان
او آمد . پس زبان تو مستنطق وگویا آمد . پس چون گفتی : « رب العالمین » 15

---

1 القرآن 22 : 61 و 31 : 29 و 35 : 12 و 57 : 6 / 2 الانعام 6 : 79 م / 2 پای S P M I
یای یاء N / 3 شدی M شده S P N I / گم S P N I - M / 3 - 4 الانعام 6 : 79 م / 4 الحاقة
69 : 98 ك / الانعام 6 : 79 و 162 م / وانا اول المسلمین P N M I وما انا من المشرکین S /
دانی N دانستی S P I گفتی M / 6 النحل 16 : 123 ك / 7 مسلما S P N M I حنیفا مسلما
قرآن عمران 3 : 67 م / 8 بیت P N I - S M / 9 یار . . . زود P M I یارم نخوهم را بنیاز
اندر زد خیزم بروم تا بفراز اندر زد S N / 10 الانعام 6 : 79 ك / 11 وجود P N M I - S /
خستگان خود N حسبان خرد P M I حسبان تو S / فانی S N M نیست P I / شدند N
شد P M I شدی S / من S P N I وما انا من M / 11 بود که P N M I شدی S / 13 الرحمن
55 : 26 م / چه بود S P M I - N / 16 - 17 الانعام 6 : 162 ك / 18 او . . . تو N M
او . . . او P I - S / وگویا آمد P N M I - S / .

بی تقلیــد ، دیدی که « لا شریك له » معنی این حدیث خود وا تو گوید ، اگر گوش داری . وتتمهٔ این در « وبذلك أُمِرتُ » هرگز ، دیدی ؟ « وانا من 3 المسلمین » ، علیکم بدین العجایز . پس « اعوذ بالله » درین مقام درست بود .

٤٣٨ — در این بدایت بسم الله گفتن ضرورت بود ، « الرحمن الرحیم » مهرِ صفات اوست که بر ذات نهادند که چون نگین بی نقش بود . کارتو نکند در 6 مهر نهادن . پس « الحمد لله » شکر است بر ثبتِ « الرحمن الرحیم » بر الله اعنی صفات برذات . « رب العالمین » مهرِ دیگر که بالله زیبد . چنانکه الرحمان الرحیمرا الله زیبا بود . پس « الله » از « بسم الله » و « لله » از « الحمد لله » یکی 9 گردد . و « الرحمن الرحیم » را اینجا تکرار ضرورت بود .

٤٣٩ — دریغاکه هیچ فهم نخواهی کردن ازین معانی ، وبترسم که اگر نویسنده وقتی دیگر مطالعه کند با تو برابر بود ، چرا ؟ زیرا که « مالك یوم 12 الدین » و « الأمر یومئــذٍ لله » آخر ترا در دنیا جای نیست . نویسنده چون در حالِ نوشتن بآخرت بود که وقلبه بین یدي الله . ودر حالِ مطالعــه در دنیا بود ، چندان فهم کند که دیگران . وقتی کسی شرابی از قدحی نوش 15 کرد ، ومست وقت گشت . اگر بعد آن قدح را بروی عرضه کنند ، چگویی هیچ مستی کند ؟ حاشا وکلّا ! والله اگر هرگز از سورة الفاتحــة « شراباً

---

1 بی M روی N - S P I / واتو S باتو P M I وا N / 2 الانعام 6 : 163 ك / هرگز دیدی P I - S N M / 2 - 3 یونس 10 : 90 ك / 3 علیکم S N M ترا معلوم شود علیکم P I / پس P N M I دیدی پس S / بود S N M شود P I / 4 این S N M این مقــام P I / 5 او S - P N M I / 6 ثبت S تربیت M - P N I / 7 بر S N M وراء P I / بالله زیبد N M بر الله زیبد S الله الله زنند. P I / 8 - 9 را الله . . . الرحیم P I - S N M / 9 را P N M I - S / 11 دیگر P I - S N M / 11 - 12 الفاتحة 1 : 3 ك / 12 الانفطار 82 : 19 ك / 14 کسی M - S P N I / 15 ومست P N I ونیست M مست S / گشت P N M I شد S / بروی P N M I برو S / هرگز P I - S N M /.

طهوراً » نوش کرده‌یی از دست ساقی، « وسقیهم ربّهم »، ممکن بود که آنچه
نوشتم فهم کنی، وارجو که به بینی پس چون هشیار گردی « إیّاك نعبد »
کمربندگی را برمیان بندی . واگر حال گذشته یاد آوری « وإیّاك نستعین » 3
خود گفته آید . پس طمع ترا در یابد که روی فضل وکرم دیده باشی « إهدنا
الصراط المستقیم » بگو یی . پس از رفیقـــان تو که واتو آن شراب می
خوردند، یاد کنی گویی : « صراطَ الذین أنعمت علیهم » . پس محرومان بینی 6
بردر بمانده . چون حلقه وتو در درون خانه نشسته « غیر المغضوب علیهم ولا
الضّالین » بگو یی . در در پای خوف وخشیت وهیبت غرق گردی .

۴۴۰ – جوانمردا ! شرح « الحمــد لله » شنیدی که لا صلاة إلّا بفاتحة 9
الکتاب . چه معنی دارد، ونماز بی فاتحه درست نباشد . دوستی حاضر بود
در خواست . خواستم که مفهوم تر از این بود ولیکن چنین آمد . ارجو که
وقتی مفهوم تر از این بنویسم . وخوض نمی کنم در شرح رکوع وسجود وتشهّد 12
وارکان دیگر که بس تنگم از وقت :

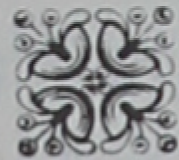
ترسم که اگر گرم شوم در کارت کارم دهـــد آن کرشمهٔ بسیارت

چون بسعادت وا همدان رسی، شرح این نامه بمشافهه بشنوی اگر من 15
دانم، واگر نه این را نیز در کیسهٔ « حم عسق » نگاه‌می دار که « کذلك
یوحي الیك والی الذین من قبلك الله العزیز الحکیم » .

---

1 نوش S P N I – M / ساقی S N M – P I / الانسان 76 : 61 م / 2 الفاتحة 1 : 4 ك /
3 بر S N M در P I / گذ شته را P I / 4 – 5 الفاتحة 1 : 5 ك / 5 – 6 می
خوردند N M می خورند S خور دند P I / 6 الفاتحة 1 : 6 ك / 7 وتو ... نشسته S – P N M I /
7 – 8 الفاتحة 1 : 6 ك / 8 گردی P M I شوی S N / 9 – 10 شرح ... بود S دوستی حاضر بود
وشرح الحمد P N M I / 11 بود S N بنویسم P I – M / 11 – 22 لیکن . . . ازین S P N I –
M / 14 گرم شوم S N M شوم I شوم همه P / 15 رسی S N M آیی P I / 15 – 16 اگر من
دانم S N M – P I / 16 – 17 الشوری 42 : 2 ك / .

۴۴۱ – سلام علیك ایها الاخ ورحمة الله وبركاته . فرزند احمد را ، حفظه الله وجعله من عباده الصالحين ، باری دوسه دیدم ، وزین الشرف مواظبت می نماید . اگر « قوتُ القلوب » نسخهٔ درست یا بد بخرد . وبرکه را سلام کند ، واو پیوسته می نویسد ، وما را بدعا یاد دارد که دعاءُ المؤمن لأخيه على ظهر الغيب لا يُرَدُّ ، نطق نبوت است ، که « وما ينطقُ عَنِ الهــوَى » صفتِ او است . دوستان همــه بسلامت اند ومی پرسند . والسلامُ والحمدُ لله ربِ العالمينَ وَصلى اللهُ على سيد المرسلينَ محمدٍ وآله الطاهرينَ .



1 – 7 سلام . . . الطاهرين M وصلى الله على محمد وآله اجمعين N - S P I / 5 النجم 53 : 3 ك / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٤٢ – ای برادر عزیز بدان وآگاه باش که خلق جهان دو قسم اند : قسمی بصورت آدمی انـد ، وقرآن در حقّ ایشان چنین می گوید : « اولئك كالأنعـام بل هم اضلّ » ایشان کدامند ؟ بیانش در تمامی آیت گوش کن : « اولئك هم الغافلون » . از این قوم حدیث کردن بس مهمّی نیست . ذکر ایشان در قرآن برای دوستان کرد ، تا شب وروز لرزان وترسان باشند که مبادا آن قوم ما ئیم . وإلّا ایشان را کجا این قدر بود که در مصحف مجید نام ایشان برند . آن علمِ لا ابالی است که خود بر دیدهٔ دوستان خود عرض دهد تا بینا باشند بکمال استغنای ازل « ویحذّرکم الله نفسه » این معنی بود .

٤٤٣ – قسم دوم کسانی باشند که بمعنی وصورت نسبت آدم دارند . در قرآن قدیم ذکر ایشان چنین کند که « ولقد کرّمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیّبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً » . بو جهل وبو لهب که « اولئك كالانعام بل هم اضل » در حق ایشان بود . از « کرّمنا

---

1 بسم . . . الرحيم PMI ومن رسائله رحمـه الله ٢٥ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنـه الرسالة الثانية والثلاثون بسم . . . الرحيم S / 2 ای برادر عزیز PI وبه نستعین M استعین الله عز سلطانه S – N / 3 قسمی SPMI بعض N / می SPMI – N / 3 – 4 و 5 و 13 الاعراف 7 : 17 ك / 4 ایشان کدامند SPMI کدامانند N / کن PNMI دار S / 7 مبادا PMI نبادا N نباید S / کجا این SNM چه PI / 8 آن علم SPMI عالم N / دوستان SPMI انسان N / 9 عمران 3 : 28 م / معنی N – SPMI / 10 قسم دوم SPMI – N / بمعنی SNM معنی PI / نسبت PMI نسب SN / آدم SPNI آدمی M / 11 قدیم SNM مجید pI / کند SM گوید PNI / 11 – 12 و 13 الاسراء 17 : 70 م / 13 که SPMI که از N / بل . . . بود SM باشند N بل هم اضل در حق ایشان PI / .

* * * نامهٔ سی ودوم . S 32 . P 49 . N 25 . M 52 . I 38 * * *

بني آدم » نبـــا شند . پس حقیقتِ نسبت آدم ندارند . « یا نوحُ إنه لیس من أهلك » . آن فرزند ظاهر است ، از حقیقت بتوهیچ پیوند ندارد .

3 ٤٤٤ — اکنون بدانکه این قسم دوم سه گروه اند : رسیدگان اند بلجۀ کار وبلبّ دین ، از ایشان حدیث کردن ممکن نیست ؛ زیرا که افهام خلق آنرا احتمال نکند ، وجز در پرده نتواند گفت ونصیب خلق از شنودن
6 حدیث ایشان جز تشبیهی نبود . این قوم را در قرآن ذکر چنین کند که « رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله علیه » . از آن عهد چه توان گفت که چبود ؟ واگر گویند که فهم کند ؟ « ألَسْتُ بربکم ؟ قالوا بلی ! » کنایت از آن عهد
9 است ، ولیکن خلق را از این جز حدیثی نصیب نیست . این فرقت واصلان اند ورسیدگان .

٤٤٥ — فرقۀ دوم مریدان اند که جان ایشان‌را قوت از عکس جان های
12 فرقت اوّل بود . جان در بازیدن کار ایشان شد . وقوت ایشان خود از جان در بازیدن بود وتسبیح جان ایشان جز این نبود .

جز با تو خطاست عشق آغازیدن جان یافتن است با تو جان بازیدن

15 در درون این قوم جز ذکر خدای تعالی وتقدّس‌را جای نبود . ابو بکر صدیق سر جریدۀ این قوم است . در قرآن قدیم ذکر ایشان چنین کند که

---

1 ـ 2 هود 11 : 46 ك / 2 آن S N M انکه P I / از S N در P M I / بتو S P M I بوی N / ندارد S P I ندارند N M / 3 قسم دوم S P M I دو قسم N / رسید گان P N M I گروه اول رسیدگان S / 5 آنرا N ـ S P M I / 6 کند N کنند S کرد P M I / 7 الاحزاب 33 : 23 م / 8 که فهم کند P N I که فهم کنند S چه فهم کنند M / الاعراف 7 : 172 ك / 9 جز حدیثی S M حدیث N جز در حدیث P I / فرقت P N I آن فرقت S M / 12 شد P M I بود S است N / 13 جان ایشان جز N ایشان جز S M جانشان P I / 14 خطا . . . آغازیدن S N خطا ست عشق جان با زیدن P I خطاب عشق آغازند M / 15 در . . . نبود N ـ S P M I / جز S ـ P M I / 16 است P I ـ S N M / قدیم S M کریم N مجید P I / .

« ولو انـّا کتبنا علیهم أنِ اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیلٌ
منهم » . این قلیل ، ایشان اند . فرقهٔ اوّل این تمنّا کنند که کاشکی از ایشان
بود ندی ، زیرا که انها آیینهٔ ایشانند . جمال خود را جز در آیینهٔ ایشان نتوانند 3
دید . خود را بخود نتوانند دید . لا جرم در حقّ ایشان این گویند که ابو بکر
وعمر سیدا کهول اهل الجنّة » . ودر حق خود گوید : لیت رب محمّدٍ لم
یخلق محمّداً . والله لا أدري مِنْ أهل الجنة أنا ، أمْ مِنْ أهل النار . 6

۴۴۶ – هیچ دانی که ارادت چه بود ؟ خدای را در آیینهٔ جان پیردیدن بود .
لا بل جرم آفتاب را در آیینه توان دید ؛ زیرا که بی آیینه آفتاب نتوان
دید که دیده بسوزد. بواسطهٔ آیینهٔ مطالعتِ جمال آفتاب علی الدوام توان کرد ، 9
وبی واسطه نقشی نتوان دید . از اینجا بود که پیررا مریدی آرزو کند ونتواند
که اگر آیینه خواهد که مطالعهٔ جمال آفتاب کند ، اورا دیده نیست که در
آفتاب نگه کند . اورا قوت از خود باید خورد. پیر آیینهٔ مرید است که در 12
او خدا را بیند ، مرید آیینهٔ پیر است که در او خودرا بیند . هرگز ابو بکر
صدیق نگفت که « لا إله إلّا الله » إلّا با « محمد رسول الله » زیرا که می دید که
« من یُطع الرسول فقد اطاع الله » چیست . 15

۴۴۷ – جوا نمردا ! هیچ عاشق بوده یی که در همهٔ عمر خود اگر در وصال

---

1 النساء 4 : 66م / 2 این تمنا P I همین تمنا N این همم M تمنا S / 4 خود ... دید P N M I - S / 6 الجنة . . . النار S P M I السعادة . . . الشقاوة N / 7 پیر دیدن بود S N پیر دیدن M بیرون P I / 8 لا . . . دید P M I لا بل آفتاب را در آیینه دیدن بود S - N / آفتاب نتوان S N نتوان P M I / 9 دیده بسوزد S N M بسوزد اما P I / کرد P N M I دید S / 10 بی S N M اما P I / نقشی نتوان دید S نفسی دان P I نتوان M نتوان کرد N / 11 جمال S N M - P I / 12 آفتاب P M I آیینه S N / قوت N - S P M I / خورد S N M خود P I / 13 اوخدارا S در آفتاب P N M I / 14 که میدید که S P M I میدید N / 15 النساء 4 : 80م / چیست S P M I - N / 16 که S - P N M I / .

باشی با معشوق، خاموشی او چون دانی، وحدیث کردنش بزبان چون دانی ؟
چون ترا قوّت آن نبود که از حقیقت او قوتی خوری که این محال بود که
3 تو با او بتوانی بودن . بنظارگی دل خودرا بربام گوش خود آری، تا از
حدیث کردن او بزبان قوتی خوری . چون معشوق را بی‌پرده دیدن محال
بود، در پرده دیدن ضرورت بود . پس بر قومی بی حجاب تجلّی کند ایشان را
6 از ان چه قوت تواند بودن ؟ در عالم علم وتمیز، این حدیث کم شنوده که ما بینهم
وبین أنْ ینظروا الی ربّهم في الجنّة إلّا رداء الکبریاء علی وجهه .

۴۴۸ هر چنـد در این ورق بیش نویسم اشکال بیش بود، امّا علی الجمله
9 بدانکه مریدی، آن بود که خودرا در پیر بازد . اوّل دین در بازد، پس
خودرا در بازد . دین باختن دانی چون بود ؟ آن بود که اگر پیر خلاف دین
اورا کاری فرماید، آنرا باشد ؛ زیرا که اگر در موافقت پیر راه مخالفت
12 دین خود نرود، پس او هنوز مرید دین خود است نه مرید پیر . این متعلمی
بود که دین خود می آموزد از غیری . اگر راهِ پیر رود، مریـد بود . پس
اگر راهِ مراد خود می رود، او خود پرست بود . مریدی پیر پرستی بود، وزنار
15 داشتن در حقّ خدای تعالی ورسول - صلعم - .

۴۴۹ - چه می شنوی ؟ دریغا که نه قوت تواست ! ندانم که قوت که

---

1 بزبان SPMI - N / 2 او PMI آن N ش S / 5 بود SPI است NM / 6 از آنچه SPMI هیـچ PI / کم شنوده PMI مگر نشنوده S مگر شنوده N / 9 بازد SPMI در بازد N / 10 در بازد PNM بازد PI / چون PMI که چون N کدام S / 11 باشد SPMI منقاد شود N / زیرا SPMI - N / راه مخالفت SM خلاف راه PI / 12 است SNM بود PI / پیر SPMI پیر مرد N / 13 پس SPMI و N / 14 مراد SPMI مراد N / 16 چـه میشنوی SPMI - N / نه قوت تو است SPMI قوت تو نیست N / .

خواهد بود ! از همدان تا بغداد قرب صد فرسنگ است . این سهل است لیك
از تو تا این حدیث هزار هزار فرسنگ است . این کسی اقتراح کرده است که
در این ، فصولی چند التماس میکرد از بهر خود نه از بهر تو . قرآن گوید 3
« یا أیّها الکافرون » اما از این کافر هیچ قوتی نخورد که از غمزهٔ جمالِ معشوقان
عاشقانِ سوخته قوت خورند ، کوران را از آن چه ؟ « یا ایّها الکافرون »
ظاهرش خطاب است با کافران ، امّا حقیقتش نهنگی است که چندین هزار 6
ابو بکر وعمر در دم قهر خود کشد ، وهنوز « وا جوعاه ! » فریاد می کند .
چه گویی ؟ از قرآن کافران‌را نصیبی بود ؟ « إنّهم عن السمع لمعزولون » .
عاشقی نامهٔ معشوق خوانَد ، حاضری را که هنوز آتش عشق اورا نسوخته 9
است ، از آن چه خبر ؟ الایمانُ ذوقٌ این حدیث دراز بکشید . فرقت دوم که
مریدانند صفت ایشان اینست .

۴۵۰ — فرقت سوم را محبان گویند . صفت ایشان ، مال‌در باختن است 12
« یُجاهدون بأموالهم » اینها باشند ، « وانفسهم » آنها باشند . وروا با شد که
کسی جان ومال در بازد « واولئك یؤتون أجرهم مرّتین » ، « إنّ الله اشتری من
المؤمنین أنفسهم واموالهم » . پس چندین هزار مقـام بود در تفاوت 15
هر فرقتی ؛ زیرا که مال در باختن همه یکسان نبود . بهترین درجات در اینجا
آن بود که همه در بازد . چون ابو بکر را مصطفی — صلعم — گوید : ماذا

1 قرب P N M I قریب S / صد S - P N M I / سهل N سلامت S P M I / لیك N
- S P M I / 3 فصولی چند S N فصول چند کلمه P M I / 4 الکافرون 109 : 1 ك / هیچ قوتی
نخورد S آنرا هیچ قوتی نخواهد بود N هیچ قوت نخورد P I هیچ نخورد M / معشوقان S P M I
معشوق N / 5 قوت S - P N M I / آن P I - S N M / 6 خطاب S N M خطابی P I /
چندین S N M چند P I / 7 کشدو P I کشد N کشیدو S M / فریاد می N - S P M I /
8 الشعراء 26 : 212 ك / 9 عاشقی S P M I عاشق N / معشوق P N I معشوقی M معشوقه
S / هنوز N - S P M I / 10 خبر P I - S N M / الایمـان P N M I الایمان کله S /
11 اینست S P M I اینست که بیان کرده شد N / 12 محبان S N M محتاجـان P I / در
P I - S N M / است S P M I بود N / 13 التوبة 9 : 44 م / اینها . . . آنهـا S P M I
وانفسهم . با موالهم محبـان باشندو بانفسهم مریدان N / باشد P M I بود S N / 14 القصص
28 : 54 م / مرتین P N M I مرتین باشد S / 14 - 15 التوبة 9 : 111 م / 15 هزار N - S P M I /
در تفاوت S P M I به تفاوت در N / 16 زیرا N - S P M I / همـه S P M I در کسی N /
در اینجا S N در N - M / 17 که P I - S N M / .

ترکت لعیالك او گوید : الله ورسوله . باز کمترین درجات آن بود که از بذل مال اختصار کند بر زکوة دادن که فرض است . اگر کم از این بود خود در حساب نیست .

۴۵۱ – وهم چنین در جان باختن، ومال باختن، وخود باختن ، ودین باختن وخدا ورسول باختن بسیار تفاوت بود . وأعلی الدّرجات آن بود که خودرا نبود، معشوق را بود . مثلاً چون دست تو که خودرا هیچ گونه نتواند بود ، وجز ترا نتواند بود ، بفرمان تو ساکن ومتحرك تواند بود . واورا جز ساکن ومتحرّك بودن کاری دیگر نتواند بود . بالاترین درجات ارادت آن بود که جان مرید چنان مسخر بود جان پیررا که انگشت وزبان و گوش تو ترا . وکمترین درجه در ارادت آن بود که بفرمان او بود بی کرا هتی . پس اگر این نبود ، در حساب نیست . امّا تا در راه ارادت بود ، هنوز مرید نبود . واگر عنایت پیر مدارا، ورا کند ، بارادت رسد بروز گار .

۴۵۲ – وکمال ارادت که صفتش می کنم ، جز بعد مرگ ممکن نیست ؛ تا در دنیا بود مدخول بود ! مصطفی – صلعم – چون دریك حرکت بجنبد ، ابو بکر که بخلاف او کند همه نطقش آن بود که الصدیقین والعابدین سه بار بگوید تا ابو بکر عذر خواهد . خلق را از این اسرار چه خبر ! از دین بهیچ

---

1 باز N - SPMI / درجات SN درجاتی PMI / 2 مال PI - SNM / اختصار PNMI اقتصار S / بر SN به PMI / که فرض است N - SPMI / اگر SNM که اگر PI / خود SN - PMI / 4 چنین PI - SNM / ومال باختن SPMI - N / 4 - 5 وخود ... بسیار S ودین خدا ورسول در باختن بسیار وخود باختن ودین خدا ورسول در باختن بسیار : P هم N / 5 بود PI - SNM / 7 تواند PI - SNM / 7 - 8 واورا ... بود N - SPMI / 8 ارادت SNM مرید PI / 8 - 10 که جان ... آن بود PNMI - S / 9 جان مرید N - PMI / 10 - 11 این نبود PMI نه این بود SN / 11 تا PMI هر که S - N / بود PNMI خود بود S / 12 مدارا S دا را می P - NMI / 13 صفتش SPMI صفت او N / بعد PNMI بعد از S / نیست PNMI نیست که موتوا قبل ان تموتوا S / 14 بجنبد S - PNMI / 15 والعابدین P وا خائفین S العابین NMI / .

چیز اقتصار کرده اند، ودر جوال غرور بمانده اند. «فستذکرون ما اقول لکم وأفوّضُ امري الی الله» و «سیعلمُ الذین ظلموا أيَّ منقلبٍ ینقلبون».
صیاد چون دام به بغداد فرستد، دام صید نکند، مگر صیّاد بنفسه حمالی را 3
بخواستاری صید فرستد تا بآواز واسبابی فرار دهد. از جناب لم یزل ولا یزال
دام قرآن باین عالم حکم فرستادند، ولیکن در هر حرفی هزار هزار غمزه
جان ربای تعبیه کردند «وذکّر فإنّ الذکری تنفع المؤمنین» گفت آنکه 6
صید ماست، دام ما داند. ودر بیگانگان مارا خود هیچ طمعی نیست.
«إنّ الذین کفروا سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون».

٤٥٣ – برادر أجلّ کامل الدّولة سلام بخواند، واین مکتوبرا بتبرّك 9
هر روز فروخواند. إنشاء الله که بوقت خود هر کلمه کار خود بکند. مارا
برسر تربتهای بزرگان یاد دارد، وخود را این دعا کند، که اللهمّ ارزقني ایماناً
صادقاً. ومادرو پدررا در دعا یاد دارد که او را در آن منفعتی بزرگوار 12
بود. و درآن کوشد که خود را از دست مشغلهٔ دنیای شوم واستاند که آنرا
آخری نخواهد بود إلّا حسرتِ بی نهایت وندامتِ بکمال. نعوذ بالله من ذلك.
مشرفرا سلام کند وبا او بگوید که قاضی می گوید: 15

ای دوست ره عشق برفتی وببود راز دل خود زما نهفتی وببود
بی مستی وبی شراب خفتی وببود یکبار بترك ما بگفتی وببود

---

1 چیز PI - SNM / 1 - 2 الغافر 40 : 44 ك / 2 الشعراء 26 : 227 ك / بنفسه حمالی‌را SN بتعبیهٔ جهاتی PMI / 4 بخو استاری SNM بخواه دا ری PI / بآواز واسبابی N یا او روشنائی S تا با او آشنائی PMI / 5 باین SM بدین PI با N / 6 الذاریات 51 : 55 ك / 7 خود SPMI - N / 8 البقرة 2 : 6 م / 9 - 14 برادر . . . ذلك PMI - SN / 10 که PI - M / در آن PI - M / 13 شوم PI - M / 14 آخری M اجزای PI / 15 مشرفرا سلام SPNMI - / کند . . . گوید PMI رساند وازو گوید رباعیة N - S / 16 - 17 ای . . . بگفتی وببود SPNMI - / 16 ببود . . . ببود PI نبــود . . . نبود NM / خود زما PMI ماز خود N / 17 ببود . . . ببود PI ببود . . . نبود NM /

۴۵۴ – العزّة لله وحده این نوشته بغایت مشکل است و کسی که در جهان از این خبر دارد بغایت عزیز است ، چه از میان چندین هزار سالك که راه خدا روند ، بدل وجان یکی را در مضیق ارادت نکشند . وراه‌ها بحق بسیار است . واین راه غریب تر از همه راه‌ها است وعزیزتر وبی‌خطرتر . وتمام‌ترین خاصیّتی درو اینست که شیخ ابو بکر عبدالله الطوسی – رحمة الله علیه – در پیش شیخ ابو القاسم گرگانی بود . وچنین گویند که شیخ ابو القاسم پیر جنّ وانس بود . با شیخ بو علی فارمدی گفت : بنزدیك من آیی وخوابی باز گویی ، یعنی خوابی ویادی گویی . وآنگه حدیث ارادت کنی ، درهمه جهان مریدی‌را می جویم که پوستش پرکاه کنم ، واز قرص آفتاب در آویزم تا جهانیان از او عبرت گیرند . واین شیخ ابوالقاسم‌را چندین هزار مرید بودند ، همه صاحب روزگار وکرامتهایِ عظیم وفراست‌هایِ ظاهر ، ودر طلب مریدی بود . تا نه پنداری که مریدیِ آسان کاریست . این فصلك از بهرآن نوشتم که در نوشتهٔ من ، بسی سخن‌هایِ غامضِ باریكِ مشکل درَست ، وهر رونده ادراك نکنند ، پس غافلان کی ادراك توانند کرد ؟

۴۵۵ – واز آنجا که منم ، بایستی که این مکتوبات ظاهرتر از این بودی ؛ ولیکن چنین آمد . و چون نوشته بودم بنام تو ، نتوانستم گردانید . همچنین بنام تو بگذاشتم . ارجو که مطالعتش وبال نبود بر تو وبر ما وبر دیگران ؛ امّا از دیگران پنهان باید داشت . اگر کسی را چنانکه دل من خواهد ،

---

1 العزة لله وحده P M I وتحقیق دان که S – N / 1 – 14 این . . . کرد N – S P M I / و S M چه P I / 2 بغایت P M I بکمال S / چه S M که P I / راه P M I در راه خدا خیز ندو راه S / 4 از همه . . . خطرتر S M عزیزترا زهمه راه ها است P I / 5 ترین S M تر P I / درو S M – P I / 7 پیر S M شیخ P I / 7 – 8 آیی . . . گویی S M آی . . . گوی P I / 8 یادی S M یاد گری باز P I / کنی S M گوی P I / 9 جویم S P I خواهم M / 10 گیرند P M I می گیرنـــد S / 11 گار S M گار بودند P I / 13 بسی S M بس P I / 15 – 18 واز آنجا . . . خواهد P M I والله اعلم بالصواب والبیان S – N / .

از طالبان یا بم ، چون دوسه سال بحکم من زندگانی کند ، کمتر نه ، این حقایق
را بروی مکشوف توانم کرد، بحکم آنکه در روز گار دراز بدان توان رسید .
امّا بدایتش بسه چهـــار سال بأمثلهٔ ظاهر حل توان کرد ، أمّا بسی وچهل 3
وشصت و هفتاد سال بدان رسیدن محال بود . والسلام .

۴۵۶ – نوشته بود که مصطفی – صلعم – دیدم در مجلسی مبارك باد !
مغرور مباش که آدمیان باشند که اورا در بیداری علی الدّوام بینند، چنانکه 6
تو مثلاً چیزی ظاهر بینی . برکت دیدار همایون او بماوتو وهمهٔ دوستان برساد .
بوجهـــل چندین سال ظاهر اورا می دید ، و قرآن می گوید ایشان ترا نه
بینند، واکنون پس از پا نصد سال وبرسر، کس بود که في اکثر الاوقات او را 9
بیند . حقّ تعالی آن کمالْ بغایت مارا مبذول داراد . الله الله مارا بدعا یاد
داراد . ومی گوید : یا ربّ قه من شر نفسه برحمتك . والسلام .



1 ـ 11 از . . . والسلام P M I ـ S N / 1 کمتر نه P I کمترینه M / 3 بامثلهٔ M باشد P I /
2 و 4 بدان P I بدو M / 7 همایون M همان P I / 9 پس از P I بعد M / 11 با M ـ P I / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۵۷ – ای برادر أعزّ أطال الله عمرك فی طاعتــه وسلك بك الصراط
3 المستقیم. بدانکه پیوسته مینویسم وارجو که میرسد. وامید می‌دارم که
بتو می نویسم. وتو در میان چون حلقه بردر نیستی که تقدیر، بلعجبی چنین
بسیار یاد دارد. از یکی کاتب سازد، واز یکی مکتوب الیه سازد. ونه کاتب
6 را خبر از حقیقت کار، ونه مکتوب الیه را.

۴۵۸ – نه بینی که دست را وقلم را تهمت کاتبی هست واز مقصود خبر نه؟
وکاغذ را تهمت مکتوب فیهی وعلیهی نصیب باشد ولیکن هیهات هیهات!
9 العقیق واهله! هر کاتب که نه دل بود بی خبر است. وهر مکتوب الیه که
نه دل است همچنین. مصرع: وكَمْ سَتَرَتْ حبّاً على النّاس زينبُ. لا بل قلا
بل هر کاتب که نه حقّ بود، وهر مکتوب الیه که نه دل بود بکار نیاید.
12 کاتب ومکتوب الیه في قلوبهم باید.

۴۵۹ – وچنانکه دست وقلم من در این میان کاتب نتوان نهاد، سمع ظاهر
تو وبصر ظاهر تو مکتوب الیه نتوان نهــاد. ووهم ودماغ تو همچنین، وعلم

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۲۹ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الثالثة والثلاثون بسم . . . الرحیم وعلی الله التکلان الحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله اجمعین S / 2 – 3 اطال . . . المستقیم N – S P M I / 3 میرسد S P N I میرسنـــد M / 4 بردر S – P N M I / بلعجبی چنین P M I این چنین بلعجبی S N / 5 الیه سازد S N الیه P M I / 7 مقصود S N M کاتب P – I / 8 فیهی وعلیهی S فیه وعلیه P N M I / نصیب باشد S P M I هست واوبی نصیب N / 9 العقیق واهله S العقیق وأصله N الیقین وأهله P I للتعین الیه M / دل . . . است S در دل بود بی خبر است وهر مکتوب الیه که نه خبر داشت M حق بود وهر مکتوب الیه که نه دل بود بی خبر است وهر مکتوب الیه که نه خرد است P I / 10 – 11 همچنین . . . دل N – S P M I / 10 مصرع S P N I – M / 12 ومکتوب . . . باید S P I کتب را مکتوب الیه في قلوبهم باید M چیست کتب مکتوب الیه چیست في قلوبهم N / 13 من P I – S N M / 14 ظاهر تو S N تو M ت P I / ووهم S N – P M I / .

* * * نامهٔ سی وسوم . S 33 . P 48 . N 29 . M 51 . I 37 * * *

مزوّر تو همچنین ، وعقل مختصر تو همچنین . اگر دل داری ، دل را مکتوب الیه توان نهاد « إنّ في ذلك لذكرى لِمنْ كان له قلبٌ » وحقیقت دان که اگر دل تو مکتوب الیه بحقیقت واستحقاق بود ، مرا در میان هم کاتب ننهد .

٤٦٠ – کاتب حق‌را داند ، تعالى وتقدّس عما يتخيّلُه ويتوهّمُه العميان . چون کاتب بحقیقت حقّ‌را داند ، دل مرا کاغذ داند که مجرای معانی است و محلِ حقایق ، وعقلِ مرا مترجم شناسد از آن حقایق ، زیرا که در عالم ملك زبانِ اهل ملکوت کسی فهم نتواند کرد ، اگر ترجمان جبروتی نبود . آخر دیده باشی که عجمی زبان عربی فهم نکند إلّا بوسطهٔ ترجمانی که هم عربیت داند وهم عجمیّت . تحقیق دان که در دریا عمـــوم‌را راه نبود الّا بواسطه کشتی .

٤٦١ – اکنون بدانکه دماغ من سخنان دل من فهم نکند ، اگر عقل من در میان نبود . دماغ ملکی ست ، ودل ملکوتی ، وعقل جبروتی . عقل را ترجمانی دان که هم زبان دل ملکوتی داند ، وهم زبان دماغ ملکی . ومگر بمثالی بهتر فهم کنی . این همچنان است که زبان ودماغ وعقـل ودل . دماغ ترجمانست میان عقل وزبان ، چنانکه عقل ترجمانست میان دل ودماغ . اگر روشن تر ازاین مثالی خواهی ، این همچنانست که زبان ودماغ وسمع ظاهر ، زبان ترجمان است میان دماغ وسمع ظاهر . اگر تو در دماغ چیزی منظوم

---

1 مزور توهمچنین S N M مزور P I / را P I – S N M / 2 توان نهاد S M نتوان نهاد N توان نهاد اما P I / ق 50 : 37 ك / 3 تو S P M I – N / 4 – 5 داند . . . که S P M I دانند دل مرا کاغذکه N / 4 یتخیله ویتوهمه P N M I تخیله وتوهمه S / العمیان S N M والعیان P I / 6 زیرا که در عالم N که در S P M I / 7 ملکوت S N M باکسوت P I / ترجمان S N M تراجمـــال P I / 8 نکنند S P M I نتواند کرد N / هم S P M I – N / 9 داند S N M دارد P I / تحقیق S N M بحقیقت P I / دریا S N M دل P I / 10 کشتی S N M که P I / 11 من ... دل من S N M را دل P I / 13 – 14 دل ... کنی S N M دماغ ملکی ودل ملکوتی ودل داند پس عقل ترجمان است میان دل ودماغ اگر روشن‌تر ازین تمثالی خواهی P I / 14 وعقل P N M I – S / دل N – S P M I / 14 – 15 دل . دماغ . . . دل N M دل . دماغ ترجمان وزبان چنانکه ترجمانست معانی P I دل ترجمانست میان عقل چنانکه عقل ترجمانست میان دل S / 15 ودماغ P N I – S M / 15 – 16 اگر . . . ازین S P M I – N / 16 مثالی P N I – S M / خواهی این همچنانست N – S P M I / که زبان S M ودل P I – N / 17 تو در M در S دل ترا N ترا در P I / چیزی P M I حدیثی S N / .

ومعنوی بگویی هرگز سمع ظاهر هیچ از آن برنشنود. چرا؟ زیرا که سمع
زبان دماغ نداند، ولیکن نطقِ زبان‌را فهم کند. وزبان ترجمان دماغ است.
3 تا هرچه در دماغ تو منقّش شود، زبان از آن عبارت کند. پس بسمع آن نطق‌را
در یابد. چون دلِ ترا این حقایق مکشوف گردد بکمال، دلِ مرا هم
ترجمان نهد.

6 ۴۶۲ — اکنون این حقایق را مجال ومجاری بسیار است. قلم الله ولوحه
دو مجری است. سهل عبدالله تستری می گوید: القلبُ هو العرشُ والصّدر
هو الکرسي. باش تا بدانی که عرش را باقلم چه مناسبت است، آنگه بدانی که
9 کرسی را بالوح چه مناسبت است. پس تفسیر ابن عباس فهم کنی که «في لوحٍ
محفوظٍ» أي في قلب المؤمن. واین بدانی که با مصطفی – صلعم – گفتند که
أينَ الله؟ فقال – صلعم –: في قلوب عباده. وبدانی که قلوب العباد وعرش
12 الله، چه بود! پس بدانی که حق تعالی چرا گوید که لَنْ تَسَعَني أرضي ولا
سمائي وَوَسعني قلبُ عبديَ المؤمن.

۴۶۳ — جوانمردا! در صحرای عظیم دل غرق است، مرا معذور دار
15 آمدم باسر سخن تو «من يُطعِ الرّسولَ فقد أطاع الله». هرچه از زبان من
شنوی هم از دل من شنوده باشی که زبان را ممکن نیست که نه بفرمان دل
جنبد. برلوح دل مصطفی – صلعم – کلام الله منقش دان، وهمچنان که زبان

---

1 ومعنوی بگویی S N M ظاهر شود ومعنوی بگوی P I / هیچ از آن بر P I هیچ باز آن M هیچ حاضر S این حدیث N / 2 تداند S N M نبداند P I / نطق P M I سمع نطق S قوت نطق N / فهم S P M I تفهیم N / 3 تا S P M I که N / شود P M I گردد S N / پس S N M – P I / 4 مرا هم M را هم P I مرا S N / 5 نهد P N M I داند S / 6 قلم الله ولوحه N M قلم الله واوحد S قل الله الواحد P I / 8 مناسبت S P M I نسبت N / 9 کنی که S N M کن P I / 9 – 10 البروج 85 : 22 ك / 10 یا مصطفی S N M I مصطفی‌را P I / 10 – 11 که این S N M این P I / 11 الله S P M I الله في الارض N / 11 – 12 وبدانی . . . بود N – S P M I / 12 لن M لم P I لا S N / 12 – 13 ارضی ولا سمائی P N M I علی الارض والسماء S / 13 عبدی P M I عبد S N / 14 صحرای S P M I این دریا N / دل P M I صد هزاران هزار دل N دلم S / 15 سر P I – S N M / تو S N M – P I / النساء 4 : 8 م / 16 هم S N M – P I / 17 مصطفی SPMI سید عالم N / الله S N M – P I / دان SPMI بود N / .

مسخرِ دل است ودر زیر فرمان او مقهور است، تا جز بفرمان دل هیچ حرکتی نکند. دل مصطفی – صلعم – مقهور فرمان حقّ دان. پس «من يُطعِ الرّسولَ فقد أطاع الله» فهم می کن. از این میان، واین را می بین که «إنّ الذين يبايعونك إنما يبايعون الله. يدالله فوق ايديهم». 3

٤٦٤ – مقصود از این آنست که دلِ کاتب را نیز در میان جز محلّی ومجرایی نداند. آنگه کاتب حقّ را داند. مریدرا شرط آن است که منتظر فرمان دل پیر بود که اورا هنوز استعداد آن نیست که از دل او لوحی کنند تا «وربّك الاكرم الذي علم بالقلم» بلا واسطهٔ قلبِ شیخِ خود در او می نویسد. اما اگر زبان را در فرمان دادن شریكِ دل دانی مشرکی بتحقیق. واگر اورا مقهور ومسخر دانی، در زیر قهرِ دل وفرمانِ او، تو موحدی. 6 9

٤٦٥ – از محمد رسول الله – صلعم – چه می دانی؟ اگر با لا إله إلّا الله ظاهر گردد، و اورا شریك می بینی این را شرك گویند «لئن أشركتَ ليحبطنَ عملك» خود معلوم است. امّا اگر از محمد رسول الله – صلعم – مقهوری می بینی درزیر قهرِ لا إله إلّا الله، ترا مسلمان توان گفت. کمال آدمی در آن است که نور محمـــد رسول الله – صلعم – در نور لا إله إلّا الله چنان بیند که نور کوکب را در نور آفتاب به بیند، لا بل چنانکه نور ماه را در نور آفتاب، تا جاهلی اعتراضی فاسد نکند. 12 15

---

3 رامی بینی که SM رامی بینی N می بینی که PI / 3 ـ 4 الفتح 48 : 10 م / 5 در میان N - SPMI / 6 انگه S - PNMI / داند SPMI داندوبس N / مریـد را NM مرید را یکی PI بلی مریـدرا S / 7 لوحی SNM لوح PI / 8 العلق 96 : 4 ك / در SPMI بر N / 9 نویسد SPNI نویسند M / 10 قهر PI - SNM / 12 ظاهر گردد و N - SPMI / می PI - SNM / 12 ـ 13 الزمر 39 : 65 ك / 13 از محمد PMI محمد را SN / 14 ـ 17 ترا . . . نکند N - SPMI / 16 کوکب SPI کواکب M / به بیند M - SPI / 12 را S - PMI / .

٤٦٦ – وکمال ارادت آن بود که نور لا إله إلّا الله در پردهٔ محمد رسول الله – صلعم – به بیند ، وبی حجـــاب نتواند دید که دیدهٔ او هنوز خام است تا پخته گردد . وچون پخته گشت محمد رسول الله – صلعم – از میان بر نخیزد ! حاشا وکلّا ! این ظنّ غلط است ، ولیکن مقهوری او در زیر قهرِ لا إله إلّا الله ظاهر گردد . منتهی را چنین بود ومبتدی را چنانکه گفتیم که جمالِ لا إله إلا الله جز در پردهٔ محمد رسول الله – صلعم – نه بیند . هر چند بیش نویسم نا محرمان را اشکال بیش بود . اکنون تو کجایی ! لا إله إلّا الله در چندین هزار هزار حجـــاب است قومی را . وقومی را جز در پردهٔ محمد رسول الله نیست .

٤٦٧ – تو ندانم که چنـــد پرده می بینی ! باری دانم که در طلب بس مقصّری ، واگر نه سلوك چندان می باید کرد که ملکوت اسفل را بر دیدهٔ سالك عرض کنند . پس چندان سلوك کند که ملکوت اعـــلی را به بیند . پس اگر سعادت مساعدت کند ، خالق الملك والملکوت ، والاسفل والاعلی را به بیند . پس چندان سلوك کند که بپردهٔ عزت برسد . وتا از پردهٔ عزّت به نرهد ، به پردهٔ جبروت نرسد . وتا قدم از جبروت بیرون ننهد ، پردهٔ عظمت را نه بیند . وتا در پردهٔ عظمت بود ، از حقیقتِ کار محجوب است . چون پردهٔ عظمت را بسوزد ، دنیا وآخرت را بیند محوشده که « کلُّ مَنْ علیهـــا فان » وازو بگویند . وانظر الي إلهـــك که « ویبقی وجهُ ربّكَ ذو الجلال والاکرام » .

---

1 ـ 5 وکمال ... الله N ـ S P M I / 1 در S P I رادر M / 2 وبی S که بی P I بی M /
5 منتهی S N M ومنتهی P I / 8 هزار N ـ S P M I / 10 چنـــد S N M چندین P I /
11 مقصری S N مختصری P M I / ملکوت S N M ملوك P I / 12 کنند که S N M باید
کرد که P I / 13 پس N ـ S P M I / مساعدت P M I مساعدتی S N / 13 ـ 14 خالق ...
به بیند N ـ S P M I / 14 پس . . . برسد S پردهٔ عزت بیند P M I ـ N / 16 در S N ـ
P M I / بود S است N را به بیند P M I / 17 را بسوزد P M I بسوزد S N / بیند PPMI
بسوزد به بیند S / 17 ـ 18 الرحمن 55 : 25 ك / 18 وازو S N با او به M I / طه 20 :97ك /
18 ـ 19 الرحمن 55 : 26 ك /

۴۶۸ – هنوز یك قدم باخلاص بر نگرفتی ، دعوی واصلی کنی ؟ این
حدیث راکی باشی ؟ اگر از عمـــوم مسلمانانی ، حرکات وسکناتِ موافق
شرع کو ؟ که « ثم جعلناك علی شریعةٍ من الامر فاتبعها » . واگر بحقیقتِ 3
شرع بینا گشته واز خصوصِ مؤمنانی ، دلی پروردهٔ طریقت کو ؟ وظهرت
ینابیعُ الحکمةِ من قلبــــه علی لسانه کو ؟ که « وألّـو استقاموا علی الطریقة
لاسقیناهم ماءً غدقاً » . واگر از أهل معرفتی واز خصوص خصوصی ، داغ 6
صدیقانت کو ؟ ونشان بربستن از « لنفتنهم فیه » تراکو ؟ که « الذین آمنوا
ولم یَلبسوا ایمانهم بظلمٍ اولئك لهم الامن » .

۴۶۹ – پنداری که همه ضال هـــداه الله بود ؟ حاشا وکلا . این طریقت 9
بود که « لنفتنهم فیه » کار آن دارد . که هادٍ أضلّـه الله . اللهمّ ارزقنی .
تو دعای دیگر میکن ! که این مراست نه ترا . فریاد ! فریاد ! بیت :

گم شدن در گم شدن دین من است   نیستی در هستی آئین منست 12

رباعی :

از بس که کشیده‌ام ززلف توستم   مویی شده ام از آن دو زلفین بخم
زین پس نه شگفت اگر بوم باتو بهم   در زلف تو یك موی چه افزون وچه کم 15

گفت : چه بود؟ گفت : «امة یهدون بالحق» را در پردهٔ « کهیعص » بردند .
کس راه بدرنیاورد هادٍ أضلّـه الله ، و « کم أهلکنا من قبلـهم من قرنٍ هل
تحس منهم من أحدٍ ؟ » لا بالله چندین هزار هزار مرید سوخته‌را بینی که بیرونِ 18
پرده جان می کنند ومی گویند . بیت :

---

1 دعوی واصلی کنی M دعوی اصلی کنی S N – P I / 2 حرکات وسکنات P N M I حرکاتی وسکناتی S / موافق S P M I خود موافق N / 3 الجاثیة 45 : 18 ك / 4 گشته M S N کشتی P I / مؤمنانی S N M مؤمنـــان P I / کو و S N M گوید P I / 5 – 6 الجن 72 : 16 ك / 7 برستن از P N I رستن S M / 7 و10 طه 20:131 ك / 7 – 8 الانعام 6:82ك / 10 الجاثیة 45 : 23 ك / 11 این P M I این دعا S N / 11 – 13 بیت ... رباعی PNMI – S / 14 ام ... ام PMI ایم ... ایم S N / 15 پس نه P N M I نیست S / بوم S N شوم PMI / 16 بود P N M I – S / گفت N – S P M I / المائدهٔ 7 : 181 ك / را S P M I – N / بردند S N آمد M است کسی P I / 17 راه S را N – P M I / 17 – 18 مریم 19 : 98 ك / 18 هزار S N M – P I / مرید P M I مریدان S N / 19 بیت P M نار الله الموقدة الــتي تطلع علی الافئدة (قرآن 104 : 7 شعر S – N I / .

یارما در خانه پنهان گشت ودر محکم ببست
خانه پر غلغل شود گر حلقه‌یی بردر زنیم

3 ٤٧٠ – هر چند می کوشم که خود را با ساحل آورم تا چیزی نویسم که ترا بکار آید ، خودرا در میان لجّه می‌بینم . « والله غالب علی امره » . گوی آنجا تواند بود که فرمان چوگان بود . « هو الذي يُسيّركم في البرّ والبحر » .

6 جوانمردا ! مگر خودرا گویی توانی کرد ! وتا خودرا بخرط مجاهدت وتقوی بر نیاوری ، هرگز از تو گویی نکنند . مگر این بیت نشنوده یی ؟ ارجو که بشنوی از انجا که گفت همه تلوین نشود بلا شك :

9 فرمان نبری زلف بمیدان ببری چوگان نکنی گوی زشاهان ببری
چوگان زلفا ! اگر تو فرمان ببری چیزی که بگفته‌یی بپایان ببری

وقت را بدین دوبیت تسبیح میکن :

12 گرپای من از عجز طلبکارِ تو نیست تا ظن نبری که دل گرفتارِ تو نیست
نی زان نایم که دل خریدارِ تونیست خود دیدهٔ من محرمِ دیدارِ تو نیست

ینفعه الله بهذا المکتوب وبجمیع ما کتبتهُ وما اکتبُ بفضله ورحمته . جهدآن 15 کن که خود را از خدمتِ مخلوقان وارهانی که « إنّكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم » نه اندك تهدیدی دارد باخود . والسلام .

---

1 پنهان گشت P M I تنهارفتS بنشستند N / 2 در زنیم P M I در زنی S سندان زنیم N / 4 یوسف 12 : 21 ك / 5 یونس 10 : 22 ك / 7 بیت P M I شعر S N / 7 – 3 ارجو که بشنوی S N – P M I / 8 از . . . بلا شك P M I بلا ابتلا S – N / 9 و 10 ببری . . . ببری S I نبری P M برمی N / 9 چوگان P N M I کوگان S / نکنی P M I کنی و S کشی و N / 10 زلفا P N M I زنی و S / بگفته S M نگفته P N I / بپایان S P N I بفرمان M / 11 دو بیت P I بیت S–NM / تسبیح P M I تسبیحی S N / 12 گرپای S N ارپای M I از پای P / 13 نی زان نایم که دل خویدار تو نیست M نه از آن نایم که دل خریدار تو نیست N نه زآنا نم که دل خریدار تو نیست S وین سینهٔ من موضع اسرار تو نیست P – I / من S P N I ما M / 14 ینفعه P M I یفعل S N / ورحمته P N M I وکرمه S / 14 – 16 جهد . . . والسلام S P M I – N / 15 کن ... رهانی S P I کند . . . رهاند M / 15 – 16 الانبیاء 21 : 98 م / 16 والسلام P I والسلام والحمد لله رب العالمین S M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۷۱ - الحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله اجمعين .

تغيَّر حالي والليالي بحالها   وشبت وما شاب الزمان الغرانق   3

برادر أجل أطال الله بقاه بداند كه اين ساعت كه اين نوشته مى نوشتم
در ديه نبودم ، اما مى خواستم كه در كارى گريزم كه از آن راحتى پديد آيد
اكنون ندانم تاوقت چه بلا خواهد كرد . بامداد پگاه سماع اين دوبيت درون   6
رابكليت بكار داشت كه شعر :

در مكر سر زلف تو بيچاره شديم   وز قهر دوچشم شوخت آواره شديم
از ناباكى بطبع خونخواره شدى   ما نيز كنون بطبع غمخواره شديم   9

اگر وقتى در خلوتى اين برادررا دعايى گويد ، يا بر سر تربت عزيزى
ياغريبى فتوحى تمام بود چنين گويد : اللهم استقبله بعنايتك .

۴۷۲ - عزيزا ! اگر سعادتى ترا مساعدت كند ، بلعجب‌ها بسى خواهد   12
بود كه آنرا زمان تا زمان اثر پديد آيد . تو نيز همتى مى دار . ندانم كه چه
خواهد بود ! أما گوى شدن به فرمان چوگان سلطان لا بد ست . ارجو
زود بود كه بود . اما گوى اگر چه مسخر است در زير قهر چوگانِ سلطان ،   15

---

1 بسم . . . الرحيم M ومن كتبه رضى الله عنه الرسالة الرابعة والثلاثون بسم . . . الرحيم
M الرحيم ... بسم الغرانق ... تغير S الغرانق ... تغير. اجمعين ... الحمد 3 ـ 2 / TPI ـ S
تغير ... العرانق TPI / اين شعر در نسخهٔ M در پايان نامهٔ پيش از آن جادارد / 6 اين نوشته
SM نوشته TPI / 5 ديه TSPI ده M / 6 اكنون ندانم TPI–SM / خواهد كرد TSPI كند M /
پگاه S ـ TPMI / 6 ـ 7 درون را S باطن مرا TPMI / 7 بكليت M ـ TSPI /
شعر S بيت PI ـ TM / 8 ـ 9 شديم ... شدم TSPI شديم ... شدم M / 9 ما TSPI
من M / غمخواره S خونخواره TPMI / 12 سعادتى ترا TPMI سعادت S / بسى TPI
بسيار M يى S / 13 آنرا ... آيد TPMI كه آنرا اثر زمان بود كه بود S / 14 شدن
S شفقت TPMI / ارجو TPI ارجو كه SM / 15 اما TPMI اما هنوز S / .

* * نامهٔ سى وچهارم . T 1 b . S 34 . P 29 b . M 106 . I 29 b * * *

در خودش وبا خودش بسی حساب ها است . الرضا بالقضاءِ باب الله الاعظم .
اگر دست دهد بدایت بندگی اینجا خواهد بودن واگر نه بیت :

3 چون من دو هزار عاشق اندر ماهی
می کشته شود که بر نیاید آهی

لابد اگر سمع داری از وقت بشنو که من فم الاعرابي أفصح ، در بغداد
6 وهمدان برابر انشاد می کند که بیت :

چون تو دو هزار عاشق ازغم کشتم کز خون کس آلوده نشد انگشتم

۴۷۳ – جوانمردا ! جایی که سجل مکّاری برخود بندد که « والله خیر
9 الماکرین » حال چگونه بود ، آنجا که بود ! گویی که آنچه نمی باید ، برسد .
رباعي :

در خواب همه به نزد دلبر باشم لب بر لبو بر نهاده بَر بَر باشم
12 بادل گویم ، همیشه ایدر باشم بیدار شوم چو حلقه بردر باشم

ازهر مویی هزار هزار فریاد بر آید که آوه ! دردا که بخواب آمده بود .
چه نویسم ؟ که نوشتنی نیست ! چه گویم ؟ که گفتنی نیست ! چه بشنوی ؟
15 که شنودنی نیست .

۴۷۴ – تاکی از طمع ؟ که آن حدیث از طمع دور است ، وبر طامعان حرون !
اگر طمع بِبُری کافری مطلق ! واگر طمع کنی حماقتی وغروری تمام باشد .
18 اگر وقت‌را قرار گیری متقاضی قهار صفت دلربائی بطمعی بیاید ، وجمال

---

1 وبا خودش S – T P M I / 2 بودن . . . بیت M بودن واگر نه T P I بود S / 3 من ما T P I / 5 از وقت S – T P M I / برابر . . . کند T P M I ترا برین شاد می کنند S / 6 بیت S P نظم T I – M / 8 که . . . که P M I که برخود سجل مکاری خود بندد که S / 8 – 9 آل عمران 3 : 54 م. والانفال 8 : 30 ك / 9 انجا ... برسد T P I – S M / 10 رباعی P بیت T M I – S / 11 وبر S M او T P I / 13 آید S M خیزد و T P I / 14 – 15 چه بشنوی . . . نیست M – T S P I / 16 حرون S P I حرام M / 17 طمع M طمع در T P I طمعی S / باشد S – T S P I / 18 وقت را S – T P M I / دلربائی S M زمانی T P I / بطمعی T S M I تمتعی P / جمال T S حال P M I /.

عرض کند، وغادت برغارت بینی بهزار هزار زبان لطف ترا بخود دعوت
می کند که باری بنگر که از که میمانی باز. واگر نروی، بجذبات
قهرت برد. ابو الحسن خرقانی وازو گفت: هرروز هزارهزار باراز توبگریزم، 3
وهربار بلعجبی نو می‌سازی واز دنبالم بیایی: فریاد از تو، درد فراوان
از تو! چون تن درکار دهی، بار دگر واطمع خام بغارتد، واتو گوید:
ترا چه گویند؟ وترا که گویند؟ ما از کجا، وتواز کجا؟ 6

٤٧٥ – بآب سیاه دودو کبودت فرو دهد، وفضیحت دوجهانی ترا
بنماید. وبا این همه نخواهد که جبرئیل ومیکائیل را خبر بود. رویت سیاه کند،
ودرگاه بی نیاز ترا بباد ابالی بردهد. پس اگر خاموشت بیند، گوید: 9
فریادت کو؟ خاك بر سر کردنت کو؟ واگر بهیچ گونه بر تن تو موی بود،
ناطق شود، گوید چه جای هذیان تست؟ اگر متحیر بمانی، عتاب بیابي،
واگر درخود نگری زخم ها پیاپی خوری. واگر باکرم او نظر کنی در دیده 12
میلت درکشد. «ولا تمدنَّ عینیك» در کسان منگر، ودر چیز کسان
طمع مکن.

٤٧٦ – تماشای این آدمی در عرصهٔ عرصات کاری عظیم است. دریغا! 15
دریغا! اگر ترا وقتی درسر عشقی مزوّر بوده بودی، ترا درین حدیث راهی
بودی. سخت بو العجب کاری است، وتو غافل بکمال، جنین في رَحَمٍ،
لا بل نطفة «بين الصلبَ والترائب»، لا بل دورتر و دورتر، چه گویم؟ 18

---

1 غادت T P I عادت M غارت S / زبان T P M I – S / 2 که S مصراع P S M – T I / 2 نروی T P I نه روی S نوری M / بجذبات T P M I بجدثان S / 3 قهرت T P I قهر وقت S قهر M / هزار با راز S M با راز P از T I / 4 هر . . . سازی T P M I تو هزار بازی بلعجب بیاری S / بیایی T S I میآیی M بیایی . ع P / 5 بار . . . بغارتد S M وطمع خام کنی دیگر باربغارتد T P I / 6 ترا S M وترا T P I / 8 کند T S P I – M / 9 خاموشت S M خاموش T P I / 10 برتن T P M I در S / 11 شود T P M I – S / 12 پیاپی خوری T P M I سوبسو S / 13 الحجر 15 : 88 ك / کسان T P M I چیز کسان S / 13 – 14 ودر . . . مکن T P M I – S / 15 در . . . است T P M I عرضه کاریست عظیم S / 16 دریغا S M – T P I / سر M سفر T P I مرو روی S / 16 – 17 ترادر ... بودی S – T P M I / 18 ودور تر T S M I – P / .

واگر گویم کی بشنود ؟ که تو هنوز روی دل ندیدی « إنَّ في ذلك لذكرى لمن كان لهُ قلبٌ » لعمری « لهم قلوب » ولیکن « لا یفقهون بها » « ولهم اعین » ولیکن « لا یبصرون بها » « ولهم آذان » ولیکن « لا یسمعون بها » . 3

نه همرهی تو مرا ، راه خویش گیرو برو
ترا سلامت بادو مرا شکیبائی

زهی واعظ سرخس خاکت خوش باد ! که خوب میگوید که شعر : 6
گر به ره عاشقیت هیچ نیاز است
راه دراز است وبانشیب وفراز است
بار خدای است عشق ، سرکش وناباک 9
بنده کش است ای عجب ، نه بنده نواز است

۴۷۷ – فرعون صفتی نمرود نعتی ، لا بل او داند که چون فرعون ونمرود اگر غاشیه داری او کنند بزیودش ، قارون دوم در نقد خود . « فسبحان من لا يخفى 12 عليه خافيـة في الارض ولا في السماء » . تو کورو کر باش وقت را که ترا از آن نصیبی نیست : مصراع با دوست چنین کنی ، بدشمن چه کنی ؟ « ق ! والقرآن المجيد » ، « ص ! والقرآن ذي الذكر » ، « ن ! والقلم وما يسطرون » ، « حم 15 عسق . كذلك يوحي اليك والى الذين من قبلك الله العزيزُ الحكيم » ، « طسم تلك آياتُ الكتاب المُبين » ، « طه ما أنزلنا عليك القرآن لِتَشقى » ، « ألمر

---

1 واگر T P M I وانگار که S / 1 – 2 ق 50 : 37 ك / 2 – 3 الاعراف 7 : 179 ك / 5 سلامت T S P I سعادت M / شکیبائی P I نگونساری T S M / 6 که . . . شعر T S – P M I / 11 نعتی S P M I معنی T / چون S P M I چون وچون T / 12 بزیودش T S بزیورش P I زیبدش M / در P M I بر T S / نقد S P M I تقدیر T / 14 ازآن S P M I این T / مصراع TS – P M I / 14 – 15 ق 50 : 1 ك / 15 ص 38 : 1 ك / القلم 68 : 1 ك / 15 – 16 الشوری 42 : 1 ك / 17 – 18 القصص 28 : 1 ك / 18 طاها 20 : 1 ك / .

ألمص . كهيعص » . يا كافي المهمّـــات يا هو يا من هو هو . يا من لا هو إلا هو
يا من لا يعرفُ كيف هو الا هو . أنت أنت هو هذا . شعر :

أرب ، يبـول الثعلبـان بـِرأسه   3

لقـد ذلّ من بالت علـيه الثعالب

٤٧٨ — عزيزا ! بهر گونه كه هست كس ازو نگريزد ، وآن خداى است كه
هركس گويد او مراست ، واو هيچ كس را نه ، لا بل همه را هست وليكن   6
با چونست « الله نورُ السموات والارض » . در جيب خود نگر تا ازو چه نقد
دارى ؟ الناسُ كأسنان المشط . ما الناس الا كإبلٍ تائهة لا تكاد تجد فيها راحلة .
همه همه هست شعر :   9

اى كاش ديده دررخ او ننگريستى   تادل به جرم ديده گرفتارنيستى .

٤٧٩ — اگر « لا يشفعون الا لِمن ارتضى » اين است كه من مى دانم ،
واى برمن ! لا بل ولا بل مصطفى مودّبى بود از آنِ او كه أدبني ربّي فأحسنَ   12
تأديبي . يكى را مى گفت : أسرَقتَ ؟ چنانچه همهٔ صحابه مى شنيدند ودر
سر اورا تلقينى مى كرد كه قل : لا . يا داود ! اسمع مني وحقا أقول : أحبُّ
عبادي إليّ من حببنى الى عبادي . قـال داود : أيْ ربِ كيف أحبّبك الى   15
العباد ؟ [فقال] : ذكرهم آلائى عند كل صباح ومساء . بارخدايا ! اين مقدمه
دارد ؛ تو بفرست . مصراع : مارا از آن چه كه توگل وبا دامى .

---

1 لا هو TSPI لا اله M / 2 شعر M بيت TSI - P / 5 نگريزد TSPI گريز نه M / 6 نه TSM نيست PI / 7 چونست TPMI خوفست S / النور 24 : 35 ك / نگر TSM - PI / 9 همه همه هست SPI وجعل انه فنملتنا الى M وجعل الله عاقبتها الى خير T / شعر T - SPMI / 10 كاش TSP كاج MI / 12 مؤدبى SPMI مؤذنى T / 14 تلقينى . . . قل لا SPMI تلقين . . . قل T / 15 حببنى الى TSM يحبنى الا PI / قال داود (تصحيح) - TSPMI / 16 فقال (تصحيح) - TSPMI / ذكرهم PMI تذكرهم TS / اين TSPI اينكه M / 17 مصراع TSPI - M / ازآن چه كه TS چه از آن كه M از آن چه PI / يا دامى TSMI با دامى بيت P /.

هر کس بمراد خویش یاری دارد   واندر خور خویش روز گاری دارد

۴۸۰ – چه توان کرد! لا مانع لما اعطیت، ولا مُعطي لما منعت. خلیل
3 – صلعم – چنین گفت: «ولا تخزني یوم یبعثون». گاه سمّ قاتل و گاه پازهر
محیي بود. بار خدایا کریم هرچه اوّل گوید آن کند، ودوم کند، ولیکن
آنچه اوّل بود هم اول بود، هم دوم. دوم دعای موسی است – صَلعم – آن
6 روز که درپیش فرعون می رفت: اللهم بدیع السموات والارض وما بینهما،
نواصیهم بیدك وأنت تصرّف القلوب کیف ما شئتَ. اللهمّ إني اعوذ بخیرك من
شرّه، وأسألك من خیرك لا من خیره. عزّ جارُك وجلّ ثناؤك ولا إله غیرك.
9 کن لي جاراً من فرعون وجنوده. تودانی علم من، وقت‌را در میان نبود،
بندیش کردم نظر نامحرمان‌را ونفع عموم را. إلهي لك الحمد الذي انت أهلُه
على نعمٍ ما کنت منك لها اهلاً. ما از خود توانیم گفت، تو توانی بود. بیت:

12 ترسم بروم سروِ روان نادیده   بیرون شوم ازجهان، جهان نادیده

یا رب تو میدانی. بیت:

درمیدانت همی زند هر کس گام   تا خودکه رسد کرا کند کار نظام

15 ۴۸۱ – این حدیث مغ لابد است که سیاه کنم، زهررا بتر اینست که
اندك وبسیارش بکشد، آن بباید که یا رب لا تؤاخذني بسوء اعمالي همین
است. بیت:

---

1 واندر ... دارد T S – P M I / روز M ساز P I / 3 الشعراء 26 : 87 ك / گاه سم قاتل وM سم قاتل گاه T S گاه سم قاتل بود P I / 4 کریم T S P I گیرم M / 5 آنچه M – T S P I / هم اول P M I هم اول اول S هم اوT / هم دوم P I دوم T SM / دعای M P I کاشکی موسی – صلعم – چه دعای T چه دعای S / 7 بخیرك T S M بك بخیرك P I / 10 تند یش S تندبیش T بتدریش M بتدمیس I تبدیلش P / 11 اهلا T S M هذا PI / 11 و13 بیت S P نظم M – T I / 12 بروم M رخ آن T S P I / 14 رسد P M I رهد T S / کند TSM بود P I / 15 این ... را T S – P M I / 16 بباید که یا رب T S نباید PMI / 16–17 همین است بیت TS بیت M نظم P – I /.

آری صنماً چنین بود کار عیار   گه باطرب ونشاط گه بر سردار

جای آن است که صدور العوالي او فروع المنابر . بازرگانی ببدلی نتوان
کرد . چونی ؟ زینهار ! زینهار ! اورا فراموش مکن که او نیز ترا فراموش 3
نکند ، لا بل او ترا چندان یادکند که تو اورا یادکنی ، وای برتو !
وخنک ترا! معذورمدار که عقل لیس می گو یم : اللهمّ ارزقني عقلاً أعيشُ
به . اما ندانم تاچون است ؟ سبحان من هو الضارُّ النافع والسلام . 6



2 جای P M I وجای T S / که S P M I ـ T / المنابر T S P I المنابر بیت M / ببد دلی T S بید لی P M I / 3 چونی M خویی T S ـ P I / 4 نکند S P M I کند T / چندان T S M چنـــدان بار P I / 5 خنگک تو P M I خنك ترا T S / گویم S P M I گوید T / 6 السلام . P I السلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله T M والحمـــد لله رب العالمین S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۸۲ – خدای تعالی برادر اجل کامل الدوله در ضمان سلامت وسعادت
3 بداراد وتوفیق خیرها دهاد نوشتهٔ آن عزیز رسید ، و شاد شدم که آن خواب
دیده بود مارا خبر کرده. نفعه الله بما اراه في رؤياه. بزرگان‌را درخواب دیدن
نه اندك منقبتی بود تاداند. وایشان را دیدن درخواب نه چنـــان بود که در
6 بیداری دیدن تاداند که در بیداری دیدهٔ ظاهراز ایشان گوشت وپوست بیند،
وحقیقت آدمی گوشت وپوست نیست. بوجهل وعتبه ظاهر مصطفی – صلعم –
همچنان می دیدنـــد که ابو بکر وعمر ، ولیکن قرآن می گوید: « وتراهم
9 ينظرون إليك وهم لايبصرون ». ظاهر ترا یا محمد می‌بینند ولیکن محبوب لم یزل
ولا یزال را نمی بینند.

۴۸۳ – اکنون بعد تمهید هذا الاصل بدانکه هرکه پیغمری یا بزرگی را
12 از اولیاء در بیداری به بیند ازو بدیدهٔ ظاهر جز ظاهرش نه بیند ، وعلمش
از اندرون او قوتی خورد . چنانکه ابو بکر را از پیغمبر – صلعم – قوتی
بود از درون در عالم تمیز که مریدان دانند که آن چه قوت بود. ولیکن این هم
15 نقصان است باضافت واز آن قوت که نفس پاك مریدان را بود از جانهای
پیران. واین قوت بحضور وغیبت بنگردد. البته ما صبّ الله في صدري شيئا

---

1 بسم . . . الرحیم PI بسم . . . الرحیم رب یسر ولا تعسر M ومن رسائله رحمة الله علیه ۳۱ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الخامسة والثلاثون بسم . . . الرحیم وما توفیقی إلا بالله الکبیر T S / 2 خدای . . . دهاد M – T S P N I / 4 کرده T S N کرد P M I / بما T S P M I مما N / اراه فی T S N رآه فی M راه الی P I / بزرگان T S P M I بندگان مقبل N / 5 – 6 دیدن . . . بیداری T S P M I – N / 6 تا داند T S P M – P I / . 7 بوجهل وعتبه SNM عتبه وشیبه وبوجهل PI / مصطفی SM مهر عالم N پیغمبر PI / 8 همچنان ... که T S P M I میدیدند همچو N / ولیکن T S P M I دیدند اما N / 8–9 الاعراف 198 ك / 11 بدانکه TSPMI – N / هرکه TSNM هرگز PI / یا M را یا TSPNI / بزرگی TSPMI بزرگ N / 12 ازو NM او TS و PI / ظاهر TSNM – PI / علمش TSNM عملش PI / 13 قوتی TSPMI قوت N / پیغمبر PI مصطفی TSM مائدهٔ سید N / 14 از درون TSN–PMI / در TSNM از PI / که مریدان TSPMI مریدان N / 15 نقصان TSPMI نقص N / واز ان PNI بآن M وتشبیه بآن T S / پاك مریدان TSNM مریدان پاك PI / .

* * * نامهٔ سی وپنجم T 2 . S 35 . P 30 . N 31 . M 133 . I 30 * * *

إلا وَصَبَبْتُهُ في صدر ابي بكر . از سینه به سینه، زبان را در میان مجال نه .
اگر مریدی در آن ورق بماند که حضور پیرش به می آید که غیبت ، ودر این
ورق فرو رود ناپخته بود ، واز بدایت ارادت‌هنوز در نگذشته بود. بدایت 3
ارادت چنان اقتضا کند که شنیده باشی که بو هریره بسی پیش سیّد آمدی تا که
مصطفی - صلعم - وازو گفت : یا ابا هریره ، زُرغِبّاً تزدد حُبّاً . او این می
گفت ، وبو هریره بیش آمدی هر روز ، چه کند؟ چون جواذب شوق 6
وسلاسل قهررا بخواستاری فرستادی ، وآنگه گوید : زرغباً . این طرفه نگر
که مر مرا باتو فتاد ، بس بلعجب کاریست ای‌پسر .

آتش بدلم درزدی ونفط بجان   وانگه گوئی که راز ما دار نهان 9

۴۸۴ - همین نفط بود که صحابه پیش مصطفی رفتندی، وممکن نبودی که
برخاستندی تا آن حدّی که او را بسی تقصیر بودی. از ضرورات وشرم داشتی که
ایشان را برانگیزاند، تاحق تعالی آیت فرستاد «فإذا طعمتم فانتشروا ولا مستأنسين 12
لحديث . إن ذلكم كان يؤذي النبي فيستحي منكم والله لا يستحي من الحق» .

۴۸۵ - عبدالله ابن زید از انصار بود، وعشقی بلعجب بود اورا با مصطفی
- صلعم - شب در بستر بیارمید ودر این اندیشه بودی که روز قیامت 15
مصطفی را - صلعم - بر معارج ومعالی درجات جا می کنند که «عسى أنْ يبعثك

---

2 بماند PNMI نماند TS / 2 حضور... غیبت TSNM حضورش به از غیبت می آید PI /
3 نا TNM کی PI تا S / بودو TNM بود PI شودو S بود PNMI باشد TS / 4 کند که
PMI کند چنانکه TSN / باشی PI ای TSNM / 4-5 بسی... وازو M بسی آمدی
بحضرت مصطفی وملازمت خدمت تمام نمودی N بسیار پیش سید آمدی تا سید اورا PI بسی
آمدی تا مصطفی وازو TS / 6 بوهریره PI او TSNM / 7 قهر TSPNI ـ M / فرستادی
N فرستاد PI فرستد TSM / این TSNI ع این PM / 8 بس... کاریست TSNM ـ
PI / ای پسر N ـ TSMI بیت P / 9 نفط TSNM نقطه PI / دار TSPMI دان N /
نهان TSPMI نهان : آتش بمیان نی نماند پنهان. بادش بزند پهن کند گرد جهان (حاشیه N). /
10 همین TSPNI همه M / نفط TSN نقطه PMI / 11 تا آن... بودی M تا... بودی
TSPI تا آن حدکه او را ملالت بودی و N / ضرورات TSM ضرورت N ضروریات PI /
12 ایشان... تعالی TSPMI نباد که خدا ایشان را بدان بگیرد این N / فرستاد TSN
فرستاد قوله سبحانه PI فرستاد والله لا يستحي من الحق M / 12-13 الاحزاب 33 : 53 ك /
14 ابن TSPMI ـ N / از انصار بود TSNM الانصاری PI / عشقی TSPMI سنی
N / بود او را TSPMI داشتی N بیارمید PI خواب برسیده بودی M خواب ازو نیارمیده
بودی TS خواب ازوی رسیده بود N / ودر... بودی TSPMI ـ N / 16 مصطفی را TSNM
سید PI / معارج و PI ـ TSNM / کنند TSNM سازند PI / الاسراء 17 : 79 ك /.

رَبُّكَ مقاماً محموداً » او را چون توان دیدن ! ودر این حسرت بودی پیوسته تا روزی مصطفی را – صلعم – خبر داد از این حال که ما ترا در آخرت چون 3 توانیم دید ؟ آیت آمد « ومن يُطعِ اللهَ والرّسولَ فاولئك مع الذين أنعم اللهُ عليهم من النبيّين والصديقين والشهداء والصالحين وحَسُنَ اولئك رفيقاً » .

۴۸۶ – وآن روز که جان پاك مصطفی را وعده رسید که از در این جهان 6 انتقال کند، وبجانب قدم رسد، این عبد الله زید الانصاری را فرزندی بود، بنزدیك اورفت واز بیرون شدن مصطفی ازین جهان اورا خبر داد، گفت : نخواهم که بعد مصطفی – صلعم – این دیدهٔ من در کسی نگرد، وکسی‌را 9 بیند، وگفت : اللهم اعم عيني ! فعميت عيناه .

۴۸۷ – آنکه گفتم فرق میان حضور وغیبتِ پیر، مریدان را در بدایت بود، در پختگی این فرق برخیزد . اینجا یقین بدانی که چرا این انصاری 12 گفت : اللهمّ اعم عيني، ونخواست که کسی‌را بیند . وابو بکررا هزار هزار چندان عشق با مصطفی بود که زید انصاری‌را، چرا این درخاطرش گذر نکرد ؟ برای آنکه انصاری هنوز قوت علم می خورد از مشاهدهٔ ظاهر او، 15 ودرون پرده راهش گشاده نبود، چنانکه ابو بکررا بود . ابو بکر بعد از مرگ از اوهمچنان قوت علم می خورد که پیش از آن .

۴۸۸ – ومصطفی – صلعم – آن روز که از دنیا بیرون خواست رفت . 18 اشارتی لطیف کرده بدین معنی ومی گفت : اليوم ليسدّ كل فرجة الا فرجة

1 توان TSNM توانم PI / حسرت TSNM حیرت PI / 2 مصطفی TSNM سید PI / دارد TSNM کرد PI / حال N معنی TSM - PI / ما ترا TSNM یا رسول الله ترا PI / 3 آیت PNMI پس آیت TS / 3 - 4 النساء 4 : 66 م / 5 را . . . که PNMI - TS / 5 - 6 از . . . انتقال TS واو را از پیش N که با پیش حق M از دنیا رحلت PI / 6 کند PI برند NM کرد TS / وبجانب قدم رسد TSNM - PI / 6 - 7 این . . . رفت PNMI - TS / 7 از . . . مصطفی ازین جهان M از دنیا . . . مصطفی PI از وفات سید N - TS / اورا خبر داد PNI پدررا خبر کرد M زید را خبر کردند او TS / 8 بعد TSNM بعد از PI / من . . . و TSNM - PI / کسی را TSPMI دیگری را N / 12 هزار M - TSPNI / 13 که . . . را PI TSNM - / چرا TSM و N - PI / 14 برای انکه TSNM - PI / او TSN - PMI / 15 بود PMI ـه TSN / 16 از مرگ ازو PI مرگ ازو TS وفات N موت او M / علم TSNM - PI / 17 از دنیا TSN - PMI / بیرون ... رفت TSPMI برفت N / 18 کرده بدین معنی TSNM کرده بود بدین PI / ومی PI و N که TS - M / فرجة الا فرجة TSN خوخة الا خوخة PMI /.

ابي بكر . سدّوا هـــذه الابواب الشوارع الى المسجد الا باب أبي بكر » .
ظاهرش اهل ظاهر می شنود ، وحقیقتش دلخوشی ابو بکر بود . او می دانست
که چه می رود ، ودیگران را از این حدیث حسابی نبود . 3

۴۸۹ – وهذا تمهيد اصل ثان . ديگر بدانكه هركه بزرگی از انبيا يا اوليا
درخواب بیند ، حقیقت جان پاك اورا دیده بود در عالم ملکوت ، همچنان
بود که ظاهر اورا بیند در عالم ملك در بیداری . وچنانکه میوه در مقابلهٔ 6
آفتاب می پزد ، این جان در مشاهدهٔ جمال جان آن بزرگ کمال می یابد .
واین که در نقاب دیـــد اورا نشان سعادتی بزرگ بود ، وعلامت عنایت
است درحق آن عزیز که آفتاب‌را بی نقاب دیدن دیده سوختن اقتضا کند ، 9
هم در نقاب دیدن اولیتر بود که بیند ، چون دیدن ضرورت بود ، وبی حجاب
سوختن دیده می بود .

۴۹۰ – در نقاب عین شفقت بود که نمایند . آن ندیده ئی که میوه‌را سرما 12
وگرما وابرو باران بباید تادر آن اوقات مختلف پخته گردد ؟ اگر همـه سرما
بود نشاید ، واگر همه گرما بود هم نشاید . هر یکی‌را حدّی محدود است
که بیش نشاید وکم نشاید . سبحان من دبرّ الاشياء وقدرها تقديراً . وآن در 15
نقاب دیدن نشان عنایت است تاداند . وآنکه خود حدیث‌ها میان ایشان می
رفت بداند که حدیث کردن آفتاب بامیوه نه چنان بود که خلق در ظاهر
دانند . چنانکه معلم بزبان ظاهر با متعلم حدیث کند تاپخته گردد ، ودر علم ، 18

---

1 الشوارع الى المسجد T S P M I – N / 2 ظاهر T S P N I – M / دلخوشی N M I
T S دلجوئی P / بود T S N M – P I / 4 هذا . . . ديگر T S N M قول ثان من قوله P I /
کـــه T S N M – P I / از T S P M I از بزر گان از N / يا M يا از T S N
و P I / 5 – 6 را T S N M – P I / 6 در عالم ملك M در عالم كون وفساد T S N – P I /
8 كه T S N كه آفتاب را P M I / اورا نشان N اين اورا نشان P I او را T S – M /
وعلامت TSN M علامت P I / 9 ديدن T S N M – P I / 10 و T S N M – PI / 11 بود
T S M آرد N آورد P I / 12 نمايند آن نديده ئى T S N M نمايد نبينى P I / 14 هم T S M
P N I / 15 وكم نشايد T S P M I – N / سبحان . . . تقديراً T S N – P M I / 15 – 17
وآن . . . آفتاب T S P M I – N / 16 تا داند T S M – P N I / 17 بداند T S N M
بدان P I / نه T S N M – P I / .

همچنین بدانکه آفتاب را بزبان تابش خود بانهـــادِ میوه عجایب حدیث بود تاپخته گردد.

3 ۴۹۱ – ومنتهیان تفصیل آن احادیث دانند، ولیکن اهل بدایت را از آن جز تشبیهی نصیب نباشد. جان هربزرگی در آن عالم آفتابی است یا ماهی یاستاره‌ای. نشنیده‌اي أصحابي کالنجوم نشنیده‌ای. «وبالنجم هم یهتدون».

6 بلی شنیده‌ای ولیکن ندانسته‌ای. این جانها که دراین عالم است پرورش از آن جانها می یابد که «ویستغفرون لمنْ في الارض» این بود.

۴۹۲ – دریغا! که این سخنان چنانکه باید فهم نکنی. أرجو که بروزگار

9 این دولت بیابی که فهم کنی، پس در خواب دیدن ایشان پختگی عظیم است، وجان را پرورشی عظیم دهد که چندین سال عبادت را این تأثیر نبود.

۴۹۳ – وهذا تمهید اصل ثالث: آنکه گفته بود چون بیدار شدم، آن

12 حدیث‌هارا فراموش کرده بودم، چنان بهترکه هرچه از آن عالم باین عالم توان آورد، در مثالی چنـــان عظمت ندارد که بیشتر خلق پندارند. لعمری «وتلك الامثال نضربها للناس وما یعقلها إلا العالمون» اما چون بکمال نزدیک تر

15 بود، در مثال نیز نگنجد جزچنین نگویند که «طه» «یس» «ألمر» این از فهم دور تراست که این «ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا یقدر علی شيء» الآیة. اگرچه این مثال هم از آن امثال است که «وما یعقلها الا العالمون».

---

1 را T S P N I ـ M / حدیث بود P N I احادیث کند M احادیث بود T S / 3 و . . . دانند T S P M I چو منتهی رسید آن حدیث داند N / 4 نصیب T S P M I ـ N / نباشد P N I نباید T S M / 5 نشنیده ای و T S N M و P I / النحل 16:16 ك / 6 بلی S N M P I ـ T / این PMI ـ TSN / 7 جانها N P M I عالم T S / که S که در آن عالم است نه بینی قرآن میگوید T P M I ـ N / الشوری 42 : 5 ك / 9 این دولت T S P M I دولتی N / 10-9 است و PI باشدو M است N دهند TS / 10 پرورشی عظیم دهد PI پروش عظیم بود M T S N ـ / نبود T S N M بود P I / 11 تمهیـــد اصل ثالث P I ـ T S N M / شدم T S N M شوم P I / 12 چنـــان بهتر P I چنان به M آن به بود N چنان نبود T S با P N M I بود یا T S / 13 در مثالی N M همه در مثالی T S در مثال P I / 14 العنکبوت 29 : 49 ك / اما . . . نزدیك تر T S N M ـ P I /15 ـ 17 بود . . . العالمون T S N M ـ P I / 15 الر T S M الم N / این T S ـ N M / 16 این T S اینکه N M / النحل 16 : 76 ك ا 17 هم T S ـ N M / العنکبوت 29 : 43 ك /.

۴۹۴ — ودر قرآن مشکلتر از این حروف مقطع بسیاری عجایب است ، أما کی خبر دارد از آن ! . لا بل بدایت فهم قرآن مردان را آن بود که این حروف مقطع با ایشان حدیث کند ، وجمال خویش بر دیدهٔ ایشان عرض‌دهد . 3
ونعوذُ بالله من تحریك سلاسل شیاطین الانس . این کی باور کند که هرچه آدمیـان فهم کنند از قرآن ، پیش از آنکه حروف مقطع فهم کرده باشند ، آن این جهان رابکار آید ، واحکام این جهان بوده واز احکام آن جهان 6
دور بود که بدایت آن جهان چون بر کسی عرض خواهند کرد ، آن بود که هر روز چندین بار باقداح این حروف از دست عنایت ساقی « وسقهم ربهم شراباً طهوراً » نوش کند . مستی ، این مرد داند که چه بود « لا یصدعون 9
عنها ولا ینزفون » مستی ایشان این بود . وقلم تکلیف از ایشان برخاسته‌بود.

۴۹۵ — در این حال گوئی هشیاری ایشان چه بود. نطق ایشان درهشیاری، همه این بود که بیت : 12

ای خوب تراز دیده ودین وهو شم　　　کو حلقهٔ بندگیت ، اینك گو شم

هر یر که بآخرت نرسید ، قرآن نشنید. باورت نبود ؟ از قرآن بشنو!
« وإذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبین الـذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً 15
مستوراً » چه گوئی ؟ ابو جهل قرآن شنیدی ؟ « إنهم عن السمع لمعزولون ».
پس درحق کیست » إنك لا تسمع الموتی ولا تسمع الصُمَّ الدعا » ؟ . قرآن
را بسمعی توان شنید که ابو بکر را بود ، وابو جهل را نبود . 18

---

1 بسیاری عجایب P N M I نیست عجب T S / 2 لا بل بدایت فهم N M لا بل بدایت همه T S عجایب دلایل فهم P I / را آن NM را T S P I / این T S N M - P I / 3 کند P N M I کنند T S / 4 من T S N M منها P I / این کی باور T S M این معنی که باور N و الجن این کی فهم P I / 5 فهم S P N I از آن فهم T S / آن این T S N - P M I / بوده و P I بود و T S N - M / 7 دور بود P N M I دور نبود T S / بود که T S P M I بود ای عزیز چون N / چون T S P M I - N / 8 باقداح T S M قداح P I باقداح وکاسات N / ساقی P N I - T S M / 8 - 6 الانسان 76 : 21 ك / 9 الواقعة 56 : 19 ك / 12 که بیت P N T S - I / 13 اینك P N M I که اینك T S / 19 نبود T S N نکند P M I / از قرآن بشنو P N I - T S M / 15 - 16 الاسراء 17 : 45 ك / 16 الشعراء 26 : 12 ك / 17 الروم 30 : 52 ك / .

۴۹۶ – واگر نه چنین بودی . پس این آیت راچه معنی بودی که « إذا قرأت القرآن » الآیة ، لا بل خلق بظاهرِ قرآن قناعت کرده اند . مصطفی – صلعم – ازایشان چنین شکایت می کند که « یارب إنّ قومي اتخذوا هذا القرآنَ مهجوراً ». انزلَ القرآنُ لِیُعمل به فاتخذتم دراسته عملاً . رُبّ تالٍ للقرآن والقرآن یلعنُه . صمٌ ، گوش ندارند ، قرآن چون شنو ند ؟ بُکمٌ ، زبان ندارند ، قرآن چون خوانند ؟ عميٌ ، دیده ندارند ، آیاتِ جمال قرآن چون توانند دید ؟ « سنریهم آیاتنا في الآفاق وفي أنفسهم » . ما می نمائیم ، أمّا صاحب دیده تواند دیدن .

۴۹۷ – دریغا که خلق از حقیقت خود خبر ندارند ، وقرآن‌را بایشان هیچ پیو ندی نیست ! « أم علی قلوب أقفالُهـــا » ، « إذا جاء نصرُ الله والفتح » می باید که در رسد ، وجز از خدا در نرسد که « نصرٌ من الله وفتحٌ قریب » . فتح آن بود که قفل از دل بردارند .

۴۹۸ – « واللهُ أنبتكُم من الأرض نباتاً » پیدا گردد ، وملکوت آسمان‌را بیند که لا یدخُل ملکوت السماء من لم یولد مرتین ، عیسی – صلعم – می گوید . از شکم مادر بدرآید ، این جهان‌را بیند ؛ واز خود بدرآید ، آن جهان‌را بیند . پس دنیاو آخرت هردوحاضر بیند . أبدانهم في الدنیـــا وقلوبهم في الآخرة . لا بل آخرت‌را سرّ دنیا داند وبیند « ثقُلت في السماوات والأرض ».

---

1 پس P I – T S N M / الاسراء 17 : 45 ك / 3 از ایشان M – T S P N I / چنین T S – P N M I / الفرقان 25 : 30 ك / 5 قرآن M – T S P N I / 5 – 6 ندارنـــد . . . توانند T S N M دارد . . . شنود . . . دارد . . . خواند . . . ندارد . . . تواند P I / 6 دیده T S P N I چشم M / قرآن . . . دید T S P M I چگونه مطالعـــه کنند که N / 6 – 7 فصلت 41 : 53 ك / 7 ما می‌نمائیم N – T S P M I / 8 دریغـــا T S P N I دریغا دریغـــا M / خود P N I – T S M / 9 محمد 47 : 24 ك / 9 – 10 الفتـــح 110 : 1 ك / 10 وجز از خـــدا N وجز ازو T S چرازود M جزاو P I / 10 – 11 الصف 61:13 م / 11 فتح . . . که N تا آن T S P M I / 12 نوح 71 : 17 ك / پیدا گردد T S M پیدا آید PI وادید آید N / 13 لا یدخل T S P N M I لن یلج ن. ل. N / 14 مادر بدر آید T S M ما درید آید لخت N بیرون آید P I / را . . . را N M – T S P I / خود بدر آید T S P N I خود بزاید M / 15 پس . . . بیند T S – P N M I / 16 الاعراف 7 : 187 ك / .

سرّ آسمان وزمین آخرت است که « یعلمُ السّر في السماوات والأرض » ، « إنّ
الله عنده عـــلمُ الساعة » . من عرف نفسه ، بدایت این خوانند « یوم ُتبدّل
الأرض غیر الأرض » . تا اکنون زمین ظاهر دیدی ، اکنون سرّ زمین بیند . 3
« یوم تبدّل الأرض » آن بود .

۴۹۹ – ندیده‌یی که کودکی قرآن از مصحف خواند : سیاهی بیش نبیند
تا روزی که خواند وداند ومعلم وازو گوید : بدّلت اوراق المصحف . تا 6
اکنون از این قوم بود که « یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا وهم عن الآخرة هم
غافلون » . در پیشِ « یعلم السرّ في السماوات والارض » رخت بنهاده است .
أبیتُ عند ربي یطعمني ویسقیني ، « وعنده عـــلم الساعة » لا جرم ابدانهم في 9
الدنیا وقلوبهم في الآخرة . بس بود که هرچه پس از این نوشته شود مشکل بود.
وخلق بس ضعیف دل اند ، وبندهٔ اعتقاد فاسدِ خودند . رویِ شك ندیدند ،
وقدم در وادیِ حیرتِ طلب ننهادند ، وسلوك نکردند ؛ از سخن واصلان 12
ایشان‌را چه خبر ؟ کلموا الناس علی قدر عقولهم ، دست وقلمِ مـــا فروبسته
است ، معذور دار ، واگر نه :

بدان می آورد این پردهٔ کبود مرا که هرچه پردهٔ راز است پاره پاره کنم 15

---

1 الحجر 15 : 6 ك / 1 ـ 2 لقمان 31 : 34 ك / 2 بدایت این T S بدایت از این P I را این بدایت N M / 2 ـ 3 و 4 ابراهیم 14 : 48 ك / 3 زمین ظاهر T S N ظاهر زمین P M I / سر T S P M I بسر N / بیند T S P M I بینا گردد N / 5 ندیده یی که T S N ندیدی که M ندیده یی چون P I / 6 وازو T S N با او M از او P I / 7 از T S P M I باز N / الروم 30 : 7 ك / 8 الفرقان 25 : 6 ك / فی . . . الارض T S N M واخفی P I / 9 ابیت P I ـ T S S M / یطعمني ویسقینی T S P M I ـ N / لقمان 31 : 34 ك / أبدانهم في الدنیا T S P M I ـ N / 10 نوشته شود T S P M I نویسم N / 11 بندهٔ T S N M بندگان از P I / خودند T S N M وخود P I / 12 در . . . طلب T S P I طلب در وادی حیرت N حیرت در طلب بوادی پر حسرت M / 13 چه خبر T S N M خبر نه P I / دست وقلم ما T S N دست وقلم M قلم ما P I / 14 نه T S P N I نه بیت M / 15 بدان میا ورد . . . کنم T S N بدان همه کشد . . . کنم M این پرد، که بود مرایدان میا ورد که هرچه پردهٔ ازل امت پاره پاره کنم P I / .

۵۰۰ – ما را بدعا یاد دارد . وروز آدینه وشب آدینه‌را غنیمت دارد .
ما در وپدرِ خودرا در اوقات شریف بدعایاد دارد که آنرا عظیم ثمره است.
3 ودرویشان وخلق‌را بمال وجاه ودست وزبان دستگیری کند . وزیر دستان‌را
هم حکم خشم مکن که مصطفی – صلعم – چنین گفته است، یکی‌را از بزرگانِ
صحابه که لا تغضب ولك الجنة ، والغضب شعلة من نار جهنم . والسلام والحمد
6 لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله الابرار .



1 – 6 ما . . . الابرار T S P I – N M / 3 وخلق M – N / دستگیری کند M نیکی می کن وواحق می رسان N / زیر M بزیر N / 4 هم M – N / حکم خشم مکن N – M / 6 رسوله . . . الابرار N والسلام علی محمد المصطفی وآله واصحابه وذریاته وسلم تسلیماً کثیراً M / (این نامهٔ آخرین نامهٔ نسخه M میباشد) .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۰۱ – سلام به برکت می رسانم . واو وصیّت میکند پیوسته که چون چیزی می نویسی سلام می رسان ! هذا یتمٌ مندوبه . دیگر نوشته های عزیز برادر عزیز اجل کامل الدوله اطال الله بقاه ویسّر له الوصول الی جناب السعادة القصوی می‌رسد ، ودر رسیدنش بسیار شادی وانس حاصل میشود : 3

وافى كتابك وهو مختصر | كلِماً يزدن معاطفي جذلاً
فملأتُ منه مسامعي فِقـَراً | حتى ملأتُ سطوره قبلا 6

ونچندان عربده می کند که می بایـد . ای جوانمرد ! تو خود معذوری درهمه ، لیکن بس معربدی خود. أين انت من ادب العشّاق! بار آسمان وزمین برآن جوانمرد نهند واومی گوید : 9

شاید که مرا زخم پرا کنده زند | رندی که چو من بگریم او خنده زند

طمع داشتن عاشق بناز کردن معشوق از تردامنی بود ، بنزدیك مردان ، تو کجایی ؟ 12

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ۳۳ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضى الله عنه الرسالة السادسة والثلاثون بسم . . . الرحيم وبه استعين وعليه اتوكل S ومن رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم وبه استعين وعليه اتوكل . الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين T / 2 – 3 سلام . . . رسان T S M – P N I / 3 هذا يتم مندوبه T S – P N M I / 4 – 5 عزيز . . . ميشود T S M ميرسد P N I – N / 6 – 7 وافى . . . قبلا T S N M – P I / 8 اى جوانمرد P N M I جوانمردا T S / 9 اين انت TPN M I اينت S / بار TSN اگر بار PI ار بار M / 10 – 13 جوانمرد . . . كجائى T S P N I – M / 10 او مى T S او N – P I / 11 كنده زند T S N كند كند P I / رندى P N I يعنى T – S / 11 – 12 رندى . . . بناز T – S P N I / 12 داشتن S P I كردن T – N / كردن T S N – P I / عاشق . . . معشوق S S P I عاشقان . . . معشوقان N / تردامنى N ترى T S پرى P I / .

* * * I 59 . M 102 . N 33 . P 70 . S 36 . T 3 . نامهٔ سی وششم * * *

نزیاد شود نــه مرمرا آرد یاد هر چند مرا بیش کُشَد، بیش! زیاد!

۵۰۲ – وهان وهان ! تا نپنداری که این مقام منتهیان بود در عشق . این
3 هنوز در خــامی بدایت عشق بود . أما بدایتِ نهایتِ عشق آن بود که عاشق
معشوق‌را فراموش کند. عاشق‌را با معشوق چه حساب ؟ عاشق‌را کار واعاشق
است ، وا درد وواحسرت . نشنیده یی :

6 چون از تو بجز عشق نجویم بجهان هجران ووصال تو مرا شد یکسان
بی عشق تو بــودنم ندارد سامان
خواهی تو وصال جوی وخواهی هجران

9 ۵۰۳ – این بدایت منتهیان است در عشق که می رود. نهایتش که گوید ،
وکه تواند شنید؟ این را تنبیهی دان، واگر نه تو در آن که نوشتی خود معذوری،
والمشتاقُ مرفوعٌ عنه القلم ، خود عذری سست است . اما اگر آنکه تو مستق
12 مستحق آنی بنویسم کی طاقت داری ؟ هزار هزار چندین عربده برمن خوار
تر بود . احتمال کردن از تو کــه یك ذرّه جواب بی مسامحت نوشتن . بس
زود ترا ملال بگرفت زمن. مصراع : تا باد صبابرتو وزد باش هنوز. بیت :
15 نه خورده می ونه در خرابات شده برخوانده قبالهٔ رزی مست شده

۵۰٤ – در فراق ظاهر بوی ، از آنچه بتو رسد چندین فریاد کنی که نتوان

---

1 ـ 16 نز ... نتوان M ـ TSPNI / 1 هرچند TSPI چنداکه N / 2 وهان و
هان و TSN PI / 3 بدایت SN ـ TPI / 4 و5 وا TS با PNI / 10 نه TS چه N
ـ PI / 11 سست N سره TSPI / مسق TSN ـ PI / 12 کی طاقت داری TS ـ PNI /
12 ـ 13 خوار تر بود TS آسان تر بود هنوز PI چواز تو بود هنوز N / 13 از تو PI ـ
TSN / که یك ذره PNI از TS / 14 مصراع SN بیت TPI / بیت TPI ـ SN /
15 خورده می PNI می خورده TS / بر SNI هنوز بر T / بر . . . شده PI ـ TSN /
16 بودی از آنچه TS اگر بودی از آنچه N از مومنی رنج PI / که نتوان N که TS ـ PI /

گفت. اگر در وصال ظاهر فراق درون‌را بینی کی طاقت داری ؟ فراق درون
دانی که چه بود ؟ آنکه تو از معشوق روی بگردانی ، او خـــود تو را با تو
نماید چه جای اینست هنوز. می باید که مردچنان پروردهٔ وصال وفراق دانی 3
گردد که از وصالش شادمانی نیفزاید واز فراق رنج . این‌را نهایت عشق
مبتدیان خوانند .

۵۰۵ – وبدایتِ منتهیان هنوز از صلب پدر بدرنیامدی ، وروی « في 6
قرارٍ مکینٍ الی قدرٍ معلوم » ندیدی ، احوال بدایتِ ولادت ندیدی ، وشیرِ
لطف نخوردی ، ترا کی حدیث رسد ؟ این نه قهراست ، ونه جواب تا دانی . این
همه‌را تنبیه دان ترا که هنوز چندان عشق روی ننموده باشد که فراق باختیار ، 9
اختیار بکنی . تو این حدیث‌را که باشی وچه باشی ؟ آخر نه در طلبِ دنیا
فراق ما اختیار کردی ؟ آخر دانی که ترا مسلسلاً ومغلولاً نبردند ؟ تو چنین
باید که دانی ! اما من دانم که مسلسل ومغلول بودی . ارجو که بجایی رسی 12
که عربده کنی چنانکه باستحقاق بود و زبان وقت می گوید شعر :

مست گوید همه بیهوده سخن   سخن بیهده بر مست مگیر
هر که او گیرد بر دست شراب   هرچه‌او گوید بردست مگیر 15

۵۰۶ – لعمری تو خود معذوری ، فوالله العظیم ! که ظاهر این کلمات

---

1 ـ 16 گفت ... کلمات M ـ T S P N I / 1 گفت N ـ I P S T / 2 تواز N از P I ـ T S / بگردانی P N I گریزانی S-T / او خود تورا N خود از تو T S P I / 3 نماید TPNI نماید S / وفراق دانی PI وفراق TS فراق N / 4 شادمانی TS شادی PNI / نیفزاید T S N بیفزایـــد P I / عشق N ـ T S P I / 6 ـ 7 المرسلات 77 : 21 و22 ك / 7 احوال T S P I واحوال N / ندیدی T S P I مشاهدت نکردی N / 8 لطف T S P I لطف ازپستان مادر عادات N / کی P I آنکه N ـ T S / این . . . دانی N ـ T S P I / 9 را N P I ـ T S N / 10 اختیار P I ـ T S T / 11 مسلسلاً مغلولاً S P I مسلسل ومغلول N / 13 که T S P I که اگر N / چنانکه N ـ T S P I / می T S P I تومی N / شعر T S T بیت P ـ I / 16 که S ـ T P N I / .

اگر چه قهراست حقیقتش همه لطف است . إن لم تبکوا فتباکوا وإن لم تحزنوا فتحازنوا ، خود شرط است در مقام تو ؛ ولیکن از اینجا که منم این تنبیه
3 واجب دانم ، شفقت اخوّتِ دینی‌را ، هرگز مبادا که قناعت برما راه بزند . باش تا ترا بدایتِ عشق روی بنماید . پس نه عزل ترا یاد بود ، نه سلطان . پس در بدایت عشق از احوالِ مبتدیان قوت خوری . پس اگر از وصال وفراق
6 حدیث کنی ترا مسلم دارد. ای عزیز! می‌نویسی که نسیتَ برّهً ! حاشا وکلّا ! مصراع : یادت نکنم که نه فراموش منی . بجلال وقدرِ لم یزل ولا یزال که اگر نه یاد کردنِ من بودی ترا اگر ترا هرگز از من یاد آمدی . خرده نگه دار .
9 بو العجبیِ تقدیر چه دانی که چه بود « فعسی أن تکرهوا شیئاً ویجعل الله فیه خیراً کثیراً » . دلیران‌را خطاب با او همه این است .

ای بوالعجب از بس که ترا بو العجبی است
12 وَهمِ همه عشّاق جهان از تو غمی است

۵۰۷ – مشتاق را وازو همه این نطق بود .

در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم وزقهرِ دوچشمِ شوخت آواره شدیم
15 از نا باکی بطبع خونخواره شدی ما نیز کنون غلام میخواره شدیم

هشیاران همه این گویند :

یارم نکند غلط ، شماری که کند جوری نکند در اختیاری که کند

---

1 – 17 اگر ... کند M – N S P N I / 1 حقیقتش T P N I با طنش S / 2 از T S N – P I / 4 عزل T S قول N قزل P I / بود T S آید P N I / 5 اگر N – T S P I / 6 ترا مسلم دارد P I – T S N / می T N من S – P I / نسیت برة T نسیت S نسیت مبر P I / 7 مصراع S ع T N I – P / 8 ترا اگر تراهرگز T S ترا اگر هرگز ترا N ترا P I / آمدی T S N نیامدی P I / 9 – 10 النساء 4 : 19 م / 13 مشتاق‌را وازو T S N مستان‌را با او P I / 14 در T S P I از N / وز ... شدیم P I – T S N / 15 از ... میخواره شدیم T – S P N I / .

عاشقِ بلا با او این گوید :

گر بر سرِ من خاروخسك بارانی بارانِ ترا دوختـــه‌ام بارانی

3 عاقل همه این گوید :

من خود چه کسم تازنم از نام تو لاف ؟
نام تو بچون منی رسد ؟ اینت گـــزاف

6 واورا خود از کس یاد نمی کند؛ از باغ امیر گو خلالي کم گیر . منادی قهر در آن حضرت همه این گوید :

گویند به‌بلاساغون مردی دو کمان دارد
9 گرزان دو یکی بشکست ما را چه زیان دارد

هان وهان تا ترا « ففرّوا الی الله » نفریبد که خواندن ایشان هم از برای راندن بود .

12 ۵۰۸ – اهل طمع‌را همه این گویند :

من بر سر کوی آستین جنبـــانم تو پنداری که من ترا می خوانم
نی نی ! رورو ! که من ترا کی خوانم خود رسم من است کاستین‌جنبانم

15 اگر ساعتی دیگر طمع اورا بدارد همه این گویند : مصراع : دور از در

---

1 - 15 عاشق ... در M - T S P N I / 1 بلا ... گوید T S P I عاشق با معشوق همه این نطق زند N / گوید T N I گوید بیت S P / 2 - 3 گر . . . گوید P I - N S N 3 گوید T N I گوید بیت S P / 5 تو بچون منی P N I چو تویی بمن T S / 6 را خود N خود P I را T S / کند P I گوید T N آید S / گیر P N I باشر T S / 8 مردی S N ترکی P I کردی T / 10 هان و S P I وهـــان و T N / الذاریات 51 : 50 ك / هم از T S همه از P I - N / راندن T S براندن P N I / 12 گویند P N I گوید که ففروا الی الله T ففروا الله S ؛ 13 کوی تو P I / 14 خود T S N این P I / 15 دیگر T S دگر P I - N / مصراع T P I - S N / .

خانه ، خانه تاریك مدار ! فاعتبروا یا اولی الأبصار .

۵۰۹ – دانی که ابلیس کیست ؟ داعی است در راه او، ولیکن دعوت می
3 کند از او . ومصطفی – صلعم – دعوت می کنـــد با او . وجلالت لم یزل
ولا یزال ابلیس‌را بدین کار فرا داشت که خلق‌را بگوید که

خواهی که همه کار سلیمت باشد پا چندان کش که بر گلیمت باشد

6 ای عزیز ! در وادی دیگر افتادم، وغمی یارم خوض کردن که مبادا که
عنان قلم از دستِ اختیارما بستانند ، وآنچه نوشتنی نیست نا نوشته به، دَعِ
الشرّ یعبر .

9 ۵۱۰ – آمدم باحدیثِ تو ! یقین دان که وقت‌را صلاح بود این مفارقت ،
هم ترا وهم قومی دیگررا . وارجو که این بار که بسعادت، ملاقات بیشتر افتد،
کار بگونهٔ دیگر بود .

12 عسی الهمّ الذي اصبحتُ فیه یکون وراءه فرج قریب

لن یغلبَ عسرٌ یسرین . قال الله تعالی وهو الصادق فیما یقول « ومن اصدقُ من
الله قیلاً » ، « سیجعل اللهُ بعد عسرٍ یُسراً » . دل خوش دار « لعل الله یحدث
15 بعد ذلك امراً » . درویشان را نیکودار . « لن تنـــالوا البرّ حتی تنفقوا مما
تحبّون » فراموش مکن . « انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من

---

1 ـ 16 خـانه . . . من M ـ T S P N I / 4 ـ 6 بگوید . . . عزیز T S P I از راه
راست فرو گرداند N / 5 سلیمت T S سلامت P I / پا چندان S تا چندان آنجا T پا تا آنجا
P I / 6 مبادا P I نبادا N نباید T S / 7 اختیار ما T S N ـ P I / نوشتنی نیست T S P I
نا نوشتنی N / 8 الشر S P N I السر T / یقین دان T S P I دانی N / 10 بسعادت T S N
ـ P I / بیشتر T تیسیر S T میسر P I / 11 بود T S N I بود بیت P / 12 الهـم S P N I
اللهم S / اصبحت P N I امسیت T S / 13 لن . . . یسرین N ان . . . یسرین T S ان بعد
العسر یسراً P I / هو . . . یقول S P I وهو اصدق القائلین N / 13 ـ 14 النساء 4 : 123 م /
14 الطلاق 65 : 7 م / 14 ـ 15 الطلاق 65 : 1 م / 15 را T P N I را نیزم S / 15 ـ 16
آل عمران 3 : 92 م / 16 البقرة 2 : 267 م / .

الارض ولا تیمّموا الخبیث منه تنفقون » . وآن ساعت که چیزی بمحتاج رسد
از تو ، می دان که یقع بید الله قبل ان یقع بید السائل ، فهو الذی یأخذ
الصّدقات . 3

۵۱۱ – آن ساعت هر حاجت که داری عرض کن ، وعربده آنجا کن .
وچون در نماز گویی : « اهدنا الصّراط المستقیم » دل حاضر دار تو چه دانی
که چه می گویی ؟ ومرا بدعا یاد دار علی الخصوص روز آدینه ، وقت الطلوع 6
والزوال والاقامة وعند قیام الناس الی الصلاة وعند الغروب . در سجود نماز
آدینه اهمّ الحاجات عرض کن بعد تسبیح سجود . وپیوسته می نویس وعربده
می کن که : 9

إذا ذهب العتاب فلیس ودٌّ ویبقی الودُّ ما بقي العتابُ

وبدین بیت‌ها ترنمی می کن که :

کفی حَزنا أنّی مقیمٌ ببلدة وأنت بأخری ما الیك وصول 12
اذا لم یکن بیني وبینك مُرسل فریح الصبا مني إلیك رسول

من نیز می گویم :

سقی الله أیامنا باللوی وأیامنـا بذوی الاخضر 15

۵۱۲ـ جهد کن که چون بسعادت اینجا رسد خودرا از میان اشغال دنیوی چون

---

1 ـ 16 الارض . . . چون T S P N I ـ M / 2 فهو T S P I و N / الفاتحة 1 : 7 ك / تو P N I که تو T S / 7 الناس T P N I الثانی S / عند P I وقت T S N / 8 کن T S N ـ P I / 9 که T S ـ P N I / 11 ترنمی T S N ترنم P I / که T S ـ N P I / 14 من نیز می گویم T S ـ P N I / 15 ـ 16 مسق . . . چون T S P I ـ N / 15 الاخضر P I الاغفر T S / 16 چون . . . رسد T S ـ P I / میان اشغال T S اشتغال P I / چون T S ـ P I /.

بدر آورد، واز اکنون تدبیر آن کند. وترا ای عزیز در خواب بسیار می‌بینم.
ندانم تو چرا نمی بینی. اگر گویم از آنست که بمن مشغول نیستی بنباید که رنجت
3 کند که آخر مارا کلمتکی عربده رسد. وهرجا که زیارتی نشان دهند میرو،
گذشتگان و ماندگان‌را ومارا نیز یاد می‌آور، ودلخوش دار که امید می‌بود
که بزودی هرچه صلاح بود بدو رسد. والسلام.



1 بدر آوردو از T S برون آری هم P I ـ NM / 1 ـ 5 اکنون . . . والسلام T S P I ـ N M / آن کند T S کن P I / 1 ـ 3 وترا . . . رسد T S ـ P I / 4 آور . . . بود T S دارد امیدی دار P I / 5 هرچه T S آنچه P I / بدو T S ـ P I / والسلام P I والحمد لله رب العالمین S + والصلاة علی سیدنا محمد وآله الطاهرین وحسبنا الله ونعم النصیر T / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥١٣ - برادر اجل کامل الدولة اطال الله بقاه ویسر له الی اعذب المشارب
ورزقه مـــا یأمله في دینه ودنیاه . نبشتهها متواتر میرسد ، وشاد میشوم . 3
وارجو الالتقاء عن قریب والله المُیسِّرُ لکل عسیر . ای عزیز ! ترسم که چو
بیدار شوی روز بود ! « افأمن اهل القری ان یأتیهم بأسنا بیاتاً وهم نائمون » ،
« أوَأمن اهل القری أنْ یأتیهم بأسُنا ضحی وهم یلعبون » . در خواب غفلت 6
بودن ، وان تهدید فراموش کردن که « سنستدرجهم من حیث لا یعلمون » نه
کار مردان است . « واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه » ، پنبه از گوش عاقلان
بر گرفت . « وخافونِ ان کنتم مؤمنین » اولو الابصاررا تنبیه تمـــام بکرد . 9
آخر ابـد الآباد را چندان استعداد بباید کردن که زمستان‌را کنی بخریف .
« یا أیها الناس اعبدوا ربکم الذي خلقکم» نهایت کرم بی علت همه‌را علی التساوی
تنبیه میکند . آذنتکم علی سواء ، همانست که « اعبدوا ربکم » نهایت کرم 12
بی علت لا بلا فرق تا بشنوی تنبیه برابر کرد . أمّا آلتِ تنبیه همه‌را نداد .
« والله یدعو الی دار السلام » دعوت عموم‌را بود ، ولکن هدایت ، خصوص را

---

1 بسم . . . الرحیم M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والثلاثون بسم . . . الرحیم
وعلی الله التکلان S ومن رسائله رضي الله عنـــه وارضاه ایضاً الی الصدر کامل الدولة برد الله
مضجعه بسم . . . الرحیم وعلی الله التکلان T / 3 متواتر M که متواتر T S / 5 الاعراف 7 :
97 ك / 6 الاعراف 7 : 98 ك / 7 الاعراف 7 : 182 ك والقلم 68 : 44 ك / 8 البقرة 2 : 223 م /
پنبه S M پینه T / 9 آل عمران 3 : 175 م / اولو الابصار T S ارباب البصائر M / 11 و 12
البقرة 2:21 م / را T-SM / 12 همانست که T S - M / 13 برابر M تراز T ترابر S / نداد
M بداد T S / 14 یونس 10 : 25 ك / .

* * * نامهٔ سی وهفتم . T 4 . S 37 . M 99 . * * *

بود « ويهدي من يشاء » . جـلال آفتاب همهٔ جهان‌را نور مبذول داشت
از جهت خود ، أمّا اختلاف وتفاوت از اختلاف محال خاست ، بسبب موانع
3 حجب .

۵۱٤ – خلق جهان از صفات ازل به تشبیهی قناعت کرده اند. نمی دانند
که اختلاف در آفرینش از کجا خاست . از قدرت وارادتِ او چه دانند !
6 اژدهای اعتقاداتِ فاسد بظنون کاذب راه برایشان بزد. « ما ترى في خلق الرحمن
من تفاوت » چه دانند که چیست ! پندارند که این مناقض است وازین که
« والله فضّل بعضكم على بعض » . اگر بصیرت داشتندی « يُسقى بماء واحد »
9 و « نفضل بعضهـا على بعض في الاكل » وا ایشان بگفتی که حقیقت کار
چونست . القدر سر الله فلا تفشوه ، خطابست وا عموم خلـق . بخود طلب
نتوان کرد . أمّا چون وانمایند چه توان کرد ؟ التعامي من اهـل البصيرة
12 صعبٌ .

۵۱۵ – جوانمردا ! سلطانرا از اسرار مملکت نتوان پرسید . أمّـا اگر
بگوید نتوان گفت : که چرا ؟ « لا يُسأل عما يفعل وهم يسألون » . واقومی
15 گویند : سرّ الله فلا تفشوه ، وقومی دیگررا مینمایند ، إما طوعاً واما كرهاً
« نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا وفي الآخرة » . واموسی گوید :
« فـلا تسألني عن شيء » . چون وقت بود خود گویم « حتى أحدث لك منه
18 ذكراً » . خلق جهان راه گم کردند ، اگرنه درسنت ازلی واجب است که

I جلال T S جلالت M / 5 از قدرت . . . دانند T S – M / 6 اژدهای اعتقاداتی T S
اوهام M / بظنون T S وظنون M / 6 – 7 الملك 67 . 3 ك / 7 واز T از S با M / 8 النحل
16 : 71 ك / داشتندی T S داشتند M / الرعد 13:4 ك / 9 الرعد 13 : 4 ك / 10 خلق بخود T
خلق بخود است S سرخلق M / 11 التعامی M العامی T S / 14 الانبياء 23:21 ك / 16 الزخرف
43 : 32 ك / 17 الكهف 13 : 70 ك / 17 – 18 الكهف 70:18 ك / 18 اگر T S واگر M / .

من طلب شيئاً وجدّ وجد، ومن قرع ولجّ ولج، ومن أدمن قرع الباب يوشك ان يفتح له . در اخبارِ داود خوانده‌ام : يا داود اسمع مني ، وحقاً أقول : من طلبني وجدني، ومن طلب غيري لم يجدني. طلبی باید. خلق جهان هنوز در جوال 3 غروراند ، می پندارند که دارند . باش تا موفقی‌را بشك راه دهند ، وبدانند که ندارد . بافلاس خود بینا گردد . ابن مسعود گوید : انتم في زمان خيركم فيه المسارع، وسيأتي زمان خيركم فيه المتثبت . در آن روز کانِ خود مکشوف 6 بود ، مسارعت می بایست . در این روز گار علما قطاع الطريق اند .

۵۱۶ — پس اهل شك عزيزنـد . يا داود لا تسأل عني عالماً اسكرَه حبّ الدنيا ، فيقطعك عن محبتي . اولئك قطّاع الطريق على عبادي . چون مردرا 9 دیده دهند در نگرد، ببیند، داند که ندارد. شك اینجا پیدا گردد. شك اول مقام سالکان است ، وتا بشك نرسد طلب نبود . پس در حق ایشان : الشكُّ والطلبُ توأمان بود . چونکه بداند که ندارد ، طلب کند . اول راه طلب 12 کنداز راه بران ، پس راه رود . پس چون برسد دیگر بار جـلال ازل کمین قدر برو بگشاید ، اورا وازو نماید . اینجا مرد بکفر بینا گردد که « إنّ الانسان لربّه لكفور » . من عرف نفسه فقد عرف ربه ، اینجـا پیدا بود . 15 ببوقلمونِ وقت اورا بینا کنند که مثَل قلب المؤمن كمثَل ريشة في فلاة يقلبها الريح مرة هكذا ومرة هكذا . زبانش بر دوام این نطق گوید : که يا مُقلّبُ القلوب ثبّت قلبي على دينك . 18

۵۱۷ — سید الاولین والآخرین — صلعم — پیوسته ازینجا گفتی : اللهم

---

1 طلب شيئا S طلب و T ـ M / ومن قرع ولج ولج S ـ T M / 1 ـ 2 ومن ادمن . . . له T M ـ S / 3 طلبی T S طلب M / 4 موفقی T موقفی S M / 6 المسارع . . . فيه T S ـ M / المسارع T المشارع S / المتثبت S المثيب T المثبت M / خود T M علما قطاع الطريق خود S / 10 داند T S ـ M / 11 نرسد S M نرسند T / I2 چونکه T S چون M / 13 برسد S M بسر شد T / 15 فقد T S ـ M / پدا بود T پیدا شود S بود M / 16 کنند M کند T S / از T S ـ M / .

اني أعوذ بك مــن الكفر . تا نه‌پنداری که بکفر بینا شدن اندك
کاریست . من عرف نفسه عرف ربــه ، اینست که إذا أراد الله بعبدٍ خیراً
3 بصَّره بعیوب نفسه ، چنین بود بلا فرق . تا رسی وبینی که إن من الشعر لحكمة .

کفر اندر خود قاعدهٔ ایمانست آسان آسان بکافری نتوان رفت

بایزیدرا گفتند : متی یبلغُ الرجل في هذا الأمر حد الرجال ؟ فقال : إذا
6 عرف عیوب نفسه . مرد زنار کفر به بندد که قدرت ازلی برمیان او بسته بود .
چشمه ایست نامش لطف ، ینبوع قهرست . چه میشنوی ؟ آنجا تقریر کرده
اند این حدیث بر اهل روم وزنار ، ایشان خنندند . ایشان در دیدهٔ او عادت
9 پرست باشند . متبوع ایشان‌را که این دین زنار داشتن از او آموخته اند، در اول
رسیده داند بحقیقت نهاد آدمی . این بداند که :

ملکت آل بنی آدم ندارد قیمتی بندگی باید نمودن ملت پرویز را

12 وقت خودرا بدین تسبیح می گذراند که :

ای کفر دریغا که مغان ازتو بلافند اسم تو پرستند و ز عین تو معافند
در صورت حرف تو دوصد میل برفتند
15 چون نیك نگه کردند در ششدر کافند
یك ذره زوصل تو اگر روی نماید در عــالم سجاده و زنار نبافند

۵۱۸ — اگر اورا نهاده اند که تمام راه برود ، راه ایمانرا بدایت ازینجا
18 سلوك توان کرد ، باقی چیزی دیگر بود ؟ ابو بکر صدیق چون بدین مقــام

---

2 الله S M الله الحکمة T / 3 تارسی بینی T M بینی تارسی S / الشعر لحكمة S M الحکمة لکفراً T / 6 ـ 12 چشمه . . . که T M ـ S / 8 خنندند M حدد T / 11 ملت پرویز T ملکت پرویز M / 12 که T که نظم M / 13 وز عین M وز غیر T ودر غیر S / 16 یك . . . نبافند S ـ T M / 18 توان T S تواند M / .

رسد ، بحقیقت نهاد خود بینا گردد . خجل وشرمسار در پیش مصطفی آید
و گوید : یا رسول الله ما الایمان ؟ خلق این شنوده اند، ولیکن ندانسته اند .
چون رسند بدین مقام ، خود به بینند . مصطفی گفت : یا ابا بکر ان تؤمن 3
بالله . ابو بکر بر خاست وبیرون آمد . سر بسر اهل غفلت چه دانند که
سؤال چه بود وجواب چه بود! بو بکر میباید که در حق او گویند : لو وُزن
ایمان ابو بکر بایمان الثقلین غیر الانبیاء والمرسلین لرجح تاگوید که ما الایمان ؟ 6
که رستم‌را هم رخش رستم کشد . بوقت نزع با یزید زناری بخواست ودر
میان بست و گفت : إلهي إنْ قلتُ یوماً ، سبحاني ما أعظم شأني ، فأنا الیوم
مجوسيٌّ أقطع زناري ، أشهد أنْ لا إله إلّا الله وأنّ محمداً رسول الله . ما الایمان 9
گفتنِ ابو بکر دیگرست ، واینکه عایشه از شك خود نشان دهد دیگر .

۵۱۹ – یك روز عایشه گفت : یا رسول الله إنّ العدو لیسوسُ إليّ أحیاناً
انك لست بنبي ، المعنی لها واللفظ لي ، مصطفی گفت : یا عایشة ! اوتجدین 12
ذلك ؟ این شك قبل الطلب بود . شك بوبکر بَعد طول السلوك بود. وهر کسی
اینجا نرسد ، « وما یؤمن اکثرهم بالله إلّا وهم مشر کون » . بیشتر جنازه‌ها که
بگورستان برند این بود که « وما یؤمن أکثرهم بالله إلا وهم مشر کون » . بمقام 15
ابو بکر یك کس رسد وبس . که در گذرد ؟

۵۲۰ – چه دانسته‌یی تو از این حدیث که الایمان نیف وسبعون باباً ،
أدناها إماطةُ الاذی عن الطریق ، وأعلاها شهادة أن لا إله إلّا الله . ادناها ترك 18
الدنیا ، اعلاها چیست ؟ گویی تواز لا إله إلّا الله حرفی وصوتی شنوی و گویی.
باش تا لا إله إلّا الله را راه روی . پس لا إله إلّا الله بینی . « هل من خالق إلا

---

1 خجل S T – M / 5 وجواب چه بود S M – T / حق S – T M / 6 لرجح S M ان
حج T / 10 گفتن S T – M / نشان M خبر S T / 14 و15 یوسف 12 : 106 ك / 16 یك . . .
وبس S T کم . . . پس M / 17 این S T این که M / 20 را راه روی S T از آن روی بینی
M / الفاطر 25 : 3 م /.

الله » نصب العین تو بود ، پس لا إله إلّا الله گردی ! « اولئك هم المؤمنون حقاً»
اینجا بود که بود . گفت سهل کاریست ، کار آن دارد که أفضل ما قلته أنا
3 والنبیون من قبلي لا إله الّا الله . چه گوئی ! اینست که تو گوئی بزبان ملوث
بغیبت ونمیمت و کذب ؟ حاشا ! در گفتن، عموم اهل سلام برابرند. در دیدن،
لو وُزن ایمان ابي بكر بایمان الثقلین غیر الانبیاء والمرسلین لرجح . در بودن کار
6 بر گونهٔ دیگر بود .

۵۲۱ – وها هنا تُسکب العبرات. یا رسول الله ! بس مفلسم . ما الایمان ؟
اللهم ارزقنا شهادة أنْ لا إله إلّا الله میگویی در حق خود ودر حق من که
9 من نیز میگویم هذا الدعاء وعلیه الاجابة . در آن کوشد که خودرا از دست
علایق برهاند که دنیارا آن قدر نیست که کرا کند که سعادت آن جهان‌را از
بهر او تفویت کنند برخود . « لا تغرنـّكم الحیاة الدنیا ولا یغرنكم بالله الغرور ».
12 دوستان را سلام برساند . والحمد لله رب العـالمین والصلاة علی سیدنا محمد وآله
اجمعین .



1 الانفال 8 : 74 ك / 2 بود گفت T S گوید گفتن M / 4 عموم T S همه عموم M / برابرند
S M را بر آید T / 5 غیر الانبیاء والمرسلین لرجح (تصحیح) لرجح غیر الانبیاء والمرسلین
T S M / 7 وهاهنا S وهنـا T هاهنا M / 10 جهان M حقیقت T S / 11 تفویت M
تقویت T S / 11 لقمان 31 : 33 ك / 12 دوستـان . . . برساند T S والسلام M / 12 – 13
والسلام . . . اجمعین T M والعاقبة للمتقین S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۲۲ – ومن ظنّ جهلاً ان للعلم غاية   فقد بخس العلم الثناء وقصّرا

مردانی باشند که در بُعد راه قرب روند . وراه قرب رفتن خود ایشان‌را 3
ممکن نبود بهیچ وجه الادر بعد . إنّ الله تعالی لینفع العبد بالذنب نصیبه که
فتوی جناب نبوت است ، این نقطه است . خلق بیشتر ازآن غافلان اند .
ابلیس یکی ازین مردان است ، ودر جهـــان کم کس این فهم تواند کردن ؛ 6
زیرا که بدین مقام کم کس رسد ، وتا نرسد چون فهم کند ؟ که فهم این در عالم
روش وکوشش تواند بود لا غیر . چون عاشق در دریایِ کرمِ معشوق غرق
شود ، وازو گویند: خودرا فراموش کردن شرط نیست ، تکلیف ما لا یطاق 9
اینجا بود . هرچند که در نگرد کرمِ معشوق بیند ، وخودرا درمیان گم
کرده ، وازو می‌در خواهد که خودرا بی‌کرم ما بین . این جور نگر که بر من
مسکین کرد !. عاشق عاجز ومعشوق ازوعاجز تر . ببسیار این همه در قرآن 12
یاد کرده اند . نشنیـــده ئی « حم عسق » ؟ مقتضی کرم نبود که راه قرب
ورو در بندد . وممکن نیست این حدیث الادر پردهٔ معرفت بکمال ، نتیجه
غرق شدن بود در دریای معشوق ، وازو گویند : « اخرجْ منها فانّك رجيم . 15
وإن عليك لعنتي » اینت بلعجب حدیثی ، ندانم تا که ازوقوت خواهد خورد!
تسبیح عاشق اینجا این بود که گفته اند :

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح بمنظورهما نگی با دیگر نامه ها) ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنـــة والثلاثون بسم . . . الرحیم S ومن رسائله رضوان الله علیه وقدس روحه T / 4 نبود (تصحیح) بود T S / بهیچ . . . تعالی T در بعد ان الله تعالی عباداً S / 11 می‌در T درمی S / ما T ـ S / 14 الا T ـ S / 15 ـ 16 ص 38 : 77 م / .

* * * نامهٔ سی وهشتم . 38 S . 5 T * * *

آن معرفتی که از تو آموخته ام   دردل دارم وگرچه دل سوخته ام

٥٢٣ – بدین تسبیح راه قرب رود در پردهٔ فراق. فقر که شنیده‌یی این‌بود.
3 هرکه‌را بروگذر بود از سالکان حضرت الهیت، وازیشان گوید وسوگند خورد، وراست خورد، «وقاسمهما إني لكما لمن الناصحين» واشما گفته اند: راه قرب روید! «ففرّوا الى الله». وراه بُعد مروید! «ولا تقربا هذه
6 الشجرة فتكونا من الظالمين». از من بشنوید. راه قرب رفتن رنج ضایع است، وبُعدِ بَعدَ القرب ضرورتِ سنتِ لم یزل ولا یزالست. نشنیده‌ئی: تخلقوا باخلاق الله. از کرم معشوق که جانش بدان بپرورده اند، رنگ دارد
9 «كهيعص» این بود. اگر فهم نکردی «ذكرُ رحمةِ ربّك» دارد، «عبده زكريا» این بود، تا بود که فهم کنی. کرم همه جوانمردی اقتضا کند. الدینُ النصیحة.

12 ٥٢٤ – ابلیس که پروردهٔ کرم بود، ومقربِ حضرت بود، ومعلمِ فریشتگان بود، وزاویهٔ او برابر ساق عرش خدا بود، وکلّم الله تکلیما بی واسطه از خواص قدم او بود، چون تواند که نصیحت نکند «إني لكما لمن الناصحين»
15 کجا روید؟ شعر:

دل بروسه دا تا ان کل وان کونه دیم
نموی ارتو نخواهی که دلت وساریو
18 کار واسان ادر کس‌را هخه چشم نکند
نه بمن دردل باشد نه تو در دامان نو

اگر سالك گوش واحدیث او کند «فدلّیهما بغرُور» نقد کشد؛ زیرا که
21 ابلیس راه قرب خود می‌رود درین نصیحت، أما اورا راه قرب حالی درآنست

---

4 و 5 الاعراف 7 : 21 ك / الذاریات 51 : 50 ك / 5 – 6 البقرة 2 : 35 م والاعراف 7 : 19 ك / 6 رفتن (تصحیح) رفتم S T / 9 – 10 مریم 19 : 2 ك / 10 کنی T نکنی S / 12 معلم S بعلم T / 13 برابر S سر T / کلم S کلمه T / 15 – 19 شعر . . . نو T – S / 20 الاعراف 7 : 22 ك / کشد S گسست T /.

که گوش واسخن او نکند ، که اگر گوش واسخن او کند راه ورونیز ببندند از جناب ازلِ « یُضلُّ من یشاء » ، « ربنا ظلمنا » حاجت افتد که وا راه آید . پس چون اورا در حال مصدِّق دارد ، اورا غول ببرده بود . 3
باید که اورا تکذیب کند ، ومردوار برگذرد .

۵۲۵ — چون بمقام ابلیس رسد ، وزاویهٔ او در ساق عرش بنهند . اگر از راه‌ابلیس اورا نهاده اند که برود ، چون وازان مقام رسد ، تصدیق اینجا 6
شاید که کند بقول ابلیس ؛ زیراکه اکنون صاحب ذوق است . آنگاه مقلّد بود . ولیکن غالب آن بود که ابلیس‌را اینجا نیاورد ؛ زیراکه اوراهِ بُعد می‌رود « فخسفنا به وبداره الارض » . واز آنجا که حقیقت کاراست اوراه 9
قرب رفته بود در بُعد . ولیکن محال بود که سالك این فهم کند در عالم علم وتمیز . پس اگر چنانکه سالکی گرمرو بود که روش او گرم‌تر از روش ابلیس بود ، این سالك ابلیس‌را لا محاله در راه واز بینند ، وازو در گذرد . 12
وابلیس گوید : این مرد از من سیه گلیم تراست . فتحه سر قولی گفته است : که ابلیس گاه گاهی گوید که در جهان از من سیاه‌گلیم‌تر آن مرد آمد .
والحمد لله رب العالمین ، والصلاة علی سیدنا محمد المصطفی وصحبه الطاهرین . 15



2 ببندند S بندد T / 3 دارد . . . ببرده T ندارد . . . نبرده S / 6 واز S در T /
9 القصص 28 : 81 ك / 11 او S ـ T / 13 وا زو S او از T / 14 ازمن S ـ T / 15 والصلاة
. . . الطاهرین T ـ S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۲۶ —

3 بی دیده ره قلندری نتوان رفت   دزدیده بکوی مدبری نتوان رفت
کفر اندرخود قاعدهٔ ایمانست   آسان آسان بکافری نتوان رفت

اکنون او بیش از ماضی چیزی زمـــانی است بچندین هزار هزار سال
6 نامتناهی . اینجا بدانی بیقین که میان او وعقل اول که مخلوق اوّلست ،
زمان نا متناهی است . وقلیـــل في الخلق من يفهم ذلك . چون سبق رتبتی‌را
تفاوت است آن تفاوت‌را میزانی هست از زمان ، چنانکه گفت : إنّ الله خلقَ
9 الارواح قبل الاجساد بألفي ألف عام .

۵۲۷ — این مایهٔ رتبت‌را چندین تقدیر کرد ، درروز گار زمان . وهم ازین
عالم است « وإنّ يوماً عند ربك كألفِ سنةٍ مما تعدون » . واینکه « ليـــلةُ
12 القدر خيرٌ من ألفِ شهر » . وتفكُّر ساعةٍ خيرٌ من عبادة سبعين سنة . وهان
وهان تا ظن نبری که این گزافست یا تقریب مثلا ، لا بلکه این در دیدهٔ نبوی
همچنانست که جوهری داند که مثقالی زر به از پنج مثقـــال نقره ، وبه
15 از صد مثقال مس ، وبه از چندین هزار هزار من سنگ . ومثقالی یاقوت به
از چندین مثقال زر . وداند که هر مثقالی‌را از آن جوهر چون خواهد که تقدیر
کند بزر یا بیاقوت مثلا چون باید کرد . وخباز داند مثلا که چندین من نان
18 بمثقـــالی زر چون تقدیر باید کرد . وقصاب داند که گوشت بزر چون تقدیر

ابسم . . . الرحیم (تصحیح برای هما هنگی آغازنا مه ها) ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة والثلاثون بسم . . . الرحيم وبه استعين S ومن رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم وبه استعين T / 11 الحج 22 . 47 ك / 11 – 12 القـــدر 97 : 2 ك / 14 جوهری T فرمود جوهری S / 17 وخباز T وچون خباز S /.

* * * نامهٔ سی ونهم . T 6 . S 39 * * *

می باید کرد . وهمچنین هر چیز در اینجا بزر تقدیر توان کرد نه از گزاف

۵۲۸ – پس همچنین که بایع نان و گوشت وجامه ودیگر مأکولات وملبوسات
ومشمومات پیداست در این جهان ، وآن‌را براین منهاج مقدر الثمن بکرده 3
اند، ببصیرت نه از گزاف. پیغمبر داند که چندین رکعت نمازرا ثواب چه بود،
وچه ارزد ، وچندین روز روزه ، تفاوت روزه در روزها ، وتفاوت صلاة
وزکات در اوقات مختلف ، تا گوید که رکعتان في جوف الليل كنزٌ من كنوز 6
الجنة ، وتفكّرُ ساعةٍ خيرٌ من عبادة سبعين سنة ، وجذبةٌ من جذبات الحق
يوازي عمل الثقلين. ودر قرآن مجید گوید : « ليلةُ القدرِ خيرٌ من ألف شهر »
و« إنّ يوماً عند ربّك كألف سنة مما تعدون». واینجا بسیاری اسرار پید اگردد، 9
وبسیار مشکل حل شود . والله يزيدنا علما بقصورنا فضلاً منه، وينفعنا بما رزقنا
من العلم بكرمه وجوده إنه ولي ذلك .

۵۲۹ – پس غرض از این همه بیان آنست که بدانی که چون آن رتبت که 12
روح راست بر غیری چون خواهند که سبق زمانی تقدیر کنند ، کنایت از آن
این بود که بألفي الف عـــام بود ، ورروا نبود که این رتبت نا متناهی بود
بضرورت ، بحکم آنکه کالی که روح را است وغیری‌را نیست . راه ازین غیر 15
بدان کال روح متناهی است . ورروا نبود که نامتناهي بود اصلا والبته که
ما به یقین دانیم که ما يتناهى لا يكون أكثر مما لا يتناهى . وراه از ناقص
بکمال مطلق، وآن کال که حق‌را است ، نامتناهی است . پس اگر ازین ناقص 18
راه بکمال روح مثلاً که دونِ کال حق است هم نا متناهی بودی ، لازم بودی ما
يتناهى اکثر مما لا يتناهى باشد . واز آنجا که ظاهر است؛ تناهی ولا تناهی
برکم افتد . واینجا نه کمِ متصل است که براجسام افتد ونه کمِ منفصل که در 21
اعداد بود .

۵۳۰ – ولیکن على الجملة ما به یقین دانیم که از حیوانیت راه بآدمیت، کم از

3 مقدر T مفدار S / 4 پیغمبر T پیغامبر S / 8 القـــدر 97 : 2 ك / 9 الحج 22 : 47 ك /
10 علما T ـ S / بما T مما S / 13 کنند S / کند T / 16 متناهی (تصحیح) نامتناهی S T /
20 لا تناهی T لا يتناهى S / .

آنست که از جمادیّت مثلاً بآدمیّت . پس راه از هرچه در وجود بود بهرچه
در وجود بود متناهی باید که بود ، الّا آن راه که بکمال حق است عزّ اسمه .
3 پس چون چنین بود ، راه میان او وعقل اول که شریف‌تر موجوداتست
وقریب‌تر بکمال او ، راه نامتناهی باید که بود ؛ زیراکه حق واجب است ،
وعقل اول ممکن ، وواجب بذات خود حق بود وممکن باطل ، واز
6 باطل بحق راه نامتناهی بود . ودر جهان کسی که این سخن‌را چنانکه باید
فهم کند عزیز بود . پس پدیدار آمد که چون خواهم که رتبتی‌را که میان حق
است وعقل اول بزمان تقدیر کنیم صورت نبندد ومحال بود ، الا که گوئیم
9 میان حق واو زمان نامتناهی بود . وتقدیر رتبت روح بدوهزار هزار سال ،
از آن جهت توانست کردن که آن متناهی بود واین بضرورت نا متناهی .

۵۳۱ — پس اکنون در حق حق تعالی بیش از هزار بار ودو هزار بار بود مثلا
12 بزمان نامتناهی ، واین بر قدر عقل تواست ، والّا اکنون وفردا ودی در حق
او همه‌یکی بود که این تعدد در حق چیزی بود که قوامش بزمان بود ، وحق
تعالی وتقدس قیّوم زمان است . واز قیوم هرچه در وجود آید حق بود. وروا
15 نبود که ازین معانی عبارت بود اصلاً ، إلا متشابه ومستعار . پس اگر کس‌را
غلطی افتد ، اینجا باید که برآن اعتماد نکند که این از تنگی عبارتست ،
والا حدیث این معانی چون راه دل گشاده گردد ، ادراك ازین چیزهـا کار
18 اوست وطبیعت او ، وآن راه هرگز از علم واز نطق گشاده نگردد که
روا بود که علم‌را ونطق‌را در آن گشایش مدخلی بود ، چنانکه سنگ‌را
مدخلی بود در آنکه آتش بیرون آرد از آهن مثلا . والسلام والحمد لله رب
21 العالمین ، والصلاة علی محمد وآله .

---

1 راه . . . بهرچه T. هرچه S / 3 پس . . . او T – S / 4 او T – S / 5 حق T – S /
بود و S بود T / 8 بزمان 3 بزبان T / 10 متناهی T نامتناهی S / 11 حق S – T / از هزار بار
S از بار هزار T / 12 بزمان S بزبان T / 13 یکی بود S T امرو زو پریرو دی‌و فردا . . .
هرچاریکی بود تو مزدا (حاشیهٔ S) / قوامش بزمان S فراموش بزبان T / 14 از S – T /
آید حق بود S – T / 16 نکند S کند T / 18 که T بلی S / 21 والصلاة . . . آله T – S /.

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٣٢ – فصل: في تمهيد المقدمة. حق تعالی حیوانات‌را مختلف آفریده است.
بعضی‌را از خـاك آفرید، وهریکی‌را حوصلهٔ دیگر داد وقوتی دیگر نهاد. 3
وبعضی‌را از آب آفرید، ودر حوصله وقوت همچنان مختلف بوند. وبعضی‌را
از آتش آفرید وهمچنین مختلف بودند. وبعضی از هوا «والله خلق کل دابة»
کنایت‌است ازین. وهریکی‌را ازین حیوانات الهام داد، تاقوت خود بدان‌بدانند. 6
«قد علِم کل أناسٍ مشربهم» اینست. ودر وجود این حیوانات بسی عجایب
تعبیه کرد. «وفي خلقکم وما یبثّ من دابـة» این بود. وچون یکی‌را ازین
حیوانات قوت در باید، حالت اضطراب اقتضا کند، چون قوت یافت، حالت 9
سکون اقتضا کند. اگر بعد الطلب قوت دست ندهد، حالتِ درد ورنج
اقتضا کند.

٥٣٣ – فصل: چون این مقدمه گفته شد، بباید دانست که در دلهای 12
آدمیان همچنان اختلاف وتفاوت است که درین حیوانات. هریکی‌را حوصلهٔ
دیگراست، وقوتی دیگر. ترجمهٔ قرآن ازین معنی اینست که: «ومِن آیاته

---

1 بسم . . . الرحیم M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الاربعون فیما سئل عن القبض و البسط فذکر في ذلك فصولا بسم . . . الرحیم S ومن کلامه رضي الله عنه وارضاه فیما سئل عن القبض والبسط فذکر في ذلك فصولا T / 2 فصل . . . تعـالی T S وبه نستعین خدا M / 4 وقوت T M وقوت وقوت S / 5 النور 24 : 45 ك / 7 البقرة 2 : 60 م / 8 الجاثیة 45 : 4 ك / وچون M چون T – S / 9 باید S M یابد S / 13 هر T S که هر M / 14 الروم 30 : 22 ك / .

* * * نامهٔ چهلم . T 7 . S 40 . M 110 * * *

اختلافُ ألسنتِكم وألوانكم . إنّ في ذلك لآيات » . ما دام که حوصله‌را قوت
می‌در باید ، درو انزعاجی واضطرابی می بود ، این حـــالت‌را شوق گویند .
3 چون قوت بیافت ، وآن انزعاج طلب بسکونت وجـدان بدل افتاد ، آن
حالت شوق بحالتی بدل افتد که آنرا بسط گویند . اگر قوت متعذر بود پیش
از طلب یا پس از طلب ، حالتی دیگر اقتضا کند که آنرا قبض گویند .

6 ۵۳۴ — فصل : والله یقبض ویبسط ، هر که صاحب دلست ، اورا نقدی
هست که قوتِ حوصلهٔ اوست. چون آن نقد ازو واپوشید طالبِ قوت آید.
« وإذا أظلم علیهم قاموا » أظلم علیهم کنایت است از واپوشیدن . « قاموا »
9 کنایت است از برخاستن در طلبِ قوت. ونقد واپوشیدن ضرورت است در سنتِ
ازل . ومحل صاحب نقداست تا عشقش وا نقدِ دلش تا چه حداست ؟ « ولقد
فتنا الذین من قبلهم » کنایت است از آن که نقد واپوشیدن ضرورتِ سنت
12 است تا دانی «فلیعلمنّ اللهُ الذین صدقوا ولیعلمنّ الکاذبین» کنایت است ازآنکه
نقد واپوشیدن محك است .

۵۳۵ — فصل : چون طالب بود اگر نقد وازو دهند ، بسط اینجا پیدا
15 گردد که معشوق او روی وازو کرد . واگر سالك‌را در درون پردهٔ قرآن
راه بود بداند که آن چه بود . اگر هنوز بیرون پرده است « ن . والقلم ومـــا
یسطرون . ما أنت بنعمت ربك بمجنون ». این حدیث اورا بیان کند تا همگی
18 درون او ازین قوت میخورد ، وسکونت می بود، وطلب زیادتی تقاضا نمی کند،

---

1 اختلاف T S خلق السماوات والارض‌واختلاف M الروم 30 : 22 م / 3 طلب TM ـ S /
6 فصل T S فصل قال الله تعـــالی M / 7 حوصله ... قوت T S ـ M / 8 البقرة 2 : 20 م /
8 ـ 11 ازوا . . . است T S ـ M / 10 ـ 11 العنکبوت 29 : 3 م / 11 ضروت سنت TS ـ
M / 12 العنکبوت 29 : 3 م / 12 ـ 13 است ... پوشیدن T S ـ M / 14 بود T S آمد M /
16 ـ 17 القلم 68 : 1 ك / 17 تا T S فصل تا M / 18 کند بود T S / .

وبسط حال می بود. اگرآن حال دراز واکشد حال نگویند، مقام گویند
که مردم مقیم است، وروش ازو منقطع. «ماکثین فیه أبداً» این بود.

٥٣٦ ـ فصل: اگر نقد رو وازو کرد، ولیکن صدمهٔ «ولئن شئنا لنذهبنّ
بالذي اوحینا الیك»، وازان مقارن می بود. این حالتی بود که قبض وبسط 3
ممزوج بود درو. واین‌را بوقلمون وقت توان گفت. گریه وخنده برظاهر
اینجا جمع گردد. این آنگه بود که قبض وبسط رو در باطن او دارد. 6
اگر بسط رو در ظاهرش دارد، وقبض رو در باطن دارد، پنهـان گریم
بآشکارا خندم، اینجا بود. مصطفی ـ صلعم ـ از این قوم چنین خبر می‌دهد
که إنّ لله عباداً یضحکون جهراً من سعة رحمة ربهم ویبکون سرّاً من خشیة 9
عذاب ربهم.

٥٣٧ ـ مگر حال داود پیغامبر چنین بوده است که وازو میگفتند:
خفني کما تخاف السبع الضاري. این روی اگر در خلق داشت، زمان چنان بود که 12
چنین دارد که حبّبني الی عبادي. فقـال: أيْ ربِّ وکیف أُحبّبك الی
عبادك؟ فقال ذکّرهم آلائي عند کل صباحٍ ومساءٍ. بیرون همه رجاء، ودرون
همه خوف. پس اگر چنانکه همگی دل روی در کرم معشوق دارد، اگرچه 15
نقد هنوز در پردهٔ تعززِ خود بود، طمع رو واکردنش سخت غالب باشد؛
اینجا گریه آشکارا شود وخنده پنهان. وقتی حاشیهٔ این پرده بر گرفتند، دیدهٔ
داود بر نقطی ازین کرم افتاد، شادیش رخت وادرون برد، ورنـج خیمه 18
بیرون زد، گفت: إلهي لا ینبغي لمن عرفك أن یقطع رجاه عنك.

---

1 حال TM کار S / 2 مردم S مرد TM / ازو TS او از قد او M / الکهف 18 : 3 ك /
3 ـ 4 الاسراء 17 : 86 ك / 5 دروه و M ـ TS / 7 باطن دارد M باطن TS / 8 اینجا بود
M ـ TS / قوم TS ـ M / می دهد TS داد M / 12 این TS واین M / اگر TS که M /
زمان TS فرمان M / 14 ودرون M درون TS / 16 کردنش TS کرد قبض M / 18نقطی
TM لفظی S / 19 بیرون TS در M /.

۵۳۸ – فصل : اگرچنانکه بعد الطلب والطمع نقد روی وازو نکند ، اینجا قبض حال بود . « لیس لك من الامر شيء » هرساعت وانهاد او کارخود میکند . « إنّ الله لغنيٌ عن العالمين » ورجان شبیخون می‌آرد ، واو در مجالِ قدر لا یبالی جانی میکند ، تا خود این حال بچه رسد .

۵۳۹ – فصل چون همه حوصله بود ، وقوت ، یا قوت بود ؛ ولیکن در حوصله قرار نمی گیرد که قوت آن حوصله‌را ، چون آب می بود ، ریگ‌را فریادِ « واجوعاه » اینجا کند . اگر قوت بیش از حوصله است ، همه ناز وکرشمه اقتضا کند ، أنا سید ولد آدم ، ولا فخر ، نطق وقت بود . مصطفی – صلعم – روزی آن حالِ اول اختیار میکند ، وروزی این حالِ دوم که أشبعُ یوماً وأجوعُ یوماً . واز ان حال صبر مقارن می بود ، و « إنّ الله مع الصابرين » . وواحـال دوم شکر مقارن می بود . « وقليلٌ من عباديَ الشكور » . وایمان خود همه اینست : الایمان نصفان ، نصفٌ صبرٌ ونصفٌ شکرٌ . صبر در فراق ، وشکر در وصال . « إنّ في ذلك لآياتٍ لكل صبّار شكور » .

۵۴۰ – چون نهاد درین احوال رام گردد تا بدان حد که هیچ حالی‌را در او مجالی نتواند بود لانّه مُحيَتْ رسومُه وغُيِّبَتْ آثارُه . این مردرا فقیر گویند . ایمان ازوور پردهٔ كادَ الفقرُ أن يكون كفراً ، سایه فکند . « من كان يريدُ العزّةَ فلله العزةُ جميعاً » نقد گردد . چون بر ابو بکر گذر کند ، خجل

---

1 فصل S T – M / 2 آل عمران 3 : 128 م / 3 العنکبوت 29 : 6 ك / آرد T کند S M / مجال S T قالب M / 4 یبالی S T ابالی M / 5 یا S M نه T / 6 آن حوصله را M از حوصله ها S T / 7 فریاد S T – M / کند S T بود M / 10 وازان S T تا وازان M / می S T – M / 10 – 11 البقرة 2 : 153 م / 11 – 12 سباء 34 : 13 ك / 13 – 14 ابراهیم 14 : 5 ك و 31 : 31 و 34 : 19 و 42 : 33 / حالی S T حالق M / 16 نتواند بود S T نبود M / لانه . . . آثاره S – T M / 17 ور پردهٔ S T بریزد M / فکند ITS فکند M / 17 – 18 یونس 10:35 ك / .

وشرمسار در پیش مصطفی آید ومی گوید : ما الایمان ؟ مصطفی میگوید : أن تؤمنَ بالله ورسوله . اینکه هیچ حالی‌را در توجای نبود ، وبهیچ حالی نیز شادی واندوه زیادت نگردد . تؤمن بالله ، بندهٔ خدا باشی . پس که حال 3 حجابست ، ومقام شرك . در قرآن قدیم از آغاز وانجام این حدیث چنین کنایت کردند که « ألم ترَ أنّ الله أنزل من السماء ماءً فسلك به ينابيع في الارض ثم يخرج به زرعاً مختلفاً الوانه ثم يهيج فتراه مصفراً ، ثم يجعله حطاماً 6 إنّ في ذلك لذكرى لاولي الالباب » .

۵۴۱ — فصل: کمال قبض ابدی از مشاهدهٔ عظمت خیزد. ونور سیاه اینجا پیدا گردد. وکمال درد ابدی از مشاهدهٔ ارادت ازل خیزد. وگاه گاه مشاهدهٔ 9 این دو صفت اضداد ، آن کمال قبض و درد ابدی اقتضا کند. وگاه بود که مشاهدهٔ علم ازل قبض ودرد اقتضا کند . وازین نقطه که میگویم در مشاهدهٔ علم ازل، هیچ بویی بشام من نرسیده است البته. اما شنیده ام که فتحه سرقولی 12 گفت : بباید ترسیدن از آن خدای که داند که فردا چه خواهد بود . درمعنی این حدیث هیچ پی نمی‌برم . والسلام والحمد لله رب العالمین ، وصلواته علی محمد وآله اجمعین . 15



1 در TS ـ M / 2 رسوله M ـ TS / حالی... نیز TS ترا M / 3 اندوه TS اندوهی M / پس TS وبس M / 5 ـ 7 الزمر 39 : 21 ك / 8 ـ 9 مشاهده ... ازل T S ـ M / 10 اضداد ... درد M امداد از کمال قبض ودرد T S / 11 نقطه که S M فقط T / 12 ازل T S ازلی M / 13 ـ 14 معنی این حدیث T S این معنی M / 14 والسلام T S ـ M / 14 ـ 15 وصلواته ... اجمعین T S ـ M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۴۲ – برادر اجل کامل الدوله مخصوص است بدعای بسیار . والله عز
3 وجل سلك به سبيل السعادة القصوى. نبشتهٔ عزیز رسید، وخواندم وشاد شدم
بسلامت بودن آن عزیز . باید که خودرا در میان مشغلهٔ دنیا فراموش نکند
که فتوی مصطفی در حق پراکندگان از بهر دنیا اینست که ومن تشعّبت
6 به هموم الدنیا لم یبال اللهُ في أيٍّ اودیتها یهلکه . هر که در میان مشغلهٔ دنیوی
بیرون رود ازین جهان ، در گَـوی خواهد بود از گوهای دوزخ . آن هاویهٔ
بی عمق که شنیده‌یی دنیا است لا غیر . « ومن أراد الآخرة وسعى لها سعيها
9 وهو مؤمنٌ فأولئك كان سعيهم مشكوراً ». اگر تو گویی من مریدم، آخرت‌را
« وسعى لها سعيها » بباید . ومعذلك « وهو مؤمن » بباید والا عمل بی‌ایمـانرا
بباد بی نیازی برخواهند داد که « وقدمنا الى ما عملوا فجعلناه هباءً منثوراً ».
12 تو مریـد آنی که عمر در طلبش خرج می کنی. اگر نیمی از عمر در طلب
دنیاکنی ، نیمی در طلب دین کنی برابر بلا ترجیح، مقام تو اعراف بود که
« وعلى الاعراف رجال ». واز آنگه تو دانی که در طلب دین خرِ لنگ باشی،
15 ودر طلب دنیا کرّه تازی .

---

1 بسم . . . الرحیم TM ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الحادية والاربعون بسم . . . الرحیم S / 2 برادر S وبه استعين برادر T ربه نستعين برادر M / 4 آن M او TS / 5 که و TM و S / 6 هموم الدنیا TS همومه M / اودیتها TS اودیته M / میان T از میان M میان دنیا از S / 7 رود ازین T نرود در آن M نرود از ین S / 8 بی عمق TS عمیق M / دنیا TS این M / 8 – 9 الاسراء 17 : 19 ك / 10 بباید . . . بباید SM شاید T / والا عمل بی M ولا عمل فی T وسعی دبی S / 11 خواهند M خواهد TS / الفرقان 25 : 23 ك / 13 کنی . . . کنی TS – M / مقام TS خرج کنی مقام M / 14 الاعراف 7 : 46 ك / واز TS واگر از M /.

* * نامهٔ چهل ویکم . T 8 . S 41 . IM 72 * * *

۵۴۳ – گوش دار تا قرآن مجید در حق تو و مریدان دنیا چه میگوید : « من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید . ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموماً مدحوراً ». درین آیت تأمل کن ، تأملی تمام، پس وانفس خود گوی: 3
اگر ایمان داری که این قول خداست چرا باورش نداری در آنچه میگوید ؟ واگر ایمان نداری چرا بزبان چیزی گویی که در دل از آن خبر نداری ؟ « کبُر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون »، « اتقوا الله وقولوا قولاً سدیداً». 6
قول سدید آن بود که آنچه نداری نگوئی ، لو لم ادع الکذبَ تأثماً لترکته تکرما . دروغ گویی وشرم نداری .

۵۴۴ – إنکار که با خلق راست آید ، معصوم الدم والمال گردی 9
تا بکنار مرگ در گور . هرچه نقد دل نبود، زبان نتواند گفت. وچون زبان گزدم ومار بخورد ، حدیث « لا إله إلّا الله » چون گویی ؟ حقیقت این کلمه باید که دردرون رخت نهاده بود ، تا در گور دل آن توحید می گوید که دل 12
نمیرد ، محل الایمان لا یأکله التراب . چون حقیقت ایمان در دل نبود ، بوقت مرگ زبان از تو واستانند، نطقت بماند. سوء الخاتمة آن بود، والعیاذ بالله. جهد کن تا چندان سعی که در دنیا می کنی ، در دین بجا آری وإلّا کار بر 15
خطراست . دنیارا که یقین ندانی که چند در خواهی بود ، در او این همه سعی بکردی ! لا بل یقین دانی که صد سال بیش نخواهی زیست . چنانکه الی ابد الآباد در گور وبر عرصاتِ قیامت ، خود هیچ سعی نباید زادِ 18
گور را ؟

---

1 تو و M ـ TS / 2ـ3 الاسراء 17 :18 ك / 4 داری TS گویی‌داری M / که این M–TS / 6 الغافر 40 : 35 ك / الاحزاب 33 : 70 م / 11 دم TS کژم M / 16 در T درو S ـ M/ در او TM و S / 17 چنانکه S ـ TM / 19 زاد گور را ؟ TS کردن زادت کو ؟ M /.

۵۴۵ – « فتزوّدوا فإنّ خيرَ الزادِ التقوى » فراموش كردى ؟ الله ! الله !
خيرى مى كن كه من أطعم جائعـاً أطعمه الله ، ومن كسا عارياً كساه الله .
3 جهد آن كن كه خودرا بر فتراك درويشى بندى كه از من وتو بطريق استقلال
چيزى نخواهد آمد . طمع بريدن يكبارهم شرط نيست ، أما ظاهر اينست كه
مى گويم . اگر اكنون نظر نكنيم كى خواهيم كردن ؟ مگر كفن بگازراست .
6 عجبا بنى آدم ! مصطفى – صلعم – چنين مى گويد : لو علمت البهائم مَن الموت
لمـا أكلتم منها سميناً . در گوشه‌يى هرروز ساعتى خلوتى مى كن ومى گوى :
مرگ ! مرگ ! تا بود كه انتباهى پديد آيد . اكثروا ذكرَ هادِمِ اللذات
9 فوالذي نفس محمد بيده لو تعلمون ما أعلم ، لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً . وازو
گفتند : يا رسول الله هـادم اللذات چه بود ؟ گفت : مرگ ! « ولتجدنّهم
أحرص الناس على الحياة الدنيـا » صفت كافرانست . تا كى قرآن‌را راست كنى
12 وفهم نكنى ؟ أُنزل القرآن ليعملَ به فاتخذتم دراسته عمـلاً . خواندن وفهم
نكردن بچه كار آيد . رُبَّ تالٍ للقرآن والقرآن يلعنه ، فراموش مكن كه
شرط نيست .

15 ۵۴۶ – زير دستانرا نيكودار ، وخيرى مى كن چندان كه توانى . والقليل
عند الله كثيرٌ ، والكلمة الطيبةُ صدقة ، وصدقة السر تطفىء غضب الرب .
ومارا بدعا ياد دار بر سرِ تربتهاى عزيزان ومى گوى : اللهم لا تجعله من
18 عبَدَةِ الدنيـا واجعله من عبيدك برحمتك . والسلام والحمد لله رب العالمين ،
والصلاة على محمد وآله أجمعين ـ والعاقبة للمتقين .

---

1 البقرة 2 : 197 م / 4 طمع T S وطمع M / 5 اگر M كه T S / كفن بگازر M كفن بكار S كفر بكار T / 7 منها T S – M / 10 – 11 البقرة 2 : 96 م / 11 راست T S درست M / 12 وفهم نكنى T S – M / 17 ومى گوى T S مى گوى M / 17 – 18 تجعله . . . اجعله T S تجعلنا . . . اجعلنا M / 18 والسلام T S – M / 19 والصلاة . . . اجمعين T وصلواته على محمد وآله الطاهرين S – M / والعاقبة للمتقين T M – S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٤٧ – بدان ای برادرعزیز أطال الله بقاك وسلك بك سبيل السعادة القصوى،
که سعادتِ آدمی معرفت خدای تعالی است . وبقدر معرفت اورا از سعادت 3
نصیب خواهد بود . ومعرفتِ ذات بعد معرفت صفات تواند بود . ومعرفتِ
صفات از نظر در افعال حاصل گردد . وافعالِ او دو قسم است : ملکوت
است وملك. وتا بر ملك گذرنکنی، بملکوت راه نیست. الدّنيا مزرعة الآخرة، 6
این‌را دان . وملك همه این است که در قرآن بیان کرد « ولله ملكُ السّماوات
والارض وما بينهما » .

٥٤٨ – وتا ترا بمقام تفکّر راه ندهند ، هرگز ندانی که ملك چیست . 9
لعمری ملك ببيني ، وليكن بديده‌يی که همه جهان با تو برابر باشند ، وترا از
ملك هیچ عجب نیاید . واگر چیزی عجب آید ، ترا از راه عادت بود که
هیچ معنی ندارد . اگر حیوانی عجیب ببینی که مثلش در جهان بعادت ندیده 12

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم... الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ٢٦ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رظى الله عنه الرسالة الثانية والاربعون بسم . . . الرحيم وبه الحول والقوة S ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه ايضاً الى الصدر كامل الدولة بسم . . . الرحيم وبه الحول والقوة T / 2 اطال . . . القصوى T S P M I - N / 3 است T S P M I تواند بود N / وبقدر T S بر قدر N بقدر P M I / 4 خواهد T S P M I - N / ومعرفت T S N M معرفت P I / 5 او T S - T P M I / 6 است T P N M I - S / 7 همه T P N M I هم T S / 7 ـ 8 المائدة 5 : 17 و 1 م / 10 برابر باشند T S در آن برابر باشندM بر آید N برابر شنید P I / 11 و S S N - P M I / 12 معنی ندارد T S P M I درومعنی نبود N / .

* * * نامهٔ چهل ودوم . T 9 . S 42 . P 69 . N 26 . M 101 . I 58 * * *

باشی تعجّب کنی. وهرگز ترا از خود تعجّب نبوده باشد. وأعجبُ ما علی وجه الارض قالب آدمی است. از این راه بود که جلالت ازل در آفریدن او

3 از نطفه تحدّی کند وگوید: «وهو الذي خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً». پس گوید: «وکان ربك قدیراً» بدایت آنکه ترا دیده دهند آن بود که ترا هیچ چیز غریب نیاید؛ زیراکه همهٔ اشیاء در عجیبی وغریبی یك

6 رنگ‌است. پس چون ترا هیچ عجب نیامد همه عجب بینی. وتا ترا بعض چیزها عجب آید، هرگز عجب روی جمال خود بتوننماید. اهل معرفت چنین گفته اند: إنّك لا ترى العجب حتى لا ترى عجباً. فإذا لم ترَ عجباً رأیت

9 العجب.

۵۴۹ – اگر لابد است واز بعضی چیزها تعجّب می‌باید کردن دون بعضی، باری از آیات کبری نه از آیات صغری. ودر وجود خود آیت

12 صغری نیست، ولیکن بنسبت با مبتدیان چنین توان گفت: آیات کبری آسمان است وآفتاب «ومن آیاته الشمس» وکواکب. «ومن آیاته الجوار في البحر کالأعلام» همانست که «کلٌّ في فلكٍ یسبحون». للقرآن وجوه کثیرة. زمین

15 از آیات کبری بود «ومن آیاته أنْ تقومَ السماءُ والأرض بامره». آب از آیات کبری است «أفرأیتُم الماءَ الذي تشربون أأنتُم أنزلتموه من المزن أم نحن

1 از خود N - T S P M I / 2 او T S M و P I آدمی N / 3 - 4 الفرقان 25 : 54 ك / 4 پس T S P M I آنکه N / دهند P N M I دهد T S / 5 چیز غریب T S چیز عجیب N عجیب P I غریب M / همهٔ اشیاء N همه P M I - T S / 6 نیامد P M I نبود T S N / 6 - 7 وتا . . . هرگز عجب T S N M - P I / 7 ننماید P N M I کی نماید T S / معرفت N - T S P M I / 8 لا ترى T P N M I ترى S / حتى لا ترى عجباً M حتى ترى عجبا N حين لا ترى عجبا T S - P I / لم تر T S N M ما ترى P I / 11 باری T S N - P M I / خود آیت T S N خود آیات P I - M / 13 است P M I - T S N / الشمس T S P N M I الليل والنهار والشمس والقمر : فصلت 41 : 37 ك / الشورى 42 : 32 ك / 14 زمین T S N M وزمین P I / 15 الروم 30 : 35 ك / آب T S N M وآب P I / 16 الواقعة 56 : 68 ك /.

المنزلون » . و « جعلنا من الماء كلّ شيء حيّ » . آتش همچنين « أفرأيتم النار
التي تورون. أأنتم أنشأتم شجرتها أم نحن المنشئون » . آدمى همچنين « أفرأيتم ما
تمنون أأنتم تخلقونه أم نحن الخالقون » . 3

۵۵۰ — عجايب نبات كه سراز خاك بركند همچنين. « أفرأيتم ما تحرثون
أأنتم تزرعونه أمْ نحن الزّارعون » . همچنين در سورهٔ روم بعضى بتفصيل
مى‌بين « ومن آياته منامكم بالليل والنهار وابتغاؤكم من فضله » و « من آياته خلق 6
السماوات والأرض واختلاف ألسنتكم وألوانكم إنّ في ذلك لآياتٍ » . واگر
جملهٔ آيات كبرى بيك جا جمع خواهى « إنّ في خلق السماوات والأرض
واختلاف الليل والنهار . والفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس وما أنزل 9
الله من السّماء من ماء فأحيا به الارض بعد موتها . وبث فيها من كل دابة .
وتصريف الرّياح . والسّحاب المسخّر بين السّماء والارض لآيات لقوم يعقلون ».
از آنجا كه اين آيات كبرى بود ، حقّ تعالى قسم ياد كند باين چيزها « والسّماء 12
والطّارق والارض! والليل! والنهار! والشمس! والقمر! والطّورِ! ونفسٍ وما
سويها! والنّجم! » .

۵۵۱ — اين در ابتدا بود كه عرض آيات دهند بر ديدهٔ مريد . بعضى كبرى 15
بود « فأراه الآية الكبرى » . موسى فرعون را بنسبت است وانا بينائى
فرعون . امّا اين كه « لقد رأى من آيات ربّه الكبرى » در حقِ مصطفى

---

1 الانبياء 21 : 30 ك / 1 ـ 2 الواقعة 56 : 71 ك / 2 ـ 3 الواقعة 56 : 58 ك / 4 ـ 5 الواقعة 56 : 63 ك / 5 بعضى T S N M وبعضى P I / 6 الروم 30 : 23 ك / 6 ـ 7 الروم 30 : 22 ك / 8 جمله T S N M بجمله P I / 8 ـ 11 البقرة 2 : 164 م / 9 ـ 11 وما . . . يعقلون T S P M I الى آخر الآية N / 12 اين T S ـ P N M I / چيز ها P N M I حرفها T S / 14 والنجم P N M I ـ T S / 15 ـ 16 بعضى كبرى بود T S N M بعضى I ـ P / النازعات 79 : 20 ك / 16 تا بينائى فرعون T P N M I تايت فرعون هم بنسبت S / 10 النجم 53 : 19 ك / مصطفى T S P M I سيد عالم N / .

– صلعم – بنسبت است با آنکه کس‌را از انبیا آنجا راه ندادند . چون مریدرا دیده پخته تر گردد ، در وجود خود هیچ چیز نبیند که نه آیت کبری بود . هرذرّه که در وجود است روی خودرابی نقاب وازو نماید ، تا در همه چیز صانع‌را بیند بلا فرق . اینجا بود که بمورچه وپشه وهر ذرّه که در وجوداست قَسَم ازلی شنود . از آن‌راه که همه صنع اوست . آسمان وزمین وماه وآفتاب وستاره‌را در ، خاصیّت بداند که « فلا أُقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » بداند چرا بهمه برابر قسم یادکرد .

۵۵۲ – قول ابن عبّاس اورا مکشوف گردد که در تفسیر چرا گوید دراین که « والشمس والليل » الی سائرها : أي وربّ الشمس . إنّ من الشعر لحكمة فهلوی شعر :

آیند هرا وابسته داری این دهانه کرد خوار نکنی

اینکه همه عجب بیند . بلا فرق اینجا بود ، بینندهٔ صغری وکبری ، اینجا چه کند ؟ در هر ذرّه که در وجود است ، هزاران هزار نِعَم نا متناهی وحِکَم نا متناهی بیند . قصور آن کس بداند که گفت از هرچه در وجوداست کمتراز بعوض وخردل نیست از حیوانات وموات ، ودر هریکی سیصد وشصت حکمت است . عجبا از آن کس که این بگفت ، بس مختصر گفت .

---

1 بنسبت است TSM بنسبت N نسبت است PI / آنکه TPNMI انکس S / 2 تر TSPMI – N / چیز TSPNI – M / 3 وازو TSN باز PMI / 4 چیز N – TSPMI / اینجا بود که N اینجا TS – PMI / 5 راه که همه TSPMI وجه که همه از N / 6 ستاره PI – TSNM / در . . . که TS چه . . . که N چه خاصیت بدادند که PI بداند که چه خاصیت دارد M / 6 ـ 7 الحاقة 69 : 38 ك / 7 بداند که M – TSPNI / بهمه برابر PNMI همه را بر TS / 8 گردد TSNM شود PI / والشمس والليل TS والليل والنهار والشمس والقمر N والشمس والليل والنهار PMI / الى سائرها TSN – PMI / 10 فهلوی شعر M – TSPNI / 11 آیند . . . نکنی TPMI – SN / داری این PMI داره امین T / دهانه . . . نکنی PMI بر ها مه . . . انما مین T / 12 بینندهٔ TS – PNMI / 13 هزا ران TSPMI هزار N / 14 بداند TNM نداند SPI / 15 کمتراز بعوض TSPMI کم از بعوض وکمتراز N / بس T – SPNMI / .

۵۵۳ – بجلال وقدر لم یزل ولا یزال که مردان در هرذرّه‌یی از موجودات چندین هزار نِعَم وحِکم نا متناهی بینند چه جای سیصد وشصت، لقد تحجّرت واسعاً. این مرد از سعت نِعَم وحِکم چندان دید. مگر که آن اعرابي از سعت رحمت دید، گفت: اللهمّ ارحمني ومحمداً ولا ترحم معنا احداً. تامصطفی – صلعم – گفت: لقد تحجّرت واسعاً یا اعرابي. در هر حرفی که بر این کاغذ است لا بل هر نقطي که بر این جا است نعم وحکم نا متناهي است وآن کس که این نبیند اورا از بدایت معرفت خود هیچ خبر نیست. چون بدین مقام رسد که این همه نِعَم نا متناهی در هر ذرّه ببیند. آسمان وزمین بیند پراز نعمت چنانکه ذره‌یی نماند که نه بدین صفت بود. پس شکر کند بر قدر نعمت به پُری آسمان وزمین. در این مقام بود که از او درست آید که گوید: ربنا لك الحمدُ ملأ السّماوات وملأ الأرض.

۵۵٤ – جوانمردا! آنکه بِپُری آسمان نعمت ندید، چرا بپری آسمان وزمین شکر کند؟ «وقلیل من عبادي الشکور». این خبر مگر نشنیده یی که إذا قال العبدُ الحمد لله، ملأ ما بین السّماوات والارضین؟. تا نرسی بس نتوانی شنود. پس اگر نظر از این فراخ تر گردد، بداند که در وجود نتواند آمد از او چیزی إلّا که همه نِعَم نا متناهی بود در آن چیز. اینجا شکرنه بفراخی آسمان وزمین بود، بسعت مشیّت نا متناهی صفت او بود. در این مقام درست

1 هر TSPMI - N / موجودات TSPMI مور چكان N / 2 ببينند TSPMI بينند. بيت تو ديدهٔ بدست آر كه هر ذره ز خاك * جاميست جهان نماى تا در نگرى N / تحجرت TPNMI تحجرت (الحجر المنع) S / 3 - 5 اين ... واسعا TSPMI - N / 3 از ... ديد TSM را از ... گفتند PI - N / 6 كه برين جا است TSPMI - N / 6 اين TSPMI - N / 7 خود TSPMI - N / 9 چنانكه ... نعمت TSNM - PI / بر M ور TS به PI - N / 13 كند TPNMI كند وشاكران اين مقام اند كه S / سباء 34 : 13 ك / مگر TPMI - S / 14 تارسى بس TSPMI آخر تا نرسى N / 16 همه TSNM - PI / 16 - 17 بفراخى ... مقام PNMI اين S / 16 بفراخى N بسعت TS - PMI / بسعت PMI بر قدر وسعت TS - N / 17 مشيت TSPI - NM /.

آید که گوید : وملأ ما شئت من شيء بعد . دینِ این مرد شکوری بود .

۵۵۵ — این بداند که حقّ تعالی یعقوب نبی‌را آموخت دردعا : یا خیراً کله.
3 اینجا بود که اسماء الله الحسنی وصفاته العلی روی جمال خود بسالك نمودن گیرد .
هر ذرّه‌را بیند که در وجوداست که از منعمی او گوید ، واز حکیمی او
گوید ، واز قادری واز قدّوسی او . « الرّحمن الرّحیم » « الملك القدّوس »
6 « العزیز الوهّاب » را بیند که از همه روی می‌نماید که ما نظرتُ الی شيءٍ
إلّا ورأیتُ الله فیه ومعه لا بل قبله . بداند که « فلا أُقسم بما تُبصرون وما لا
تبصرون » چیست ، قسم است که بخود یاد می کند با عاشقان خود. بیگانگان
9 را از آن چه ؟ همان است که « فوربّ السّماء والارض » ، « فوربك لنسألنهم »
بخود یاد می کند قسم .

۵۵٦ — اینجا بدایت « یُحبّهم » پیدا گردد ، و « یحبّونه » روی در
12 آورد . واینجـــا سالك دیدهٔ خودرا با همه دیدنی در بازد ، مقام این بود که
می گوید :

در دیدهٔ دیده دیده‌یی بنهادیم وآنرا بکمال خود غذا می دادیم
15 نا گه بسر کوی جمال افتادیم از دیده ودیدنی کنون آزادیم
در حال مستی همه این گوید :

---

1 بعد . . . مرد P M I بعده . . . مرد T بعد وصف این مرد در دین خدا N / بود M I
T S P کند تا N / 5 الفاتحة 1 : 2 ك / الحشر 59 : 23 م / الجمعة 62 : 1 م / 6 ص 39 : 9 م /
7 ـ 8 الحاقـــة 69 : 38 ك / 8 بخود T S N خود P M I / 9 همانست P M I T S P M I ـ N /
الذاریات 51 : 23 ك / الحجر 15 : 92 ك / 11 المائدة 5 : 54 م / 12 و T S N ـ P M I /
مقام T S P M I مقامش N / 13 می گوید P M I بیت T S ـ N / 14 بکمال خود TSPMI
زره دیده N / غذا T P N M I جلا S / 14 ـ 15 دیم . . . دیم T S N M دم ... دم ...
دم P I / 15 از S P N M I شد T / 16 در . . . گوید T S P M I ـ N / .

در انجمنی نشسته دیدم دوشش نتوانستم گرفت در آغوشش
صد بوسه زدم بررخ عنبرپوشش یعنی که حدیث می کنم در گوشش

۵۵۷ – اگر هشیار گردد همه این گوید : 3

زان یك نظرِ نهان که ما دزدیدیم دوراز تو هزار گونهٔ محنت دیدیم
در کویِ هوس پردهٔ خود بِدریدیم تو عشق فروختی وما بخریدیم

اگر سرمست بود همه این گوید : 6

یاد آیدت از آمدنِ ما بسری کوی
دُزدیده در آن دیدهٔ شوخت نگریدن

اگر اورا وازو بنمایند، زبانِ وقتِ دردناكِ او همه این گوید : 9

زاوّل که بتم شراب صافی بی دُرد می داد دلم همی بدین حیله ببرد
وانگاه مرا بدامِ هجران بسپرد بازار چنین کنند با غرچه و کرد

۵۵۸ – ای عزیز من! سوداهای ایشان که یارد و که داند گفت؟ و که داند شنید؟ 12
در قرآن همه بیانست ولیکن خلق از قرآن چه دانند. سوداهای ایشان‌را
مجملاً ومفصّلاً بیان کرد. تا دانی که مجمل کجاست، ومفصّل کجا، مفصّل در
اثنای قصص «لقد كان في قصصهم عبرةٌ لاولي الالباب». مجمل در طیّ عز 15
حروف «الم» «کهیعص» «طسم» «حم». گفت چه بود؟ گفت: یحبونه
یحبهم. را گفت :

---

1 – 6 در . . . گویــد N – T S P M I / 1 – 2 این شعر در تمهیدات ص ۲۷۸ دیده میشود / 2 پوشش S P N M I بویش T / 3 اگر . . . گوید T N – S P M I / 5 در کوی P M I از روی T S – N / عشق P M I عشوه T S / 7 – 9 یاد . . . گوید P I – T S N M / 9 او همه این T P I – S N M / 10 اول T S N زوال P M I / صافی T P M I دادی S / 11 بازا . . . با T S تا زار . . . کندبا N یاران نبوند چون P M I / 12 و که داند گفت N گفت P M I گفت و که داند گفت T S / 13 سوداهای T S N M سودای P I / 14 کردتا T کرد S N کردم P I / 15 یوسف 12 : 111 ك / عز T P N M I غیر S / 16 – 17 المائدة 5 : 54 م / 17 گفث I گفت شعر S گفت بیت T N M گفت ع P /.

یا من بمیان رسول باشم یا تو — تنها ز همه خلق من وتنها تو
خورشید نخواهم که برآید با تو — آیی بر من سایه نیاید با تو

3 « إنا نحن نزلنا الذکر وإنا له لحافظون » .

۵۵۹ – جوانمردا ! هیچ خواهی که بدانی این حروف در قرآن چرا است ؟ بدانکه حدیث عشق چون بسر حد زمان ومکان آمد . « إنّا عرضنا الأمانه علی 6 السّماوات والارض والجبال » ، « ولله المثل الاعلی » خطبهٔ سور وآیات و کلمات وحروف کرد . همه پای واپس نهادند ، دانستند که « لو کان البحرُ مداداً لکلمات ربي لنفد البحر قبل أنْ تنفد کلماتُ ربي » چه جای سورتی بود یا آیتی 9 یا کلمه . حروف بی معنی پای فرا پیش نهادند « وحملها الانسانُ إنّه کان ظلوماً جهولاً » . گفت این‌را چه گویند ؟ عجبا از این حدیث !

سبو سوراخ بدو دیك ازو بیرون شد
12 بدره دیك گذشتن بندانم چون شد
از حسرت این سخن دلم پرخون شد — کاندر یلهٔ کمی کمی افزون شد

گفت : آن نه « حملها الانسانُ » بود ، که « وحملناهم في البحر » بود ، چه 15 جای « خلق الانسانُ ضعیفاً » بود ؟ اینجا قوت « هو الذي یسیرکم في البرّ والبحر » است . پیداست به قدمِ بشریت ، راه تا کجا توان برد ! امّا اگر

I بیان وسول یا شم M بیان رسول با یم T N I بر تو رسول آیم S بیان وصول یا بم P / 1 ـ 2 تنهاز . . . نیاید با تو PI ـ T S N M / 3 الحجر 15 : 9 ك / 4 چر است S P M I T چیست N / 5 حدیث عشق چون S حدیث عشق T P M I عشق احدیث N / 5 ـ 6 الاحزاب 33 : 71 م / 6 النحل 16 : 60 ك / سور T S P N I سوره N / 7 واپس T S N با پس M یاز پس P I / 7 ـ 8 القلم 68 : 109 ك / 9 یا کلمه N / نهادند T S N نهاد P M I / 9 ـ 10 الحجر 15 : 9 ك / 10 عجبا ازین حدیث T S P M I ـ N / 11 ـ 12 سر . . . شد S ـ T P N M I / 13 از . . . فزون T S P M I ـ N / کاندریله I کاذد پله P M کند تله T کاندرمله T / 14 نه T P M I به S N / الحجر 15 : 9 ك / الاسراء 17 : 70 ك / 15 النساء 4 : 28 م / 15 ـ 16 یونس 10 : 22 ك / البحر است T S N M البحر بود P I / پید است به قدم T S N مقدم P M I / .

« إنّ علينا للهدى » راست است ، هر کجا خواهی رو . واگر آدمی « کفور » است ، « قتل الانسان ما أکفره » ، او شکوراست بدلاً عنه « إنّ ربنا لغفورٌ شکور » .
3

٥٦٠ – ای عزیز ! چون گوید : « بل نقذف بالحق على الباطل فیدمغه » . چه گوئی در « فیدمغه » هیچ باقي بماند از باطل ؟ حاشا وکلّا ! پس اگر از باطل هیچ نماند ، همه حقّ ماند . پس اگر آن نقطه که بماند خواهد که خودرا ور
6
صحرای ملك جلوه دهد ، جزاین چه گوید که : أنا الحق . تعالى الله الهادی المضلّ ، « یُضلُّ به کثیراً ویهدي به کثیراً ، ومـــا یُضل به إلّا الفاسقین » . فاسقان که باشند ؟ « الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه » . اهـل خیانت
9
باشند « إن الله لا یُحبّ الخائنین » ، ولا یحبُّ الفاسقین . بحدیث قوت القلوب این همه عذرها نمی باید خواست که از درون تو آگاهیم بود ، واگر نبودم قریب است بدان درازی نیست بر می‌نویسد :
12

إذا ذهب العتابُ فلیس ودٌّ ویبقى الود ما بقي العتابُ

والحمد لله رب العالمین والصلاة على خیر خلقه محمد وآله اجمعین .

---

1 اللیل 92 : 12 ك / 2 عبس 80 : 17 ك / بدلا عنه I M N P بلا غیبة T ـ S / 2 ـ 3 الفاطر 35 : 34 ك / 4 انبیا 21 : 18 ك / 5 چه . . . فیدمغه I M P S T فاذا هو ذاهق N / در M S T ـ I N P / 6 آن M N S T ـ I P / ور T S در I M N P / 7 جز این چه گوید که T S جز این نگوید که N چگوید جز M چگوید I P / 7 ـ 8 الله الهادی المضل M N S T هادی المضلین I P / 8 البقرة 2 : 26 م / 9 فاسقان که باشند M S T که باشند I P فاسقان کیانند N / البقرة 2 : 27 م / 10 الانفال 8 : 58 م / 10 ـ 13 بحدیث . . . العتاب T S ـ I M N P / 14 والحمد . . . العالمین M S T والسلام والحمد . . . العالمین P ـ I N / والصلاة . . . اجمعین M T ـ I N P S / ..

بسم الله الرحمن الرحيم

— ٥٦١

اذا نحن جاوزنا ثنية لم نقِف　　فبشّر رجالاً يكرهون إيابي

3 وقل لهم إني رجعتُ بغبطةٍ　　احدد اظفاري وارهف نابي

مگر وقت آنست که بند تقدیر از دل ودست وقـــلم بر گیرند که دیر گاهست تا چـــیزی ننوشته ام . آدمی در حرکات وسکنات مضطراست ،
6 واگرچه اورا مختار بینند ، در مختاری مضطراست . ای عزیز همچنان مثلاً که آتش در احراق ، ونان در اشباع ، وآب در ارواء ، وسنگ در فرود آمدن بزیر مضطرند ، وجز این چیزی دیگر نتوانند . «الشمسُ والقمرُ والنجومُ
9 مسخراتٌ» هریکی در کاری دیگر مسخر چنانکه قلم کاتب را در کاری دیگر مسخراست ، وکارد در کاری دیگر ، وکاغذ ومداد وغیر آن هریکی خود کاری دیگررا مسخراست . وقـــلم کار مداد نکند ، ودر کار خود کردن نیز
12 مسخراست ، چنانکه بخود بی کاتب یك حرف ننویسد ونتواند نبشتن . همچنین تحقیق دان که آفتاب وماه وزهره وزحـــل ومشتری وکواکب ثابت وآب وخاك وآتش وهوا ، هریکی کاری را شاید معین وکار غیری نکند ، وکار خود
15 نیز بخود نکند إلّا بطریق تسخیر .

---

1 بسم . . . الرحیم M ومن رسائله وحمه الله ۲۷ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثالثة والاربعون بسم . . . الرحیم S ومن رسائله أفاض الله علیـــه من سواطع الجبروت بسم . . . الرحـــیم T / 3 اذا T S N وبه نستعین اذا M / 7 واگر . . . است M S T – N / 9 بزیر M S T بزمین N / 9 – 10 الاعراف 7 : 54 ك / 10 – 11 چنانکه . . . مسخر N S T – M / 13 است S S T ویخود نیز مسخر است M / 15 معین M N S مغیر T / .

*** نامهٔ چهل وسوم . M 80 . N 27 . S 43 . T 10 ***

۵۶۲ – آفتاب عالم روشن کند « وجعلنا سراجاً وهّاجاً » . باران انواع نبات برویاند « ونزّلنا من السماء ماءً مباركاً فأنبتنا به جنات وحب الحصيد والنخل باسقات » . نه باران کار آفتاب تواند کرد در اضائت عالم ملك ، ونه آفتاب کار باران کند در انبات . ومعهذا نه این انبات کند بخود ، ونه آن اضائت ، بل بتسخیر مُسخّرِ الکل . هو الواحد الاحد . «هل من خالق غير الله ؟» . کارنان وآب وآتش وسقمونیا در افعال ، مفوض بایشان همچنان دان . « والله خلقكم وما تعلمون » .

۵۶۳ – آمدم بامقصود خود ، چنانکه هریکی از ملك وملکوت مسخر کاری معین است ، آدمی مسخر یك کار معین نیست از روی ظاهر ، بل مسخر مختاری است . وچنانکه احراق در آتش بستند ، اختیار در آدمی بستند . پس چون اورا محل اختیار کردند ، اورا جز مختار بودن روی کاری دیگر نبود ، چنانکه آتش‌را جز محرق بودن هیچ روی نبود. پس چون محل اختیار آمد ، بواسطهٔ اختیار ازو کارهای مختلف در وجود آید : خواهد حرکت از جانب چپ کند ، خواهد از راست ، خواهد ساکن بود ، خواهد متحرك . بدین سبب اورا بعالم ابتلا واحکام فرستادند . « ليبلوكم أيُّكم احسنُ عملاً » . اما اگر خواهد مختار بود ، واگر نخواهد ، جز این نتواند بود . مختاری او ، چون مطبوعی آب ونان وآتش است . هذا تمام کشف الغطاء عن الاختلاف الواقع

---

1 ـ 2 وجعلنا . . . ونزلنا T S N که وجعلنا . . . که ونزلنا M / 1 النباء 78 : 13 ك / 2 ق 50 : 9 ـ 10 ك / 5 مسخر الكل هو T S المسخر N M / الفاطر 35 : 3 ك / 6 ـ 7 الصافات 37 : 96 ك / 8 آمدم T S N آمدیم M / 9 بل T S بلکه N یکی M / 10 مختاری T S مختار N M / بستند ... بستند S N M نشیند ... نشیند T / 15 هود 11:7 ك / 16 اما . . . نتواند بود T N M ـ S / جز T ـ N M / 17 هذا T S M وهذا N /.

بين أصل الجبر والقدر ، بيش ازين ترا بكار نيايد كه نه كار تو بود .

٥٦٤ – مقصود از اين همه آنست كه يقين بدانى كه اگر نويسم ، واگر ننويسم
3 در هر دو مقهور ومضطر باشم ؛ زيراكه چون بنويسم اگر چه باختيار نويسم
درباختيار نوشتن مضطرباشم ؛ وچون ننويسم ، اگرچه باختيار ننويسم در نانوشتن
مضطرباشم . وچون مرا مختار نبشتن يا نانوشتن كردند از جانب قهر تقدير ازلى
6 وقضاء حتم سرمدى وحكم جزم الهى ، جز مختارِ نوشتن يا نانوشتن نتوانم بود .
اكنون اينجايگه يك نكته بدان : حركات وسكنات آدمى ، بعضى سبب
سعادت ابدى است ، وبعضى سبب شقاوت ابدى . هركه‌را براى سعادت
9 آفريدند جز مختار حركاتِ اهل سعادت نتواند بود ؛ وآنراكه براى شقاوت
آفريدند ، جز مختارِ حركاتِ اهلِ شقاوت نتواند بود « وكلٌّ ميسَّر
لما خُلق له » . « أما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوى ،
12 وأما الذين فسقوا فمأويهم النار » . يا عجبا لاقوام يقادون الى الجنة والى
النار بالسلاسل » .

٥٦٥ – اگرچنانكه اينجا ترا در خاطر آيد كه پس دعوت انبيارا چه‌فائده
15 بود ؟ بدانكه دعوت انبيا يكى بود از اسباب حصول علم بسعادت وشقاوت .
وحصول علم سبب آن بود كه آدمى محل اختيار حركات وسكنات اهل سعادت
آيد ، چنانكه مثلاً عسل در پيش كسى نهاده بود واورا اشتهاى عسل خوردن
18 بود ، ودر آن عسل زهراست . اگر منبّهى آنجا نبود ، جهل مرد بمسمومى
عسل سبب آن بود كه او آن عسل خوردن اختيار كند . واختيار او مرآن

---

3 مقهور و N – T S M / 3 – 4 زيرا . . . باشم N – T S M / 4 – 5 وچون . . . باشم
M T S – N / 5 جانب T S جناب N M / 6 يا ذنوشتن T S M ويا نوشتن N / 7 – 8 سبب
. . . سبب N – T S M / 11 السجدة 32 : 19 ك / 12 السجدة 32 : 20 ك / فسقوا
(قرآن) كفروا T S N M / 12–13 والى النار N – T S M / 14 چنانكه N – T S M /
16 وسكنات N – T S M / 17–18 خوردن . . . عسل N – T S M او آن T S M او N / .

عسل خوردن‌را سبب هلاك او بود. اکنون اگر اورا مردی گوید که این عسل مسموم است ، واین مردرا در دروغ غرض نداند ، لابد بترك آن عسل بگفتن اختیار کند ، واین اختیار سبب حیات او بود.

3

۵۶۶ — اکنون « وضربَ اللهُ مثلاً » دنیـای پرشهوات ، مثال این عسل دان . وخلق همه عاشق دنیا ؛ زیراکه نزدیك ایشان حالی لذیذاست . انبیـا منبهانند ، گویند : « لا تمدّن عینيك الى ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحياة الدنيا لنفتنهم فيه » ، « ولا تعجبك اموالهم ولا اولادهم إنما يريد الله ليعذبهم بها في الحياة الدنيا وتزهق انفسهم وهم كافرون » . جهانیان اینجا منقسم بودند . بعضی گفتند ایشانرا در این چه غرض که دروغ گویند ؟ « اتبعوا من لا يسألكم أجراً وهم مهتدون » . « قل لا أسألكم عليه أجراً » ، « إنْ أجريَ إلّا على الله » . « إن أنا إلّا نذير وبشير » ، « وما نرسل المرسلين إلّا مبشّرين ومنذرين » . راه ایشان درگرفتند ، فسعدوا سعادةً لا شقاوة بعدها ابداً . قومی دیگر گفتند : « تريدون ان تصدونا عما كان يعبد آباؤنا » ، « أبَشَر يهدوننا ؟ » « أبشراً منا واحداً نتبعه ؟ إنّا اذاً لفي ضلال وسعر » .

6

9

12

۵۶۷ — پس دعوت انبیارا در حق اهـل سعادت فایده ظاهراست اینجا « فذكّر فإنّ الذكرى تنفع المؤمنين » . وآن مدبران دیگررا خود گذر بر ما خواهد بودن « إنّ ربك لبالمرصاد » « ثم ردوا الى الله موليهم الحق » ، « انّ

15

---

1 خوردن را T M را N خوردن S / اگر N - T S M / 4 التحريم 66 : 11 ك / پر شهوات N - T S M / 5 دان T S M است N / 6 منبهانند T - N S M / 6-7 طه 20 : 131 ك / 7 - 8 التوبة 9 : 55 ك / 9 - 10 يس 36 : 21 ك / 10 الانعام 6 : 90 م والشورى 42 : 23 م / هود 11 : 29 ك / 11 الاعراف 7 : 138 ك / الانعام 6 : 48 م والكهف 18 : 56 ك / 12 در T S بر M ور N / 13 ابراهيم 14 : 10 ك / التغابن 64 : 6 م / 13 - 14 القمر 54 : 24 ك / 16 الذاريات 51 : 55 ك / ديگر M - T S N / 17 الفجر 89 : 14 ك / الانعـام 6 : 62 م / النمل 27 : 78 ك / .

ربك يقضي بينهم بحكمه »، « الى ربك يومئذ المستقر فينبئهم بما كانوا يعملون ».
يا مهتر ! تو دل از ايشان فارغ دار كه ترا از بهر صهيب وسلمان وبلال وهلال
ومصعب وعمرو وعثمان بن مطعون وسالم فرستاديم نه از براى ايشان . « واصبر
نفسك مع الذين يدعون ربهم » . ترا با بيگانگان چه كار ؟ « ذرهم يأكلوا
ويتمتعوا ويُلههم الامل » ، « فذرهم يخوضوا ويلعبوا حتى يلاقوا يومهم الذي
يوعدون » .

٥٦٨ – اكنون فرستادن انبيارا منفعتى عظيم بدانستى درحق اهل سعادت.
اما اهل شقاوت‌را سود نكرد ، واگر نفرستادى هم سود نكردى . پس منت
در فرستادن انبيا بر مؤمنان بود ، كافران‌را از آن چه ؟ « ولقد منّ الله على
المؤمنين اذ بعث فيهم رسولاً من أنفسهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلّمهم
الكتاب والحكمة ، وإن كانوا من قبل لفي ضلال مبين ». يا محمد ! « وعلّمك ما
لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيماً » . تخلّق باخلاقي ! از آنچه ما از
درياى فضل بتوداديم ، تو نيز جرعه‌يى ورآن بيچارگان ريز . « ويعلمكم ما لم
تكونوا تعلمون » ما ترا گفتيم : سلام عليك نوش كن كه نوشت باد :

اشرب هنيئاً عليك التاج مرتفعاً في شادمهر ودع غُمدان في اليمن
فأنت اولى بتاج الملك تلبَسُه من هودة بن علي وابن ذى يزن

٥٦٩ – موسى‌را طلب « أرني ! » مباركباد ! وعيسى‌را احياء الموتى
« وابرىء الاكمه والابرص » . سلام عليك موسى بخود طلب كرد ، گفتند

---

1 النمل 27 : 78 ك / القيامة 75 : 12 ك / 2 مهتر T S سيد N / بهر T S براى N M /
3 عمر T S عمير N M / بن T و S – T M / 3 – 4 الكهف 18 : 28 ك / 4 – 5 الحجر 15 :
3 ك / 5 – 6 : الزخرف 43 : 83 و 70 : 42 / 7 اكنون T S M فذرهم في غمرتهم حتى حين .
اكنون N المؤمنون 23 : 54 / 8 منت T S N آمنت نهاد M / 9 بود T S N – M / 9 – 11
آل عمران 3 : 164 م / 8 – 9 يتلو . . . مبين T S M الى آخر الآية N / 11 – 12 النساء 4 :
113 م / 13 در ياى N بحر T S M / 13 – 14 البقرة 2 : 151 م / 14 باد N باد شعر T M
شعر تازى S / 17 الاعراف 7 : 143 ك / وعيسى را T S N – M / 18 وابرىء T S N ابراء
M / آل عمران 3 : 49 م / .

« لن تراني ! » . تو خودرا در با ختی که أما أنا فلا اقول انا،ماخوذ. سلام علیك می گوییم ، ولعمرك نثار قدم تو می کنیم یاموسی ؟ لکل عمل رجال .

آهو برهیی تو با پلنگانت چکار ؟ آهو بره راکجا رسدکبر پلنگ؟

یا محمد نوش کن . سلام علیك . تا ما ترا بخود واتو دهیم . تابما وی‌خود بگویی که سلامٌ علینا . کمال محمدی بین . نه گفت که « السلام عليَّ » ، گفت « علینا » . گویی در « نون الف » که بود ؟ اگر خواهی از « نون والقلم وما یسطرون » بشنو ! ولیکن سمع نداری ، چه بشنوی! « الم » بگوید که أَلِفِ علینا چیست . و « نون والقلم » می گوید که نون علینا چیست ؟ آنکه میشنود نوشش باد . پس گوید : وعلى عباد الله الصالحين .

۵۷۰ — هرگز انبیا نگفتندی که اجعلنا ! وغایب بودند ، وفانی شدند ؛ لا بل هرگه که گفتندی : اجعلنا من « عبادك الصالحين » ، وآن بودی . چه می‌شنوی ؟ نویسنده چه داند ازین حدیث ، تا تو چه دانی ؟ آمدم واسرِ سخنِ تو . چون درین یك چندی چیزی ننوشتم ، یقین دان که صلاح تو در آن بوده ، ووقت بود که در روزی دونبشته می‌نبشتم . عاقل داند که چرا در ربیع روز بود که چندین بار باران آید ، واگر در میان تابستان یك روز باران آید همه‌را زیان دارد . « وكل شيء عنده بمقدار . عالِمُ الغيب والشهادة الكبير المتعال » . و « إن من شيء الّا عندنا خزائنه ، وما ننزله الّا بقدر معلوم ».

۵۷۱ — از اینجا بدان بحقیقت که وقتِ آنست که گوهر تورا دردِ فراق

1 الاعراف 143:7 ك / 3 با M باكبر T S N / تا ما T S M كه ما N / 4 بما وى T S M - N / 5 بگویی T S N یکری M / که M - T S N / گفت که T S گفت N M / 6 السلام . مریم 19 : 32 ك. سلام T S N M / 6 - 7 و 8 القلم 68 : 1 ك / 7 لیکن T S N اما M / الم N M اگر T S / 8 ونون . . . چیست T S N - M / می گوید T S - N / 10 نگفتندی T M نگفتند S N / که N M - T S / وفانی T S N شدو فانی M / 11 لا بل N M لا بد T S / اجعلنا من T S N M ادخلني برحمتك في . النمل 27 : 19 ك / 14 ووقت T S M ووقت وقت می N / نبشتم T S M نویسم N / ربیع T S M فصل ربیع N / 15 اگر T S M - N / تابستان S N M بایشان T / 16 - 17 الرعد 13 : 8 و 9 م / 17 الحجر 15 : 37 ك / 18 از . . . فراق T S M - N / گوهر M مر T S / .

در خور بود ، شادی وصال ترا بچه کار آید . می‌نویسی از سرِ دلتنگی که
ببلاد روم افتادم . اگر صلاح تو در آنست تو چه دانی ؟ بگو که « اعوذُ بك
3 أن أسألك ما ليس لي به علم وإلّا تغفر لي وترحمني اكن من الخاسرين » .
این نشنیده‌یی که .

یارم نکند غلط شماری که کند جوری نکند در اختیاری که کند

6 « أليس الله بأحكم الحاكمين » . اگر ترا وصال بایستی ، او بدانستی . تو چه
دانی که در تو هنوز چه نقصان است ، وعنایت ازل آنرا بچه وجـه ازالت
خواهد کرد .

9 ۵۷۲ ـ این دعا پیوسته می گوی : اللهم خذ رضا نفسك من نفسي في عافية» .
ومرا هم این دعا می کند . ما نه مردان جنگ وپرخاشیم . عافاك الله وايانا من
بلايا الدنيا وعذاب الآخرة . يا علي ! لستَ من رجال البلاء . سل الله العافية في
12 الدنيا والآخرة .

خلق الله للحروب رجالاً ورجـالاً لقصعة وثريد

در گوهر تو چیزی دَرَست که بدرد فراق زایل گردد . أزاله الله عنك برحمته
15 في عـافية . إن شاء الله که زود آیی وزود آیی ، إنشاء الله . دیرگاهست تا
خبری نمی رسد ، ولیکن دوراید . « لعل الله يحدثُ بعد ذلك أمراً » . والله
يرده الى مستقره سالماً معافاً في دينه ودنياه فضلاً منه وكرماً . والحمد لله رب
18 العالمين وصلواته على محمد وآله اجمعين .

---

1 ـ 18 در . . . اجمعین T S M وصلی الله علی محمـد N / در خور M در خورد T S /
نویسی SM نوشتی T / 2 ـ 3 هود 11 : 47 ك / 6 التین 95 : 8 ك / 7 وجه M S ـ T / 10 می
کند T S پیوسته می گوی M / 11 رجال البـلاء سل T رجلا بلاء اسال S ـ M / 11 ـ 12
یا علی . . . الاخرة T S ـ M / 14 درست T S هست M / ازاله S N اراد T / 15 که
M S ـ T / وزود آیی انشاء الله S M انشاء الله T / 16 دور آید T M دوراند S / 15 ـ 16
دیر . . . امراً T S ـ M / 16 الطلاق 65 : 1 م / 18 صلواته . . . اجمعین T M والعاقبة
للمتقین S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٧٣ – أطال الله بقاك ايها الاخ العزيز. وسلك بك سبيل السعادة القصوى.
3 پيوسته شكايت مينويسى، وليكن عذر مقبول است كه اشتياق نوعى است از جنون
والجنونُ فنون. والمجانين على اختلاف أقسامهم مرفوعٌ عنهم القلم. بر سر وعده
مى باش كه مرا وعده است كه تو زود آيى، انشاء الله كه زود آيى. وتا رسى
6 دل خوش مى دار، ومى دانكه اگر صلاح تو حضور تو بود در همدان، تورا به اشنه
نبايستى بودن. ازين غافل مباش كه «وربُّك يخلقُ ما يشاء ويختـــار ما كان
لهم الخيرة» تحقيق دان كه هرچه در وجود است وبود وخواهد بود جز صلاح
9 نيست، وتمام‌ترين وجوه آنست وبه از آن صورت نه بندد اصلاً والبته. اين
فرض اعتقاد است همهٔ عموم‌را. اگرچه يقين بدانستن آن جز خصوص‌را نبود.
چه گويى؟ اگر چيزى به از آن صورت بندد، واو نيافريند، يا عاجز بود،
12 يا بخيل يا جاهل بوجهِ نيكوتر، والله تعالى عن اصناف النقصان بل «هو بكل

---

1 بسم . . . الرحيم M ومن رسائله رحمه الله ١، ٤ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الرابعة والاربعون بسم . . . الرحيم وبه استعين S ومن رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم T / 2 اطال . . . القصوى M T S – N / 3 كه M T S زيرا كه N / 5 انشاء . . . آيى M T S – N / 6 تو را M T N – S / باشند S باسه T با پا دشاه N ترابا شنوا M / 7 – 8 القصص 28 : 68ك / 8 تحقيق M T S يقين N / 9 وجوه M S وجود T N / 10 جز . . . نبود M T N خصوص را S / 11 – 12 عاجز بود يا بخيل يا جاهل N T S عجز بود يا بخل يا جهل M / 12 تعالى T S تعالى يتعالى M سبحانه منزه N / البقرة 2 : 29 و 6 : 101 و 57 : 3 / .

شيءٍ عليم » و« على كل شيء قدير » وهو « الذي أعطى كلّ شيء خلقه ثم هدى »
این سه آیت ترجمهٔ کمال علم وقدرت وفضلِ اوست .

۵۷۴ – امّا باش تا موفقی در رسد در عصری که اورا بحقیقت کار بینایی
دهند، تا صفات ازل بداند . پس این اشکال که همهٔ خلق در آنند از دل او بر
گیرند . خلق از علمِ او چه دانند ؟ واز قدرتِ وفضل وترجمهٔ آن چه دانند ؟
قیاس از او با خود کنند . پس در بحرِ ضلالت غرق شوند « فلا تضربوا لله
الامثال إنّ الله يعلم وأنتم لا تعلمون » . نور آفتاب‌را از نور چراغ قیاس کردن
بزرگ خطایی بود ای عزیز ! چراغ‌را به بزر وفتیله حاجت بود تا در وجود
آید ، وبسی چیزهای دیگر ، چون حراق وآتش زنه ودست آدمی واختیاری
وقدرتی وعلمی وارادتی وحرکتی ، وبکمترین بادی که برآید فرومیرد . نور
آفتاب نه چنین است ، چه نه بباد نورش فرو نشیند، ونه به بزر وفتیله وآدمی
آفتابی پدید آید . ومن آياته الشمس .

۵۷۵ – اکنون بدانکه اورا چندین هزار آفتاب است که آفتاب
عَالمِ مُلك بنسبت با آن همچنانست که چراغ نسبت بآفتاب . باش ، هنوز
تواز مردان چه دیدی وچه دانستی ؟ تواز مردان گوشت وپوست دیدی ، باش
تا « جعلنا له نوراً يمشي به في الناس » با تو نماید که او چیست ! وآفتاب چیست !

---

1 طه 20 : 50 ك / 3 عصری T S M عصر N / 4 دهند T S M دهد N / بر S N M
در T / 5 علم . . . قدرت . . . ترجمهٔ آن T S قدرت . . . علم . . . رحمت او N M /
6 پس T S M – N / 6 – 7 النحل 16 : 74 ك / 9 بسی M هسق T S نیش ونه بینی N /
10 بر آید M بزند N بود T S / 11 بباد T S N یاد M / نشیند T S N نشاند M / 11 – 16
ونه به . . . چیست T S M – N / 12 آفتابی M وانسانی T S / الشمس T S M اللیل والنهار
والشمس / فصلت 41 : 37 ك / 14 ملك S M فلك T / 16 الانعام 6 : 122 م / .

وشتان ما بين اليزيدين في الهدي يزيـــد سليم والاغر بن حـــاتم

اگر جانهای مردان بینی ، هر یکی چون ستاره وماهی وآفتابی ، أصحابي کالنجوم ، راه روان‌را بینی که راه خدا روند ، بنورایشان بدانی که این چه بود « وعلامات وبالنجم هم يهتدون ». تو هنوز از « يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا » قدم بیرون ننهاده‌یی . للقرآن ظهرٌ وبطنٌ . اینکه « وبالنجم هم يهتدون » ظاهرش بوجهل وبولهب وهمه کافران دانستند؟ که راه بستاره کنند در بیابان بشب. پس قرآن‌را، مگر ایشان ومؤمنان برابر دانستند؟ عجبا از غفلت خلق بس دورند ، واگر نه این کار بس نزدیك است .

٥٧٦ – مقصود من ازین چیز دیگراست . واگر درین معنی عنان قلم فرو گذارم جهانی سیاه کنم . مقصود آنست که هرچه در وجود است، نیکوتر از آن صورت نبندد ، وهو أحكم الحاكمين وأرحم الراحمين وأعلم العالمين وأقدر القادرين . واگر ازو چیزی در وجود آیـد که به از آن تواند بود ، ازین همه آیات یکی خطا بود . ای عزیز ! خللی عظیم است این که تو ندانی وندانی کــه ندانی ؛ واگر دانستی که بدانی این که به‌اشنه وشیروان رفتی در طلبِ دنیا ، به‌بلا ساقون رفتی در طلبِ دین :

آنرا که بیامده است زیبا آمد وانی که نیامده چو آورده نبود

چرا از همه نیامد ؟ زیرا که از آنکه آمد زیبا بود ، دیگر انرا زیبا نبود ،

---

1 – 17 وشتان ... نبود M T S – N / 1 سليم والاغر بن T S بن سلم وآخرين M / 2 اگر T S بس M / 2 – 3 بینی ... روان T S – M / 3 بود T S بود که M / 4 النحل 16:16 ك / الروم 7:30 ك / 7 را مگر T S – M / 9 – 10 مقصود ... تر S M مقصود آنست که هرچه در موجودات است اگردرین معنی فروگذارم جهانی سیاه کنم مقصود من ازین چیزی دیگر است واگر دراین معنی T / 9من ... دیگر M آنست که هرچه در موجودات T / 10 آنست ... تر S M من ازین چیزی دیگراست واگر در این معنی T / 13 خللی T S من غلطی M / که تو ندانی T که توکه تو ندانی S ندانی M / 13 – 14 وندانی که ندانی M وبدانی که‌ندانی T – S / 14 بدانی T ندانی S M / باشنه M تاشنه S با سه T / 15 رفتی M می‌روی و S بودی T / دین M T دین نه S / 17 بود S T آمد M /.

واگرنه هم دریغ نبودی . « ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم » . ولیکن میدان که « ولو اسمعهم لتولوا » یعنی اگر بودی زیبا نبودی . وفي عنق الخنازیر لا یُستحسنُ العقد . هرچند که می کوشم که از مقصود خود باز نمانم ، تقدیر مرا بعالمی دیگر میاندازد « وما تشاؤون إلّا أنْ یشاء الله » :

هوی ناقتي خلفي وقُدّامِيَ الهوی — وإنّي وإیاها لمختلفان

۵۷۷ — ای عزیز ! همانا که در خاطرت گذر کند که چندین بلا که در جهانست اگر او قادراست که بر گیرد ، أرحمُ الراحمین کجا بود ؟ این اشکال از آن می‌افتد تراکه کارهای الهی‌را بترازویِ عقل مخصوصِ خود می‌سنجی . این بدان ماند راست که عالمی بزرگ تصنیفی می کند در علمی وفرزندی دارد یك ساله براو اعتراض کند که ترا این بچه کار می‌آید که بدان مشغولی ؟ کاغذ چرا بعضی سیاه می کنی وحواشی اوراق سفید می گذاری ؟ اگر صلاح در سپیدی کاغذ است پس همه سپید بگذار . واگر کمال کاغذ در سیاهی است ، پس همه‌را سیاه کن که تو قادری که همه سیاه کنی . وتودانی که پدر از جواب این کودك عاجز بود ، نه از عجز خود ، یا از آنکه اعتراض اورا جواب ندارد ، بلکه‌از قصور آن کودك که از عالم پدرش هیچ خبري نیست . اگر نه ، این سؤال را این همه قدر وخطر نیست که پدر از جوابِ آن عاجز آید .

۵۷۸ — اکنون بدان که ملائکه وانبیا واولیا وعلما همه نسبت واکمالِ علم وقدرتِ ازلی قاصرتر ند به‌بسیاری از ین کودك بنسبت واپدرِ خویش . واهل غفلت که عموم خلق اند نسبت وا انبیا وعلما قاصرتر از آن کودك اند وانسبت

---

1 ـ 4 واگر . . . مرا TSM ـ N / 1 هم TM این هم S / 1 و 2 الانفال 8 : 33 ك / 2 ـ 3 فی . . . العقد TS فی عنق الحسناء تستحسن العقد M / 4 وما TNM که وما S / 7 است که بر گیرد TN نیست که بر گیرد S است که بر نگیرد M / 9 و TM پس SN / 10 یك ساله TSN کوچك M / 11 سفید TS چرا سفید NM /صلاح TSN کمال M / 13 پس همه‌را NM همه TS / 15 پدرش TSN پدر M / نیست TSN ندارد M / نه NM چه TS / 17 علما TSN اولیا M / 18 خویش M ـ TSN / .

بپدر خویش . اگر عالِمی جواب ابلهی ندارد در حقیقتِ جریانِ قضا وقدر وکیفیتِ ترتیب احکام از لی یکی بریکی ، تو تعجب مدار ! « ولتعلمن نبأه بعد حین » . انبیـــا را با عوام جز آن روی نیست که گویند « وأفوّضُ أمري 3 الی الله » . « إن تسخروا منا فإنّا نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون » . یا سیدَ الاولین والآخرین ! « فإنْ تولوا فقل حسبيَ الله لا إله الا هو » ، « فقل لي عملي ولکم عملکم . أنتم بريؤون مما اعملُ وأنا بریء مما تعملون » ، « لکم 6 دینکم ولي دین » ، « إنّ ربك يقضي بينهم بحکمة » . یا محمد! دل‌خوش دار . « ولو شاءَ الله لجمَعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین » . اگر همه‌را زیبا بودی ، بودی ؟ اما ما کار نا زیبا نکنیم . « ولو شاء ربُّك لآمن من في الارض 9 جمیعاً. أفأنت ُتکرهُ الناسَ حتی یکونوا مؤمنین » . این کاریست مفروغ عنه .

٥٧٩ – آنرا که بی توراه نمودیم ، اورا آن زیبا بود . وآنرا که بتو راه نمودیم آنش زیبا بود : وآنرا که بخود راه ندادیم او را چنان نهـاده بودیم . 12 وهمه بجای خود بود . « وتمّت کلمةُ ربك صدقاً وعدلاً » این حکم ازل است کش نتواند گردانیدن « لا ُمبـدّل لکلمات الله » ، « ولن تجِدَ ِلسُنّة الله تبدیلا » . این فرق میان ایشان حکمی حق بود ، وقضایی عدل بود ، وشفقتی 15 تمام بود ، ورحمتی بی نهایت بود ، وعنایتی بغایت بود . یعلمه‌من یعلمه وینکره من یجهله « ولا یزالون مختلفین إلّا َمنْ رِحم ربك ولذلك خلقهم » ، « ولو شئنا

---

1 ندارد T S N نداد M / جریان N M چه زبان T S / 2 ازلی یکی بریکی T ازلی یك رنگی S آن M ازل N / 2 - 3 ص 38 : 88 ك / 3 عوام T S عوام‌را N عموم M / گویند M S T - N / 3 - 4 الغافر 40 : 44 ك / 4 هود11 : 38 ك / 5 توبه 9 : 129 م / 5 - 6 یونس 10 : 41 ك / 6 - 7 الکافرون 109 : 6 ك / 7 النمل 27 : 78 ك / 8 الانعام 6 : 35 م / 9 بودی N M - T S / 9 - 10 یونس 10 : 99 ك / 11 بی T S M بر N / 11 - 12 اورا . . . نمودیم S - T N M / راه نمودیم N راه نمودمی M راه نمودم T / 12 ندادیم TS ندادمی M نمودمیN / 13 الانعام 6 : 115 م / 14 الانعام 6:115 م / 14 - 15 الاحزاب 33 : 62 م / 15 حکمی S M T بحکم N / 15 - 16 قضایی ... شفقتی ... رحمتی ... عنایتی T S M قضا . . . شفقت . . . رحمت ... عنایت N / 17 هود 11 : 118 م / السجدة 32 : 13 ك /.

لأتينا كلَّ نفس ٍ هداهـــا ولكن حق القول مني لأملأنَّ جهنم من الجنة والناس اجمعين » . قول ٌ حق ٌ وعدل ٌ وصدق ٌ آن بود که چنین بود اگر نه چنین بودی
3 نشایستی . اگر دانی مبارك ، واگر نه صبر کن تا بدانی وتسلیم کن . قومی‌را که بدانسته اند که اگر تورا صلاح بودی که بدانی خود بدانسته بودی . با داود چه گفت؟: یاداود! شتاب مکن . تخلَّقْ بأخلاقي وإنَّ من اخلاقي أني
6 أنا الصبور . بار خدایا :

آتش بدل اندر زدی ونفط بجان   وآنگه گوئی که راز مادار نهان

۵۸۰ تا کی صبر ؟ فریاد از تو ! دردِ فراوان ازتو ! چنین کند ، بی قرارش
9 کند ، پس گوید : قرار گیر ! « خُلِقَ الانسان من عَجَـل » . پس گوید : « سأريكم آياتي فلا تستعجلون » . باش تا وقت این کار در رسد. تو جانی می کن که من از تو این دوست دارم ! أنا عند المنكسرة قلوبهم ، لاجلي أُحبُّ كل
12 قلب حزين . بار خدایا ! اگر رضای تو درین است مبارك !

شاید که مرا زخم پرا کنده زند   هر گاه که من بگریم اوخنده زند

یا محمد ! « واصبر لحكم ربك فإنك باعيننا » . تو معذوری که عاشق نیستی
15 اگر نه « فانك باعيننا » ترا تسلی تمام حاصل کردی . « ولقد نعلم انك يضيقُ صدرك بما يقولون » . « لقد نعلم » چه دانی که چیست ! عاشقان‌را که دانند نوش باد ! « وسقاهم ربهم » این بود . اما تو ندانی ، « لا يصدعون » اینجـــا
18 صداع چه کند ؟ کفت : چه بود ؟ گفت : سرش من بشکستم ، اکنون مرهمش خواهم فرستادن . « لقد نعلم » فریاد فریاد ! یکلـِّم بیدٍ ویأسو باخری

---

1 السجدة 32 : 13 ك / 2 اگر نه چنین بودی S - T N M / 5 چه N M - T S / 7 راز نهان . . . N - T S M / 8 تا کی صبر M صبر T S - N / 9 پس گوید T S M گویدش N / گیر T S M کن N / الانبیا 21 : 37 ك / 10 الانبیا 21:37 ك / 11 احب T S M ان الله یحب N / 12 تو در این است T S M در تو نیست N / 13 زند ... زند M S M زنی N / هر گاه M یعنی S دیدی T / 14 الطور 52 : 48 ك / 15 ترا S N M مرا T / حاصل N M - T S / 15 - 16 الحجر 15 : 97 ك / 17 الانسان 76 : 21 ك / الواقعة 56:19 ك / 18 من‌بشکستم T S بشکنم N M / 19 یکلم ... باخری T S M - N / .

یدٌ تشجُّ وأُخری منك تأسوني . واز آنجا که عقل تو بود گوئی که این کار
کودکانه بود . خاموش ، وخاطر نگاه دار .

۵۸۱ — وچون حدیث مردان خدا کنند ، تو گنگ ولال و کور و کرباش
تا بود که روزی تو نیز دزدیده نظری کنی . امّا پیش از وقت نتوانی که
نظری کنی بهیچ گونه . « لکلِّ أجــل مسمی » ، « فمن یستمع الآن یجد له
شهاباً رصداً » آن توندانی . « وجعلناها رجوماً للشیاطین » چیست؟ باش ، تو
هنوز از گـَوز پوست دیدی . باش تا به دُهْنش رسی ! پس بدانی که هرگز
ندانستی اگر ترا روزی است بوقت رسی . « وکل شيء عنده بمقدار » پیش از
وقت محال بود . « وما ننزّله إلاّ بقدر معلوم » .

۵۸۲ — لعمری ! همه بیان‌است در قرآن مجید . « لا رطب ولا یابس إلاّ في
کتاب مبین » . امّا تو قرآن کجا دیدی ؟ جهودی در بغداد قرآن به از تو
یاد گیرد ، ومعنی ظاهرش به از تو بداند. اما هیهات هیهات ! قرآن در چندین
هزار هزار حجب است ! تو محرم نیستی ! در درون پردهٔ او ترا راه نیست
هنوز. « إنا نحن نزّلنا الذکر وإنا له لحافظون » . یا محمد ! « وإذا قرأت القرآن
جعلنا بینك وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » ، « وجعلنا من بین
أیدیهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون » ، « وعلی سمعهم وعلی
ابصارهم غشاوة » . سدِ ذوالقرنین بگشادن هنوز به‌بسیاری خوارتر است که
این غشاوه برگرفتن . مع هذا کله إنه لیسیرٌ علی من یسّره الله علیه یا معاذ !

1 ید S - T N M / تشج T S M تشجی N / تاسونی N تا توانی T S M / 3 تو S M
N - T / 4 تا بود T S M بودی N / کنی T S N توانی کردن M / پیش T S M باش N /
5 کنی T S M که N / اجل مسمی T S M کتاب N الرعد 13:38 م / 5 - 6 الجن 72 - 9 /
6 الملك 67 : 5 ك / 7 - 8 پس . . . رسی S - T N M / 8 الرعد 13 : 8 ك / 9 الحجر 15 :
21 ك / 10 - 18 لعمری ... معاذ S - T N M / 10 - 11 الانعام 6 : 59 م / 12 گیرد T M
دارد N / 14 الحجر 15:9 ك / 14 - 15 الاسراء 17 : 45 ك / 15 - 16 یس 36 : 9 ك / 16 -
17 البقرة 2 : 7 م / 17 به بسیاری خوار T M بسی آسان N / .

تو قصهٔ ذو القرنین در قرآن خواندی اما ندانستی .

۵۸۳ — « لقد كان في قصصهم عبرةٌ لاولى الالباب ». تو از قصص هم چندان
3 دانی که عامیِ دیگر ، پس عبرت چه بود تا از اولو الالباب گردی ؟ گوش
دار ! اگر گوش داری «حتى إذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوماً لا يكادون
يفقهون قولاً » لا يفقهون کافرانند ، و « جعلنا من بين ايديهم سداً » حجاب
6 عزت است میان او وناهلان . این حدیث ذو القرنین گویی که بود ؟ این
سد، آن سد ظاهر اسکندر رومی ، بسلامت است ؟ باش تا بخود وبکار خود بینا
گردی . پس بدانی که « إنّ يأجوجَ ومأجوج مفسدون في الارض » چه بود .
9 پس واپیری پخته گویی که « هل نجعلُ لك خرجاً تجعل بيننا وبينهم سداً ؟ ».
او گوید : تومرا یاری ده به‌فرمان بردن که « ما مكنني فيه ربي خيرٌ فأعينوني
بقوة ». پس ترا گوید که چه کن ! وچون زندگانی کن ! « آتوني زبر الحديد»
12 الصدق سيف الله . « وأنزلنا الحديد فيه بأسٌ شديدٌ ومنافع للناس »، « وننزل
من القرآن ما هو شفاء » . پس وا تو گوید : خودرا در بوتهٔ مجاهدت نه .
« وجاهدوا في الله حق جهاده »، « قال انفخوا حتى » ، « لقد كان في قصصهم
15 عبرة لاولي الالباب » . تو از قصص قرآن فسانه شنیده باشی .

۵۸۴ — ای عزیز ! این قصص قرآن خود همه بود بظاهر ، أمّا در طی آن
بسی چیزهای بلعجب تعبیه کردند «لقد كان في يوسف واخوته آيات للسائلين».

---

1 – 17 تو . . . للسائلين M N S – S / 2 یوسف 12 : 111 ك / 4 – 5 الكهف 18 : 90 ك / 5 يس 36 : 9 ك / 6 تا M T میان تا N / 7 آن N T آن‌را M / بسلامت M T شده N / 8 الكهف 18 : 94 ك / 9 الكهف 18 : 94 ك / 10 – 11 الكهف 18 : 95 ك / 11 کن . . . کن N T کنی . . . کنی M / الكهف 18 : 96 ك / 12 الحديد 57 : 25 م / 12 – 13 الاسراء 17 : 82 ك / 14 الحج 22 : 78 م / الكهف 18 : 96 ك / 14 – 15 يوسف 12 – 111 ك / 15 باشی N S – M / بلعجب N T – M / يوسف 12 : 7 / .

مشتی احمقانِ غافل پندارند که قصهٔ ذو القرنین بظاهر نبود ، ظواهررا دفع کنند ، وهو عندي کفر بما أنزل الله علی رسوله محمد – صلعم – هر که ظاهررا دهد ، احمقی بکمال بود . وهر که ور ظاهر قناعت کند جامد است وامانده در حضیضِ بشریت ، واورا از حقیقت شرایعِ انبیا – صلعم – هیچ خبری نیست . اگر تفسیر هم این قدر ظاهر است ، پس علی بو طالب چرا گفت : از تفسیر فاتحـــة الکتاب ، اگر خواستمی هفتاد شتر پُربار کردمی ، لو شئت لاوقرت من تفسیر فاتحة الکتاب سبعین بعیراً . لا بل ولا بل .

ازین راز جانِ تو آگاه نیست   بدین پرده اندر تورا راه نیست

ابن عباس می گوید : که یکشب وا علی بو طالب بودم تا روز ، شرح بای بسم الله می کرد . فرأیتُ نفسي عنده کالفوّارةِ في جنب المتعنجر ، أي البحر العظیم . قرآن که نقابِ عزت از روی خود بردارد ، وخودرا وا محرمی نماید نه اندك کاری بود . تو شمار از خود مکن که بزرگ غلطی بود .

۵۸۵ – ای عزیز ؟ این نبشته هم بر سر تربت طاهر نبشتم ، روز شنبه . وشفاعت می کنم آن عزیزرا که دل صافی کند بتمامی با اسفهسا لار حمزه چنانکه ذره‌یی گرد بنماند . اگــــر گناهی نکرده است پس این دلتنگی هیچ وجهی ندارد ، لا في الدین ولا في الدنیا . واگر گناهی کرده است ، فاعفُ عما سلفَ عفا الله عنك . نبشته باو نویسد ، ودلش خوش کند . والمؤمنُ سریعُ الغضب ،

1 ـ 12 مشتی . . . خود M N T ـ S / 1 ظواهر N T ظـاهر M / 2 ـ 3 را دهد T باز دهد M بر دارد N / 3 جامد M T جاحد خود N / 4 خبری M N چیز T / 5 تفسیر M N بیشتر T / 6 پر M T ـ N / 7 لا بل ولا بل T لا بل لا بل بیت M N / 9 بای TM ب N / 10 فی جنب N عند المعنی M عند T / 13 ـ 17 اي ... الغضب M S T وصلی الله علی محمد N / 14 کند . . . اسفهسا لار M T بتمامی دار از /.

أمّا در عقبش است که سریع الرضا . والمؤمن لا یکون حقوداً . حقد دانی
که چه بود ؟ احتقان الغیظ والغضب في الباطن . مصطفی – صلعم – چنین
3 گوید : مـــا عفا عبد عن اخیه إلّا زاده الله عزاً . والله عفوٌ یُحبٌ العفو .
تخلّقوا بأخلاق الله ، « وإن تعفوا أقربُ للتقوى » . والسلام . والحمد لله رب
العالمین . والصلاة علی محمد وآله اجمعین .



1 ـ 5 اما ... اجمعین M S T ـ N / 3 گوید S T می گوید M / عن S T ـ M / یحب T فیحب S نحب M / 4 البقرة 2 : 237 / والسلام M ـ S T / والصلاة ... اجمعین T ـ S M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٨٦ – برادر عزیز قرّة العین کامل الدّوله بلّغه الله کمال الدولة في دينه ، بداند که روز قیامت از مسمّیات، اسامی خواهند کرد ، واز صفات القاب ، واز دل، روی ، واز درون، برون . « یوم تُبلی السّرائر » ، « ووجدوا ما عملوا حاضراً » ، « والزمناه طائره في عنقه » ، « قالوا طائرکم معکم » ، « فکشفنا عنك غطاءك » همه اینست که می گویم . خلق از آخرت بس بی خبرند ، وایمان را معنی تصدیق بود ، وتصدیق بی علم بچه کار آید ! از آخرت بتشبیهی قناعت کرده اند ، وبظنونی فاسد راضی بوده « وما یتبع اکثرُهم إلّا ظناً إنّ الظنّ لا یُغني من الحق شیئاً » .

٥٨٧ – بدایت ایمان ، تصدیق دل است چنانکه شك را درآن مجال نبود . واقل درجات این تصدیق آن بود که باعث بود برامتثال اوامر واجتناب نواهی . یسوؤه سیئه ویسره حسنه . چون این مایه از تصدیق در درون حاصل بود ، آدمی را برآن دارد که حرکات وسکنات خود بحکم شرع کند . چون چنین

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ؛ بسم . . . الرحـيم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الخامسة والاربعون بسم . . . الرحیم والتکلان على الحي القیوم S ومن رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحیم والتکلان على الحي القیوم T / 2 برادر T P I - S N M / العین T S P M I العیون N / بلغه . . . الدولة P N I - T S M / في دینه N - T S P M I / 4 الطارق 86 : 9 ك / 4 - 5 الکهف 18 : 49 ك / 5 الاسراء 17 : 13 ك / یس 36 : 19 ك / 5 - 6 ق 50 : 22 ك / 6 همه اینست P N M I همین است T S / بس N - T S P M I / - 7 را معنی N - T S P M I / 7 وتصدیق N M I S - T P / 8 اند N - T S P M I / 8 - 9 الحجر 15 : 36 ك / 10 دل است T S N M باعث بود P I / 12 چون T S - P N M I / .

* * نامهٔ چهل وپنجم. T 12 . S 45 . P 67 . N 40 . M 97 . I 56 * * *

بود اورا خود راه نمایند از جناب ازل « وان تطیعوه تهتدوا » . از طاعت ،
هدایت خیزد . « والذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبُلَنا » . چون این هدایت
3 پدید آید، آن تصدیق دل یقین گردد، چون میوه که از خامی به‌پختگی رسد.
واین ترتیب ضرورت است در راه دین ، همهٔ اهل سلوک‌را تصدیقی بی تحقیق
چندان که باعث بود در عمل صالح . پس عمل خود به‌یقین رساند بروزگار .

6 ۵۸۸ — چون سالك به یقین رسید ، « یوم تبدّل الارضُ غیرَ الارض »
بردیدهٔ او عرض کنند . آخرت وعلوم آن جهان ، اورا ذوق گردد . تا اکنون
در تشبیه بود . وقرآن در حقّ او چنین می گفت که « فلا تعلمُ نفسٌ ما أخفي
9 لهم » . چون نفس او برنگ دل گردد ، از این قوم بود که أبدانهم في الدنیا
وقلوبهم في الآخرة . چون دل او آنجا بود ، اورا اسرار آخرت لا محاله
مکشوف بود . « وهم عن الآخرة هم غافلون » صفت قومی دیگراست ،
12 « وقلوبهم في الآخرة » صفت قومی دیگر . « كلّا لو تعلمون علم الیقین لترونّ
الجحیم » . این علم الیقین در دنیا بود ، ودر حضور علم وتمیز انسانی صورت
بندد .

15 ۵۸۹— چون حضور وغیبت نبود، وتمیز او بدست غوغای سکر باز دهند،
در عین الیقین بود . چون با خود آید ، وهشیار گردد از عین الیقین هیچ در
صحبت علم او نبود إلّا بوی :

---

1 ازل T S P M I از که N / النور 24 : 45 ك / 2 خیزد T S P M I برخیزد N /
العنکبوت 29 : 69 ك / 3 که P N I - T S M / 4 ضرورت T S N M ضروری P I / همه
P I - T S N M / را P I - T S N M / 5 خود T S P N I صالح خود M / 6 ابراهیم
14 : 48 ك / 7 علوم P N M I عم T S / تا T S ونا P N M I / 8 گفت T S N M گوید
P I / 8 - 9 السجدة 32 : 17 ك / 9 او برنگ S N M برنگ P I نزدیك T / 10 چون
T S N M وچون P I / او را N - T S P M I / 11 الروم 30 : 7 ك / 11 - 12 است . . .
دیگر N - T S P M I / 12 صفت P M I - T S / التكاثر 102 : 6 ك / 13 علم T S N
علمی P M I / 14 بندد S P M I نبندد T N / 15 چون T S N M وچون P I / وغیبت
نبود T S N غیبت شود M غیبت گردد P I / 16 از S P N M I اگر T / .

أجِلْ عينيك في عيني تراها مشرّبة بذي وردِ الخدود
وخذ سمعي إليك فإنّ فيه بقايا من حديث كالعقود

3 ودر حال مستی چندان رعنایی بود در دماغ او که نطقش همه این بود :

نیست در او هیچ رنگ جملهٔ عشاق‌را
هست گمانم چنان کو همه آنِ منست

6 ۵۹۰ – جوانمردا ! بدانکه در نهادِ آدمی ، حبّ خدا ورسول تعبیه است ، وپنهان است ، چون حبّ النساء مثلاً در کودك ده ساله . چون پس از ده سال عاقل شود ، آن حبّ النساء از درون او سر بر کند ، وقوت خود 9 طلب کردن گیرد . اگر شنیده بود که قوتش چیست ، خود کارش راست بود . واگر در همه عمر خود هرگز از این معنی حدیثی نشنیده بود ، بواجب آن عشق در درونِ او اضطرابی پدید آورد ، واو نداند که اورا چه می بود . 12 اگر غالب تر گردد ، بی خواب وقرارش کند ، واز همه کارش باز دارد ، وچون مغفلی گردد .

۵۹۱ – اکنون « ولله المثلُ الاعلی » حبّ خدا ورسول وسعادتِ آن جهان 15 در باطنِ آدمی هست لا بدّ ، مگر کسی‌را که در ازل عنین آفریده اند . چون نفسش پاره‌یی پخته تر گردد ، آرزوی معشوقی دیگر اورا پدید آید ، واو نمی داند که اورا چه بود . اگر درمیان هزار اشتغال دنیوی بود از همه

3 او که نطقش N M بعطش P I اش که همه نطق او T S / 6 رسول T S P M I رسول او N / 7 – 8 چون . . . سال N چون ده ساله T چون S – P M I / 9 قوتش P M I اورا قوت T S N / 11 عشق S P M I عشق او T N / درون T S N M اندرون P I / 13 مغفلی T S N M غافل P I / 14 النحل 16 : 60 ك / 15 مگر N الا T S P M I / ازل T S N ازل اورا P M I / 16 اورا T S P M I باره N / 17 اشتغال P M I اشغال T S N / همه T S P M I او N / .

منقطع گردد ، ونفس او متحیّر بماند چون عاشقی که درِ خانهٔ معشوق خود
نداند ونامش نداند ، ولیکن عاشق بود .

۵۹۲ – آنکه‌نوشته بود آن برادرِ عزیز که گاه گاه مرا بیخودی می‌بود ، 3
ونمی‌دانم که چیست ؛ این حدیث است کـه بنوشتم وجواب سؤال اوست .
ودیگر هرچند کـــه نفس پخته‌تر گردد ، روی باطاعت بیش آرد ، واز
معصیت دورتر بود . چون این اشتیاق در او بکمال‌تر بود ،ومشغله‌های دنیوی 6
نمی گذارد که این حدیث رخت بصحرا آورد ، واگر نـــه بیم سودای عظیم
وجنون مفرط بود ، وغفلت از رحمت است تا دانـــد . ارجو که علی أحسن
الوجوه وأقرب الطرق ، آن عزیزرا بدان مقصود رساند ، تا آخرت که نامش 9
می‌شنود ببینند ، وخبر عیان گردد . پس از علم الیقین اورا بعالم عین الیقین راه
دهند ، وحق الیقین وحقیقت حق الیقین . همه بوقت خود اورا از جنـــاب
عنایت لم یزل ولا یزال مبذول دارند . 12

۵۹۳ – نوشته بودکه بر سرِ تربت اخی زنجانی مرا بدعا یاد داشته است ،
سخت شاد شدم « والله لا یُضیع أجرَ المحسنین » . وارجو که آن عزیز از آن
غریبان بود که دعوةُ الغریب لا تردُّ . الله الله ! روز آدینه دل حاضر دار ؛ 15
علی الخصوص وقت خطبه ودر نمـاز ، ووقت طلوع وغروب . ومارا در این
اوقات فراموش مکن ، ودر سجود نماز آدینه همچنین ما را بدعا یاد دارد ، وأهم

1 در T S - P N M I / 2 ونامش نداند N - T S P M I / 3 آن P N M I او T S /
4 جواب سؤال T S N سؤال او وجواب P M I / 5 دیگر T S N - P M I / 6 چون
T S N - P M I / 8 جنون T S N جنـــونی P M I / است T S N M بود P I / داند
T S T M دانی P I / 9 الطرق T S N M الطریق P I / رساند T SIN رسانند P M I /
آخرت که T S N M آخر آنکه P I / 11 وحقیقت حق الیقین P I - T S N M / 13 زنجانی
T S P M I فرخ زنگانی N / بدعا P I - T S N M / 14 سخت P N M I - T S / آن
P M I - T S N / الله الله T S M الله P N - I / 15 - 17 روز . . . اهم T S P M I
وصلی الله علی محمد N / 15 دار T S دارد P M I / 16 وقت T S M در وقت P I / وما T S
ما P M I / 17 مکن T S نکند P M I /.

الحوائج ، عرض کند . ارجو که مستجاب بود ، که وقت بس عزیز است .

۵۹٤ – تا این غایت چهار نوشته مستوفی فرستادم ، واین پنجم است .
واز آن عزیز دو نوشته رسیده است . آنچه در آن نامه که پیش ازین فرستادم 3
نوشتم ، تدبیرش بزودی بکند ، تقصیر نکند. ارجو که آن نامه رسیده باشد .
سلام ببرکه رسانیدم ، واو نیز دعا می کند ، وپیوسته وصیّت‌های ما یاد دارد.
واحمدرا – حفظه الله وجعله من عباده الصالحین – باری دوسه دیدم . والسلام 6
والحمد لله ربّ العالمین وصلی الله علی محمد وآله .



1 – 7 الحوائج . . . وآله N – TSPMI / 1 کند TS دهد PMI / وقت TS وقق
PMI / 2 – 4 تا . . . باشد TS – PMI / 3 – که . . . بزودی M پیش نوشتم وفرستادم
تدبیرش برداری PI / 4 باشد PI باشد والله هو الموصل M / ببرکه TSM برکه PI / های
ما TSM ها PI / 5 – 6 واحمد . . . دیدم PMI – TSN / 6 باری دوسه M دیدسه باری
I در مدرسه P / والسلام SPI – TNM / 7 والحمد . . . العالمین SN – TPMI /
وصلی . . . آله M – TSNI علی کل حال P /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۹۵ – نوشته یی که ثانی شوّال نوشته بودی ای عزیز من ، أطال الله
3 بقاك في طاعته ، رسید . واز رسیدنش ، بسی شادی حاصل شد ؛ چنانکه
هرگز از هیچ نوشته از آنِ او ندیده ام . یقین دان که بر قدر موزونیِ دلِ تو ،
نوشتهٔ تو موزون تواند بود که الظاهرُ عنوانُ الباطن . مصطفی – صلعم –
6 براین نکته چنین تنبیه کند که لو خشع قلبُه لخشعتْ جوارحُه . اگر علاقتی
که میان ظاهر وباطنِ تو هست ، اعنی قلب وقالب ، ترا معلوم شود ، این حدیث
بر تو مکشوف شود . وتا این علاقه معلوم نبود ، هرگز موازنتی که میان ملك
9 وملکوت است ، ترا معلوم نشود . وتا این موازنت معلوم نبود ، دردین خدای
تعالی جز تشبیهی ترا هیچ نصیبی نبود .

۵۹۶ – چون ترا بسلوك طریق راه دهند ، دیده یی یابی که
12 « وإنْ تُطیعوه تهتدوا » . چون دیده یافته باشی ، در نگری وبخود بینا
گردی ، بدانی که هرگز خودرا ندیده‌یی ، واز خود در حجاب بوده‌یی .
اشراق نور الله ترا دیده‌یی داد . از پوست بیرون آمدی . بدانستی که هرگز

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ۲۸ رحمه الله بسم
. . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة والاربعون بسم . . . الرحیم وما توفیقی
الا بالله S ومن کتبه رحمه الله بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله T / 3 رسیدنش T S N M
رسیدن آن P I / 4 هرگز از P M I هرگز T S از N / دل تو T S N ودل تو P I دل M /
5 که N – T S P M I / 6 کند T S N M می کند P I / 7 تو N – T S P M I / 7 – 8
شود . . . نبود P N M I نشود T S / 8 – 9 هرگز . . . نبود N – T S P M I / 10 هیچ
P I – T S N M / نبود T S N نیست P M I / 11 ترا PI–T S N M / 12 النور 24:54 ك /
13 بدانی که T S T M بدان که P I / 14 اشراق T S P M I اگر اشراق N / که هرگز
M – T S P N I / .

* * * نامهٔ چهل وششم T 13 . S 46 . P68 . N 28 . M 91 . I 57 * * *

ندانستی . وبدیدی که هرگز ندیدی « بدّلنا أمثالهم تبدیلا » ترا معلوم شد .
پس ملك بار بنهد که ملکوت در رحم او چون جنین است . « إذا وقعتِ
الواقعة » ، « زلزلت الارضُ » ، کنایت است از این طلق . « انشقت السماء »
عبارت است ازاین بار نهادن. تقدیر که شاه رخ زند چنین زند . « تُبدّل الارض
غیر الارض والسماوات » بدانی. « وننشئكم فیما لا تعلمون » ببینی. « بما تبصرون
وما لا تبصرون » همه نصب عین تو شود .

۵۹۷ – اینجا مَنْ عرَف نفسه فقد عرف ربّـــه ، خود ضرورت بود .
خُلِقَ آدمُ علی صورة الرّحمن ، در دیدهٔ تو ظاهر گردد. « الرّحمنُ علی العرش
استوی » ترا مکشوف گردد . « یُدبّر الامرَ من السماء الی الارض » ترا محقق
شود . ینزل اللهُ الی سماء الدنیا ، بر تو تجلّی کند . متشابهات همه ترا محکمات
شود. این که در شرع گویند که تخلّقوا بأخلاق الله ، وقرآن گوید: « کونوا
ربانیّین » ، همه این‌را دان که می رود در حقّ ایشان . چه توان نوشت که
خلق زنّار بر بندند همه علی الجمله . عیسی – صلعم – چنین گوید در صفت
ایشان که لهم خبرٌ عجیبٌ وعندهم الخبر العجیب .

۵۹۸ – اگر کسی از ایشان درمیان سکری غالب حدیثی راند ، جز :
سبحـــاني ! وأنا الحق ! نگوید . وهر که بینـــا بود ، جز این نگوید که
« عُزیرُ ابن الله » وعیسی ابن الله . مصطفی – صلعم – از این حدیث چنین
خبر دهد که من رآني فقد رأى الحقّ . ولا یزالُ العبدُ یتقرّبُ إليّ بالنوافل
حتى أُحبّه . فإذا أحببتُـه کنتُ سمعه وبصره ولسانه ویـــده . فبي یسمع

---

1 ندانستی M – T S P N I / الانسان 76 : 28 ك / 2 ملك T S N M مالك P I / چون
/ N – T S P M I / 2 – 3 الواقعة 56 : 1 ك / 3 الزلزلة 99 : 1 ك / ظلق T S N M طباق P I /
الرحمان 55 : 37 م / 4 شاه رخ T S P M I شهرخ N / 4 – 5 ابراهیم 14 : 48 ك / 5 الواقعة
65 : 61 ك / 5 – 6 الحاقة 69 : 38 ك / 8 ور دیده T S بر صورت N در دیـــده P M I /
8 – 9 طه 20 : 5 ك / 9 السجدة 32 : 5 ك / 10 الله T S P T I الله کل لیلة N / 11 شود
P N M I گردد T S / 11 – 12 آل عمران 3 : 79 م / 13 بندند T S P M I بندد N / 17
التوبة 9 : 20 م / 17 – 18 چنین خبر دهد T S N خبر داد P M I / 19 سمعه وبصره ولسانه
ویده T S N M له سمعاً وبصراً ولسانا ویداً P I / .

جوانمردا ! همه مذکور است ، ولیکن خواجه ندید ! کسی‌را چــه تاوان ؟
صاحب شریعت – صلعم – عذر این قوم‌را تمهید چنین می کند : فإذا نطقوا لم
3 یُنكره إلّا أهلُ الاغترار بالله .

۵۹۹ – جوانمردا ! گواهی از قرآن صادق‌تر خواهی « من أصدقُ مِن
الله قیلاً » ؟ با من بگوی تا « من یطع الرّسول فقد اطاع الله » چه بود ؟ هیچ
6 فرقی هست میان این که من رآني فقد رأی الحقّ ، وسبحانی ، و« إنّ الذین
یبایعونك إنما یبایعون الله » ؟ همه یکی است ، ولیکن ترا وقت فهم این نیست.
اگر المؤمنون كنفس واحدة ، بدانی که چیست ، واشوقاه الی لقاء اخواني بر
9 تو عرض کنند . حسین بن منصور ، با یزید (ره) معذور داری ! دریغا :

سقوني وقالوا لا تغنّ ولو سقوا   جبال حُنینٍ ما سُقیتُ لغنّتِ

ناچار هرانکه می‌خورد، مست شود. ارجو این حدیثها بر تو وبال نبود ،
12 وپیوسته می گوی : اللهم انفعني بذلك . این حدیث جز اصحاب واقعه‌را
بکار نیاید .

آنرا که بیامد است زیبا آمد   عشق آمدنی بود نه آموختنی

15 ۶۰۰ – تو باری کجایی از آنکه تهمت اختیار بشری دارد ؟ ماذا عملت
فیما عملت ؟ وصیّت لم یزل‌را چه کردی؟ « لا تغرنّکم الحیاة الدنیا »، « اعبدوا

---

1 را PNI - TSM / 3 الاغترار TSPMI الغرة N / 4 خواهی TSNM
می خواهی PI / 4 - 5 النساء 4 : 122 م / 5 با من بگوی N-TSPMI / النساء 4 : 80 م /
بود TSPMI گویی N / 6 هست TSN نیست PMI / سبحاني TSPMI سبحاني
ما اعظم شانی، ومیان N / 6 - 7 الفتح 48 : 10 م / لیکن PMI اما N - TS / وقت فهم
این N وقت M وقت فهمش TS فهم این PI / 9 تو TSNM او PI / کنند TSN دهند
PMI / معذور داری TSNMI مغروری P / دریغا N بیت P شعر M - TSI / 10
حنین TS سروری PNI شروری M / 11 ناچار . . . شود N - TSPMI / حدیثها
TSM حدیث PNI / 12 گوی TSN گوید PMI / را TSPMI - N / 13 نیاید
TI نیاید بیت SPN نظم M / 14 آنرا ... آمد TSN اینها که نیامداست زینهار چه عجب
PI آنرا که نیامداست زینها چه عجب M این مصراع در ص ۳۰۴ گذشت / 16 لقمان
31 : 33 ك / .

الله الذی خلقکم » را از نهاد خود هیچ داد بدادی ؟ « واتقوا الله الذی أنتم به
مؤمنون » را هیچ حق گذاردی ؟ وآن خود دیر بود ودور بود ! « واتقوا النار
التی أعدت للکافرین » را چه کردی ؟ الغضبُ شعلةٌ من نار جهنم . هرگزغضبی 3
بر زیر دستی فروخوردی ؛ تا نامت در این جریده اثبات کنند که « والکاظمین
الغیظ » ؟ حسد وحقد وریا وکبر وعُجب وغروری که در درون داری ،
هرگز سعی کردی در ازالت آن ؟ لا بل این دوراست ! 6

۶۰۱ -- حرکات جوارح‌را هیچ تهذیبی کردی ؟ دیده‌را از محارم نگاه
داشتی ؟ « قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم » . اگر گویی : از چه ؟ از آنچه
با مهتر – صلعم – گفتند : « ولا تمدّنّ عینیك الی ما متعنا به ازواجاً 9
منهم زهرة الحیاة الدنیا لِنفتنهم فیه » . سمع‌را از مکاره نگاه داشتی که
« سمّاعون للکذب » ؟ زبان‌را از محظورات نگاه داشتی که « لولا ینهاهم
الرّبانیّون والاحبار عن قولهم الاثم » ؟ شکم را از آنچه نباید خورد نگاه 12
داشتی که « ولا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل » ؟ پای‌را پاس داشتی که « ولا
تمش فی الارض مَرَحاً » ؟ از این چه خبرداری که « ولا تقِف ما لیس لك به
علم إنّ السمع والبصر والفؤاد کلٌ اولئك کان عنه مسؤولاً » . 15

۶۰۲ – سمع‌را برای فهم آفریده اند که « ففهّمناها سلیمان » . بصررا
برای نظر آفریده اند که « انظروا ماذا فی السّماوات والارض » . ودل‌را

1 الله T S N P M I ربکم قرآن . البقرة 2 : 21 م / 1 ـ 2 المائدة 5 : 88 م / 2 حق M I - T S N M / گذاردی T P N M I نگذاردی S / 2-3 آل عمران 3 : 131 م / 4 بر T P M I از S N / این T S P M I - N / 4-5 آل عمران 3 : 134 م / 5 که T S P M I - N / 6 هرگز T P N M I - S / لا . . . است T S P M I - N / 8 سبـاء 34 : 30 ك / 9 طه 20 : 131 ك / 10 که T S N M - P I / 11 المائدة 5:42 / للکذب T S N M للکذب لولا یکلمنا الله P I قرآن 2 : 118 م / نگاه T S P M I محافظت N / 11 ـ 12 المائدة 5 : 63 م / 13 البقرة 2 : 188 م / پای‌را پاس S M را پاس T پای‌را از آنکه نباید نگاه P I پای‌را پاس وا N / 13 ـ 14 الاسراء 17 : 37 ك / 14 که T S N - P M I / 14 ـ 15 الاسراء 17 : 36 ك / 16 برای T S N M از برای P I / الانبیاء 21 : 79 ك / 17 برای T S N از برای P M I / که T S P M I قل N / یونس 10 : 101 ك /.

از برای دانش آفریده اند « سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم » كه « ما
كذبَ الفؤادُ ما رأى » . با تو گفتند در معرض امتنان که « وجعَل لكم
3 السمع والابصار والافئدة قليلاً ما تشكرون » . شکر این نعم آن بود که در
رضای او ، بکار داری که الشكر أن تُستعمل النعمُ في رضا المنعم . چون تو
همه در عکس این بکار داری ، ندانی که با تو گویند : « وجعلنا لهم سمعاً
6 وابصاراً وأفئدةً » . وليكن ايشان را از این چه سود ؟ « فما أغنى عنهم سمعهم
ولا أبصارهم ولا أفئدتهم من شيء » .

۶۰۳ – خودرا دریاب . زینهار ، زینهـار ! الامر جدٌ فجدٌ . واین در
9 باقی کن ! بود که خودرا از میان بیرون آری . کافران گفتند : « لو شاء
الرّحمنُ ما عبدناهم » ، وليكن این عـذر از ایشان مقبول نیست . اورا
خواستی است ، وتو را با آن هیچ کاری نیست ! با تو نگفت : در مشیتِ ما
12 تصرّف کن ! با تو گفت که إفعل ولا تفعل . کاررا باش !

فاعمل لما تعلو فمالك بالذي   لا تستطيع من الامور يدان

۶۰۴ – اوامر ونواهی او بدان ، وداد آن از خود بده ، تا خود چه بود .
15 ترا بکاری دیگر چه کار ؟ استمداد از همم نه کارِ زبان است ، کارِ دل است .
بقلم می در خواهی که همّتی می‌دار . بقلم تو جواب دهند که می‌داریم . کسی
با آفتاب بزبان نگوید ، وبقلم ننویسد که خانهٔ مرا بعنایت تو حاجت است ،
18 الدعاء هو العبادة . دریغا که ندانسته‌يي . استمداد از آفتاب بزبانی می کن

1 دانش آفریده اند T S N M – P I / فصلت 41 : 53 ك / کـه M – T S P N I /
1 – 2 النجم : 53 : 11 ك / 2 – 3 النحل 16 : 78 ك / 4 بکار S P N M I نگاه T / 5 همه
T S N M – P I / 5 – 6 الاحقاف 46 : 26 ك / 9 بود که P M I که می کنی و N که T S /
بیرون آری P M I بیرون آوری T S مشغلهٔ دنیا بیرون آر N / 9 – 10 النحل 16 : 35 ك /
10 از T S P M I – N / 11 است و N T S N هست P M I / آن T P N M I وباخواست
او S / 13 فافعل . . . بدان T S P M I – N / فاعمل T S M فافعل P I / بدان T S M I
.بدان P / 15 از همم T S آن همم N M همم I هم P / 16 می‌دار P N M I دار T S / که می
T S P M I که همت می N / .

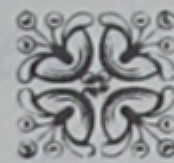
که او رد نکند . آن زبان « ادعوني استجب لکم » است. باش تا اورا خواهی
که نشان مریدان او ظاهراست . وباش تا اورا خوانی که نشان ایشان خود
پدید است .

۶۰۵ – اگر از تو واخواستی رود ، توبدان قیام کی توانی کردن ؟
اما در میان آن عربده ها ، عذر واخواسته ، لا بأس . وامید میباشد که
ملاقات زود باشد ، وکارها چنان باشد که دل ما خواهد . نبشته بودی که
پنج نبشته بیش نخواندم . ای سبحان الله ، من چه دانم که چند نبشته ام .
وارجو که همه برسد . واین نبشته نیکو نبشته‌ام . وکاغذ پاره‌یی در میان آن
بود . نبشته بود که نرسید . دلم مشغول شد . از آنکه بس از آن که آنچه
پس از آن نبشته ام ، بده روز رسید است : ندانم که حالش چون بود . من
نبشته‌ها بنزدیك فرزند احمد – حفظه الله – میفرستم ، ندانم تا کرا میدهد !
اگر چنانست که نرسیده است ، نبشته‌هارا آنجـــا نسخه کرده اند . وآن
مهمی که در آن کاغذ پاره نبشته‌ام ، چنین می‌دانم که رسیده است . نبشته
بودی که مرا پنبه می نهی . این خود نه حدیث مردان بِهُش بود . آنگه پنبه
نهاده باشم که ترا هرگز از من یاد نیاید . اگر این نشان در خودمی بینی ، شاید
که این ظن بری . واگر نه « اجتنبوا کثیراً من الظن . إنّ بعض الظن إثم » .
فراموش کردن شرط نیست .

۶۰۶ – این دعـــا یادگیر وپیوسته می گوی : اللهم إنّي أعوذُ بك باسمك
المکنون المخزون السّلام المُنزل القدس المقدّس الطهر الطاهر . یا دهرُ یا دیهور

1 که او N - T S P M I / زبان P M I زبان‌را T S چه گویند N / الغافر 40 :
60 ك / است باش P M I N - T S / 4 - 6 اگـــر . . . خواهد P I - T S N M /
4 کردن N M نمودن T S / 5 واخواسته T S M خواسته N / 6 باشد T S M می باشد N /
6 - 13 نبشته . . . است T S P N I - M / 13 - 17 نبشته . . . نیست P I - T S N M /
14 بودی N M بود T S / 15 نهاده باشم T S N نهم M / 16 الحجرات 49 : 12 م / .

يا دَيْهـار . يا أبد يا أزل يا من لم يزل هو . يا هو ! يا من هو هو ! يا لا إله إلّا
هو ! يا من لا هو إلّا هو ! يا من لا يعلم مـا هو إلّا هو ! يا من لا يعلـم أيـن هو
3 إلّا هو . يا كان يا كينان . يا روح يا روح الروح ! يا عقل يا عقل العقل ! يا كل
يا فوق الكل ! يا كائن قبل كلّ كون ! يا كائن بعد كل كون يا مكوّن لكلّ
كونٍ ! اهيا شراهيا اذونى أصبّاوت ! يا مجلّي عظايم الامور ! سبحانك على
6 حلمك بعد علمك . سبحانك على عفوك بعد قدرتك . « فان تولوا فقـُل حسبيَ
الله . لا إله إلّا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم ». « ليس كمثله شيءٌ وهو
السّميع البصير » . اللهم صلى على محمّد وعلى آل محمّد بعدد كل شيء . كما صليت على
9 ابراهيم وآل ابراهيم . وبارك على محمد وآل محمد كما باركت على ابراهيم وآل ابراهيم
انك حميد مجيد . پيوسته اين دعا مى گويد . وروز آدينه دل حاضر دارد على
الخصوص وقت طلوع وغروب . ودرويشان‌را نيكو دارد . واين فراموش
12 نكند كه ارحموا من تحتكم يرحمكم من فوقكم . والسلام . والحمد لله رب العالمين
والصلاة على نبيه محمد وآله اجمعين والعاقبة للمتقين .



---

1 يزل T P N M I يزل يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفؤاً احد S / يا هو يا من هو هو
P M I – T S N / 3 ـ 4 يا روح الروح . . . الكل T S P M I – N / اهيا T S P M I
ميا N / 6 ـ 7 التوبة 9 : 129 م / 7 الشورى 42 : 11 ك / 7 ـ 12 البصير . . . اجمعين P M I
T S العليم . نعم المولى ونعم النصير . لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد
وآله N / 8 بعد كل شيء T P M I – S / 8 ـ 9 صليت . . . كما P M I – T S / 10 روز
P M I – T S / 11 دارد ... نكند T S M دار ... مكن P I / 12 والسلام S P N I – M
T / والحمد . . . العالمين T S M والصلاة والسلام على محمد وآله P I / والصلاة . . . اجمعين T
وصلواته على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين S P I – M / والعاقبة للمتقين T P M I – S /

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۰۷ – سلام ودعا می‌رسانم آن برادرِ أعزرا اطال الله بقاه ، وسلك به سبيل الرضوان . ای دوستِ عزیز زنهـار ، زنهـار ! خودرا فراموش مکن ، وخود را ، نگاه دار ، وپیوسته در حمایت مطالعهٔ مکتوبات می باش . وهان وهان ! تا اندك ندانی این‌نوشته‌هارا . ای عزیز من ! سخن از معدن آمده را نه اندك تأثیری بود . یقــین را نشان آنست که واخود قهری دارد که مستمع‌را مسخـَّر ومقهور کند ، وبی اختیارِ او باشد که علمِ او بدان محیط نبود . مشافهه شنودن وا اثری قوی‌تر بود ، ودر نوشتهٔ صاحب سخن نگاه کردن هم از تأثیر بسیار خالی نبود . اگر این مکتوباتِ من مثلا از خط دیگری بر خوانی ، چنان نبود که از خطِ من !

۶۰۸ – بونواسی باید که گوید شعر :

الا فاسقني خمراً وقل لي هي الخمر   ولا تسقني سرّاً إذا امكن الجهرُ
فبح باسم مَن‌تهوى وذرني من الكنى   فلا خير في اللذات من دونها سَترُ
فما العزم إلّا أنْ تراني صاحياً   وما الغنم إلّا أنْ ينعنعني السكرُ

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح برای همانندی با دیگر نامه ها) ومن رسائله رحمه الله ٢٤ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والاربعون بسم ... الرحيم S ومن رسائله وضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم وما توفيقي الا بالله T / 2 – 3 سلام ... دوست T S ای N / 3 زنهار T S – N / خود . . . مکن N – S T / 4 وخود . . . دار ، و T N – S / 5 اندك ندانی T S باندك نداری N / 6 دارد که T S دارد N / 7 بی N – T S / علم S T علمش نیز N / 11 شعر N S – T / 13 – 14 فبح ... السكر السكر T S فما ... السكر . فبح . . .ستر N / .

* * * نامهٔ چهل وهفتم . N 24 . S 47 . T 14 * * *

مقصود از این آنست که قل لي هي الخمر . جوانمردا ! همه بهمه مشغول می‌باید تا کمال بر کمال بود . چشم بدیدن جمال ، وگوش بشنیدن نام .

3 نشنیده‌یی که

نا گه زدرم در آمد آن دلبرِ مست جام مِیِ لعل نوش کرده بنشست
از دیدن واز گرفتنِ زلفِ خوشش رویم همه چشم گشت وچشمم همه دست

6 ۶۰۹ – جوانمردا ! معشوق بهمگی خود جمالست وکمالست وجلالست ودلالست . تو کجایی ؟ چرا بهمگی خود ادراك نباشی ؟ همه دیده باش ، تا او جمال بنماید . همه گوش باش ! تا او همه نطق بود . همه سؤال باش ! که او همه 9 اجابت است . اگر تو همه ادراك باشی ، کمال اورا جمال خوانند . اگر همه عجز باشی ، جمال اورا جلال خوانند . دریغا ! کاشکی . باری اگر عشق اورا طعم بدانی ، عشق مخلوقات‌را از نهادِ خود حقی بگذارده بوده بی .

12 ۶۱۰ – ای دوست دانی که چرا قصهٔ یوسف «احسن القصص» بود ؟ زیراکه اولِ سوره اشارت است ببدایت راهِ خدای تعالی ، وآخر سوره اشارت است بنهایتِ راه خدای تعالی . وجمله راه خدا معنا است دراینجا . 15 باورت نبود از قرآن بشنو که «ما کان حدیثاً یُفتری ولکن تصدیق الذي بین یدیه وتفصیل کل شيء» . باش تا بدانی که کل شيء دراین قصه کجا است ؟ ای دوست اول قصهٔ یوسف اینست که «إذ قال یوسف لابیه یا أبتِ إني رأیتُ 18 أحدَ عشرَ کوکباً» تنبیه است بر واقعه گفتن مریدان وا پیران .

---

1 بر T S به N / 7 دیده باش T T دید باید S / 8 که N S تا T / وکمال . . . جمال T کمال . . . کمال S اورا جمال N / 10 جمال T S کمال N / 11 طعم بدانی T S طمع نداری N / بوده‌یی T S توده‌یی N / 13 ببدایت راه N براه T S / 14 وجمله راه خدا N - T S / معنا است در اینجا T در این جا معنی است N اگر در اینجا S / 15 یوسف 12 : 111 ك / 16 باش T S - N / 17 - 18 یوسف 12 - 4 ك /

٦١١ — وبدایت راه خدا اینست « اذا وقعت الواقعة » . شیطانرا البته اینجا راهی نیست « لیس لِوَقعتِها کاذبة » مرید اینجا زیروزبر گردد درمیان واقعه « خافضةٌ رافعة » . پس یعقوب گوید: « یا بني لا تقصص رؤیاك علی اخوتك » اول وصیتی که پیر ، مریدرا کند اینست که واقعه‌را واکس مگو ! البته نه وا اصحاب ایمان ، ونه وا اصحاب انکار که صاحب انکار تورا بچشم حسد بزند « ودُّوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء » ، کاد الحسد یغلب القدر . وصاحب ایمان ترا بچشم تعجب بزند . إذا اعجب احدکم من اخیه شیئاً فلیدعُ بالبرکة فان العین حق « یا بُنيَّ لا تقصص رؤیاك علی اخوتك فیکیدوا لك کیداً » . پس مریدرا بگوید که ایشان اگر کیدی کنند ، معذور دار تا عُجب بر مریدراه نزند « إنّ الشیطانَ للانسان عدوٌ مبین » . چون ازاین فارغ گردد گوید : « و کذلك یجتبیك ربُّك ویعلمك من تأویل الأحادیث » تصرف کردن پیر است در واقعهٔ مرید ، تا شاگردرا استادی در آموزد که « ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون » این اول سوره است .

٦١٢ — وآخرش اینست که « ورفع ابویه علی العرش وخرّوا له سُجُداً » . عاشقانِ خودرا بر سریر ملك خود نشاند ، چنانکه شنیده‌یی که « یحبّهُم ویحبونه » را بر عرش نشاند ؛ چنانکه مصطفی — صلعم — واجابر عبدالله گفت ، وکان قد استشهد ابوه عبدالله بن رواحه یوم احد : یا جابر إنّ الله احیا أباك واقعده معه علی العرش . « وآخر دعویهم أنِ الحمدُ لله رب العالمین » . « رب قد آتیتني من الملك وعلمتني من تأویل الأحادیث » . منعم‌را دیده ، ونعم

---

1 اینست S N است T / الواقعه 56:1ك / 2_3 الواقعة 56:2و3 ك / 3 ـ 4 یوسف 12:5 ك /
4 واقعه‌را T S واقعه N / 6 بزند T N بیند S / النساء 4 : 89 م / 7 تعجب N حسد T S /
8 ـ 9 یوسف 12:5 ك / 10 یوسف 12:5 ك / 11 یوسف 12 : 6 ك / 12 ـ 13 البقرة 2 : 151 م/
14 یوسف 12 : 100 ك / 15 ـ 16 چنانکه . . . نشاند T S ـ N / 15 ـ 16 المائدة 5:54 م /
16 مصطفی T ـ S N / 17 رواحه T S حرام N / 18 معه T S ـ N / یونس 10 : 10 ك /
19 یوسف 12 : 101 ك /.

اورا در راه بگذاشته ؛ لابد آخر دعواهم این تواند بود که « أنِ الحمدُ لله رب العالمین » .

3 ۶۱۳ — پنداری هرگز سورهٔ یوسف شنیده یا خوانده‌یی ؟ هیهات ! احسن القصص ! ترا بسیاری افسانه هـــای فارسی خوشتر از این قصه آید ، اگر انصاف بدهی . باش تا براه خدا بینا گردی . وتا راه نروی ، بینا نگردی .
6 آنگه بدانی که چرا قصهٔ یوسف « احسن القصص » آمد . ای دوست ! احسن القصص ، قصهٔ « یحبهم ویحبونه » است . امـــا ترا نام در جریدهٔ « یحبهم » نمی‌دانم هست یانه . باری دانم که هنوز بی خبری . لعمری ! باشد که طفلی
9 رضیع ترا بتوان نهاد یا جنینی از رحم .

۶۱۴ — اما هنوز بدان نرسیده یی که ابوجاد عشق ترا بر لوح نویسند . نشان این ابوجاد نوشتن‌را ، یکان یکان بیاموز که چیست . ونشان این آن بود که
12 حروف موصّل مفصّل گردد در حق تو . چه میشنوی « وصلنا لهم القول » ، « فصّلنا الآیات لقومٍ » . « تبّت یدا ابي لهبٍ » موصّل است ، « حمعسق » مفصل . اگر یوسف مثلا « یا ، واو ، سین ، فا » گردد ، حروف موصّل
15 مفصّل خود میخواهد نمودن . این‌را ابوجاد عشق نوشتن خوانند ، در طریقت بر لوح دل سالك که « في لوح محفوظ » اي في قلب المؤمن بقلم خدای تعـالی « وربّك الاکرم الذي علّم بالقـلم » . در عین « کتب في قلوبهم الایمان »

---

1 ـ 2 یونس 10 : 10 ك / 3 یوسف N ـ T S / 5 وتا . . . نگردی N ـ T S / 6 قصه T S ـ N / 7 اما N اگر T S / یحبهم T S یحبونه N / المائدة 5 : 54 م / 8 نمی T S نه N / یا N اگر T S / طفلی T S طفل N / 9 از رحم T S در رحمی N / 10 و15 ابو جـــاد T S ابجـــد N / 10 بر لوح T S ـ N / 11 یکان یکان S یکان T بکار N / نشان T S ـ N / 12 القصص 28:51 ك / 13 الانعام 6 : 17م. و 98 : 126 م / المسد 111 : 1 ك / الشوری 42 : 1 ك / 14 یا . . . فا T S ی و س ف N / 15 مفصل T S مفصلی N / 16 البروج 85 : 22ك / 17 العلق 96 : 4 ك / در عین N همین ازلیت که T به یمین ازلیت که S / المجادلة 58 : 22 م / .

یابه کُتّاب أدّبني ربي برند ترا ، آنگه این همه بدانی . ترا « تبّت » موصّل است ،
و « طه » مفصل است . تو هنوز این حدیث‌را که باشی چون بآنجـا رسی .
اگر بمنزل رسی ، هرچه درهمهٔ سورهٔ یوسف دیده ودانسته یی ، در أدّبني بدانی .
میدان که نشان درست است . 3

۶۱۵ ـ ای عزیز ! تو از عسل نام شنیده یی ، ویا حروفش برکاغذی دیده‌یی .
باش تا حلاوَتش در حلقِ خود بیابی . آنگه بدانی که « ما کان لبشرٍ أن یکلمه 6
اللهُ إلّا وحیاً أوْ مِنْ وراء حجاب أو یرسل رسولاً » چیست . عاشق بودن
لیلی دیگراست ، نام لیلی بردن دیگر ، وقصهٔ مجنون خواندن وشنودن دیگر .
« أمْ تحسب أنّ أکثرَهم یسمعون او یعقلون إنهم الّا کالانعام » . جوانمردا ! 9
« یحبونه » باید ، و « یحبهم » . ولا زحمة في البین :

یا من برِ تو رسول بایم یا تو تنها زهمه خلق من‌و تنها تو
خورشید نخواهم که براید باتو آیی برمن سایه نیاید باتو 12

« یحبونه » سودای خود گوید با « یحبهم » . لا یطّلع علیه ملك مقرّب
ولا نبيٌ مرسل .

بستم کمرِ عشق بنام دلِ خویش بردم بردلبرم پیام دلِ خویش 15
حـاصل کردم مرادو کامِ دلِ خویش
ای من زمیان جان غلامِ دلِ خویش

---

1 یا S تا T تا N / المسد 111 : 1 ك / 2 طه 20 : 1 ك / که باشی S T کی باشی N
3 که N ـ T S / همه S T ـ N / درادبنی S T اگر بینی N / 6 الشوری 42 : 51 ك /
8 نام S T ونام N / بردن دیگر N T بردن S / 9 الفرقان 25 : 44 ك / 10 المائدة 5 :
54 م / باید و S T بایدوا N / البین T البین بیت N البین شعر S / 11 برتو S آیجنان N
این شعر در ص ۳۳٤ گذشت / 14 مرسل N مرسل شعر S مرسل بیت N / 15 ـ 17 بستم ...
خویش . بردم ... خویش حاصل . . . خویش . ای . . . خویش N S بستم . . . خویش .
حاصل . . . خویش . ای . . . خویش بردم . . . خویش T / .

۶۱۶ – ای دوست عزیز! از سوداهای عاشقان بس بی خبری ! چه گویم با تو؟ یکی‌را چندان بنوازد که دماغش پر از ناز گردد ، تا همه گوید بیت :

چندان ناز است زعشقِ تو در سرِ من   یا در غلطم که عاشقی تو بر من   3

این پرده بر دارد از دیدهٔ علم وتمیز . عاشق با همه این گوید که

نقطهٔ وهمی شده بود از قیاس   هردو بهم ، جان من وآنِ دوست
زانکه ندانست همی خصم باز   جان وتنِ من زتن وجانِ دوست   6

ویکی‌را همه از پردهٔ عظمت وجبروت تاود، تا همه این گوید که

مراکت دوست اح من طمع ببر   وحـــنم دور نهٔ لولوی لالا
کنم بتو سکبحی هم کنی منـــع   بکفش من نکنم ای کون تومی لا   9

۶۱۷ – هزار ویك نام دارد، از آنجا که تو شنوده‌یی. اما از آنجا که عاشقان دیده اند ، در هرذره صد هزار نامتناهی عجایب دارد . واز هرذره صدهزار هزار تجلی جمال وجلال کند . این اسمای او بود ، باقی حروف . خواه این عسل   12
گیر ، خواه آن حنظل . نه ازاین شیرینی بحلق رسد، نه از آن تلخی . فرق در مسمیات آید وبس . عنان قلم ، بیم آنست که از دست برود ، وهمه نانوشتنیها نوشته گردد . والحمد لله رب العالمین . والصلاة علی رسوله محمد وآله اجمعین .   15

---

1 عزیز N – T S / ها T – S N / 2 ناز T S باد N / همه N – T S / 4 این پرده S اثنینیت T N / 7 تا ود T N تازد S / که T که بیت پهلوی N که شعر S / 8 – 9 مرا ... می لا T S نزاکت دوست اخ طمع ببر * وخیم دو رویه لولو لالا * کنم سو سبحمگی هم کنی منع * کتس می نکنم ان کون تومی‌لا N / 12 جمال و T S – N / خواه T S خواه از N / 14 آید N اند T S / نوشتنیها T S نوشته‌ها N / 15 والحمد . . . العالمین T S – N / والصلاة . . . اجمعین T – S N / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۱۸ — سلام ودعا میرسانم آن برادر اعزرا، أطال الله بقاه وسلك به سبيل الخير . همه سمع باش تا وقت چه املا کند ، ویقین دان که قد تجنّى من تمنّى 3
ان يوازي من تعنى . ای دوست نه کار گزاف است تا هر مخنثی طمع کند .
در اوجان باید کند تا بود که چیزی بود ، واغلب آنکه هیچی هیچی ، وزان
حدیثك هیچی . من سعی رعی ومن نام احتلم . بندگان دنیارا واهل عادت‌را 6
وزنار دارانِ راهِ غفلت‌را بگویند که نه کارِ شما است ، واهل معنی‌را بگویند
که دل خوش دارید « ولو شاء الله لجمعَهم على الهدى » تا واحمد گویند : « فلا
تکوننّ من الجاهلين » . کدام تردامن‌را زهرهٔ آن بود که دراین معنی چون 9
وچرا گوید ؟ عجبا کارتو !

بودنیها بود ، مارا با چرا وچون ، چکار
خیز تا خاك رضارا بر چرا وچون کنیم 12

« أفأنت تُكره الناس حتى يكونوا مؤمنين ؟ » . آنهارا که برای بندگی
ابلیس آوردیم ، جز کوران کار مـــا نتوانند بود . « أفأنت تهدي العمي ولو
كانوا لا يبصرون » هیهات هیهات ! ما لم يشأ لم يكن . 15

---

1 بسم ... الرحيم (تصحیح برای همانندی با دیگر نامه‌ها) بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ۱۲ بسم ... الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة والاربعون بسم ... الرحيم وما توفيقى إلا بالله S بسم... الرحيم وما توفيقي الا بالله T / 2-3 سلام... الخير T S M - N / 4 طمع S M طمعی T N / 5 هیچی TS N ع هیچی M در حاشیهٔ N مصراع دیگر این شعر هست که در نسخهٔ عکسی دیده نمی شود/ 7 راه T S M - N / نه T-STM / 8 الانعام 6 - 35 م / 8 - 9 الانعام 6 : 35 م / 12 بر T S N بر سر M / کنیم T N M زنیم S / 13 یونس 10 : 99 ك / 14 کوران N کوراز T S M / 14 - 15 یونس 10 : 43 ك / 15 لو كانوا لا يبصرون T S M ومن كان في ضلال مبين N / .

* * * نامهٔ چهل وهشتم .M 48. N 12. S48 . T 15. * * *

۶۱۹ – انکه شب وروز جز عادت نپرستد ، وجز غفلت رفیقی ندارد ، وجز شهوت معبودی نسازد ، کی برابر تواند بود باکسی که اول قدم که دراین بار خدا برگرفت ؟ این بود که زنار گبرکی عادت برید ، ودنیا وآخرت‌را در باخت . واین نمط از حدود عقل مختصر آدمیان دوراست ، تا غلطی نپنداری . حاشا وکلّا ! این‌را دولت ابدی وسعادت سرمدی نثارِ قدم کردند که من کان لله کان الله له که چنین بود هر که جان خود در طلبِ او باخت . کرم بی علت او خودرا در کنار او نهاد که من کان في الله تلفُه کان علی الله خلفُه . واین مخذول‌را بدست غوغای دیارِ خویش بازدادند ، وباقطاع بلشکر ابلیس دادند که « واستفزِزْ من استطعت منهم بصوتك » . مردان خدا دیگرند ، مردان دنیا وعادت پرستان دیگر :

ترحّلُ لیلی بالرّهان حمامهم وحمّة عمروٍ بالنجیع ترحّلُ

۶۲۰ – سودایی که در دماغست ترا نمی گذارد که مقصودی که مرا در پیش است بنویسم . ای دوست عزیز ! بدان وآگاه باش که نبوّت‌را سه خاصیت است : یکی آنکه بر چیزی قادر بود که دیگری نبود ، چون شق القمر واحیاء الموتی . دوم خاصیت آنست که احوالِ آخرت همه اورا بطریق مشاهدت معلوم بود ، چنانکه دوزخ وبهشت وصراط وحوض وشفاعت ومیزان

2 نسازد N نیست اورا T S M / 3 گبرکی عادت S گبری که عادت داشت M گبرعادت N گبر که عادت T / برید S برند N ببرید M بریدم T / دنیا N M دنیارا T S / 4 نمط S نقطه N M فقط T / عقل ... آدمیان T S عقول عالیان M عقول مختصر آدمیان N / غلطی TSN غلط M / 6 که... که T S چنین بود N M / 8 خویش T S N خودش M / 9 الاسراء 17 : 64 ك / 10 دنیا وعادت TSN عادت ودنیا M / 11 بالرهان T S بالدهان M بالدمان N / 12 ترا T S مرا N M / 13 دوست T S M – N / 14 یکی T S M اول N / 15 دوم خاصیت T S M خاصیت دوم N / اورا N M – T S / .

وعذاب القبر همـه می بیند ، ویقین میداند . سوم خاصیت آنست که هرچه عموم عالمیانرا مبذول است در خواب از ادراكِ غیب ، اِمّـا صریح واِمّـا در کسوتِ مثالی ، اورا در بیداری آن ادراك تواند بود . 3

۶۲۱ – اکنون هرقسمی ازاین سه قسم اعنی سه خاصیت ، چندین اقسام بود، ودر هرقسمی چندان تفاوت بود که در حصرنیاید ، چنانکه تفاوت است در توانگری . یکی درمی سیاه دارد ، ویکی چندان مـال دارد که قارون 6 داشت که « ما انّ مفاتحه لتنوأُ بالعصبة اولی القوة » وآن کس که جز درمی سیاه ندارد، هم از مال جهان چیزی دارد لا محاله ، لیکن شتّان ما بینهما. وهمچنین تفاوتست در علم . یکی داند که در وضوء ونماز چند فرض است ، این‌را عالم 9 توان گفت بدین مسائل . اما از کسی که بدرجهٔ غزالی رسیده بود ، دور بود بغایت . وهمچنین تفاوت در ادراك بصر ، یکی سیاه برسفید بجهد بیند ، ومحتاج بود که جهدی تمام کند تا بسم الله الرحمن الرحیم مثلاً از کاغذ برخواند . ودیگری 12 بود چون زرقاء الیمامه که تا چهل فرسنگ آدمی و گاو وخرواسب‌را بدیدی ، واز یکدیگر تمیز کردی . وهمچنانکه دخترکی هست ببغداد که از خواطر خبر باز میدهد ، ودیگران‌را بهیچ حال ممکن نبود . این چرا چنین آمد ؟ « ذلك 15 فضلُ الله یؤتیه من یشاء ». او بِه داند که احوال غریب کجا تعبیه باید کرد. « والله اعلم حیث یجعل رسالته » .

---

1 همه T S N همه‌را M / سوم خاصیت M خاصیت سوم N خاصیت ثالث T S / 3 تواند S – T N M / 4 – 17 اکنون . . . رساله T N M – S / 4 از T M را از N / 9 درمی سیاه دارد T جز دری سیاه ندارد M در می سیاه دارد وبس N / 7 القصص 28 : 76 ك / 8 هم T M – N / ما T M – N / 12 تا T M – N / 14 همچنانکه دخترکی M همچنانکه دختر N همچنین دختر کی T / خواطر T N خاطر M / 15 نبود T نیست M نمی بود N / 15 – 16 المائدة 5 : 54 م / 17 الانعام 6 : 124 م / .

۶۲۲ – اکنون این کس که داند که در وضوء ونمـاز فرض چنداست ،
اگر گوید : مرا از علم غزالی نصیب است ، راست گوید ، واین کس که بجهد
3 جهـیـد کلمه‌یی از کاغذ بر خواند ، از بینایی زرقاء یمامه هم نصیب دارد . اما
تفاوت بسیار بود . ودر اصل بینایی اشتراك بود « والله فضّل بعضکم علی بعض » ،
« ولقد فضّلنا بعضَ النبیین علی بعض » . وهر که در همهٔ عمر خود ازیك خاطر
6 خبر باز دهد ، اورا درین خاصیت که دخترك بغداد را است هم کاسکی هست .

۶۲۳ – اکنون بدان خلق‌را ازاین هرسه خواص نبوی نصیب تواندبود .
وهر که در عمر ، یك بار مثلاً در بیداری آوازی بشنود که دیگری نشنود ،
9 یا شخصی‌را بیند که دیگری نبیند ، این کس‌را ازیك خاصیتِ نبوت نصیب
داده اند ؛ چنانکه تو دوست مثلاً وامن حکایت کردی که در بیلقان ، أو
في موضع آخر ، برپای ایستاده بودی ، واتو گفتند که مُدَّتِ دولتِ شمس
12 الملك یازده ماه وسیزده روزاست ، وچنـان بود که تو شنودی . اکنون اگر
منکری گوید : این هرگز متصرفان‌را وعوانان‌را وظالمان‌را وحرام‌خواران‌را
نتواند بود ، تورا در این شك بود که تو دیدی ؟ پس بدانی که متصرفان‌را
15 وظالمان وحرام خوارگان‌را تواند بود . اما ترا در این یك واقعه بود . ورروا بود
که ظالمی‌را از تو بتر ، هر روز بود .

۶۲۴ – وپدرم هم‌چنین ، روزی برپای ایستاده بود ، ومن وجماعتی عدول
18 حاضر بودیم در خانهٔ مقدم صوفی . ما رقص میکردیم ، وبو سعید ترشیزی

---

1 ـ 18 اکنون . . . ترشیزی M N T ـ S / 1 در وضو ونماز T N وضو ونغاز را M / 3 جهیـد T جند M تمام N / 2 نصیب T M نصیبی N / 4 النحل 16 : 71 ك / 5 الاسراء 17 : 55 ك / 6 بغداد T N بغدادی M / است T داده اند M N / 7 این M N ـ T / نبوی M T ـ N / 8 عمر T عمری M عمر خود N / 9 شخصی‌را M N شخص T / کس M N ـ T / یك M T آن N / 10 حکایت T M حکایتی N / 11 دولت T M عمر N / 12 یازده T M پانزده N / 13 وحرام خواران M ـ T N / 15 خوارگان T N خواران M / ترا T N ـ M / 18 ترشیزی T M ترمذی N / .

بیتکی میگفت . پدرم همچنان بیدار گفت که خواجه احمد غزالی‌را دیدم که
با شما رقص میکرد ، ولباس او چنین وچنین بود . وبیدار بود که دید
نه خفته ، ونه من دیدم ونه دیگران . چه گوئی اگر کسی گوید : قاضی که 3
شب وروز حرام خورد ومزوّر کند ، این حال شریف اورا نبود . پدرم‌را
شکی بود که او دید ، از خود این حال ؟ پس اینجا یقین بداند که مصطفی
جبرئیل‌را چون دیدي ، ودیگران ندیدندی . اما باشد که پدرم یکبار دید ، 6
کس بود که هر روز ده بار براو این حال گذر کند . با خدای تعالی نتوان گفت
که چرا این دولت یکی‌را بدادی ، ودیگری‌را ندادی ؟ واگر گویند ، هیچ
سودی دارد ؟ . 9

۶۲۵ ـ ای دوست ! چنانکه مستوفی سلطان که منصبی دنیوی‌است بتوداد ،
وبکسی دیگر نداد . وچندین هزار متصرفان از اقران تو در آیند وبیرون
روند ، ویکی بدین درجه نرسد . وچنانکه زین الدین‌را درجهٔ وزارت بداد در 12
دنیا ، واز اهل عالم خلق بسیار دراین حسرت برده اند وخواهند مرد ، ویکی‌را
ندهند . همچنین اگر دولتی دردین بکسی دهد ، خواهد از خراباتش بیرون
آرد ، خواهد از میان جولاهان وکناسان وتره‌فروشان ، دیگررا رسد که 15
گوید : « أهؤلاء منّ الله علیهم من بیننا ؟ » . وخود جواب میدهد که « ألیس
اللهُ بأعلم » . آخر کسی ازما بِه می‌داند ؟ « انظر کیف فضّلنا بعضهم علی بعض »

---

1 ـ 17 بیتکی . . . بعض S ـ T N M / بیتکی T N بیت M / گفت که M گفت
T N / احمد M N امام احمد T / 3 دیگران M T دیگری N / 5 پس اینجا N اینجا M
ان حال T / بداند M T بدان T / 7 کس M T کسی N / این M T از این N / 8 دیگری
M T یکی N / 9 دارد N T ندارد M / 10 ای دوست M T ـ N / مستوفی N M استیفا
T / است T ـ N M / 11 متصرفان N M مبصران T / اقران M T هم قرینان N / 12 درجهٔ
T N ـ M / 13 از . . . بسیار T خلق بسیار M بسی خلق N / برده M T برد N / 14
ندهند T N این ندهنـــد M / بکسی M T کس‌را N / دهد خواهد M T دهدو N / 15
جولاهان T N جولا هگان M / 16 الانعام 6 : 53 م / 16 ـ 17 الانعام 6 : 53 م / 17 میداند
T داند N M / الاسراء 17 : 21 م /.

در دنیا ، آخرت‌را هم چنین میدان . لا بل « وللآخرةُ اکبرُ درجات واکبر تفضیلاً » . ‹فضیل عیاض‌را اگر چه راه زن است بیارید که خواستهٔ ماست .
3 بلعم باعور را که چهار صد سال بر سر سجاده وقت خودرا مراقب بود ، از درگاه ما برانید که راندهٔ ماست « کان ذلك في الکتاب مسطوراً » . عمر خطاب‌را که لات وعزارا چندین سال سجود کرد ، بکمندِ لطفِ طه روی
6 واماکنید که ما اورا در دایره « یحبهم » نام برده ئیم !

۶۲۶ — جوانمردا ! ‹هُمْ› در « یُحِبُّهم » « کُمْ » بود ، چنانکه « کُمْ » در « نحن اولیائکم » . اینجا بود که کاف‌ها بود . تو « کهیعص » شنیده‌یی ، ولیکن بگوشی که
9 بوجهل‌را نیز بود . باش تا سمعِ عمر خطاب ترا دهند . آنگه « طه » ، و کهیعص ، وحم ، ویس » همه بشنوی . آن مدبرِ مخذول پندارد که هرچه اورا ندادند ، کسی دیگررا ندادند « ذلك مبلغهم من العلم » . تا عمررا از سر بت‌پرستی بر
12 گیرد ، وآن همه دولت نثار قدم او کند ، ترا اگر چه ظالمی ، هم تواند بود . ومرا گرچه بطعام حرام که در قضا برشوت بستدند پرورده‌ام ، هم تواند بود « وما ذلك علی الله بعزیز » . ما عمر خطاب‌را می خواهیم ، ابلیس‌را که
15 هفتصد هزار سال عبادت دارد نمی خواهیم . که گوید : چرا ؟ « لا یُسأل عما یفعل » . اویس‌را وصهیب‌را وسلمان وبلال وهلال ومصعب وسالم‌را می‌خواهیم . بوجهل وبولهب وعتبه را نمی خواهیم « وقالوا لولا نُزّل هذا
18 القرآنُ علی رجل من القریتین عظیم » . ایشان تصرف می کند در مملکتِ ما ! « أهُمْ یقسمون رحمة ربك » ؟ أفّ لهم ثم أفٍّ لهم ألف مرة لا بل « نحن قسمنا

---

1 – 16 در . . . قسمنا S – T N M / 1 آخرت‌را T N وآخرت M / 1 – 2 الاسراء 17 : 21 ك / 2 راه T M ره N / 3 بلعم T N بلعام M / وقت . . . مراقب T N مراقب وقت خود M / 4 الاسراء 17 : 58 ك / 5 را که T M – N / کرد T M میکرد N / 6 کنید T M کند N / 6 و 7 المائدة 5 : 54 م / 7 هم در یحبهم T N همه در یحبونه M / بود چنانکه کم N بود ندودر M بود T / فصلت 41 : 31 ك / 8 کاف ها بود N M از کافها T / لیکن بگوشی M لیکن بسمعی N بسمعی T / 9 کهیعص M که T N / 10 چه T M که N / 11 دیگر T – N M / النجم 53 : 30 ك / 11 – 12 برگیرد T N واکرد M / 12 کنند T N کرد M / بود N – T / 13 ام N M اند T / 14 ابراهیم 14 : 20 ك / می‌خواهیم T M خواهیم N / 15 – 16 الانبیاء 21 : 23 ك / 17 را T M وشیبه را N / 17 – 18 الزخرف 43 : 31 ك / 19 الزخرف 43 : 32 ك / ثم . . . الف T M اف لهم اف لهم N / الزخرف 43 : 32 ك /.

بینهم معیشتهم » . دردنیا تنها ؟ لا بل « في الحیاة الدنیا وفي الآخرة » .

۶۲۷ – دراز بکشید . واگر مستوفی خواهی ، مجلدات سیاه باید کرد ، تا هرکسی‌را فهم اینجا رسد . من سر آن ندارم که روزگار خود بچنین چیزی 3
نوشتن ضایع کنم . از هزار هزار مهمِ دین که در پیش دارم که هرگز تو دوست ، یکی‌را نام نشنیدی باز مانم . این یك خاصیت نبوت‌را حکم بنوشتم .

۶۲۸ – دیگر خاصیت در قدرت بود ، چون احیاء موتی وقلب العصا 6
ثعباناً. روا بود که هرآدمی‌را که خواهی ازاین قدرت نصیب بود، اگر چه نبی نباشد؛ چنانکه ازاولیا شنیده‌یی که بر درخت بید شدند، وانجیر بزیر آوردند؛
چنانکه آصف برخیا وزیر سلیمان بود ، گفت : « أنا آتیك به قبل أنْ یرتد 9
إلیك طرفك ». این آصف ، ای دوست ، پیغمبر نبود ، واز آنکه پیغمبر نبود اورا معاصی جوارح بسیار بودی که نتوان گفت که یفضي الی انکسار الشق.
روزی جبرئیل آمد وسلیمان‌را گفت : « یا رأس العابدین ویا محجة الزاهدین ! الی 12
کم یعصني ابن خالتك آصف ، وأنا أعلم عنه مرة بعد اخری ! وعزتي وجلالي لإنْ أخذتُهُ عطفة من عطفاتي لأجعلنّه مُثلة لمن قبله ونكالاً لمن بعده ! سلیمان
این پیغام بآصف گزارد ، آصف هیچ نگفت . حالی بیرون آمد ، وعلا کثیباً 15
من الرمل ورفع رأسه ویدیه نحو السماء وقال : إلهي وسیدي ومولاي أنت أنت وأنا أنا . أنت ربٌ غفورٌ وأنا عبدٌ مذنب . وعزّتك لإن لم تعصمني

---

1 الزخرف 43 : 32 ك / یونس 10 : 64 ك / 4 دارم T S آید N است M / 5 نام T S M
از ان نام N / 8 نباشد T S M باشد N / بزیر S N M تر T / 9 – 10 النمل 27 : 40 ك /
10 این N – T S M / واز آنکه پیغمبر نبود T S وبا انکه پیغبر نبود M – N / 11 که یفضي T S M لانه یفضي N / انشق S M السق T الیثق N / 17 لان T S N ان M / تعصمني T S M تعصمني من عصیانك N / .

لأعودنَّ وأعودنَّ وأعودنَّ . جبرئیـــل آمد و گفت : سخن آصف شنیدیم ، وعربدهٔ او احتمال کردیم .

۶۲۹ — ای دوست عزیز ! أعزك الله بطاعته . یونس که پیغمبر بود ، یك خاطر ازاو احتمال نکردند ، عقوبتش کردند ، و گفتند : « فلولا انه كان من المسبحين للبِثَ في بطنه الى يوم يبعثون » . چرا از آصف آنهمه احتمال کنند ، واو از اولیا بود ، ویونس‌را بخاطری اینهمه بسرآوردند اگرچه از انبیا بود ؟ تو ندانی وامثـال تو ، وکرا در همهٔ جهان غم جاهلان گرفته است که چرا نمی‌دانند ؟ بگذار تا جهـل خود بکنار گور برند « أمْ تحسبُ أنَّ اكثرهم يسمعون او يعقلون ؟ » هیهات ! « إنهم إلّا كالانعام بل هم أضلُّ سبيلا » . وازاین معانی که میرود بهیچ وجه فهم مکن که انبیا کم از اولیا باشند در درجات که ازاین که من نوشتم این لازم نیست ، تا دیگر بار جاهلی اعتراضی فاسد نکند . هذا مضی .

۶۳۰ — سوم خاصیت نبوت‌را آنست که امور آخرت‌را بینـد بمشاهدت وعلم الیقین . این خاصیت اولیارا هم تواند بود . یـکی از صحابه‌را مصطفی — صلعم — گفت : کیف اصبحت ؟ قال : أصبحتُ انظرُ الى عرش ربي بارزاً وانظرُ الى أهل الجنة يتزاورون والى اهل النار يتغاون . مصطفی — صلعم — گفت : اصبت فالزم . جوانمردا ! این هنوز بدایتِ راهِ خدا بود ، تا ظنی غلط

---

1 شنیدیم N M شنودیم T S / 3 پیغمبر T S M پیغامبر مرسل N / 4 ـ 5 الصافات 37 : 143 ك / 6 بسر T S M بر سر N / 8 بکنار گور برند T بکنار گور برند بکوری N / 8 ـ 9 الفرقان 25 : 44 ك / 9 الفرقان 25 : 44 ك / 10 درجات T S M درجـات زیرا N / 11 نکنند T S M کند N / 13 نبوت را T S N نبوت M / 14 ـ 15 را مصطفی . . . قال S وا مصطفی گفت T N M / 17 جوانمردا T S M جوانمردرا N /.

نبری . نشنیده‌یی که گفت : اصبتَ فالزم؟ می گوید ، نشان راست است
بر سرِ کارکِ خود باش ، تا خود بکجا رسد این کار . یا سید الاولین والآخرین!
آنچه عموم‌را وعده داده بودیم که در آخرت بینند ، ترا همین جا واز نمایم . 3
« واما نرینّک بعض الذی نعدهم » . وهان وهان ! تا نپنداری که این نمایش واین
دیده مصطفی‌را – صلعم – بود وبس .

۶۳۱ – از قرآن بشنو که نه چنین است که تو پنداشتی « کلّا لو تعلمونَ 6
علمَ الیقین لترونّ الجحیم » أيْ في الدنیا ، « ثم لترونّها عین الیقین » أيْ في
الآخرة . هر که بمرد ، بمقام عین الیقین برسید ، احوال آخرت همه بیند . نامش
ازاین جریده محو کنند که « یؤمنون بالغیب » ؛ زیراکه اورا شهادت گشت . 9
غیبت آنجا چه کند ؟ ودر این جریده اثبات کنند که « وبالآخرة هم یوقنون »
یقین در مشاهدت بود ، ایمان بغیب بود ، این نه کارِ تواست که بس ضعیف عقل
ومختصر فهم و کوته دیده‌یی . این کار نه کارِ دست ودل تنگان است ، لیس 12
بعشکِ فادرجي .

۶۳۲ – اکنون مقصود من بشنو ! یك روز درجایی گفتم که در بیداری
چیزی دیدن ثلثی بود از نبوت . پس مگر در مجازی سخن گفتم که فلان 15
کس در بیداری چیزی بیند ، مثلا تو که عزیزی یا پدرم مثلا چنانکه حکایت
کردم ، در ماضی ، مسکین ابلهی این بندانست شنودن ، پنداشت کـــه من

---

3 بودیم T S ایم N M / همین جا T S M هم N / 4 یونس 10 : 46 ك / این نمایش‌و M
این نمایش T S نمایش‌و N / 6 – 9 التکاثر 102 : 6 ك / 7 التکاثر 102 : 7 ك / 8 که . . . برسید
M کی که . . . رسد N که که . . . رسد T S / 9 البقرة 2 : 3 م / 10 البقرة 2 : 4 م /
12 دیـــده یی T N M نظری S / این . . . است T M این کار نکارتـــت ودل تنگان را
N – S / 12 – 13 لیس . . . فادرجي N لیس . . . فادرج T M – S / 14 اکنون T N M
– S / 16 بینـــد T S M بدید N / 17 ماضی S M ما مضی T N بند ٦٢٤ دیده شود . /
مسکین T S M – N / .

گفتمی ثلثی از نبوت در عزیز است یا در پدرم . امـــا این کس‌را معذور
می‌دارم . خدای تعالی عذر او می‌خواهد . بخودی خود می گوید : « لیس علی
3 الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج »، « في قلوبهم مرض » .
آن مرضِ قالب سلیم است، کارِ مشکل در مرضِ دلست . وهذه نفثة مصدور .

۶۳۳ — تو می‌خوان ومی دان کـــه از هرزه گفتنِ هرزه گویان بسیار
6 فتوح است در راه مردان ، چه اگر ازاین هذیان با من حکایت نکردندی ، من
هرگز این ننوشتمی . مقبل‌را همه بهـــانهٔ سعادت بود . ومدبررا همه سببِ
شقاوت . مدبر راستی بنتواند شنود . رقم کفر بر مسلمانی کشد . ومقبل هزار
9 کلمهٔ کفر بشنود ، وهر یکی‌را وجهی‌راست از غزارت علم خود بیرون آورد .

مردی بلند همت باید، که عشق تو بر هرخسی فرو نگشاید نقاب خویش

صفت مسلمانان این بود که « الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه » هرچه
12 بشنوند بحسن ظن آنرا تأویـلی بنهند ، اگر عالم باشند . واگر چیزی ندانند
گویند : چیزی هست وما نمی دانیم . « وفوق کلّ ذي علم علیم » .

۶۳۴ — اما صفت کافر آنست که « وإذا لم یهتدوا به فسیقولون هذا إفكٌ
15 قدیم » ، « واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا » ، « ما سمعنا
بهذا في آبائنا الاولین » . خـــاك برسرِ شما وخاکستر بر سرِ پدران شما « أنتم

1 گفتمی T گفتم S N M / بخودی خود T S – N M / میگوید M – T S N / 2 – 3
النور 24 : 61 ك و 48 : 17 / 3 البقرة 2 : 10 م / 4 قالب T N M قلب S / سلیم T S N M
شاید : سهل / 6 از T S – N M / 7 این T S M این کلمات N / 8 شقاوت T S N شقاوت
بود M / بنتواند T S بندانبد N M / 9 آورد T S N اورد بیت M / 10 تو T N M – S /
برهر خسی فرو . . . خویش T S برهر کس فرو . . . خویش N فرونگشاید نقاب خویش
برهر خسی M / 11 الزمر 39 : 18 ك / 13 یوسف 12 : 76 ك / 14 – 15 الاحقاف 46 : 17 ك /
15 البقرة 2 : 26 م / کفروا T S فی قلوبهم مرض N M المدثر 74 : 31 ك / 15 – 16 المؤمنون
23 : 24 ك / 16 خاکستر N M خاك است T S / الشعراء 26 : 76 ك / .

وآباؤكم الاقدمون ». نشايد كه شما وپدران خود همه در ضلالت باشيد؟ لعمرى شايد كه « ولقد كنتم انتم وآباؤكم في ضلال مبين » . اى دوست! كاشكى هركسى كار خود كردى . وليكن هيهات ! أضربُ في حديدٍ بارد . « ولا يزالون 3 مختلفين إلا مَنْ رحِم ربك ولذلك خلقهم ». اين كار تمـــام كرده اند در ازل آزال . « وتمَّت كلمةُ ربك صدقـاً وعدلاً » . كسىرا نرسد كه گويد : اين چرا ؟ يا آن چون ؟ « لا مبدّل لكلمات الله » . 6

٦٣٥ – بعـد العصر بساعتى اين مكتوب ابتدا كردم ، وقبل المغرب سازِ وضو خواهم كردن . والسلام على من اتبع الهدى . والحمد لله رب العـــالمين . والصلاة على نبيه محمد وآله اجمعين . 9



1 الشعراء 26 : 76 ك / الاقدمون T S M في ضلال مبين N / 2 ولقد كنتم N – T S M / الانبياء 21 : 54 ك / في صلال مبين T S M الاقدمين N / 3 خود N M خويش S T / كردى T S M كردندى N / ليكن N – T S M / 3 – 4 هود 11 : 113 ك / 4 كرده اند T S M است N / 5 الانعام 6 : 115 م / كسى T S وكس T M / گويد N – T S M / 6 يا T S M – N / الانعام 6 : 43 م / بساعتى N بساعة T S – M / 7 المغرب T S N الغروب M / 8 والسلام T S – N M / 7 – 8 على من اتبع الهدى N – T S M / والحمد . . . العالمين N – T S M / 9 والصلاة على نبيه T وصلى الله على M – S N / محمد . . . اجمعين S N – T M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۳۷ – ای برادر عزیز! أطال الله بقاك وسلك بك سبيل السعادات في دينك
3 ودنياك وطهّرك عن الشرك والنفـــاق . بدانکه طهارت را درجات‌است ،
ونجاست‌را هم چنین . درجهٔ اول در پاکی، حکم شرع ظاهر ناطق است بدان ،
چنانکه گوید : آب وخاك پاك است ، وخون وبول نجس . وعمومِ خلق در
6 نمازبدین طهارت متعبدند ، در بدن وجامه ودر مصلی که اگر نجاستی بدین
همه راه باید نماز باطل است در ظاهرِ شرع . وفقهِ ظاهر خود بدین حدیث
گواهی می‌دهد ؛ لا صلاة إلّا بطهور .

9 ۶۳۶ – درجهٔ دوم در پاکی آنست که درون آدمی که حقیقت اوست ، از
اوصاف ذمیم ورذایل ، اخلاق پاك بود، چون حقد وحسد وبخل که لا یکونُ
المؤمن حسوداً ولا حقوداً ولا بخیلاً. بنزد اهـلِ طریقتِ خصوص، نماز با این
12 اوصاف درست نبود ؛ زیراکه نماز بی فاتحة الکتاب درست نیاید . وهر که
پاك نیست بنزدیك ایشان از این اوصاف مذموم، چون شرك و نفاق وغیر آن،
اورا راه نیست بقرآن .

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح ، برای همانندی با دیگر نامه ها) ومن ها هنا من کلام عین القضاة بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن وسائله رحمه الله ۳۹ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة والاربعون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S ومن رسائله رحمة الله علیه بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله T / 2 – 3 اطال . . . النفاق T S M – N / 3 النفـــاق T M العاق S – N / 4 ظاهر N S T – M / 5 گوید T S گویند N M / 6 نجاستی بدین T S آنجا نجاستی بچیزی ازین N M / 7 فقه T S M وجه N / 9 درجه T S M ودرجه N / 10 ذمیم T ذمیمه S N M / که T S M – N / 11 خصوص نماز T S M ونماز خصوص N / 12 الکتاب T S M – N / 14 بقرآن T S N بقرائت آن M / .

* * * نامهٔ چهل ونهم . T 16 . S 49 . N 39 . M 9 * * *

۶۳۸ – پس فاتحة الکتاب کی تواند بر خواند ؟ لا بل چون گوید : « إیاك نعبد»؟ اگر از اوصاف مذموم چیزی در درون او مانده است، او در دعوی « إیّاك نعبد » دروغ می گوید ، ودر شرع دروغ حرامست. اینکه «المشرکون نجسٌ » یقین است که نجاست ظاهر نیست ، که نجاست شرك را می گوید. چون در فاتحهٔ نماز گوید : « وما انا من المشرکین » ، اگر درون او آلوده است بنجاستِ شرك ، در دعوی خود کاذبست . وتا مهتر – صلعم – گوید که أعوذُ بكَ مِنَ الشرك الخفيّ، وقرآن گوید : « وما یُؤمن اکثرُهم بالله إلّا وهم مشرکون » از نجاستِ شرك کی پاك تواند بود ؟ و کدام دل بطهارتِ توحید آراسته تواند بود ؟ آنکه بزبان موحد باشی ، وبحقیقت مشرك، آن از تو بشمارِ توحید بر نگیرند روز قیامت . خلق در دنیا با خدا دوال بازی می کنند ، اما ندانم که فردای قیامت چون کنند .

وکل الناس خدّاعٌ الی جانب خدّاعِ
یعیشون مع الذئب ویبکون مع الراعي

۶۳۹ – اینکه قرآن گوید : « لا یَمسّه إلّا المطهرون » نه طهارتِ ظاهراست ، ونه بمعنی نهی است . اگر چنین بودی سین مضموم روا نبودی . وجز چنین نشایستی که « لا یمسَّه » بفتح سین . اما چون مضموم بود بمعنی اخبار بود . ودر این نیك اندیشه باید کرد که جز چنین نیست . پس « لا یمسّه إلّا المطهرون » این طهارت در مقابلهٔ نجاستِ مشرکانست ، وچنانکه این نجاست ظاهر نیست ، این طهارت همچنین دان بلا فرق .

---

1 توانـد بر T S بر تواند N بر تو M / 2 درون T S M – N / دعوی T S M دعوی گوید N / 3 الفاتحة 1 : 4 ك / اینکه T S M واینکه N / 3 – 4 التوبة 9 : 28 م / 5 فاتحه T S M اول N / التوبة 9 : 79 م / 7 – 8 یوسف 12 : 106 ك / 9 بزبان N M بظاهر T S / 14 الواقعة 56 : 79 ك / 15 بودی N M است T S / 16 چنین . . . اما T S M بفتح سین نشایستی N /

٦٤٠ – اکنون بدانکه قومی از روندگان راه خدا بدینجا رسیدند که
ایشانرا علی القطع معلوم شد که نماز وانجاستِ شرك درست نبود . وایشان
درون خودرا پاك ندیدند از آن نجاست ، ونیز پـاك نمیتوانستند کرد . پس 3
بترکِ نماز بگفتند . اینها در این معنی افتاده بودند ، ومخطی بودند نه مصیب ؛
زیراکه نمـاز از آدمی بهیچ گونه بر نخیزد ، علی حسب الحال ادا باید کرد .
وچنانکه کسی چیزی نیابـد بهیچ گونه کـه بدان ستر عورت کنـد ، 6
اورا لا بُدّ نماز بباید کرد برهنه . ونشاید که گوید : شرط صحت نماز ستر
عورت است ، ومرا نیست ، پس ترك شاید گفتن . این از اغلاطِ بلعجب است
که روندگان‌را بیفتد . واگر انجا پیری پخته نبود وراه بخود می‌رود ، غالب 9
آن بود که بیفتد ، حتی یقیل الله عثرته .

٦٤١ – واین سخن البته باندك مَشمَر که این بکمال سخنی است وبکمال
بحثی ، نشاید که اعتقاد دارد که بی‌فاتحه نماز درست بود البته ، ونشاید که 12
اعتقـاد دارد که مشرك‌را بفاتحه خواندن راه است . اگر نه ، « لا یمسّه إلّا
المطهرون » را چه معنی بودی ؟ ونشاید که اعتقاد دارد که وا شرك نماز مقبول
بود ؛ زیراکه لا یقبل الله صلاة بلا طهور ، فتوی مصطفی است . وبا این همه 15
نشاید که از نماز دست بدارد ، لا بل باید که علی حسب الامکان نماز بکنند ،
واعتقاد دارد که نماز او چون نماز کسی است که بثوبی نجس یا بی عورت پوشی
نماز کند ، چون تواند قضا کند ونباید که گویی که این خلاف اجماع فقها است 18

---

2 معلوم T S N درست M / 7 بباید N M شایـد T S / 8 پس W N ـ T S /
9 روندگان N M سالکان T S / رود S N M شود T / 11 مشمر T S N نشمر M /
12 بحثی T S N بحثی است M / بود S N M نبود T / 13 دارد T S N کند M / 13 ـ 14
الواقعة 56 : 79 ك / 14 را T S N ـ M / بودی T بود S N دارد M / 15 صلاة بغیر طهور
T S M الصلاة الا بالطهور N / همه T S M هم N / 16 لا بل T S N لا بد M / الامکان
T S N الحال والامکان M / 18 گوئی که N گوید M گویی T S / .

که اهل فقه ظاهر که دین عموم در ایشان بستند دیگراند ، واهل فقه باطن
که سلوك طریق ایشان‌را فرض عین است دیگر . آن قوم خصوص‌اند نه عموم
3 «کلٌّ یعملُ علی شاکلته فربُّکم أعلمُ بمن هو أهدی سبیلا » . این شرح درجهٔ دوم
است از نجاست وطهارت .

۶۴۲ – درجهٔ سوم در پاکی آنست که منزه بود از حاجت بغیر خود ؛
6 زیراکه هرکه بغیری محتاج بود در ذات خود یا در صفتی از صفات خود، او ناقص
بود بذات خود ، وکمالش موقوف بود بر غیری . وپاکی مطلق در آنست که
از بیرون هیچ چیزی در نیاید که هرکه‌را چیزی از بیرون در آید آلوده‌است
9 بحاجت . در این درجه هرچه هست از آلایش حدثان پاك نیست ، إلّا الحي
القیوم فهو الطهر الطاهر . اوست که بخودی خود مستغنی آمد از غیری .
واز آنجا که حقیقت است غیر او خود نیست، که هرچه غیر اواست، هم از او
12 است . پس در دیدهٔ اهلِ تحقیق همه اوست . « کلٌّ من علیها فانٍ ویبقی وجهُ
ربك » چرا ؟ زیراکه : « واللهُ الغنيُّ وأنتم الفقراء » همه آلوده بحاجت واو
پاك ومنزه از آلایشِ حاجت . توانگرِ مطلق اوست .

15 ۶۴۳ – اکنون اینجا اصلی بزرگ بدان، چون دانستی که طهارت ونجاست‌را
سه درجه است . بدانکه در هردرجه، طهارت صفت چیزی تواند که ممکن
بود که نجاست صفت او بود . چنانکه مثلاً عالمی صفت چیزی تواند بود که
18 ممکن بود که جاهلی صفت او بود . و جاهلی همچنین چیزی‌را توان گفت که
ممکن بود که محل علمی بود . پس روا بود که آدمی را جاهل گویند ، زیراکه

---

1 بستند T S M بسته اند N / اهل T S واهل N M / 2 طریق T S طریقت N M /
3 الاسراء 17 : 84 ك / 4 از T S در N M / 7 بذات خود T - S N M / 8 چیزی T S چیز
N M / 11 - 12 هم از اوست پس M - T S N / 12 - 13 النباء 78 : 26 ك / 13 محمد
47 : 38 م / 14 اوست T S - N M / 18 چیزی را T S آن چیز را M صفت چیزی N /.

محل علم تواند بود . اما نشاید که کاغذرا و کوزه‌را وقلم‌را جاهل گویند که اینها خود محـل علم نتواند بود . نفی چیزی از چیزی آنگه کنند که ممکن بود که اثبات‌را نیز جایی بود .

٦٤٤ – اکنون بدانکه چون خدای‌را در اسمای حسنی بگویند : یا طهر یا طاهر ! نه پاکی بود در درجهٔ اول ؛ زیراکه اورا خود محال بود که موصوف بود بدان نجاست که در این درجه است . پس از او چه نفی کردند ، چون گفتند پاك ؟ وهمچنین نشاید البته که پاکی اواز درجهٔ دوم بود ، أعنی از حقد وحسد ؛ زیراکه این پاکی دل آدمی‌را گویند ؛ زیراکه چون آلودگیش بحقد وحسد ممکن بود ، پس پاکیش آن بود که این صفات در او نبود . وچون موصوف‌را حقدوحسد بصفتی محال بود ، پاکیش‌از حقد وحسد هم نتوان گفت . پس چون گویند پاکی دل ، گویند از حقد وحسد . اما چون گویند پاکی حق تعالی نشاید که گویند از حسد وحقد . وهمچنین اورا منزه وپاك بایـد دانست از آن پاکی که در درجهٔ سوم شرح دادیم که اورا خود حاجت صورت نبندد تا معنی پاکی در حق او متزهی بود از آلایش حدثان . اگرچـه بوجهی اورا این پاکی اثبات توان کرد ؛ زیراکه معنی این پاکی اورا هست ، وجز او کس‌را خود دیگر نیست .

٦٤٥ – پس پاکیِ اورا معنی چنین دان ؛ که او پاکست از آنکه پاکیِ اورا کس بتواند دانست که او پاکست از هرچه غیری از او بتواند دانست که او در دانش هیچ آفریده نگنجد . چرا ؟ زیراکه :

خردرا وجان‌را همی سنجد او — در اندیشهٔ سخته کی گنجد او

---

1 گویند TSM گویند زیرا N / 2 علم TSM – N / 5 را NM – TS / 6 ازاوچه TSM درجه N / 10 موصوف TS موصوفی NM / 11 – 12 اما . . . حقد TS – NM / 15 جز او TSM – N / 16 را TSM وا N / .

او بهمه محیط وهمـــه محاط بهِ اوست « والله محیطٌ بکل شيء » ، وهیچ آفریده‌را بدو احاطت نتواند بود که « لا تدرکه الابصار » . او قوتِ هیچ حوصله نتواند آمد ؛ زیرا که در وجود ، هیچ حوصله بر قدرِ آن قوت نتواند بود . پس اورا جزا وکس نیافت ونیابد . سبحان من لم یجعل للخلق سبیلاً الی معرفته إلّا بالعجزعن معرفته . ما عرفَ اللهَ غیرُ الله . چون معنی پاکی در حق او بدانستی که چه بود ، « سبحان الله » را میدان که چیست . وچون در نماز گویی : سبحان ربي العظیم ، وسبحان ربي الأعلی . حاضر باش وخاطر پاك دار از آنکه در ورطهٔ ضلالی افتی .

۶۴۶ — اکنون شرح فاتحة الکتاب نوشتم باری دوسه ، وشرحِ ربنا لك الحمدُ ملؤ السماوات وملؤ الارض وملؤ ما شئت بعد در نبشته‌یی سخت نیکو نبشتم . واین‌را شرحی بغایت داده ام ، وارجو که آن نبشته رسیده است . سخت نیکو نبشته است ، آن‌را عزیز دار ! وشرح سبحانَ ربي ، در این نامه بدانستی تا از تشبیه برهی ، چون گویی : یا طهر یا طاهر ! . اما شرح عظمت وعلو در سبحان ربّيَ العظیم ، سبحان ربّي الأعلی ، هنوز مانده است که تو واغلب خلق از عظمت وعلو چندان دانند که از پاکیش . إنشاء الله بعـــد ازاین مستوفی در نبشته یا در دونبشته‌ای شرحِ هر دو لفظ چندانکه عبارت برتابد بنویسم که این در نماز همه بکار می‌آید . ونماز از ارکان مسلمانی است البته از آن بنگریزد دایم تا داند . این نوشته در خانهٔ ابوالفرج نوشتم ، بین العِشائین لیلة الثلاثاء من اوائل العشر الاخیر شهر ربیع الاول . والسلام .

---

1 او بهمه محیط N N – S M / وهمه محاط به او S – T N M / وکان الله بکل شیء محیطاً النساء 4 : 126 م / 2 که T – S N M / الانعام 6 : 103 م / او S N M از T / 3 آمد T S بود N M / 4 را T – S N M / 10 در T Ş M دو N / 12 سخت . . . آن را N S T – M / نبشته است T S نبشته ام N – M / عزیز T S M عزت N / ربي T ربي العظیم S ربي الاعلی N الله M / 13 طاهر T S M طهر N / 15 دانیـــد N M دانند T S / 17 – 18 که . . . بنگریزد T S M – N / 18 دایم تا دانـــد T N M – S / 18 – 19 این . . . والسلام M وصلی الله علی محمد وآله N والحمد لله رب العالمین S وصلی الله علی نبیه محمد وآله اجمعین T / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٤٧ – اشتیاق‌را بجانب آن برادر عزیز أجلّ کامل الدّوله أطال الله بقاه
3 وجعله من المتواضعین لعباده والمتکبرین علی اعدائه. شرح نمی‌دهم که معلوم است
القلوب تتقاضی والضمائر تتناجی، والله یسهّل أسباب الملاقاة بکرمه وفضله.
بداند که این جهان بجای بگذاشتنی است «ما عندکم ینفدُ وما عند الله باقٍ».
6 بیرون رفتن از این جهان، سعادت آن جهان حاصل نا کرده غبنی عظیم خواهد
بود «ذلك یوم التغابن».

٦٤٨ – صد وبیست وچهار هزار پیغمبررا بعالم حکم از بهر آن فرستادند تا با
9 خلق بگویند که «واتقوا یوماً ترجعون فیه الی الله ثم توَفّی کلّ نفس ما کسبت».
وآدمی در جوال غرور وطول أمـل مانده است تا نا گاه ملك الموت مخنق
اورا بگیرد «إذ قُضِيَ الأمرُ وهم في غفلة». بس عجایب که در این عـالم
12 بینندگان بدیدند، وبس عالمها که سالکان وا پس پشت کردند، وغافلان بخوردنی
وخفتنی قناعت کردند. ایشان شب وروز خون جگر می‌خوردند در طلب،
واینها در بحار غفلت وحرص وشهوت ولذّات غرق.

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الخمسون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S ومن کتبه رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله T / 2 را P M I ـ T S / کامل P M I سید کامل T S / 5 النحل 16 : 96 ك / 6 جهان P M I جا T S / حاصل نا کرده T S حاصل نکرده M حاصل کرده I ـ P / 7 التغابن 64 : 9 ك / 8 پیغمبر P M I نبی T S / فرستادند T S P I فرستاده اند M / 9 البقرة 2 : 281 م / 11 مریم 19 : 39 ك /.

* * * نامهٔ پنجاهم T 17 . S 50 . M 71 * * *

۶۴۹ – جوانمردا چون خواهند که یکی‌را بدان جناب برند، دماغ اورا معشش همتی بلند سازند، واز فرق تا قدمش اضطراب گردد، واز درون دلش عجایب دواعی‌را پدیدار کنند که «القارعةُ ما القارعة». وبدان زبانی که دل داند با او گویند: «استجیبوا لله وللرسول إذا دعاكم». وچندان درِ دلش بکوبند که باز کند «امّا طوعاً أو كرهاً». وچون این حدیث در آمد، دیگران رخت برگیرند، وبیرون برند که «إنّ الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها وجعلوا أعزة أهلِها أذلّة»، «كتب اللهُ لأغلبنّ أنا ورسلي»:

ظلمت شبها اگر چه دیر بماند پای ندارد چو آفتاب برآید
زحمت غوغـا بشهر بیش نبینی چون علم پاد شاه بشهر در آید

۶۵۰ – چه توان گفت از بدایت ونهایتِ سالکان با کسی که یك قدم از خانهٔ خود هنوز بدر ننهاده باشد! هرگز روی دل ندیده بود «أوَلَمْ يسيروا في الارض فتكون لهم قلوبٌ يعقلون بها أوْ آذانٌ يسمعون بها»! چه می‌شنوی این غمزهای دلربای قرآن، بلعجب کاری می کند بادلهای دوستان. می گوید آخر، خود از عادت بر نخیزند، واز خانه بیرون نیایندتا روی دیدهٔ دل بینند که «فإنّها لا تعمي الابصار ولكن تعمي القلوب التي في الصدور».

۶۵۱ – پس اگر دل نیابند که بدان ببینند، وبدانند، باری سمعی نیابند که بدان بشنوند، «أوْ آذان» دیده دل نا یافته، وسمعِ درون نادیده،

---

2 معشش T P M I معسس S / 2 قدمش P M I بقدم T S / اضطراب T S M اضطرار P I / 3 دواعی را P I دواعی T S – M / القارعة 101 : 1 ك / 4 با او P M I وازو می T S / الانفال 8 : 24 م / 6 برگیرند P I – T S M / 6 – 7 النمـل 27 : 34 ك / 7 المجادلة 58 : 21 م / 9 زحمت T S M وزحمت P I / 11 خود P I – T S M / باشد T S بود P M I / 11 – 12 الحج 22 : 46 م / 13 بلعجب T S M عجب P I / 14 خود P M I – T S / 15 که T S وبدانند P M I / الحج 22 : 46 م /.

چه بینند وچه شنوند؟ «صمٌّ بکمٌ عميٌ فهم لا يعقلون»! اگر دیده یابند همه آیات
جمال بینند ، در آسمان وزمین هیچ ذرّه بنماند که هزار هزار آیات بدو ننماید که
«إن في السّماوات والارض لآيات للمؤمنين» بسیار خوانده ولیکن هرگز ندیده 3
«وفي الارض آيات للمؤمنين» ، «سنريهم آياتنا في الآفاق» .

۶۵۲ – اگر سمع یابند درهای آسمـــان وزمین‌را بینند که روندگان‌را
مطربی می کنند بانواع الحان ، میزبانی می کنند «يُسبّح لله ما في السّماوات وما 6
في الارض الملك القـــدّوس العزيز الحكيم» . از جملهٔ تسبیحشان یکی اینست
بگذار تا غمّازی نکنم که ما اکرم من خلقني . این نطق همـــه ذرّات ملك
وملکوت است «وإنْ من شيء إلّا يسبّح بحمده» . همه می گویند بکلّی که 9
سبحان الله والحمد لله ، ولا إله إلّا الله ، والله أكبر» ، ولكن لا تفقهون
تسبيحهم» . «وله الحمد في السّماوات والارض» اینست ، ولیکن آنکه ندید
ونشنید قرآن چه داند؟ «وله الكبرياءُ في السّماوات والارض» هست ، ولیکن 12
آنکه سمع ندارد چه شنود ؟ «آيات لقوم يسمعون» . آنها که در حقّ ایشان
این آمد که «إنّهم عن السمع لمعزولون» . از این چه خبر دارند ؟ لا بأس
«الله أعلم حيث يجعـل رسالته» او بهْ داند مگر صلاحش در این است «ولو 15
علم الله فيهم خيراً لاسمعهم» .

۶۵۳ – جوانمردا ! سالك اینجـــا رسد که تسبیح ذرات وجود شنود ،
آیات جمال بیند ، وهنوز بیرونِ کار بود . این‌را نمایش گویند : «سنريهم آياتنا» ، 18

1 چه بینند و T – S P M I / البقرة 2 : 171 م / 2 – 3 الجاثية 45 : 3 ك / 3 – 4 بسیار ... للمؤمنين T – S P M I / 3 خوانـــده S M تواند T – P I / 4 الذاريات 51 : 20 ك / فصلت 41 : 53 ك / 5 یابند P M I یابد T S / درها P M I در ندا T S / 6 میز T S ومیز P M I / 6 – 7 الجمعـــة 62 : 1 م / 9 الاسراء 17 : 44 ك / 10 – 11 الاسراء 17 : 44 ك / 11 الروم 30 : 18 ك / 12 الجاثية 45 : 37 ك / 13 يونس 10 : 37 ك و 30 : 22 ك / 14 الشعراء 26 : 212 ك / 15 الانعـــام 6 : 124 م / در T S – P M I / 15 – 16 الانفال 8 : 22 م / 17 سالك T S چون سالك P M I / 18 وهنوز T S هنوز P M I / نمایش M نمایشی T S بآرایش P I / فصلت 41 : 53 ك / .

« وکذلك نري ابراهيم ملكوت السماوات والارض » . ندیدی که خلیل همه
دیده بود بعد قطع عقبات بدو رسید « إني بريء ممـا تشركون . إني وجّهت
وجهي للذي فطر السماوات والارض » . اگر در دیدن این آیات جمال ، وشنیدن 3
این انواع الحان بماند ، هرگز بنمایندهٔ این آیاتِ جمال نرسد . پس اگر چنانکه
رونده‌یی گرم‌رو بود ، خلیل‌وار از این عقبات برگذرد که « لا أُحبُّ الآفلين » .

کرا لبان تو باید شکر چه سود کند؟ بجای مهر تو مهری دگر چه سود کند؟ 6

ایشان اورا نیك دانند در غلط نیفتند ، زود بر گذرند و گویند : گفتیم ،
رسیدیم سرراه نه آن بود . از جناب ازل با ایشان گویند : این همه حجابست
تا اکنون دیدی . دردرون پرده قدمی در نهند . 9

چار طبع وهفت چرخ وپنج حس محرم نیند
خیمهٔ عشرت برون زین هفت وپنج وچارزن

۶۵۴ — در قرآن نشنیده‌یی که « يا معشرَ الجنّ والإنس إن استطعتم 12
أن تنفذوا من اقطار السماوات والارض فانفذوا » این آنست که در یا بند که
در آنجا بقدم راه نبود . از جنـاب لم یزل مراکب لدُنی ببینند ، باستقبال
فرستاده که « لا تنفذون إلّا بسلطان » . پای از مرکب خود باز آورد ، ودر 15
رکابِ « واجعل لي من لدنك سلطاناً نصيراً » آورد . حالی « جاء الحقُّ وزهقَ
الباطل » روی نماید که « كلُّ من عليها فانٍ ويبقى وجه ربّك » . دنیا وآخرت
وا پس کرده ، ودر صحبتِ « ولقد كرّمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر » 18

1 الانعام 6 : 75 م / 2 ـ 3 الانعام 6 : 78 م / 3 و 4 این آیات T S M آیات P I / 4 بنماینده T S M نماینده P I / پس اگر چنانکه T S M چون P I / 5 این عقبات S ـ T P M I / برگذرد که T S برگذرد M گذرد P I / الانعـام 6 : 76 م / 6 کرا T S P I مرا M / 8 سر P S M وسر T I / با ایشان T S ـ P M I / 11 برون زین T S P I ورای M / 12 الرحمن 55 : 35 ك / 13 که در یابند T که در مانند M که در مانده را P I در ماند S / 14 در T S M ـ P I / ببینند با T S M ببیندا P I / 15 الرحمن 55 : 33 ك / از . . . باز در . . . فراز S / 15 و 16 آورد T S آورند P M I / 16 الاسراء 17 : 80 ك / 16 ـ 17 الاسراء 17 : 81 ك / 17 الرحمن 55 : 26 ك / 18 واپس T S با پس M با زپس P I / الاسراء 17 : 70 ك /.

بدان جناب آمده ، آنچه می‌رود همه از دیده می‌رود تا در غلط نیفتی . چون از کار ایشان واپردازند ندایی شنوند ، نا گاه از جنابِ جبروت « ویحذرکم الله نفسَه » بادرا با پشه‌یی آشنایی کی بود ، وکی تواند بود ؟ یا موسی « اذهب الی فرعون » که « وکلّم الله » را نوبت برسید .

۶۵۵ — یا محمد « قُل یا ایّها الکافرون » که « سلام علیك » را وقت در گذشت . ایشان درِ صحبتِ « واخرجني مخرَج صدق » باز کردند . اگر هیچ گونه از آن حدیثی کنند مقیّدان این حضیض ، سلاسل جنون خود جنبانیدن گیرند که « ما انت إلا بشر مثلنا » و « إن أنتم إلا تکذبون » و « إننا لفي شك مما تدعونا الیه مریب » . وایشان‌را بانواع الطاف از آن جناب دل خوشی می‌دهند که « ولقد کُذِّبت رسل من قبلك فصبروا علی مـــا کذبوا واوذوا حتی أتاهم نصرنا » « فاصبر إنّ وعد الله حقّ ولا یستخفنّك الذین لا یوقنون » ، « سیعلمون غداً مَنِ الکذّاب الاشر » .

۶۵۶ — بار خدایا صبرم برسید ، وطاقتم بیش ازاین بنماند « ربّ إني دعوت قومي لیلاً ونهاراً فلم یزدهم دعائی إلا فراراً » . مرا از برای این مشتی مدبران بفراق مبتلا کردی ! از اینها هیچ نخواهد آمد « إنك إنْ تذرهم یضلوا عبادك ولا یلدوا إلا فاجراً کفاراً » ، ومـــا در بلای آسمان وزمین « نجّني من القوم الظالمین » که چون اینها نباشند ، این مرغ قفصی‌را نیز بند از پای بردارند ،

1 همه T S – P M I / 2 وا پر دا زند ندا یی SPMI – T / 2 – 3 آل عمران 3 : 28 م / 3 – 4 طه 20 : 24 ك و 71 : 170 / النساء 4 : 164 م / 5 الکافرون 101 : 1 ك / مریم 19 : 47 ك / 6 الاسراء 17 : 80 ك / اگر T S M واگر P I / 7 حدیثی کنند T S M حدیث باز کنند P I / این حضیض T S M حضیض ظلمت بشریت P I / 7 – 8 النحل 16 : 154 ك / 8 یس 36 : 15 ك / 8 – 9 هود 11 : 62 ك / 9 جناب T S M حضرت P I / می T S P I همی M / 9 – 10 الانعام 6 : 34 م / 11 الروم 30 : 60 ك / 11 – 12 القمر 54 : 26 ك / 13 صبرم T P M I صبر من S / بیش ازاین بنماند P M I نیز نماند T S / 13 – 14 نوح 71 : 6 ك / 14 این T S M – P I / 15 آمد S P P I بود T / 15 – 16 نوح 71 : 27 ك / 16 – 17 التحریم 66 : 1 / نجنی . (قرآن) نجنا T S P M I / 17 نباشد P M I باشند T S / .

وایشان‌را از آن جناب جواب می‌دهند که تن در کار دهید که تا آنچه ما
خواسته‌ایم، تمام نگردد هیچ سود ندارد. «قد جعل الله لكلّ شيء قدراً»
و «لعله يتذكر او يخشى» اینست بی علت کرمی وبغایت رحمتی دوستان‌را، 3
واینست بکمال قهری دشمنان‌را. چه توان کرد؟ «فعّالٌ لما يُريد» و «لو شاءَ
ربك لآمن من في الارض كلهم جميعاً»، «أفأنت تُكرهُ الناس حتى يكونوا
مؤمنين»؟ حاشا و کلّا! «لا إكراه في الدّين قد تبيّن الرّشد من الغيّ». 6

٦٥٧ — هرکه آیدراه گشاده است، ومایدۀ کرم نهاده. من أتاني يمشي، أتيته
هرولةً. وهرکه مارا نخواهد، آن از ناخواستِ ماست اورا. «وما تشاؤون
إلّا أن يشاء الله»، و «ولو أرادوا الخروج لاعدُّوا له عدّة. ولكن كره الله 9
انبعاثهم فثبّطهم وقيل اقعدوا مع القاعدين». با هرکه گفتیم: «قوموا لله»،
بسر آمد نه بپای «إليه يصعد الكلم الطيّب». وآنکه گفتیم: «اقعدوا مع
القاعدين» او چه کند که بأسفل السافلين فرونشود؟ «تؤتي الملك من تشاء 12
وتنزع الملك ممن تشاء».

٦٥٨ — اوّل سطری که بر لوح محفوظ نوشته است اینست که إني أنا
الله الذى لا إله إلّا أنا رب العالمين، سبقت رحمتي غضبي، من لم يرضَ بقضائي 15
ولم يصبر على بلائي ولم يشكر عليّ نعمائي، فليخرج من تحت سمائي وليطلب رباً
سوائي. «ذلك بان الله مولى الذين آمنوا وإن الكافرين لا مولى لهم». بدانی که

1 کار دهید P M I دهند T 3 / 1 ـ 2 تا آنچه . . . تمام P M I آنچه . . . تا تمام T S /
2 الطلاق 65 : 3 ك / 3 طه 20 : 44 ك / 4 بکمال P M I کال T S / هود 11 : 107 ك
و 85 : 16 / 4 ـ 5 یونس 10 : 99 ك / 6 البقرة 2 : 256 م / 8 هرولة S P M I أهرول T /
8 ـ 9 الانسان 76 : 30 م و 81 : 29 / 9 ـ 10 التوبة 9 : 46 م / 10 گفتیم T S M گوییم
P I / البقرة 2 : 238 م / 11 آمد T S M آید P I / فاطر 35 : 10 ك / آنکه TS با آنکه
PMI / 11 ـ 12 التوبة 9 : 46 م / 12 چه کند T S M را چه P I / نشود PMI نرود T S /
12 ـ 13 آل‌عمران 3 : 26 م / 14 اول T S M واول M I / بر PMI در T S / 15 الذى TS
ـ P M I / 16 ولم يشكر على نعمائي T S P I ـ M / فليخرج . . . سمائي P I ـ T S M /
17 محمد 47 : 11 م / بدانی T بدان S ندانی P M I /.

چنین بود « الله ولیُّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور . والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات ». الله ! الله ! در نماز حاضر باشد که بقدر إقبال دل برو ، روز قیامت اورا إقبال خواهد بود . 3

۶۵۹ – برتو بادا که صدقات چندانکه ممکن بود بدهد وبدست وپای وزبان یاری دادن مسلمانان‌را کاربندد که من قضی لاخیه المسلم حاجةً قضی الله له سبعین حاجة . ودرهفته روزی روزه دارد . اگر دو شنبه بود اولیتر . ومارا بدعا یاد می‌دارد ایزد تعالی اورا از أشغال دنیوی فرجی بدهاد . والسلام . والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد وآله وصحبه اجمعین . 6



1 البقرة 2 : 257 م / 1 ـ 2 الی . . . الظلمات P I - T S M / 3 باشد T S باش P M I / دل براو M دل بر P I بر تو T S / 4 بر تو بادا که P I بر تو باد که M و T S / يدهد T S میدهد M بدهی P I / 5 دادن P I - T S M / بندد T S M بندي P I / 6 دارد T S M دار P I / 7 می‌دارد M دارد T S دار P I / ایزد T S حق P M I / 7 ـ 8 والحمد ... اجمعین P I - T S M / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٦٠ — قال الله تعالی : « والذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا » . بدایتِ
مجاهدت سالکانِ حضرتِ ربوبیت آنست که هفت درِ دوزخ بر خود فراز کنند 3
که إنّ « جهنّم لها سبعةُ ابوابٍ لکل بابٍ منهم جزء مقسوم » . هفت درِ دوزخ
دانی کدامست ؟ هفت اعضایِ تست که ترا بدوزخ برند : یکم چشم ، دوم
گوش ، سوم زبان ، چهارم دست ، پنجم پای ، ششم شکم ، هفتم فرج . وهمین 6
اعضا است که ترا به بهشت برد . ودرهای بهشت هشت است . هفت این اعضا
وهشتم دل که از دل به بهشت توان رسیدن ؛ اما بدوزخ نتوان رفت . کافران‌را
دل نبود ، تا ازراه دل بدوزخ رسیدن ممکن ببود ، در حق ایشان . « إنّ في 9
ذلك لذکری لمن کان له قلب » اشارت است بدانکه همه کس‌را دل نیست .
اما آنجا که گفت : « لهم قلوبٌ لا یفقهون بها » . جرم دل ایشان‌را اثبات
کرد ، آنکه سگ‌را نیز بود . اما حقیقتِ دل جز مؤمن‌را نبود . وچون بود 12

---

1 بسم . . . الرحیم M ومن رسائله ٣٠ رحمه الله بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الحادیة والخمسون بسم ... الرحیم S ومن کتبه رضي الله عنه وارضاه ونور منقلبه ومثواه بسم ... الرحیم T / 2 قال N وبه نستعین قال M وما توفیقي الا بالله قال TS / العنکبوت 29 : 69 ك / 3 کنند T S کَند N M / 4 الحجر 15 : 44 ك / 5 برند T S M کشد N / یکی S M T ـ N / 5 ـ 6 دوم . . . سوم . . . چهارم . . . پنجم . . . ششم S ودوم . . . وسوم . . . وچهارم ... وپنجم . . . وششم T M و ... و ... و ... و ... و N / 7 اعضا M T S هفت اعضا N / هشت T S M ـ N / 8 از T S M از در N / 9 بدوزخ . . . ببود M T S ببهشت روند N / ایشان TSM ایشان گفت : N / 9 ـ 10 ق 50 : 37 ك / 11 الاعراف 7 : 179 ك / را N S T ـ M / .

* * * نامهٔ پنجاه ویکم T 18 . S 51 . N 30 . M 89 . * * *

لا بد اورا بهشت برَد، ولو بعد حين «وسيقَ الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً».
بهشت جاى متقيان، ومحل تقوا دلست . ودل جز محلِ تقوى نتواند بود .
لا جرم «ولدارُ الآخرة خيرٌ للذين اتقوا ولنعم دار المتقين» .

۶۶۱ – اگر اين هفت اعضا كسى‌را بدوزخ برد ودل دارد، باكى نيست
«ثم ننجّي الذين اتقوا» . اما آنكه دل ندارد «ونذرُ الظالمين فيها جثياً»
نعوذ بالله . چون با اين اعضا در نا رضاى خدا سعى كنى، راه دوزخ مى‌روى .
وچون ايشان‌را در طاعت بكار دارى، راه بهشت مى‌روى . پس بدايتِ مجاهدتِ
تو آنست كه ازراهِ دوزخ باراه بهشت آيى واين اعضارا جز در طاعات استعمال
نكنى . وتمامى اين كار آن بود كه چشم‌را از مبصرات بر بندى، وگوش‌را
از مسموعات، وپاى‌را از حركات، وزبان‌را از نطق . چون قدم در آن
معانى ثابت گشت، من وُقِيَ شرّ لقلقة وقبقبة ودبدبة فقد وُقِيَ الشرّ كله،
روى نمايد، ودرهاىِ غيبى برتو واز گشايد . سمعِ دل نطق ازل بشنود
«والاذن تعشق قبل العين أحياناً» . ديدهٔ دل جمال ازل ببيند؛ رأى قلبي ربي .
زبانِ دل بثناى او گويا گردد كه سبحانك لا أُحصي ثناء عليك . «صمٌ بكمٌ
عميٌ» در ظاهر، اما در باطن همه چشم وگوش وزبان گردد . صرتُ سمعه
وبصره ولسانه، ازو مى‌شنود وبازو گويد . واين‌را چه گويند؟ من كان
في الله تلفه كان على الله خلفه .

۶۶۲ – آنكه شنيده‌يى كه وابا يزيد گفتند: بِمَ يصل العبدُ الى الله؟ فقال:
بالخرس والصمَم والعمى . اين بود . من عرف الله كلّ لسانُه . اين لسان ظاهر

---

1 برد T S M رساند N / الزمر 39 : 71 ك / 3 النحل 16 : 30 ك / 5 مريم 19 : 72 ك /
مريم 19 : 72 ك / 6 نعوذ بالله N – T S M / با اين T S M بدين N / 7 وچون . . . مى‌روى
N – T S M / 8 تو آنست كه N توبت است آنكه T S M / 10 حركات T S حركت NM /
12 روى T S M روى بروى N / 13 جمال N M از جمال T S / ازل T S M ازل را N /
14 احصى T S M اثـنى N / 14 – 15 البقرة 2 : 18 و 171 م / 15 گردد N – T S M /
19 بازو M بازو مى N ازو T S / 18 وابا يزيد T با با يزيد S M با يزيدرا N / فقال T S M
قال N / 19 ظاهر T S N باطن M / .

است که آنچه دید وخورد بگوید ؛ اما زبانِ باطن نگوید دو سببرا : یکی شرط ادبرا که

إذا خدمت الملوك فالبس من التوقّي أعـزَّ ملبَس 3
وادخل اذا ما دخلت اعمی واخرج إذا ما خرجت اخرس

دوم سبب آنست که ممکن نیست که این حدیث که او خورده بود ودیده بود در عالمِ نطق گنجد ، یا اندیشهرا در آن مجال تواند بود : 6

وکان ما کان مما لستُ اذکره وظنّ خیراً ولا تسأل عن الخبر

عذر او میخواهد ، اگر در حالت سُکری بر زبانش أنا الحقی رود ، سر در بازد . واگرنه ؛ کلموا الناسَ علی قدرِ عقولهم ، دست بر خاطرِ او نهد ، تا 9 آن دریای درون او موجی نزند که جهانیرا ویران کند .

٦٦٣ – علي بو طالبرا میشاید که دسترا بر سینه نهادی وگفتی که : إنّ ها هنا علوماً جمّة لو وجدَت لها حملة ! مصطفی – صلعم – این شفقت چنین 12 برد که رِفقاً بالقواریر. سیروا سیر أضعفکم. چون روزگار براین کار برآید، ومرد دراین کار ممکّن گردد، اورا داغ قهری برجان نهند و گویند: لیس لله شریك. من أین انت ؟ ای کرا کرم ازل با سر خود ببرد، آدمیرا بجود بینا کند « إنّ 15

---

1 بگوید . . . باطن N ـ T S M / سبب T N M ست S / یکی T S M اول N / 2 که T S که شعر M ـ N / 2 ـ 4 اذا . . . اخرس T S M ـ N / 3 اذا خدمت الملوك T S اسمع اذا ما خدمت M / 5 سبب T N M ـ S / 6 بود در TSN در M / بود T M بود شعر N بود تازی S / 8 حالت N ـ T S M / سکری S N M شکری T / 9 خاطر T S M ظاهر N / 10 آن T S M از N / 11 بو S M ابن ابي N ابي T / شاید M آید N گوید T آرنـد S / را بر M بر T S N / 12 وجدت لها حملة T S وجدت حملة M ابذله لا قتل N / مصطفی S M T سید عالم N / 13 برد T S M گوید N / 13–14 ومرد ... گویند S N M ـ T / مرد S M مرید N / ممکن M متمکن S N / 14 شریك SNM ربك T / 15 کرا S کدا TN کر کرا M / سر S حیز T N M / العنکبوت 29 : 6 ك / .

الله لغنيٌّ عن العالمين » روی خود برو نماید. « ویحذّرکم الله نفسه ». ما از کجا
تو از کجا ؟ . کونوا عبـاداً لله . برجان او شبیخون آرد . اینجا بود که
3 با یزید ، یستزیدُ ولا یزاد ، گوید . تشنه بکمال برلبِ دریای محیط وقطرهٔ
آب اورا دست نگیرد . « ونبّیء عبادي إني أنا الغفور الرحیم » کنایت است
از بدایتِ کار .

6 ٦٦٤ — اما در عقبِ آن « وإن عـذابي هو العذاب الالیم » لا بد خودرا
عرض دهد . « یکوّرُ اللیل علی النهار » بینی که « یکوّرُ النهار علی اللیل »
دیدی . نطق داودی در این حال همـه این بود که سبحان خالق النور .
9 تو این همه خوانده یی ، لیکن صبر کن تا بدو رسی که لیس الخبرُ کالمعاینة . ای
مسکین ابله ! ندانستی که مارا هزار ویك نامست بر قدرِ عقل تو . پنداشتی
که رؤوف ورحیم‌را ذوق کردی ، جبار ومتکبر وعزیزرا ذوق نخواهی کرد ؟
12 آن خلعتها که از غفور وودود پوشیده دارد ، از سرش بکشند تا بداند که
الایمان عریان ، چبود . پس اورا بزهر قاتل پروردن گیرند ، وکحّال قدررا
بگویند تا دیدهٔ اورا از آن رمدی که در درون خود دارد ، پاك بکند که إنّ
15 الله طیّبٌ ولا یقبل إلّا الطیب . مشرکان‌را خبر از بی نیازی ما نیست .
طمع در الهیت کردی ، فرعون ثانی بودی ، وترا از آن خـبر نه . بیا اگر
بنده‌یی ، ودعوی بندگی میکنی . مارا خدایی خود هست نه بتودرست
18 خواهدگشت . بندگی درست کن که الایمان بضعٌ وسبعون باباً أدناها إماطةُ

1 العنکبوت 29 : 6 ك / برو S را وا زو N واز T با طالب M / آل عمران 3 : 28 م /
2 آرد TSN کرد M / 3 با یزید ... گوید M با یزید یستزید ولا یزاد T S – N / 3-4 برلب
... نگیرد T S M بود مصراع دردو یا غرق ولب زبی آبی خشك N / 4 الحجر 15 : 49 ك /
الرحیم T S M الرحیم وان عذابي هو العذاب الالیم N / است T S N – M / 5 کار T S M
کار اینکه نبیء عبـادی N / 6 الحجر 15 : 50 ك / 7 الزمر 39 : 5 ك / 9 که T S – M /
10 ابله T S N – M / 11 کردی T S M در یافق N / 12 بکشند T S M در کشند N /
13 قدر T S N قدرت M / 14 رمدی S M ربص T N / خود T S M – N / 15 خبر ...
ما T S M بدرگاه بی نیازی وی راه N / 16 بیا T S – N M / 17 بندگی M بندگان ما S
بندگان T N / خود T S – N M / که T S M – N / 18 گشت T S N شد M / کن که TS
کن N که M / بضع S N M تسع T / .

الاذى عن الطريق ، وأعلاها شهادة أن لا إله الا الله . أعلى درجاتِ ایمان ، لا إله الّا الله ، گفتن بود، چنانکه زبان ترجمان دل بود، واین حقیقتِ بندگی بود.
ویکی پرستیدن اینجا بود ؛ باقي همه شرک بود « اسلمت وجهي لله » که 3
نطق خلیل است ، اینست . والرضا بالقضاء بابُ الله الاعظم همین‌را دان ؛
زیرا که تا از حکمِ غیری دردرونِ تو گرفتنی می‌بود، بندگی کجا بود؟ منازعت
نفس کافراست در الهیت . 6

٦٦٥ — همه انبیا این دعا گفتند : اللهم اجعلنی من عبادك الصالحين .
چنانکه در قرآن بعضی شنیده یی . چه گویی مقصدی از این بزرگوار تر
بود ؟ وانبیا طلب نکردند ؟ حاشا و کلّا ! چون اضطراب از نفس بر خیزد ، 9
وبهیچ گونه احکام ازل‌را جز به رضا استقبال نکند ، رضا بقضا حاصل آید ،
همه نفس مطمئنه بود که اضطراب نیست دراو ، هم راضی بود از خدا وهم
مرضی . لا جرم وازو جزاین خطاب نبود که « فادخلي في عبادي » . وپس 12
از آن « وادخلي جنتي » خود ضرورت کرم بود . اینست بدایت ونهایت
آدمیان که گفته شد . ولیکن تا آدمی‌را اینجا راه دهند ، چندین هزار
سالك‌را بآب سیاه ودود کبود فرودهند . مخنثان‌را نمی گویم ، سالکان‌را 15
میگویم . اللهم اجعلنا من امة محمد — صلعم — والحمد لله رب العالمين والصلاة
على محمد وآله اجمعين .

---

2 بندگی بود T S M بندگی است N / 3 اینجا TSM این N / البقرة 2 : 20 م / 5 غیر N او چیزی‌را T S M / درون T S N – M / گرفتنی N M گوفتنی T کیفیق S / می S M – T N / 7 انبیا T S M – N / 9 وانبیا M که وانبیا T S که انبیا N / نکردند M در کردند T S کردند N / 10 و T S M – N / به T S – NM / 11 هم راضی S N M همه راضی T / از T S – N M / و T S – N M / 12 مرضی T S M مرضی یعنی خدا ازو راضی N / وازو T N با او M ازو S / الفجر 89 : 29 ك / 12 – 13 وپس از آن T S M – N / 13 الفجر 89 : 30 ك / خود N M بود T S / 15 سالك‌را T S N سالك M / 15 – 16 سالکان را میگویم T S N – M / 16 والحمد ... العالمين T S M – N / 16 – 17 والصلاة ... اجمعين S N – T M /.

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۶۶ – نبشتهٔ کریم او برادرِ اعز، اطال الله في طاعته بقاه وورد به عذب
3 مشربٍ، برده احیاده رسید، وخوانده شد. ای عزیز طرفه اتفاقی افتاده است
که هرگز تا عمر منست باسباب دنیاوی قلم برکاغذ ننهاده ام در حق خویش،
ودر غیری همچنین، الّا ما شاء الله. ونامه که بدوستی نوشتمی در آنجا چندان
6 فوائد دینی در بودی که هروقت که من آنرا مطالعتی کردمی، عجب بماندمی
کـــه آیا این من نوشتم؟ وآنجا که بشریت است می‌خواهمی که آنچنان
نبشتها بویِ عزیز نیز می‌نوشتمی، ولیکن ویأبی الله الّا ما یشاء. ومقصود
9 از این نوشتن نه تمهید عذراست، من خود رنجور می‌باشم که چراچنین می‌آید،
ولکن لا بأس اول معرفتِ مرا بهمه عیبی بخری. عاقبتِ به از آن یابی که گمان
برده باشی، نه که مبرّات از عیوب خری، پس مرارد بعیب کنی.

12 ۶۶۷ – ارجو که این بلعجبی کـــه تقدیر می کند صلاح ماراست في الدین
والدنیا. نیك گوش دارد که نوشته ام که صلاح ماراست. وننوشته ام که
صلاحست. چه هرچه ازمن وتو علی الاطلاق در کل وجود پدید میآورند،
15 همه صلاح است وجزچنین نشاید که بوَد، اما باشد که صلاح من وتو وزید

---

1 بسم . . . (تصحیح برای هما نندی با دیگر نامه‌ها) ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثانية والخمسون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S ومن کتبه رضي الله عنـه وازضاه الی عزیز الدین بسم... الرحیم وما توفیقی الا بالله T / 3 احیاده S اجاوه T / 7 آنچنان T آن S / 8 ویا بی T یا بی S / 10 به S نه T / 11 نه S – T / مبرات T مرات S / .

* * * نامهٔ پنجاه ودوم . T 19. S 52. * * *

وعمرو نباشد . صلاحِ در وجود علی الاطلاق دیگر بود ، وصلاحِ علی التقیید والتعیین در حقِ زید وعمرو دیگر . هرچه از خدا در وجود آمده است و خواهد آمد ، همه علی احسن الوجوه واکملها بود . اما به نسبت با نظام عالم نه 3
به نسبت با نظام جزویات که تورا ومرا خوش بیاید. وخود آتش وآب وآفتاب وماه به نسبت وبا نظام عالم ، عالمیانرا علی العموم معلوم است که ضرورت می‌بباید . اما باشد که باران سرای درویشی خراب کند ، وآتش کودکی‌را 6
بسوزد ، واز ماه کسی مزکوم شود ، واز آفتاب زیانی جزوی بکسی رسد .

مردِ مسافر هوای خواهد صافی باز کشاورز برف خواهد وباران
تَرّ شود رختِ آن بآرزوی این خشك شود کشتِ این بآرزوی آن 9

۶۶۸ – چنین بود ، الوهیّت نظام کلی اقتضا کند ، نه موافقت هوایِ من وتو . « ولو اتبع الحقُّ اهواءهم لفسدت السماواتُ والارض ومن فیهن » . اگر در وجود نظر کنی از آنجا که عقل مختصر تواست ، بسی کارها در دیدهٔ توبد نماید ، 12
چون بیماریها ودرویشی وانواعِ بلاکه خلق بدان مبتلا اند . وَلِمثلك قیل :

خوش باش که مطبوع تکلف نبود عالم نه قیاسی است تصرف نبود

۶۶۹ – نه قیاسی است یعنی بقیاس عقول آدمیانِ مختصر علم راست ننماید . 15
گویند: این چنین است وآن چنان بایست. بنزدیك علمای دین این خواطر کفر بود وبا «أنا ربکم الاعلی» برابر بود؛ زیراکه او خواهد از کمال علم ازلیِ خویش که مثلا باران نیاید ، تو گویی کاشکی باران آمدی . پس نظر خویش بالای نظر او 18
دیده باشی ، وخودرا بالای او دانسته باشی . پس « أنا ربکم الاعلی « بزبانِ حال

3 آمد T آمدن S / 4 آتش T هوا S / 7 زیانی S زیان T / 8 خواهد صافی S صافی خواهد T / 11 المؤمنون 23 : 71 ك / 13 قیل T قیل بیت S / 16 این چنین ... بایست T چنین یا چنان بایستی S / 17 و19 النازعات 79 : 24 ك / 17 او S – T / 19 پس S – T / .

گفته باشی، اگرچه زبان مقال عادتِ تورا منع کرده بود. ولسانُ الحالِ أنطقُ وأصدقُ مِنْ لسان المقال. در این شك نیست، امـا اگر ترا دیدهٔ دل فراخ بودی که «أفمن شرَح صدرَه للاسلام فهو علی نور من ربه». 3

۶۷۰ – اگر در کل وجود هزار هزار بار نظر کردی، در همهٔ وجود ذره‌یی خلل در دیده تو ننمودی. ندیدی که مصطفی – صلعم – که دیدهٔ نبوی او بنورِ الوهیت مکحول بود چه گفت؟ گفت: در نگر! «الذي خلق سبع سماواتٍ طباقا. ما تری في خلق الرحمن من تفاوت، فارجع البصر هل تری من فطور؟ ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیك البصرُ خـاسئاً وهو حسیر». 6
اما دیدهٔ نبوی، لا بل دیدهٔ محمدی بباید تا در کل وجود نظر خودرا جولانی دهد که هیچ جایی خللی نبیند. «وربك یخلقُ مـا یشاء ویختارُ ما کان لهم الخیرة». بردو وجه خوانده اند این کلمه. یکی آنکه اینجا وقف بود که «ویختار». پس «ما کان لهم الخیرة» جحد بود. دیگر انکه همه بیکدیگر متصل بود «ویختار مـا کان لهم الخیرة» نه جحد بود. وعلی الوجهین جمیعاً هیچ خلل نبود. همه باختیار ازل بود، ووجوه خیر وشر او بِـهْ داند که دیگری، واز آنجا که بصیرتِ منست، این سخن خللی تمام دارد که او بِهْ داند که دیگری. کس‌را این مرتبت از کجا آمد که گوید: که اورا. ولیکن ضرورت است تفهیم مقصودرا «ولله المثـل الاعلی»، «ضرَب لکم مثلاً مِن انفسکم». 9 12 15 18

۶۷۱ – اگر کسی گوید: علم احیاء غزالی به دانست که مورچه‌یی لا بل سنگی که جماداست، این سخن سخت مختل است بنزدیك عقلا، وبنزدیـك جهـال نیز فضلاً عن العقلا؛ زیرا که غزالی احیاء بغایت کمال داند که تصنیف 21

1 زبان S – T / 3 الزمر 39 : 22 ك / 6 – 8 الملك 67 : 3 ك / 10 القصص 28 : 68 ك / 12 پس S – T / 15 – 16 به داند S بنماید T / 17 النحـل 16 : 60 ك / 17 – 18 الروم 30 : 28 ك /.

اوست . منه بدأ « ألا یعلمُ من خلق » ؟ ومورچه‌را خود البته واصلا باحیاء علم نیست لا قلیلاً ولا کثیراً . آخر لابد بود این سخن در حق دو شاگرد غزالی توان گفت که احیاء، فلان بِهْ داند که فلان . لا بل اگر مثال راست خواهی 3 در نگر ای عزیز ! اگر کسی انگشت بر حرفی نهد از احیاء، لامی یا کافی یا صادی، شاید که گوید: علم احیاء، غزالی بِهْ داند که این حرف که انگشت بر آن دارم ؟ نشاید . وعقلا ، این کس‌را که این سخن گوید ، اصلا بآدمی 6 نشمرند .

۶۷۲ — اکنون بدان هرچه در وجود است ، تصنیف خداست، عزّ وعلا. اسرافیل از آن تصنیف حرفی است ، وجبرئیل حرفی ، ومحمد مصطفی 9 — صلعم — حرفی . مرا وتورا در آن تصنیف ندانم که بچه توان نهاد ، چون مصطفی واسرافیل دو حرف باشند . تو از حروف قرآن چه خبر داری ؟ « المر . طه . یس » باش تا از بندگی دنیا ، یك نفس فارغ شوی . آنگه 12 هزار هزار سال اگر جان کنی ، همه با تو گویند : هیچی هیچی ، وازان حدیثك هیچی . عجبا وامردان که ایشانرا مرد توان گفت ، از جناب قهر ازل ، خطاب این کردند که 15

چون تو دو هزار عاشق از غم کشتم
کز خون کس آلوده نگشت انگشتم

۶۷۳ — گویی مخنثان‌را آنجا خود قدر آن باشد که وا ایشان خطابی رود ؟ 18 حاشا! بل «ولا یکلمهم الله» لا بل اولین وآخرین‌را خود آنجا هیچ وزن نیست. عز وجل او ، زروی حسن آواز داد که مسلمانان کسی‌را نزد او مقدارنیست.

---

1 الملك 67 : 14 ك / 6 کـه این S ـ T / 9 مصطفی T ـ S / 10 حرفی S حرفی‌را T / 13 کنی T یابی S / 15 کـه T که بیت S / 19 البقـرة 2 : 174 م / 20 آواز S او آواز T / .

اولین وآخرین‌را ، در ترازوی عدل نهادند ، وزن همه مقابل این سنگ راست
بود که « إنْ یشأ یذهبکم ویأت بخلق جدید ، ومـا ذلك علی الله بعزیز » . این
سخن هر کسی فهم نکند . 3

٦٧٤ - ای عزیز ! همچنانکه بنزدیك همـهٔ عموم ، این سخن که گویند :
غزالی عالم‌تر بود که فلان حرف از احیاء ، سخت بغایت وحشی بود ، همچنین
بنزدیك ارباب البصائر ، این سخن که گویند : خدای بهتر داند که اسرافیل ، 6
فضلا عن الآدمیین ، سخت رکیك ومستبعد وناگفتنی سخنی بود . اما چون
خطاب با چون تویی بود ، لا بد ضرباً للمثل شاید گفت ، « إنْ الله لا یستحي
أن یضربَ مثلاً ما بعوضة فما فوقها » . 9

٦٧٥ - این همه در عذر آن نوشتم که نوشته‌ام که وجوه خیر او ِبهْ داند
که من وتو ومصطفی - صلعم - وجبرئیل . تعالی الله عن هـذا الثناء علواً
کبیراً . او را هم اوداند . ودع الشر یعبر . اگر کار چنان بودی که مرامی باید 12
همه نوشتهٔ تو ازاین مشکل بودی . اکنون که نبد مرا بدین درجه گناه خوش
باش ، « واصبر صبراً جمیلاً » . والحمد لله رب العـالمین . والصلاة علی محمد
وآله اجمعین .



1 نهادند S نها حد T / وراست S را T / 2 النساء 4 : 133 م / 7 مستبعد S مستبشع T /
8 - 9 البقرة 2 : 36 م / 14 والصلاة . . . اجمعین S - T / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٧٦ – سلام الله تعالی علی ذاك الصدر ورحمته وبركاته ورأفته وتحياته.
نبشتهٔ عزیز او برادر مخلص رسید. وبه رسیدنش دل شاد شد. والله عز وجل 3
یجعله من لبان کرمه مرتضعاً، وفي وادي آلائه مرتتعاً. حدیث سؤالی که کرده
بودی که واصلان انبیا اند یا غیری‌را وازیشان در این معنی شرکتی هست؟

٦٧٧ – اولاً: یك فصل در قاعدهٔ کلی بنویسم، پس جواب إنْ شاء الله. 6
ای عزیز! بدانکه تصرف کردن بعقل ظاهر از این نبشته ها، وازهر نبشته
کلمه‌یی بر گرفتن وقت بود که نا مستقیم بود. زیرا که این الفاظرا معانی بسیار بود.
وهر معنی که درجات متفاوت درو روا بود، ویك لفظ بود کـــه برآن همه 9
درجات دلالت کند، نشاید که تصرف کنند در آن همه درجات بر یك منهاج
وپاره‌یی این کلمات انغلاقی دارد. نیك تأمل کن! ومگر بمثالی بهتر فهم کند.
بدانکه علم، یك لفظ است وعالم همچنین. اما این یك لفظ بر درجات بسیار 12
دلالت کند، چنانکه دانی که شافعی وابوحنیفه ومالك وغیرهم‌را عالم گویند،
ومعلوم است که ایشان در عالمی بتفاوت بوده باشند، اگر چه در اصل عالمی
مشترکند. پس اگر کسی حکم کند بر عالمی خاص شافعی، آن حکم روا بود 15
که عالمی مالك‌را نبود، اگرچه هر دورا عالم توان خواندن.

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانندبودن نامه ها) ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثالثة والخمسون بسم ... الرحیم وبه استعین S ومن کتبه رضي الله عنه، الیه. بسم ... الرحیم وبه استعین T / 2 الصدر T الصدور S / 4 یجعله T فجعله S / 6 فصل T – S / 10 که T – S / 14 بتفاوت S متفاوت T /.

* * * نامهٔ پنجاه وسوم. S 53. T 20 * * *

۶۷۸ – اکنون مثلا ارادت یك لفظ است ، ومعانی بسیار است درزیراو. ولفظ ارادت برهمه دلالت کند . وباشد که ارادت در یك درجه حکمی دارد که در دیگر درجه آن حکم ندارد. ومبتدی‌را که علوم از ألفاظ طلب کند، ممکن نبود که حقیقت آن کار بتمامی اورا مکشوف شود . اکنون اگر کسی گوید : در جهان هیچ کس نیست که شافعی‌را داند که چون شافعی کیست، تا داند که شافعی که بود ، این هم راست بود ، لیکن این نظری دیگر است . وهمچنین اگر کسی نام قرآن شنود در بلاد روم که کتابی هست که محمد – صلعم – بخلق آورد ، آنرا قرآن گویند ؛ وروزی دیگر بشنود که قرآن صد وچهارده سوره است . پس روزی دیگر بشنود که نیمهٔ قرآن هفده سورت است ، گوید : ای سبحان الله ! این دروغ است که نیمهٔ قرآن هفده سورت است یا آن دروغ است که همهٔ قرآن صد وچهارده سورت است . واین سلیم القلب نداند که هر دو قضیه راست است . امـــا نظر او قاصراست از ادراك این احکام .

۶۷۹ – وهمچنین عامی غر بود وبی خبر ، یك روز بشنود که حروف قرآن بیش از بیست ونه حرف نیست . وپس روزی دیگر بشنود که حروف قرآن چندین هزار هزار حرف است . پندارد که از هردو یکی غلط است . وحوالت بر قصور نظر خود نکند . واین چنین بسیاراست . واین غلط از آنجا خیزد که نمی داند که چیزیرا که قسمت کنند بچند قسم ، اما بمقدار کنند ؛ ودراین اقسام تساوی شرط بود ، چنانکه گویند : قرآن هفت سبع است ، ودیناری شش دانگ بود ، وإما بمعنی قسمت کنند نه مقدار . ودر این قسمت تساوی أقسام در مقدار شرط نیست ، چنانکه گویند : قرآن صد وچهارده سورت

---

6 تا داند T نا دانند S / لیکن T ولکن S / 8 – 9 قرآن صد . . . بشنود T – S 10 – 11 گوید . . . سوره است S – T / 14 غر S خر T / 15 بیش . . . قرآن S – T / .

است ، یعنی بمعانی سوره نه بمقدار . وهمچنین گویند : احیـاء علوم الدین ، دو قسم است ، نیمی احکام ظاهر که بقالب تعلق دارد ، ونیمی احکام صفات که بدل تعلق دارد. واین قسمت معنوی است نه‌مقداری. لا جرم نیمی بمقدارکم 3
از نیمی باشد . وکس‌را نرسد که گوید : نیمه نیست . پس اگر نیمه بمقدار خواهد حروفِ احیاء ، همه بباید شمردن ، وبدو قسم متساوی نهادن . آنگه حکم نیمه بر مقدار کردن . وهمچنین اگر کسی گوید : آدمی دو چیزاست ، 6
سراست وتن است ، راست گوید نه بمقدار جسمانی. واگر گوید : آدمی دوچیز است ، تن است وجـان . این قسمت هم راست بود لیکن بمعنی دیگر . واین امثله‌را نهایت نیست . وفیه غنیةٌ للمتبصرین دون الاعمی . 9

۶۸۰ — اکنون چون این مقدمه تمهید آفتـاد ، بدانکه الفاظی که در نوشتهای من بود ، در زیر هر لفظی پدید نبود که چند معنی بود ، ومن بر قدر علم خود آورده باشم . واگر کسی از آنجـا که نظر اوست ، حکمی کند 12
وگویـد ، قطعاً معنی اینست ، پس بر این معنی مستنبطِ دلش قرار گیرد ، وروزی دیگر که نبشته یی از آنِ من نبیند . بدان حکم بر سنجد که او ادراك کرده بود . لا جرم احکام غلط بود، به نسبت با نظر او در نبشتهای من. ازاین 15
سبب بود که قومی که راه خدا رفته بودند ، حـکم کردند از عقلِ مختصرِ خود ، بر آیات قرآن، در اغلاطِ بسیار بماندند . جایی دیدند « وهو معکم اینما کنتم » ، « اینما تولوا فـثَمَّ وجه الله » . وجایی دیگر دیدند که « أأمنتم من 18
في السماء » ، « وهو القاهر فوق عباده » . از اینجا در غلط افتادند .

۶۸۱ — قومی قرآن‌را دیدند که اصلی ندارد که متناقض است . وقومی در تشبیه وتعطیل غرق شدند . واین قصه بس دراز است وبلعجب . وچه 21

---

5 شمردن S شمرد T / 7 راست T ـ S / 8 لیکن T لکن S / 14 من نبیند S بیند T / 17 ـ 18 الحدید 57 : 4 م / البقرة 115:2 م / 18 ـ 19 الملك 67 : 16 ك / 19 الانعام 18:6 م / 20 قرآن T ـ S / رادیدند S واداند T /.

عجب که در صفات خدا غلط کردند ، و در امورِ آخرت هم غلط کردند ، گفتند که « فوربّك لنسألنّهم اجمعین عمّا کانوا یعملون » . چون باینجا رسیدند
3 که « فیومئذٍ لا یُسأل عن ذنبه إنسٌ ولا جان » ، گفتند : متناقض است . و همچنین « یوم لا ینطقون » متناقض این دیدند که « عند ربکم تختصمون » . لا بل در امور دنیوی هم نقض دیدند . گفتند : « إنما اموالکم واولادکم فتنة »
6 مناقض اینست که « ویمدّکم باموال وبنین » که اینجا در معرض منت است بآدمی ، وآنجا می گوید : « فاحذروهم » . و همچنین قومی از اهل الحاد گفتند: در شرع است که مرده را در گور راست وانهند ، ما گاورس بر سینهٔ او کنیم ؛
9 اگر اورا راست وانشانند گاورس بریزد لا بد . وباین مایه بقرآن وشرایع تکذیب کردند .

۶۸۲ — وقومی دیگر گفتند : « وجنةٌ عرضُها السماوات والارض » اگر
12 راست است ، پس بهشت بر چهارم آسمان چون بود ؟ ، بهشت کجا بود ، وعرضت علی الجنة في عرض هذا الحائط ؟ وکودکان باشند در راه که این همه ایشانرا مکشوف شود . اما آنکه یك قدم بر راه حق هنوز بر نگرفت ، لا
15 بد متناقض داند . « واذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا إفكٌ قدیم » هذا مضی .

۶۸۳ — می‌پرسی که اگر واصلان غیر انبیا باشند ، پس بوبکر چرا در درجهٔ دوم است ؟ ای عزیز ! بوبکر از واصلان بود ، واز مریدان نیز بود .
18 واول‌راهش ، ارادت بود . نبینی که دران نبشته گفته ام ، مردان اوسه قسم اند : واصلان ، ومریدان ، ومحبان . وچون لازم نیست که بوبکر محب بود ،

---

2 الحجر 15 : 92 ك / 3 الرحمن 55 : 39 ك / 4 المرسلات 77 : 55 ك / الزمر 39 : 31 ك / 5 التغابن 64 : 15 م / 6 منـاقض T یتناقض S / نوح 71 : 11 ك / معرض منت T تعرض نیست S / 7 التغابن 64 : 14 م / 11 آل عمران 3 : 133 م / 15 الاحقاف 46 : 11 ك / 17 نیز T پیر S /.

بدانکه مرید بود ، لازم نیست که واصل نبود . مردمان که سلطان‌را بینند
مثلا ، دو قسم اند ، یا بذات خود اورا توانند دید ، یا جز در خدمتِ غیری
بحضرتِ اوراه ندهند ایشانرا . 3

٦٨٤ — اکنون اگر مثلا کسی ترا گوید که بواسطهٔ تو ، بخدمت سلطان
توان رسید ، اورا از قسم اول بنهند بعادت ، اگرچه ممکن بود که یك روز
بی تو بسلام تواند رفت ؛ زیراکه چون أغلب اوقات که پیش سلطان می‌بود 6
بخود نیست . حکم اغلب بو بکر از واصلان بود ؛ زیراکه اورابی واسطه
بحضرتِ پیر راه بود ، اگرچه باول کار جز بواسطه راه نبود اورا بحضرت .
نبینی که بآخر عمر بیمار بود ، با وی گفتند : ألا ندعو لك طبيباً ؟ فقال : كان 9
عندي طبيب الاطباء ، فقال : أنا الفعّال لما اريد . این بحضرت بودنست ،
چنانکه مصطفی گفت : أبيتُ عند ربي يطعمني ويسقيني . واینکه اویس
قرنی گفت وا هَرِم ، چنانکه گفت : مات عمر بن الخطاب . پس هرم گفت : 12
یا اویس! عمرزنده است . گفت : این ساعت فرمان یافت . «نبأني العليم الخبير»
هم از حضرت خبر داد . اما اولین کسی از آدمیان که کمال ارادت در نهادِ او
جلوه کرد ، بوبکر بود ، وچنانکه اولین کسی از آدمیـــان که « اسلمت 15
وجهي » از نهـاد او سر برزد ، خلیل بود « هو سماكم المسلمين » . پیش ازو ، آدم
ونوح همه مسلمان بود ، ولیکن خلیل‌را خاصیتی بود که باشد که قلم نکنند .

٦٨٥ — اینکه می‌پرسی ارادت اتّباع پیراست فی جمیع الاحوال ؟ ازاقسام 18
ارادت یکی اینست . لا بد از لوازم ارادت یکی اینست . بس کسا که متبع
محمد است در همه حرکات ، ولیکن ازو تا بوبکر هزار درجه است . عشق

---

2 یا جز T تا جز S / 4 بخدمت T کسی بخدمت S / 5 بنهند S نهند / 7 بخود S خود T /
التحریم 66 : 3 م / 16 - 15 آل عمران 3 : 20 م / 16 نهاد او T نهاد S/ الحج 22 : 78 ك /
17 لیکن T لکن S / 19 کسا S کسان T / .

بو بکری عالمی دیگراست . باورَت نبود ؟ ما فضلکم ابو بکر بکثرة صیامه
ولا بصلواته ، ولکن بشروقهِ في صدره .

3 ٦٨٦ – دراز کشید . وارجو که تمام بود این قدر ، واگر نه ، باقی بمشافهه
گفته شود . واگر بتدبر خواند ، تمام بود انشاء الله که وقت کاغذ برسید ،
وملال پدید آمد . والله یسهّل علی ذلك الاخ سلوك الصراط المستقیم ، والحمد لله
6 رب العالمین . والصلاة علی سیدنا محمد وآله الطاهرین .



2 بشروقه S بشروق T / 4 که وقت S وقترا T / 6 والصلاة . . . الطاهر T – S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۸۷ – تنها خورد این دل غم وتنها کشدا . ای برادر ! گفته‌یی از دردل اگر خبر داری ، چه نشان دارد ؟ « وما جعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم قولکم بافواهکم » ، ظاهرش خطابست با تو ، وحقیقتش دریای درداست که موج می‌برارد ، ونهاد بشری طاقت آن نمی‌دارد « والله یقولُ الحق » . پنداری که این بازی است ؟ فریاد ! وکم سترتْ حبّاً علی الناس زینب . مقصود از این حرفها نوشتن چیزی دیگراست ، اما تو مکتوب الیهی ، درمیان عاریت . مصراع : ارسلانم خوان ! تا کس بنداند که کیم ! زیراکه حال مردان پوشیده اولیتر :

ولما أبتْ عيناي أنْ تسترَ البكا … وأنْ تكتما سيل الدموع السواكب
تثاأبت كيلا يُنكر الدمع منكرٌ … عليّ ولكن ما بقاءُ التثاؤب
وعرّضتماني للهوى وتمتهما … عليّ لبئسَ الصاحبان لصاحب

۶۸۸ – ترا شرف این بس بود که در همهٔ عمر هدف تیری آیی که از کنانهٔ صاحب دلی برکشند . سبحان من یعني ما یعني . اگر خواهند ، سر یك موی ،

---

1 بسم . . . الرحيم P ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الرابعة والخمسون بسم . . . الرحيم S ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه ، اليه بسم . . . الرحيم وما توفيقي الا بالله T / 2 دل غم S T غم دل P / 3 اگر خبر داری P T – S / 3 – 4 الاحزاب 33 : 4 م / 4 ظاهرش . . . که T S ظاهر خطابش با تو وتحقیقش در یایی در واست P / 5 الاحزاب 33 : 4 م / 6 سترت T S شرت P / حبا SP حیا T / زینب P برتبة S ترتیب T / 7 اما T S وP / الیهی T S اگهی P / 8 بنداند S P سدایم T / زبرا . . . اولیتر P – T S / بس T S – P / تیری آیی P تیرببی T S / کنانهٔ T S جعبهٔ P / 13 خواهند T S خواهد P / .

* * * نامهٔ پنجاه وچهارم . T 21 . S 54 . P 38 . * * *

از تو بر تو بهانه کنند، ورقم شقاوتِ ابدی والعیاذ بالله بر کشند. واگر خواهند، خطوه یا خطره بهانه سازند، وبدان بهانه، سعادتِ أبد ودولت نثارقدمت کنند.

3 عجبا از این نقطه « إنّ بطش ربّك لشدید ». این هست ، اما در عقبش نگاه کن ! « وهو الغفورُ الودود ». کرا رسد که چون وچرا گوید . « فعّال لما یرید » ای برادر ! نومید شدن بس مشکل است ، وطمع بریدن ممکن نمی‌بود،

6 ودر وصال لذت نماند. چه تدبیر ؟.

غمگین باشم چو روی تو کم بینم — چون بینم رویِ تو بغم بنشینم
کس نیست بدین سان که منِ مسکینم — کز دیدنو نا دیدنِ تو غمگینم

9 ۶۸۹ — ای عزیز ! بر قرب آفتاب که در سرای تو بود، چه اعتماد بود که نماز شام چون در پردهٔ غروب پنهان شود، بصد هزار حیلت بینایی اورا از آسمان چهارم انگشتی بزیر نتوان آورد . تازی :

12 وقالوا قریبٌ قلت ما انا صانع — بضوء شعاع الشمس لو کان في حجري ؟

وچون وقت وصال بی علت بود، مایدهٔ عموم بنهد وبر کلِ عالم تابد ؛ واگر خواهند که ازو بگریزند ، بهمه کنجی ودیواری در آیـد . اینجا کلمیني یا

15 عایشه چه سود دارد ؟ شعر :

زلف بتِ من هزار شور انگیزد — روزی که نه از بهرِ بلا برخیزد
وآن روز که رنگِ عاشقی آمیزد — دل دزدد وجان رباید وخون ریزد

---

1 از تو بر T S در P / 1 ـ 2 کنند . . . کشند ... خواهند ... سازند ... کنند T S کند . . . کشد . . . خواهد . . . سازد . . . کند P / 2 قدمت T S قدم تو / 3 نقطه TS نکته P / البروج 85 : 12 ك / هست T S است P / 3 ـ 5 اما ... شدن T S ـ P / 4 البروج 95 : 14 ك / 4 ـ 5 هود 11 : 107 والبروج 85 : 16 ك / 5 ممکن نمی بود T ممکن نمی شود S تمکین نمی کند P / 6 تدبیر T تدبیر شعر S تدبیر رباعی P / 7 باشم T S گردم P / چون T S گر P / 8 کزدیدن ونا دیدن تو T S گر بینمت ونه بینمت P / 9 بر T S در P / که درسرای تو بود T S در سرای تو P / 10 چون T S ـ P / 11 تازی S بیت P ـ T / 14 خواهند ... بگریزند TS خواهد ... بگریزد P / اینجا P‒TS / 15 شعر S بیت T رباعي P / 16 من SP ما T / نه از بهر T S زبهر آن P / .

۶۹۰ ـ ای عزیز! دوستان او پروردهٔ لطف وقهر او باشند. هرروز هزار بار بشراب وصل مست گردند، وبعاقبت زیر لگد فراق او پست شوند. هان وهان! رایگان این نصیحت از من یاد گیر. وچون با یکی از ایشان آشنا 3
گردی، مپندار که ترا ازو ذره‌یی آگاهی است که فردا طاقتِ خمارِ این طمع نداری. لعمری که این همه لطف بینی، وپنداری زتدبیرشان است. کاررا میباید بودن، وهیهات! آن هر لطفی سبب صد هزار قهراست. واز پسِ هر 6
راحتی هزار شربت زهراست. سهلِ ممتنع که شنیده‌یی صفت دوستانِ اوست:

کالخیزران بعیداً منك مکسره   وقد یُری لیّناً في کفٍّ لاویه

۶۹۱ ـ ارجو که سعادت خدمتِ کفشی بیابی چندان که عاشق گردی. 9
پس تعزز کار بینی، تا در وصال همه عاشق باشی، ودر فراق همه شوق. پس چندان دولت آن عشق بر تو تابد که نه از وصال ترا شادی آید، ونه از فراق رنج روی نماید. یك نقطهٔ درد گردی، وتسبیح تو این بیت که 12

بی عشق تو بودنم ندارد سامان
خواهی تو وصال جوی خواهی هجران

بجبهم اینجا پیدا گردد. چه می‌شنوی؟ بجلال قدرِ لم یزل! که نویسنده این 15
ساعت شنود، تو ندانم که شنودی. در این مقـام، عبرت نبود که طمع

---

1 هزار TP هزار هزار S / 2 مست گردند TS مستی کنند P / 3 رایگان این نصیحت TS این نصحت رایگان P / یاد PTS / باز / وچون TS چون P / 4 ذره‌یی TP دیدهٔ S / 5 نداری TS باز ندارد P / ز تدبیرشان S رند پرستان T زید بنزسیان P / 6 آن SP از T / لطفی TS لطف P / صد TS ـ P / 7 زهر TS زهر قاتل P / ممتنع TS ـ P / اوست TS اوست بیت P / 9 چندان TS وچندان P / 10 تعزز SP تعزیز T / 12 بیت TS بیت بود P / 13 بودنم ندارد TS من دمی ندارم P / 15 چه می شنوی TS نشتوی P / 16 تو TS ـ P / عبرت S عزت P غیرت T /.

بریده گردد، وجلالتِ کار هسقِ عشاق در نوردد. هان‌وهان! تا در دلت گُنُد نکند که این سخنی متکلف است که أنا والاتقیاءُ من امتي براءٌ من التکلف.
3 در هزار عالم گذر کردم، وهمه‌را واپس کردم، وحق یکی تمام ناگزارده، داند که چیست! «والله غالب علی امره».

٦٩٢ — ای عزیز! خودرا نگاه‌دار در بندگی دوستی، یك نفس درست
6 باش، وباك مدار که تورا خود نگاه دارند. آنکه تو ترا نگاه داری، ضایع‌تر از تو هم تو باشی. وچون در حمایت دوستی باشی، در حمایتِ اوبی که میان او ودوستان مغایرتی نیست «لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه». فریاد
9 از این بیانِ بکمال! وتعزروهما، نگفت. پس از پسِ این کلمات گوید: «إنّ الذین یبایعونك إنما یبایعون الله» حتی یکون أرْغم لأنف المنکر وأسخن لعینه. پنداری کوران هرگز جمال قرآن بینند؟ «واللهُ ورسوله أحَقُّ أن
12 یرضوه»، نگفت «یرضوهما».

لقد أسمعتُ لو نادیتُ حیاً ولکن لا حیاةَ لمن أُنادي

٦٩٣ — بیچارگان چه کنند؟ «وأنّا لهم التناوشُ من مکان بعید»؟ از
15 ایشان تا این حدیث هزار هزار حجابست «وما أنتَ بمسمع من في القبور». چرا؟ زیراکه «اولئك ینادون من مکان بعید». ای عزیز! نه بعد مکانی است تا آن را نهایت بود، بُعدِ معنوی است که نهایت‌را خود آنجا راه نبود. از

---

1 کار هسق عشاق S کار هشق عشاق T کاسق عاشق P / 2 متکلف T S تکلیف P / که P ـ T S / الاتقیاء من T S اتقیاء P / 3 در T S ـ P / 5 در T S لا بل در P / دوستی T S ودوستی P / درست S P دوست T / 6 آنکه تو تورا T S اما اگر تو خودرا P / 7 دوستی TS دوستی او P / 8 مغایرتی T S مغایرت P / الفتح 48 : 9 ك / 9 از T S در P / نگفت T S باز گفت P / از پس T S ازاین P / 6 ـ 10 الفتح 48 : 10 ك / 11 ـ 12 التوبة 9 : 62 م / 12 یرضوهما T S یرضوهما بیت P / 14 سباء 34 : 52 ك / الفاطر 35 : 22 ك / 17 نبود T S نیست P /.

سواد تا بیاض راه نامتناهی دان ، واز حرکت تا سکون همچنین که هرگز
میان حرکت وسکون قرب نبود ، ونتواند بود . از سعادت خلیل وبو بکر
3 تا شقاوت بولهب وبوجهل هم چندین راه دان و « إنّ الله حرمهما علی الکافرین »
فهم می کن از میان .

٦٩٤ — بدان ای عزیز ! که کار بحساب است نه بگزاف . وتا سالك این
6 نقطه‌را برپی افتد ، راهی دراز بباید رفت . واین حقایق را مصداق در کلام
لم یزل در « وما أصابکم من مصیبةٍ فبما کسبت أیدیکم ویعفو عن کثیر » می‌باید
جُست ، تا خود کی بوَد که نقابِ عزّت از جمالِ این نقطه بردارند . « وما
9 ننزله إلا بقدر معلوم » تا وقت نبود روی ننماید . در هر نفسی صد هزار گونه
مکراست ، وآنکه از شیطان ِبرَست هنوز چه داند که «والله خیر الماکرین»
پیش پای نهادن معشوق وعاشق دیگراست وحساب نامردان دیگر .

12 ٦٩٥ — ابلیس‌را تا به لعنت کردند هرگز جمال معشوقان خود بوی ننمودند ،
تا چشم ِبد به عین کمال نرسد . یا محمد ! « لیزلقونك بابصارهم لمّا سَمِعوا الذکرَ »
خال هم بدست ابلیس بر روی محبوب لم یزل دیده‌یی . یا محمد ! « وتخفي في نفسك
15 ما الله مبدیه ، وتخشی الناس » تا محرمان چه دانند که خـــال سیاه بر روی
معشوق چه بود ! محمد از خلــق ترسد قرآن می گوید : « ان الذین یبلـّغون
رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احداً الّا الله وکفی بالله حسیباً » . از جبرئیل
18 پوشیدند تا گفت « یسفك الدماء » . ابلیس آنجا چه کند ؟ « فأردت أن
اعیبها وکان ورائهم ملكٌ یأخذُ کلَّ سفینةٍ غصباً » مقصود آنست که معشوق
در گذرد . والسلامُ والحمدُ لله رب العالمین ، والصلاة علی محمد وآله اجمعین .

---

1 راه S P راهی T / همچنین که P ـ T S / 3 الاعراف 7 : 50 ك / 4 فهم می کن ازمیان S T ـ P / 5 ـ 20 بدان . . . گذرد P ـ T S / 7 الشوری 42 : 30 ك / 8 ـ 9 الحجر 15 : 21 ك / I0 آل عمران 3 : 54 م و 8 : 20 ك / 13 القلم 68 : 51 ك / 14 ـ 15 الاحزاب 33 : 37 م / 16 ـ 17 الاحزاب 33 : 39 م / 18 البقرة 2 : 30 م / 18 ـ 19 الکهف 18 : 79 ك / 20 والسلام T ـ S I P والصلاة . . . اجمعین T ـ S P / .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٩٦ – بدان ای برادر أعز ودوست کریم ! أطال الله بقاك وسلك بك سبیل السعادات في دینك ودنیاك که چند کرت نوشتی که نمی‌دانم که ازمیان کار برخاستن او لیتر ، یا بمصالح خلق ونظام عـالم مشغول بودن ؟ ومن این مسأله‌را چند جواب نوشتم ، وبمشافهت نیز گفته ام . بدانکه این مسأله‌را شُعَب بسیاراست ، ودربسی اصول نظرمی بایـد کرد تا استنتاج این مسأله از میان آن همه اصول بتوان کرد . واز آن اصول مثلاً اگر یك اصل‌را بیان کنم بتمامی ، مگر مجلّدی بکار باید ، واگر مجملاً غیر مفصّل بنویسم کم از صد سطر نبود در هر اصلی .

٦٩٧ – وبسی از چیزها آنست که بر مجتهد نیز مشکل بود . واین چنین مسائل‌را حکم مشکل بود . وهم باجتهاد مجتهدان راست آیـد . وجملهٔ شرایعِ انبیا براین اصول می گردد . وبسیار چیزها دانستنی بود مجتهدرا ، امّا بنداند گفتن ، لقصورِ الالفاظِ عن أن تؤدي حق المسائـــل . وبسیاری چیزها بداند

---

1 بسم . . . الرحیـم PI بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الخامسة والخمسون بسم . . . الرحیم وبه استعین S ومن رسائله بسم . . . الرحیم وبه استعین T / 2 اعز TS عـزیز وای PMI / 3 سعادات TSM السعادة PI / 4 خلق TSM خلق قیام نمودن PI / نظام TSM بنظام کار PI / 6 می TSM - PI / استنتاج TSM استنتاج PI / 7 آن همه TSPI همه M / را TS - PMI / 8 مگر TSM - PI / غیر TSM عنه PI / 10 از TS - PMI / 10 - 11 واین . . . بود TS - PMI / 11 آیدو TS آید که M که PI / 12 براین TPM بدین PI / بنداند TPMI نباید S / 13 لقصور . . . بداند TS - PMI / حق PI حقائق تلك M .

* * نامهٔ پنجاه وپنجم T 22 . S 55 . P 53 . M 64 . I 42 * * *

گفتن ، امـــا گفتنی نبود . یکی آنکه دستوری نیابد بر گفتن آن ، لمصلحةٍ مُتعلّقةٍ إما بالمجتهد وإمّا بالسائل وإمّا بغیرهما .

٦٩٨ – اکنون بعضی از گناه ، آن است که مجتهد یقین دانـــد که از کبایرست . وبعضي داند یقین که از صغایراست . وبعضی هست که بهیچ گونه نتواند دانست البته ونه نیز ترجح احدی الجانبین علی الآخر بیند درو . واین دوقسم بود ، إمّا از قصور نظر مجتهد بود ، وإما از غموضی که در مسأله بود . وبعضی از گناه بود که داند حکم آن، أمّا بنتو اند گفتن. واین مختلف الاسباب بود ؛ إمّا لفظی نیابد که ادایِ آن معنی کند ، وإما لفظی یابد ولیکن حال سایل شنودن آن برندارد . وإمّا سایـــل بردارد ، ولیکن صلاح دل ودینِ مجتهد درآن بود که نگوید .

٦٩٩ – اکنون مصطفی – صلعم – جایي گوید : من قال لا إله إلّا الله دَخَل الجنة . وجایي دیگر گوید: من قال لا إله إلّا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة . ومعلوم است که منافق « لا إله إلّا الله » گوید، واورا از آن هیچ سودنیست . وخدای تعالی می گوید : « اقتلوا المشرکین » کافّة . ومعلوم است که مجانین المشرکین وصبیانهم ونسائهم نتوان کشت . واین اصل‌را بسیار شُعَب است که در قواعد شرع چنان است که احکام مطلق گفته باشد . وآن احکام مقیّد

1 گفتن T S - P M I / اما T P M I که S / 3 از T S - P M I / 4 داند یقین T S داند یقیناً M یقینـــا داند I P I / 5 البته ونه نیز T S البته ومرتبه M که نه او مرتبه S I / بیند T S نه بیند P M I / 6 غموضی P M I غموض T S / 8 معنی T S P I معانی M / حال T P M I حال را S / 12 گوید T S M می گوید P I / خالصا T S - P M I / 13 و 14 ومعلوم P M I معلوم T S / از . . . نیست P M I ایمان هیچ نبود و T S / 14 می گوید T S گوید M فرماید P I / التوبة 9 : 5 م / 15 ونسائهم T S - P M I / 16 وآن احکام مقید T S که احکام آن مقید P M I / .

بود بده شرط ، مثلاً ، بس باشد که مطلق گفته شود ، وباشد که یك شرط
بدان مقرون بود وُنه ناگفته بماند . وجای دیگر دو شرط ، وازان بگوید ،
3 وهشت بماند. وجایی پنج بگوید ، وپنج رها کند. وکم باشد، لا بل‌خود نباشد
ونتواند بود که هرده شرط بگوید .

۷۰۰ – اکنون مثلاً گوید : روزهٔ رمضان واجب است . این حکم مطلق
6 است . پس جایی بگوید بر مقیم ، احترازاً عن المسافر . وجایی دیگر گوید
پیرضعیف‌را دستوری دادم که ندارد . جای دیگر گفت حامل ومرضع‌را
دستوری دهد علی وجه مخصوص . وجای دیگر بیماررا از عموم این حکم بیرون
9 نهد ، وحد فرض بگوید . وجای دیگر حدّ نگوید مثلاً ، ولیکن هنوز
مکشوف نبود ، چنانکه مجمع علیه نبود تا یکی گوید مثلا درد چشم عذراست
ودرد گوش نه . ویکی گوید : درد گوش عذراست ودرد چشم نه . ودیگری
12 گوید : هردو عذراست ، ولیکن في بعض الاوقات . ودر حدّ دردِ چشم
و گوش نیز خلاف کنند .

۷۰۱ – اکنون حداین دردِ چشم چیست که بسبب آن افطار توان کرد ؟
15 اینجا بود که صورتی بیفتد کـــه همهٔ مجتهدان در آن حیران بمانند ؛ زیراکه
گویند در فلان گونه از دردِ چشم متیقنم که افطار نتوان کرد اصلا . ودر
فلان گونه متیقنم که افطار توان کرد ، ولیکن اگر نکنندهم شاید . ودر فلان

---

1 بود S باشد P M I / بس P I پس M کس T S / 2 وازان T از ان S با ان M با او P I / 3 جایی T S M جایی دیگر P I / رها کند T S M بماند P I / 5 رمضان T S M ماه رمضان P I / 6 دیگر T S – P M I / 7 حامل ومرضع T S M I حامله ومرضعه P / 8 دهد T S M دادم P I / از T S M – P I / 9 فرض T S – P M I / 10 نبود T S بود P M I / ودرد T S P I ولیکن درد M / 11 گوش نه T S M گوش P I / ویکی . . . نه T S M – P I / 13 نیز خلاف کنند P M I بر خلاف کنند T S / 14 حد این S P M I چندین T / چیست T – S P M I / 15 اینجا T S واینجا P M I / همه مجتهدان P M I مجتهد T S / حیران بمانند P M I متحیر بماند T S / 16 گویند P M I گوید T S / 16 – 17 نتوان . . . افطار T S – P M I / 17 متیقنم T S P M I می بینم P / .

گونه متیقنم که ضرورت افطار باید کرد ، وروزه داشتن حرام است ، اما فلان صورت بماند که در آن متحیرم ونمیدانم که بکدام طرف نزدیك تراست ، وترجیحی‌یی مستندمی نتوان کرد . پس متحیر بماند . واین صورت نه جایی بود که ترجیحی بیند ، جایی می‌خواهم که البته هیچ ترجیحی نداند .

۷۰۲ – ای دوست عزیز ! « لقد کان في قصصهم عبرة لاولی الالباب » . یك روز اعرابی در پیش رسول – صلعم – آمد و گفت : یا رسول الله ! هلكتُ وأهلكتُ وواقعتُ أهلي في نهار رمضان . رسول – صلعم – گفت : اعتق رقبة . اعرابی گفت : والله لا أملك رقبةً غير رقبتی هذه . مصطفی – صلعم – گفت : صم شهرين متتابعين . اعرابی گفت : وهل وقع ما وقع إلّا من الصوم مصطفی – صلعم – از این نیز در گذشت و گفت : اطعم ستين مسكيناً . اعرابی گفت : لا املك عشاء ليلةٍ أو ما هذا معناه . کسی در آمد و پاره‌یی خرما آورد . مصطفی – صلعم – گفت : خذ هذا وفرّقه على المساكين . اعرابی گفت : والله ما بَين لأبنيتها – يعني المدينة – أفقرُ مني . رسول گفت : كلهُ أنت وعيالك .

۷۰۳ – ای دوست ! نیکو بشنو ! آنجا که گفت : وهل وقع ما وقع إلّا من الصّوم ؟ اگر کسی اکنون این بگوید ، از او بعذر بر نتوان گرفت درظاهر شرع ، لا بد اورا روزه ببايد داشت . پس چرا مصطفی – صلعم – این عذر از او قبول کرد ؟ و کدام کس بود که این عذر از او مقبول بود ؟ هذا يتعلق

---

1 متیقنم T P M I میبینم P / 3 وترجیحی T S M - P I / نتوان T S M I حکم نتوان P / 4 هیچ T S M - P I / 5 یوسف 12 : 111 ك / 6 در T S M - P I / 7 نهار P M I - T S / غیر T S M الا P I / 10 و T S - P M I / 10 - 11 اطعم . . . گفت T S M - P I / 11 لا املك M لا املکت P I ما املك T S / ما T S - P M I / 17 لا بد T S لا بل P I / 17 - 18 لا . . . يتعلق T S P I - M / 17 چرا مصطفی T S مصطفی چرا P I / .

بنظر المجتهد عند أهل التحقیق . ودر ظاهرِ شرع خود از کس قبول نکنند .
اگر کسی از محققی پرسد که کدام کس بود که از او باین عذرروزه بیفتد :
3 وهل کان ما کان إلّامن الصوم؟ ممکن نیست که مجتهد این سؤال‌را جوابی دارد ،
إلّا که گوید : راه علم خواندن می رو تا بدرجهٔ اجتهاد رسی ، آنگه بدانی
که این کدام کس بود .

6 ۷۰۴ — واگر شاگردی که علم ادب آموزد با استاد گوید که شعر فصیح
کدام بود ، وملیح کدام بود ؟ استاد گوید: فصیح چنین بود که فرزدق گوید:

ورکب کأن الریح تطلب عندهم — لهـــا برة في جذبها بالعصائب
9 اذا آنسوا ناراً یقولون لیتهـــا — وقد حضرت ایدیهم نار غالب

غالب پدرِ فرزدق است . وملیح چنین بود که ابن المعتز گوید :

وخمارة من بنات المجوس — تری الزقّ في بیتها شائلا
12 وزنّا لهـــا ذهباً جامداً — فکالت لنـــا ذهباً سائلا

وشعری که جامع فصاحت وملاحت بود چنین بود که ام فروه گوید:

وما ما مزن انی مـــا یقوله — یحـــذر من غرّ طوال الذوایب
15 بمنعرج او بطن واد تحدّبت — علیه ریاح الصیف من کل جانب
نفی نسم الریح القذی عن مثوبه — فما ان به عیب یصان لعائب
باطیب ممن یقصر الطرف دونه — نفی الله واستحیا ببعض العواقب

---

1 بنظر . . . شرع T S P I – M / و P I – T S / 2 باین P M I این T S / 3 جوابی P M I جوابی شافی T S / 5 کس T S M – P I / 7 چنین T S M چنان P I / گوید T گوید شعر PM گوید همچنین که تازی S / 8 ورکب کان TSM وبان PI / لها برة T M لهاترهS – P I / 9 اذا آنسوا M وقد انسوا T S و P I / 9 – 10 وقد . . . پدر T S M رب ایدیهم نار غالب بر P I / 10 ملیح . . . معتز T S M وابن المقر P I / 11 خمارة T S M صادت I صادت لنـــا P / شائلا T S M سائلا P I / 13 گوید T P I گوید شعر M گوید تازی S / 14 مزن انی T S P I فرن ای.M / 16 مثوبه T سنونه S / یصان P M I مصاب T S / .

هرگز شاگرد این کجا فهم کند. وچون گوید: که مرا این مفهوم نیست، جوابی شافی‌تر از این می‌خواهم هرگز استادرا کی قدرتِ آن بود که او را این معلوم کند إلّا با او گوید: چون علم ادب آموخته باشی، وبمواقع الفاظ عربی ترا 3
بینایی حاصل شده باشد، این همه معلوم گردد.

۷۰۵ — ای عزیز! همه مشکلی‌را جوابی منظوم نبود. بسی مشکلات آنست که بر پختگی موقوف بود انحلال آن، وجز روزگار دراز، پرده ازروی 6
آن مشکلات برندارد. چه گویی اگر کسی گوید: این بیت بهتراست که:
هرروز نکوتری ومن عاشق‌تر، از این که:

هر روز زعشقِ تو بحالی دگرم   وزحسنِ تودربند جمالی دگرم 9
تو آیتِ حسن‌را جمالی دگری   من آیتِ عشق‌را کمالی دگرم

زیراکه خیر الکلام ما قلّ ودلّ، ولم یطُل فیُمل، غلط گفته باشد، ودلیل
نه به جای خود استعمال کرده باشد. لا بل این دو بیت نیکوتر بدرجات از 12
آن یك مصراع، اگر چه همین معنی أدا می‌کند این دو بیت که آن یك
مصراع لا بد کمال در آن بود که مقتضی وقت تطویل بود، مطول رود؛ وچون
وقت اقتصار اقتضا کند کوتاهی به، چنانکه یکی در مدحِ قومی از خطبا 15
گوید که

---

1 که مرا M مرا TS که PI / 2 هرگز TSM که هرگز PI / 3 کند T-SPMI / با او PMI واز و TS / 5 عزیز TSPI دوست M / بسی T بس TS پس M PI / 6 آنست که PI-TSM / 6 وجز PMI جز TS / 7 ندارد TSPI نگیرد M / 8 از این که MI از ینکه رباعي P از ینکه شعر S / 10 دگری PMI داری TS / 11 - 12 غلط . . . بیت S-TPMI / 11 غلط T نه غلط PMI / 12 نه به TM نه بر PI / نیکوتر PMI - TS / 12 - 13 بدجات . . . بیت T-SPMI / 13 ادامی کند SM دارد T-PI / 14 لا بد PMI لا بل TS / رود TS بود M ببود PI / 15 اقتصار TS اختصار PI-M / 16 که T که شعر S شعر PI-M /.

يرمون بالخطب الطوال وتارة رمي الملاحظ خيفة الرقباء

می گوید چنانکه عاشقی از بیم رقیبی استراق نظر می کند، فیختلسه
3 اختلاسة، همچنان این قوم‌را، وقتی سخن مختصر بود، در زمانی مختصر.

۷۰۶ – ای دوست! در تمثیل از مقصود بس دور می افتم، با آنکه از آنچه
در خاطر می‌آید از بحری قطره‌یی باز این عالم می آورم. ومقصود آن است
6 که بسیاری وقایع بود دردین که سایل از آن هیچ جوابی نداند. بلی چون
راه دین تمام برود، حقایقِ آن همه اورا مکشوف شود. واغلبِ علوم دینی
چنین بود، لا بل همه چنین است إلّا چیزی که به پرورش مبتدیان تعلق دارد.
9 واگر نه علمِ سلوك وعلمِ وصول همه در وصول پیدا گردد؛ زیراکه سالك نداند
که چرا نماز کردنی است وروزه داشتنی است، وصدقه دادنی است؛ وخمر
مردارخوردنی نیست، وزنا کردنی نیست، ومال کسان ستدنی نیست.
12 ومع هذا کله، این احکام بوقت بگردد. وبسیار کس‌را مال ستدنی بود،
وخون ریختنی. وبسیار وقت روزه حرام وصدقه معصیت بود. وهر که این
نداند، اورا از علماء نتوان نهاد. دبیری‌را نشاید. وما یُفسدُه بقوله اکثر
مما یصلحه بود.

15 ۷۰۷ – این که مصطفی – صلعم – گوید: العلماءُ ورثةُ الانبیاء کسانی‌را
می‌خواهد که آنچه انبیارا بود، بمیراث بدیشان رسیده بود. وانبیارا علوم
آموخته نبود. پس هر عالِم که او علم آموخته است، از این دایره بیرون است.

---

3 همچنـــان T P M I همچنین S / 4 با انکه P M I واز انکه T S / 6 نداند T S M بنداند P I / 8 بود P M I است T S / مبتدیان T S مریدان P M I / 9 همه درS T در سلوك و P I در M / گردر T S P I می گردد M / 10 داشتنی است T S M I گرفتنی P I / 11 مال P M I تان T S / 15 که T S M – P I / را T S – P M I / 16 خواهد T S M خواهند P I / بدیشان T S بایشان P M I / 17 او T M I او را P – S /.

انبیا راه خدای رفتند . پس براه خدای بینا بودند . هر که راه خدای رود ، از علمای دین بود ، یا نه حافظی بود که چیزی یاد گرفته ، وازو می گوید ، وسخن دیگران نا دانسته ، حکایت می کند . مردان این‌را قصص خوانند ، واین عالم‌را محدثی نهند ؛ چنانکه کسی افسانه می گوید دیدن ودانستن وباز گفتن دیگراست ، شنیدن ویاد گرفتن وباز گفتن دیگر ، وشتان ما بین المقامین . از کجا تا کجا :

وشتان ما بین الیزیدین فی الندی   یزید سلیم والاغر ابن حاتم

۷۰۸ — ای دوست عزیز ! وای حرّ کریم ، وای آزاد مردِ لطیف ! اگر عاشقی راه عشق رود تا معشوق‌را گم کند در عشق ، پس گوید :

چندان غم عشقِ ماه رویی خوردیم   کورا بمیان عشق در گم کردیم
اکنون ز وصالو زفراقش مردیم   کوعاشق ومعشوق کرا پروردیم

این گوینده باقوّالی فارغ از عشق که این بیتها یادگیرد ، وباز گوید کی برابر بود ؟ که گویندگان از سر علم دیگرند ، وباز گویان از راهِ حفظ دیگر . ودر جهان این علم مندرس است ، واگر کسی از این معانی حرفی گوید ، یا در این حقایق دمی زند ، علما می‌ترسم بروی خندند وگویند : این طامات است نه علم «لو نشاءُ لقلنا مثل هذا إنْ هذا إلّا أساطیر الأوّلین » . همگی ایشان بگیرد .

---

1 خدای ... رود PMI اورود TS / 2 یاد ... گوید S گفته وازو می‌گوید T یا دمی گیرد PMI / 4 را TSM - PI / 4 - 5 وباز . . . یاد TSPI - M / 5 است PI بود TS / گرفتن وباز TS - PMI / گفتن TSPI بریك M / 9 عاشقی PMI کسی S - T / در عشق پس PMI تا در عشق این TS / 10 - 11 خوردیم . . . عشق در گم کردیم . . . مردیم کو عاشق و . . . پروردیم TS خوردم . . . اندهش گم کردم . . . فردم کو عشق چه . . . پروردم PMI / 12 بیتها TSM بیت PI / 13 که TS - PMI / علم TSM - PI / 14 واگر TSM اگر PI / 15 علما می TSM علمای PI / 16 الانفال 8 : 31 م / .

۷۰۹ — آخر علم انبیا از کدام طریق حاصل شد، تا پدید آید که العلماء ورثة الانبیاء، کیست. چه گویی؟ از خواندن و گفتن ونوشتن؟ هیهات!
3 هیهات! «وما کنت تتلو من قبله من کتابٍ ولا تخطّه بیمینك، إذاً لارتاب المبطلون». پس چون است هم از قرآن در عقب این آیت بشنو «بل هو آیاتٌ بیناتٌ في صدور الذین اوتوا العلم»، في صدور العلمــاء، دیگر بود، وفي
6 افواه الجهال، دیگر. پنداری که تحصیل علوم دین بانبیاء مخصوص است؟ هرگز که نیست. ولا کرامــة للمنکرین. «والذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا»، «واتقوا الله ویعلّمکم الله»، «ومن یؤمن بالله یهد قلبه»، «إن تتقوا
9 الله یجعل لکم فرقاناً» أي نوراً تفرقون به بین الحق والباطل، «ومن یتق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث لا یحتسب»، أي یجعل له مخرجاً من الشبهات والاشکالات، ویرزقه علماً من غیر تعلم. من عَمِل بما عَلِم، ورّثه الله علم ما
12 لم یعلم، ووفّقه فیما یعمل حتی یستوجب الجنة. ومن لم یعمَلْ بما یعلم لمْ یرزق ما لم یعلمْ ولم یوفّق فیما یعمل حتّى یستوجب النار. از این روشن تر ادلّه بود؟ لا بل دین مصطفی — صلعم — خود این است.

15 ۷۱۰ — چه گویی؟ کمال ابو بکر صدیق از آموختن علم مستفاد است؟ یا از راه رفتن؟ هیهات! در صحابه بسیار کس همهٔ قرآن یاد داشتند؟ استغفر الله! شش کس بیش یاد نداشتند. واختلف منهم في اثنین. وصد هزار حدیث

---

1 پدید آید P M I بداند T S / 2 و گفتن P I – T S M / 3 التوبة 9 : 48 م / 4 از قرآن P I – T S M / بشنو P S P I بشنو که M / 4 – 5 العنکبوت 29 : 49 ك / 7 للمنکرین للمتکبرین P للمبتکرین I / T 2 M / 7 – 8 العنکبوت 29 : 69 ك / 8 البقرة 2 : 282 م / التغابن 64 : 11 م / 8 – 9 الانفال 8 : 29 م / 9 – 10 الطلاق 65 : 2 م / 11 من غیر T S P I بغیر M / 12 فیما یعمل P M I فیما یعلم T S / 13 بود T S نبود P M I / 16 داشتند T S نداشتند P M I و / 17 شش کس T S M یاد داشتند P I / الاثنین P M I العین T الامیین S / .

از آنِ رسول یاد داشتند، بو بکرِ صدیق از حدیث پنجـاه یا شصت روایت کرد. واز قرآن اندکی ! چرا ؟ این قوم به از بو بکر نبودند . اویسِ قرنی مگر دو حدیث مصطفی – صلعم – نشنیده بود، ولیکن راه خدا رفته بود؛ 3
وهرچه انبیا دیدند، همه دیده بود . شافعی از علمای أمت بود، ودر بارهٔ خود بکمـال بود، ولیکن خدمت شیبان‌را عی کردی . ندانم چرا کرد ! مگر اینکه علمای روزگارِ تو می گویند : ندانست . حاشا ! وکلا ! دراز است این 6
حدیث، ودر گفت دشوار آید .

۷۱۱ – آمدم با مقصود تو . مسألهٔ تو ترا جز بذوق مکشوف نشود، وجز بوقت خویش . واگر بنطق من ترا قناعت افتد، حالی می‌باش « ولعـل الله 9
یحدث بعد ذلك أمراً » . وجهـد می کن، تا عدل می کنی . ودرویشان‌را اغاثتی واعانتی می کن . وصدقه می‌ده، ومگوی که این حرام است وآن حلال که در حقّ تو این خـاطر، از شیطان بود ووحی ابلیس که « وإنّ 12
الشیاطین لیوحون الی أولیائهم »، « یوحي بعضهم الی بعض زخرف القـول غروراً » . لا بل سخن حق بشنو که نپندارم که در جهان از هیچ کس شنوی .
هرچه از تو سر بر زند، همه خاطرِ نفسِ اماره بود ووحی شیطان، اگر طاعتی 15
بود واگر معصیتی چرا ؟ زیراکه دل تو معشش شیطان است . ازکوزه همان برون تراود که دراوست . او در نهاد تو سر بر ملك خود نهـاده است،

---

1 یا T S M ـ P I / 2 قرآن اندکی M آن قرآن قدری P I قرآن قدری قلیل T S / این T S M درین P I / 3 نشنیده T S شنیده M بشنیده P I / 6 می گویند T S M دانند P I / حاشا وکلا T P M I ـ S / 8 ترا جز ... وجز T S ترا . . . جز P M I / 9 اگر P M I لکن T S / 9 ـ 10 الطلاق 65 : 1 م / 10 جهد T S جهدی P M I / 11 مگوی T S M بگوی P I / 12 از T S M اگر از P I / 12 ـ 13 الانعام 6 : 121 م / 13 ـ 14 الانعام 6 : 112 م / 14 کس شنوی S P I شنوی M کسی شنودی T / 16 و T S M ـ P I / 17 برون T S ـ P M I / تراود P M I تلاود S ترابد T / ملك S P M I فلك T / .

وفرمانش در تو ودر مملکت تو روان .

۷۱۲ – اگر خواهی که کاری کنی که نه شیطان‌را بود ، بدرگاه مردی
3 رو که نامش در این جریده است که « إنّ عبادي ليس لك عليهم سلطان »
تا با تو بگوید که این کن وآن مکن . پس فرمان او نه‌فرمانِ ابلیس بود که
ابلیس‌را درخاطر او هیچ راهی نیست . نشنیدی که چه گفت ؟ « فبعزتك
6 لاغوينّهم اجمعين إلّا عبادك منهم المخلصين » تا بوبکر صدیق بود ، نشاید که
عمر خطاب بخود کاری کند ، چنانکه خود نکردی . نشنیدی که عمر چه
گفت ؟ لإن أُقدّم فيضرب عنقي أحبُّ إليَّ من أن أمرّ على قوم فيهم أبو بكر .
9 هردلی که ابلیس‌را نیست ، هرچه از آن دل برآید رحمـــانی بود نه شیطانی .
لعمری ! از ابلیس کس نجست ونه جهد ؛ اما بندهٔ او بودن دیگراست ، وفي
بعض الاوقات از او زخمی خوردن دیگر . و « ما أرسلنا من قبلك من رسول
12 ولا نبي إلّا إذا تمنّى ألقى الشيطان في أمنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطانُ ثم يُحكم
الله آياته » . مرکب سلطان‌را في بعض الاوقات رکاب دار بر نشیند ، امـا نه
مرکبِ خاصّ او بود .

15 ۷۱۳ – مردان خدای دیگراند ، ومردان ابلیس دیگر . « واستفزز من
استطعت منهم بصوتك واجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم في الاموال
والاولاد » . طغرای سلطان است ، بفرمان او می‌زند ومی گیرد ، وآنچه
18 دستوری نیست که « إنّ عبادي ليس لك عليهم سلطان » . او خود می‌داند

---

1 فرمانش P M I زبانش T S / 2 نه P I – T S M / 3 الاسراء 17 : 65 ك / 5 – 6 ص 38 : 82 ك / 6 تا P I – Γ S M / 11 – 13 الحج 22 : 52 ك / 15 – 16 الاسراء 17 : 64 ك / 18 الاسراء 17 : 65 ك / .

که او زبون خودرا نیك شناسد . ای دوست ! تو یاقوت از سنگ چنان بندانی که ابلیس اقطاعیان خودرا داند از بندگان خدای تعالی . کلّ بني آدم خطّاء . هم‌کاسهٔ آدم اند در « وعصی » همه فرزندانش . اما وخیرُ الخاطئین المستغفرون. در این معنی هم برابر نیستند. والسلام والحمدلله ربّ العالمین والصلاة علی محمد وآله اجمعین . 3



1 را P M I - T S / 1 -2 چنان بندانی که T S M بندانی چنانکه P I / 3 طه 20 : 121 ك / وخیر T S خیر P M I / الخاطئین S الخطائین P الخطابین P M I / 4 هم P M I همه T - S / والسلام P M I - T S / 4 - 5 والصلاة . . . اجمعین T M - S P I / .

* * * نامهٔ پنجاه وششم K 38 a . S 56 . T 23 * * *

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۱۴ – ایزد تعالی آن برادرِ اعز ودوستِ بکارآمده را در دین ودنیا
مکشوف داراد، بعنایت ازلی. واز آفات حدثان، آن ساحت عزیزرا مصون 3
ومحروس داراد. بدان ای برادر عزیز! که کامل بو منصور کاری کردی
بی مشورت. وارجو الله عز وجل ان یتقبل منه ذلك. کار دین بلعجب کاری
است. وراه دین رفتن نه کارِ هر مخنثی بود. با شیطان حربی کردن واورا در 6
زیر خود آوردن وبعاقبت هم بفرمان شیطانی دیگر کاری کردن، ازدین دور
بود. هرچه کامل کند وامثال کامل کنند، از طاعت ومعاصی، بی فرمان،
متقارب دان. ای عزیز! ارجو که بروزگار این دولت حقیقت این سخن‌را 9
بیقین بدانی. مصطفی – صلعم – دریك حرف از این همه بیان کرد که
«الاعمال بالنیات» و «لکل امریء ما نوی».

۷۱۵ – بدانکه هرچه نه خدارا بود، نه طاعت بود، اگر چه صورت 12
طاعت دارد. واز نهاد تو وکامل وامثال شما ممکن نیست که حرکتی یا سکنتی
لله خالصاً پیدا گردد. ولعمری! اگر بفرمان صاحب روزگاری از شما چیزی در
وجود آید طاعتی بود مقبول نه بشما، بل بدو، اعنی بدین صاحب روزگار. چه 15

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانندی نامه ها) ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة والخمسون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S ومن کتبه رضي الله عنه بسم . . . الرحیم وبه استعین T المکتوب الثامن والثلاثون K / 2 – 15 ایزد . . . چه K – T S / 3 مکشوف T S محفوف (حاشیهٔ T) / 5 کاری T بازی S / 6 حربی T حرفی S / 8 ومعاصی S معاصی T دولت S / 9 دولت که T حقیقت S بحقیقت T /.

اگر ترا یا کامل‌را در مسأله‌یی از نماز یاروزه یا زکاة واقعه‌یی بیفتد، شاید که بخود
بی مفتی اعنی مجتهدی از علمای دین – وعلما جز کسی نیست البته که راه خدا
رفت ، وبحقیقت دین بینا شد ، گمانی غلط بر تو راه نبرند – در آن مسأله 3
حکمی رود از جانب شما ؟ هیهات ! هیهات ! این باری همهٔ علمای ظاهر دانند؛
خود اگر غایبی زن خود طلاق دهد ، قبل الدخول دیگر بود ، وبعد الدخول
دیگر ، وحکم سه طلاق دیگر ، وحکم طلاق مطلق دیگر . 6

۷۱۶ – اکنون باتفاق جهانیان ، جاهل‌را رجوع باید کرد با عالمی که
بغالب ظن خود داند که این عالم است . اگر این عالم فتوی کند در طلاق قبل
الدخول که مراجعت کن . ومراجعت کرد معلوم است که این فتوی خطا 9
بود ؛ ولیکن عامی‌را دراین هیچ قدرت نبود . چرا ؟ زیرا که « لا یکلف الله
نفساً إلّا وسعها » . واز آنجا که ظن این عامی بود ، این عالم‌ترین همه شهر بود
بنزدیك او . اما ار این عامی بی آنکه با عالمی رجوع کند ، از خود حکمی 12
کند، قطعاً ویقیناً او عاصی است ، اگر چه در ظن خود وحکم خود مصیب بود .

۷۱۷ – اکنون در ظاهر شرع ، این قدر خود همهٔ علمارا معلوم است .
ومثالی ظاهرتر بگویم تا بهتر معلوم بود که این علم از آن علوم است که بر 15
همهٔ مسلمانان فریضه است که بیاموزند . وپندارم که در روی زمین هیچ
کس‌را الا ما شاء الله این غم گرفته است . خود ای عزیز در وضو تقدیم غسل
الیمنی علی الیسری ، سنت است ؛ اما اگر فرض کنند که عالمی با عامی گوید 18
سهواً عن لسانه ، او قصداً عن جهله بهذه المسألة که تقدیم الیمنی فرض است .
اگر این عامی تقدیم نکند آثم است .

---

1 ـ 20 اگر . . . است S T ـ K / 1 بیفتد T بینند S / 5 ـ 6 الدخول دیگر T الدخول
دیگر بود S / 7 جاهل T عامی S / کرد T ـ S / 9 است T ـ S / 10ـ11 البقرة 2 : 286 م /
12 ار S ـ T / 14 خود T ـ S / 17 غم S ـ T / 18 سنت S سبب T / با S را T / 19 سهواً
S شهراً T / بهذه T بهذا S / .

۷۱۸ — وعلی العکس منه، اگر عامی بود که دیدهٔ ظاهر ندارد ، اورا البته نشاید که در طلب قبله اجتهـــاد کند ، لا بـل تقلید بینایی بایدش کرد .
3 اگر این عامی که بینا است در این تحری مُخطی بود ، بروی هیچ نیست . واگر این که دیده ندارد تحری کند ، اگر چـه مصیب بود آثم بود ؛ الا که جایی بود که هیچ بینارا نیابد . وهمچنین عامی که دلایل قبله ، بآفتاب وماه
6 وستارگان وکوهها نداند ، نشاید که تحری کند در طلب قبله ، بل باید که تقلید عالمی کند که دلایل قبله داند ، چه معنی تحری آنست که بدلایل چیزی بداند نه بمجرد تشبیهی .

9 ۷۱۹ — هذا اصل عظیم . در راه دین خدا ، هر که نه صاحب دلست کـه اورا اجتهاد رسد ، نشاید که چیزی کند البته تا از عـــالمی نپرسد که باعث ونیت در آن درست است یا نه ؟ واین جز بمثالی فهم نیفتد . وأولی الامثلة ما
12 تجري فیه هذا الکلام . اگر کسی خواهد که چیزی بصدقه دهد مثلاً ؛ صدقه دادن سه گونه است. یکی در آن ثواب بود مردرا وهو المعنی لقوله «إن الله یجزي المتصدقین» . ویکی نه ثواب بود در آن نه عقاب . این را باطل خوانند . وهو
15 المعني بقوله «لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی» چه اگردراین صدقه ذره‌یی ثواب بودی هم دادن به بودی که نا دادن ، پس باطل نبودی . ودیگر صدقه آن بود که مردرا درآن عتابی بود . واین آن بود مثلاً که صدقه دهـد وبمن وأذی
18 باطل کند . ونیز ازآن عجبی در مرد بماند ، تا خودرا از بسیاری درویشان بِه بیند که آن صدقه ندهند . والعجب من المهلکات .

۷۲۰ — قال النبي — صلعم — : «ثلاث مهلکات ؛ شحّ مطاع ، وهویً متبع
21 واعجاب المرء بنفسه. وقال ـ صلعم ـ : لو لم تُذنبوا لخشیت علیکم بما هو أشد من ذلك الا وهو العجب. اکنون اگر در این حدیث تدبّر کنی ، بدانی که عجب از گناه

1 ـ 19 وعلی . . . المهلکات S T ـ K / 6 نداند S بداند T / 11 یا S اگر T / 13 دادن T ـ S / لقوله T کقوله S / 13 ـ 15 یوسف 12 : 88 ك / 14 آن نه T آن ونه S / 15 البقرة 2 : 264 م / 18 کند S گردد T وحاشیهٔ S / 21 لخشیت S K الحسیت T / 22 تدبر S K تدبیر T / بدان که S ـ T K / .

بتراست، وبر گناه عقوبت کنند ، پس برعجب سخت تر بود عقوبت . ومعلوم است که بسیار کس صدقه دهد ، آن صدقه دادن اورا عجبی بود که اگر آن صدقه ندادی، آن عجب اورا نبودی. پس ِبه آن بودی که ندادی. وباشد که اینجا تو یا کامل گوئید که مارا عجب نبود در صدقه دادن . بدانکه عجب در باطن معجب متمکن بود إلّا سماسرة العلما آنرا بدانند ؛ چنانکه در ظاهرِ قالب باشد که حیات مانده درسکتهٔ مثلاً، اما جز طبیب حاذق نتواند دانست. باقی عموم اطبا حکم کنند که این مرده است . وارجو که این معنی خود در حکایات شنیده باشی .

۷۲۱ – مصطفی – صلعم – گفت : اعوذ بك من الشرك الخفي . وبا او گفتند : « لئن أشركت ليحبطنّ عملك » . ودر حق خلیل گفتند : « وما كان من المشركين » . چون شرك در نهادِ محمدی هنوز کامن تواند بود ، چه عَجَب که اگر عجب در نهاد تو وکامل بوَد وشما ندانید ؟ لا بل عُجبِ شما ، من مثلاً ظاهر نتوانم دانست ، ومع هذا دانم که عجب‌را مکامنی هست که تا صد سال بنتوانم دانست . اکنون کامل چه داند که این وقف که کرد ثوابست درآن یا باطل است ، یا مثمر عجبی بود که بعد مرگ گوید : کاشکی شراب خوردمی، واز آن نادم بودمی که آنرا تکفیر کردمی . واین وقف نکردمی که مثمرِ عجبی بود که اثرِ آن، بتراز شراب خوردن است . امانه هرکس دراین معانی راه برد .

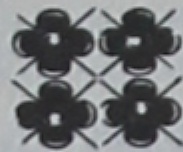
---

1 بود عقوبت S T بود K / 2 S T بسبب آن K / او S T ایشان K / 2 ـ 3 که اگر . . . باشد S T اگر آن ندادندی عجب ایشان نبودی وباشد K / 4 تو یا کامل S T شما K / گویید K گویی S T / 5 معجب متمکن K مکامنی عجب S T / الا . . . بدانند K که الا سماسرة العلما آنرا ندانندS T / 6 سکته S سکوی T سکون K / اما K T ـ S / 7 خود S T ـ K / 10 الزمر 39 : 65 ك / گفتند S K ـ T / 10 ـ 11 البقرة 2 : 67 م / 11 هنوز کامن S T ـ K / 12 عجب در S T در K / وکامل S T کامن K / وشما S T وتو K / ندانید S T ندانی والله یعلم خائنة الاعین وما تخفي الصدور فصل K / 12 ـ 18 لا . . . برد S T ـ K / 12 لا بل T ـ S / 13 سال S سال والله اعلم T / 16 نادم بودمیS ـ T / نکردمی T کردمی S / 17 بتر S ـ T / هر S ـ T / 18 برد T برد تا دانی بیت S /.

روشن تراز آفتاب باید رایی تا بشناسد مزاج هرسودایی

۷۲۲ — اکنون اگر باکسی مشورت کردی ، کامل در این باب که ظنش
3 غالب بودی که عالم است او وصاحب دلست ، بر حکمی که او کردی رفتی ،
اگر چه این عالم گفتی که صواب درآنست که بکنی ، وصواب در آن بود که
نکند ، مراورا اجر تمام حاصل آمدی ، چون بر حکم عـــالم رفتی . وچون
6 مشورت نکرد ، اگر چه مصیب است مخطی است ، والله لا یتقبله منه . اما
اگر عالم گوید : بکن ! ونکند، اورا هیچ ثواب نبود، از قبول نا کردن قول
عالم . وباشد که از آن قبول کند ، قول عالمرا که موافق رای او بود. اگر نه
9 موافق بود ، همه بر مراد خویش برود ، وقول عالم را تأویل کند .

۷۲۳ — یکی ازصحابه مال خود وقف کرد . برمصالح ، فدَخَل علیه احد
العشرة وغالب ظني أنه سعد بن ابي وقاص . وقال : لإن تدَع اولادك اغنيـاء
12 خيرمن أن تدعهم عالة يتكففون وجوه الناس. يعني انهم يمدون اكفهم بالسؤال.
والسلام . والحمد لله رب العالمين . والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين .



---

1 ـ 13 روشن . . . الطاهرين K ـ T S / 7 نا کردن S ـ T / 8 او S ـ T / 10-11 احد العشرة T احداً وقت العسرة S / 12 اكفهم T كفهم S / 13 والسلام S ـ T / والصلاة . . . الطاهرن T ـ S / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۲۴– بدان ای دوست عزیز! أطال الله بقاك وبلّغك ما ارجوه من فضله ورحمته که آن نوشته که بتو نوشتم، وبا این فرستادم در معنی وقفی که کامل کرد، طرفه نوشته‌یی است. واز دی روز باز که آن نوشتم چند بار در خاطر آمد که بدرّم، لأسبابٍ تصد عما أنا بصدد ذکرها؛ وامروز استخارت کردم در فرستادنِ آن، بر تربتِ فتحه وهم بر تربتِ طاهر. وخاطر بر این قرار گرفت که چیزی دیگر نویسم، تا در آنجا اشکالی کمتر نماید. این نوشته برای آن می‌نویسم. وارجو که بر قلم آن رود که خیر وصلاحِ من وتو وهمهٔ مسلمانان باشد. چه متصدی بودن مردعوت خلق‌را در راه خدا، سخت باخطر کاریست. بدان ای عزیز که عالم نطق بس تنگ است، وبوی مشك که بحاسهٔ شم ادراك توان کرد، اگر کسی خواهد که بحاسهٔ سمع یا بصر ادراك

---

1 – 9 بسم . . . چه T S P M فصل . ایضا من کلامه . بدانکه I – K / 1 بسم . . . الرحیم P بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والخمسون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S ومن کتبه رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله T / 2 – 3 اطال . . . رحمته T S M – P / 3 آن T S M – P / وبا این فرستادم T S M – P / 4 کرد T S M کرده است P / چند بار T S M – P / 5 آمد . . . ذکرها T S M بود P / 5 – 6 استخارت ... فرستادن ... طاهر T S M استجازت ... فرستادن ... طاهر گذارده شد P / 7 در T S M از P / کمتر نماید T S کمتر باند M نماند P / 7 – 8 برای آن می نویسم T S برای آن نوشتم M نوشتم P / 8 بر قلم T S M بقلم P / خیر S M خیریت P خیرت T / 9 باشد T S M در آن باشد P / 9 – 11 متصدی . . . بصر ادراك I – T S P M K / 9 مر دعوت T M من دعوت S مر P دعوت K / سخت K – T 8 P M / 10 بدان . . . که T S P M و K / ای T S M ای دوست P / است T S P M عالم است K / 11 بصر T S M کاسهٔ بصر P K / .

* * نامهٔ پنجاه وهفتم T 24 . S 57 . P 45 . M 65 . K 38 b . I 33 b * * *

کند ، سخت دور افتد از مقصود . سخنانِ من ، در عالم دل فهم توان کرد . هر که خواهد که از عالم نطق فهم کند ، دور افتاده بود .

3 ۷۲۵ - اکنون مثلا اول سخنی که در آن نوشتهٔ دی روزینه نوشتم آنست که عالَـمِ دین بُلعجب عالِمی است . وراه دین طرفه راهی که داند که آن چیست که من نوشتم تا راهِ دین سپرد؟ واگر کسی گوید مثلا منصوبهٔ صولی، درملاقات
6 دو فرزین ، سخت عجب منصوبه‌ییست ، آن کس که هنوز صورتِ شطرنج ندید ، آن چون دانـــد ؟ وشنیده ام که بدری گفت : هنوز بغورِ منصوبهٔ صولی نرسیده ام . آنچه در راه دین ابراهیم خلیل وبوبکر فهم توانند کرد ،
9 مرا وترا وامثـــال ماراکی رسد که طمع آن دارد که بدان رسد ؟ راه دین بلعجب راهی است ! این در مثال چنان بود که جالینوس مثلا یکی‌را فرماید در مرضی معین علاجی معین . نشاید که این بیمار در آن مرضِ معین همان علاج‌را
12 بعینه بیماری دیگررا فرماید که این مرضِ معین بطبع بگردد اولاً ، وبه سن بگردد ، وبهوا بگردد ، وبضعف وقوت بگردد . وباشد که هزار گونه علاج بود یك مرض معین‌را .

1 ـ 14 کند . . . معین را I - T S P M K / 1 مقصود T S M K مقصود خود P / من T S P مرا M K / 2 فهم کند T S M کند K فهم کند سخت P / 3 اکنون . . . که K - T S P M / در آن . . . آنست که T S M دیروز در آن نوشته ام P - K / 4 طرفه راهی P - T S M K / 4 ـ 5 که داند . . . دین P K - T S M / 5 ـ 10 سپرد . . . راهی K - T S P M / 5 منصوبه T S که منصوبه P M / 6 سخت T S - P M / 7 ندید T S ندیـــده بود P M / که بدری M که پدری می P که برویی T کس بدومی S / 8 فهم T S بحساب فهم P M / توانند T S M نتوانند P / 9 وامثال ما را P - T S M / آن دارد T S آن داریم M برآن دارد P / رسد T S رسیم P M / 10 این در T S M K واین را P / مثلا P - T S M K / 11 معین P - T S M K / بیمار P M K شمار T S / 11 ـ 12 را بعینه K T S بعینه P - M / 12 اولا P M K مثلا S - T / به سن T P M بینش K - S / 13 بضعف وقوت T S P K - M / هزار K - T S P N / .

۷۲۶ – اگر با عامی گوید : این راه ما بلعجب‌را هیست ، تو بنتوانی دانستن . باید که تو در این مرض معین ، هر که را بود ، از طبیبی بپرسی ، وبظن خود کار نکنی البته که آنگه ترا رسد که بخود ، بی طبیبی کار کنی 3 که آن راهِ ما رفته باشی ، وبدرجهٔ اجتهاد رسیده . چه گویی ای دوست ! ممکن بود که عامی در حالِ بیماری هرگز از طبیب مستغنی بود ؟ حاشا وکلّا ! اما چون طبیب بدرجهٔ اجتهاد بود ، در بارهٔ خود شاید که بظن خود کار کند. 6 وقبل بلوغ درجهٔ اجتهاد البته نشاید . اما چون در شهری بوَد که بِهْ از خود نیابد علی الجمله نشاید که رجوع کند با عامی ، هم بظن خود اولی تر که کار کند. وچون عامی مثلاً دربیابانی بیمار شود ، همین بکند که بر ظن خود برود ؛ اما 9 از این عالَم بود که الضرورات تبیح المحظورات .

۷۲۷ – بدانکه راه خدا بدل توان رفت. ودل در مثال چون قالب‌است، اورا سعادتی وشقاوتی ، ومرضی وصحتی ، ودارویی وطبیبی هست؛ وچنانکه 12 جالینوس‌را رسد که در حقِ خود علاجی کند، اگر چه پیش ازو کس نگفته بود ، مصطفی – صلعم – را رسد که گوید : مراروا‌ست که نه زن دارم ، وامتِ مرا نه ، وچنانکه کسانی که ورثهٔ علم جالینوس باشند از عوام مستغنی 15 باشند وعوام بدیشان محتاج ، بضرورت ، همچنین در راه دین . علما که ورثهٔ علم انبیا باشند ، در راه خدا از همهٔ جهان مستغنی باشند ، وجهانیان بدیشان محتاج . چنانکه نشاید که عامی در یك مسألهٔ معین که از طبیب بشنود ، در 18

---

1 – 8 اگر . . . اولی تر K I – T S P M / 2 مرض P – T S M / که را T S M که را که P / 3 خود T S M خویش P / البتــه P M – T S / که انگه . . . کنی T S که این آنگه . . . کنی P – M / 4 رسیده T S رسیـده باشی P M / 5 حال P – T S M / 6 بود T S M رسیده باشد P / 7 – 8 اما . . . نشاید T – S P M / 7 به T S M بهتر P / 8 – 18 که کار . . . بشنود در K – T S P M I / 9 وچون عامی مثلا T S M مثلا چون عامی P I / شود T S M باشد P I / برود T S M کارکند P I / 11 قالب T S M قایم P I / 12 سعادتی T S M بسعادتی P I / 13 چه P I – T S M / 14 دارم T S بود P M I / 15 مرا T S را P M I / عوام T S M عــالم P I / 16 محتاج T S M محتاج چند P I / بضرورت P M I ضرورت T S / همچنین P I – T S M / 17 باشند T S M اند P I / خدا T S M حق P I / 18 محتاج T S M محتاج باشند P I / معین . . . در T S – P M I /

آن یك مسأله از طبیب استغنا نماید، وراهِ استغنا برود که هر مرضی‌را اسباب بسیار بود که در نظر طبیب محصور بود. هم چنین نشاید که هیچ عامی چون
3 یك مسأله از عالم بشنود، برآن حکم کلی برود که طاعات ومناجات بمرد بگردد وبراه بگردد، وبوقت بگردد. وبرروی زمین امروز الا من شاء الله نمیدانم کس‌را ـ والله مطلع علی ذلك ـ که از این معنی خبر می‌دارد. ولعمری!
6 ره روان بسیارند، اما در عالم نطق ایشان‌را هیچ راه نیست. وکسانی که عوام ایشانرا علما می‌خوانند از همهٔ عوام جاهل‌ترند. وهذه بلیةٌ عظیمةٌ.

۷۲۸ — دیروز درآن نبشته گفته‌ام که عامی‌را در چیزی که کند، رجوع
9 باید کرد با عالمی اولا. این حکم بگردد که اگر عالمی‌را نیابد چه کند؟ واگر او اهل دین‌را نشناسد چه کند؟ واگر جز علمای ظاهررا نشناسد چه کند؟ واگر عالم مثلاً بصد فرسنگی بود ازو، وترسد که اگر لفظ وقف هم این
12 ساعت بنگوید، فردا اورا آن خاطر نمانده بود چه کند؟ واگر عالِم گفت مثلا این وقف نکن. شاید که فردا این عامی‌را خاطری دیگر درآید که فلان چیز بر فلان کار وقف کنم، گوید نکنم که عالمی دی گفت آن وقف
15 مکن، این نشاید. واگر عالم امروز رخصت داد که این وقف بکن، شاید که فردا بی استفتا چیز دیگر وقف کند، وهم نشاید، واگر بکند در این معنی عاصی بود که «فاسألوا أهل الذکر إنْ کنتم لا تعلمون».

---

1 ـ 17 آن . . . تعلمون K ـ T S P M I / 1 آن یك مسأله T S ـ P M I / 2 عامی P M I آدمی T S / 4 وبراه بگردد T S M ـ P I / 5 والله . . . ذلك P I ـ T S M / 6 ایشان P I ـ T S M / 10 او P I ـ T S M / چه . . . جز T S و P M I / 11 فرسنگی بود ازو T S M فرسنگ ازو دور بود P I / 14 بر . . . کنم T S M را بوی وقف کنم وفلان کار بکنم یا P I / عالمی دی T S N عالم باوی P I / 15 این نشاید واگر عالم T S M نشاید واگر این عالم P I / 16 بکند P M I نکند T S / معنی T P M I معانی S / 17 النحل 16 : 43 ك والانبیاء 21 : 7 ك /.

۷۲۹ — اینجا یك نکته بماند که گویی که طاعت قطعاً ببایـــد کرد ، وباستفتای مفتی چه حاجت ؟ عثمانِ عفان‌را چند بار بخاطر آمد که هرچه اورا هست بصدقه دهد . چرا نکرد ، ونگفت که صدقه قطعـــاً طاعت است ، وطاعت قطعاً بی استفتا باید کرد؟ چرا با مصطفی رجوع کرد؟ وچرا مصطفی حالی جواب نداد ، منتظر وحی بود تا جبرئیل آمد و گفت : عثمان‌را بگو : بگذار تا تورا می بود .

۷۳۰ — ای عزیز ! « لقد كان في قصصهم عبرةٌ لاولی الالباب » همه در قرآن واخبار وآثار بیانست ، اما هریکی بجای خود تو بنتوانی دانستن ؛ زیرا که راه دین نرفته‌یی . « ما كان حديثاً يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل كلّ شيء هدىً ورحمةً » . کرا ؟ « لقوم يؤمنون » . این مکتوب از غیرت نوشتم که نباید که کسی بظنٍّ فاسد خود گوید: قاضی می گوید : وقف کردن نیك نیست . واین در دین نیست که در دین هرچه طاعت است آن بـــه که بکنند بی فتوی . پس مگر عثمانِ عفان آن قدر ندانست ؟ لا بل قرآن خواندن قطعـــاً طاعت است . چرا مصطفی — صلعم — یکی‌را گفت : اذا اعجبتك قراءة القرآن فعليك بتركها .

۷۳۱ — ای عزیز ! ندیدی که چون عجب براه آید ، ترك طاعت به بود . اگر نه ، چرا گفت : فعليك بتركها ؟

---

1 - 13 اینجا . . . ندانست TSPMI - K / 1 که گویی که TSM گویی PI / 2 چند TSM چنـــدین PI / 2 - 3 اورا هست TSM دارد PI / 4 باید TSM مفتی نباید PI / 7 یوسف 12 : 131 ك / در TSM و PI / 8 اخبار وآثار TSM خبر واثر PI / 9 - 10 یوسف 12 : 111 ك / 10 کرا TS - PMI / 11 که نباید TSM نباید PI / به TSM بهتر باشد PI / 13 عفان TSM - PI / لا بل TSPMI اکنون K / 16 عزیز TSPMI دوست K / 16 - 17 ندیدی . . . بترکها TSMK - PI /.

بهرچ از راه باز افتی چه (کفر) آن (دین) وچه ایمان
بهرچ از دوست وامانی چه زشت آن نقش وچه زیبا

3 با این همه نشاید که تو یا کامل یا عامی دیگر که شما همه در راه دین در دایرهٔ عوام مقام دارید، اگر چه میانِ عوام تفاوت ودرجات است، چنانکه میان خواص «هم درجات عند الله». خلیل ونوح وموسی وعیسی وبوبکر وعلی
6 واویس وصهیب وحسن بصری، همه خواص بودند، اما در درجات تفاوت بسیار بود؛ تو وکامل ووجیهِ بلعز وبرادرت مقدم وضیاء الدین وغلامت بزغش، همه در دایرهٔ عوام اند در دینِ بار خدا؛ اما تفاوت بود.

9 ۷۳۲ — از مقصود بیفتادم، نوشته ام که نشاید که تو یا کامل مثلاً این حدیث بشنوید: إذا اعجبتك قراءة القرآن فعليك بتركها. چون در طاعتی عجبی ظاهر بیند، بترك آن طاعت بگوید، وبر مقتضی آن فتوی نبوی برود.
12 البته آن خطا بود، چه بسیار طاعت بود از بسیار کس ودر بسیار وقت که بسبب عجب بترك آن نتوان گفت. مصطفی این فتوی در حق کسی گفت که دانست که حال او، این برتابد. ندیدی که جای دیگر کسی وا مصطفی
15 گفت: يا رسول الله إني لاصلي بالليل او طاعة اخرى كما ورد في الحديث، ويعجبني أن يُطّلع عليّ. فقال — صلعم — لك أجرها وأجر من يقتدي بك؟ این را دو وجه بود. یکی آنکه این سائل بمقام اخلاص بود، ومقصودش از
18 اطلاع اقتدا بود. چون مصطفی ازو این دانست، جوابش چنین داد. ودیگر

---

1 – 2 بهرچ . . . زیبا T S P M I – K / 3–13 با این ... گفت T S M چون در طاعق هر که عجب ظاهر بیند بترك آن طاعت بگوید وبر مقتضی فتوی برود که K – P I / 3 با T S وبا M / / 5 آل عمران 3 : 163 م / 7 بلعز M بو العز T S / 11 بگوید T M نگوید S / وبر . . . برود T S – M / 12 آن T S که این M / 13 عجب T S عجبی M / 13 – 18 مصطفی . . . دیگر T S P M I – K / 14 این برتابد T S برنتابد P I نتابد M / ندیدی T S P I بدیدی M / کسی وا T S M از P I / 15 گفت T S M سؤال کرده گفت P I / 16 یقتدی بك T S یعمل بها P M I / 17 بود T S M است T P / آنکه T S P I – M / 18 چون T S بلی چون P I – M / مصطفی T S M ومصطفی بعلم نبوی ونور الهی P I / چنین P M I این T S / ودیگر T S M دیگر P I / .

آنکه مبتدی بود ، ودر شمایل او می‌دید که این اشکال از راه او بر خیزد.
ووجهی ثالث بود که باشد که منفعت این طاعت ، بیش از مضرت عجب بود.
پس اگر چه از راه او آن عجب بر نخواهد خواست ، فتوی همان بود که 3
طاعت می کن با عجب.

٧٣٣ — ای عزیز! این بزرگوار مکتوبی دان ، واگر فرمان بری تا توانی
همه بفرمان می کن تا روزهٔ رمضان ومکتوبات خمس، تو سرّ این دیر بدانی؛ اما 6
واین بنتوانی کرد. چه این کس‌را مسلم بود که اگر گویند اورا: فلان فریضه
دست بدار ، بدارد ، ونگوید که خدا ورسول گفت که این فرض است.
این مسأله که وقتی تو عزیز از من پرسیده بودی که چه معنی که مریدی ، 9
پیرپرستی بود ، وزنار داشتن در حقِ خدا ورسول؟ این بود که میرود؛ همه
کاری بوقت نیکوتر که مکشوف کنند. وچون همه بفرمان کنی یا بعضی
نصیحتی دیگر بشنو! 12

٧٣٤ — بر هر آدمی که به همت صاحب دلی دارد ، منکر مباش. البته که
در شرع وقت بود که حرام واجب گردد. ووقت بود که واجب حرام.
نبینی که مُردار وقتی واجب التناول بود؟ وروزهٔ رمضان وقتی حرام بود؟ 15
چه اگر یقین داند، اعنی بغالب ظن — که در شرع غالب ظن بمنزلت یقین بود —
که از روزه داشتن ودارو نخوردن هلاك شود ، اورا چیزی خوردن واجب

---

1 ـ 12 انکه . . . بشنو K ـ T S P M I / 2 بود که P I ـ T S M / 5 این T S M
این را P I / 6 می کن T S کن P I کنی M / 7 چه T S M که P I / فلان T S که فلان M
که از P I / 8 بدارد S دست بدارد T ـ P M I / که این S P M I این T / 9 تو . . . بودی
T S M عزیزی ازمن پرسید P I / 9 ـ 10 چه . . . پرستی T S M پیرپرستی مریدرا چه S I /
10 داشتن T S M داری P I / میرود T S M محدود گردد P I / 11 وچون T S چنان کن که
P M I / 12 بشنو P I ـ T S M / 13 بر . . . به T S M ای دوست هرآدمی که او K
هیچ آدمی که به P I / دلی دارد T S M K دل P I / 14 وقت . . . واجب حرام T S M
بود که واجب حرام بود وحرام واجب بود P K I / 16 چه اگر P I ـ T S M K /.

بود . واین آیت و« لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة » ناسخ این آیت بود که « فمن شهد منکم الشهر فلیصمه » . ای عزیز ! هر که ناسخ ومنسوخ نشناسد ، پیررا نشاید البته . نشنیدی که علی بوطالب یکی‌را دید که دعوت خلق می‌کرد در دین ، چه گفت ؟ گفت : هل عرفت الناسخ من المنسوخ ؟ فقال : لا ! فقال له علي : هلکت واهلکت . آنکه راه خدا نداند چه داند که علی این چرا گفت ! خلق جهان از ناسخ ومنسوخ نام دانند ، شعاع‌را آفتاب خوانند وروا بود ، اما نشاید که پندارند که عین آفتاب است . آن آیات را که جهانیان ناسخ ومنسوخ خوانند ، جزوی دان از کلی . اما همهٔ آن نیست . آن یک نقطه است از آیات نواسخ ومنسوخات .

۷۳۵ – در چندین عالم گذر کردم ، واز مقصود دور می‌افتم . مقصود آن بود که چون حرام واجب گردد ، وواجب حرام ، مباح واجب گردد ، ومباح حرام هم گردد . واین احکام بوقت مرد بگردد ، وبحالش وبروزگارش بگردد . وتو این ندانی . هر گه که صاحب روزگاری کاری کند، اورا مسلم

---

1 البقرة 2 : 195 م / 2 – 1 البقرة 185 م / 2 نشناسد T S P M I نداند K / پیر T S K اوپیر P M I / 4 بوطالب T S K مرتضی M علیه السلام PI / دید T S K – P M I / 4 گفت T S M K – P I / عرفت T S M K تعرفت P I / 5 له علی T S K – P M I / نداند M K بداند T S / 6 جهان T – S M P K I / 6 – 7 وروابود T S M K وروزرا آفتاب P I / 7 که پندارند T S M K گفت P I / 7 – 8 است . . . خوانند T S M K دیگراست وروزدیگر وهمچنین آیاتی که جهال ندانند ناسخ ومنسوخ آنرا وخوش بخسبند وغفلت ایشانرا کوردارد . شب وروز نزد ایشان یکی باشد وگنگ ولال باشند شب وروز اما این را P I / 8 – 9 اما . . . منسوخات T S P M I – K / 8 آن یک T S M که آن یک P I / منسوخات T S M منسوخ P I / 10 در T S M ودر P K I / می افتم T S P M I افتادم K / افتم مقصود T S M K افتم وغرض P I / 11 حرام واجب T S M K حرام بسببی واجب P I / 11 – 12 وواجب . . . حرام هم T S P M I ومباح حرام K / 12 ومباح حرام هم M وواجب مباح T S / 12 – 13 وبحالش . . . بگردد T S M وبحال وبروزگار بگردد K وبر حسب حال روزگار P I / 13 هر گه که T S M وهر گه که PI وهر گه بحکم K / روزگاری کاری T S M روزگار کاری P I گاکار K / اورا T SM اورا آن P I اورا از آن T / .

دان . یکی سیر بخورد وخوش بخسبد ، ویکی روزه دارد وشب نخسبد ، ویکی
لباس ژنده دارد ، ویکی کرباس کنده دارد . ویکی از همهٔ خلق بگریزد ، ویکی
با همه کس در آمیزد . ویکی گنگ ولال بود ، ویکی شب وروزمی‌سراید . ویکی 3
حالِ خود پنهان دارد ، ودیگری بر صحرا نهد . ویکی خدمت عموم بردست
گیرد ، وهمه رانان دهد ، فاسق‌را وصالح‌را ، ویکی سلام فاسق‌را جواب ندهد.
ویکی از خلق چیزی خواهد ، ویکی نخواهد . ویکی بی سؤال چون اورا چیزی 6
دهند ، نستاند از هر که بود . ویکی از بعضی ، ویکی از هیچ کس هیچ قبول
نکند . اگر صاحب دلند ، همه راست است . واگر بفرمان صاحب دلی بود ،
این حرکات وسکنات مختلف چون مریدان بفرمان پیران ، همه راست است . 9

۷۳٦ — واگر بخود کنند همه غلط است ، وبد است وخطا ومعصیت ،
واگر همه نماز فریضه است ، وروزهٔ رمضان . اینجا لا بد گویی: مبتدی چه
داند که فرمانده صاحب دلست ، یا نه ؟ اینجا بحد باز گردد . چون ادب 12
خواندن مثلا مبتدی‌را ، راه بادبِ بیوردی دهند تا بتقلید شاگردی کند ،
وبعاقبت کامل شود . ویکی دیگررا بمدبری راه دهند که از علم ادب بغایت
دور بود . اما در دعوی خودرا چند صد ادیب بیوردی نهد . وپنجاه سال این 15
مبتدی‌خدمت این مدبر کند ، وشمه‌یی از ادب بمشام او نرسد. اما اگر درطلب

---

1 خوش T S M - P K I / روزه . . . نخسبد T S M K - P I / 2 ژنده K خلق S M
خلقان T - P I / کرباس کنده دارد K لبـاس نیکو پوشد T S P M I / ویکی . . .
بگریزد T S M K - P I / 3 ویکی گنگ . . . می‌سراید T S M میگوید K - P I /
4 ودیگری بر صحرا نهد T S ویکی‌بر صحرا نهد P M I ویکی نه K / 5 سلام . . . جواب
T S M K جواب سلام فاسق P I / 6 ویکی نخواهد T S M K - P I / 6-7 بی ... بعضی
T S M چون سؤال کند اورا چیزی دهند بستاند از هر که بود K بی سؤال چیزی دهد P I /
7 از هیچ کس T S P M I - K / 8 دلند T M دل آید S دلست داند K دیده هست بداند P I /
9 همه T S کنند همه P M I باشند همه K / است T S M بود K باشد P I / 11 - 16 اینجا
. . . طلب T S P M I - K / (پایان نامهٔ 38 در نسخهٔ K) / 12 یانه M اگر نه T S P I /
13 راه بادب T S M با دیب P I / بیوردی T S با وردی P M I / 14 بعاقبت T S M محب
P I / 15 در T S M - P I / بیوردی T S با وردی P M I / نهد T S P I داند M /.

بجد بود ودر عشق ادب تمام در سنت ازل حتم مقضی دان که اورا در آن
بنگذارد . آنرا که سعادت نهاده اند ، کمال راه آن سعادت رفتن اورا میسر
3 کنند از طلب تمام، وفراغ دل وروز گاری دراز وپیری پخته وشفقتی بافراط.
وآن را که از برای ادبار أبد آوریدند ، حدی نبود اورا خود . وبمدبری
مغرور شود، وبحکم او می‌زید، وکس‌را نرسد که این چرا یا آن چون؟« لا یُسأل
6 عما یفعل وهم یسألون » ، و « لو شاء الله لجمعهم علی الهدی » ، « ولکن حق
القول مني لأملأنّ جهنم من الجنــة والناس اجمعين » ، « ولن تجد لسنة الله
تبديلا » .

9 ۷۳۷ — یا سید الاولین والآخرین « أفأنت تُکره النــاس حتی یکونوا
مؤمنين » ؟ هیهات ! ترا با خدا چکار؟ « لیس لك من الامر شيء » داد بندگی
از نهاد خود بده « واعبد ربك حتى يأتيك اليقين » . با آن مدبران بگو که
12 « یا أیهــا الکافرون » کلٌّ میسَّرٌ لما خُلِق له ، « لکم دینکم ولي دين » .
فإن أعرضوا « فقل لي عملي ولكم عملكم أنتم بريئون مما أعمل وأنا بريء ممـا
تعملون » . آخر گذرشان بر ماست « إنّ ربك لَبـالمرصاد » ، « فينبئهم بمـا
15 کانوا یعملون » . تو دل خوش دار « إنّ إلينا إيابهم ثم إنّ علينا حسابهم » .
والسلام والحمد لله رب العالمین والصلاة علی سیدنا محمد وآله اجمعین .

---

1 ـ 16 بجد . . . اجمعین K ـ T S P M I / 1 بود T S M رود P I / در سنت T S بود سنت M باشد در سنت P I / ازل T S ازلی P M I / مقضی T P M I مقتضی S / 2 بنگذارد T S M بنگذارند و P I / 3 وروزگار P M I روز T S / وپیری پخته و T S M وبری پخته که اورا P I / 4 وبمدبری T S M بمدبری P I / 5 می T S M ـ P I / یا T S M آیات P I / 5 ـ 6 الانبیــاء 21 : 23 ك / 6 الانعام 6 : 25 م / 6 ـ 7 السجدة 32 : 13 ك / 7 ـ 8 الاحزاب 33 : 62 م / 9 یونس 10 : 99 ك / 10 خدا T S M خدایی P I / آل عمران 3 : 128 م / 11 خود T ـ S P M I / النمل 27 : 22 ك / 12 الکافرون 109 : 1 و 6 ك / 13 یونس 10 : 41 ك / 14 الفجر 89 : 14 ك / 14 ـ 15 الانعام 6 : 108 م / 15 الغــاشية 88 : 25 ك / 16 والصلاة . . . اجمعین S ـ T P M I / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۳۸ - ایزد تعالی روزگار آن برادرِ اعز را آراسته داراد بخوبی وخیر وتوفیق
ارزانی داراد تاراه اورا بعنایت او بسر برد . ای عزیز سالکان راه خدای 3
تعالی دو قسم اند ؛ طالبان اند ومطلوبان. واز آنجا که نظر قومی بود، طالبان
هم مطلوبان اویند. اما هرکه داد کار از نهاد او در خواهند، ودر بدایتِ اوراه
عدل روند ، نام این کس‌را طالب نهنـد . پنداری وازو گویند : جان کن 6
وطلب کن سیروا سبق المفردون . وهرکه‌را بلبان فضل پرورند ، وازو
گویند : اعمل ما شئت ! که ما خود کار ترا چنانکه باید تمام می کنیم . این
کس مطلوب بود . مصطفی - صلعم - . از این قوم چنین خبر داد که إنّ 9
لله عباداً يحييهم في عـافية ويميتهم في عافية . ويحشرهم يوم القيامة في عـافية
ويدخلهم الجنة في عافية .

۷۳۹ - وقومی باشند که این پروش ایشان را زیان دارد . پس رحمت خدا در 12

---

1 بسم . . . الرحيم P بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ١٤ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة والخمسون بسم . . . الرحيم والتكلان على الحي القيوم S ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه ونور منقلبه ومثواه بسم . . . الرحيم والتكلان على الحي القيوم T / 2 ـ 3 ايزد . . . برد P S ايزد . . . برى T بدانكه M ـ N / 5 اويند N T S اند P M / داد كار T S P M دل داود كاردين N / 5 ـ 6 اوراه . . . نام اين T S M راه . . . اين N او راه . . . با او اين P / 7 بلبان فضل T S N M با لبان فطيل P / وازو T S با او M باوى N وا او P / 8 تمام T S P M خود تمام N / 9 داد T S P M دهد N / .

* * * نامهٔ پنجاه وهشتم T 25 . S 58 . P 34 . N 14 . M 127 * * *

حق ایشان این بود که ایشانرا در بلا دارد، تا پختهٔ محنت گردند. وهمهٔ آدمیان
إلا ما شاء الله این صفت دارند. ایشان را عافیت نسازد. «ولو بسط الله
3 الرزق لعباده لبغوا في الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء» اي لبعض عباده
آخر سلیمان بن داود وابراهیمِ خلیل ویوسفِ صدیق وعثمانِ عفان وعبد الرحمن
عوف از دایره بیرونند.

6 ۷۴۰ — ای عزیز! توانگری روا است، اما چون لیثِ سعد باید بود،
وهو من کبار التابعین. اورا هر روز هزار دینار دخل بودی. بعد صلاة الصبح
هرگز حدیث نکردی تا درخانهٔ او سیصد وشصت مسکین را طعام ندادندی.
9 واین لیثِ سعد استاد شافعی بود. وتا در حال حیات بود در طلب علم.
وعادتش این بود که کس را هیچ نیاموختی تا چهـل روز مهمان او نبودی.
پس از آن افادت کردی. آن شب که این لیثِ سعد فرمان یافت، از آسمان
12 ندامی‌شنودند: مات خازن الله اللیث بن سعد.

هکذا هکذا تکون المعالي   طرق الجد غیر طرق المزاح

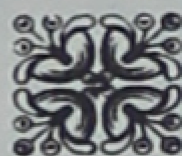
۷۴۱ — از مقصود بیفتادم. گوهر آدمی عافیت وراحت برنتابد که
15 آدمی راصفت اینست که مر جغد ان را نسازد آبادانی. اما بعضی گوهرها هست
که این معنی در اونبود که عافیت بر ندارد. پس چون در چنین نهادی طلب
خدا در بود، راه او از بلا دور وروزگارش بخیر وخوبی آراسته بود. واز این

---

2 این صفت دارنـــد T S N M چنین بود P / 2 ـ 3 الشوری 42 : 27 ك / 4 بن P M
و N ـ S ـ T N / 5 بیرونند T S P M بیرون نیند N / 6 چون N ـ T S P M / 8 ندادندی
T S P M ندادی N / 9 وتا . . . علم S وتا در خلق بود در طلب علم M وبدو رحلت کرده
بود در طاب علم N ـ P ـ T N / 10 کسی T S هیچ کس P M کسی N / 11 لیث سعد P M سعد
S سعـــد لیث N ـ T / 13 هکذا . . . المزاح T S M بیت هکذا . . . المزاح N ـ P /
14 بیفتادم T S M خود بیفتادم P دور ماندم N / 5 صفت اینست T S M صفق است . ع P
صفت اینست مصراع N / 16 ـ 17 پس . . . در بود N ـ T S P M / 16 طلب T S M
ظلمت P / 17 در وبود T S M در نبود P / .

قوم بود که انّ لله اصنافاً من عبـاده یحییهم في العافیة ویمیتهم في العافیة الحدیث کما کتب.

٧٤٢ – مقصود از این همه آ.نست که اگر راه او بعنایت او انجامد عظیم کاری بود. تواز « ربنا آتنا في الدنیا حسنة وفي الآخرةِ حسنة » چه دانسته‌یی؟ 3
با من گفته که من کمتر دعا کنم الا این دعا. ای دوست عزیز ! اعزك الله بعنایته این یك دعانیست که مقاصد اولین وآخرین از اولیا وانبیا در اینجا دراست. 6
خدای تعالی همه‌را چنین به ارزانی دارد. والحمد لله رب العالمین. وصلی الله علی محمد وآله اجمعین.



1 اصنافا من عباده P ضامن في عباده T S صنابن من عبـاده N عباداً M / 2 کما کتب M – T S P N / 3 ازاین S – T P N M / راه او T S P M راه او رفتن N / 4 البقرة 2 : 201 م / 6 در است N است T S P M / 7 را چنین T S راحتی P N M / والحمـد . . . العالمین T S M بحق محمد وآله الطاهرین P بمنه وفضله آمین N / 7 – 8 وصلی . . . اجمعین S P N – T M /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۴۳ — حقّ تعالی آن برادر عزیزرا در ضمانِ سعادت وسلامت بداراد،
3 وتوفیق خیر ارزانی داراد. ای دوست عزیز! خدای تعالی می گوید: «یا ایها
الناس اذکروا نعمة الله علیکم». آنها که عاقل بودند، از این قوم نبودند که
«بل أکثرهم لا یعقلون». یقین دانستند که امتثال فرمان خدا واجب است. واین
6 آیت نص صریح دیدند، در ایجابِ معرفتِ نعم او، چه معرفت منعم بعدِ
معرفتِ نعم تواند بود. وخود در تدبر قرآن همین معنی شناخته بودند.

۷۴۴ — ابلیس گفت: «لاقعدن لهم صراطك المستقیم». درتفسیر گفته اند:
9 هو طریق الشکر. پس گوید: «ولا تجد اکثرهم شاکرین» وجای دیگر
گوید: «وقلیل من عبادي الشکور» شاکر چون بود کسی که معرفت نیست
اورا بنعمِ منعم. وجهل بنعم جهل بود بمنعم، وجهل بمنعم «نسوا الله فنسیهم»

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۱۰ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة والخمسون بسم . . . الرحیم الاعتماد على رب العباد والحمد لله رب العالمین والصلاة على محمد سید الانبیاء الاتقیاء وعلى آله اجمعین S ومن کتبه قدس الله روحه بسم . . . الرحیم وبه استعین الحمد لله رب العالمین والصلاة على محمد سید الانبیاء والاتقیاء T / 2 ـ 3 حق . . . داراد N ـ T S P M I / 3 ـ 4 الفاطر 34 : 3 ك / 5 العنکبوت 29 : 63 ك / اکثر (قرآن) ـ T S P N M I / 6 صریح P M I ـ T S N / او P I خدا S M ـ T N / 6 ـ 7 منعم . . . نعم تواند بود S انعام تعالى . . . النعم تواند P I انعام منعم بعد معرفت منعم تواند بود T N M / 8 الاعراف 7 : 16 ك / گفته اند P M I است T S N / 9 الاعراف 7 : 17 ك / 10 سباء 34 : 13 ك / 11 وجهل بمنعم P M I بمنعم جهل تمام بود S ـ T N / التوبة 9 : 67 ك / .

* * * تامة پنجاه ونهم T 26 . S 59 . P 50 . N 15 . M 56 . I 39 * * *

بود . پس در تدبّرِ این معانی که معرفت او واجب دیدند ، انعامِ او شناختن واجب دیدند . وانعامِ او دانستن موقوف دیدند بر معرفتِ نعم او ، پس « اذکروا نعمة الله علیکم » واجب بود . 3

٧٤٥ — اینجا لا بد نماز کردن ، هر روز پنج بار فرض دانستند . ودرجملهٔ این پنج بار هفده بار فاتحة الکتاب فرض دیدند خواندن ، والحمد لله در جملهٔ فاتحه فرض دیدند . پس دانستند که هرکه نعمت نشناخت ، وهمهٔ نعم از انعام او 6 ندانست « الحمد لله » از او درست نیست « یقولون بألسنتهم ما لیس في قلوبهم » . مقصود ازاین خواندن معرفت است ، واگر لقلقة اللسان‌را نزدیک خدای تعالی قدری می‌بودی ، نگفتی که « والله یشهد أنّ المنافقین لکاذبون » زیراکه ؛ منافقان 9 می‌گفتند : « نشهد انّك لرسول الله » .

٧٤٦ — ای عزیز ! طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم ومسلمة . واز این علوم یکی آنست که نعم او علی قدر وسعك بدانی ، واگر نه نعمِ او بتحقیق من‌طریق 12 التفصیل ، کس نتواند دانست جز او ، از این راه که نعم او کس نداند جزوی ، شکرِ نعم او کس نتواند کردن جزوی « إنّ ربنا لغفورٌ شکور » چون تو نعم او ندانی ، « الحمد لله » چرا گویی ؟ واگر گویی چه سود ؟ « له الملك » ندانی ، 15 « الحمد » چون توانی گفت ؟ « رب العالمین » ندیدی ، « الحمد لله » کی گفتی ؟ « الحمد لله الذي له ما في السماوات والارض وله الحمد في الآخرة » اگر

---

1 در تدبرTN تدبر P I تدبیر SM / انعام TSNM وانعام P I / 4 لا بد T S N یك یك P M I / 5 الکتاب S P M I – T N / فرض T S N – P M I / 6 از انعام او T S N از منعم M او منعم P I / 7 نیست T S N M نیاید P I / آل عمران 3 : 167م / 8 معرفت T S N این معرفت P M I / 9 المنافقون 63 : 1 م / 10 المنافقـــون 63 : 1 م / 11 ومسلمة T P N M – S I / 12 بتحقیق T S N علی التحقیق P M I / 13 از T S N M واز P I / وی TSNM او PI / (از اینجا تاپایان نسخهٔ T با خطی تازه‌تر نوشته شده است) / 14 نتواند T S P M I نداندو نتواند N/ الفاطر 35 : 34 ك / 15 الحمد لله چرا T P N M I شکر نعم او چون S / له T S N M وچون له P I / 16 گفتی T S P M I گویی N / 17 الفاطر 34 : 1 ك / .

گويم: هرگز ركعتى نماز نكردى ، ندانم باورت بود يا نه؛ يأتي على الناس زمان يجتمعون في المساجد ويصلون وليس فيما بينهم مسلم ، خبر است .

3 ٧٤٧ – اگر بمجمل خواهى تا همهٔ ذرّات ملك وملكوت پر نعمت نه بينى ، چنانكه در هر ذرّه نعم نا متناهى بدانى، از نعم او بى خبرى. چرا گويى : ربنا لك الحمد ملؤ السماوات وملؤ الارض شكر برقدر نعم بود . اگر همهٔ
6 آسمان وزمين نعم اوست ، پس الحمد لله ملؤ السماوات وملؤ الارض ، راست بود . باش تا « له ملك السماوات والارض » خودرا با تو نمايد . آنگه « رب العالمين » بدانى كه چبود. آنگاه ، اگر گويى : الحمد لله » از آنها باشى كه اذا
9 قال العبد الحمد لله ملأ ما بين الخافقين .

٧٤٨ – اين همه تنبيهى دان حالى . يا نه، اين علم بر تو واجب است. اطلبوا العلم ولو بالصين . تا طلب كنى بر تو واجب است ، وبر من نيست كه
12 بطوف بگردانم بر من يزيد داشته : العلم لا يعطيك بعضه حتى تعطيه كلك ، فإذا اعطيته كلك فانت من اعطائه بعضه ايّاك على خطر . در فاتحة الكتاب همه چنين ببايد دانست تا ركعتى نماز از تو درست آيد. آخر شنيده بى كه همهٔ قرآن
15 در فاتحة الكتاب است. شنيده‌بى وليكن ندانسته‌بى كلمه بى از فاتحه اين است كه «الحمد لله». تا «له ملك السماوات والارض» بندانى، حقيقت «الحمد لله» ترا معلوم نگردد . پس همه آسمان وزمين ببايد دانست تا الحمد لله گويى . اگر همه بدانى
18 « الحمد لله » گفته باشى ، وليكن ناقص . پس هرگز « الحمد لله » جزوى كس

---

3 ملك M – T S P N I / 4 بى خبر T S N M خــبرى I جز اين P / 7 الزخرف 43 : 85 ك / 10 يا نه T P N M I كه S / 11 كنى T S P M I نكنى نيابى N / است T S N M بود P I / من T S P M I من واجب N / 12 بطوف P N I تطوف S بطواف M بر طواف T / 15 شنيده . . . ندانسته S N وشنيده P I – T M / اين S – T PN M I / 16 سباء 34 : 1 ك / 17 دانست S – T P N M I / 18 ناقص ... كس M–TSPN /.

نگفت ونتواند گفت ، لا بل کسی در وجود نبود ونخواهد بود که از الفِ
« الحمد لله » بلام رسد ، « الم » چه دانی که چیست .

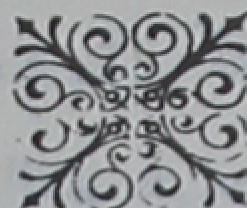
۷۴۹ — دریغا ! دریغا ! که بس قاصر فهم آمـــده یی. در خبراست که 3
روحِ اعظم تا در وجود آمد ، « الله » می گوید تا روز قیامت، وهنوز حق
« الف » بنگزارده بود ، وبه « لام » نرسیده بود . آخر کی تواند بود که اوّل
حروفِ الهیت را از عـــلم خود داد بدهد تا بحرف دوم پردازد ؟ هیهات ! 6
هیهات ! هرچه در علم خدای است همه در طیّ عزِ « الم » است؛ اما مرد بایدکه
بویی داند برد . این نقطه در خوابی که دوستی دیده بود مر مصطفی — صلعم —
را درمیان آن ، بتودوست نوشته ام . پندارم رسیده باشد، پس بر آن وقوف 9
افتاده .

۷۵۰ — ای عزیز ! نماز فرض است . وقرائت فاتحة الکتاب در او، یك
رکن است، و « الحمد لله » از فاتحه یك کلمه است . اگر خواهی که الحمد لله 12
گویی ، این علم آموز که طلب العلم فریضة . لعمری ! « وان تعدوا نعمة
الله لا تحصوها »؛ امّا جهد خود بجای آور . وچون بدانستی که از حصر بیرون
است ، آنگه بدانسته باشی . حالی هنوز دوری . چون بدانستی که نعم او 15
بتمامی بدانستن محال است ، با تو گویند: « إنّ الله لغفور رحیم » ، « لا یکلف
الله نفساً إلا وسعها » . مقصود آن بود که بدانی که بیش از آن است که در فهم

---

1 نگفت . . . نخواهد M – T S P N I / 5 اول S P N M الف اول T / 6 داد بدهد T N داد ندهد S وا دهد M / پر دازد S P N M I رسد T / 7 الم T P N M I الف ولام S / 8 بویی S N بوی T P M I / نقطـــه T S N M نکته P I / مر P I – T S N M / 12 یك N – T S P M I / 13 – 14 ابراهیم 14 : 34 ك / 14 حصر S P N M I حضرت T / 15 نعم T S P M I نعمت N / 16 بدانستن T P N M I بدانستی S / گویند T S M گوید P N I / النحل 16 : 18 ك / 16 – 17 البقرة 2 : 286 م / .

گنجد . اکنون که خودرا محو بدیدی در میان کرم بی علّت ما ، اکنون ما
خودِ به نیابت از تو شکر خود کنیم که مـــا مستغنی ایم از شکر تو « فإن
3 الله لغني حميد» غنيٌّ عن شكرك . حميدٌ أی حمَد نفسه بنفسه. جل الواحد الاحد
وعزّ الكريم الاكرم . والسلام . والحمد لله رب العالمين . وصلى الله على محمد
وآله اجمعين .



1 که T S N اگر M ـ P I / اکنون ما T P M I اکنون S ـ N / 2 ازتو T S N تواز تو P M I / کنیم T S M بگوییم P I گفتیم N / 2 ـ 3 ابراهیم 14 : 8 ك / 3 نفسه T S N M P I / 4 والسلام T S P I ـ N M / والحمد لله T S P M ـ N I / رب العالمین T S M ـ P N I / 4 ـ 5 وصلی . . . اجمعین M وصلواته علی محمد وآله الطاهرین T والعاقبة للمتقین S ـ P N I / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۵۱ – حق تعالی آن برادر أعزرا در ضمان سعادت وسلامت بداراد .
بدان ای دوست عزیز که این نبشته شب پنج شنبه نوشتم، سلخ شوال في الثلث 3
الاول من النصف الآخر. ودیروز آدینه نوشته‌يي خواستم نوشتن، در این معنی که
« یا أیّها الناس اذکروا نعمة الله علیکم » . در آغاز خود بعالمی دیگر افتادم .
واز آن مقصود که مرا بود باز ماندم . اکنون آن نوشته چون تمهـیدی دان 6
این مکتوب را ، ودر اینجا مقصود بشنو ! وارجو که آن نوشته‌آید که در
دل می گذرد ، وبعالمی دیگر نیفتم .

۷۵۲ – ویقین دان که شکر راه بهشت است . از آنجا باشد که در تفسیر 9
گویند : « اهدنا الصراط المستقیم » أي طریق الجنة . وگویند : « لأقعدَنّ
لهم صراطك المستقیم » هو طریق الشکر . همه یکی بود؛ اما هر که معنی از لفظ
طلبد ، مغایرتی پندارد . وکسی که لفظ تبع معنی داند ، شیطان در چنین 12
مهالك راه برو بتواند زدن .

بسم . . . الرحیم M ومن رسائله رحمه الله ۱٦ بسم . . . الرحیم N ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الرابعة والستون بسم . . . الرحیم اعتصمت بالحي الذي لا یموت S / 2 ـ 6 حق . . . ما ندم S M ـ N / 3 ـ 4 في . . . دیروز S ـ M / 5 الفرقان 35 : 3 ك / درآغاز S ـ M / بعالمی M در عالم S / 6 که مرا بود S ـ M /7 ودر اینجا مقصود S M واز اینجا آنچه مقصود است N / 8 می گذرد S میگردد N M / 9 باشد S M بود N / گویند S M گویـد N / الفاتحـة 1 : 6 ك / 10 ـ 11 الاعراف 7 : 16 ك / 10 ـ 11 ای . . . المستقیم S ـ N M / 13 برو S M بروی N / .

* * * نامهٔ شصتم S 64 . N 16 . M 57 * * *

۷۵۳ – ای دوست عزیز ! آنکه از لیث ، مثلا معنی گوش دارد ، چون
لفظ اسد بشنود ، گوید : همان است که شنیدم وهردو یکی است . اما اگر
3 کودکی بود که تازی نداند ، واز لیث عین اسم ونقش حروف می شنود ، چون
لفظ اسد بشنود گوید این نه آنست ؛ زیرا که آن لفظ لام ویا وثا بود ، واین
لفظ دیگر الف وسین ودال است . واین را برهـــانی پندارد . وآن کس که
6 گوید : اسد عین لیث بود ، مخطی داند قطعاً . ونداند که انکس در معنی اتحاد
دعوی کرد . یا نه ، او نیز این قدر داند که لفظ لیث واسد متغایراست . اما
بر کودك سماع حروف غالب بود . چون با او گویند لیث چه بود ؟ حـــالی
9 گوید : لام ویا وثا ، وبر عاقل معنی غالب بود ، چون اورا بپرسند که لیث
چه بود ؟ حالی گوید که شیر ، « ولكل درجات مما عملوا » و « كل يعمل على
شاكلته » ؛ أمّا « والله فضل بعضكم على بعض » . کودك در آنچه گفت بنزدیك
12 عاقل معذوراست ، اما عاقل بنزدیك کودك مخطی بود .

۷۵۴ – اکنون بدانکه اگر کسی گوید که همهٔ قرآن در سورت فاتحه
است ، راست بود ؛ اما بود که افهامِ قاصر بدین راه نیابد . وهمچنین گویند
15 که فاتحه همه در « بسم الله » است ، وراست بود این ، تا انجا که گوید : همه
در نقطهٔ بایِ « بسم الله » است ، وبنزدیك اهل الفهم عن الله این حدیث روشن
تر از آفتاب است . اما « إنّ الله حرمهما على الكافرين » . چه کنند مسکینان؟
18 « ولو علم الله فيهم خيراً لاسمعهم » .

---

1 آنکه . . . دارد S M بدانکه هر که تازی داند چون لفظ لیث شنود شیر فهم کند و N / 2 است که M ـ S N / 3 بود S N است M / لیث S M لفظ لیث N / نقش S نفس N M / می S ـ N M / 5 دیگر S N ـ M / است S ـ N M / 6 بود S N است M / در S M که در این N / 7 یا نه S M ـ N / 9 لام ویا وثا S M ل ، ی ، ث N / 10 که شیر S M شیر بود N / الانعام 6 : 132 م / 10 ـ 11 الاسراء 17 : 84 ك / 11 امـا S M ـ N / النحل 16 : 71 ك / 14 راست بود S N درست است M / گویند S M اگر گویند N / 15 و S ـ N M / 17 است S N بود M / الاعراف 7 : 50 ك / 18 الانفال 8 : 23 م / .

۷۵۵ – ای دوست عزیز ! باشد که ترا این همه بمثالی بر حد عقل تو، معلوم توانم کرد. بدانکه اگر اسامی موجودات آسمان وزمین، در مجلدات بسیار نویسند، چون سکین وسراج ومحبره وقلم واصبع وذهب وفضه وکوکب ونار 3 وهوا، آنگه گویند: هرچه در این مجلدات است، همه در این‌دو کلمه است «السماوات والارض». عاقل داند که او چه گفت؛ ولیکن رهبان گمراه گشت وهرقل جاهل. 6

۷۵۶ – اکنون در فاتحة الکتاب، یك کلمه این بود که «رب العالمین». آخر نه هرچه از همهٔ قرآن مفهوم بود، از لفظِ «عـــالمین» فهم افتد، ودر «بسم الله» همچنین بود مع زیادة؛ اما باشد که از فهم تو دورتر بود. ودر 9 نقطهٔ بای «بسم الله» نیز همین بود؛ اما فهم تو هنوز خام است. باش تا غمِ دینت گیرد، واز سلطان ترا چندان یاد آید که از گلخنی ! بُو که دَبُو ! بجلالِ قدر لم یزل ولا یزال که تو در چشم مردان، کمتر از کودك شیر خواره 12 در راهِ دین بار خدایی. ارجو که این حرمان بکنار گورنبری ! واین افلاس بنزدیك خدا نبری ! «ولعلَّ الله یحدثُ بعد ذلك امراً». تا بدان مقام نرسد کودك که از لفظ معنی شنود، نگوید که اسد شیر بود؛ لا بل همهٔ فهمِ اواین 15 بود که اسد، الف وسین ودال بود. نه پنداری که هیچ آدمی این چنین بیان کرده است، یا تواند کرد الا ما شاء الله !.

---

1 عزیز N S - M / این همه M این N S / بر N M از S / 2 بدانکه M - T S / اسامی S M اسمای N / آسمان وزمین S سماوی وارضی N M / 3 ومحبره S M - N / 5 السماوات والارض S M السماء N / داند S M دانست N / 6 گشت . . . جاهل N M وجاهل گشت S / 7 کلمه S M کلمه است وآن کلمه N / 8 همه N S - M / 9 تو N S - M / 10 نیز همین S همچنین M همین N / 11 بو که دبو N M بود که تو S / 12 ولا یزال S - N M / 13 بری S نبری N M / 14 الطلاق 65 : 1 م / 14 - 16 نرسد . . . نگوید S M رسد کودك که لفظ معنی گوید N / 15 همه S M - N / 16 هیچ N S - M / این چنین M چنین N این S / .

۷۵۷ – اکنون در خور فهم خود گوش دار : « وتلك الامثال نضربها
للناس » گفت: گوشدار ! « اولئك كالانعام بل هم أضلُّ سبيلا » . اگر در جمله
3 بودندی ، نگفتی که « وما يعقلها إلّا العالمون » . مقامی هست در راه سالك ،
چون بدان مقام رسی ، بدانی که چه معنی که همهٔ قرآن در نقطهٔ بای ِ « بسم الله »
بود . عجبا از ناباکان ودلیران معذورش دار . توقیع وطغرای سلطان اورا
6 دلیر میدارد . « لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسولُ عليكم شهيداً » .
با سر ِ آن مثل روم که میخواستم گفتن . پیش از آنکه سیلاب در آیدونویسنده
را ببرد ، از بهر تو ای دوست خودرا با ساحل میآورم . یا نه ، هندورا به آسیا
9 که دید ؟ مَثَل ِ همدانی است . ندانم که شنیده يي يا نه ؟ اگر نه ، لا بل ولا بل
فرمان ِ نبوت ، مارا با ساحل میآورد که سیروا سیر أضعفكم بالخشبة رفقاً
بالقوارير . معاشر العلماء ! كلموا الناس على قدر عقولهم . « إنْ كنتم تحبون الله
12 فاتبعوني » راه من آنست که أُمرتُ أن أُنزّل الناس منازلهم فاكلمهم على قدر
عقولهم .

۷۵۸ – اگر در دائرهٔ العلماء ورثة الانبياء ، « فاتبعوني » ، كلموا
15 الناس ، سمعاً وطاعة ، غزل :

فرود آر ای عماری دار ِ آن ماه   عماری یك زمان بر گوشهٔ راه
مهار ِ اشتر از منزل مکش پیش   مشو در خون ِ ما الله الله

---

1 خور M خود S دوم N / 1 – 2 العنكبوت 29 : 34 ك / 1 – 2 وتلك . . . گوشدار N – S M / 2 الاعراف 7 : 179 ك و 29 : 44 / 3 العنكبوت 29 : 43 ك / در S بر N M / 4 كه چه M چه S كه N / 5. بود M است S N / 6 البقرة 2:143 م / 7 سر S M پس N / 8 ببرد S برد M نيز برد N / آسيا S M آسياب N / 9 ندانم كه N M ندانم S / يانه S – N M / اگرنه M – S N / ولا بل N – S M / بالخشية M بالخسر S – N / 11 – 12 آل عمران 3 : 31 م / 12 فاكلمهم S نكلمهم N M / 14 فاتبعوني M S از فاتبعوني N /.

مرو چندان که مایك دم بر آریم | مگر کز حالِ ما اندیشد آن ماه
مگر دستور باشد تا در این راه | چو دیگر بندگان باشیم همراه
بآبِ دیده گردِ ره نشانیم | چو فراشانِ موکب گاه‌وبیگاه 3

چون کشتی غرق خواهد شدن ملاح را، چندان غم گیرد از کار خویش که از کس اورا یاد نیاید. تو یك ساعت منتظرمی باش، تا مرا با من دهند. آنگاه نصیب تو با تود هم، إنْ أُخِّرَ في الاجل. گفت چبود؟ گفت: المؤمن 6 اذا خلا ترنم. من لم يتغنَّ بالقرآن فلا اغناه الله. عليك سلام الله يا معاذ! تعالوا نؤمن ساعةً. خرمن سوخته را جز خرمن سوختگان نشناسند. شعر:

آیا بود آنکه باز بینم رویت؟ | در دیده کشم چو سرمه خاك کویت؟ 9
گر قدر تو دی همی ندانست رهی | امروز همه جهان و تایی مویت

«وانّك لعلى خلق عظيم». بيت:

تیغ خویش از خون هر تر دامنی رنگین مکن 12
چون تو رستم پیشه‌یی آن بِهْ که بر رستم زنی

٧٥٩ – مجنون صفتی باید اولاً، تا در دام لیلی تواند افتاد. اگر صد هزار هزار مجنون صفت باشند که همه افتاده اند، بیك غمزۀ لیلی. شعر: 15

صفراءُ لو نظرتْ یوماً الی حجرٍ | لأثرتْ سُقماً في ذلك الحجرِ

---

1 حال S N خاك M / اندیشد S M بیندیشد N / 2 دستور S M دشوار N / 4 چون S M چو N / شدن S شد N M / از کار M در حق S N / 6 گفت المؤمن S M المؤمن N / 7 علیك S N علیکم M / 8 سوخته S N سوختگان N / شعر S N بیت M / 9 بود آنکه M بودا که S N / 10 گر . . . همی S M کز . . . اگر N / شعر N / تا یی S تای M تادر N / 11 القلم 68 : 4 ك / 13 بر S N با M / 14 اولاً S N – M / 15 هزار S M – N / شعر S – N M /.

از غمزهٔ تو رخنه شود سنگ سیاه . عجبا از این سودای حدیث عجبا !
رباعی :

3 گر رنگِ رخت بباد بر داده شود ٭ باد از طرب رنگِ رخت باده شود
ور تو بمثل بکوه بر بوسه دهی ٭ کوه از لبِ تو عقیق و بیجاده شود

ولو تَـفَـلْـتَ في البحر والبحرُ مـــالحٌ
6 لاصبح ماءُ البحرِ من ريقهـــا عذْبا

ای آنکه به نیکوی بماهی مانی ٭ بر تو به وجود اگر بکاهی مانم

سنة الله . مرا است این دو بیت :

9 یك روز گذر کردم در کوی تومن ٭ تا گاه شدم شیفتهٔ روی تومن
بنواز مرا که از پی بوی تومن ٭ ماندم‌شب وروز درتکاپوی‌تومن

این بیت از خاص خاطراست :

12 صد هزاران جانِ مُتواری درآری زیر زلف
چون بده کوکب کمندِ عقلهارا خم زنی

٧٦٠ – جهان عشق پر عجایب است ، اما عاشقی باید که در این حدیث
15 بویی برد ، چنانکه گویند :

اندوهِ تو می‌دواندم گردِ جهان ٭ سودای تو پیداو نشانِ تو نهان

ای دوست عزیز ! آمدم با پیش تو ، با عشق درآی تا عجایب بینی. اگرچه
18 راه می زنند ، اما نمّامی هم نخواهم کردن . این مثل بشنو در مثال نقطهٔ بایِ

---

1 سوداي حديث S سودا N حديث M / عجبا رباعی N نظم M شعر S / 4 ور S N گر M / 8 سنة الله S ـ N M / مرا است این دو بیت N ـ S M / 9 روی S M بر زوی N / 10 پی N M خوش S / 11 این ... است M این دو ... است بیت S بیت N / 13 عقلها را خم حلقها را خم M عقلها را کم N / 14 عاشقی باید S تا عاشقی بود N M / 17 آمدم با N M آمد S / تو S M تو مصراع N / 18 بای M بـ N ـ S /.

بسم الله که جهانیـــــان را از آن بسی فتوح خواهد بود . کودك از اسد حروف
بیند ، عاقل معنی شنود ، وهمگی خیال او صورت شیر بود . اما اگر عاشقی
بود که حروف شیر مثلا بخطِ معشوق بیند ، یا از زبان معشوق بشنود، همگی 3
او تلذذ بود بسماع صوتِ معشوق یا دیدن خطِ او . « ولله المثل الاعلی » . این
عاشق نه حروف شیرداند ، نه معنی شیر ؛ زیراکه لذّت سماع او از معشوق
اورا بغارت بداد . اورا پروای کار دیگر نماند . اگر بجای اسد ذیب گوید : 6
یا عسل گوید ، یا سم گوید ، بنزدیك عاشق همه یکی بود . واز همه یك قوت
خورد ، ویك چیز داند . اگر چه عاقل معانی این الفاظ متغایرداند ، عاشق
همه را یك معنی داند ، که او غافل است از فهم مسمیاتِ این الفاظ، ومستغرق 9
است در لذتِ ادراك آوازِ معشوق . لذت ادراكِ آوازِ معشوق عاشق داند .

٧٦١ – بوجهل از « تبّت یدا ابي لهب » ظاهر معنی شنید. کودك همهٔ حروف
شنید بی‌معنی : بوجهل در ادراك معنی از عدد حروف غافل بود ، وحکم آن 12
حروف در عالم عقل وتمیز باطل گردد . عاشق از « تبت یدا ابي لهب » چیزی
دیگر شنود که بوجهل‌را آنجا راه نیست . « وجعلنا من بین ایدیهم سداً ومن
خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون » ، « وإذا قرأت القرآن جعلنا بینك 15
وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » . « یحبونه » از « یحبهم » در
خلوتخانهٔ « کهیعص » شنودند آنچه شنودند . السر بیني وبین عبدی « فأوحی
الی عبده ما اوحی » : 18

گفتم صنما زعشق تو بخروشـم   لب بر لبِ من نهادو خاموشم کرد

---

1 بود N S ـ M / 2 شیر M اسد S N / 7 گوید یاسم گوید S M گویند یاسم گویند N / 10 لذت . . . داند M ـ S N / 11 و 13 لهب 111 : 1 ك / شنید S M دید N / کودك همه N کودکی همه S کودکی همین M / 12 معنی از عدد S N این معنی M / 13 حروف S ـ N M / 14 یس 36 : 9 ك / 15 ـ 16 الاسراء 17 : 45 ك / 16 المائـــدة 5 : 54 م / 17 ـ 18 النجم 53 : 10 ك / .

۷۶۲ — فضیل عیاض رهزنی کردی. چون «أَلَمْ یأن للذین آمنوا
انْ تخشع قلوبهم لذکر الله»، بشنید، اورا بغارت قهرِ ازل یا لطفِ ازل
3 بدادند. همه ممکن بود وتو ندانی. اگر بجای این آیت، «اقتربَ للناس
حسابُهم» شنیدی، یا «قد أفلَحَ المؤمنون»، یا سورهٔ «إنّا أنزلناه»،
بجلال قدر از لی که همین کار با او کردی. ودر حق او همه یك معنی داشتی
6 «طه» در حق عمر خطاب کرد آنچه کرد، وخواهرش که میخواند
ندانم که دانست که چه می گوید، یا نه چون وقت سایه افکنده بود، اگر
بجای «طه» «کهیعص» بودی، یا «یس»، یا «حمعسق»، همه یکی
9 بودی. ترا همه یکی بودی برِ همه یکی ننماید. عاشق را کلامِ معشوق همه یکی
نماید. واز همه قوت برابر خورد، تا از مقام مبتدیان در گذرد.

۷۶۳ — والله العظیم شانه که این در بدایت عشق بود که هرچه در همهٔ
12 قرآن بود، در نقطهٔ بای «بسم الله» بود. تا غلط نپنداری اما این
بدایت را نهایت کو؟ صبح نزدیك است وطبع ملول گشت، ونهاد بشری
ضعیف است، ودل بار برگیرد چندانکه خواهی اگر بشریت سستی
15 نکردی. وعالم ملکی بس تنگ است. وسعتِ عالمِ خدا را جزدل آدمی
نداند «أفمن شرَحَ اللهُ صدره للاسلام فهو علی نور من ربه»، «والله واسع
علیم»، «أرضُ الله واسعة»، «تؤتي الملكَ من تشاء»، «وزاده بسطة في

1 ره S N راه M / چون M S – N / 1 – 2 الحدید 57 : 16 م / 3 – 4 الانبیاء 21 : 1 ك / 4 المؤمنون 22 : 1 ك / القدر 97 : 1 ك / انزلناه N M انزلناها وفرضناها S / 5 قدر ازلی S قدر ازل N وقد لم یزل M / همین N M این S / با او M وا S – N / 6 و 8 طه 20 : 1 ك / طه N M که طه S / کرد آنچه S N آنچه M / که S N – M / 7 دانست N M ندانست S / می گوید S می خواند N M / 8 مریم 19 : 1 ك / یس 36 : 1 ك / الشوری 42 : 1 ك / حمعسق M حم S N / 9 ترا همه یکی بودی N M – S / بر S ترا N M / 11 شانه N M شاید S / 12 بای S M ب N / 13 را نهایت M – S N / 14 ضعیف S M بس ضعیف N / بار بر S M باز N / 15 تنگ S M نیك N / 16 الزمر 39 : 22 ك / 16 – 17 البقرة 2 : 247، 261، 268 م / 17 النساء 4 : 97 م / آل عمران 3:26 م / البقرة 2 : 247 م /.

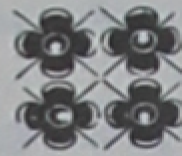
العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء » وحی را که داند ؟ « أکان للناس عجبا أن اوحينا الى رجل منهم » . وحی اقسام است . در دو قسم علمای راه خدا گفته اند که اولیاء را هیچ دخلی نیست . در باقیِ اقسام ، اولیا وانبیا مشترکند « وإنك لتلقي القرآن من لدن حكيم عليم » .

۷٦٤ — کجا افتادم دیگر بار ؟ وچه جای اینست ؟ بجان وسر عزیز تو ای دوست که این مکتوب می خواستم که مشتمل بود بر شرحِ نعم خدای تعالی اکنون که نبد ، مرا بدین در چه گناه ؟ لا ذنبَ لي في ذلكم طرفى على قلبي جنى . « والله غالب على امره » و ويأبى الله الا ما يشاء . پیوسته می‌نویسد ، وسوالی میکند تا ببهانهٔ آن چیزی می نویسم که پدید نیست که در هر نوشته چه فتوح خواهد بود خلق را . باشد که من وتو نیز به طفیل به مطلوبی راه می یابیم . ونوشته‌های مرا علی الدوام مطالعه می کند تا دل خراب نگردد . باشد که روزی روی فرجی ببینی . سرّی سقطی می گوید که هرچه من در آنم از برکت دعای معروفِ کرخی دانم که روزی یتیمی را بدرِ دکان من آورد ، وگفت این را جامه بکن . چون میرفت ، دعا گفت . آنسك الله به ، وبغّض اليك ما انت فيه . این همه از آن دانم .

۷٦٥ — مرا بدعا یاد دارد . روز فقر خویش را فراموش نکند . وروز عرفه بعد العصر الى المغرب حدیث در باقی کند ، وجایی خالی حاضر شود ، ومارا بدعا یاد دارد و گوید : یا رب ! کارکِ قاضی در دین ودنیا تمام کن ! وهر

1 - 2 یونس 10 : 2 ک / 4 النمل 27 : 6 ک / 5 جای N وقت S M / 6 خدای S N الله M / 7 بدین درچه SN دو نیم درجه M / 8 جنی NM حبنا S / یوسف 12 : 21 ک / 9 پدید N دیدار S M / 10 خلق S M عالمیان N / نیز N - S M / طفیل به S طفیلی N M / 11 می S N به M / کند S M کن N / 12 باشد S وباشد N M / روی S - N M / 13 در آنم N دانم S M / کرخی N M - S / که S - N M / را N - S M / 14 دعا N M - S / 15 همه. S M همه را N / 16 - 18 وروز . . . هر N - S M / .

دعا که کند، مقبول بود، ومستجاب تا داند. واز جملهٔ دعوات صد بار بگوید: بسم الله ما شاء الله لا قوة الا بالله. ما شاء الله کل نعمة فمن الله.
3 ما شاء الله الخیر کله بید الله. ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله. که این دعای خضر والیاس است، ویقین داند که چون ساعت عشیهٔ یوم عرفه، در سال وقت نیست الا أهل معرفت‌را که پیوسته ایشانرا با دوست عرفه وقدر وآدینه
6 است چنانکه شنیده‌یی. ای دوست مرا شنبه وآدینه یکی است. وقت مغرب همه روزِ عرفه بحضور تمام پانزده بار بگوید: لا إله الا الله. واگر خود را هیچ دعا نگوید، شاید؛ اما هفت بار بگوید که اللهمّ اغفر
9 للمؤمنین والمؤمنات، والمسلمین والمسلمات، حیّهم ومیتهم، شاهدهم وغائبهم، قریبهم وبعیدهم، إنك تعلم مثواهم ومنقلبهم. والسلام. والحمد لله رب العالمین.



1 – 10 دعا ... العالمین N – S M / از S در M / 3 که S – M / 5 آدینه S ادینه یکی M / 6 شنیده‌یی M تو شنیده‌یی S / 7 مغرب M الغروب S / یانزده‌S یازده M / 10 قریبهم S – M / والحمد M علیه اولا وآخراً والصلاة علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین والحمد S / ودر اینجا نسخهٔ S چنین پایان یافته است: لله الحمد والمنة فرغ عن تعلیقه بعون الله وحسن تأییده وتوفیقه علی ید العبد المذنب الضعیف المحتاج الی رحمة الرب القوي الغني یونس بن شادي ولي الدین اللاذیقي المولوي أصلح الله شأنه وغفر ذنوبه. وقد تم النصف الاول من هذه الرسائل في جمادي الثانیة لسنة ثلاث وثلاثین وسبعمایة. وتم النصف الآخر في شوال المبارك لسنة اثنین وستین وسبعمائة.

اموت ویبقی بعد ما قد کتبته   فیا لت من یقرأ کتابي دعا لیا
لعل الهي یعف عني بفضله   ویعفو تقصیري وسوء فعالیا

آمین یا رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

٧٦٦ – دو نوشتۀ دیگر در معنی « اذکروا نعمة الله » نوشتم سوی آن برادرِ اعزّ ، أطال الله في طاعته بقاه ، ولقّاه سؤله وأتاه في الدارين مأموله . 3
ارجو که رسیده است وآن مقصود که بود در آن نوشته ها نیست . بدان که اذکروا صیغت امراست ، وهذا الامر يقتضي الاستحباب عند الظاهريين من اهل العلم ، ويقتضي الوجوب عند اهل التحقيق السالكين لطريق الله . 6

٧٦٧ – وهر چه در قرآن بینی که صیغت امر است ، همه را این حکم است که « فاعتبروا يا اولى الابصـــار » ، « قل سيروا في الارض فانظروا كيف » ، « انظروا ماذا في السماوات والارض » ، « ادعوني استجب لكم » ، 9
« وخافون إن كنتم مؤمنين » . وامثاله كثيرة . بنزديك اهل ظاهر ، مستحب بود ، اما اهل الفهم عن الله بدانسته اند که همـــه فرض است . ای عزیز ! صاحب همتی که بنزدیك او بسعادت قصوی رسیدن فرض بود ، لا بد هرچه 12
او را بدان سعادت رساند فرض بود ، بنزدیك او . اما آنرا که دماغ از این

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله ١٧ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الستون بسم . . . الرحيم اعتصمت بالحي الذي لا يموت S / 2 دیگر P I – S N M / الفاطر 35 : 3 ك / 2 – 3 سوی . . . بقاه S P N I – M / 3 فی طاعته P M I – S N / ولقاه . . . مأموله S P I – N M / ولقاه S ولقى P I / 4 است S P M I باشد N / نوشته ها S N M نوشته P I / 7 كه S N M كه آن P I / 8 الحشر 59 : 2 م / 8 – 9 النمل 27 : 69 ك و 29 : 20 و 30 : 42 / 9 یونس 10 : 101 ك / الغافر 40 : 60 ك / 10 آل عمران 3 : 175 م / 11 بود S N M است P I / الله P M I الله بحقيقت N الله بيقين S / 13 اورا P I – S N M / .

* * * نامۀ شصت ویکم . S 60 . P 33 . N 17 . M 58 . I 33 a * * *

همت خـــالی است اورا این فرض نیست . هر که را فرض است که مستوفی
سلطان بود مثلا ، اورا علم حساب و کتابت آموختن فرض بود . امّا جولاهه و
3 کناس را این فرض نیست . فان الهموم بقدر الهمم ، چنین تواند بود :

وکل طریق أتاه الفتی   علی قَدَر الرجل فیه الخطی

۷۶۸ — آنرا که عاشق کمال بوبکر صدّیق وابراهیم خلیل آوردند لا بدّ
6 پای بدو کون باز نیاورد « یریدون وجهه » ، دنیـــا وآخرت اورا کجا سیر
می کند :

کرا لبان تو باید، شکرچه سود کند؟   بجای مهر تو، مهری دگرچه سود کند؟

9 خلیل‌را فرض راه بود که چندین بار بشنید: یا قدوس! وچندین رمه گوسفند
بقایل این کلمه داد . نام معشوق شنیدن اورا عزیز تراز جان بود چه جای رمهٔ
گوسفند بود . آن ساعت جبرئیل عروج می گرد ومی گفت : بحقٍ اتخذتـــه
12 خلیلاً. اما مجنون صفتی باید که در نامِ لیلی شنیدن جان تواند باخت. فارغی‌را
از عشق لیلی چه خبر ؟

۷۶۹ — بوبکر صدیق چیزی خورده بود از دست غلامی ، وندانست که
15 آن از وجه مستطاب است یا نه . پس از آن مگر اورا برآن وقوف افتاد ، از
غلامِ خود پرسید که آن طعـــام از کجا آوردی؟ گفت : « تکهّنت لبعض

---

1 همت S P M I همه N / اورا این فرض S M وی را این فرض N فرضی P I / هر N M
S وهر P I / است که S N M است او اهل تحقیق است مثلا چون کسی خواهد که P I /
2 سلطان بود S P M I بود از ان سلطان N / مثلا S N M – P I / علم . . . فرض S N M
حساب آموختن و کتابت وعلم آن بروی فریضه P I / جولاهه P M I جولاه S N / 4 الرجل
P N M I رجلیه S / 5 عاشق P N M I عشق S / 9 – 16 که چندین . . . لبعض P N M
S – I در نسخه I در اینجانیمهٔ دوم نامهٔ 57 نوشته شده است که در سطر 8 صفحهٔ 435 ببعد
چاپ شد / 9 بشنید S P M بنشیند N / 10 معشوق P N M معشوق او S / 11 بود S است
P N M / 12 جان S P M جان را N / 13 خبر S M خبر از این نقط P N / 15 مگر او
P N M ابو بکر S / برآن P 2 M بدان N / .

أحياء العرب فاعطوني ذلك. وقد نهى رسول الله ـ صلعم ـ عن حلوان الكاهن. ـ والحلوان ما يعطى الكاهن ـ چون بوبكر این بشنید ، انگشت در دهن کرد وقيْ کرد . واگر از فقهای ظاهر پرسی ، گویند : چون در حال خوردن ندانست ، اورا البته درآن هیچ بزه نیست که اگرخودشراب خورد وندانـد ، ویا مُردار خورد وندانـد او معذوراست ، قی کردن‌را چه معنی ؟ با آن فقیه بگو که لیس بعشك فادرج ! نه کار تواست ونه کار پسر عمِ تو !

فاعمد لما تعلو فمالك بالذي لا تستطيع من الامور يدان

اهل ظاهررا کار با ظاهراست . ایشانرا بحقیقتِ این حدیث راه نیست .

۷۷۰ — جوانمردا ! « وخافونِ » فرض راه بوبکر بود . عاشق چه کند که از معشوق نترسد ، یاد آورد « خفني كما تخاف السبع الضاري ! لعمری ! آنکه عاشق لیلی نیست آنچه فرض راه مجنونست ، اورا فرض‌راه نیست . درراه عمرخطاب کدو بر دلق دوختن فرض بود ، ودرراه اویس بازیچهٔ کودکان بودن فرض بود . اما بوجهل‌را فرض راه طلب ملك مكه بود ، ومصطفی‌را از آنجا بیرون کردن فرض بود .

۷۷۱ ـ چون مصطفی درراهِ مدینه میرفت وا بوبکر ، بخارستان رسیدند . ومصطفی را ـ صلعم ـ پای برهنه شده بود . بوبکر اورا دردوش گرفت .

---

1 ـ 16 احیاء . . . گرفت I ـ S P N M / 1 احیاء P N M حی S / 2 والحلوان S P N ـ M / 3 کرد S N M کرد تا هرچه خورده بود بدر انداخت . چون هیچ طعام نماند خون از شکم انداخت P / چون S ـ P N M / 4 که P M و N ـ S / 5 او N M و P ـ S / 6 که N ـ S P M / 7 فاعمد S P فاعمل N فاعهد M / بدان S ـ P N M / 8 اهل S P N که اهل M / 9 آل عمران 3 : 175 م / 11 او را فرض راه N M او را فرض S فرض راه او P / 12 بر S ـ P N M / 12 ـ 13 ودر . . . فرض بود M ـ S P N / 13 طلب S P M ـ N / 14 فرض بود S P N ـ M / 16 مصطفی را S مصطفی P N M / در S P بر N M .

عوام پندارند که اورا از آن رنجی بود. ندانند که تاریخ روزگار بوبکر بود.
مگر ــ والله اعلم ــ در همهٔ عمر خویش آن شادی ندیده بود. هیچ دانی که بوبکر
3 آن ساعت وقت خودرا بانشاد کدام بیت می گذرانید؟ بشنو! ارجو که
بشنوی، اما ترا هنوز گوش عاشقان نیست، این چون شنوی؟

بانگِ جوی مولیان آید همی   بوی یارِ مهربان آید همی
6 خنگِ مارا تا میان آید همی   رودِ جیحون ازنشاط رویِ دوست
زیر پایم پرنیان آید همی   دشتِ آمو با درشتی ریگِ او

بجلال قدرِ لم یزل تا نرسی نشنوی «انهم عن السمع لمعزولون». «فاعتبروا یا
9 اولی الابصار» فرضِ اولو الابصاراست. اما «صمٌ بکمٌ عميٌ» را فرض
نیست.

۷۷۲ — ای عزیز! از مقصود خود باز میانم. «اذکروا نعمة الله» فرض
12 است در راه خدا؛ زیراکه صاحب همت‌را از «وقلیل من عبادی الشکور»
بودن فرض است. وشکوری بی ذکر نعم بل بی ذکر منعم نبود. ای عزیز!
اگرچه ذکر نعم شکر نعم بود. اما شکرنعم دیگر بود، وشکر منعم دیگر،
15 «واشکروا لي ولا تکفرون». اما این خطاب با مردمان است «یا أیها الناس

---

1 ـ 15 عوام . . . الناس S P N M ـ I / پندا رند S N M الناس دانند P / از S P M مگر N / که تاریـــخ P N M با رنج S / 2 همه S P N ـ M / 3 بانشاد S N انشاء P M / 4 عاشقان P M عاشقانه N عاشقانت S / شنوی N M شنوی اسمعك الله S شنوی اسمعك الله بالخیر . رود کی گوید P / 5 بانگ . . . مولیان S P M یاد . . . عاشقان N / 6 ـ 7 رود . . . دشت . . . همی S دشت . . . رود . . . همی N P M / 6 رود S P M آب N / 8 قدر S P N وقدر M / الشعراء 26:212ك / 8 ـ 9 الحشر 59 : 2 م / 9 البقرة 2 : 18 : و 171 م / 11 عزیز S N M برادر P / الفاطر 35 : 3 ك / 12 همت S نعمت P N M / سبأ 34 : 13 ك / 14 اگر . . . امــا N از ذکر شکر نعم شکر منعم بود S P M / 15 البقرة 2 : 152 م / مردمان N M مردان S P / الفاطر 35 : 3 ك /.

اذکروا نعمة الله » . « اولئك کالانعام » از مردم نباشند بنزدیك مردم . اینجا
بدانی که قرآن اهل الفهم عن الله شنودند . بوجهل – لع – هرگز نشنود. عمر
خطاب گوید : لیس في القرآن ذکر الاعداء ولا خطاب مع الکفار . درقرآن 3
با « بل هم أضل » خطاب نیست ، اما ظاهریان‌را اینجا راه نیست . « وإذ لم
یهتدوا به فسیقولون هذا افك قدیم ». والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلی
الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین . 6



1 ـ 6 اذکروا . . . اجمعین M S P N - I / 1 الفاطر 35 : 3 ك / الاعراف 7 : 179 ك /
2 قرآن M S P - N / 4 الاعراف 7 : 179 ك / اینجـا راه نیست S N M راه اینست P /
4 ـ 5 الاحقاف 46 : 11 ك / 5 والسلام . . . العالمین M S P - N / 5 ـ 6 وصلی . . . اجمعین
M - S P N / .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۷۳ – اگر مرا بمن باز گذاشتندی صداع کمتر دادمی . ولیکن لارأيَ لمن
لا يطاع . بزرگان‌را دردسر دادن کار من نیست ، لیکن ، مكرهٌ اخيك لا
بطل . ای بزرگِ دین ودنیا ! اولا مرا معذور دار ، اگر راه عادتِ خلق 3
نسپرم در مکاتبات که مصطفی – صلعم – گفت : كلُّ محدث بدعة .
واز محدثاتِ بدع یکی آنست که در نامه نویسند که العبد والخادم والفلان .
این بدعت است . بروزگار مصطفی بدوچنین نامه نبشتندی که : من فلان ابن 6
فلان، الی محمد رسول الله . واکنون اگر کسی این سنّت بکار دارد ، مردم برو
شناعتی عظیم کنند . واگر در این خوض کنم از مقصود که مهم تر ازاین است
باز مانم . والاهم فالاهم . 9

۷۷٤ – ای عزیز! بدان وآگاه باش که در گوهرِ تو چنانکه میشنوم از
همگان ، طلب سعادتِ أخروی درست . واین بزرگ دولتی است ، لا سيما في
عصرنا. اما یك نکته بدان ؛ صورتِ خیر دیگراست ، وحقیقتِ خیر دیگر. 12
نباید که همهٔ عمرِ خود خرج کنی در صورت خیر . وچون ناصیهٔ ملك الموت
بینی ، جز پنداری غلط دردست خود نبینی « وبدا لهم من الله ما لم يكونوا
يحتسبون » . قهر خود با تو تمام نماید . بدانی که این چه بود که « وقدمنا الى 15

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الحادية و الستون بسم . . . الرحیم وبه نستعين . وما توفيقي الا بالله S / 3 لا يطاع (تصحيح) يطاع S / اخيك (تصحيح) اخوك S / 15 – 16 الزمر 39 : 47 ك / 16 الفرقان 25 : 33 ك /

* * * نامهٔ شصت ودوم S 61 * * *

ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً » نعوذ بالله، جلالت ازلی که از این قوم خبر دهد ، چنین گوید : « الذین ضل سعیهم في الحیاة الدنیا وهم یحسبون أنهم یُحسنون صُنعاً ». 3

٧٧٥ ـ صورتِ نماز دیگراست وحقیقت نماز دیگر. ازصورت بی حقیقت در قرآن مجید چنین گوید که : « فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون ». صورتِ زکات‌وصدقت دیگراست وحقیقتش دیگر. از صورتش که بی حقیقت 6 بود ، چنین خبر دادند در کلام ازل که : « الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس ولا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر » ، « فمثله کمثل صفوان علیه تراب فأصابه وابل فترکه صلداً ، لا یقدرون علی شيء مما کسبوا » ، « ذلك هو الضلال البعید » . 9 فریاد از مکرِ ازل « سنستدرجهم من حیث لا یعلمون » .

٧٧٦ ـ صورت روزه دیگراست، حقیقتش دیگر. از صورت بی حقیقت چنین خبر دادند از جناب محمدی ـ صلعم ـ : ربَّ صائم لیس له من صیامه إلّا 12 الجوع والعطش . همچنین در حج ، وهجرت ، وجهاد . گویند : هؤلاء الدواج ولیسوا بحاج . و« من کانت هجرته الی دنیا یصیبها، او امرأة یتزوجها، فهجرته الی ما هاجر الیه». ودر جهاد گویند که : ورب قتیل بین الصفین ، الله أعلم 15 بنیَّته . لا بل در حقیقت لا إله إلّا الله گویند که : من قال لا إله إلّا خالصاً مخلصاً دخل الجنة . أفضل ما قلته أنا والنبیون من قبلي : لا إله إلّا الله . اما چون صورت بود وحقیقت نبود ، چنین گویند : « ومن الناس من 18 یقول آمنّا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین » چرا چنین بود؟ زیراکه « یقولون بألسنتهم ما لیس في قلوبهم » ، « ذلك قولهم بأفواههم یضاهؤن قول الذین کفروا من قبل » . 21

---

1 الفرقان 25 : 33 ك / 2 الکهف 18 : 104 ك / 5 الماعون 107 : 3 ك / 7 الذین (قرآن) مثل الذین S / النساء 4 : 38 م / 8 ـ 9 البقرة 2 : 264 م / 9 ابراهیم 14 : 18 ك / 10 الاعراف 7 : 182 والقلم 68 : 44 ك / 18 ـ 19 البقرة 2 : 8 م / 19 ـ 20 الفتح 48 : 11 م / 20 ـ 21 التوبة 9 : 30 م / .

۷۷۷ – ای عزیز ! این حدیث دراز است . واگر بتفصیل صورِ طاعات وحقایقش مشغول شوم از مقصود باز مانم . علی الجمله بدان که خیر می کنی ،
3 لیکن ، اولاً میباید که مکامنِ شیاطین در نهادِ خود بدانی ، تا مغرور نباشی وبی حاصل نمانی. تا خلیل ـ صلعم ـ گوید: «ولا تخزني یوم یبعثون». گویی ترا کار چون خواهد بودن ؟ معذوری از دین جز نامی نشنیده‌یی . چه اگر تهدیدِ
6 این آیت دیده بودی که « إنّ الدین عند الله الاسلام » کار تو برخلافِ آن بود . « قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون »،« ولتعلمن نبأه بعد حین »؛ اما ترسم که چو بیدار شوی روز بود . گویی بار خدایا « أبصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل
9 صالحاً إنا موقنون ». با تو گویند از جناب قهر ازل که « أولم نعمّرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر؟ » .

۷۷۸ – مهم ترین کاری که ترا در پیش است آنست ، که بدانی که ترا بچه
12 مشغول میباید بودن ؟ از قرآن گوش دار که ترا بیان کند که « وما خلقت الجنّ والانس إلّا لیعبدون » . اما عبادت را صورتی هست وحقیقتی . إنّ الله طیّب لا یقبل إلّا الطیب ، « ألا لله الدین الخالص » ، « إنّ الذین قالوا ربنا
15 الله ثم استقاموا ». چون عبادت بی حقیقت را هیچ حاصلی نخواهد بود که « وما أُمِروا إلا لیعبدوا الله » ولیکن « مخلصین له الدین » .

۷۷۹ – چه گویی ؟ ترا مهم ترین کار آنست که بدانی که عبادت را حقیقت
18 چیست؟ ومقبول کدام بود ومردود کدام؟ وهان! وهان! تا نپنداری که مقبول ومردود مردانرا معلوم نیست که این هنوز در خـامیِ بدایتِ مریدان معلوم شود . امـا آنچه در نهایت واصلان را بلجهٔ کار معلوم خواهد شد که یارد

4 الشعراء 26 : 87 ك / 6 آل عمـران 3 : 19 م / 7 ص 38 : 67 ك / ص 38 : 88 ك / 8 ـ 9 السجدة 32 : 3 ك / 9 ـ 10 الفـاطر 35 : 37 ك / 12 ـ 13 الذاریات 51 ـ 56 ك / 14 الزمر 39 : 3 ك / 14 ـ 15 فصلت 41 : 30 ك . والاحقاف 46 : 13 ك / 15 ـ 16 البینة 98 : 5 م / .

گفت ؟ و که تواند شنید ؟ العلماء ورثة الانبیــاء . از جناب ِنبوت علمارا
وصیت چنین کردند که : کلموا الناس علی قــدر عقولهم . طلب کن تا خود
شرط قبول عبادت چیست که طلب العلم فریضة علی کل مسلم . این از آن علم 3
است ، واگر نکنی معذور نیستی .

۷۸۰ — ای عزیز ! مصطفی -- صلعم -- میگوید : سبق درهم بمایة الف
درهم . آن علم طلب کن که بدانی که دِرَمی به که باید داد ؟ وچون باید داد؟ 6
وکی باید داد ، تا از صد هزار به بود؟ یا علي! – او – یامعاذ! اخلص في العمل،
یجزك القلیل. ای عزیز! چون اخلاص بود اندکِ تو از بسیارِ دیگران به ! آن
نشنیده‌یی که: یا حبذا نوم الاکیــاس وبطرهم ، کیف یعیبون سهر الحمقی 9
واجتهادهم . ولمثقال ذرّة من صاحب تقوی ویقینٍ اعظم عند الله مما طلعت علیه
الشمس من المغرورین . نوم العالم عبادة ونفسه تسبیح ، همین معنی است .

۷۸۱ — در تورات چنین گفت: یا موسی! ما أُریدَ به وجهي، فقلیله کثیر، 12
وما أُریدَ به غیر وجهي، فکثیره قلیل. گفت چه بود؟ گفت: چنین بود، آنرا که
خواستیم بهر گونه که بود برداشتیم . هر که‌را ما برداشتیم هرگز نیفکنیم . في
وجهه شافع یمحو سیئاته من القلوب ویأتي بالمعاذیر. « فأولئك یبدّل الله سیئاتهم 15
حسنات » عجباً !

واذا الحبیب أتی بذنب واحد جاءت محاسنه بألف شفیع

وآن مدبرنِ دیگر هرچه صورت خیر دارد، همه شر است که من لم یکن 18
للوصال أهلاً فکل حسناته ذنوب . « سبقت لهم منا الحسنی » خواستهٔ مایند .
و « ذرأنا لجهنّم » راندهٔ ما یند .

---

9 نوم (تصحیح) یوم S / بطرهم (تصحیح) نظرهم S / 15 – 16 الفرقان 25 : 70 ك /
19 حسناته (تصحیح) احسانه S / الانبیاء 21 : 101 ك / 20 الاعراف 7 – 179 ك / .

۷۸۲ – وکرا رسد که چه یا چون گوید؟ «لا یسأل عما یفعل وهم یسألون». ودر أخبار داود چنین خوانده‌ام که یا داود اسمع مني وحقاً اقول:
3 الا ان اولیائي ... العمل ما یکفي الطعام من الملح. همانست که اخلص في العمل یجزك القلیل. صاحب ذوقی میباید که بداند دست در فتراك دوستی آوردن و «وانی لك هذا» ومن لك به؟ تا بود که ترا از جوال غرور بدر
6 آورد:

وقائلة من امها طال لیله   زیاد بن عمر ...

۷۸۳ – چه گویی؟ مصطفی چرا گفت: ارزقني حبك وحب من احبك؟
9 اگر از جمالِ ازلی خبر نداری، باری دوستانِ اورا دوست میدار! مصطفی – صلعم – می گوید که احبوني کحب الله. لا بل «فاتبعوني یحببکم الله».
زهی منقبت! چه دانی که دوستیِ دوستان او چه بزرگ دولتی است؟ ارجو
12 که بدانی. اگر این بندانی، هرچه دانسته باشی نا دانسته به‌است. اعوذ بك من علمٍ لا ینفع. والسلام. والحمد لله رب العالمین. والعاقبة للمتقین.



3 . . . نسخهٔ S ناخوانا است / 5 آل عمران 3 : 37 م / 7 . . . نسخهٔ S ناخوانا میباشد / 10 آل عمران 3 : 31 م /.

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۸۴ – نوشتهٔ او عزیز وبرادر ، سلك الله بـــه سبیل السعادة الاخروية
والحیاة الطیبة السرمدیة ، رسید وشاد شدم که سخنهای آشنایان دیدم همه . 3
ارجو که آشنایی که من دانم در درون آن عزیز پدید آید . « وما ذلك على الله
بعزیز » . آشنایی دردرون چنان پدیدآید بروزگار که پختگی درمیوه
وسپیدی در مویِ سیاه ، وطول وعرض درآدمی ، بروزگار . 6

۷۸۵ – ای عزیز ! همچنانکه آدمی چون از مادر بزاید هرروز لحم
وعظمش زیادت گردد ، زیادتی که بحسِّ بصر آنرا ادراك نتوان کرد ؛ امـــا
چون بحس بعـدِ سالی زیادتی بیند محسوس عقل ، حکم کند که هرروز لحظه 9
فلحظه آن زیادتی پیدا می‌شد . وآن زیادت خفی التدریج بود. چه داند که بیك
روز هیچ زیادتی محسوس نبود . واین زیادت قطعاً بود . پس هیچ وجه نبود الا
که گوید : در هر نفسی ترقی بود . وبیاض در شَعرِ سیاه و پُختگی درمیوه ، 12

---

1 بسم . . . الرحیم P بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثانیة والستون بسم . . . الرحیم وما توفیقي الا بالله S / 2 او عزیز وبرادر S آن برادر M آن برادر عزیز P / 3 شدم S M نمودم P / سخنهای S M سخن P / همه S P – M / 4 آشنایي S M آشنایان P / 4 – 5 ابراهیم 14 : 20 ك / 5 درون S دل P M / 6 بروزگار S – P M / 7 هم S M – P / آدمی . . . هر روز لحم M آدمی . . . هر روز بنو لحم P هر روز آدمی . . . لحم S / 9 بعد . . . بیند محسوس M در محسوس بعد از . . . بیند P در محسوس بود . . . بیند S / 9 – 10 هر . . . فلحظه S M آن روز بروز ولحظه بلحظه P / 10 آن . . . شد S M زیادت پیدا می شود P / که S M که بیك بارو P / 11 محسوس S M در محسوس پیدا P / پس S M پس آنرا P / 12 بود SM می باشد P / .

* * نامهٔ شصت وسوم . S 62 . P 37 . M 90 * * *

وشیرینی در انگور پیدا آید ، نه بیك روز بلکه هرساعتی نو ترقی پیدا گردد. ومثالش آن بود که گرسنه نان خورد، پس سیر شود. نه از یك لقمه سیر گردد بلکه از مجموعِ لقمه‌ها. اما لا بد سیری بعدِ لقمـهٔ خاص بود . واین‌را امثله بسیاراست از عالم ملك .

۷۸۶ — والمقصود من هذا کله آنست که آشنایی در دل ، در دین خـدا ورسول ودوستانِ خدا بروزگار زیادت شود ، ولکن زیادتی خفی التدریج . چنان نبود که بیك روز مثلاً آدمی در خود کمال بیند که پیش ندیده بود در خود. ولیکن یك سالی صحبت کند ، مثلا سخنهای از معدن آمده شنود. چه میدانی که چه میشنوی ! وبا دوستان او در آمیزد ، ذره ذرّه صفات ایشان طبعِ او بدزدد وبحرکات وسکناتِ ایشان موصوف گردد. پس بعدِ سالی یقین بداند که بیش از آنست که سال گذشته بود . وباشد که هم صحبتی بود صاحب روزگار که دریك ماه صحبتِ او چندان تأثیر کند که در سالی بصحبتِ دیگری . وباشد که از مردی در یك ساعت ودر یك روز ، چندان پردلی یا بد که زیادتی‌ظاهر در خود بیند . ولیکن این عزیز بود ؛ زیراکه چنین مرد در وجود کم بود .

۷۸۷ — اکنون اینجا بدانکه پختگی در میوه چون پدید آید بروزگار ، آنرا أسبابِ بسیار بود : خاك وآب وهوا بباید ، وتابشِ آفتاب وماه ،

---

1 انگور S M انگور وخرما P / آید S M شود P / بلکه . . . گردد S بل هر نفسی نوبنو نشو ونما حاصل می شود وترقی می پذیرد P بلکه هر ساعتی نشو ونمای نو حاصل می شود وترقی نو می پذیرد M / 2 شود S گردد P M / نه . . . گردد S نه بیکبار P M / 3 سیری S شبع P M / 5 در دین S با دین P M / 7 چنان نبود S M نه چنانکه P / کمالی S M زیادتی بیند وکمالی P / 8 صحبت S M صد صحبت P / سخنهای S وسخن M وسخنهای P / 10 ایشان S P او از صفات ایشان M / 14 پردلی یا بد S روشنایی بردل تابـد P M / 14 بیند S M بیند وداند P / چنین S این چنین P M / 17 وآب و S بباید وآب بباید واختلاف P بباید وآب بباید و M / وماه S M ـ P / .

واختلاف الليل والنهار ببايد . واين اسبابِ ظاهر است كه هركس بداند . اما اسباب ديگر ببايد كه هركسى نداند ، چون زحل ومشترى وستارگانِ ثوابت ، وهفت آسمان وكرسى وعرش « ما خلقناهما إلّا بالحق ولكن أكثرهم لا يعلمون » . چون اكثر ندانند ، اقل لا بد بدانند . واين اسباب همه اگرچه بعضى همگنان دانند وبعضى خواص ، همه از عـالم ملك دان ، واسبابى كه بغايتِ خفا است اسباب ملكوتى است ، چون فرشتگان مثلا ، ملك المطر وملك الريح ، وملك الارض ، وملك النار ، وملك الغيم ، والرعد والبرق ، وجملة ملائكة الارض وملائكة السماوات وحملة عرش ، تا آخرين ملائكه كه اورا روح أعظم خوانند . ثم بالآخر ينتهي الامر الى الواحـد الذي هو الحي القيوم . واگر نه او بودى تعالى الله همهٔ وجود محو بودى . چنانكه اگر نـه آفتاب بودى همهٔ شعاعات خود محو بودى . « الله نور السماوات والارض » .

۷۸۸ — چون سالك اينجا رسد « كل من عليها فان » بداند كه چيست ؟ « ويبقى وجهُ ربك » ببيند . بدايتِ توحيد اينجا پيدا گردد سالك را ، واز دايرهٔ اين قوم بدر آيد كه « ومن الناس من يقول آمنا بالله واليوم والآخر ومـا هم بمؤمنين » . واين قوم را وا پس گذارد كه « وما يؤمن اكثرهم بالله إلّا وهم مشركون » . حقيقتِ « يمحو الله » بداند كه چيست ، خداى تعالى‌را ماحى ببيند ، وجودرا همه محو بيند . اين مردرا نام در جريدهٔ اهل محو نويسند ،

---

1 اسباب S M اسبابى P / است . . . بداند S M همه بدانند و P / 2 ببايد S M هست P / ستارگان S ستاره‌ها M ستاره‌ها و P / 3 هفت S M ـ P / 3 ـ 4 الدخان 44 : 39 ك / 6 بغايت S M غايت P / مثلا S M مثلا چون P / 7 الغيم S M السحاب وملك P / 8 الارض . . . السماوات S M وسماوى P / آخرين ملائكه S M آخر ملكوت P / 9 بالآخر S M بآخره P / I0 ـ 11 بودى . . . بودى S M شدى . . . شدى P / 11 خود S M ـ P / بودى S M شدى وهمه ظلمت بودى P / النور 24 : 35 ك / 12 الرحمن 55 : 26 م / 13 الرحمن 55 : 27 م / 14 ـ 15 البقرة 2 : 8 م / 15 ـ 16 يوسف 12 : 106 ك / 17 ووجود راهمه P M وخود را هم S / .

وپدید نبود که چند دراین مقام بماند، اگر اورا نهاده اند که بعالمِ « وُیثَبِّتُ الله
الذین آمنوا بالقول الثابت » رسد ، اهل اثبات را وحقیقت اثبات را بردیدهٔ
3 او عرض دهند . مرد اینجا اثباتی بود ، واهل محورا وا پس گذاشته . ونهایتِ
مقاماتِ آدمیان اینست . امـــا دراین مقام درجات نامتناهی بود ، تا خود
هر کسی در کدام درجه فرو رود « وما تدری نفس باي ارض تموت » . از ارض
6 چه فهم کرده‌یی ؟ دراین آیت باش ! تا نقابِ عزت از روی جمالِ قرآن
بردارند ، پس بدانی که « وما تدری نفس باي ارض تموت » چه بود .

۷۸۹ — مارا در همدان دیوا نه‌یی بود ، اکنون بقای آن برادر باد . روزی
9 تطلعی مي کرد ، در درونِ پردهٔ قرآن ، وحجاب از این آیت فرو گرفته بودند
که « وما تدری » در حق او . ومن از دور استراق النظری کردم ، واز
حقیقتِ کاری که برو می‌تافت قوتی خوردم ، واو ندانست . پس نا گاه روی
12 با من کرد ، حالی که مرا دید دانست که چه میرود ، روی را از من برتافت .

۷۹۰ — غرض آنست که ارض آنست که « إنّ الارض لله یورثها من یشاء
من عباده » باش ! تا « عباده » بدانی که چه بود . پس یقین بدانی که اگر ارض
15 این بودی که عمـــوم پندا رند ، پس این ارض در دست دشمنان بیش بود .
بوجهل ونمرود وفرعون این زمین ایشان داشتندی ، که فتوی مصطفی در

---

1 بماند اگر S M اگر بماند P / 1 ـ 2 ابراهیم 14 : 27 ك / 3 دهند M کنند P / گذاشته S گذاشته بود M دارد P / نهایت S نهایات P M / 5 رود S M آید P / لقمان 31 : 34 ك / ارض S لفظ ارض P M / 6 نقاب عزت P M تفاب غیرت S / 7 ـ 11 که . . . ندانست P S ـ M / 7 چه S چون P / 9 تطلعی S لطفی P / فرو گرفتهS برداشته P / 10 که وما تدری S ـ P / از دور P دوست آنرا S / واز S که از P / 11 ـ 12 پس . . . دانست S ـ P M / 12 را از من P ـ S M / 13 ارض آنست S P ارض چبود ؟ M / 13 ـ 14 الاعراف 7 : 128 ك / 14 یقین بدانی S M ترا یقین گردد P / 15 عموم S M عموم خلق P / .

حق ایشان اینست که : تعسَ عبد الدرهم والدینار . عبد الدرهم همچون عبد الله کی بود؟ پس «یورِثُها من یشاء مِن عِباده» چیست ؟. آن ارض جنّت بود که «وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الارض نتبوّءُ من الجنة حیث نشاء» هي أرض الجنة . أهل تقلید تا تفسیری نقلی نشنوند ایشانرا سیر می‌نکنند ، عجباً لهم ! ای برادر ! این ارض همانست که «تبدل الارض غیر الارض» امّا کوران روز قیامت بخواهند دید. أهل بصیرتْ هم امروز بینند. اکنون بعالمی دیگر أفتادم ، ومعاودةُ ما کنت فیه آنفاً اولی وأحق .

۷۹۱ – ای عزیز ! چنانکه پختگی میوه‌را اسباب است ، بعضی ملکی وبعضی ملکوتی ، همچنین آشنایی درون‌را اسباب است ، هم ملکی وهم ملکوتی. هرچه بظاهرِ قالب تعلق دارد ، ملکی بود ، چون صلات وقرائتِ قرآن وحج وصدقت . وجملهٔ حرکات وسکناتِ جوارح که در زبانِ شریعت آنرا طاعت گویند . وهرچه به باطن تعلق دارد از أسبابِ ملکوتی بود ، چون خضوع وخشوع درنماز ، وچون محبت وشوق وأنس ونیتِ صادق وتوکّل ورضا وحسنِ ظن . ودلِ آدمی بروزگار آشناگردد با خدا ودوستانِ خدا . وبی این أسبابِ مختلف هرگز دست ندهد . چنانکه در صحبتِ پیری پخته بود که من لاشیخ له لا دین له که أهلِ طریقت گویند ، این معنی بود که بیت :

آنرا که دلیلِ ره رخی چون مه نیست
او در خطراست وخلق ازو آگه نیست

1 والدینار S وانکه P ـ M / همچون M چون S تعس بود چون P / 2 کی S M ـ P / پس S M ـ P / چیست S M بود پس ازان ارض دانی که چیست P / 2 ـ 3 جنت بود M الجنة بود S جنتست P / 3 ـ 4 الزمر 39 : 74 ك / 4 هي S M مفسران گفته اند : اورثنا الارض هی P / 5 ـ 6 ابراهیم 14 : 48 ك / 6 بخواهند S M نخواهند P / اهل M واهل P / 7 اکنون S P ـ M / 8 ـ 9 بعضی . . . است S M ـ P / 11 در S M به P / 12 از S M ـ P / 13 در S M وحضور در P / 14 با S M وبا P / دوستان خدا S دوستان او M دوستان خدا انس گیرد P / 15 وبی این SM بدین P / هرگز S M واین اسباب هرگز P / ندهد S M فراهم ندهد P / چنانکه S M جز P / پیری S مردی P M / 16 بود که من M که من S P / معنی S P ـ M / که بیت S چنانکه بیت P بیت M / 17 ره S M او P / .

ای برادر ! زشتی نکنم این بیت‌را تمامی هست ؛ اگرچه غموضی دارد هم بنویسم

از خود بخود آمدن ، رهی کوته نیست
بیرون زسرِ دو زلفِ شاهد ، ره نیست

۷۹۲ – آنکه نوشتم که آخرِ مقامات اثبات بود ، وَصف آخرین از آدمیان اهل اثباتند ، اینست ، وجود اثبات کند وموجد. پس خالی بود برخدٌ معشوق.

آن بت که مرا داد بهجران مالش   دل گم کردم میان زلف وخالش
پرسند رفیقانِ من از حالِ دلم   آن دل که مرا نیست چه دانم حالش !

زلفِ شاهد در جمالِ او ، خودرا اینجا وا نماید . مردِ سالك ، علی رغمه این بیند که بیت :

زلفینانت چوزنگیانِ مستانند   عَنبر بویان وغالیه سایانند

میانِ این مرد ولقاء الله یك حجاب بود . مقامِ سالك این بود که :

خالیست سیه برآن لبانِ یارم   مهریست زمشك برشکر پندارم
گرشاهِ حبش بجان دهد زنهارَم   من بشکنم آن مهرو شکر بردارم

پرده دارِ شاهِ حبش که تو اورا ابلیس خوانی ، اینجا معلوم شود. « ودعَ الشرّ یعبر » .

۷۹۳ – ارجو که بروزگار دولت دست دهد ، تا همه بدانی وببینی ، وبخوری وترا بخورد . والله یهدیك ، ومن کل شر یقیك . والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله اجمعین .

---

1 ای . . . نکنم S – PM / این . . . هم SP – M / بنویسم S بنویسم تمامی بیت اینست بیت P – M / 4 بود وصف SM صفت P / 5 اهل SM که اهل P / وجود SM که وجود P / وموجد M موحّد S بوجد P / خالی PM جالی S / برخد PM هرچند S / 7 پرسند . . . حالش SP – M / 8 او . . . وا SM و . . . وا او P / 9 که SM – P / 10 بویان . . . سایان P پایان . . . دستان SM / 11 که M که شعر S که رباعی P / 13 مهرو SM مهر P / 14 دار SM داری P / تو SM – P / 15 یعبر SP یغیر M / 16 دولت SM – P / 17 – 18 والسلام . . . العالمین SM ثم المقصود یعطیك P / 18 وصلواته . . . اجمعین SP – M /.

بسم الله الرحمن الرحیم

— ۷۹۴

از دم زدنی فلك دگر گـون گردد

هر دون سخیو هر سخیی دون گردد 3

زاندیشهٔ آن که تا چنین چون گردد

دل در بر زیرکان همی خون گردد 6

خنك آن عزیزرا که از راه دیده در این عجایب نظاره تواند کرد « کلّ یوم هو في شأن » بس بُلعجبها که پس پردهٔ تست . نـه اندك کاریست در درون پردهٔ تقدیر نگاه کردن ، واحکام ازلی وقضایای سرمدی دانستن که 9 در عالم از چه رنگ پیدا می‌شود. گاهی جهانیان‌را زنّار بربندند واز درون دل نوح سر برزند ، واز خود با خود گوید : « رب لا تـذر علی الارض من الکافرین دیارا » . وگاهی از موسی کلیم بهـانه گاهی برسازند تا او گوید : 12 « ربّنـا أطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم » .

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین بیت M ومن كتبه رضی الله عنه الرسالة الثالثة والستون بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله S / 3 از S هر P M / 3 از S هر P M I / 4 ـ 6 ترتیب مصراعها در نسخهٔ S چنین است . ودر M ۲-۴-۳ ودر P ۴ ـ ۳ ـ ۲ میباشد / 7 از راه دیده P I از راه نظر M وز دیده S / تواند S M توان P I / 7 ـ 8 الرحمن 55 : 29 م / 10 شود S P I گردد M / گـاهی M P I وگاهی S / زنار S P I زیان M / 11 ـ 12 نوح 71 : 26 ك / 12 وگاهی S M گاهی P I / 13 ـ 14 یونس 10 : 88 ك / .

* * نامهٔ شصت وچهارم . S 93 . P 63 . M 93 . I 52 * * *

٧٩٥ – بس طرفه کاری است، وطرفه تراز همه آنکه دیده‌های عالمیان از
طرفگیِ آن کار بربستند « ما خلقناهما إلّا بالحق ولكن أكثرهم لا يعلمون »
3 علم غیب به کس ندادیم « لا يعلم من في السماوات والارض الغيب إلّا الله »، « وان
من شيء إلّا عندنا خزائنه » آن چه نقطه است . گویی که ملك وملکوت
ازو ذرّه‌یی نیامد ، لا بل در وجود ، ملك وملکوت محو آمد .

6 ٧٩٦ – اگر بدیدهٔ علم از ساحلِ تمیز نگاه کنی ، وجود از موجود ذرّه‌یی
نماید. امّا اگر بدیدهٔ معرفت درلجّهٔ بی‌خودی نگاه کنی وجودرا خود هیچ حکم
نماند. « كل من عليها فان» یك دست برو زنی همه خاك شود « إنْ يشأ يذهبكم»،
9 « يبدي ويعيد »، « وما ذلك على الله بعزيز»، از این همه در قرآنِ مجید کنایت
چنین کردند: « سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتى يتبين لهم انه الحق ».
پس جلالتِ قهرِ ازل ، لا بل حق عدل ازل تاختن آورد، ودستی بر تختهٔ وجود
12 زند که « اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد » .

٧٩٧ – پس از کوری کوران خبر دهد وگوید : « الا انّهم في مرية من
لقـاء ربّهم » . پس همه‌را عذر بخودی خود باز خواهد « ألا انه بكلّ شيء
15 محيط». باش ! تا احاطتِ او بکل وجود ترا بخورد . پس بدانی که « لقاء الله »
چه بود . خواهی که ترا بخورد نا فرمان قرآن قدیم کن که « فمن كان يرجو لقاء
ربّه فليعمل عملاً صالحاً » . عمل صالح آن بود که راه ترا بدو در نوردد . اگر نه
18 من استوی یوماه فهو مغبون ، بود . عملِ صالح اینجا چه کند آن نمی گویم که
ومن کان یومه شراً من امسه فهو ملعون. که این از ورق پندار نیز بیرون‌است.

1 دیده‌های S M دیده P I / 2 الدخان 44 : 39 ك / 3 النمل 27 : 65 ك / 3 ـ 4 الحجر
15 : 21 ك / 5 نیامـد S نیاید M نیانبد P I / آمـد S آید M اند P I / 6 موجد S موجود
P M I / 7 خود P I ـ S M / 8 الرحمن 55 : 26 م / النساء 4 : 133 م / 9 البروج 85 : 13 ك /
ابراهیم 14 : 20 ك / 10 کردند P M I آمد S / فصلت 41 : 53 ك / 12 فصات 41 : 53 ك /
13 از کوری M اگر کور P I اِز S / 13 ـ 14 فصلت 41 : 54 ك / 14 ـ 15 فصلت 41 :
54 ك / 16 قدیم S M مجید P I / 16 ـ 17 الکهف 18 : 110 ك / 17 عمل صالح P I ـ S M /
که P I ـ S M / 18 اینجا P I ـ S M / .

۷۹۸ – چون این دولت دست دهد تو خودرا ببینی در دایرهٔ . انّ الله بکلّ شيءٍ محیط ، هم او مرکز، هم او محیط . باش ! تا وجود ببینی چون نقطه در زیر « ب » بود ، وجلالتِ بایِ « بسم الله » را بینی که خودرا بر دیدهٔ نا محرمانِ خود جلوه می‌دهد . از نقطهٔ با چه می‌شنوی؟ آخر این هنوز نامحرمی بود . اگر جمالِ بی نقطیِ الف ببینی آنگه بدانی که محرمیّت چه بود . چه گویی ؟ در قرآن گوید : « الم ، المر ، المص » چندین جایگاه . از الف چه دیدی ؟ سیاهی بر سپیدی ! خاك بر سرِ کسی که از او واز کلام او بدین قدر قناعت کند. جهودان وترسایان وکافران از الف « الم » همین بداند که تودانی. پس تواز قرآن مجید همچندِ آن دانی که کافران ، وخودرا مؤمن پنداری . در جوالِ غرور بودن نه کارِ مردان است .

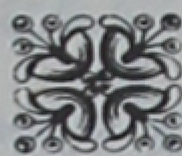
۷۹۹ – در نگر تا بکفرِ اوّل بینا گردی . پس راه رو! تا ایمانِ عموم بدست آوری. پس جان کن ! تا بکفرِ ثانی بینا گردی. پس طلب کن بجدّ! تا ایمانِ خصوص‌را بیابی. پس‌ازاین‌اگر دولتی باشی بکفرِ ثالث درنهادِ خود بینا شوی . وهاهنا تُسکب العبرات . « في ظلمات ثلاث » . آدمی‌را بیا فریدند تا قرآن خواند . تو هنوز از شیر صورتِ قالب او دیده بر دیواری . هیهات ! هیهات ! نامردان‌را عشق حرام است ای جان ! چیزی دیگر می‌خواستم که بنویسم. ومقدمة الکتاب که تمهید افتاد، مرا ازآن مقصودی دیگر بود. ازآن خود باز ماندم . ارجو که آنچه مقصود بود ، خود در طیّ حروف و کلمات، بازیابی . واگر موفّقی جز چنین نبود .

---

1 چون PMI که چون S / 2 هم او مرکز هم او محیط PI - SM / چون نقطه SM - PI / 3 ب SM پای خود PI / بود S بود و PMI / دیدهٔ S - PMI / 5 نقطی SM نقطه PI / 6 چندین SPI وچندین M / 9 مجید S - PMI / وخود PMI خود S / 10 نه PI - SM / 12 بجد M - SPI / 13 پس PMI پس بعـد S / 14 الزمر 39 : 6 ك / 15 خواند تو PMI نخوانی S / قالب او S - PMI / دیواری PMI دیوارS / 16 هیهات SI هیهات ع . PM / 18 خود در S در PMI / 19 واگر SM اگر PI /.

۸۰۰ – کاغذ وفا نمی کند که این قدرهم از اسفهسالار کدیه کردم، نمازِ
شام، لیـلة الخمیس، رابع عشر جمادی الآخر که پاره‌ای مطالب می‌بود، در
3 درون با آن عزیز کـه دیرگاه بود تا هیچ خبری نشنیدم، وهیچ نوشته
نخواندم. ارجو که عایق خیر بود، تا بوسعیدِ دوانقی نامه آورد، هیچ نوشته
نرسید البته. ودل سخت مشغول می‌بود. أرجو که مدّتِ مفارقت بآخر آید
6 وآنچه گفتنی است بمشافهت با آن عزیز گویم. بعد از این که پدید بود اسبِ
قلم تا کجا تواند دوید. بارِ این حدیث قلم وکاغذ نکشد، وگوش ظاهرهم تادانی.
اگر با سمعِ ظاهر دل بود این بار بکشد «لمن کان له قلب». دوستان بسلامت
9 اند وپیوسته بدعا مشغول. وعلى الله الاجابة.

۸۰۱ – چیزی نوشته‌ام بدان عزیز. واشارتی کرده در واقعهٔ ناصحِ عمر.
ارجو که رسیده باشد. وتقریر آن کار چنانکه واجب بـود کرده. واگر
12 نرسید، مبارك بمشافهت خود شنود. والله یختار لنـا وله ولجمیع المؤمنین
والمؤمنات ما فیه الخیرة والصلاح في امر دیننا وُجلّ امورنا وأجلّها. والسلام.
والحمد لله رب العالمین. وصلواته على محمد وآله اجمعین.



پایان نخستین بخش

1 ـ 14 کاغذ . . . اجمعین S ـ P M I / 2 مطالب P I مطالبه M / 5 سخت M ـ I P /
7 دوید M دوانید P I / 7 ـ 8 وگوش ... بکشد M ـ P I / 8 ق 50 : 37 ك / 10 عمر M
عمر رحمه الله P I / 11 چنانکه M چنانچه P I / 13 اجلها M اجد نا P I / 14 صلواته M I
صلویت الله سبحانه P / .

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date